شاه جم جاه بدستیاری کارپردازان و مصححان مطبع بکمال تصحیح و تنقیح حتی الوسع والطاقة در احسن ساعات و اسعد اوقات بقالب طبع درآمد حق جل و علا سایه عرش پایه شاه هنرپرور داد گستر علما نواز ظالم گداز بر مفارق عالم و عالمیان تا طلوع قمرین و فاق فرقدین ممدود دارد و بالنبی المختار و آله الاطهار علیهم الصلوة ما ترنمت الاطیار علی الاشجار

## قطعه تاریخ مولوی کرامت علی متخلص باظهر

زهی طبع زان حق الیقین چنان [illegible] نام او فرید — بجز اجرای احکام شرع [illegible] باز نیات

کتب با نام او از خاص فیض حضر جهانی — [illegible] و در ملکت دین

[illegible] حق و یقین بر — ز فیضان الهی امجد علی شاه

نمود از بسم فن تتبع حق و یقین — خطاب سلطانش [illegible] دولت و دام عمر

که گمراه از جاده ایمان — که سبب اقبال و دولت [illegible] اقبال

جهانبانی که از آفاق ظل عاطفت [illegible] — ابد تا سلطنت از مطلع اقبال

جهان [illegible] از مثال او ظل یزدان — ز وی عرصه آفاق [illegible] جاودان

رقم زد از پی تاریخ طبع این کتاب اظهر — چه نیکو طبع شد حق الیقین در مطبع سلطان

۱۲۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد العليم القدير الذي
ليس كمثله شئ وهو السميع البصير والصلوة على اشرف العارفين
فخر النبيين محمد وعترته الطاهرين الذين فازوا بالقدح المعلى
من الفضل والعلم واليقين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين

اما بعد خامه شکسته زبان وبیان ابکم نشان تراب اقدام ارباب یقین خادم اخبار
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع مواليهما الاکرمین
بر صفایح قلوب وصحایف ارواح طالبان مناهج حق ویقین تصویر وتحریر مینماید
که چون بدلائل عقلیه ونقلیه ظاهر وهویدا گردیده که حق تعالی این جهان فانی را
عبث نیافریده وانسان را که چشم وچراغ اینجهان وعلت غائی آفریدن آنست
برای معرفت وعبادت خلق کرده است که باین دو وقدم روحانی عروج

این دو حبل متین خود را بسعادت باقیهٔ آخرت رساند و از آیات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از آنست صحیح و مقبول نیست پس اوّل چیزی که بر مکلّف در ابتدای تکلیف واجب است تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافل اند و ارکان دین را نمیدانند و قلیلی را که از ناقصی چند امثال خود فرا گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بمحض تقلید اکتفا نموده قدم از درکهٔ سافلهٔ گمان بدرجهٔ عالیهٔ یقین نگذاشته اند و اگرچه این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را به بیّنات وافیه و دلائل کافیه ایراد نموده ام امّا اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتنا و اهتمام در امور دین یا قلّت بضاعت یا وفور اشغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا این فقیر اراده نموده که درین رسالهٔ مختصره کافیه عمدهٔ آن مطالب عالیه را به بیانهای واضحه قریب بافهام ایراد نماید و بتوفیق الله تعالی فی الجمله بر وفق مراد بانجام رسید و مسمّی بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و اوان و ثمرات امن و امان ایّام سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملائک سپاه ظلّ الله سید و سرور سلاطین جهان باسط مهاد امن و امان مظهر الطاف ربّانی مهبط فیوض سبحانی وارث ملک سلیمانی ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین جم اقتدار چراغ دودمان مصطفوی نونهال گلشن مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد شعلهٔ جانسوز جور و بیداد ممهّد اساس عدل و تمکین مشیّد بنای اعلای شرع متین سلطان

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَآءُ مصداق کریمه یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَشَآءُ اَعْنِی السُّلْطَانَ

اِبْنَ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانَ ابْنَ الْخَاقَانِ سمّی ثَالِثِ اَجْدَادِهِ الْاَکْرَمِیْنَ

الشَّاه سُلْطَان حُسَیْن بهادر خان مَدَّ اللّٰهُ ظِلَالَ جَلَالِهٖ عَلٰی رُؤُسِ

الْعَالَمِیْنَ وَمَتَّعَ الْمُؤْمِنِیْنَ بِبَقَائِهٖ اِلٰی ظُهُوْرِ دَوْلَةِ خَاتَمِ الْوَصِیِّیْنَ

صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلٰی آبَائِهِ الطَّیِّبِیْنَ بوده بنظر الهام منظر اشرف

رسانید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار

فرخنده آثار عائد شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی

وصفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب

حق تعالی برای تکمیل خلایق برایشان مبعوث گردیده اند خصوصا بپیغمبر

آخر الزمان محمد بن عبد اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و اقرار بانچه آنحضرت

از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل و انچه ضروری

نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام

که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن

او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب

عالیه در ضمن چند باب میشود باب اوّل در اقرار بوجود حق تعالی وصفات

کمالیه اوست و دران چند فصل است اوّل در اقرار بوجود صانع

عالم است و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها

و زمینها و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها

ازینها بکار برده به یقین میدانند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده اند وکسیکه
اینها را آفریده مثل اینها نیست وکامل بالذات است وهیچگونه نقصی در ذات
وصفات او نیست واین دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است واز
دلائل تفصیلیه بچند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که عقل
تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظه امر خارجی وعلتی
بودن او در خارج واجب است واو را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات
او بودن او محالست واو را ممتنع الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او نه واجبست
بودن او ونه ممتنع واو را ممکن الوجود گویند که بودن ونبودن هر دو نظر
بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود والا معدوم خواهد بود
پس گوییم شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر
باشد در ممکنات وواجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که باهم ملاحظه
کنی بمنزله یک شخص اند وعدم بر مجموع آنها روا است وهمچنانکه زید بی علت
محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید وآن به بدیهه عقل
محال است همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد
محالست وآن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود
موجود نباشد علت وجود دیگری نمی تواند شد وموجودیکه خارج از جمیع ممکنات
باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است
واگر گویند که هریک از اجزا علت وجود دیگریست الی غیر النهایت وعلت

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ مصداق کریمهٔ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ اعنی السُّلْطَان
ابْنُ السُّلْطَانِ وَالْخَاقَانُ ابْنُ الْخَاقَانِ سَمِیُّ ثَالِثِ اَجْدَادِهِ الْاَکْرَمِینَ
الشّاه سُلْطَان حُسَیْن بهادرخان مَدَّ اللّٰهُ ظِلَالَ جَلَالِهِ عَلَی رُؤُسِ
الْعَالَمِینَ وَمَتَّعَ الْمُؤْمِنِینَ بِبَقَائِهِ اِلَی ظُهُورِ دَوْلَةِ خَاتَمِ الْوَصِیِّینَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلَی آبَائِهِ الطَّیِّبِینَ بود به نظر الهام منظر اشرف
رساند امید که مقبول طبع اقدس گردد و مثوبات آن بروزگار
فرخنده آثار عاید شود جمل ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی
وصفات کمالیه و تنزیه او و اقرار بحقیت انبیا علیهم السلام که از جانب
حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث [illegible] پیغمبر
آخر الزمان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار بانچه آنحضرت
از جانب خدا آورده است ضروریات دین را بتفصیل و آنچه ضروری
نیست باجمال و اقرار بحقیت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصا دوازده امام
که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعدالت حق تعالی و منزه بودن
او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب
عالیه در ضمن چند باب میشود باب اول در اقرار بوجود حق تعالی و صفات
کمالیهٔ اوست و در آن چند فصل است اول در اقرار بوجود صانع
عالم است و آن از همه چیز هویداتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها
و زمینها و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها

و دریاها و حیوانات و صنعت بدن تو و ... و ترتیب ...

از اینها بکار برده و به یقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم نرسیده‌اند و کسیکه

اینهارا آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچگونه نقصی در ذات و

صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است و از

دلائل تفصیلیه چند دلیل قریب بفهم اکتفا مینماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که عقل

تعقل آن مینماید یا آنست که نظر بذات آن بدون ملاحظهٔ امر خارجی و علتی

بودن او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظر بذات

او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا آنکه نظر بذات او نه واجبست

بودن او و نه ممتنع و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هردو نظر

بذات او روا است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود

پس گوییم شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر

باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که باهم ملاحظه

کنی بمنزلهٔ یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها روا است و همچنانکه زید بی علت

محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن به بدیههٔ عقل

محال است همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از اینها باشد

محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود

موجود نباشد علت وجود دیگری نمی تواند شد و موجودی که خارج از جمیع ممکنات

باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است

و اگر گویند که هر یک از اجزا علت وجود دیگریست الی غیر النهایة و علت

مجموع مجموع علل اجزاست گوئیم که هریک بشرط وجود علت واجب است
وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هرگاه واجب الوجودی
نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه
تواتر در محسوسات افادهٔ علم میکند از برای آنکه محال است عادةً که این
عدد کثیر اتفاق کنند بر کذب یا حس همه غلط کند پس هرگاه جمیع انبیا
و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او
کامل است من جمیع الجهات و نقص برو روا نیست البته این کس را
علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیاری اتفاق بر کذب
نکرده اند و باین عقول کامله اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان
دلیل بر این است که یا این مقدمات بدیهی اند یا نظری اند [illegible]
واضح است بحیثیتی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت
است دلیل سوم در معجزاتیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان
صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن
و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن و آب
بسیار از میان انگشتان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال اینها
چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدائی باشد که اینها را
برای اظهار حقیت ایشان بر دست ایشان جاری کرده اند و عوام بلکه اکثر
خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس ظاهر
میگردد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافی است بلکه

علم بوجود صانع عالم بدیهی است و همه عقول بر آن مفطور است چنانچه حق تعالی
فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که که آفریده است آسمانها و زمین را
هر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آیا در خدا شکی هست که آفریننده آسمانها و زمین است و ایضاً
فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بر آن مفطور و مخلوق
گردانیده است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر بتوحید
و یگانه پرستی و گفتن کلمه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نمودند نه اقرار بصانع و تنبیه بر این معنی
آنست که همه خلق در وقت الجا و اضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهره
کوتاه میگردد البته پناه بصانع خود میبرند و اقرار مینمایند که خدا و نه یگانه دارند چنانچه
این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان گفته است
اکثر کفار و جهال اگرچه در ظاهر حال منکر وجود مبدأ اند اما باطناً به تحقق حقیقت
و ثبوت وجودش مقر و معترف اند لهذا اختلاف در وجود مبدأ از
هیچ عاقل معتدبه مروی نیست و توضیح کلام در این مرام آنکه باتفاق شرع و عقل
و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از آن برتر و بزرگوار تر است
که کنه ذات محاط عقل غیر گردد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید
متحقق است و بجهت علاقه افاضت رحمت بی غایت که زلال نوالش از ینابیع
علم و قدرت بمجاری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جبلت
و طبیعت مخلوقات مجبول و مفطور است بر اذعان و قبول صانع و از این جهت
در هنگام صدمت وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی

استغاثت و فزع به نگاه‌دارندهٔ خود می‌آورد و توجهی طبیعی که تعمل و تکلفی در آن
نیست و از این جهت آن حالت مظهر استجابت دعا میباشد چنانچه آیهٔ کریمه
اَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ بآن ناطق است و انزعاج حیوانات عجم
در گاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلای وهم و هراس بحقیقت
ازین قبیل است و بهذا فیمابین طوایف مختلفه و امم متخالفه که در هر عهد و اوان و دهر
و دین از ادیان بوده‌اند خلاف در وجود مبدا از هیچ عاقل مروی نیست
بلکه محال خلاف احوال و اوصاف اوست و فخر رازی از شخصی نقل کرده
است که در بعضی از ازمنه خشک سال عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم
برای استسقا بصحرا رفتند و دعا کردند و دعای ایشان مستجاب نشد
آن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوه‌ها رفتم آهوی را مشاهده کردم
که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک
دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه
ابری پیدا آمد و بلند شد و آنقدر بارید که غدیر مملو گردید و آب خورد
و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است
که مکرر دیده‌اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند
میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده‌اند که گفت گاو کوهی را
دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و
گریخت من بچه آنرا گرفتم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد
و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد

و من در ان کو دال افتادم و بچه از دست من رها شد و ما درش آمد و او را
برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام
مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدا در وضوح و ظهور بمرتبه ایست
که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست دویم آنکه حق تعالی قدیم ازلی و ابدیست
و عدم بر او محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث
باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود
صانع عالم نخواهد بود و عاید و دانست که وجود او واجب و لازم ذات
اوست و محالست که از و منفک شود و جمیع عقول ارباب ملل مختلفه
اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و فنا بر او
محال است سوم آنکه خدا قادر است و مختار و هیچ ممکن از تحت قدرت
او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید
بلکه مصلحت در حق اینها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است
از آسمان و زمین و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیاء را معدوم
میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده و اختیار میکند و مجبور نیست
در کارها و چنان نیست که تاثیر او در اشیا بدون اراده باشد مانند سوختن
آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد تعلق گیرد البته موجود می شود
چنانچه خود فرموده است اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق بامور قبیحه نگیرد و یک دلیل
بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اهوای

مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم
عالمست بهر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او باشیاء پیش از وجود آنها تفاوت
ندارد با علم او بعد از وجود آنها و از ازل آزال میدانسته آنچه در ابد آباد بهم
میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد مثقال کوهها و برگ
درختان و ریگ بیابان و نفسهای جانوران نزد علم او هویداست زیرا که
خالق همه چیز اوست یا بواسطه یا بیواسطه و هرکه باراده و اختیار و از روی حکمت
چیزی را آفریند البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد و باندک تاملی
این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد بهمه چیز
مساویست دیگر آنکه چنانکه همه ممکنات اثر وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات
آنها با و منتهی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل بچیزی نمیباشد و جناب مقدس
او اشاره به همه این دلائل در سه کلمه قرآن مجید فرموده أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ یعنی آیا نمیداند همه اشیا را آنکسی که همه چیز را
آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت
شامل نسبت بجمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را
بمنتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی که
نیک تامل کند در غرائب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان
و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات
و رسانیدن هر یک بحد کمال و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات
و ترکیب اعضای آنها بیکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تنمیه و ادراکات

حواس خمسه ظاهره و باطنه که چندین هزار سال حکما در انها فکر کرده اند و کتابها
در هر باب نوشته اند و بعشری از اعشار آنها پی نبرده اند بعین الیقین میداند
که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امر عاجز نیست و
بر همه چیز قادر است و آیه کریمه اشاره باین معنی باین مراتب همه دارد و باید دانست
که علم او ازلی و ابدیست و غافل نمی شود و سهو و نسیان و فراموشی
در او نمیباشد و خواب و پنکی که مقدمه خواب است در او محالست
زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجهاتست چنانچه دانستی
و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد معجزه
حقیت پیغمبران علیهم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکه مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی پس سائر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت
میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست و لهذا درین مقام کلام را
بسط ندادیم پنجم آنکه حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بانچه
شنیدنی است از آوازها و انچه دیدنیست بی آنکه او را آلت شنیدن
و گوشی بوده باشد و بی آنکه او را آلت دیدن و چشمی بوده باشد زیرا که اگر
محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود و در کمال خود
محتاج بغیر خواهد بود و او کامل بذات خود است و علم او به آنها موقوف وجود
آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از برطرف شدن آنها میداند
بهمان نحو که در وقت وجود آنها میداند و این دو صفت بعلم بر میگردند
و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستوده جدا ذکر کرده و شاید

حکمتش آن باشد که در ضمن اینها رد بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند
اما چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات است
این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذکر فرمود که او دخل در زجر ایشان
از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد بعضی این دو صفت را
ورای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد و ششم آنکه حق تعالی حی است
یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن توانائی و دانائی آید
و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را
خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی می باشد و جناب
مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او
گردد و بحقیقت این صفت بعلم و قدرت بر میگردد و هفتم آنکه حق تعالی
مرید است یعنی کارها از او باراده و اختیار صادر میشود و نه مانند افعال اضطراریه
که بدون اراده و اختیار صادر می شود مثل سوختن آتش و فرود آمدن سنگ
از هوا و از ما فعلی که باختیار صادر میشود اول تصور آن فعل میکنیم بعد از آن
فائده برای آن تخیل میکنیم و آن محرک میشود تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن
فعل از ما صادر میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض
نمی باشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت
برای نظام عالم اصلح است سبب وجود او میشود در آن وقت لهذا متکلمان امامیه
گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است
که اراده همه ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و درین باب

ن بسیار است و او برای مکلف همین بس است که بداند که افعال از حق تعالی
را ده و باختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجبور نیست
مسئله آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات مینماید در جسمی
بی آنکه او را عضوی یا دهانی یا زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجاد
سخن در درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند
ملائکه می شنوند و وحی می آورند یا ایجاد نقوش میکند در الواح سماویه و ملائکه
میخوانند و وحی می آورند یا ایجاد در قلوب ملائکه و انبیا و اوصیا علیهم السلام
مینماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است
و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروف است
و قدرت بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیم اند
و عین ذات اند و این صفت را جدا ذکر کرده اند برای اینکه بنای بعثت
انبیا و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وحیهای الهی بر این است
و کلامهای خدا که قرآن مجید و سائر کتب آسمانی است همه حادث اند
و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره
قائل اند باطل است نهم باید دانست که حق تعالی صادق است
و کذب و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب
قبیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که ما را روا است
باعتبار ارتکاب اقل قبیحین است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که
مفسده کلام راست را دفع کنیم و خدا بعجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع

جمیع ملیین و ارباب عقول معتقد است بر آنکه حق تعالی صادق است در جمیع
اقوال و کتب الهیه مشحون است بآن و از جمله ضروریات دین است دهم
آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس اوست باین معنی که او را صفت موجودی
نیست که قائم بذات مقدس او باشد بلکه ذات او قائم مقام جمیع صفات است
چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجودیست عارض آن ذات
شده است و در حق تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است
و همچنین در سائر صفات کمالیه ذات قائم مقام همه است و بغیر ذات
مقدس بسیط مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی زائد بر ذات باشد یا قدیم
خواهد بود یا حادث و هر دو محالست زیرا که اگر قدیم باشد تعدد قدما
لازم آید و قدیمی بغیر از خدائی باشد پس آن نیز خدای دیگر خواهد بود و اگر حادث
باشد لازم آید که واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچه
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی در کمال خود
محتاج بغیر باشد و آن مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده است که مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ
فَقَدْ ثَنَّاهُ وَمَنْ ثَنَّاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهِلَهُ یعنی هر که وصف کرد
خدا را بصفات زائده پس مقارن گردانید او را با صفات و هر که او را مقارن
ساخت بصفات زائده پس اعتقاد بدو خدا کرد و یا بدوئی در ذات خدا قائل
شد و هر که این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو دانست و هر که این اعتقاد
دارد خدا را نشناخته است و ایضا فرموده است که اول دین شناخت

داست و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه داند و کمال یگانه دانستن او
آنست که صفات زائده را از و نفی کند و در عدد صفات کمالیه الهی خلاف
کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کراهت
و سمع و بصر و کلام و صدق و ازلی بودن و ابدی بودن و بعضی ازین دو صفت
بغیر بسیر کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار
و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازلی و ابدی و چون بعضی
ازین صفات ببعض دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تنزیهیه است
در عدد آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد بانچه مذکور شد باب دوم
در بیان صفاتیست که از حق تعالی نفی باید کرد و دران چند مبحث است
اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد و نه در خداوندی و خلق اشیا
چنانچه مجوس به یزدان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و نه در استحقاق
عبادت و پرستیدن چنانکه کفار مکه بتهارا با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن
و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیا و ضرورت جمیع ادیان حقه
ثابت شده است و ببدیهه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام
احوال آن بدون وحدت الله میسر نمیشود و هرگاه تعدد دو کدخدا در خانه
و دو حاکم در شهری و دو بادشاه در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها
گردد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد باین وسعت
بدو الله منتظم تواند شد بلکه باندک تاملی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط
اجزای آن بیکدیگر بمنزله یک شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس

متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است
که اگر کسی دیدهٔ تبصره و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از مفتتح آن که عالم
روحانیاتست تا منتهاکه عالم جسمانیاتست همه را یک سلسلهٔ مشتبک منتظم بیند
بعضی در بعضی فرو رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است
و بر اصحاب بصیرت ناقده مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت
صانع صورت انتظام نپذیرد و چنانچه از ملاحظهٔ صانع صناع متعدده متبصر
تیز هوش را این معنی منکشف گردد که با وجود آنکه بتحقیق موجد همه یکی است چه
نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد
نیست بواسطهٔ آنکه متصدی صدور مختلف است پس منافرت و مناکرت میان
مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظهٔ این معنی و اخوات آن متفطن هوشمند را
معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز
بوحدت صانع آن نمی تواند بود چنانچه مضمون کریمهٔ لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ
لَفَسَدَتَا متضمن آنست و اهل بصارت را [illegible] اِنَّ فِی
خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ تمام شد
سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی فطری
است وحدت او نیز بدیهی و فطری است و همگی رو بیک اله دارند مقیم
یک درگاه اند و اتفاق عقول مستقیمه بر این معنی واقع است و اکثر ثنویه
نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت
و اهرمن از و بهم رسیده است و حادث است و قلیلی از ایشان ظاهر

اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کنند اذعان بوحدت
مینمایند و ترهات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه
میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدائی دیگر میبود بایست کتابها
و رسولان او نیز بنزد ما بیاید و این برهانیست قاطع زیرا که واجب الوجود
باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هرگاه یک خدا صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند
واگر والعیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز میبایست پیغمبری برای شناسایندن
خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست
و بخیل و جاهل است و هیچ یک ازین صفات بر واجب الوجود روا نیست
و براین مطلب دلایل بسیار است واین رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و
و امّا آنکه تنها جمادی چند اند که نفع و ضرری ازایشان متصور نیست
یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند
ازان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری
دین اسلام است دوم حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست
و اورا مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط
و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است
از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست
که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و اورا جزوی نیست

متعلق بیک بدن باشد تجویز میکنند که دو اله مدبر عالم باشد محقق دوانی گفته است
که اگر کسی دیده تبصر و اعتبار بگشاید و گرد سراپای عالم برآید از مفتتح آن که عالم
روحانیاتست تا منتهاکه عالم جسمانیاتست همه را یک سلسله مشتبک منتظم بیند
بعضی در بعضی در رفته و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است
و بر اصحاب بصیرت ناقده مخفی نیست که مثل این ارتباط و التیام جز بوحدت
صانع صورت انتظام نپذیرد و چنانچه از ملاحظه صانع صناع متعدده متبصر
تیزهوش را اینمعنی منکشف گردد که با وجود آنکه بحقیقت موجد همه یکی است چه
نزد محققان اهل دانش و بینش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد احد
نیست بواسطه آنکه مصدر صدور مختلف است پس منافرت و مناکرت میان
مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه اینمعنی و اخوات آن متفطن هوشمند را
معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز
بوحدت صانع آن نمی تواند بود چنانچه مضمون کریمه لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللّٰهُ
لَفَسَدَتَا مبنی از آنست و اهل اعتبار را دلیل بینی که اِنَّ فِی
خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ تمام شد
سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی فطری
است وحدت او نیز بدیهی و فطری است و همگی رو بیک اله دارند مقیم
یک درگاه اند و اتفاق عقول مستقیمه بر اینمعنی واقع است و اکثر ثنویه
نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت
و اهرمن از و بهم رسیده است و حادث است و قلیلی از ایشان ظاهر

اظهار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کند اذعان بوحدت
مینمایند و ترّهات واهیه ایشان را هر جاهلی که بشنود بطلان آنها را بالبدیهه
میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدائی دیگر میبود بایست کتابها
و رسولان او نیز بنزد ما بیاید و این هر بانیست قاطع زیرا که واجب الوجود
باید قادر بر کمال و فیّاض مطلق باشد هر گاه یک خدا صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند
و اگر و العیاذ بالله خدای دیگر میبود او نیز می بایست پیغمبری برای شناسایندن
خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست
و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود روا نیست
و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و
و امّا آنکه بتها جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست
یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند
از آن واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری
دین اسلام است دوم حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست
و او را مکانی و جهتی نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط
و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است
از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست
که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست

زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود ودر وجود ممکن خواهد بود
وجوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است واو واجب الوجود بالذات است
وعرض نیست مانند سیاهی وسفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحلّ وهر محتاجی
ممکن است وجسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا ومرکب محتاج است
باجزاء ودر مکان وجهت نیست زیرا که هرچه در مکان وجهت است یا جسم است
یا در جسم حلول کرده است وخدا منزّه است از هر دو وحرکت وانتقال از مکانی
بمکانی یا از محلّی بمحلّی براو محالست زیرا که اینها از لوازم جسم وجسمانیان است
سوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ
وشبیه ونظیر ندارد که در حقیقت ذات ویا در صفات با او شریک باشد وضد
ندارد که با او معارضه تواند کرد ودر آفریدن اشیا معین ویاوری نداشته
واعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم را آفرید وخلق عالم را بایشان گذاشت کفر است وخالق همه چیز بغیر افعال
بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست وبدیدهٔ سر ادراک او
نتوان کرد در دنیا ونه در آخرت واین ضروری دین شیعه است وآیات
واحادیث بسیار برین معنی وارد شده است وآنچه توهّم میکنند که برخلاف این
وارد شده است مأوّلست وادراک بدیدهٔ دل چنانکه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرموده اند نبیند او را دیده ها بمشاهده دیدن ولیکن دیده است
او را دلها بحقیقت های ایمان وباید دانست که کنه ذات وصفات کمالیه
خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند وپیغمبر آخر الزمان صلّی الله علیه وآله که اشرف

کاینات

مکونات و افضل عارفان است اقرار بعجز نموده و فرموده است ما عرفناک
حق معرفتک یعنی نشناخته ایم ترا چنانچه سزاوار شناختن تو است
و حق تعالی فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی اندازه نکرده اند
خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار اوست و فرموده است لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار یعنی ادراک نمیکنند او را دیده‌ها و او ادراک میکند دیده‌ها را
و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده‌ها ادراک کنه او نمیکنند چه جای
دیده سر و ابصار آخر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن
و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او مانند وهم و خیال پنجم
آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود
مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری
و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله
از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل
عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبراست
و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود
و از و منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند
حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر
از و منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست
و اگر چه آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود
و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند

زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و در وجود ممکن خواهد بود
وجوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است واو واجب الوجود بالذات است
وعرض نیست مانند سیاهی وسفیدی زیرا که عرض محتاج است بمحل وهر محتاجی
ممکن است وجسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزاء ومرکب محتاج است
باجزاء ودر مکان وجهت نیست زیرا که هرچه در مکان وجهت است یا جسم است
یا در جسم حلول کرده است وخدا منزه است از همه حرکت وانتقال از مکانی
بمکانی یا از محلی بمحلی نیز محالست زیرا که اینها از لوازم جسم وجسمانیان است
سوم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيءٌ
وشبیه ونظیر ندارد که در حقیقت ذات وکنه صفات با او شریک باشد وضد
ندارد که با او معارضه تواند کرد ودر آفریدن اشیا معین ویاوری نداشته
واعتقادی که بعضی از غلاة دارند که حق تعالی رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم را آفرید وخلق عالم را بایشان گذاشت کفر است وخالق همه چیز بغیر افعال
بندگان اوست چهارم آنست که صانع عالم دیدنی نیست وبدیده سر ادراک او
نتوان کرد نه در دنیا ونه در آخرت واین ضروری دین شیعه است وآیات
واحادیث بسیار باین معنی وارد شده است وآنچه توهم میکنند که بر خلاف این
وارد شده است مأولست وادراک بدیده دل چنانکه حضرت امیرالمؤمنین صلی
علیه السلام فرمودند نمیدید اورا دیدها بمشاهده دیدن ولیکن دیده است
اورا دلها بحقیقت های ایمان وباید دانست که کنه ذات وصفات کمالیه
خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند وپیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله که اشرف

مکونات وافضل عارفان است اقرار بعجز نموده وفرموده است مَا عَرَفْنَاكَ
حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی نشناخته ایم ترا چنانکه سزاوار شناختن تو است
وحق تعالی فرموده است که مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ یعنی اندازه نکرده اند
خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانکه سزاوار اوست و فرموده است لَا تُدْرِكُهُ
الْاَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِكُ الْاَبْصَارَ یعنی ادراک نمیکند او را دیده وا او ادراک میکند دیده ها را
و در احادیث وارد شده است که یعنی دیده دلها ادراک کنه او نمیکند چه جای
دیده سر و اَیضاً باقی حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن
و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه نیز ادراک او مانند وهم و خیال پنجم
آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود
مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و واماندگی و لذت و الم و درد و بیماری
و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله
از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه دلیل
عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرّا است
و مجمل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیّه الهی است حادث نتواند بود
و از و منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند
حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاهل و عاجز خواهد بود و اگر
از و منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست
و اگر چه آنچه حادث میشود صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود
و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند

مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده والا باید که
عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست
که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن برایجاد است
که در هر وقت که مصلحت داند ایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی
منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه
هرگاه مصلحت در ایجاد زید درین روز بوده باشد اگر پیش ازین روز ایجاد کند
خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را توانگر کردن هرگاه
خلاف مصلحت باشد بعمل آوردن نقص او خواهد بود نه کمال او چنانکه گفته اند
که صفت ذات آنست که حق تعالی با آن موصوف گردد و بضد آن موصوف
نتواند بود و صفت فعل آنست که با آن صفت و بضد آن موصوف تواند بود
و اما اول مثل علم که علم الهی بهمه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف
نتواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن است و بعجز از هیچ چیز
با و نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان
آفرید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت نبود خلق نکرده و زید را خلق کرده
و پسر او را خلق نکرده و بزنده کردن موصوف گردیده و بمیرانیدن نیز موصوف
گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک از اینها موجب تغیر در ذات
مقدس الهی و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم سابق
و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکنات است و هر چیز را درخور
قابلیت ماده و مصلحت نظام کل بهرهٔ از فیض شامل خود داده است و اگر

زیاده ازان عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مصالح
کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که می بارد و همه جا بیک نحو می بارد اما
باعتبار اختلاف مواد و قابلیات در یک زمین گل و سنبل بیرون یاند و در
یک زمین خار بعید از ظاهر میسکر داند و در یک زمین اشجار و اثمار و در یک
دیگری آبار و انهار بعمل می آورد و یک خانه را آباد ان میکرداند و دیگری را
ویران و همه از یک باران است بیت هر چه هست از قامت ناساز
بی اندام ماست ؛ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست و درین
رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست ششم آنست که جناب
حق تعالی را نامهای مقدس بسیار هست چنانکه فرموده و لِلّٰهِ الاَسمَاءُ
الحُسنیٰ فَادعُوهُ بِهَا یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو هست پس بخوانید
او را بآن نامها و اسمار بسیار در آیات و اخبار وارد شده است
و احوط آنست که خدا را بغیر نامهائی که در آیات و اخبار وارد شده نخوانند
و حق آنست که نامهای خدا حرفی چند اند که مخلوق اند و حادث اند و بعضی
از سنیان قائل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن بهذیان
شبیه است و در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر
است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام
و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است و هر که عبادت کند ذاتی را
که این نامها را برا و اطلاق میکنند خدا را بیگانگی پرستیده است هفتم
آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد اثنین محال است و اوراز ن

و فرزندی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت
عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا در او حلول کرده است یا با او متحد
شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه
بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست یا آنکه ماهیات ممکنه امور
اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند
و با او متحد میشود و همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از
غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول
کرده است یا با ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است
همه کفر است و ائمه صلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را
لعنت کرده اند و امر بقتل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدود هلاک کرد هشتم آنکه حق تعالی
در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیزی که غیر جناب مقدس اوست حادث است
و جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف
حکما بچند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقی ارباب ملل است آنست که آنچه
غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف
ازل متناهی است و بغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمان
است بلکه جمیع ادیان است و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار
و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث از کتب معتبره خاصه
و عامه درین باب ایراد نموده ام با ادله عقلیه و جواب شبهه فلاسفه و در

احادیث معتبره وارد شده است که هرکه قائل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است

## باب سوم

در بیان صفاتیست که متعلق است بافعال حق تعالی و در ان
چند بحث است **اول** آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است
و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد
و قبیح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه
قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسنی و قبحی میباشد که مستحق مدح یا ثواب
و مذمت یا عقاب میگردد و آن جهت را گاهست به بدیهه عقل همه کس می فهمند
مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قباحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه است
که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن
و قبح آنها محتاج بنظر و فکر است و گاه است که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها
ولیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزه روز آخر ماه
رمضان و قبح روزه روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن
و قبح افعال بامر و نهی شارع است هرچه را شارع امر کرد حسن میشود و هرچه را
نهی از ان کرد قبیح میشود و پس اگر مردم را امر بزنا میکرد حسن میشد و اگر نهی از
نماز میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن از آیات و اخبار
بسیار ظاهر است **دوم** آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند یا عالم بقبح آن فعل نیست
یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترکست
و احتیاج بآن ندارد و اما بعث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید
و بنا بر دوم عجز و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر چهارم سفاهت و هر چهار بر حق تعالی

باب العدل بیان حسن و قبح عقلی و در ان چند مبحث است

محال است پس قبیح از و صادر نتواند شد سوم آنکه حق تعالی بندگان را
بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تکلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک
آنها و بندگان در فعل خود مختاراند و خود فاعل فعل خوداند خواه طاعت
باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائل اند و اشاعره
که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان
مطلقا در انها اختیاری ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری
میکند و در ان فعل مجبوراند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده
مقارن آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا دخلی در وجود آن فعل ندارد
و این مذهب باطل است بچند وجه اول آنکه ما بدیهه عقل و وجدان خود
می یابیم که فرق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار ماست
و حرکت کتابت که باختیار خود میکنیم و همچنین فرق مییابیم میان آنکه
کسی از بام بزیر افتد یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل باختیار ما نباشد
باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما دوم آنکه حق تعالی امر
کرده است بطاعت و وعده ثواب بران کرده است و نهی کرده است
از معصیت و وعید عقاب بران نموده است پس اگر افعال عباد
باختیار ایشان نبوده باشد تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر
عصیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را ببندد
و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را بزند که چرا نیاوردی یا گوید بآسمان
برو و بزند که چرا نرفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست

ظالم‌تر از کسی که کفر و معصیت را بر دست و دل و زبان کسی بی اختیار او جاری
کند و او را ابدالآباد بسبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جای
از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سیوم آنکه حق تعالی
در مواضع بیشمار از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت
و ذم مردودان درگاه عزت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان فاعل
فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاهت و بیخردی خواهد بود و بر خدا
محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که
ایشانرا بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشانرا بخود واگذاشته
باشد بلکه امریست میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده
بنده را و بنده را با راده خود کرده است امّا اسبابش همه از خداست مانند عضا
و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است
از جانب خداست و امر بین الامرین این است و حق آنست که مدخلیت
حق تعالی در اعمال عبد زیاده ازین است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات
خدا برای کسی است که مستحق آنها باشد بهنیات و اعمال حسنه او و دخلی است
در فعل طاعات و خذلان خدا و واگذاشتن او را بخود دخلی هست در فعل معاصی
اما هیچ یک بحدی نمیرسد که سلب اختیار از و بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک
مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی مامور سازد مثل آنکه
بهر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرید و هر یک
این کار را بکند صد دینار با و میدهم و هر یک که نکند ده تازیانه با و میزنم اگر

بهمین اکتفا کند در باب هر دو و یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد دینار
است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردارتر است
و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد و بعد از آنکه به هر دو آن تکلیف را
کرد و حجت را تمام کرد او را به تنهائی میطلبد و ملاطفتها و مهربانیها میکند که البته فردا
آن خدمت را بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت
باین غلام میکند و فردا این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را
صد دینار بدهد و او را ده تازیانه بزند هیچکس او را مذمت نمیکند زیرا که نه این
غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و هر دو باختیار خود کرده اند
و حجت آقا بر هر دو تمام است اینقدر مدخلیت حق تعالی در اعمال عباد از آیات
و اخبار معلوم میشود و بهمین قدر اکتفا باید کرد و خوض بسیار نباید کرد که در غایت
اشکال است و محل لغزش اقدام است و نهی بسیار در اخبار از تفکر درین
مسئله وارد شده است چهارم آنست که لطف بر حق تعالی واجب است
بحسب عقل و لطف امریست که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند
از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید
و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او
منوط به حکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفائده از و صادر نمیشود و او را
در افعال اغراض صحیحه و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض در افعال الهی
عائد به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و برین
قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا

محل باغراض نیست وآیات واحادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت
میکند واکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام
عالم فعلش بر حق تعالی واجب است وبعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید
فعل الهی متضمن مصلحت باشد واصلح بودن ضرور نیست وظاهر آنکه درین مسئله
نیز ضرور نیست

## باب چهارم در مباحث نبوت ودران چند مقصد است

در بیان مباحث نبوت ودران پنج مقصد است

اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است
عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است وباجماع شیعه ونصوص متواتره جمیع
انبیا از اول عمر تا آخر عمر معصوم اند از گناهان کبیره وصغیره عمداً وسهواً ودرین
باب ادله عقلیه ونقلیه قائم است وسهو ونسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت
ووحی البته جایز نیست والا بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد واما در غیر آن از
امور عادیه وعبادات باز مشهور علمای امامیه آنست که جایز نیست وبعضی
دعوی اجماع برین کرده اند وابن بابویه وبعضی از محدثین گفته اند که سهو شیطانی
بر ایشان جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را بر سهو بدارد واز برای
مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه وآله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد ودر
تشهد اول سلام گفت وچون بخاطر آنحضرت آوردند برخاست ودو رکعت
دیگر کرد وگفته اند که حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز
سهو کند مردم او را سرزنش نکنند ودیگر آنکه در ایشان گمان خدائی نکنند
واکثر علما این سهو را واقع نمیدانند واحادیثی که درین باب وارد شده است
حمل بر تقیه کرده اند وباید دانست که معصوم در ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی

لطفی چند نسبت باو میکند که او باختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه بسبب قوت
عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاق
ذمیمه و تحلیه آن باخلاق حسنه بمرتبه رسد که محبت جناب مقدس الهی
در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانی رهائی یابد و پیوسته
مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس بسبب
کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر پروردگار خود داند و غیر آنچه رضای
محبوب او در آنست برگرد خاطرش نگردد و اگر نادرا خیال معصیتی در خاطر
او در آید ملاحظه جلال الهی نگذارد که پیرامون آن گردد و ایضا شرم کند از آنکه
در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او
گردد و باین اسباب معصیت از و صادر نتواند شد و اگر چنان باشد
که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میسازد بر ترک معصیت هرآینه
عصمت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بدانکه
آیات و اخباری که موهم صدور معصیت است از انبیا علیهم السلام مأولست
بارتکاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز
عظیم است تعبیر از آن بمعصیت نموده اند و وجوه دیگر وارد که در حیاة القلوب
ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواریخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام
که متضمن خطای ایشان است اکثر از موضوعات و مفتریات سنیان است
که از کتب یهود و بر داشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار
کنند در کتب خود ایراد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب

مقصد دوم در دانستن حقیت پیغمبران و آن معجزه است مقارن دعوای پیغمبری

خود ذکر کرده اند و احادیث در رد آنها از طرق اهلبیت علیهم السلام بسیار است
که در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و پس
بآنها اعتماد و برآنها اعتقاد نباید کرد دوم طریق دانستن حقیت پیغمبران معجزه
است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی کند بمحض دعوای او باور نتوان کرد چنانکه
گفته اند شعر ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
مثل آنکه شخصی دعوی کند که من از جانب پادشاه بر شما حاکم باید اطاعت من
کنید بمحض گفته او کسی از و قبول نمیکند تا حجتی از جانب پادشاه مانند رقمی
یا نشانی که مخصوص پادشاه باشد نداشته باشد معجزه مثل آنست زیرا که
معجزه فعلی است که بشر از اتیان مثل آن عاجز باشد و برخلاف مجرای عادت
باشد و مقارن دعوای پیغمبری ظاهر شود و پس اگر فعلی باشد که از بشر صادر
شود آن معجزه نیست مانند صنایع غریبه و حیل ارباب شعبده و اگر فعل خدا باشد
و موافق عادت باشد آن معجزه نیست مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب
معجزه من آنست که آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوای پیغمبری
نباشد آنرا کرامت میگویند نه معجزه مثل مائده حضرت مریم و هرگاه شخصی دعوی
پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیای خلایق فرستاده و دلیل
من این است که حق تعالی باشاره ماه را بدو نیم میکند یا این مرده را زنده میکند
و در همان ساعت آن امر واقع شود ما البته میدانیم که او راست میگوید زیرا که
خدا بر همه چیز قادر است و علمش بهمه چیز احاطه کرده است چنانچه بیان کردیم پس اگر
این مرد کاذب باشد دعوای او قبیح خواهد بود و اطاعت او را قبیح

پس خدا اغرای همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست
چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبری
کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که
مسیلمه کذّاب که دعوی پیغمبری میکرد و با و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم
برای کوری دعا کرد روشن شد او کسی را طلبید که یک چشمش کور بود دعا کرد
چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان مبارک در چاهی که خشک
شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آب دهن
انداخت خشک شد و این را معجزه مکذبه خوانند سوم باید که پیغمبر افضل از جمیع
امت خود باشد و اعلم از همه کس باشد زیرا که تفضیل مفضول عقلا قبیح است
و باید که عالم باشد بجمیع علومی که امت او بآنها محتاج اند و باید که بصفات
کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرکی و فطانت و قوت رای
و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار دیگران بر خود و غیرت
در دین و رافت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت
صلحا و علما و اهل دین و منزه باشد از صفات ذمیمه مانند کینه و بخل و حسد
و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از امراضی که موجب
نفرت خلق باشد مانند خوره و پیسی و کوری و کری و گنگی و امثال اینها و از
قدح در نسب که ولد الزنا و شبهه نباشد و پدرانش دنی نباشند بلکه صنعتهای
دنی نداشته باشند مثل جولاهی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی
مروت باشد از رقص و صا درنشود مانند چیزی خوردن در میان بازار با و در حال

راه رفتن وامثال اینها واین امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی
سخن میرود و دیگران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده
اند همیشه مسلمان بوده اند چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد اما پیغمبران سایر
پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما نزد بنده ثابت نیست و
دلیل عقلی و نقلی بران قائم نشده و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت
خضر علیه السلام و غیر او وارد شده دلالت بر خلافش دارد و توقف
درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند برانکه انبیا و ائمه
صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر این مضمون احادیث بسیار است
و ادله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان خلاف بسیار درین مسئله
هست و عدد انبیا علی نبینا و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور صد و بیست
و چهار هزار است باید مجملا اعتقاد کرد که جمیع انبیا و اوصیای ایشان بر حق اند
وانچه در قرآن مجید وارد شده نبوت ایشان ضروری دین اسلام
شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و شعیب
و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود و
سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقرار بنبوت و حقیت ایشان واجب
است و هرکه انکار یکی از ایشان کند کافر است و تفاوت در مراتب
فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفر اند نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان را اولو العزم می نامند و شریعت
ایشان ناسخ شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله

علمای امامیه اتفاق کرده اند برانکه انبیا و ائمه علیهم السلام افضل اند از جمیع ملائکه

عدد انبیا علیهم السلام

علیه و آله است و بعد از و حضرت ابراهیم علیه السلام از سائر انبیا افضل است

و فرق میان نبی و رسول بوجوه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست

که مبعوث شود و ملک در بیداری بر و نازل شود و نبی شامل آنست که در خواب

بر و نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود بر جماعتی و نبی

شامل آن هست که بر کسی مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول آنست که

کتابی یا شریعتی داشته باشد و نبی شامل آنست که حافظ شریعت دیگری باشد

و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که

بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است

که در خواب میدیده و صدای ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است

و مبعوث بر احدی نبوده است و بر او امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است

مثل لوط که تابع ابراهیم علیه السلام بوده و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و

صدا می شنیده و ملک را میدیده است و بر گروهی مبعوث بوده است اما

تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه السلام و آنکه در خواب ببیند

و صدا بشنود و ملک را در بیداری ببیند و خود صاحب شریعت باشد

او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که نبی آنست که در خواب

می بیند و صدای ملک را می شنود اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست

که صدا را می شنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را نیز می بیند

و امام صدای ملک را می شنود و او را نمی بیند و بدانکه خلاف کرده اند در آنکه

آیا از جن پیغمبری مبعوث شده یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری

یوسف نام برایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیست و توقف درین مقام

اولی است **پنجم** در بیان حقیت پیغمبری محمد بن عبدالله بن المطلب بن هاشم

بن عبدمناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوّت نمود و معجزات

باهره و بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوای

پیغمبری پس همه ارباب ملل و نحل قائل اند که او دعوای پیغمبری کرد و اما

معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حدّ و احصاست بلکه جمیع افعال

و اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت دو نوع است

**اول** قرآن مجید است و آن متواتر ترین معجزات آنحضرت است که تا روز

قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزهٔ او از جنس

آن فنّی بود که دران زمان شائع تر بود و اهل آنزمان دران ماهر تر بودند

تا آنکه حجت برایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی چون

مدار بر سحر بود حق تعالی با و عصا و ید بیضا و امثال آنها داد که قوم او از اتیان

بمثل آنها عاجز شدند با آنکه دران جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت

عیسی علی نبینا و علیه السلام مبعوث شد چون امراض مزمنه بسیار بود و

طبیبان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت عیسی معجزه

مرده زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شفا دادن و

امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود

و در زمانیکه حضرت رسالت پناه جناب محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث

گردید در میان عرب چون مدار بر فن فصاحت و بلاغت بود و اشعار

از معجزات آنحضرت قرآن مجید است و درین کتاب هشت بجهت آن بیان میشود

وسخنان فصیح بلیغ می آوردند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت
قرآن مجید را آورد و تحدّی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این
قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آورد پس فرمود که ده
سوره از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل
این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند مثل سوره کوچکی بیاورند
با آن حرصی که در تکذیب آنحضرت داشتند و ارتکاب جنگهای عظیم و کشته شدن
و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بودند نیاوردند اگر قادر می بودند
البته می آوردند و باقی فصحا در میان عرب و علما و دانایان در میان اهل کتاب
و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار دشمنان آنحضرت اضعاف
دوستان آنحضرت بودند نیاوردند و نتوانستند آورد پس معلوم شد
که از جنس فعل بشریت و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبود حق تعالی
چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد والا اعتنا بر کذب و دروغ و اضلال
خلق و انواع قبایح لازم می آید و آن قبیح است و بر حق تعالی اتیان بقبیح
محال است و در وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت
و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف
قلوب و سد اذهان ایشان مینمود که ایشان نمی توانستند نمود و اگر چه اعجاز
به هر دو وجه حاصل میشود و لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود اوّل
از جهت فصاحت و بلاغت و طلاقت که هر عجمی که قرآن را می شنود
امتیاز آنرا از سخنان دیگر می فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع

بشود مانند یاقوت رمانی و لعل بدخشانی می درخشند و جمیع فصحای عدنان و بلغای
قحطان اذعان بفصاحت و بلاغت آن نموده اند و روایت کرده اند که هر که سخن
بسیار بلیغی یا شعر فصیحی میگفت برای مفاخرت بر کعبهٔ مشرفه می آویخت و چون آیه
قِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشتهای
خود را برگرفتند و پنهان کردند دوم از جهت غرائب اسلوب که هر چند کسی
تتبع کلام فصحا و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه
باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آنزمان از غرائب آن متعجب و حیران
بودند سوم عدم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ
غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود
هرآینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که اگر از بشر چنین کلامی باین طول
صادر شود نمی شود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از دو جهت یکی از
جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصا در وقتیکه انشا کنندهٔ آن سخن صاحب خط
و سواد نباشد و دیگران آیه آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان منافقان
و دشمنان او باشند دیگر اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحا
اگر یک فقره اش فصیح است فقرهٔ دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت عالی است
بیت دیگر واهی است و اگر یک جزوش در تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و
تزویق است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلای درجات بلاغت بوده باشد
و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صادر نمیگردد مگر از کسی که هیچگونه اختلاف
در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست چهارم از جهت اشتمال بر معارف

ربانی زیرا که دران وقت در میان عرب خصوصا اهل مکه علم برطرف شده بود و
آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علمای اهل کتاب وغیر ایشان معاشرت
نمیفرمود و مسافرت ببلاد دیگر بسیار ننمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال
در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه با حسن وجوه بیان فرموده و امری که
مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقا دران نیست و ببرکت آنحضرت
طائفه عرب که بعدم فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن آداب
و مکارم اخلاق مغبوط ساکنان سبع طباق گردیدند و علمای جهان در اکتساب
علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتمال بر آداب کریمه و
شرائع قویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در سالها فکر کرده بودند
در هر سوره اضعاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام
احوال عباد و رفع نزاع و فساد و در معاملات و مناکحات و معاشرات و حدود
و احکام حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان و عقلای
جهان تفکر نمایند خدشه دران نمی توانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه
در کلام معجز نظام و شریعت سید انام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند ساخت
و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که ازین معجزه عظیم تر نمی باشد ششم
از جهت اشتمال بر قصص انبیاء سابقه و قرون ماضیه که دران زمان مخصوص اهل کتاب
بوده و دیگران خصوصا اهل مکه برانها اطلاع نبوده بنحوی بیان فرموده
که با وجود معاندان بسیار خصوصا اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت
نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن قصه ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود

نیت آنرا برایشان ظاهر کردانید مانند کشتن و بر دار کشیدن حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند
برایشان ثابت کردانید مانند قصهٔ سنکسار و حلال بودن کوشت شتر بر ایشان
و غیر اینها که بتفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده‌ام هفتم از جهت
خواص سوره و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دردهای جسمانی و روحانی
و دفع تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی
و دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سور قرآنی هست و بتجارب
صادقه معلوم کردیده و تاثیرات قرآن حمید را در جلای قلوب و شفای صدور
و ربط بجناب مقدس ربانی و نجات از سورت مشتهیات نفسانی زیاده
از آنست که صاحب ولی انکار آن نماید یا عاقلی را در ان مجال تاملی باشد هشتم
از جهت اشتمال قرآن مجید است بر اخبار مغیبه که غیر حق تعالی را بر اینها اطلاعی
نیست و اینها زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است اول
آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان
در خانهای خود میکفتند یا بایکدیکر براز و پنهان مذکور میساختند یا در خاطرها
خود میکذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت میکردند و اظهار ندامت
و انابت میکردند و چون سخنی میکفتند خائف میشدند و میکفتند درین ساعت
جبرئیل بآنحضرت خبر خواهد داد و ازین نوع بسیار است و اکثر را در حیات القلوب
ذکر کرده‌ام دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است
بامور آینده که غیر خدا را بر اینها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مکر بوحی و الهام

مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از مذلّت

یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا حال پادشاهی در میان ایشان

بهم نرسیده و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگارند و مذلت ایشان مثل

میزنند و خبر دادن از فتح بلاد و برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه

برای عمره و از فتح مکه معظمه و برگشتن حضرت بسوی آن بلده طیبه و خبر دادن

از عصمت حضرت رسول از شر مردم و خبر دادن از غلبه رومیان بر

گبران عجم و خبر دادن در سوره کوثر از کثرت اتباع و اولاد آنحضرت

و برافتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را ابتر میگفتند و خبر دادن از

عدم آرزوی یهودان مرگ را و چنان شد و اکثر در حیات القلوب مذکور است

نوع دوم در بیان مجملی از سائر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی

هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا و زیاده بر آن با آنحضرت

عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمی توان کرد و زیاده از هزار

معجزه در سائر کتب ایراد کرده ام و سائر معجزات آنحضرت چند قسم است

قسم اول معجزات بدن شریف آنحضرت است و آن بیست و چهار معجزه

است اول آنکه پیوسته نور از جبین نور انیش ساطع بود و چون ماه شعاع

جبین مبین آن معدن انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را

بلند میکرد و انگشتان منورش مانند ده شمع روشنی میداد دوم بوی خوش

آنحضرت بود و چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز زیاده

هر که از آن راه میگذشت میدانست که حضرت از آن راه رفته است

آنکه معجزات آنحضرت را احصا نتوان کرد و زیاده از هزار در سائر کتب ایراد کرده ام

معجزات بدن شریف آنحضرت و آن بیست و چهار است

زعطر بود و از عرق آنحضرت جمع میکردند و آن بهترین عطرها بود و داخل عطرهای
دیگر میکردند و دلو آبی نزد آنحضرت آوردند کف آبی در دهان مبارک
برد و مضمضه کردند و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبوتر شد سوم
آنکه چون در آفتاب می ایستاد و یا راه میرفت او را سایه نبود چهارم
آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلندتر بود حضرت بقدر یک سر گردن
از و بلندتر مینمود و پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند
و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد
و جانوری مانند مگس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از
عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشتم آنکه خواب و بیداری او یکسان
بود و خواب قوای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران
نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمی دیدند و هرچه در خاطرها میگذشت
میدانست نهم آنکه هرگز بوی بد بمشام مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب دهان
به هر جاهی که می افکند در آن برکت بهم میرسید و پر آب میشد و به هر صاحب
دردی که می مالید شفا مییافت و دست مبارک را به هر طعامی که میرسانید
در آن برکت بهم میرسید و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه
از بزغاله و یک صاع جو جابر هفتصد نفر را سیر کرد یازدهم آنکه جمیع لغتها را میفهمید
و بجمیع لغات سخن میگفت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید
بهم رسیده بود که مانند آفتاب می درخشید سیزدهم آنکه مهر نبوت بر پشت
مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب می درخشید و زیادتی میکرد

چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدریکه جماعت کثیر
سیراب شدند پانزدهم آنکه باشارهٔ انگشت ماه را بدو نیم کرد شانزدهم آنکه
سنگ ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می شنیدند هفتدهم
آنکه ختنه کرده و ناف بریده و پاک از آلایش خون و غیر آن متولد شد و در وقت
ولادت از پا بر نیامد نه از سر و چون بزمین آمد بوی بهتر از بوی مشک
از روائح و فوائح کردید و جهان را معطر کرد پس رو بکعبه بسجده افتاد و چون
سر از سجده بر داشت دست بسوی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحدانیت
حق تعالی و رسالت خود پس نوری از وساطع کردید که مشرق و مغرب
عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید نوزدهم
آنکه فضله که از آن حضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی آنرا ندید
بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد بیستم آنکه بر هر چهار پائی که آنحضرت
بران سوار میشد رهوار میشد و پیر نمی شد بیست و یکم آنکه در قوت کسی
با آنحضرت مقاومت نمی توانست کرد بیست دوم آنکه جمیع مخلوقات
رعایت حرمت آنحضرت میکردند و بر هر سنگ و درخت که میگذشت
خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه گهواره
آنحضرت را می جنبانید بیست و سوم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای
پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست و چهارم
آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که با آن تواضع و شکستگی
و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمی توانست کرد

در بیان معجزه ولادت آنحضرت

وهر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم بر خود میلرزید و از دو ماه راه رعب
او در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت با سعادت
آنحضرتست خاصه و عامه بطرق متکاثره روایت کرده اند که در شب میلاد کثیر الاسعاد
آنجناب شیاطین را از صعود باسمانها منع کردند باین سبب شهب از آسمان
ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کاهنان برطرف
شد و سحر ساحران ضعیف شد و هر بتی که در عالم بود برو در افتاد و طاق کسری
که بادشاه عجم بانهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقیست بلرزید و
چهارده کنگره اش ریخت و از میانش شکست و تا زمین دو حصه شد و تا حال
شکستگی بغیر آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب دران
جاری گردید و دریاچه ساوه که آنرا می پرستیدند خشک شد والحال بجای
آن نمک ساریست که نزدیک کاشانست و آتشکده فارس که هزار سال بود که
می پرستیدند دران شب خاموش شد و رود خانه ساوه که سالها خشک
بود و آب دران جاری شد و نوری دران شب از طرف حجاز ساطع شد
و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر بادشاهی سرنگون شد و جمیع بادشاهان
دران روز لال بودند و سخن نمی توانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح
اصفیای پیغمبران در هنگام ولادت وافر السعادت آن منبع سعادات حاضر
شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابریقها و طشتها
از طلا و نقره و زمرد بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتها از بهشت
آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت بآبهای بهشت غسل دادند

و از عطرهای فردوس معطر گردانیدند و مهر نبوّت را بر پشت آنحضرت زدند

که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع

روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخدمت آنحضرت رسیدند و برو

سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبهٔ معظمه از زمین جدا شده بجانب

حجرهٔ مقدس سر بسجده افتاده و غرائب ولادت و معجزاتی که در آن حالت

و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد عدّ و احصاست و برخی

در حیات القلوب مذکور است قسم سوم معجزاتی است که متعلق بامور سماوی

و آثار علویّه است و آن بسیار است اول شق قمر حق تعالی فرموده است

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد

ماه و اکثر مفسران گفته‌اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه

طلب کردند حضرت بانگشت مبارک اشاره بماه کرد و بقدرت الهی بدو نیم شد

و چون از اهل بلاد دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ما ماه را در آن شب

چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده‌اند که نیمی

بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه ابوقبیس دوم برگردانیدن آفتاب است

خاصّه و عامّه بسندهای بسیار از اسماء بنت ابی عمیس و غیر او روایت

کرده‌اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله علیه را برای کاری فرستاده بود و بعد از آنکه حضرت رسول

از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول سر مبارک خود را

در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آن حضرت

در بیان قلیلی معجزات نبیّ و آن برده قسم است

نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت
فرمود یا علی نماز کردی گفت نه یا رسول الله نتوانستم سر مبارک ترا بر زمین گذارم
پس حضرت دعا کرد که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود
آفتاب را برا او برگردان اسما گفت والله دیدم که آفتاب برگشت و بلند شد
و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت
نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت و مثل این معجزه از برای حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
واقع شد سوم ریختن ستارگان و بسیاری شهب در هنگام ولادت
باسعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهارم نازل شدن مائده برای اهلبیت
علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان
آنحضرت نازل شد قسم چهارم اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت
را و سائر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی
که حضرت بران پشت میداد و چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت
و طلبیدن آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت
و برو افتادن تنها باشارهٔ آنحضرت و سبز شدن و میوه دادن درخت
خشک در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنحضرت و کشتن
درختان خرما برای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و فرو بردن
زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه زیاده از حد و احصا است
قسم پنجم سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شیر

و گرگ و سوسمار و بزغاله بریان و ناقهٔ آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن
شیر سفید مولای آنحضرت را براه و گواهی دادن انواع حیوانات بر رسالت
آنحضرت و ازین نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعای آنحضرت
است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران
و این نوع زیاده از آن است که حصر توان کرد قسم هفتم استعلای آنحضرت
است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای یاری
آنحضرت چنانکه در جنگ بدر و اُحد و غیر آنها شد و آثارش بر مردم ظاهر گردید
قسم هشتم استیلای آنحضرتست بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن
جن با آنحضرت چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است و در احادیث بسیار وارد
شده است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشهب در کلام مجید
مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور آینده است مانند
خبر دادن از دولت بنی امیه و آنکه ایشان هزار ماه پادشاهی خواهند کرد
و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم
و شهید شدن حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و کیفیت شهادت
هر یک و انقراض ملک پادشاهان عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن
از شهادت امام رضا علیه السلام و مدفون شدن آنحضرت در خراسان
و خبر دادن از شهادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عائشه
و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی الله عنه
و بیرون کردن او را از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهلبیت و صحابه واقع شد آنحضرت

خبر دادن و خبر دادن از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فوت او و از
شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبدالله بن رواحه در ساعت شهادت
ایشان در جنگ موته و از شهادت خبیب بن عدی در مکه و از مالی که عباس
در مکه پنهان کرده بود و خبر دادن آنحضرت آنچه منافقان در خانه های خود
میگفتند و آنچه صحابه در خانهای خود میکردند و اکثر مردم که نزد آنحضرت
می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمود و کم سخنی از آنحضرت
صادر میشد که از معجزه خالی باشد و کسی که تفاصیل این معجزات را خواهد بکتاب
حیات القلوب رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله است و نصوص صریحه قرآن مجید بران دلالت کرده است و از
جمله ضروریات دین اسلام است و منکر آن کافر است و خلافی که بعضی از
قاصران در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین
زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و بروح
تنها بود یا بدن و روح هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از متاخرین
متکلمین شیعه در ذکر بعضی ازین خلافها متابعت ایشان کرده اند بیکی از دو جهت
که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر میشود
آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از مکه
معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا باسمانها تا سدرة المنتهی
و عرش اعلی سیر فرمود و عجایب خلق سموات را بآنحضرت نمود و از رازهای
پنهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القا فرمود و آنحضرت در بیت المعمور

بیان حقیقت
و حقیقت معراج

وتحت عرش الهی بعبادت حق تعالی قیام نمود وبا ارواح انبیا علیهم السلام با اجساد
ایشان ملاقات کرد وداخل بهشت شد ومنازل اهل بهشت را مشاهده نمود و
واحادیث متواتره خاصه وعامه دلالت میکند برانکه عروج آنحضرت به بدن
بود نه بروح بی بدن ودر بیداری بود نه درخواب ودرمیان قدمای علمای
شیعه درین معانی خلاف نبوده چنانچه ابن بابویه وشیخ طوسی رحمة الله علیهما
وغیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند واتفاقی است که معراج مشهور پیش از
هجرت واقع شد ومحتمل است که بعد از هجرت بمدینه طیبه نیز واقع شده
باشد چنانکه جمعی قایل شده اند که معراج مکرر واقع شد وابن بابویه وصفار
ودیگران بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله را صد وبیست مرتبه بآسمان برد ودر هر مرتبه
آنحضرت را در باب ولایت وامامت امیر المؤمنین وسایر ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از سایر فرایض تاکید ومبالغه نمود واز حضرت
صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند
معراج وسوال قبر ومخلوق شدن بهشت ودوزخ وشفاعت واز حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که هرکه ایمان نیاورد بمعراج تکذیب کرده
است حضرت رسول را **هفتم** در بیان قلیلی از فضائل ومناقب آنحضرت
است باید دانست که آنحضرت بر کافه بشر مبعوث بود واز عرب وعجم
وجمیع آدمیان وایضاً مبعوث بود برجنیان بنص قرآن ودین او ناسخ
ادیان جمیع پیغمبران است وآخر پیغمبرانست وبعد از و پیغمبری نخواهد بود

بیان قلیلی از فضایل ومناقب پیغمبر خدا

و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جنّ و انس و از حضرت
امیرالمؤمنین و سائر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از آن حضرت بود کفر است و
آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزۀ عظیم از معجزات
آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرده که از جمیع اخلاق حسنه
عاری بودند و مدار ایشان بر عصبیت و عناد و فساد و تغایر و نزاع
و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر در کعبه دست بر هم
میزدند و صفیر میکشیدند و بر می جستند عبادت ایشان چنین بود و ازین
معلوم است که سائر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال بلکه زیاده از
هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشان را
طوعاً و کرهاً باصلاح آورده است کسی که در صحرای مکه ایشان را مشاهده
میکند میداند که بمراتب شتّی از انعام بدترند و در میان چنین گروهی آنجناب
بهم رسید با جمیع اخلاق پسندیده و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم
و عفت و سخاوت و شجاعت و مروّت و سائر صفات کمال که علمای
خاصه و عامه کتابها درین باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها را
احصا نکرده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از آنها در کتاب
حیات القلوب ایراد نموده ام و ایضاً اجماع امامیه منعقد است بر آنکه
پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان
بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه تا آدم همه انبیا یا اوصیا بوده اند و هیچ

یک کافر نبوده اند و آزر که کافر بوده پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه
عموی او بود و چون او را تربیت کرده بود او را پدر میگفت بلکه پدرش
تارخ ع بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر
تقیه است و عبدالله و آمنه هر دو مسلمان بودند و عبدالمطلب ع از اوصیای
حضرت ابراهیم ع بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه
اوصیا بودند و حضرت ابوطالب پدر حضرت امیرالمومنین علیه السلام
بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و لیکن ایمان
خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برای او بکنند و اعانت آنحضرت علیه السلام
بیشتر توانند کرد و وصایا و ودایع و کتب ابراهیم و اسمعیل و سائر انبیا و اوصیا
نزد او بود و بحضرت رسول ص در وقت مردن تسلیم کرد و در آنوقت
اظهار اسلام نمود و لهذا در احادیث وارد شده است که مثل او مثل
اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه
پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف کردانید و برین مضامین احادیث
معتبره متواتره از اهلبیت علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابوطالب
و آبا و اجداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در
احادیث معتبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که باسلام ابوطالب ع
قائل نباشد و باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و مادران ائمه علیهم السلام
همه عفائف و نجیبات و مکرمات بوده اند و آلوده بهتهمتی نبوده اند و

در هنگامیکه نطفهٔ ایشان با آبای ایشان و در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده‌اند
امّا لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهربانویه مادر حضرت علی
ابن الحسین علیهما السلام و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کنیزان بوده‌اند زیرا که
در وقت کفر نطفهٔ ایشان در رحم آنها نبوده و بخلاف پدران و اجداد ایشان
چون پیوسته نطفه‌های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند
و این مضامین از ادلّهٔ عقلیه و نقلیه ظاهر و مبرهن است امّا اکثر متفطّن و متعرّض
نشده‌اند والله الموفق هشتم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه
مبعوث بوده یا نه و توقف اولی است امّا از احادیث بسیار ظاهر میشود
که میثاق ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع
ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسهٔ ایشان تنزیه و تقدیس
و تسبیح حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بزمین نمی‌آید مگر آنکه
اول بخدمت امام علیه السلام می‌آید و بعد از آن پی آن کار میرود و جبرئیل
علیه السلام بی رخصت داخل خانهٔ حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله
نمی‌شد و چون داخل میشد مانند بندگان با ادب در خدمت آنحضرت
می‌نشست نهم خلافست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
پیش از بعثت آیا بشریعتی عمل میکرد یا نه بعضی بر آنند که بشریعتی متعبد نبود
و بعضی گفته‌اند که بود و بعضی توقف کرده‌اند و فرقهٔ دوم نیز خلاف
کرده‌اند بعضی گفته‌اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد
و بعضی گفته‌اند بشریعت ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی

در تحقیق اینکه آیا بر ملائکه مبعوث بوده یا نه

در تحقیق آنکه آیا آنحضرت پیش از مبعوث شدن به پیغمبری عمل میکرد یا نه

وبعضی بشرع عیسی وبعضی بهمه شرائع وحق نزد فقیر آنست که بعد از بعثت
آنحضرت تعبد بهیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنحضرت ع
ناسخ جمیع شرائع بود ولهذا انچه از انحضرت سوال میکردند تا وحی
نازل نمی شد جواب نمیفرمود و هرگز در هیچ امری تمسک بکتب سابقه
نمیکردید و در حکم سنگسار زنا کار خبر از توریت داد برای اتمام حجت بر یهود
وتکذیب قول ایشان واظهار علم خود بکتب ایشان وآیاتی که اشعاری
بمتابعت انبیا دارد محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیا نست
و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر وتحمل بر مشاق امت
واما پیش از بعثت مدلول اخبار وادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت
اهتمام در عبادات وتتبع در مکارم اخلاق واجتناب از محرمات ومساوی
آداب زیاده از همه کس میفرمود وچون تواند بود که سائر خلق در حداثت
سن مکلف بشرائع باشند وعبادت حق تعالی کنند واشرف مخلوقات
تا چهل سال مطلقا مکلف بعبادتی نبوده باشد وراه دین خود را نداند باآنکه
منقول است که آنحضرت انواع عبادات میکرد وبیست حج پیش از هجرت
پنهان بجا آورد وآداب حسنه از تسمیه وتحمید وتسلیم وترک محرمات و
مکروهات وروزه وانواع عبادات از انحضرت صادر میشد ونمی تواند
بود که اینها بمتابعت شریعت دیگران باشد بچندین وجه اول آنکه
اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او خواهد بود وباید که آن پیغمبر افضل ازو
باشد واین خلاف ضرورت دین است دوم آنکه شریعت آن پیغمبر را

بایست بداند تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل
بشرع خود کرده خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بغیر وحی
دانست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جملهٔ معجزات
آنحضرت صلوات الله علیه آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب
معاشرت نکرد و قصص انبیا را نحویکه در کتب ایشان بود بیان کرد پس
چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضاً اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق
و فاجر بودند چگونه اعتماد بر گفتهٔ ایشان میتوانست کرد سیم آنکه در
احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان از حجت خدا خالی
نمی باشد اگر حضرت رسالت در ابتدای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی
حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیه السلام را تتبع نماید و بایست او را
بیاورد و تابع او گردد و بایست اینمعنی را اکثر اهل مکه بدانند و نقل کنند
قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از آن وصی
باشد و افضلیت آنحضرت بر سائر خلق ضروری دین اسلام است
پس گوئیم که پیغمبری آنحضرت همیشه بوده و پیوسته بوحی و الهام الهی
و شریعت خود عمل مینمود و بعد از چهل سال رسول شد و مامور گردید که
مردم را بسوی خدا دعوت نماید بچندین وجه اوّل آنکه خاصه و عامه
از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم
علیه السلام در میان آب و گل بود دوم احادیث بسیار وارد شده است
که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیا مبعوث گردانیدند

وهمه باآنحضرت ایمان آوردند و ملائکه تسبیح وتقدیس الهی را از ارواح مقدسهٔ او واهل بیت او آموختند دوم آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ قاصعه فرمود که حق تعالی مقرون کردانید به پیغمبر خود صلی الله علیه وآله در هنگامیکه اورا از شیر باز گرفتند بایزدیک بآن بزرگترین ملکی از ملائکهٔ خود راکه دلالت میکرد اورا براه مکارم افعال ومحاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز وهمین بس است در معنی پیغمبری ومعلوم شد که شرائع دین خودرا از ملک فرامیگرفت سوم آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بندهٔ خاص خود کردانید پیش ازانکه اورا پیغمبر کرداند وپیغمبر کردانید اورا پیش ازانکه اورا رسول کرداند ورسول کردانید اورا پیش ازانکه خلیل کرداند وخلیل کردانید اورا پیش ازانکه امام کرداند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی آنست که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید رسول خدا صلی الله علیه وآله از اسباب پیغمبری پیش ازانکه جبرئیل وحی بیاورد از برای او برسالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از رسالت بوده است چهارم در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که رسول خدا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر موید شدند بروح القدس که ایشانرا تعلیم وتسدید مینماید واز سهو وخطا ونسیان نگاه میدارد پنجم بنص قرآن واحادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاست و هر فضیلت وکرامتی که بهر پیغمبری

داده اند تا نحضرت زیاده ازان عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت
عیسی در گهواره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فائز
کردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نپوشد
و ایضاً در احادیث بسیار وارد شده است که از ائمهٔ ما صلوات الله علیهم
در وقت طفولیت بلکه در هنگام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشد و
حضرت قائم علیه السلام در کودکی در دامان پدر از مسائل مشکلهٔ غامضه جواب
فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در سه روز سی هزار
مسئلهٔ غریبه کلامیه را بیان شافی نمود و چون تواند بود که حضرت رسالت
از ایشان کمتر باشد دهم خلافست که حق تعالی آنحضرت را چرا امی
نامیده اکثر گفته اند از برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشت و در
اخبار وارد شده است که نسبت با ام القری که مکه مشرفه است داده
شده و درین باب خلافی نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و
سواد از کسی نموده بود چنانکه نص قرآن بران دلالت کرده است
و خلاف درین است که آیا بعد از بعثت میتوانست خواند و نوشت یا نه
و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز را میدانست
و بقدرت الهی کارهای که دیگران ازان عاجز بودند میتوانست کرد
اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب
اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواند

در تحقیق آنکه حق تعالی چرا آنحضرت را امی نامیده

ونمی نوشت وبسند معتبر منقولست که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید
که چرا حضرت رسول صلی الله علیه وآله را امی نامیدند حضرت فرمود
که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمی توانست چیزی نوشت
فرمود دروغ میگویند لعنت خدا برایشان باد والله که آنحضرت میخواند
ومی نوشت به هفتاد وسه زبان بلکه خدا اورا امی نامید برای آنکه از اهل مکه

در بیان خصایص آنحضرت است

است ومکه نام مکه ام القری است یازدهم آنحضرت را خصایص بسیار
بود که دیگران در انها شریک نبودند اول آنکه نماز شب ونماز وتر برانحضرت
واجب بود دوم قربانی برانحضرت واجب بود سوم بعضی گفته اند که
مسواک برانحضرت واجب بود چهارم منکری که میدید می بایست البته
انکار کند پنجم مشوره کردن باصحابه برانحضرت بعضی گفته اند واجب بود
ششم مخیر گردانیدن زنان که در کتاب طلاق مذکوراست هفتم حرام
بودن زکوة واجب براو وبراهلبیت وذریت او ودرحرمت
زکوة سنت وتصدقات سنت خلاف است هشتم واجب
بودن برانحضرت ادای دین کسی که بمیرد وفقیر باشد نهم
انکه گفته اند آنحضرت سیر وپیاز میل نمیفرمود وبعضی گفته اند
که حرام بود براو دهم آنکه بر پهلو تکیه کرده طعام میل نمیفرمود وبعضی گفته
اند برانحضرت حرام بود وثابت نیست یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن
وشعر گفتن برانحضرت حرام بود وثابت نیست دوازدهم وصال در روزه
برانحضرت جایز بود وبر دیگران حرام است ووصال آنست که دو روزه

روزه بدارد و درمیان افطار نکند یا افطار را تا سحر تاخیر نماید یا قصد سیزدهم
بر آن حضرت حلال میشد زنی که خود را با نحضرت ببخشد بدون عقد چهاردهم
بر انحضرت زیاده از چهار زن بعقد دائم جائز بود و بر دیگران حرام است
پانزدهم آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده
باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود
شانزدهم حرام بود که آنحضرت را بنام ندا کنند که یا محمد و یا احمد بگویند
و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندا نفرموده است
بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المزمل و یا ایها المدثر
فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدا را در سخن گفتن بلندتر از صدای
آنحضرت کنند هجدهم حرام بود از پشت حجره ها آنحضرت را ندا کنند و خصائص
بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نزد فقیر ثابت نیست و ذکر آنها
مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود
باب پنجم در امامت است و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوای
امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بنحویکه پیغمبر میکرد و بنیابت و جانشینی
پیغمبر نه بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب
نصب امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که
مذکور شد نصب کردن او ضرور و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب
بر حق تعالی واجب است یا بر امت و ایضا خلافست که عقل حکم میکند
بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافهای ایشان ثمره ندارد

در بیان وجوب نصب
امام و دلایل آن چند دلیل است

وانچه فرقهٔ ناجیه امامیه بران اتفاق کرده اند انست که واجب است بر
پروردگار عالم عقلا و سمعا نصب کردن امام اما عقلا بچندین وجه اول آنکه
هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبران میکند دلالت بر نصب امام
میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار
است از رئیسی و سرکرده که در امور مختلفه ایشانرا براه راست هدایت
نماید و رفع مخاصمه و مجادله و منازعت و مغالبه ایشان که بالضرورت
در معاملات و معاشرات ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان
بکند و همه عقول بر این معنی مفطور اند و چنین کسی یا نبی است یا امام که جانشین پیغمبر
اوست خصوصا بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است
و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر نیست دوم آنکه نصب امام لطف است
و لطف بر حق تعالی عقلا واجب است و ایضا اصلح بر حق تعالی واجب است و شک نیست
در اینکه اصلح بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رئیس و حاکمی است علی الاطلاق
که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیسی یا پیغمبر است
یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سوم آنکه چون بعثت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت صلوات الله نبود بلکه مبعوث
است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی
از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرد و فرایض
و مواریث و قضایا و معاملات احکام واقعیه حقه بوحی الهی مقرر نمود

نصب امام لطف است و لطف بر خدا واجب است

و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و دران مدت جمع قلیلی ظاهرا اذعان
کردند که اکثر آنها در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این میکند
که خدا و رسول خدا چنین امر عظیم را ناتمام بگذارند و حافظی برای این ملت
و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر
و تبدیل باشد مقرر نکنند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محامل در میان ایشان
بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد
در غایت اجمال باشد و هرکس به نحوی فهمد و مفسری از برای آن تعیین
ننماید با آنکه هزار یک احکام ضروریه در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت
در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را که هر یک انواع اعراض
فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت کرده اند که هر باطلی که خواهند
برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رود به صحابه را جمع کرده
و خود مانند خر در گل مانده باشد و از زین و زان پرسد تا بمقتضای
اغراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهره قلیلی از عقل داشته باشد چنین
امر شنیعی را بر خدا و رسول روا میدارد خداوند با آن لطف و رحمت نسبت
بعباد خصوصا باین امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت
چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت بایشان بشوند و پیغمبر بزرگوار
که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد
چون شد که یکمرتبه دست از ایشان بر داشت رئیسی و دهقانی که در دهی
بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود دیگری تعیین مینماید و وصیت

برای ایشان میکند وضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان
از دنیا میرود و برای دین وملت وکتاب وسنت ورعیت وامت خود
کسی تعیین نمیکند اگر درین باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد چهارم
آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقرره حق تعالی در جمیع انبیا علیهم السلام
از آدم تا خاتم آن بود که تا خلیفه برای ایشان تعیین نمی نمود ایشان را
از دنیا رحلت نمیفرمود وسنت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در جمیع
غزوات وسفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه تشریف بیرون میفرمود
آن بود که تعیین رئیس وخلیفه میفرمود ودر جمیع بلاد وقرای اسلام نیز
البته حاکمی نصب مینمود وامر ایشانرا بخود وانمیگذاشت پس چون میتواند بود
که درین مفارقت کبری وسفر بی انتها احوال ایشانرا مهمل وامور ایشانرا
معطل میگذاشت پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل
نبوت است اگر امام را مردم اختیار توانند کرد باید که نبی را نیز مردم اختیار
توانند کرد واین باطل است باتفاق وایضاً بر مصالح عامه عباد وعقول
ناقصه امت کی حکم میتواند کرد وعقلای صاحب تدبیر بسیار است که کسی از برای
نسق قریه یا حکومتی تعیین مینمایند ودر اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند
وتغییر میدهند پس ریاست دین ودنیای عامه خلق چگونه عقول مردم
وفا میکند وایضاً عصمت دران شرط است چنانچه معلوم خواهد شد وکسی بغیر
حق تعالی بران مطلع نمی تواند شد وادله عقلیه درین باب بسیار است
واین رساله گنجایش ذکر آنها ندارد واما آیاتی که دلالت میکند برانکه امام

از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین رساله بچند آیه اکتفا
می نمایم اول آیه وافی هدایه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي یعنی امروز کامل کردانیدم از برای شما دین شمارا و تمام کردانیدم بر شما نعمت خود را
و شک نیست که امامت از معظم ارکان دین است و هیچ نعمتی برای صلاح دین و دنیای امت
اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد
با آنکه در احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه
شریفه بعد از نصب امیر المومنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد
دوم آیه کریمه وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ
عَظِيمٍ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم
بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ
مفسران خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده نشد
این قرآن بر دو مرد عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود
و عروة بن مسعود که در طائف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند
حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت
پروردگار ترا یعنی پیغمبری را و بهر کس خواهند میدهند ما تقسیم کردیم میان ایشان
معیشت ایشانرا در زندگانی دنیا و بعضی را بلند تر کردیم از بعضی بحسب دنیا
بدرجات بسیار تا آنکه بیکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی را بکارها
خود بدارند و باین سبب احوال عالم منتظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار تو

آیاتیکه دلالت میکنند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین رساله بچند آیه اکتفا نموده ام

بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیهٔ دنیا یعنی هرگاه ما قسمت
اموال و زخارف دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد و بایشان نگذاریم بلکه
خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان باختیار ایشان
بگذاریم و هرگاه دانستی که مرتبهٔ امامت نظیر درجهٔ نبوت است و بعد از نبوت
هیچ رحمتی و نعمتی بامامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز باختیار مردم نگذارد و خود
نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد و از این آیات کریمه اگر
ردهٔ تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت مخالفان را نپوشاند سوم حق تعالی میفرماید
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
یعنی و پروردگار تو می آفریند هرچه را میخواهد و برمیگزیند هرکه را میخواهد و نبوده است
ایشان را اختیاری منزه است خدا از آنچه ایشان شریک او میکردانند
و دلالت این آیه نیز ظاهر است برانکه برگزیننده برای امور دین و دنیا
خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه در رد آنها
نازل شده که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیگران نداد و چهارم آیات بسیار
هست که دلالت میکند برانکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است
مثل مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب از
هیچ چیز و كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل داده ایم تفصیل
دادنی وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشک
نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را
در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اهم

امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده آیت أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را

و آنها را که صاحبان امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است

باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر

نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که

اولی الامر نیز مثل رسول باشند در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از وصادر

نشود و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بچیزی چند که از آنها نهی کرده

است و چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم

است از خطا و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه نیستند

مقصد دوم در بیان شرایط امامت است بر قول متکلمین و مشهور آنست که در ان

سه شرط معتبر است اوّل آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات

خصوصاً در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل

قبیح است و ایضا حق تعالی میفرماید أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي

إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق

سزاوارتر است بانکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود هم نمی تواند هدایت

یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شما را که نمیفهمید و چگونه حکم

میکنید بتجویز عدم افضلیت امام و باز فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی می باشند باهم

آنها که صاحب علم و دانا اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نمیشود

این را اکثر صاحبان عقلها و ایضاً فرموده است فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ
إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و
چون حق تعالی بملائکه وحی کرد که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
تا آخر آیه یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار
میدهی کسی را در زمین که افساد کند در زمین و بریزد خونهای مردم را و ما تسبیح
و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی
اسماء را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است
بخلافت احق و سزاوارتر است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب
استحقاق خلافت است و ایضاً چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طالوت
نیکردند حق تعالی فرمود که او را تفضیل داده ایم بزیادتی علم و جسم پس معلوم
شد که مناط ریاست و پادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش
آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد نه بزرگی بدن دوم از شرایط
امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر
معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث
متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضاً امام امین حق تعالی است
بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام الهی خیانت کند کی قابل
امامت خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه

کتاب خدا را میخوانید آیا عقل ندارید و قباحت این امر را نمی فهمید و باز فرموده
است کای گروه مومنان چرا میگوئید چیزی را که نمیکنید خدا بسیار دشمن
میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که کسی که مستحق این ملامتها
باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضاً چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت
ابراهیم علیه السلام که من گردانیده ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین
عطای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از
ذریت من نیز امامان قرار داده حق تعالی فرمود لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ
یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است بر نفس
خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود
که عهد امامت باو نمیرسد و ایضاً عمده فائده در نصب امام آنست که حفظ ناموس
شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد
امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از و صادر گردد او
ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود نه اول و ایضاً بر امت واجب است
که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیهٔ اولی الامر معلوم شد
پس اگر اطاعت نکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضاً نهی از
منکر بر ایشان واجب است و اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت
امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت
در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را
از و اخذ کنند پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج

بامام دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود بامام معصوم واین دلیل بچند وجه بر بیکر دو بعد از تامل معلوم میشود وسوم از شرائط امامت نزد امامیه هاشمی بودن امام است وآن بنصوص که بر خصوص هریک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی وسنیان هیچ یک ازین سه شرط قائل نیستند واین سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند وگفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد درا و باشد بلکه شبهه در نسبش نباشد و پدران شان دنی و مادران شان غیر عفیفه نباشند واز عیوبی که موجب تنفر خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و کنگی و درشتی خوی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و دنائت صنعت مانند جولاهی وحجامی وافعالی که دلالت بر ضعف عقل کند وامثال اینها وسلطان المحققین نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است اول معصوم بودن او از گناهان کبیره وصغیره بمعنی که مذکور شد دوم آنکه عالم باشد به هرچه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه وسیاسات مدنیه وآداب حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود سوم شجاعت برای دفع فتنه ها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او که سر کرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت وسخاوت ومروت وکرم وعلم وهرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کامل تر باشد

والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبی
که باعث نفرت مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی و خواه در
خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب و ولد شبهه
و ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او و یا مادران او و خواه در فرع مثل صنعتهای
پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب
و منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد در زهد و عبادت او از همه
بیشتر باشد هفتم آنکه معجزه ها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند
تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم آنکه امامت او عام
باشد و امامت منحصر در او باشد والا موجب فساد میانه رعیت گردد و اثبات
این مدعا باجماع و احادیث متواتره نمودن اولی است مقصد سوم در بیان
صفات و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث
ما بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و درین رساله ببعضی را ایراد مینمایم
کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام را ده علامت
است اول پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود دوم چون از شکم مادر
بزیر می آید دستها را بر زمین میگذارد و سوم صدا بشهادتین بلند میکند چهارم
محتلم نمی شود و با خباثت جنابت در او بهم نمیرسد پنجم دیده اش بخواب میرود
و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میداند ششم خمیازه
و کمان کشی نمیکند هفتم از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند هشتم فضله
که از او جدا میشود بوی مشک از آن می آید و زمین را خدا موکل کرده است که

آنرا بپوشاند و فروبرد و ونهم چون زره حضرت رسول صلی الله علیه وآله رامی پوشد
بر قامتش درست می آید و هرکس دیگر بپوشد خواه دراز و خواه کوتاه یک شبر از
قامتش زیاده می آید دهم ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمة الله
علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم
است در حکمت و علم و بدقائق امور از همه در پیش است و پرهیزکارتر و بردبارتر
و سخی‌تر و شجاع‌تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و سایه ندارد و ثنا
مرا و آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وایی بود
و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است با آنکه آنچه از و بیرون آید فرو برد
که بر مردم ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است و اولی است بمردم از
جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود و در هر باب جان خود را فدای او
کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت با وبهم میرسانند و مشفق‌تر و
مهربان‌تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد
خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن
عمل مینماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند بیش از دیگران اهتمام در ترک آن می باید
و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بدو نیم شود و حربه‌ها
واسلحه حضرت رسول صلی الله علیه وآله نزد اوست خصوصا شمشیر ذوالفقار که از آسمان
آمده و نزد او نامه‌ایست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز
قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد اوست که نامهای دشمنان ایشان
تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام می باشد جامع و آن نامه ایست

که طول آن هفتاد ذراع است در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بکند کی
ران شتر میشود و دران نوشته است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج شود و نزد او
می باشد جفر بزرگتر و جفر کوچک تر یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند
و درانها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارش خراشی که در بدن کسی بکنند
و حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است
و آنرا حضرت رسول ص املا فرمود و حضرت امیر المومنین ع بخط خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و دران نامهای و
احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا بآنحضرت ع
نسبت میدهند که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از دنیا مفارقت کرد
حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت ص و جفاهای
منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت علیها السلام
فرستاد که چیزهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المومنین علیه السلام
می نوشت و دران کتاب اخبار آینده واست تا روز قیامت و در حدیث دیگر
فرمود که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که دران عمود اعمال بندگان
خدا را می بیند و انچه بر و دانسته میشود دران نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت
امام موسی علیه السلام منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت
اول آنکه امام پیش از و نص امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول نص بر خلافت
امیر المومنین کرد صلوات الله علیهما دوم آنکه هر چه از و پرسند جواب شافی
میفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا مینماید سوم آنکه خبر میدهد مردم را بآینده

چهارم آنکه جمیع لغتها را و زبانها را میدانند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید پنجم
آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه
متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است
مرده را زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرده را زنده کرد
و حضرت باقر و صادق علیهما السلام ابوبصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را
شفا دادند و از احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بهر پیغمبری
داده بود همه را برسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر
بوده اند بر طی الارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک روز
و کمتر چندین مرتبه بر دور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند توریت و انجیل
و زبور و صحف آدم ع و صحف شیث ع و ادریس ع و ابراهیم ع و الواح موسی ع همه نزد ایشان
بود و آثار جمیع پیغمبران ع مانند عصای موسی ع و پیراهن ابراهیم ع و یوسف ع
و سنگ موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان ع و بساط او و سایر
آثار انبیا علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامر علیه السلام
است و حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده بود که بران سوار توانند شد که ملکوت
آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای هر چه
میخواندند البته مستجاب میشد و یکی از آن اسمها را آصف میدانست که بآن اسم تخت
بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان ع حاضر کرد و علوم ایشان
چندین نوع بود گاهی صدای ملک را میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقیست
بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا میکرد و گاهی بالهام حق تعالی

در دل ایشان نقش میشود و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که
بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده است که عمدهٔ علم ما علمی است که در هر آن
و در هر ساعت از دریای نامتناهی علم الهی بر ما فائض میشود و ملائکه و روح که اعظم از
ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از
امور آن سال در آن شب مقدر شده است بر او عرض میکنند و علوم گذشته و آینده
همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بزمین آمده نزد ایشان هست و وارث علم
جمیع پیغمبرانند و ایشان متوسمونند که بهر کس که نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق
او را میدانند و در هر درختی و برگی و ریگی و سنگی که امام نظر میکند اثر آن علمی بر او ظاهر
میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد بطن مخصوص امامست و جامها و حربها
و زرهها و مرکبها و انگشترها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین رسید و نزد سائر ائمه مضبوط است و صندوقی
از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط
است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحهٔ حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آنرا جفر احمر گویند و حضرت
صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبرهٔ بسیار منقولست
که در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهرهٔ امامان گذشته
و روح پرفتوح امام زمان را صلوات الله علیه و علیهم رخصت میدهند که بآسمانها
عروج مینمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن هفت شوط طواف
میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای

شریف خود برمیگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هریک
ازین امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکنند
بر روح رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیهم و پرده ها
و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم
واقع میشود بران مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله در هنگام وفات جمیع علوم خود را با میرالمؤمنین صلوات
الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من
کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط
کنی مرا بنشان و از هرچه خواهی سوال کن من چنان کردم و در ان وقت نیز
هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشوده میشود و همچنین هر امامی
در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم و تعلیم مینماید و امام را
بغیر از امام غسل نمیدهد و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود
و امام بعد از و در مغرب باشد البته در آنوقت باعجاز امامت و طی ارض
نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که اکثر مطلع نمیشوند
چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام
محمد تقی در خراسان حاضر شد و به تفصیل در جلاء العیون ایراد نموده ام و
در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه
حق تعالی خلق شده است و بدنها و دلهای ایشان از طینت عرش آفریده
شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شربت

آبی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر میکند او را بجماع و نطفه امام از ان آب منعقد میشود و چون چهل روز بر او میگذرد و در رحم روح در و دمیده میشود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سورۂ انا انزلناه و سائر آیات مینماید و چون متولد میشود مربع نشسته از جانب پا بزیر می آید چون بزمین می آید رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میگذارد و سر بجانب آسمان بلند میکند و صدا بکلمۂ شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش و دو کتفش همان آیه را نقش میکند پس ندای از میان عرش باو میرسد که ثابت باش بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیدۂ منی از خلق من و محل راز منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراخ گردانم چون ندای منادی تمام شود او آیۂ شَهِدَ اللَّهُ را تا آخر در جواب منادی بخواند پس در ان وقت حق تعالی علوم اولین و آخرین را باو عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بمرتبۂ جلیل امامت فائز

کرد و حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان
خدا را در آن ببیند و بروایت دیگر در آن شبی که متولد شود نوری در آن خانه
ساطع گردد که پدر و مادرش آنرا مشاهده نمایند و چون بزمین آید رو بقبله کند
و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بتحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید
و دندانهایش همه روئیده باشد و در یک شبانه روز نور زردی مانند طلا
از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانه‌های ایشان
محل نزول ملائکه است و در خانه‌های ایشان ملائکه مکرر نازل میشوند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که ملائکه باطفال ما مهربانترند از ما و دست زد حضرت
ببالشی از بالشهای خانه خود و فرمود که بسیار تکیه کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار
میباشد که بال پرهای ایشانرا برمی چینیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود میکنیم و ایشان
حجت خدایند بر جمیع جن و انواع جنیان بخدمت ایشان می آیند و حلال و
حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشانرا خدمات
میفرمودند و برسالتها میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در
مسجد کوفه بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در وقتیکه آنحضرت بر منبر
بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که
کیستی گفت منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در اینوقت
فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملیست
از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرائب احوال
و خفایای اسرار ایشانرا نمیدانند و تاب شنیدن آنها را ندارد دیگر ملک مقربی

یا پیغمبر مرسلی یا مومن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنور ایمان منور کردانیده باشد و در اخبار وارد شده واست که ما را شریک خدا مکردانید و به پروردکاری از برای ما قائل مشوید وغیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای ما اثبات کنید کم کفته خواهید بود و حق تعالی فرموده واست قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا یعنی بکوای محمد اکر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن کلمات پروردکار من هرآئینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردکار من هرچند بیاوریم بمثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده واست که مائیم کلمات پروردکار که فضائل ما را احصا نمی توان کرد چنانکه کفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ؛ که تر کنی سر انکشت و صفحه بشماری مقصد چهارم در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد اوّل آنکه از همه ظاهرتر و آسانتر است و مناسب لطف و حکمت الهی است چنانچه و انستی نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امامت احدی از امت و نص امام سابق بر امام لاحق چنانچه معلوم خواهد شد که ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم همه منصوص اند با مامت از جانب خدا و رسول و امام سابق بر امام لاحق دوم افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و باجماع امت امامت از ایشان بیرون نیست سوم معجزه که مقارن دعوای امامت باشد و آنچه سنیان دعوی میکنند که امامت به بیعت معدودی قلیلی حاصل میشود اکرچه یک کس باشد چنانکه

ابوبکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید پنج کس بیعت کنند چنانکه عمر در
شوری باجماع پنج نفر اکتفا کرد و زیاد و از پنج نگفته اند امریست که هیچ عاقل منصف
تجویز این نمیکند که با وجود اعراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر
یا یک نفر با جاهلی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او کنند
و اگر نکنند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگرچه آن مخالفت کننده علی
ابن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند
و بر مردم اطاعت یزید پلید واجب باشد و قتل حسین ابن علی جگرگوشهٔ رسول خدا
و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر و لدالزنا شارب الخمر
بانواع عیوب آراسته جائز بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خفیه در سقیفه
بنی ساعده و باتفاق چند منافق دشمن امیرالمومنین واقع شد بدون حضور
حضرت امیرالمومنین و حسنین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدون
خبر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سائر اکابر صحابه واقع شود
آنرا اجماع نام کنند و بجبر امیرالمومنین و سائر صحابه را بکشند و به بیعت
آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا
عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتبه
نبوتست بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر رئیسی در دهی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل
آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عقلا نمی پسندند و تفصیل این امور انشاء الله تعالی
بعد از این مذکور میشود و پس معلوم شد که تعیین امام منوط بیکی از آن سه امر است
که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از ائمهٔ ما صلوات الله

علیهم باخبار متواتره از ثقات شیعه و معتمدین روات امامیه که علم بصدق
و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ما ثابت شده
و بعین الیقین حقیت آنها را میدانیم و امّا اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید
احادیث کتب معتبره ایشانرا بر ایشان حجت کردانیم لهذا علمای ما رضوان الله
علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبرهٔ ایشان حجت آورده اند بر ایشان پس
اگر ما از اخبار کتب خود بر ایشان حجت کردانیم ایشان انکار خواهند کرد و اگر
ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور
منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما
حجت کردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر
و مقبول الطرفین است یا در کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است بر حقیت مذهب
حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در کتب
معتبرهٔ ما مذکور است استدلال کنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص
کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع
اند استدلال کنند و چون از شدت تعصب ایشان درین زمانها اکثر کتبی
که در اعصار سالفه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهلبیت و مثالب
خلفای ایشان مشتمل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر درین
رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود
مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر
که از اعاظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح ستهٔ ایشانرا که عبارتست

از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن
ابی داود سجستانی است و ران کتاب جمع کرده است و مثل مشکوة که مولفش
از مشاهیر علمای ایشان است و طیبی و دیگران بران شرحها نوشته اند و الحال
در جمیع بلاد ایشان متداولست و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این
احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را بایشان نسبت
دهم چنانست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب
استیعاب ابن عبد البر که از مشاهیر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان
متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغت که از اعاظم علمای
ایشان است و کتاب در منثور سیوطی که از مشاهیر فضلای ایشان
است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از انست و تفسیر فخر رازی
که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشاپوری و بیضاوی و تفسیر واحدی
و امثال اینها از کتبی که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتمد است و
احادیث اهلبیت علیهم السلام را درکتاب حیات القلوب ایراد کرده ام
و بدانکه مذهب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بیواسطه بعد از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بنص خدا و رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام است و سنیان
میگویند مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفه اول او ست
و ابو بکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم او ست و عمر در وقت مردن
شوری میان شش کس قرار داد و امیر المومنین علیه السلام را داخل آن شش
نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المومنین کشته شود و یا بناچار با عثمان بیعت کند

زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند
او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشند کمتر را بکشند و اگر مساوی
باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری که عبدالرحمن
در میان آنها است اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون
بیرون آمدند حضرت امیر علیه السلام فرمودند که تدبیر خود را برای محروم کردن من
تمام کرد زیرا که عبدالرحمن پسر عم سعد است و عثمان داماد عبدالرحمن است
و دانست که این سه نفر از هم جدا نمی شوند نهایتش آنست که طلحه و زبیر با من
باشند چون عبدالرحمن در آن طرف است باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها
بیعت کنم و آخر چنان شد که در روز شوری بعد از آنکه حضرت امیر علیه السلام
جمیع مناقب خود را برایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبدالرحمن
بحضرت امیر علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطیکه عمل کنی بکتاب و
سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول
عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل نمیکنم و برای آن عبدالرحمن این سخن را گفت که
میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد و پس
همان سخن را با عثمان گفت او قبول کرد و پس عبدالرحمن و سعد هر دو با عثمان
بیعت کردند و مردم نیز بجبر بیعت کردند پس خلیفه سیوم را میدانند بمحض تدبیر
عمر ابن الخطاب و چون فسوق و ظلمها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه
اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفه برحق امیرالمؤمنین ع بیعت کردند لهذا آنحضرت

را خلیفه چهارم میدانند و قولی دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسیه
اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت
دعوای خلافت کرد و او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهر است
و اصحاب آن بحمد الله منقرض شده اند و کسی نمانده است و با ثبات خلافت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهر میشود مقصد
پنجم در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین
علیه السلام میکند اول آیه والی هدایه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
یعنی نیست صاحب اختیار و اولی بامور شما مگر خدا و رسول او و آنها که ایمان
آورده اند و آنها که بر پا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع
اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر انکه این آیه در شان آنحضرت نازل
شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از
عبد الله بن سلام که آمدم بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم چون ما تصدیق
خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کناره میکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد
کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیت را فرستاد پس بلال برای
نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود
و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی
علیه السلام در رکوع انگشتر خود را باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در
رکوع این انگشتر را بمن داد پس حضرت رسول این آیت را بار دیگر بر ما خواند

و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنارهٔ چاه
زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد
و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه
و آله باین دو گوشش و الا کر شود و هرده دیده ام باین دو چشم و الا کور شود
هردو که میگفت علی قائد و پیشوای نیکوکارانست و کشندهٔ کافران است
یاری کرده شده است هر که او را یاری کند مخذولست هر که او را یاری نکند
بدرستی که من نماز کردم در روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله
نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد سائل دست بسوی
آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد
رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در انحال علی علیه السلام در رکوع بود پس
اشاره کرد بسوی سائل بانگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر را در ان
انگشت میکرد سائل آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول
نیز در نماز بوده و آنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان
بلند کرد و گفت خداوندا برادرم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگارا
سینهٔ مرا گشاده گردان و آسان گردان برای من کار مرا و بگشا گرهی را
از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان برای من وزیری از اهل من که آن هارون
علیه السلام است و محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من
پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و با او خطاب کردی که بزودی محکم
گردانم بازوی ترا به برادر تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بهم خداوندا

منم محمد پیغمبر تو و برگزیده تو خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان

برای من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اہل من که او علی است

محکم گردان باو پشت مرا ابوذر گفت ہنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل

نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد بخوان پس این آیت را برا

حضرت خواند و سیوطی بسندہای بسیار و فخر رازی بدو سند و زمخشری

و بیضاوی و نیشاپوری و ابن البتع و واحدی و سمعانی و بیہقی و نطنزی

و صاحب مشکواة و مؤلف مصابیح و سائر مفسران و محدثان خاصه و عامه

از سدی و مجاہد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی الحکم و غالب بن عبدالله

و قیس بن ربیع و عتابة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان

روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت

آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یاور

و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و دو معنی آخر نزدیک اند بیکدیگر

و دو معنی اول معلوم است که درین آیت مراد نیست زیرا که یاور و دوست

مومنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مومنان که موصوف باین

صفات باشند نیست بلکه ہمه مومنان یاور و دوست یکدیگر اند چنانچه

حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

و ملائکه نیز محب و یاور مومنانند چنانکه فرموده است نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي

الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بلکه بعضی از کفار محب و یاور بعضی از مومنان

می باشند و اگر گویند که آیت بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت

باشد جواب گوییم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است
باعتبار تعظیم با نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار است باآنکه ما دعوای
اختصاص نمیکنیم زیراکه در احادیث ما وارد شده است که سائر ائمه در اینجا
داخل اند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فائز میگردد و صاحب
کشاف گفته است که مراد ازین آیت هرچند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده
که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیت در شان آنحضرت است
و مراد بولایت امامت است و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین
روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری فرستاد و حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت علیه السلام
فتح کرد یک کنیز را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش
نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان
از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکردند و بعد از ان
بخانه های خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی
از ان چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از و گردانید پس
دوم برخاست و همان سخن را گفت باز حضرت رو از و گردانید و سوم نیز
گفت و حضرت رو از و گردانید چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب
از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدرستیکه علی
از منست و من از ویم و او ولی هر مومن است بعد از من و ابن عبدالبر در

استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله به علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس
معلوم شد که ولایت امریست که مخصوص اوست و ولی که در آیت است
در شان اوست و از فقرهٔ اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصی
که حضرت را با آنجناب بوده دیگری را نبوده و ایضاً تخصیص بعد از خود در
هر دو حدیث بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود
و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان
نمی تواند بود دوم آیت کریمهٔ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان راست
گویان که در همه چیز خصوصا در دعوای ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مرا
از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه به بدن و جسد
با ایشان باشند زیرا که این محالست و بیفائده و معنی امامت همین است
و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانهاست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی بوده باشد که امت
با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست والا لازم آید که هر که
یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس
باید صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت
شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق غیر
حضرت رسول و دوازده امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس

حقیت مذهب ایشان و امامت ائمهٔ ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی در تفسیر
در منثور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده اند که مراد از صادقین علی ابن ابیطالب علیه السلام است و از ابراهیم
بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی بسند از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و از حضرت
امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که فرموده صادقون مائیم که عترت
آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صادقون آل محمد
اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصادقین آنهایند
که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا
یعنی از جملهٔ مومنان مردانی چند هستند که راست گفتند آنها که با خدا عهد و
پیمان بران بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بورزند و با دشمنان دین
قتال بکنند و نگریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس
بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت
میکنند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث
خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان اهلبیت علیهم السلام
نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المومنین علیهم السلام اند که عهد
کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه
و آله برندارند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند

وآنکه انتظار شهادت میکشید امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از جنگ
نگریخت مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین
خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب النزول از طرق عامه روایت کرده اند
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشم و تبدیل
نکردم تبدیل کردنی و دو استدلال درین آیت نقل میکنیم برای تشیید این مدعا
یکی از مشاهیر علمای عامّه و یکی از اعاظم علمای خاصه اوّل آنکه فخر رازی که
امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تعالی درین آیت امر کرده است
مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که
بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان
صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است
بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر
ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت
و ایضا لفظ آیت شامل جمیع اوقات هست و تخصیص ببعضی از منه که از آیت معلوم
نیست موجب تعطیل حکم آیت است و ایضا حق تعالی اوّل امر کرده است
ایشانرا به تقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا
بر او جائز باشد پس آیت کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جائز الخطا است
واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنها اند
که حکم کرده است خدا بآنکه صادق اند و ترتیب حکم درین باب دلالت
کند بر آنکه از برای این واجب است بر جائز الخطا که اقتدا کند صادقی را

که مانع باشد از خطای او و اینمعنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در
هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما ما میگوئیم که معصوم جمیع امت
است و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل
است زیرا که اگر چنین بودبایست ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت
او کنیم و ما که نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت چگونه اطاعت کنیم
تا اینجا ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر
زبان او جاری کرده بعد از اتمام دلیل با نهایت اتقان چنین جواب
سستی گفته که عصبیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگرچه بر
هیچ عاقلی ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح بچند وجه
جواب او را میگوئیم اول آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بمعصوم
هست از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که درین اعصار که ملت حضرت
رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم باقوال
جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس درین مسئله خطا و مخالفت نکرده است
خصوصاً با این تشتت آرا واهوای که در میان امت بهم رسیده است
همین فاضل که دعوی میکند که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در
مسئله مذهب امامیه را داند چه جای سائر فرق و اگر بر فرض محال همه را
به بیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با وگفته اند
گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب امامیه جائز است و ایضاً
از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذهب باقی مانده اند و این نیز

بنابر قول آنکه شرطاست در تحقق اجماع دوم بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن هم میتواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا بالکلیه کی میشود سوم آنکه ظاهر آیت بلکه صریح آن آنست که مامورین بکونِ با صادقین غیر صادقین باشند و ازین وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر اند چهارم آنکه آنچه در نفی مذهب شیعه گفته است که اگر میبود می بایست که ما بدانیم کرکیست مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و حلش آنست که این راجع بتقصیر ایشانست باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلایل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا حق بر ایشان ظاهر شود و اگر راست گویند که حق بر ایشان ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمیکنند و اگر گویند وجوهی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب بگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است و علم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است

که از برای ایشان حاصل شده باشد واین رساله محل تحقیق این سخن نیست

دوم از شیخ سدید مفید رحمة الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیت کریمه آنکه در شان که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرموده که این آیت جلیله جلیل الدلالة در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده است وحکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین وائمه صادقین اند جاری شده ودرین باب احادیث بسیار وارد شده است وازسیاق آیت نیز ظاهر میشود زیراکه جناب مقدس الهی درین آیت مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان را وازایشان جدا نشوند وباید که آنها راکه ندا کرده وامر فرموده غیر آنها باشند که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیراکه محال است که کسی را امر کنند که با خود باشد ومتابعت خود کند پس گوئیم که مراد از صادقان یا جمیع راست گویانند یا بعضی از ایشان اند واول باطل است زیراکه هر مومنی باعتبار ایمان صادق است ودران دعوی راست گوست پس لازم آید که همه مومنان مامور باشند بمتابعت خود واین محالست واگر بعضی از ایشان مراد است یا بعض معهود معلومی مراد است که الف ولام از برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهودی مراد است بنابر اول باید که آن جماعت معلوم ومعروف باشند ومخاطبان ایشان را شناسند ودر روایت باسم ولقب ایشان وارد شده باشد وایشان شنیده باشند وهر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنیم باطل است زیراکه معلوم است که درحق دیگری این مراتب متحقق نشده ومعهود نبوده اند

وخود معترف اند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود
و بنابر دوم که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و
تخصیص آن بعض بشود والا تکلیف بامر مجهولی خواهد بود که اتیان بآن نتوانند
نمود و آن محال است و معلوم است که در غیر ائمه علیهم السلام کسی ادعای
تخصیص و تعیین نکرده و نمی تواند کرد و پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضاً
دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که درین آیهٔ کریمه
امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص
بامری دون امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند
والا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان
کنند و آن محالست و چون عصمت امریست باطنی که کسی بغیر حق تعالی
بران اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد
و باتفاق نص بر امامت بغیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشانند مراد
و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند
ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع
نگردیده زیرا که فرموده است لَیْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ یعنی نیست نیکی آنکه بگردانید روهای خود را بجانب مشرق و مغرب
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِیّٖنَ
ولیکن نیکوکار کسی است که ایمان آورد بخدا و روز قیامت و بملائکه و کتابهای
خدا و پیغمبران وَاٰتَی الْمَالَ عَلٰی حُبِّهٖ ذَوِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰكِیْنَ

وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ و عطا کند مال را با محبت مال یعنی احتیاج
بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان حضرت رسول صلی الله
علیه وآله و یتیمان بی پدر و بمسکینان محتاج و بمسافران که بخانهٔ خود نتوانند
برگشت و بگدایان سوال کننده و در آزاد کردن بندگان وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ
وَآتَى الزَّكَوٰةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ
و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت بآداب و شرایط وا داکند زکوة را
و آنها را که وفا میکنند بعهد خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند
بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین
ایشانند آنها که راست گفته اند و صادقانند در دعوای ایمان و وفا
بعهود ایشانند پرهیزکاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است
که حق تعالی درین آیت شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت
داده است برای کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق
بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی
و بیان مقرر است پس آیت اولی را با این آیت که ضم میکنید مفادشان
این میشود که متابعت کنید صادقانی را که این خصلتها در ایشان مجتمع
و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بغیر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها
در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیت اولی او باشد

وجمیع امت مامور باشند بمتابعت او در جمیع امور زیراکه در آیت تخصیص
بامری دون امری نشده است واما بیان اجتماع و کمال این اوصاف
در انحضرت آنست که در اول آیت ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و
کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست دران که آنحضرت پیش
از همه کس ایمان بانها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول
کسی بود از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول.
بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تراست
اسلام وانقیاد او و از همه بیشتر است علم او و متواتراست که حضرت امیر
علیه السلام فرمود منم بندهٔ خالص خدا و برادر پیغمبر او نگفته است این سخن را
احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ گویے
افتراکنندهٔ نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و هم فرمود که خداوندا من
اقرار نمیکنم برای احدی از ین امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من
و گفت در وقتیکه سخن از خوارج بان حضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ
میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام
که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از
همه کس باو ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت
امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت ع از دنیا رفت در ین شب
کسی از دنیا رفته است که پیشینیان برو پیشی نگرفته اند و آیندگان در کمالات
باو نمی توانند رسید و دلایل برین بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل

کلام میکرد و پس حق تعالی بعد از ایمان وادن اموال و تصدقات را
فرمود که بنصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از
همه بیش است حق تعالی در سورهٔ هل اتی میفرماید وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ
مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا یعنی میخورانند طعام را با گرسنگی و محبت آن از
برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و راویان
عامه و خاصه برانکه این آیت بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است
الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنهاکه انفاق
میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا پس از برای ایشانست
اجرایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی برایشان و نه ایشان
اندوهناک میشوند یعنی در آخرت و شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد
شده است که این آیت در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
نازل شده و خلافی نیست در انکه آنحضرت بکدید خود جمع کثیری از غلامان
را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و بساتین باغهای
بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود و پس حق تعالی
بعد از ان برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرمود و آن نیز در شان
آنحضرت است بدلالت آیت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که اتفاق کرده اند
اهل نقل برانکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیت

نازل شد مولف گوید که تواند بود که شیخ این آیت را حمل برین معنی
کرده باشد بی آنکه واو وَآتَى الزَّكَاةَ را واو حالی گرفته باشد بقرینهٔ این آیت
و قرینه آنکه ایتاء مال سابقا درین آیت مذکور شده و تاسیس اولی است
از تاکید پس شیخ گفته است که بعد ازین حق تعالی فرموده صفاتی بعهدرا
و هیچ یک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر انکرده باشد یا نسبت این
باو نداده باشند مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد
عهدیرا که با حضرت رسول صلی الله علیه وآله کرده باشد در یاری و
جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست
پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی
بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که باتفاق دوست و
دشمن در هیچ جنگی پشت نکرد و نگریخت و از هیچ خصمی نترسید پس بعد از آنکه
حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرموده که ایشانند که صادق در است
گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پرهیزکارانند یعنی آن صادقی که ما امر
بمتابعت او کرده ایم آنست که این صفات همه درا و مجتمع باشد که
و او امیر المومنین است و تعبیر از و بلفظ جمع از برای تعظیم و تشریف اوست زیرا
عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره برفعت
و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه
جمع دیگر نیز با و درین امر شریک اند و درینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که
سائر ائمه صلوات الله علیهم درین مرتبه و درین صفات جلیله با آنحضرت

شریک اند مولف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک
چیزی بغیر آن نبود پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را
در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیت در شان او
نازل شد اَلَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
تا اخر آیت که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن سویان روایت
کرده است که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان
حضرت علی علیه السلام نازل شد سوم در احادیث معتبره بسیار از
طریق موالف و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآن حضرت
علیه السلام شده است چنانچه ابن مردویه و حافظ ابونعیم در حلیه و سیوطی
در درمنثور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر
قول حق تعالی وَالَّذِیْ جَآءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهٖٓ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ
یعنی آنکس که راستی را آورد و تصدیق باو کرد ایشانند پرهیزکاران گفته
آنکسی که صدق را آورد حضرت رسول است و آنکه تصدیق باو کرد
علی ابن ابی طالب است و بنابراین موصول در وصدق مقدر است و
کوفیان از اهل عربیت تجوز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی
فرموده است وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖٓ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ
وَالشُّهَدَآءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُوْرُهُمْ احمد بن حنبل
و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیت

در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شده است و بروایت
دیگر ابن عباس گفته که در شان علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شده
ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او ایشانند
بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گواهان پیغمبران بر آنکه ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند بر ایشانست مزد ایشان بر تصدیق رسالت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است
وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِم مِّنَ
النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت
کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت با آنهایند که خدا انعام کرده
است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو
رفیقانند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان
از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت
است و عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که علی ابن ابیطالب
علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در
مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن مغازلی و دیگران از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب
نجار که مومن آل یسین است و حزبیل که مومن آل فرعون است و علی
ابن ابیطالب و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند معتبر دیگر روایت کرده
است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافر نبودند بخدا یک چشم

زدن علی ابن ابیطالب و صاحب آل یسین و مومن آل فرعون پس
ایشانند صدیقان و علی ابن ابیطالب افضل است از ایشان و ایضا حافظ
ابونعیم روایت کرده است از عباد بن عبدالله که شنیدم که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام میگفت که منم صدیق اکبر نمیگوید این سخن را بعد از من
مگر دروغگوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کردم و صدیق در لغت
و عرف مرادف معصوم است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته
است که صدیق دائم التصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار
خود را بکردار خود و حق تعالی پیغمبران را باین وصف کرده است در شان
حضرت ادریس علیه السلام گفته است اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا
و در حق یوسف علیه السلام گفته است يُوسُفُ اَيُّهَا الصِّدِّيقُ کسی که مصداق
این آیات و صاحب این صفات باشد البته او بامامت و خلافت احق
است از کسی که بهره از اینها نداشته باشد و او را بافترا صدیق گویند چنانکه
برعکس نهند نام زنگی کافور چهارم حق تعالی میفرماید اَفَمَنْ كَانَ عَلٰى بَيِّنَةٍ
مِنْ رَبِّهٖ وَيَتْلُوْهُ شَاهِدٌ مِنْهُ یعنی آیا پس کسی که بر حجتی و برهانی از جانب پروردگار
خود باشد و از پی او باشد گواهی از و مثل کسی است که چنین نباشد آنکه بر بینه
است حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در شاهد خلاف نیست
در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شاهد حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام است که گواه بر حقیت آنحضرت است و ابن ابی الحدید
و ابن مغازلی و سیوطی در در منثور و طبری و اکثر عامه بطرق متعدده

روایت کرده اند از عباد بن عبدالله و عبدالله بن الحرث که روزی
حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه بر منبر فرمود که کسی از قریش نیست
مگر آنکه یک آیت یا دو آیت در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس
مردی پرسید که در شان تو کدام آیت نازل شده است حضرت در غضب
شده فرمود که در سورهٔ هود نخوانده‌ٔ این آیت را که رسول خدا بر بیّنه ایست
از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت
را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی را از برای شرافت این گواهی
فرموده است که از وست یعنی مخصوص اوست و بمنزلهٔ پاره تن اوست
و بنابر این تفسیر باید که حضرت امیر تالی حضرت رسول ص باشد و بعد از و بلافاصله
خلیفه باشد و اگر تالی در فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت وارد
زیرا که تفضیل مفضول قبیح است و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت
می کند زیرا که بگواهی یک کس هرگاه معصوم نباشد مدعا ثابت نمیشود
پنجم اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی نیستی تو یا محمد مگر ترسانندهٔ
این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی
گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر گروهی هستی و کسیکه در سیاق آیت تفکر
کند می یابد که معنی اول ظاهرتر است و بران احادیث مستفیضه از طریق
شیعه وارد شده است و عامه نیز بطریق متعدده روایت کرده اند
چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ

شد دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه حقایق دفینه خود چسبانید
و گفت إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ پس دست بر سینه با سکینه علی گذاشت و گفت
وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئی نور بخش خلایق و علامت راه هدایت
و امیر قاریان قرآن گواهی میدهم که توچنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از
مشاهیر محدثان عامه است در کتاب مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ
بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیت نازل
شد حضرت رسالت دست مبارک خود را بر دوش حضرت امیر
علیه السلام گذاشت و گفت توئی یا علی هادی و بتو هدایت می یابند
هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت
کرده و حافظ ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که منم منذر و هادی علی است و فرمود یا علی تو هدایت
می یابند هدایت یافتگان و بروایت دیگر از حضرت امیر المومنین روایت کرده
است که منذر حضرت رسول است و هادی مردیست از بنی هاشم
و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد از ین که این روایت
را بدو سند از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است
گفته یعنی نَفْسَهُ یعنی حضرت مردی از بنی هاشم خود را اراده فرموده است
و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث
را و این آیت کریمه بنابر تفسیر که در روایات مستفیضه خاصه و عامه وارد شده
است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که هیچ

عصری خالی نمی باشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی
پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و بطریق بندگی و نگاه دارد
مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز برین شاهد عدل است ششم
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ
یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی
خدا و خدا مهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره
از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان مولای مومنان
نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بغار
برود و کفار قریش در انشب بر گرد خانه آنحضرت بر آمدند و انتظار صبح
میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه را در جای
خواب خود بخواباند که کفار گمان کنند که حضرت رسول در خواب است و
حضرت بیرون روند و چون حضرت رسول این بشارت را بحضرت امیر
داد شاد شد و بشکرانه این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سرور
عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر برهنه
مشرکان را بر جان مکرم خود خرید و در آن وقت این آیت کریمه نازل شد
و نزول آیت را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث
بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشاپوری
در تفسیر و ثعلبی در تفسیر و حافظ ابونعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سمعانی

در فضائل و غزالی در احیا و سائر مورخین و محدثین و شعرا و ما درین رساله
هر چند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفا مینمایم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از سدی
از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شان حضرت امیر المومنین
علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی ابن ابیطالب
در فراش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام
را در مکه گذاشت که قرضهای آنحضرت را ادا کند و امانتهای مردم را که نزد
آنحضرت بود باتیشان رد کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانه
آنحضرت احاطه کرده بودند امر کرد علی ابن ابیطالب را که بر فراش آنحضرت
بخوابد و فرمود که برد حضرمی و سبزی که من بر خود میپوشم در شبها بر خود بپوش
و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد مکروهی بتو نخواهد رسید
پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل
علیهما السلام که من میان شما برادری اختیار کردم و عمر یکی از شما را از
دیگری درازتر کردانیدم کدام یک از شما دیگری را بر خود اختیار میکند
بطول زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند
و اختیار طول حیات دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی نمود باتیشان
که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و
بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کردانید و زندگانی محمد را بر زندگی
خود اختیار کرد و اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت

نمایند پس هر دو بزمین آمدند جبرئیل نزدیک سر حق پرور حضرت امیر نشست
ومیکائیل علیه السلام نزدیک پاهای او وجبرئیل ندا میکرد که بخ بخ کیست
مثل تو ای پسر ابوطالب خدا بتو مباهات میکند با ملائکه پس حق تعالی
این آیت را بر حضرت رسول فرستاد در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود
درشان والا شان علی علیه السلام وحافظ ابونعیم نیز نزول این آیت را
درشان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه
تطهیر است اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
یعنی اراده نکرده است حق تعالی مگر آنکه برطرف کند از شما شرک و گناه
وشک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرداند شمارا پاک گردانیدنی
بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه وخاصه وارد شده است که
این آیت درشان امیرالمومنین وفاطمه وحسن وحسین صلوات الله
علیهم نازل شده است و درجمیع صحاح عامه وتفاسیر معتبره ایشان
مذکور است چنانکه ثعلبی از ابوسعید خدری روایت کرده است که
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که این آیت درشان من وعلی و
حسن وحسین وفاطمه علیهم السلام نازل شد وایضاً ثعلبی وغیر او از ام سلمه
رضی الله عنها روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه
وآله درخانه من بود حضرت فاطمه علیها السلام حریره از برای آنحضرت
آورد وحضرت درصفه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش
عبای خزی گسترده بود ومن در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول

بفاطمه گفت بطلب شوهر خود و پسرهای خود را پس علی و حسن و حسین
علیهم السلام آمدند و همه نشستند و مشغول خوردن آن حریره شدند در نیوقت
حق تعالی این آیت را فرستاد پس حضرت رسول زیادتی عبا را گرفت
و بر ایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اینها
اهلبیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دور کن رجس را و پاک
گردان ایشان را پاک گردانیدنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل
خانه کردم و گفتم من نیز با شمایم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت
تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است
که گفت با مادرم رفتم نزد عایشه تا مادرم سبب خروج او را بجنگ جمل
پرسید گفت امری بود از قضا و قدر خدا تا مادرم گفت در باب علی چه
میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بود نزد حضرت
رسول و شوهر محبوب ترین زنان بود نزد آنحضرت بتحقیق که دیدم
علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشانرا در زیر جامه
جمع کرد و گفت خداوندا ایشان اهلبیت و مخصوصان و دوستان
منند پس از ایشان رجس را دور گردان و پاک گردان ایشانرا
پاک گردانیدنی و من خواستم که داخل شوم گفت دور شو و ایضا نزول این
آیت را در شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار روایت کرده است
و آنکه زینب زوجهٔ آنحضرت خواست که داخل شود راضی نشد و از واثله
بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود که اهلبیت من

احق اند یعنی سزاوارتر اند بخلافت و هر چیزی و آنرا ابن عباس نیز روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که ام سلمه گفت این آیت در خانه من نازل شد و من در پیش در نشسته
بودم گفتم من از اهلبیت نیستم فرمود که عاقبت تو بخیر است و تو از ازواج
رسول خدائی و دران خانه در وقت نزول آیت حضرت رسول و
فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبائی بر ایشان پوشانید
و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند و دور گردان از ایشان رجس را
و پاک گردان ایشانرا پاک گردانیدنی و در جامع الاصول گفته است
بروایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهلبیت و مخصوصان منند پس
ام سلمه التماس کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول نمود و فرمود
عاقبت تو بخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روایت
کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة از صحیح مسلم روایت
کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمده
عبای منقش سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
را داخل عبا کرد و این آیت را خواند و ثعلبی نیز این حدیث را از عائشه روایت
کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق
محرقه گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این آیت در شان
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر عنکم ضمیر
جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین

بن سبره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان آنحضرت از اهل بیت اویند
زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر میباشد و چون طلاقش گفت بخانهٔ پدر
میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهلبیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان
حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس
بن مالک گفت چون آیت تطهیر در شان اهل بیت علیهم السلام نازل
شد تا قریب به شش ماه چون بنماز بیرون می آمد بر در خانهٔ فاطمه علیها السلام
می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی بنماز حاضر شوید ای اهل بیت
من پس آیت تطهیر را تلاوت می نمود تا آخر آیت و عامه و خاصه بطرق
بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عائشه و ام سلمه و واثلة بن الاسقع
و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام
نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیت مخصوص
این پنج نفر است و زنان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت
داخل نیستند پس این آیت دلالت میکند برانکه ایشان از کفر و نفاق و
شک و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بچندین معنی اطلاق میکنند
اول اراده که بعد از آن بلا فاصله مراد حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده
إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی نیست امر خدا الا آنکه
هرگاه اراده کند چیزی را آنکه بگوید مر او را باش پس آن می باشد و بهم
میرسد دوم اراده بمعنی عزم و آن در حق تعالی محالست و نمی باشد
و آیت سابقه نیز صریح است در آنکه ارادهٔ الهی تخلف از مراد نمیکند سیوم

اراده بمعنی تکلیف وا بمعنی درین آیت احتمال ندارد بچندین وجه اول
آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت دلالت بر حصر میکند و تکلیف ذهاب رجس
خصوصیتی باهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مکلف اند باین امر که حق تعالی
فرموده است من نیافریده ام جن وانس را مگر برای آنکه مرا عبادت
کنند دوم آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول این آیت برای
مدح وتشریف بوده لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص گردانید و عبا را
برروی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند
پس آیت مؤکد بتاکیدات عظیمه نازل شد چنانکه فخر رازی با آن تعصب
گفته است که لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ یعنی جمیع گناهان را از شما زایل گرداند
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا یعنی خلعتهای کرامت خود را برشما بپوشاند
واگر مراد تکلیف بترک گناهان باشد که کفار و فساق همه در آن شریک اند
چه مدحی وچه تشریفی وچه کرامتی در آن خواهد بود سوم آنکه در اکثر روایات
مذکور است که این آیت بعد از دعا واستدعای آنحضرت نازل شد
وآنچه آنحضرت استدعا نمود اذهاب رجس بود نه اراده که مستتبع
حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیت متضمن رد دعای آنحضرت
خواهد بود نه اجابت آن چهارم آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا
اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند وحضرت چرا مضایقه میفرمود
در دخول او در معنی که همه کس در آن داخل اند و آنکه بعضی از مخالفان
گفته اند که این آیت درمیان آیاتیست که در آن آیات خطاب بزنان

آنحضرت شده است پس باید که درین آیت نیز ایشان مخاطب باشند
واین باطل است بچندین وجه اول تغیر ضمیر مؤنث بضمیر مذکر دلیل است برآنکه
خطاب بایشان نیست وکسیکه تتبع آیات کریمه قرآنی می نماید میداند که در
آیات ازین قبیل بسیار است که درمیان قصهٔ قصهٔ دیگر مذکور می شود و
تغیر خطاب بسیار میشود چنانچه درین سوره نیز مثل این واقعه شده که
درمیان خطاب بازوجات عدول بخطاب مومنان شده است وباز
بعدازان امر به مخاطبهٔ ایشان شده است با آنکه درینجا مناسبت تمام
هست اگر کسی تدبر کند زیراکه درین تغیر کلام تغیری نسبت بزنان هست
که شما واهل بیت همه با آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است
چرا مثل ایشان نمیباشید در طهارت ونزاهت ورعایت آداب معاشرت
یا آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم اعمال
ازایشان صادر شود ممکن است که از اهلبیت علیهم السلام مثل آنها
والعیاذ بالله صادر گردد واز برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان
این آیت را درمیان داخل کرده باشند واین دو وجه بخاطر فقیر رسیده
است ونسبت بوجوهی که مفسران در ربط ونظم آیات گویند واضح تر
وابان تر است دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد دقتی حجت
میشود که از مصحف چیزی ساقط نشده باشد ومعلوم نیست زیراکه صاحب
جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده است که بعدازان که مصاحف
را نوشتیم آیت رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ را با خزیمه بن

ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد
در سابق و لاحق این آیت که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادقؑ
منقولست که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش
بود و بزرگتر از سورهٔ بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند سوم آنکه
معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از
سورهای مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس
ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد که درین موضع دانسته یا ندانسته
الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه به احادیث صحیحه متواتره عامه و خاصه
معلوم شده باشد که این آیت مخصوص اهلبیت است اگر جهت ربط آیات
بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را
در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه
حق تعالی حقیقت رجس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید که جمیع
افرادش منتفی گردد و خصوصا هرگاه بعد از آن مبالغه در تطهیر وارد شده باشد
که قرینهٔ واضحه بر عموم است پس میباید از جمیع گناهان مطهر باشند پس
ثابت شد که معصوم اند از گناه و اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند
گوئیم همین که عصمت فی الجمله رسید کافیست زیرا که کسی از امت قایل
نیست که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این
خرق اجماع مرکب است و ایشان جایز نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن
مجید اراده با این صیغه وارد شده است مراد از آن حصول بالفعل

و دوام است مثل يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ
وَيُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ومثل این بسیار است
وهرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلایلی
که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند
هشتم آیت مباهله است فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی پس
کسیکه مجادله کند با تو در امر حضرت عیسی علیه السلام بعد از آنچه آمده است بسوی تو
از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را
و زنان شما را و جانهای ما را و جانهای شما را پس مباهله کنیم و تضرع
کنیم نزد خدا پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان و در احادیث معتبره
متواتره و از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان
آل عبا علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول
و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون
آیت مباهله نازل شد رسول خدا صلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت اللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي و ایضاً
در مشکوة و صحیح مسلم و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بامدادی آمد و برد او عبای ملونی بود پس حسن
آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه

آمد و او را داخل کرد پس علی علیه السلام آمد و او را داخل کرد پس آیت
را خواند و حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون
اهل نجران آمدند و حق تعالی این آیت را فرستاد رسول خدا آمد با علی
و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس با ایشان گفت هرگاه من دعا
کنم شما آمین بگوئید پس ایشان اباکردند از ملاعنه و صلح کردند بر جزیه و صاحب
کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله
گفتند ما را مهلت ده تا بر گردیم و فکری بکنیم و فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت
کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبدالمسیح چه مصلحت می بینی گفت
بخدا سوگند که دانسته‌اید ای گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب
عیسی حجت قاطعه برای شما آورد و بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی
با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و کوچک ایشان بزرگ شود و اگر
مباهله کنید البته هلاک می شوید و اگر البته الفت با دین خود دارید و می خواهید
از آن جدا نشوید پس با او صلح کنید و ببلاد خود برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود حضرت امام حسین
علیه السلام را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود
و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول ص با ایشان میفرمود
هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری
من می بینم روهای چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند باین روها

میکند پس مباهله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نصرانی نمیماند تا روز
قیامت پس ایشان گفتند ای ابو القاسم رای ما بران قرار گرفته است
که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت
فرمود هرگاه ابا میکنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید که بوده باشد از
برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است
پس ابا کردند حضرت فرمود پس من با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ
عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین
خود بر نگردانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدهیم برای جزیه هزار حله را
در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب و سی زره عادی تقدیم پس حضرت
با ایشان باین شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل نجران و اگر مباهله میکردند
همگی مسخ میشدند بر صورت بوزنه و خوک و این وادی برایشان آتش
میشد و هر آینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل نجران را حتی مرغان را
بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شود جمیع نصاری هلاک
میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کشاف
روایت عائشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشانرا
داخل عبا کرد گفت اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ تا آخر آیت و مضمون
قصه مباهله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین
و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده اند و خلافی

درین نیست که مباهله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود
و علی ای حالٍ دلالت میکند بر حقیت رسول خدا و امامت علی مرتضی
و فضیلت مجموع آل عبا علیهم الف الف الصلوة و التحیة و الثنا بوجوه شتی
اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وثوق تمام بر حقیت خود نمیداشت
باین جرأت اقدام بر مباهله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای
سریع التاثیر کدوی که ظن حقیت ایشان داشت یا احتمال حقیت ایشان میداد بدرنمی آورد دوم آنکه
خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مبالغه در تحقق
مباهله می نمود اگر جزم بحقیت خود نمیداشت این مبالغه کردن متضمن سعی
در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه باتفاق جمیع ارباب
ملل آنحضرت اعقل عقلای هر زمان بود سوم آنکه نصاری امتناع از مباهله
نمودند و اگر علم بحقیت آنحضرت نداشتند می بایست بر و از نفرین آنحضرت و معدودی
از اهل بیت او نکنند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی
اقدام بر حروب مهلکه مینمودند و زنان و فرزندان و اموال خود را در معرض
اسر و قتل و نهب بدر می آوردند و بایست ذلت و خواری جزیه را قبول
نکنند چهارم آنکه در اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام
بر مباهله مینمودند و مذکور میساختند که حقیت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد
بر شما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباهله امتناع نمودند پنجم
ازین قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین
صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا

و عزیزترین مردم نزد آنحضرت بوده‌اند چنانچه جمیع مخالفان متعصبان
ایشان مانند زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراف
نموده‌اند و زمخشری که از همه متعصب‌تر است در کشاف گفته است که اگر گوئی
دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است
یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت ضم کردن
پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم که ضم کردن ایشان در مباهله دلالتش
بر وثوق و اعتماد بر حقیت او زیاده بود از آنکه خود به تنهائی مباهله نماید زیرا که
با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعزه خود و پاره‌های جگر خود را
و محبوب‌ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاکت در آورد و اکتفا
ننمود بر خود به تنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغگو بودن
خصم خود داشت خواست که خصم او با عزه و احبه اش هلاک شوند و مستاصل
گردند اگر مباهله واقع شود و مخصوص گردانید برای مباهله پسران و زنان را
زیرا که ایشان عزیزترین اهل اند و بدل پیش از دیگران می‌چسپند و بسا
باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان
نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود همیشه می‌بردند
که نگریزند و باین جهت حق تعالی در آیت مباهله ایشانرا بر انفس مقدم
داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد از این گفته است
که این دلیلی است که از این قوی‌تر دلیلی نمی‌باشد بر فضیلت اصحاب
عبا تمام شد کلام زمخشری پس گوئیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب

واعز خلق بودند نزد آن حضرت پس باید که بهترین خلق باشند در ازمان و
بعد از ان حضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت آنحضرت از بابت
دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت
او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار
مذمت محبت اولاد و آباء و عشایر بدون جهتی دینی وارد شده است و ایضاً از
سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود
دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دور از را رعایت میکرد بجهت
آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اخراب
ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف ان حضرت
فرموده است وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ و هر گاه ایشان محبوب ترین
خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در
امامت عقلاً قبیح خواهد بود ششم فخر رازی که از اعاظم علمای اهل سنت
است و تعصب مشهور است گفته است که شیعه ازین آیت استدلال میکنند
بر آنکه علی ابن ابی طالب ع از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است
و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای
خود و نفسهای شما را و مراد از نفس خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله
نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمیخواند پس
باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و
پسران کسی که بانفسنا از ان تعبیر کرده باشند بغیر علی ابن ابی طالب

علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد
گفته است و اتحاد حقیقی در میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد
و این مقرر است در اصول که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است
از حمل بر ابعد مجازات و اقرب مجازات استوائی در جمیع امور و شرکت
در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدر رود و آنچه باجماع بیرون رفته است
پیغمبریست که علی با او دران شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک
باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است
از سائر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل آنها
باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل کرده داشت جواب گفته
است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع
منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت
از صحابه جوابی نگفته است زیرا که در انجا جوابی نداشته است و جوابی که
در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این
اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند
اجماع ایشان بتنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع
کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را
اعتقاد آنست که حضرت امیر و سائر ائمه اهل بیت افضل اند از سائر پیغمبران و احادیث
مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب روایت کرده اند و سائر
مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشککین

میگویند او را تصرفی نتوانسته است کرد پس امامت حضرت امیر علیه السلام
نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کمالات حضرت رسول امامت
و وجوب اطاعت و این غیر پیغمبریست پس باید که آنحضرت امام باشد
و ایضاً افضل بودن از سائر انبیا لازم وارد و اعلای مراتب امامت را
قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است و اگر معاند متعصبی متعسفی مناقشه کند
که دعوت نفس را دباشد مجازاً و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست
بچند وجه جواب میتوان گفت و ما درین رساله بدو وجه جواب اکتفا مینمائیم
اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است و در میان عرب
و عجم شایع است که میگویند تو بمنزله جان منی و در خصوص حضرت امیر
علیه السلام اینمعنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است
چنانچه در صحاح عامه نیز منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر علیهما السلام
گفت اَنْتَ مِنّی وَ اَنَا مِنْکَ یعنی یا علی تو از منی و من از توام و در فردوس الاخبار
روایت کرده است که گفت علی از من بمنزله سر من است از بدن من
و بروایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و بگروهی از منافقان
خطاب کرد که نماز کنید و زکوة بدهید یا آنکه میفرستم بسوی شما مردی را
که بمنزله نفس من است یعنی علی علیه السلام را و ازین باب احادیث بسیار
است و اینها همه قرینه این مجاز است دوم آنکه این آیت کریمه بر هر
احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندعو که حق تعالی
بصیغه متکلم مع الغیر فرموده و باعتبار دخول مخاطبانست یا از برای

تعظیم است که درین مقامات شائع است یا از برای داخل بودن امت و
ابنا بود و احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که ندع ابناءنا و ندع ابناءکم
و شک نیست در آنکه احتمال اول اظهر احتمالات است و آن نیز دو احتمال دارد
اول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما و شما فرزندان و زنان و
نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما و شما ابنا و نسا و انفس جانبین را بخوانیم
و اول اظهر است چنانچه بیضاوی و اکثر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگرچه
اکثر این وجوه دخلی در ما نحن فیه ندارد اما از برای استیفای احتمالات
مذکور شد و اما جمعیت ابنا و نسا و انفس محتملست که از برای تعظیم باشد یا از برای
دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام این باشد که ندع
ابناءنا و ابناءکم و اعاده ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون
عطف بر ضمیر مجرور بدون اعاده جار مرجوح است میان اهل عربیت و یا
باعتبار آن باشد که ابتدای نظر بظاهر حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند
که در مباهله داخل باشند از هر صنفی جماعتی باشند و چون نیافتند کسی را
که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند
و تعیین خصوص آن جماعت قبل از تحقق مباهله ضرور نبود و هم چنین جمعیت
ضمیر ابناءنا و نساءنا و انفسنا همه احتمالات دارد و بغیر احتمال سوم و آن
در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک
مخصوص جماعت خود بود دپس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد
و مراد نفس آن شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است

که تصدی مباهله از اینجانب حضرت رسول صلی الله علیه وآله بوده باتفاق
روایات غایتش اقوال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مباهله
داخل بوده پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری بتوانستند
گفت که چرا او را آورده و حال آنکه در شرط ما داخل نبود مگر آنکه گویند
که آنحضرت علیه السلام از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزله
نفس او بود گویا هر دو بمنزله یک شخص بودند لهذا او را آورد و این وجه
با آنکه درین مقام نهایت بعد دارد در مطلوب ما ادخل خواهد بود
و ضرر بایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دوم میگوئیم که اگر این است
یا صحابه داخل در مباهله بودند چرا اظاهر که حاضر بود و از ایشان در مباهله
حاضر نساخت مگر آنکه گوئیم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام
و اختلاط اصوات میگردید و موهم این بود که اعتماد بر حقیت خود ندارد
که این گروه انبوه را با خود آورده است که مارا بکثرت ایشان دهشت
خود بترساند یا درین باب اعتماد به دعاهای مردم کرده است پس
خود حاضر شد که قائم مقام همه بود و ولی نفس بود و نسبت به همه و
امیر المؤمنین را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود
و ایشان ابنای پیغمبر ابنای او بودند و فاطمه علیها السلام چنانچه دختر پیغمبر بود و زوجه
بود و پس این اسباب آنحضرت را از میان سائر امت و صحابه
اختصاص باین امر داده و بهر دو از جانب خود و سائر امت مباهله
حاضر شد چنانکه آنجماعت نیز سید و جمیع نصاری بودند و از جانب

همه حاضر شده بودند پس این وجه نیز اصح خواهد بود در مقصود ما و اقوی
خواهد بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت
فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که
اهلیت دخول در مباهله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت
نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر انکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند
بوجوهی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اول را فایده بایشان نمیرساند
بآنکه آن معنی مؤید باخبار معتبره از جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند
حمل بر اقرب مجازات و قتی متعین است که معنی دیگر شایع نباشد و این
معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار
استعمال مینمایند جواب گوییم که هر چند آن احادیث که سابقا بآن اشاره کردیم
اکثر دلالت میکند بر انکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه درین ضرورت نیست
و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلافت که مطلب اصلی ما است
درین مقام حصول این معنی کافی است بتقریریکه مکرر مذکور شد وَتَعِيَهَا
أُذُنٌ وَاعِيَةٌ یعنی و ضبط میکند و حفظ مینماید آیات قرآنی و حقایق ربانی را
گوشی که حفظ کننده و نگاه دارنده است عامه و خاصه بطرق مستفیضه
روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه نازل شد چنانچه ثعلبی در تفسیر و حافظ ابو نعیم در حلیه و واحدی در اسباب
نزول و نطنزی در خصائص و راغب اصفهانی در محاضرات و ابن مغازلی
در مناقب و ابن مردویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عامه

از حضرت امیرالمؤمنین و ابن عباس و بریده اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار
روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرا در بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من
که ترا بخود نزدیک گردانم و دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من
لازم است که اطاعت امر پروردگار خود بکنم و در حق تو ترا سزاوار است
که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیت نازل شد و بروایت دیگر
فرمود که چون این آیت نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سؤال
کردم که آن گوش تنهای تو گرداند خدا مستجاب کرد دعای مرا پس حضرت
امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم
و چون تواند بود که فراموش کنم بعد از دعای آنحضرت و زمخشری
و فخر رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند
و زمخشری در کشاف گفته است که مراد باذن واعیه گوشی که از شان
آن آن باشد که هرچه را بشنود حفظ کند و ضایع نگرداند بترک عمل آن پس
این روایت اخیر را روایت کرده است و بعد از آن گفته است که اگر گوئی
که چرا اذن را بلفظ مفرد و نکره ادا کرده است جواب گوئیم از برای
تنبیه بآنست که حفظ کننده بسیار کم است و سرزنشی است مردم را برین
امر و برای دلالت برآنست که یک گوش که حفظ کند بس است و نزد
خدا منزلهٔ گروه بسیار است و پروا نیست بجماعت دیگر هرچند تمام
عالم را پر کنند تمام شد کلام زمخشری و حق تعالی حق را بر قلم او جاری کرد

واعتراف کرده است که فائدهٔ بعثت ونزول آیات درخصوص حضرت امیرالمؤمنین بعمل آمده است دوّم دوست حافظ علوم الهی پس چون تواند بود که او محکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام محتاج او بودند واز و استفسار می نمودند حق تعالی فرموده است هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْن با سائر آیات واخبار که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم ناس بود بلفظ ومعنی قرآن آنکه ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از ابن سعد روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند که هیچ آیت نازل نشد مگر آنکه میدانم درچه امر نازل شده ودر کجا نازل شده وبرکه نازل شده است بدرستی که عطا کرده است مرا پروردگار من دلی فهمنده وزبان گویا وایضاً گفته است که ابن سعد ودیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدرستیکه هیچ آیت نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شد یا در روز ودر صحرا نازل شد یا در کوه وگفته است که ابن ابی داود از محمد بن سیرین روایت کرده است که چون حضرت رسول بعالم قدس ارتحال کرد علی علیه السلام به بیعت ابوبکر حاضر نشد وفرمود که سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نینداز مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند مجموع قرآن را بترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت چه بود که اگر آن قرآن را مییافتم که علم در انجاست ودر روایت کرده است از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول که علی با قرآن است

و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و ایضاً
روایت کرده است که حضرت رسولؐ در مرض موت خود فرمود ایها الناس
نزدیکست که روح مرا بزودی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و پیشتر با شما سخن میگویم
و عذر خود را بشما تمام میکنم بدرستیکه در میان شما میگذارم کتاب پروردگار خود را و عترت
خود را که اهلبیت منند پس دست علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و گفت این علی با قرآنست
و قرآن با علیست از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس از ایشان سؤال کنم که چگونه خلافت
من در حق آنها کرده اند مولف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث
متواتره قدح کرده است از نهایت تعصب این احادیث را نقل کرده
و ذکر کرده است همین بس است از برای علم با امامت و خلافت آنحضرت
پس هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسولؐ فرماید که من میروم و بعوض
خود دو چیز در میان شما میگذارم پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید
که این با قرآنست و از یکدیگر جدا نمی شوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن
با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیت خود داده و میدهد
و متابعت قرآن بدون متابعت او روا نیست و بعد از آن بر سبیل تأکید
فرموده که از متابعت ایشان سؤال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان
کردید هر عاقلی که درین حدیث تأمل نماید و تعصب نورزد میداند که این
نص صریح است بر خلافت قطع نظر از آنکه عصمت ثابت میشود و آن کافی است
از برای اولویت بامامت دهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ
الرَّحْمَٰنُ وُدًّا یعنی آنانکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته کرده اند بزودی قرار

سیه ودّا برای ایشان خداوند مهربان دوستی ثعلبی گفته است که یعنی ایشانرا
دوست میدارد و دوستی ایشانرا در دل بندگان مومن می اندازد از اهل
آسمانها و زمینها پس بسند معتبر خود روایت کرده است از براء بن عازب
که رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب کرد با علی بن ابیطالب که بگو خداوندا
بگردان از برای من نزد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه های مومنان
مودت و محبتی پس حق تعالی این آیت را نازل فرمود و این روایت را ثعلبی و حافظ
ابونعیم همین روایت را در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بسندهای
خود از براء بن عازب روایت کرده است و ایضاً بسند خود از ضحاک
از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شان حضرت امیرالمومنین
علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند
و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام
گفت سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی
پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا بگردان از برای
من نزد خود دوستی پس جبرئیل علیه السلام این آیت را آورد و ایضاً از
ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیت که یعنی محبت
علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنیفه روایت کرده است یعنی هیچ مومنی نیست
مگر آنکه در دل او محبت علی است و ایضاً از ابن عباس روایت کرده است که ما دیدیم که
بودیم حضرت رسول دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد پس
شبیر پس مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستهای را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن

هر چه خواهی سؤال کن که تو عطا میکنند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت
خداوندا اگردان از برای من نزد خود عهدی دیگردان از برای من نزد
خود مودتی پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حضرت رسول آیت را
بر اصحاب خود خواند ایشان ازین واقعه تعجب بسیار کردند حضرت
فرمود از چه چیز تعجب میکنید و قرآن چهار ربع است ربعی در شان اهلبیت
مخصوص نازل شده است و ربعی در مذمت دشمنان ما و یک ربع حلال
و حرام است و یک ربع فرائض و احکام است و بدرستیکه حق تعالی
بهترین آیات قرآن را در شان علی مدح او فرستاده است و نزول
این آیت را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند
مانند ثعلبی نیشاپوری در تفسیر مشهور خود و ابن مردویه در مناقب و سجستانی در
غریب القرآن و نطنزی در خصائص و ابن حجر در صواعق و غیر ایشان
در کتب خود روایت کرده اند قطع نظر از احادیث مستفیضه شیعه که درین
باب وارد شده است و ما درین رساله آنها را ایراد نمی نمائیم و معلوم
است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده باشد مخصوص
او باشد غیر آن مودتی است که سائر مومنان بیکدیگر دارند بلکه محبتی است
که جزو ایمانست و بترک آن کفر و نفاق حاصل میشود و آن از لوازم امامت
است و ایضا صالحات جمع معرف بلام است و افادهٔ عموم میکند
پس دلالت بر عصمت آنحضرت علیه السلام میکند و عصمت ملزوم امامت
است و ایضا اگر والعیاذ بالله از و فسقی صادر میشد بغض او لازم بود

ازان جهت وآن منافی وجوب مودت است ومویّد آنکه مراد مودت
عامه مومنان نیست ومحبتی است که ارکان ایمانست بلکه مراد آنست
که او را منزلتی عطا کن که بآن جهت محبت او بر همه مومنان واجب باشد
ومحبت او که دلیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوة از صحیح ترمذی
ومسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه
وآله فرمود که دوست نمیدارد علی را منافقی و دشمن نمیدارد او را مومنی و ایضاً
از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر
علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب
گفته است که طائفهٔ از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت
امیر گفت دوست نمیدارد ترا مگر مومنی و دشمن نمیدارد ترا مگر منافقی
و حضرت امیر خود میگفت بخدا سوگند که عهد کرد پیغمبر امّی بسوی من که دوست
نمیدارد مرا مگر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مگر منافقی و حضرت رسول فرمود
که هر که علی را دوست دارد به تحقیق مرا دوست داشته است و هر که
علی را دشمن دارد به تحقیق که مرا دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند
به تحقیق مرا آزار کرده است و هر که مرا آزار کند به تحقیق خدا را آزار کرده است
و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناختیم منافقان را در زمان
حضرت رسول مگر به بغض علی ابن ابیطالب تا اینجا احادیث ابن
عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از حضرت امیر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

دوست حسن وحسین علیهما السلام را گرفت وفرمود که هر که مرا دوست دارد واین دو تا را دوست دارد وپدر ایشانرا ومادر ایشانرا دوست دارد با من خواهد بود در درجهٔ من در روز قیامت وایضاً از صحیح ترمذی از ابی سعید روایت کرده است که گفت ما گروه انصار منافقان را می‌شناختیم ببغض علی ابن ابیطالب ونیز صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده است وایضاً از صحیح مسلم وترمذی ونسائی روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که دانه را شکافته وگیاه را رویانیده وخلائق را آفریده که عهد کرد نبی امی بسوی من که دوست نمیدارد مرا مگر مومنی ودشمن نمیدارد مرا مگر منافقی وابن حجر در صواعق محرقه از حضرت رسول روایت کرده است که چون عمرو اسلمی شکایت حضرت امیر علیه السلام کرد حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو گفت پناه میبرم بخدا از آنکه ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است وایضاً ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت امیر علیه السلام بیمن رفته بود چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر جاریهٔ خمس تصرف کرد منافقان صحابه او را گفتند این را بحضرت رسول بگو شاید از چشم او بیفتد بخدمت رسول صلی الله علیه وآله این سخنان را نسبت گفت شنید پس غضبناک شد وبیرون آمد وفرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند وغیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد بتحقیق مرا دشمن داشته است وهر که از علی مفارقت کند از من مفارقت

کرده است علی از من است و من از ویم و او از طینت من خلق شده است
و من از طینت ابراهیم خلق شده ام و من بهتر ام از ابراهیم پس این آیت را
خواند ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ای برید مگر نمیدانی
که حق علی در خمس زیاده از حق جاریه است که او بر داشته است و این مضمون را
در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر
و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوة و دیگران بطرق بسیار از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود بدرستیکه خدا مرا
امر کرده است به محبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است
که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام
جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بچندین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت
روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً
از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود که هر که علی را دوست
دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته خدا را دوست
داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا
دشمن داشته خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال مومن محبت علی ابن ابیطالب
است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی
علیه السلام فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول

مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من بر سنت من جنگ
خواهی کرد هر که بر عهد من بمیرد او در گنج بهشت است و هر که بر عهد تو بمیرد وفا بعهد
خود کرده است و هر که بعد از مرگ تو بر محبت تو بمیرد حق تعالی ختم او را با من و
ایمان من بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است
که اگر مردم جمع می شدند بر محبت علی ابن ابیطالب حق تعالی جهنم را خلق نمیکرد
و در فردوس الاخبار دیلمی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند
از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی ابن ابیطالب
علیه السلام حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند سیئه و بغض آنحضرت سیئه ایست
که نفع نمی بخشد با آن حسنه و ایضاً از آنحضرت روایت کرده اند که محبت
علی ابن ابیطالب گناهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میسوزد و آنچه روی در
فردوس روایت کرده است از عبادة بن الصامت که گفت ما امتحان میکردیم
اولاد خود را به محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام پس هر که را میدیدیم
که آنحضرت را دوست نمیداشت میدانستیم که حلال زاده نیست و اخبار
در این باب بسیار از طرق مخالف و موالف فوق از حد و احصاست
و بسیاق این اخبار بر هر ناقد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این
حب امامت است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد
امامت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان جمیع امت بآنکه محبتش علامت
ایمان و حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانی
و محبت نداشتن موجب حمق باشد و دشمنی وی نشانه نفاق و حرامزادگی

وشقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند
بود مگر آنکه پیشوا و خلیفهٔ خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او
جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سائر ارکان اسلام
و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبهٔ جلیلهٔ امامت که تالی مرتبهٔ نبوت کبری
است متصور نیست و سائر مومنان هرچند محبت ایشان از جهت ایمان
مورث ثواب است و آن بمحبت ایمان برمیگردد و با چنان نیست که محبت
ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بغض ایشان
نیز از جهت معصیت اگرچه بد است اما نهایتش آنست که اگر اظهار کنند گناه
کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی
نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه
بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر میروند بانکار ولایت بلکه بترک
محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر میروند اگر کسی گوید بنابر آنچه
گفتی لازم آید که رتبهٔ آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگرچه
انکار نبوت مستلزم دخول نار میشود اما اقرار بآن مستلزم حصول
ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هرچند اقرار نبوت افضل است
و آن اصل است اما چون اقرار بامامت لازم دارد اقرار نبوت را و اقرار
بنبوت لازم ندارد اقرار بامامت را و اقرار بامامت از جملهٔ اجزای ایمان
است ازین جهت اقرار بامامت موجب نجات هست و اقرار نبوت
به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است

و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازم نیست
که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانکه اقرار
بکلمهٔ توحید اشرف است از اقرار برسالت اما لازم ندارد اقرار برسالت
را و اقرار برسالت لازم دارد اعتقاد بوجود صانع و توحید آنرا و اقرار به هر دو
بتنهائی موجب نجات نیست تا اقرار بامامت با آنها ضم نشود و اقرار
بامامت امیرالمؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد اقرار
بشهادتین را و اقرار بسایر ائمه را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات
دین را زیرا که او مکمل ایمان عالمیان است و ببیان او همه اجزای
ایمان بر خلق ظاهر گردید و از این جهت ولایت آنحضرت موجب نجات
و رفع درجات و خلاص از عقوبات است یازدهم وَلَيْسَ الْبِرُّ
بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیست نیکی بآنکه بروید
خانه‌ها و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکوکار کسی است که
پرهیزکاری نماید و داخل شوید خانه‌ها را از درهای آنها و بپرهیزید از خدا
و عذاب او شاید رستگار گردید محققان و مفسران گفته‌اند که مراد آنست
که امور دنیا و عقبی را از جهتش طلب باید کرد و علم و حکمت را از معدنش
طلب باید نمود و معدن علم و درگاه آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که آل محمد ابواب خدایند
و سبیل اویند و دعوت کنندگان خلق اند بسوی بهشت و دلالت

کنند کاشفه بر راه بهشت تا روز قیامت و مؤید این معنی است آنکه در جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده
که اَنَا مَدِینَةُ العِلمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا و در مشکوة از ترمذی روایت کرده است
اَنَا دَارُ الحِکمَةِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا و در استیعاب روایت کرده است که اَنَا
مَدِینَةُ العِلمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا مَن اَرَادَ العِلمَ فَلیَأتِ مِن بَابِهِ و در مناقب خوارزمی مثل
این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی
درگاه آن است پس هر که علم خواهد بسوی درگاه بیاید و این حدیث از متواترات است
و شک درین حدیث راهی بغیر تعصب و شقاوت ندارد و بمقتضای آیهٔ
کریمه باید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت
بیایند و عمدهٔ احتیاج بامام از جهت تحصیل علم و معرفت است با امری
چند است از قضا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم
شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قوم امامت دیگران عین خطا
است و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلائل اعلم بودن آنحضرت
و اعلمیت آن سرور از آفتاب روشن تر است و ابن عبد البر که از
اعاظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در حق صحابه گفت اَقضَاهُم عَلِیُّ بنُ اَبِی طَالِبٍ
یعنی داناترین صحابه بعلم و قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی
تا در جمیع علوم ماهر نباشد و بسیار مهارت در این امر نمیباشد و ایضاً از
ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بقضا علی است

وگفته است که از عطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه وآله کسی از
علی داناتر بود گفت نه والله کسی را از وی داناتر نمیدانم و عطا از اکابر علمای
محدثین ایشان است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که گفت
بخدا سوگند که داده شده بود بعلی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند
که در یک عشر باقی با سائر مردم شریک بود و از سعید بن مسیب روایت
کرده است که عمر پناه میبرد بخدا از مسئله مشکلی که او در اضطرار شود و علی حاضر نباشد
و مکرر میگفت که اگر علی نبود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست
در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ابن ابیطالب علیه السلام
اعلم صحابه است اما اجمالا برای آنکه هیچ کس را نزاع نیست در آنکه او در اصل
خلقت در غایت ذکا و فطنت و استعداد علم و غایت حرص در طلب
علم بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله افضل فضلا و اعلم علما بود و در نهایت
حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر
تربیت او بود و در بزرگی داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت
و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی
در خدمت چنین استادی با چنین خصوصیات احوال به نهایت
معارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در بزرگی بخدمت آنحضرت
رسید و در آنوقت هم شبانه روزی یکمرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی
بنزد خدمت نبی بود و مشهور است که اَلْعِلْمُ فِی الصِّغَرِ کَالنَّقْشِ
فِی الْحَجَرِ وَالْعِلْمُ فِی الْکِبَرِ کَالنَّقْشِ فِی الْمَدَرِ یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ

است که بطرف نمیشود و علم در مرد بزرگی مانند نقش بر کلوخ است که باندک
سببی زائل میکرد و پس ازین مجمل ثابت شد که علی علیه السلام
اعلم است مولف گوید که مؤید این مطلب که از جانب شیعه تقریر کرده
است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت رسول
صلی الله علیه وآله که هر گاه سوال کردم از حضرت رسول صلی الله علیه و
آله عطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت می شدم ابتدا میفرمود
و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا نسبت
بحضرت رسول صلی الله علیه وآله منزلتی بود که احدی از خلائق را آن
منزلت نبود میرفتم در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللهِ اگر تنحنح میکرد بر میگشتم والا داخل میشدم
و در مشکوة روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله حضرت امیر المومنین علیه السلام را بجنگی
فرستاد دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود
و دعا میکرد که خداوندا مرا از دنیا مبر تا علی را بمن نمای و ازین نوع
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن دو
بزرگوار بایکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیر المومنین
صلوات الله علیهما میکند بسیار است پس فخر گفته است اما تفصیلاً
بچند دلیل اول وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ که در شان علی نازل شده است

هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دوم
آنکه حضرت رسولؐ فرموده که اقضاکم علی و قضا محتاج است بجمیع علوم
پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه کس
فائق خواهد بود سوم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را
هدایت فرموده و ازین باب چند قضیه ایراد نموده که ذکر آنها موجب تطویل
است پس گفته و امثال این قضایا و خطاها غیر علی را بسیار می بود و از آن
حضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا
سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من
آماده گردد هرآینه حکم کنم بر اهل توریت بتوریت ایشان و میان اهل انجیل
بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان
بفرقان ایشان و الله که هیچ آیت نازل نشده در صحرا و دریا و دشت
و کوه و آسمان و زمین و شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان که آمده
... پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست
و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت
... و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمه از آن یافت
نمیشود و ... همه فرق متکلمین منسوبند ... این علم و همه شیعه انتساب شان
بآنحضرت ... است و ... بالکل ... و ... داوند همه پیرو
... و ... شان ... ثابت شد که همه فقهای
متکلمین که افضل فرق اسلام ... علم تفسیر ابن عباس

که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شان او فرموده اَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ
و از انجمله علم فصاحت است و معلوم است که هیچ یک از فصحای که بعد از و
بوده باشند کی از و رتبهٔ او نرسیده اند و از انجمله علم نحو است و معلوم است
که ابو الاسود مدوّن این علم بارشاد او تدوین این علم نموده و از انجمله علم تصفیه
باطن است و معلوم است که نسبت این علم باو منتهی است پس ثابت شد
که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله او او ستاد همه عالم است در همه صفات
رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس
واجب است که او افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است که
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و ایضاً
فرموده است يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ معلف کم ید پس از این
دو آیت کریمه با سائر آیات که گذشت معلوم شد که مناط شرف و کمال
و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتی آنحضرت درین دو صفت
معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست دوازدهم وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ
فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی اگر عائشه و حفصه معاونت یکدیگر
بکنند در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یاور او ست و جبرئیل و صالح مومنان
یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح
مومنین حضرت امیرالمومنین علیه السلام است و در شواهد التنزیل از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت

رسول دست علی گرفت و گفت ایها الناس اینست صالح مومنین
و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مردویه
در مناقب از اسماء بنت عمیس و غیر او روایت کرده اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که صالح مومنان علی است و فخر رازی در اربعین گفته
است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی بن ابیطالب است و مراد از مولی
اینجا یاور است زیرا که معنی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین
بغیر این نمی تواند بود پس این آیت دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت ع
بدو وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر حصر میکند پس معنی آن این خواهد بود
که محمد صلی الله علیه و آله را یاوری نیست بغیر از خدا و جبرئیل و علی و معلوم است
که نصرت محمد اعظم مراتب طاعات است دوم آنکه ابتدا کرد خدا بذکر خود
و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است
بسیار بلند تمام شد کلام رازی و گوییم از جهت دیگر نیز دلالت بر افضلیت
آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنان
در آن زمان منحصر در آنحضرت بوده و این خود معلوم است که صلحای دیگر
در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت
امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت است
و اینمعنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم
در اثبات فضل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیزدهم أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ
الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ

فِي سَبِيلِ اللهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللهِ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ
دَرَجَةً عِنْدَ اللهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیا میکردانید
آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام مثل اعمال
کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا
مساوی نیستند ایشان در فضل و کمال و ثواب نزد خدا و خدا هدایت نمیکند
براه بهشت گروه ستمکاران را و آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند
بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بمالهای خود و جانهای خود بزرگتر
است درجهٔ ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود
بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان
حضرت امیر المومنین نازل شد و حتی صاحب کشاف و فخر رازی و بیضاوی
با نهایت تعصب انکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری
و شعبی و محمد بن کعب قرظی که این آیات نازل شد در باب علی ابن ابیطالب
علیه السلام و عباس و طلحه بن شیبه در هنگامیکه ایشان مفاخرت میکردند
طلحه گفت من صاحب خانهٔ کعبه ام و کلیدش در دست من است اگر خواهم
شب در میان کعبه میتوانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان
با من است و اگر خواهم شب در مسجد میخوابم حضرت امیر علیه السلام گفت
نمیدانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس رو بقبله نماز کردم و در راه
خدا جهاد کردم پس این آیت نازل شد و در جامع الاصول همین روایت

را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قرظی و سیوطی

در در منثور بسندهای بسیار روایت کرده است محمد بن جریر و ابن مردویه

و جماعت بسیار دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی علیه السلام و عباس

منازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و سقایت حاج و عمارت

مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیت را فرستاد و ایضاً

روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر

روایت کرده است از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت

میکردند عباس گفت من اشرفم از تو من عم حضرت رسول و ساقی حاجیانم

شیبه گفت من از تو شریفترم من امین خدایم بر خانهٔ او و خزینه دار خدایم چنانچه

مرا امین کرده و ترا امین نکرده است پس حضرت امیر المومنین علیه السلام

حاضر شد و ایشان این سخنان را نزد او ساختند حضرت فرمود

من شریفترم از شما من اول کسی ام که ایمان آورده و هجرت کرده

و جهاد کرده پس برخاستند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و برگشتند پس بعد از

چند روز این آیات نازل شد و حضرت بر ایشان خواند

و ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچند طریق از

ابن عباس و دیگران روایت کرده است که در مفاخرت علی و عباس

علیهما السلام نازل شد و از شعبی روایت کرده است که در مفاخرت

علی و عباس و شیبه نازل شد تا حتی یأتی الله بامره و ابو القاسم

حکانی از بریده روایت کرده است که روزی عباس و شیبه با یکدیگر تفاخر
میکردند پس علی علیه السلام برایشان گذشت و گفت بچه چیز فخر میکنید عباس
گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیگری نداده است و آن آب دادن
حاجیان است شیبه گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است
امیر المومنین علیه السلام گفت که خدا بمن داده است در طفولیت آنچه
بشما نداده گفتند کدام است که تو داده است فرمود که زدم شمشیر بر بینی شما
تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن
خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و گفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود علی را بطلبید
چون حاضر شد فرمود که چه باعث شد ترا که چنین سخنی بر روی عم خود
گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بدرشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید
و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد
پروردگارت ترا سلام میرساند و میگوید که این آیات را تو برایشان
بخوان و چون برایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما راضی
شدیم و موید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست
که در ینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علمای
عامه در کتاب فضائل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند
از حال علی علیه السلام گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که گفت بدرستی که علی و شیعیان او ایشانند فائزون در روز قیامت
نه غیر ایشان مولف گوید که چون بنقل موالف و مخالف معلوم شد که این
آیات در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شده است پس معلوم شد که
او اولی واحق است بامامت زیرا که ازین آیات بوضوح پیوست که مناط
فخر و فضل و فوز بسعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد است و باتفاق
کل آنحضرت درین صفات بر همه صحابه بحسب زمان و رتبه سبقت داشت
چنانکه ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است از سلمان و ابوذر
و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی ابن
ابیطالب اول کسی بود که اسلام آورد و همه این جماعت تفضیل
میدهند او را بر سائر صحابه و از محمد بن اسحاق نقل کرده است که اول
کسیکه ایمان بخدا و رسول آورد از مردان علی ابن ابیطالب بود و
ابن شهاب نیز چنین گفته است که از مردان علی بود و بعد از آنحضرت
از زنان حضرت خدیجه و ایضا گفته است که روایت شده است
بسندهای بسیار از سلمان رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه
گفت که اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است
پیش از همه من اسلام آورده است و او علی ابن ابیطالب است
و گفته است که این روایت بسیار نقل کرده است و ایضا از ابن عباس
روایت کرده است که علی بن ابیطالب علیه السلام را چهار خصلت
بود که احدی غیر او را نبوده و او اول عرب و عجم بود که با رسول خدا نماز

کردو در هر جنگی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود گریخت
و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرده
و ابو المظفر سمعانی در فضائل صحابه و دیلمی در فردوس و دیگران از
ابو ذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت
سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نمیکرد و بر روایت دیگر پیش از آنکه بشری
مسلمان شود و در فردوس روایت کرده است که اول کسی که با من
نماز کرد علی ابن ابیطالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد الله
بن احمد حنبل در مسند خود بسندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده
است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد ازین نیز خواهد آمد
و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهره از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ
ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت
کرده است که خدا نفرستاده است سوره از قرآن را مگر آنکه علی علیه السلام
امیر و شریف آن سوره است و بتحقیق که حق تعالی عتاب کرده است
اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار و نگفته از برای علی علیه السلام
بغیر نیکی و ایضاً روایت کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین آمنوا
خطاب با صحاب محمد صلی الله علیه و آله است حذیفه گفت هر جا که این خطاب
در قرآن وارد شده است لب لبابش از برای علی ابن ابیطالب است
و ایضاً از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه

نقل فرموده که نازل نشده است یا ایها الذین آمنوا در هیچ آیت مگر آنکه علیؑ
سر کرده آن آیت است و امیر آنست و بروایت دیگر مگر آنکه علی علیه السلام
رئیس و قائد آن آیت و بروایت دیگر سید و شریف آن آیت است و این
مضامین را حافظ و دیگران بسندهای بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس
و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسیکه
ولایت او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل باین آیت پیش از همه کس
کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت باسلام مخصوص اوست چنانکه حافظ
و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن یا ایها الذین آمنوا
نیست مگر آنکه سابقه آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفته بر همه
بسوی اسلام و موید اینست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه مانند
ثعلبی و واحدی و ابن مردویه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسندهای
معتبر بسیار روایت کرده اند که میان علی علیه السلام و ولید بن عقبه برادر
مادری عثمان نزاعی شد ولید بحضرت امیر گفت که ساکت شو در ستی که تو
کودکی و من مسن ترم از تو و زبانم تیزتر و نیزه ام تندتر و در جنگ شجاع ترم
حضرت فرمود ساکت شو ای فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت
فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون یعنی آیا کسی که مومن
باشد مانند کسی است که فاسق باشد مساوی نیستند پس فرمود اما آنها که
ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند پس از برای ایشان است
بهشتها که ماوای مومنانست مهمانی ایشانست بسبب آنچه کرده اند

از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ماوای ایشان آتش

جهنم است و بسندهای بسیار حافظ ابونعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد

و غیر ایشان روایت کرده‌اند که مومن علی ابن ابیطالب است و فاسق

ولید بن عقبه است و در دلالت این آیت بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست

بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شده و جزم

بدخول جنت او شده است و اگر درین سخن رود دلالت بر فضل ایمان

آنحضرت ما را درین مقام کافی است چهاردهم اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا

الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّۃِ یعنی آنها که ایمان آورده‌اند و اعمال شایسته

کرده‌اند ایشانند بهترین خلائق پس بعد از آن فرموده است جَزَآؤُهُمْ

عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا رَضِیَ

اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهٗ یعنی جزای ایشان

نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود از

زیر آنها نهرها که همیشه ابدالآباد در آنها خواهند بود و خدا راضی است

از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که ترسد از

پروردگار خود و بدانکه در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه وارد

شده است که این آیات در شان حضرت امیرالمومنین علیه السلام و شیعیان

آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابونعیم بسند خود از ابن عباس

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت

نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین صلوات الله

به علی گفت که مصداق این آیت تویی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند آمد
تو و شیعیان تو راضی و پسندیده و خدا از شما راضی و خواهند آمد دشمنان
تو غضبناک و غل در گردن و ایضاً ابن بابویه به سند خود از ابن عباس روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را با ما قیاس
نمی‌توان کرد مردی به نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر سبیل استغراب
نقل کرد ابن عباس گفت مگر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را به دیگران قیاس
نمی‌توان کرد پس گفت این آیت در شأن علی علیه السلام نازل شد إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا آخر آیت و ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل روایت کرده
از یزید بن شراحیل کاتب امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از آن حضرت
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شد در حالتی که بر سینه
من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی آیا نشنیده‌ای قول الله تعالی را
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا تا خَيْرُ الْبَرِيَّةِ پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعد
من و شما در نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند امتها از برای حساب خوانده خواهند
شما را با روها و دست و پاهای سفید نورانی و ایضاً از ابن عباس روایت
کرده است که این آیت در شأن علی و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده
است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه به طرق متعدده این مضمون را روایت
کرده‌اند و مؤید این است که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت کرده‌اند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبَى فَقَدْ كَفَرَ
یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است و ایضاً فخر رازی و غیر او از

علی بن

مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذوالثدیه
گفت میکشد او را بهترین خلق و بروایت دیگر میکشد او را بهترین این امت
و ابن مردویه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم بخدا
عائشه گفتم که کشتند ایشانرا یعنی خوارج را گفت که کشت گفتم علی کشت ایشانرا گفت
مانع نمیشود مرا آن عداوتی که در نفس من است بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که میکشد ایشانرا بهترین امت
من بعد از من و شنیدم که میگفت که علی با حق است و حق با علی علیه السلام
است و ایضاً از مسروق روایت کرده است که گفت عائشه را سوگند دادم
که آنچه درین باب شنیده بگو گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ایشان شر خلق و خلیقه اند میکشد ایشانرا بهترین خلق و خلیقه و بزرگترین
ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضاً بچندین سند دیگر از
مسروق روایت کرده است و در بعضی چنین است میکشد ایشانرا بهترین
خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه بیشتر و نزدیکتر است
و در بعضی چنین است میکشد ایشانرا نیکان امت من و در مسند ابن حنبل
نیز مثل این حدیث دوم را روایت کرده است پس ازین حدیث که متفق
علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلائق
اند پس اولی و احق است بامامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد
احتیاج بیان ندارد و برق شمشیر آتش بار حیدر کرار تا قیامت روشنی
بخش دلهای مومنان است و لهب جانسوز منافقانست و بعد ازین نیز

بعض بیان خواهد شد باز ده هم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده

علم الکتاب یعنی بگو یا محمد بس است خدا گواه میان ما و میان شما و آنکه

نزد او است علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از

طرق عامه و خاصه وارد شده است که مراد با آن کسی که نزد او است علم کتاب

حضرت امیرالمؤمنین و ائمه از فرزندان او است علیهم السلام چنانکه عامه روایت

کرده اند از شعبی که گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی

بن ابیطالب و عاصم از ابو عبدالرحمن سلمی روایت کرده است که گفت

ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی علیه السلام کند و ایضا ابو عبدالرحمن

روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را داناتر بکتاب خدا از خود

میدانستم البته بنزد او میرفتم گفتم علی از تو اعلم نبود گفت مگر بنزد او نرفتم یعنی

چون علی اعلم بود بنزد او رفتم و ثعلبی بسند خود از عبدالله بن عطا روایت

کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته

بودم پسر عبدالله بن سلام را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت

باقر علیه السلام گفتم ایشان گمان میکنند که آنکسی که علم کتاب نزد او بود عبدالله

بن سلام است حضرت فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام بود که علم کتاب

نزد او بود و ایضا ثعلبی و ابونعیم بسندهای خود از محمد بن حنفیه رضی الله عنه

روایت کرده اند که من عنده علم الکتاب علی بود و سیوطی

روایت کرده است که از ابن جبیر پرسیدند که من عنده علم الکتاب آیا

عبدالله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه این سوره در مکه نازل

شده

شد واین سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن
مجید اعلم است از دیگران وحق تعالی میفرماید هیچ تر وخشکی نیست مگر آنکه علم آن
در قرآن هست پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه از سایر انبیا نیز خواهد بود
پس این آیت از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی
از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر مذکور شد دوم از جهت آنکه آنحضرت را
در شهادت بر حقیت رسول قرین خود گردانید واز این مرتبه بالاتر نمی باشد
سوم اکتفا بشهادت آنحضرت بتنهای دلالت میکند بر عصمت آنحضرت
زیرا که بشهادت غیر معصوم یک کس مدعا ثابت نمیشود وعصمت دلیل
امامت است چنانچه گذشت شانزدهم آیت نجوی است که مفسران و
محدثان خاصه وعامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت
رسالت سوال بسیار می نمودند وسبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی
باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر گردد که کدام یک در مقام اخلاص
وبذل جان ومال ثابت قدم اند این آیت را فرستاد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً یعنی ای مومنان هرگاه
با رسول بسر سخن گوئید پس پیش از آن راز گفتن تصدقی بکنید پس کسی از صحابه
تا ده روز که بیضاوی وسائر مفسران گفته اند راز نگفت ومطلبی عرض نکرد
بغیر حضرت امیر المومنین علیه السلام باتفاق مخالف وموالف تا آنکه حکم آیت
منسوخ شد وحق تعالی فرموده ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَاتٍ
فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَأَقِیمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّکَوٰةَ وَأَطِیعُوا اللَّهَ

ورسوله والله خبیر بما تعملون یعنی بار سیدید
از آنکه پیش از سرگفتن با رسول صدقها بدهید پس چون نکردید و خدا شما را
بخشید پس نماز را برپا دارید و بدهید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را
و خدا عالم است با نچه شما میکنید پس معلوم شد که معاتبات این آیات متوجه
بهمه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین امر نمود باتفاق مفسران و از جماعه روایت
کرده اند حافظ ابونعیم و سائر مفسران که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که آیتی در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من عمل بآن نخواهد
کرد احدی بعد از من و آن آیت نجوی است من یکدینار داشتم و بده درم فروختم
و هرگاه خواستم رازی بگویم یکدرهم تصدق کردم تا آنکه آن آیت منسوخ شد و در روایت
دیگر فرمود برکت من خدا تخفیف داد این حکم را از این امت و سدی روایت
کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول راز میگفتند
هرگاه حاجتی میداشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی
واجب گردانید بر هرکس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه
پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و برایشان دشوار شد و حافظ ابونعیم
در کتاب ما نزل من القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس
روایت کرده است که چون این آیت نازل شد کسی قدرت نداشت
که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکند پس اول کسیکه تصدق کرد علی
ابن ابیطالب علیه السلام بود دیناری را بده درهم فروخته و ده راز با حضرت
رسول گفت و در هر رازی یکدرهم تصدق کرد و بروایت دیگر از ابن عباس

روایت کرده است که چون این آیت نازل شد مردم ترک کردند از
گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق
کرد و دیار از کفت وکسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد و در از گفت پس
منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عمش را رواج دهد و
بدانکه اختصاص آنحضرت بدین فضیلت منقبت عظمی است از مناقب آنحضرت
و از ینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفای
جور ایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افتراست و معلوم
است که اگر اعتنای بامر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند
از آنکه یکدرهم بلکه یکدانه خرما تصدق کنند تا مورد این معاتبات نگردند هفتم
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا یعنی چنگ زنید بریسمان خدا همگی و
پراکنده مشوید حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات
این امت گردانیده و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد اهلبیت
رسول صلی الله علیه و آله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان
بن تغلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود مائیم حبل الله
که حق تعالی درین آیت فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را
از ابوحفص صائغ از آنحضرت روایت کرده است و ایضاً عامه از ابوسعید
خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس
من در میان شما دو حبل گذاشته ام اگر متمسک شوید بآنها هرگز گمراه نشوید
بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا ریسمانیست کشیده از

آسمان بسوی زمین و عترت من اهلبیت منند پستی که این دو تا از یکدیگر جدا
نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند هیزدهم قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ
عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخوانم مردم را بسوی
خدا بر بصیرت و بینائی من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار
از اهلبیت علیهم السلام منقول است که مراد آنکسی است که پیش از همه کس متابعت
آنحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب است و ابن مردویه از محدثان
عامه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و بروایت دیگر از
حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد آل محمد است و ایضاً حق تعالی
فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا آنکسی است
که تقویت کرده است ترا بیاری خود و بمومنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده
است که مراد بمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است یا مراد بنصرت
خدا نصرتی است که خدا بر دست امیرالمومنین علیه السلام جاری کرده و بنا بر
این مراد آنست که محمد را مدد کرده و تنها علی ابن ابیطالب است یا مراد بمومنان
آنهایند که ایمان بعلی آورده اند چنانچه سیوطی در در منثور بسند خود از ابوهریره
روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي
لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عَبْدِي وَرَسُولِي أَيَّدْتُهُ بِعَلِيٍّ و اینست آنچه حق تعالی
فرموده است هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابونعیم در حلیه
و غیر آن از کلبی از ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است
و ثعلبی در تفسیر از ابن جبیر از ابو حمراء خادم رسول روایت کرده است که از

از

حضرت شنیدم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته
بود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَیَّدْتُهُ بِعَلِیٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهٖ
یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را باو و حافظ ابونعیم به سند
امام محمد باقر روایت کرده است که این آیت در شان علی علیه السلام
نازل شده است یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ.
یعنی ای پیغمبر بزرگوار بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مومنان
و او علی ابن ابیطالب است که پیش از همه کس و پیش از همه او را متابعت کرده است
و نیز محدث حنبلی گفته است که او علی ابن ابیطالب است که سرکرده مومنان است
مولف گوید که ازین آیات و اخبار مقبولة الطرفین مبرهن کردید که حضرت
امیرالمومنین علیه السلام مخصوص است بمتابعت حقیقی و یاری کامل واقعی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله و همین بس است از برای استحقاق
تقدیم آنحضرت و ایضاً ظاهر شد که دعوت براه خدا بعد از حضرت رسول
مخصوص آنحضرتست پس امامت مخصوص وست نوزدهم وَقِفُوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ
یعنی باز دارید کافران را که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابونعیم در حلیه و
کتاب دیگر و ابوالقاسم حکانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فردوس الاخبار
و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسندهای بسیار از ابن عباس
و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی
ابن ابیطالب علیه السلام و حافظ ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین بچند
سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت

رسول صلی الله علیه وآله بودیم فرمود بحق آنخداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست
که از جای خود حرکت نمیکند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند
از او از چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی کرده است واز بدنش که در چه عمل کهنه
کرده است واز مالش که از کجا کسب کرده و در چه مصرف صرف کرده است
واز محبت ما اهلبیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت محبت شما بعد از
تو پس دست خود را آن سرور عالمیان بر سر علی گذاشت و گفت علامت محبت
ما اهل بیت محبت این است که هر که او را دوست دارد و ما را دوست داشته است
و هر که او را دشمن دارد و ما را دشمن داشته است و وجه استدلال ازین احادیث
گذشت بیستم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا موافق احادیث معتبره عامه وخاصه
معنی آیت آنست که بگو یا محمد من سوال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر مودت
خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاده میگردانیم از برای
او در آن حسنه ثواب خود را و در جای دیگر فرموده است قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ
مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مزد پس آن از برای شما است
و نفعش بشما عاید میگردد و در صحیح مسلم از ابن جبیر روایت کرده است که قربی
درین آیت قرابای آل محمد است و ابوحمزه ثمالی در تفسیر از ابن عباس روایت
کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله بمدینه طیبه هجرت فرمود
انصار بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خرجها وارد می شود و در
[illegible] به حکمی که میفرمائی روا است پس این آیت نازل شد و ایضاً ابوحمزه ثمالی

از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند اقتراف حسنه محبت و مودت
آل محمد است و بروایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
منقول است که در خطبه خود فرمود که ما اهلبیتیم که خدا مودت ایشان را
بر هر مسلمان واجب کرده است درین آیت قُل لَا اَسئَلُکُم عَلَیهِ
اَجرًا اِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُربیٰ و اقتراف حسنه مودت با اهل بیت ما است.
و ابو القاسم حکانی در شواهد التنزیل از ابن جبیر از ابن عباس روایت کرده است
که چون این آیت نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما مامور
شده ایم بمودت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و
بروایت ابو نعیم و دیگر ایشان و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس این مضمون
را روایت کرده است و ایضا در شواهد التنزیل از ابو امامه باهلی روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را
از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم.
من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن و حسین میوه های آنند و شیعیان ما
برگهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن چنگ زند نجات یابد و هر که از آن
میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفا
و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک
پوسیده شود و محبت ما را در نیابد خدا او را برو در جهنم اندازد پس این آیت را
خواند و حافظ ابو نعیم بسندهای بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و علی

وحسن وحسین علیهم السلام دران خانه بودند پس ردو عصاده در را گرفت
وگفت من جنگم با هرکه با شما جنگ کند وصلحم با هرکه با شما صلح کند وایضاً این مضمون
را از ام سلمه وابوسعید خدری روایت کرده است وایضاً ابوهریره
روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی وحسن وحسین علیهم السلام
واین سخن را گفت وایضاً از جابر روایت کرده است که رسول صلی الله علیه
وآله در عرفات بود وعلی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی
نزدیک من بیا پس دست او را بدست خود گرفت وگفت یا علی من وتو
از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درختم وتو فرع آنی وحسن
وحسین شاخهای آنند هرکه بیک شاخ آن بچسبد خدا او را داخل بهشت
گرداند وثعلبی در تفسیر وعلما ومنقول المطیر روایت کرده است که قبره
در فریادی که میکند میگوید خدایا لعنت کن دشمنان آل محمد را وثعلبی وکشاف
وفخر رازی از جریر بن عبدالله روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود که هرکه بر محبت آل محمد بمیرد شهید مرده است وهرکه بر محبت
آل محمد بمیرد آمرزیده مرده است وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد توبه کرده مرده است
وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است وهرکه بر محبت آل محمد
بمیرد بشارت دهند او را ملک موت ومنکر ونکیر ببهشت وهرکه بر محبت آل محمد
بمیرد او را بسوی بهشت برند مانند عروسی که بخانه داماد برند وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد
از قبرش بسوی بهشت دو در بگشایند وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد حق تعالی
ملائکه رحمت بزیارت قبر او بفرستند وهرکه بر محبت آل محمد بمیرد بر سنت

وجماعت

و روایت کرده است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد چون در قیامت حاضر شود در میان
دو چشمش نوشته شده باشد که ناامید است از رحمت خدا هر که بر دشمنی
آل محمد بمیرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از مسند ابن حنبل روایت کرده
است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس
وصیت میکنم شما را به محبت برادرم و ابن عمم علی ابن ابی طالب دوست
او نیست مگر مومن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من
است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب
جهنم است و در تفسیر ثعلبی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از
جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از
پیغمبران سوال نمای که شما بر چه امر مبعوث گشتید گفتند بر ولایت تو و ولایت
علی ابن ابیطالب و احادیث بسیار که در این مطلب هست زیاده از آن است که احصا
توان نمود و فخر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهایند که امر ایشان
بآنحضرت راجع میشود و هر که آئل شدن یعنی راجع شدن امرش
بآنحضرت بیشتر باشد ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و
فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت اشد
تعلقات بود و این مانند چیزی معلوم و متواتر است پس واجب است
که ایشان آل محمد باشند و ایضا خلاف کرده اند در آل بعضی گفته اند
اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر حمل بر قرابت کنیم ایشان

آل اند و اگر حمل کنیم بر اینکه قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان
آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان
پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است
که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرائب تو که
واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان
پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص
باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیت
در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است
ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است به نقل متواتر از محمد
صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را
علیهم السلام پس واجب است بر همه امت که ایشان را دوست دارند
زیرا که فرموده است حق تعالی فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ
يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت
سیوم آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمیست و از این جهت خاتمه
تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است
پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضا صاحب

کشاف

کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است
صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت
رسول بفاطمه گفت بیاور شوهر و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان
انداخت پس دست را برداشت برابر روی ایشان و گفت خداوندا اینها
آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمید
مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست
من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بیست و یکم اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته
کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس
روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانهٔ علی علیه السلام است
در بهشت و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت هست و ایضاً از جابر روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله سوال کردند از طوبی فرمود که درختی است که اصلش در خانه من است
و فرعش بر اهل بهشت است مرتبهٔ دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود درختی
است در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیرالمومنین است و فرعش بر اهل
بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر
فرمودید که اصلش در خانهٔ علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است
و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند
که در شان حضرت امیرالمومنین و سائر اهلبیت علیهم السلام نازل شده است

آل اند واگر حمل کنیم بر اینکه قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان

آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند واما دخول غیر ایشان

پس مختلف فیه است پس از صاحب کشاف روایت کرده است

که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرائب تو که

واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان

پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص

باشند بمزید تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیت

در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله

علیه وآله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پارهٔ تن من است

ایذا میکند مرا آنچه او را ایذا میکند و ثابت شده است به نقل متواتر از محمد

صلی الله علیه وآله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را

علیهم السلام پس واجب است بر همه امت که ایشانرا دوست دارند

زیراکه فرموده است حق تعالی فَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ

يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

واین آیات همه دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت آنحضرت

سیوم آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمی است و از این جهت خاتمهٔ

تشهد گردانیده اند در نمازها و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است

پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضاً صاحب

کشاف

کشاف از سدی روایت کرده است که اقتراف حسنه مودت آل محمد است
صلوات الله علیهم و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت
رسول بفاطمه گفت بیاور شوهرت را و دو پسرت را چون ایشان را آورد عبائی بر روی ایشان
انداخت پس دست را برداشت برابر روی ایشان و گفت خداوندا اینها
آل محمدند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدرستیکه تو حمیدی
مجیدی ام سلمه گفت من عبا را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست
من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بست و یکم الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته
کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بازگشت بآخرت ثعلبی از ابن عباس
روایت کرده است که طوبی درختی است که اصلش در خانه علی علیه السلام است
در بهشت و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت هست و ایضاً از جابر روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که درختی است که اصلش در خانه من است
و فرعش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود درختی
است در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیرالمومنین است و فرعش بر اهل
بهشت است پرسیدند که شما یکمرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر
فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است
و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند
که در شان حضرت امیرالمومنین و سائر اهلبیت علیهم السلام نازل شده است

بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام و درین رساله
بهمین اکتفا مینمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتر است از جانبین
که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکنند و معایب
و مثالب اعدای آنحضرت و در ان چند فصل است فصل اول در حدیث غدیر است
و نص صریح امامت که در ان روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت
امیر المومنین علیه السلام و امامت آنحضرت نموده بدانکه قصه غدیر از متواترات
است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجود مکه میتواند نمود زیرا که چنانکه وجود
مکه و مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر در میان مکه و مدینه متواتر است و تا حال
اثر آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند
از پدران خود و محل قیام حضرت رسول را بایشان میدهند و ایضاً همچنانکه
حجة الوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر
از برای بیان منزلۀ جلیله از منازل امیر المومنین علیه السلام و اصحاب خود را
جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلاف نکرده است
و خلافی که کرده اند در بعضی از خصوصیات واقعه خطبه و دلالت بر خلافت
است و چون احادیث این مطلب زیاد و لازم است که درین مختصرات احصا توان
نمود مجملی از ان قصه را با احادیثی که در صحاح مشهوره عامه مذکور است ایراد مینمایم
سید ابن طاوس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بر حضرت امیر المومنین علیه السلام در روز غدیر بامامت
از ان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنم اسامی جماعتی را

که درین باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نموده اند
از انجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفست در کتاب
ولایت که هفده جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است
و محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب الرد علی الحرقوصیه به هفتاد و پنج طریق
روایت کرده است و ابو القاسم حکانی بطرق بسیار روایت کرده است و ابن
عقده حافظ در کتاب الولایت بصد و پنج طریق روایت کرده است پس
تفصیل این قصه را از مولف کتاب النشر والطی نقل کرده است و او از کتب معتبره
مخالفان روایت کرده است از حذیفه بن الیمان که گفت حق تعالی فرستاد
بر پیغمبرش این آیت را اَلنَّبِيُّ اَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْوَاجُهُ اُمَّهَاتُهُمْ
وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنهای او
مادرهای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولایند به بعضی در کتاب
خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما بآن احقید
از ما بجانهای ما فرمود که شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید
و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس خدا این آیت را فرستاد
وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا
یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهای که محکم کرد بر شما در وقتی که گفتید که شنیدیم
و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت
رسول برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام

میرساند تا اگر علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر
گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهدشان بجاهلیت
و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی نخواهی ایشانرا بدین در آوردم تا اطاعت من
کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را برایشان مسلط کردانم پس جبرئیل
بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را بیمن فرستاده
بود در مکه بآنحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد و چون برکوع
رفت سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیت اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ
اللهُ نازل شد چنانچه در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت
و آیت را بر ما خواند و گفت برخیزید تا ببینیم که این صفاتی که خدا فرموده است در که
ظاهر شده است چون حضرت رسول داخل مسجد شد سائلی از مسجد بیرون میرفت
پرسید که از کجا می آئی گفت از نزد این مردی که نماز میکند این انگشتر را در رکوع نماز
بمن داد پس حضرت الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانه شد و باو گفت
امروز چه کار خیر کردهٔ علی تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول مرتبه سوم
الله اکبر گفت پس منافقان بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب این نمی آورد که او
بر ما مسلط باشد میرویم و سوال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن بحضرت
انها کردند حق تعالی این آیت را فرستاد و قُلْ مَا یَکُونُ لِی اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ
نَفْسِی مضمون تا این آیت بنابر تفسیر آنست که چون برایشان خوانده شود آیات
ما صحاب ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل
کن ذکر علی را از آن بگو یا محمد نمی تواند بود از برای من آنکه بدل کنیم آنرا از پیش خود

نماند

متابعت نمیکنم مگر آنچه را وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت
کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله
تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای
منافقان را درین باب پس جبرئیل بالا رفت و بروایت غیر حذیفه حضرت
رسول در منی بر منبر آمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان
شما میگذارم اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من
که اهلبیت من اند و بدرستی که خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا
نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو
سبابه خود را بهم چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات می یابد و هر که
مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم
گفتند بلی حضرت گفت خداوندا گواه باش پس چون آخر ایام تشریق
شد که سیزدهم ماه ذی الحجه بوده باشد حق تعالی سورهٔ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ
را فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرگ منست که بمن داده‌اند چون دلالت
میکند بر آنکه کار دین را تمام کرده‌ام باید متوجه عالم قدس کردم پس در منی
داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنید که مردم حاضر شوند چون جمع شدند
خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس من در میان شما
دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگتر است که آن کتاب خداست
یکطرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ
زنید در آن و کوچکتر عترت من است که اهلبیت من اند بدرستی و

تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و دانا که اینها از یکدیگر جدا نمی شوند
تا در حوض کوثر نزد من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو
انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا و جمع کرد میان انگشت
میان و انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از
منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد که امامت را در اهل بیت خود قرار دهد
و هر پس جماعتی از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند
و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد و یا کشته
شود نگذارند که خلافت با بیت او برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد
أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ
بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز
کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمی شنویم سر و راز ایشان را
بلکه می شنویم و رسولان ما از ملائکه نزد ایشانند و می نویسند گفتها و کردهای
ایشان را حذیفه در حدیث خود گفت پس حضرت وا و رسول خدا صلی الله
علیه و آله مردم را که بار کشند و متوجه مدینه شوند چون بضجنان رسیدند
حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امامت علی را علانیه بمردم بگوید
پس در جحفه فرود آمدند چون مردم بجاهای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل
شد و گفت امامت علی را ظاهر کن حضرت گفت پروردگارا بدرستیکه
قوم من نو مسلمانند که این امر را ظاهر کردم خواهند گفت رعایت پسر
عمش کرد و تتمه این حدیث فی در کتاب ولایت روایت کرده است

از ابن عباس که چون در حجة جبرئیل نازل شد حضرت بمردم گفت آیا نیستم من اولی بشما ای مومنان از جانهای شما و بمومنات از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول حضرت فرمود پس هرکه من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار هرکه اورا دوست دارد و دشمن دار هرکه اورا دشمن دارد و یاری کن هرکه اورا یاری کند و اعانت کن هرکه اورا اعانت کند ابن عباس گفت بخدا سوگند که اطاعت او دران روز برگردن مردم واجب شد پس در روایت اول گفت که چون بار دیگر جبرئیل نازل شد و این آیت را آورد یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ یعنی ای رسول خدا برسان بمردم آنچه فرستاده شده است بسوی تو از جانب پروردگار تو واگر نکنی پس نرسانیده رسالت اورا و خدا نگاه میدارد ترا از شر مردم حذیفه گفت وقتی این آیت نازل شد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بمرتبهٔ گرم بود که اگر گوشت را بر زمین می افکندند بریان می شد پس فرمود ندا کنند که مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار را امر کرد که زیر درختان خار را بروبند و سنگها بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بقدر قامت رسول پس ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی الله علیه وآله بر منبر بالا رفت و خطبهٔ طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود تا آنکه گفت اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود به بندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی وادا میکنم آنچه وحی کرده است بسوی من از ترس آنکه

اگر نکنم بلای عظیمی بر من نازل کرده و وحی کرده است خدا بسوی من
یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ تا آخر آیت پس گفت ای گروه مردم من تقصیر نکردم
در رسانیدن آنچه خدا بسوی من فرستاده است و من بیان میکنم
از برای شما سبب نزول این آیت را بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل
شده و مرا امر کرده از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام
کنم هر سفید و سیاهی را که علی ابن ابیطالب برادر من است و خلیفه من
است و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است
منافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این را
سهل و آسان می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب
علی آزار بسیار یک مرتبه گفتند او گوش است یعنی هر چه میگویند او قبول
میکند سبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه او هم
تا آنکه حق تعالی فرستاد وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ
هُوَ أُذُنٌ یعنی از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند که او
گوش بحرف مردم است بگو یا محمد او گوش نیکی است از برای شما ایمان
می آورد از برای خدا و ایمان می آورد از برای مومنان پس حضرت
فرمود که اگر خواهم که گویندگان را نام برم میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی
نصب کرده است علی را برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که واجب
گردیده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر
صحرانشینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بزرگ و

کوچک و بزرگ سفید و سیاه و بر هر که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه
کس رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او
کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن
و بفهمید آیات محکمات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع مکنید متشابهات آنرا
پس بخدا سوگند که واضح نمیکرد اند تفسیر قرآن را مگر علی ابن ابی طالب ای گروه
مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند
ثقل کوچک ترست و قرآن ثقل بزرگ تراست از هم جدا نمی شوند تا وارد
حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مومنان از
برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و بازوی علی علیه السلام
را گرفت و بالا برد و یکدرجه پائین تر از خود باز داشت مائل بدست راست
خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای
شما گفتند صحابه که خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای اویم اینک علی
مولای اوست خداوندا دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با کسی که
با او دشمنی کند و یاوری کن با هر که با او یاوری کند و واگذار هر که او را واگذارد
بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت او و هیچ
آیت نازل نشده است که خطاب با مومنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا با او کرده
است و شهادت نداده است در سورهٔ هل اتی مگر از برای او و نه فرستاده است
سورهٔ هل اتی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود وی هست و ذریت من از صلب
علیست دشمن نمیدارد علی را مگر شقی و بدبخت و دوست نمیدارد علی را مگر متقی و پرهیزکاری

وسورهٔ عصر در شان علی نازل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم
بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیان کارند مگر آنها که ایمان
آوردند بولایت علی و اعمال صالحه کردند با عانت و رعایت برادران خود
و وصیت کردند یکدیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت
کردند یکدیگر را بصبر بر فتنها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای گروه مردم
ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد
کرده است و آن نور امامت است که در علی است و در امامان فرزندان او
تا مهدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقهای همه ما اهل بیت را ای
معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من به
سنت و طریقهٔ ایشانم بدرستیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از و امامان
از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان
منم صراط مستقیم و راه بهشت خدا که امر کرده است شما را در سورهٔ حمد که سوال کنید
از خدا هدایت بسوی آنرا و پس بعد از من علی پس بعد از و فرزندان من از
صلب او امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدرستیکه من بیان
کرده ام از برای شما و فهمانیده ام حق را بشما و علی بعد از من بشما می فهماند و من
بعد ازین خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای
او بامامت و بدانید که من بیعت میگیرم از برای خدا و علی بیعت می گیرد از برای
من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فَمَن نَكَثَ فَاِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى
نَفسِهِ وَمَن اَوفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيهُ اللهَ فَسَيُؤتِيهِ اَجرًا عَظِيمًا یعنی پس هر که

بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است وضررش باو عائد میگردد و هرکه وفا کند بانچه با خدا عهد کرده واست بران پس بزودی خدا باو مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده وازاینید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا مرا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیرم که اعتقاد کرده اید بامارت علی ابن ابیطالب وامامانیکه بعد از من می آیند که از نسل من اند و از نسل او چنانچه گفتم که ذریت من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند پس بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم وراضی شدیم بانچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنند با تو برین امر دلهای ما و زبانهای ما ودستهای ما برین عقیده زنده کانی میکنیم و برین اعتقاد می میریم و برین حال در قیامت مبعوث میشویم وتغییر و تبدیل نمیکنیم وشک وریبی نداریم و دادیم بخدا و بتو و بعلی و بحسن وحسین ع و امامانیکه یاد کردی هر عهد و پیمانی که گرفتی از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان واعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم وانچه فرمودی خواهیم رسانیدن بهرکه ببینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم واطاعت کردیم امر خدارا وامر رسول ص اورا وایمان آوردیم بان بدلهای خود پس هجوم آوردند بحضرت رسول ص وحضرت امیر صلوات الله علیهما ودست گشودند به بیعت کردن تا آنکه حضرت نماز ظهر وعصر را در یک وقت بجا آوردند و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام وخفتن را نیز در یک وقت ادا فرمودند از کثرت شغل بیعت وتنگی وقت واین خطبه مختصریست از انچه علمای امامیه ومخالفان از حضرت امام محمد باقر ع وغیر او روایت کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام وان خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان آنحضرت نازل شده است و دران روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله

علیه و آله جمیع شرایع دین را بمردم رسانید بغیر حج و ولایت در سال دهم هجرت
جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ پیغمبری
و رسولی را از دنیا نبرده‌ام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرده‌ام و حجت او را بر خلق لازم کرده‌ام
و از دین تو دو امر عظیم مانده است که بمردم نرسانیده یکی فریضهٔ حج و دیگری فریضهٔ ولایت
و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین را از حجت خود خالی نکرده‌ام و بعد از این نیز خالی نخواهم گذاشت
و خدا ترا امر میکند که جمیع مردم را خبر کنی از اهل شهرها و اطراف و بادیه‌نشینان که با تو
بحج بیایند و شرایع و فرائض را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر
شوند از همه طرف و حجت ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند
و عدد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بود مثل عدد اصحاب موسی که بیعت هارون را
از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت گوساله و سامری
کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عدد بیعت خلافت امیرالمؤمنین
علیه السلام را گرفت ایشان آن بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت ابوبکر گوساله
و عمر سامری کردند پس متصل شد صدای تلبیه از مابین مکه و مدینه و چون رسیدند بعرفات
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل ترا سلام میرساند و میگوید اجل تو نزدیک
شده است و عمرت بآخر رسیده است و من ترا تکلیف مینمایم بامری که چاره از آن نیست
و ناگزیر است مقدم دار وصیت خود را و آنچه نزد تست از علم الهی و میراث علوم
پیغمبران پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه نزد تست از علامات و معجزات پیغمبران
همه را تسلیم کن بوصی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله منست بر خلق من علی بن ابیطالب
پس او را بر پا دار از برای خلق که نشانهٔ راه هدایت باشد و تازه کن عهد و پیمان و بیعت او را

وبیاد ایشان بیاور پیمانی را که در روز الست از ارواح خلائق گرفته بودم که ولایت ولی من
ومولای ایشان ومولای هر مرد مومن وزن مومنه است یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام
زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرده ام مگر بعد از کامل کردن دین خود وتمام کردن نعمت
خود بدوستی دوستان خود ودشمنی دشمنان خود واین کمال یگانه پرستی منست وتمام نعمت
منست بر خلق من که متابعت کنند واطاعت نمایند ولی مرا پس امروز کامل میکردانم از برای
شما دین شما را وتمام میکنم بر شما نعمت خود را وپسندیدم از برای شما دین اسلام را بولی
خود ومولای هر مومن ومومنه که او علی است بندهٔ خالص من ووصی پیغمبر من وخلیفه بعد از او
وحجت بالغهٔ من بر خلق من ومقرونست طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من ومقرونست طاعت
هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است وهر که معصیت کند او را
مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داده ام میان من ومیان خلق هر که او را با مامت
بشناسد مومن است وهر که امامت او را انکار کند کافر است وهر که در امامت دیگری را با او
شریک گرداند مشرک است وهر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود وهر که با
عداوت او مرا ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را بردم بشناسان وعهد وپیمان
مرا بر ایشان تازه گردان که ترا درین زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول ترسید
از منافقان که کفر خود را اظهار کنند وپراکنده شوند زیرا که کینه های ایشان را نسبت
بامیرالمومنین میدانست وسوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد وپیش تاخیر
کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد خیف باز جبرئیل آمد وتاکید کرد اما خبر نگاه داشتن از
شر ایشان را نیاورد وپس چون در ما بین مکه ومدینه بکراع الغمیم رسید باز جبرئیل آمد ومبالغه
کرد حضرت فرمود ای جبرئیل می ترسم که تکذیب من کنند وسخن مرا در حق او قبول نکنند

چون بار کردند و بغدیر خم رسیدند که یک فرسخ پیش از جحفه است جبرئیل نازل شد در هنگامیکه
پنج ساعت از روز گذشته بود با شدت و تندی و خطاب مقرون بعتاب و ضامن شدن
عصمت از شر منافقان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس و از احادیث عامه و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیت
بوده است و در آن وقت اول قافله نزدیک بجحفه رسیده بود پس حضرت فرمود پیش قافله را
برگردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست راه میل کرده بر سر غدیر فرود آمد
و خطبه طولانی کرد در مراتب مذکورات خواند پس مردم هجوم آوردند و با رسول خدا و علی
ابن ابیطالب صلوات الله علیهما از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابوبکر و عمر و عثمان
و طلحه و زبیر بودند و تا سه روز متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجرای این قصه و خطبه
را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصه بالکلیه نهایت بیحیائی
دارد مجملی از این واقعه را با چند کلمه از خطبه که با عقاید باطل ایشان صریح در امامت نیست
نقل کرده اند و بر عاقلی پیدا نکند و تفصیه که اینقدر آیات و تأکیدات در آن نازل
شده باشد مردم را در چنین وقتی و چنین جائی فرود آورد تا اکتفا باین مطلب
را ایشان فهمیده اند باین دو سه کلمه میکنند و اکنون قلیلی از آنچه در کتب صحاح مشهوره
و معتبره ایشان درین باب مذکور شده ایراد می نمائیم زیراکه این رساله گنجایش ذکر همه
ندارد در جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از زید بن حیان از زید بن ارقم
که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ایستاد و خطبه خواند بر سر آبیکه
آنرا غدیر خم میگفتند و میان مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی کرد و موعظه کرد و خدا را

بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول
پروردگار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ
در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگیرید کتاب
خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و
اهل بیت من خدا را بیاد شما می آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود پس
حصین بن سبره از زید پرسید که کیستند اهل بیت او ای زید آیا زنان از اهل بیت او
نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت درینجا آنهایند که بعد از
حضرت تصدق برایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس
گفت بر اینها همه صدقه حرام است گفت بلی و در جامع الاصول گفته است که در روایت
دیگر زیاده کرده است این را که کتاب خدا در آن هدایت و نور هست هر که چنگ
زند در آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند گمراه است و در
روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن
ریسمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند آنرا بر ضلالت
است گفتند کیستند اهل بیت او زنان اویند گفت نه بخدا سوگند زن چند گاهی
با شوهر می باشد و طلاقش میگوید و بخانه پدرش و قومش میرود و اهل بیت خویشان
و عصبه اویند که تصدق برایشان حرام است مولف گوید که معنی اهل بیت را
سابقا بیان کردم که مخصوص آل عباست و آنچه زید گفته است از پیش خود
گفته است و اعتباری ندارد و با آنکه متضمن مطلب ماهست زیرا که خلفای ثلثه البته خارج اند
و خویشان آنحضرت کسی در آن زمان دعوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت

آنحضرت داشتند واگر کسی دعوی کرده باشد قائلان آن منقرض شده اند و باتفاق مذهب
حق می باید درمیان امت باشد تا روز قیامت و ثعلبی در تفسیر وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ
جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا روایت کرده است از ابو سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وآله که گفت ایها الناس من درمیان شما دو ثقل میگذارم یعنی دو امر سنگین
بزرگ که خلیفه منند اگر اخذ کنید بآنها گمراه نشوید بعد از من هرگز یکی از آنها بزرگتر است از دیگری
کتاب خداست و آن ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت
منند بدرستیکه از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من بیایند ابن مغازلی و دیگران
نیز این مضمون را بسند های بسیار روایت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر
کنید چگونه خلافت من در حق ایشان میکنید و همین مضمون را در صحیح ابی داود و سجستانی
و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده اند و عبد الله بن احمد حنبل در مسند خود روایت
کرده از براء بن عازب که گفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم در سفری
پس در غدیر خم فرود آمدیم و ندا کردند در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت
را از برای آنحضرت رفتند پس نماز ظهر را ادا کرد و پس دست علی را گرفت و گفت آیا
نمیدانید که من اولایم بمومنان از جانهای ایشان گفتند بلی پس گفت آیا نمیدانید که من
اولایم به هر مومنی از نفس او گفتند بلی پس دست علی را گرفت و گفت هر که مولای اویم
علی مولای اوست پس گفت خداوندا دوستی کن هر که با او دوستی کند و دشمنی
کن با هر که با او دشمنی کند پس عمر گفت یا علی گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب گردیدی مولای
من و مولای هر مومن و مومنه و ایضا از زید بن ارقم روایت کرده است که فرود
آمدیم با رسول خدا در وادی که آنرا وادی خم میگفتند پس نماز کرد و خطبه خواند از برای ما

و جامه را بر روی درخت انداختند که آفتاب اذیت بآنحضرت نرساند پس گفت آیا گواهی

نمیدهید که من اولایم بهر مومنی از جان او گفتند بلی گفت فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ

و ایضا در مسند احمد بن حنبل و کتاب حافظ ابونعیم روایت کرده اند از ابو الطفیل که حضرت

امیر المومنین علیه السلام مردم را جمع کرد در رحبه کوفه و سوگند داد ایشان را بخدا که هر که در

غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید

سی نفر از اصحاب دران مجمع شهادت بمضمون این حدیث تا وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ

دادند و در مسندهای بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضامین را روایت

کرده است و ثعلبی و ابن مغازلی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دوری

از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیر المومنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون

جمع شدند ایستاد و تکیه داده بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس مکروه من کردید

تخلفی که از من کردید تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارید مانند دشمنی شما ولکن

علی را خدا کرده ایند داشت نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است

چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکند پس دستها را

بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای او است اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ

وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو

دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم و پناه می بریم بخدا از غضب رسول

پس از ایشان راضی شد و ابن عبد البر در کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابو بریده

و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث

غدیر را روایت کرده اند و در مشکوة از صحیح ترمذی از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده

است حدیث غدیر را بنحویکه سابقا گذشت پس گفته است بعد از ان عمر علی را ملاقات کرد و گفت

گوارا باد ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و حافظ

ابونعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی از اعمش از عطیه روایت کرده است که نازل شد

بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ

تا آخر آیت و واحدی در کتاب اسباب نزول همین حدیث را از ابوسعید خدری روایت

کرده است و ابوبکر شیرازی و مرزبانی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت

کرده است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که

گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را در روز خیبر بعلی ابن ابیطالب داد و بر دست او خدا

فتح را روزی کرد و در روز غدیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن

و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از تو ام و با او گفت که تو بر تاویل قرآن جنگ خواهی کرد

چنانچه من بر تنزیل جنگ کردم و گفت با او که تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی و من صلحم با هر که

با تو صلح است و جنگم با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه

مشتبه شود برایشان بعد از من و گفت با او تو ئی عروة الوثقی و گفت با او توئی امام هر

مومن و مومنه و ولی هر مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او توئی آنکه در شان

تو نازل شده است وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ

الْأَكْبَرِ و توئی آیات را بر مردم خوانی و گفت با او که توئی که بسنت من اخذ

خواهی . . . نموده . . . . من خواهی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت

محشور خواهم شد و تو با من خواهی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود

و تو با من چنانچه بوده من اول کسی ام که داخل بهشت میشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من
حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفت باو که خدا وحی فرستاد بسوی من
که باستم در میان مردم و فضل ترا بیان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان
کنم بیان کردم و فرمود که بترس و بپرهیز از کینه ها که در سینهٔ جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند
کرد و بعد از مرگ من لعنت میکند ایشانرا خدا و لعنت میکند ایشانرا لعنت کنندگان پس
حضرت رسول گریست گفت چرا میگریی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب
من برا و ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و فرزندان
او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از او و خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان
ایشان وقتی زائل میشود که قائم ایشان ظاهر کردد و کلمه ایشان بلند شود و امت بر محبت
ایشان اتفاق کنند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشانرا نخواهد ذلیل باشد و مدح کنندگان
ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهرها متغیر شده باشند و بندگان
خدا ضعیف شده باشند و از فرج ناامید گردیده باشند پس در آنوقت قائم ما ظاهر شود و
در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه دختر منست
خدا حق را با یشان ظاهر خواهد گردانید و بشمشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد کرد
و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس گریه حضرت
ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعدهٔ خدا خلف نمیشود و قضای خدا
رد نمیشود و اوست حکیم و دانا و براستی که فتح خدا نزدیک است پس گفت خداوندا ایشان
اهل بیت منند پس زائل گردان از ایشان رجس و بدی را و پاک گردان ایشان را
پاک گردانیدنی خداوندا ایشانرا محافظت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان

ایشان را و ذلیل کن دشمنان او را خلیفه من باش در میان ایشان به درستی که تو برای چه خواهی قادری و
در تفسیر ثعلبی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیت یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ
مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ یعنی در فضل علی علیه السلام و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که آیت چنین نازل شده است بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فِی عَلِیٍّ
و چون آیت نازل شد حضرت دست علی را گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ.
و تفسیر ثعلبی روایت کرده است که از سفیان بن عیینه پرسیدند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل
سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْکَافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللهِ ذِی الْمَعَارِجِ
یعنی سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است از برای کافران و آن را دفع کننده نیست از
جانب خداوندی که صاحب معارج است این آیت در باب که نازل شده است گفت از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدرانش علیه السلام روایت کرد که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله به غدیر خم وارد شد ندا کرد مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام
را گرفت و گفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ و این امر شایع شد و خبر به شهرها رسید
حارث بن نعمان فهری آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که آنحضرت در میان صحابه نشسته بود
و ناقه خود را خوابانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی
ما را از جانب خدا که شهادت دهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آن را از تو و
امر کردی ما را که پنج نماز بکنیم پس قبول کردیم و امر کردی که روزه ماه مبارک رمضان را
بداریم قبول کردیم و امر کردی که حج خانه کعبه بکنیم قبول کردیم پس باینها راضی نشدی تا دست
پسر عم خود را گرفتی و بر ما زیادتی دادی او را و گفتی هر که من مولای او بودم پس علی مولای او
است آیا این از جانب تست یا از جانب خدا پس حضرت فرمود سوگند یاد میکنم بحق آن خدائی

که بجز او خدایی نیست که تفضیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد حارث رو براحله خود کرد
و گفت خداوندا اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یا بیاور بسوی ما
عذابی دردآورنده را پس هنوز براحله خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد
و از دبرش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیت را فرستاد و حکانی نیز که از مشاهیر
علماء مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حذیفة بن الیمان روایت کرده است و در
اکثر کتب مخالفین ابو القاسم حکانی و غیر او از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که از مجمع روز
غدیر برگشته بودیم که این آیت نازل شد اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ
عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین
شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما
باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حمد میکنم خدا را بر کامل گردانیدن دین و تمام
کردن نعمت و راضی شدن پروردگار برسالت من و ولایت علی ابن ابیطالب و بروایت
دیگر گفت الله اکبر بر کامل گردانیدن دین تا آخر و این آیت نیز نازل شد اَلْيَوْمَ
يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ یعنی امروز نا امید شدند کافران از باطل کردن
دین شما پس مترسید از ایشان و از من بترسید و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند
که کافران نا امید شدند و ظالمان یعنی منافقان بطمع افتادند و صاحب جامع الاصول از
صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر بر ما گروه
یهود چنین آیت نازل میشد اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ تا آخر آیت و میدانستیم که در چه
روز نازل شده است هر آینه آن روز را عید خود قرار میدادیم و سیوطی در کتاب درمنثور از
ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی را

نصب کرد در روز غدیر خم و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این
آیت را آورد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و ایضاً روایت کرده است ابن مردویه
و خطیب و ابن عساکر بسندهای ایشان از ابوهریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذیحجه است
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ پس این آیت نازل شد
و روایت کرده است ابن جریر بسندها و از ابن عباس در آیت بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ
یعنی آنچه نازل شده بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابیطالب وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ یعنی اگر کتمان کنی این آیت را و ایضاً روایت کرده است ابن مردویه باسناد
از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیت را چنین میخواندیم يَا أَيُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ أَنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ تا آخر آیت
و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
را روایت کرده است ترمذی و نسائی و سندهای این حدیث بسیار است و همه را ذکر
کرده است ابن عقده حافظ در کتاب جداگانه و بسیاری از سندهای آن صحیح است و حسن
و صاحب جمهره که از کتب مشهوره لغت است گفته است خم اسم موضعی است که در آن موضع
نص کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ارباب مناقب ذکر کرده اند که ابن
عقده در کتاب ولایت حدیث غدیر را بصد و بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت
کرده است و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان
بن ثابت که در آن روز در قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی بن ابیطالب ع
هرکس حق خود را به دو گواه میگیرد و از برای علی علیه السلام ده هزار گواه در مدینه حاضر بودند

که همه در غدیر نص مراتب حضرت را شنیده بودند و حق خود را نتوانست گفت و از ابو سعید
سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر نیز وحضرت رسول
صلی الله علیه وآله آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی در حق پسر عمت
پس حق تعالی این آیت را فرستاد، وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ
إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر مردم شیطان گمان خود را پس متابعت
کردند او را مگر گروهی از مومنان پس جمع شدند جماعتی از گروه منافقان که عهد آنحضرت را شکستند
و گفتند دیروز محمد در مسجد خیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر به مدینه برگردد تاکید
این بیعت خواهد کرد و مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد
چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود
در میان جحفه و ابوا پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که
چون حضرت بآنجا رسد ناقه را رم دهند چون شام شد و حضرت نماز کرد و بار کرد و اصحاب
حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه تندروی سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد
آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین تو نشسته اند در عقبه که ترا بخنجر هلاک کنند پس حضرت
معقب نگاه کرد و گفت کیست آنکه در عقب منست حذیفه گفت منم حذیفه یا رسول الله فرمود شنیدی
آنچه من شنیدم گفت بلی فرمود پنهان کن چون بنزدیک ایشان رسید ندا کرد ایشان را
بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان چون ندای حضرت را شنیدند بزیر رفتند و داخل
قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند در عقبه گذاشتند و مردم بحضرت
ملحق شدند و حضرت بشتران ایشان رسید و شناخت که شتران کدام جماعتند چون
حضرت از عقبه بزیر آمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سوگند شدند که اگر محمد بمیرد

یا کشته شود و نگذارند که امر خلافت باهل بیت او برسد پس بعد از آن چنین قصدی نسبت بآن
میکنند چون این را شنیدند بخدمت آنحضرت آمدند و سوگند یاد کردند که این اراده نکرده‌اند پس
حق تعالی این آیت را فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ
وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا
أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
یعنی سوگند یاد میکنند بخدا که نگفتند آنچه بایشان نسبت داده شد والبته گفتند کلمهٔ کفر را و کافر شدند
بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند امری را که بآن نرسیدند و کلبی و مجاهد از مفسران عامه گفته‌اند
که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیب نتوانستند کرد
دین اسلام را مگر آنکه غنی کردند ایشان را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر توبه کنند بهتر خواهد بود
از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خدا عذابی دردآورنده در
دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یاوری و در حدیث طولانی از حذیفه
مذکور است که آن عقبه مسمی بود بهرشی و حضرت مرا و عمار را طلبید و مرا امر کرد که مهار ناقه را
بکشم و عمار را امر کرد که ناقه را از عقب براند چون بسر گردنگاه رسیدیم آن چهارده نفر
منافق دبه‌ها را مملو از ریگ کرده بودند از عقب ناقه آمدند و دبه‌ها را زیر پاهای ناقه انداختند
و نزدیک بود که ناقه رم کند حضرت صدا زد باو که ساکن باش بر تو باکی نیست پس خدا ناقه را
بسخن آورد و بزبان عربی ظاهر کند فصیح و گفت بخدا سوگند یا رسول الله که حرکت نمیدهم دست
را نه پای دست و پا را از جای پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناقه رم نکرد نزدیک آمدند
که ناقه را بجهانند پس من و عمار شمشیر کشیدیم و رو بایشان رفتیم و شب تاری بود پس ایشان

ناامید شدند از آنچه اراده کرده بودند پس برقی ساطع شد و حذیفه همه را شناخت و حذیفه گفت

ایشان نه نفر از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد بن

ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و معوية بن ابی سفیان و عمرو بن العاص و پنج نفر دیگر

ابو موسی اشعری بود و مغیرة بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری علیهم اللعنة

مولف گوید که حدیث حذیفه اگرچه فواید بسیار داده و اما بسیار طولانی است و مناسب این

رساله نیست و سائر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم از برای منصف

کافیست و ابن کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیده ام که احادیث

غدیر را در آن جمع کرده بود دو جلد بزرگی بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طیر را

جمع کرده است و از ابو المعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در

دکان صحافی کتابی دیدم که روایات حدیث غدیر را در آن ذکر کرده بودند و بر پشتش

نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ

و بعد از این جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین اقرار بتواتر این حدیث نموده اند

و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب شافی گفته است که ما هیچ فرقه از فرق اسلام را ندیده ایم

که انکار اصل حدیث غدیر کرده باشد بلکه اختلاف در دلالت بر خلافت کرده اند پس اکنون

بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت مینمائیم بدو امر اول آنکه مولی بمعنی اولی بامر و

اولی بتصرف که مطاع باشد در هرچه امر کند آمده است دوم آنکه درین مقام معنی اول مراد است

اما اول آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اکابر اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این

معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیده که در لغت مدار بر سخن او ست در تفسیر

قول حق تعالی که مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ گفته است که معنی مولاکم آنست که آتش جهنم

اولی است شاه و بیضاوی و زمخشری و سایر مفسران درین آیت ایمعنی را گفته اند و اتفاق
کرده اند مفسران در قول حق تعالی وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ که مراد آنست که ایشان اولی و احق اند بمیراث و فرّاء و سایر اهل عربیت
تصریح کرده اند بآنکه مولی و اولی بیک معنی مستعمل میشود و اکابر بلغا و شعرا در اشعار بسیار
باینمعنی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابو القاسم انباری از برای مولی
هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی است و ابن اثیر در نهایه گفته است که اسم مولی
در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر رب
و مالک و منعم و آزاد کننده و یاری دهنده و دوست و تابع و پسر عم و هم سوگند و کسی که پیمان با او بسته
باشند و بنده و آزاد شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بآن
نماید او مولی و ولی آن امر است و از جمله این است حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
و بر اکثر این معانی محمول میشود و از جمله آنست حدیث که هر زنی که نکاح کند بی رخصت مولای خود
نکاح او باطل است و بروایت دیگر ولیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر او است
و صاحب کشاف گفته است در آیت أَنْتَ مَوْلَانَا یعنی آقای مائی و ما بندگان توئیم یا یاور
و ولی مائی یا متولی امور مائی اما دوم که مراد از مولی درین مقام صاحب اختیار کل و اولی
بتصرف و تدبیر است مراد است بچندین وجه اثبات می نمائیم اول آنکه گوئیم که آزاد شده و هم سوگند
معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در ان حضرت نبود و آن ظاهر است و ثانی
از برای آنکه آنحضرت هم سوگند احدی نمی شد که باو عزت بیابد و بعضی از معانی هست که همه کس را
معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آزاد کننده و مالک و همسایه و داماد
و پشت سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بی فائده است

مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بدلیل معلوم میشود که مراد نیست مانند ولایت و محبت دینی و یاری
در دین و ولای عتق زیرا که بر همه کس معلوم است وجوب ولایت و نصرت مومنان و قرآن مجید
ناطق است بآن پس برای چنین امر واضحی گنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اهتمام
جمع کنند و همچنین اگر مراد ولای عتق او بود تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود در جاهلیت و در
اسلام و احتیاج باین اهتمام نداشت و ایضا گفتن عمر ا بصحبت مولای و مولی کل مومن و مومنه
منافی این احتمال است پس باید که مراد اولی بتدبیر امور امت و امر و نهی ایشان باشد
و آن معنی امامت است این وجهی است که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را
چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند قوشچی و غیر او احتمالی که داده اند از روی
اضطرار آنست که مراد ناصر و محب باشد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی
موقوف نبود بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری
از احکام دین ضرورتر بود که حضرت این اهتمام در بیان آنها نفرموده و ایضا این حکم را
بمردم گفتن ضرور نبود بلکه بایست حضرت امیر علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که
من او را یاری میکردم و دوست بدار هر که من او را دوست میداشتم و در خبر دادن مردم
باین امر فائده معتدبه نبود مگر آنکه مراد و بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امرا را نسبت
برعایا می باشد یا مراد طلب محبت ایشان باشد نسبت بآنحضرت و واجب بودن
متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواطن و دوست میدارد ایشان را
بجهت ایمان پس باز مدعای ما ثابت است دوم آنکه بر تقدیریکه محب و ناصر مراد باشد
بقرائن خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت
و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم که یکی از بادشاهان نزدیک بوفاتش جمیع لشکر خود را

جمع کند دوست شخصی را بگیرد که اقرب اقارب او و مخصوص ترین خلق باشد با او و بگوید که هر که من دوست ویاورا و بوده ام این مرد دوست ویاور او است بعد از ان دعا کند یاور او را ولعن کند خاذل او را و این سخن را نسبت به دیگری نگوید و خلیفه و یکی از برای خود تعیین ننماید گمان ندارم احدی از رعایای او شک کند در انکه مراد خلافت او است و تطبیع مردم در نصرت و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او سوم آنکه هر گاه پادشاه نافذ الحکمی در حق مرد ضعیفی بی معاونی بگوید هر که من یاورا ویم فلان یاور او است قبیح مینماید چه ظاهر است که از پادشاه یاری همه کس می آید و از ان مرد ضعیف اگر اعانتی باید در اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس این سخن بحسب عرف وعادت دلالت میکند بر انکه باید آنشخص که حضرت رسول صلی الله علیه وآله این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک بمرتبه آنحضرت باشد واقلا در دینی ونفاذ حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را می توان گفت پس بر هر تقدیر این عبارت دلالت بر امامت دارد وجه دوم از وجوهی که دلالت میکند بر انکه مراد بمولی اولی بتصرف وامام است آنست که در اکثر احادیث گذشته قرینه هست بر انکه مراد امامت است زیراکه در اول کلام فرمود آیا نیستم اولی بشما از جانهای شما و بعد از ان فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای او است و هر که عارف باسالیب کلام است میداند که آن سؤال اول قرینه واضح است بانکه مراد بمولی اولی است که پیش گذشته است وچون اولی در کلام سابق مقید بچیزی و بحالی از احوال نیست پس افاده عموم میکند زیرا که اهل عربیت گفته اند حذف متعلق افاده عموم میکند اگر قرینه بر خصوص وتعیّن حالی وفردی نبوده باشد و ... نفاذ در کلام لازم می آید خصوصا آنکه در ینجا من نفسکم مذکور شده ... دعی را بهست که ... قصد ... شد ... عمی در نفس خود بکند و متوقی ... امر شروع که خواهد بشود و پس هر گاه او اولی از نفس

باشد پس رسد او را که هر امری که خواهد نسبت بایشان بکند و هر تدبیری که مصلحت داند در امور دین
و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیاری نباشد و معنی امامت همین است و ایضاً
معلوم است که آنچه آنحضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود آن بعینه آیت
که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِینَ
مِنْ أَنْفُسِهِمْ و مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیت آنست که بیان کردیم چنانچه زمخشری
در کشاف گفته است که نبی اولی است بمومنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان
و لهذا مطلق فرموده و مقید بقیدی نکرده پس واجب است برایشان که آنحضرت احب باشد
بسوی ایشان از جانهای ایشان و حکم او نافذتر باشد برایشان از حکم ایشان و حق او لازم
تر باشد برایشان از حق جانهای ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت
ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند از او و فدای او گردانند هر گاه امر عظیمی
رو دهد و جان خود را وقایه او کنند در جنگها و آنکه متابعت نکنند امری را که نفسهای ایشان
دعوت میکند بسوی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند هر امری را که حضرت ایشان را
بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و سایر مفسران نیز چنین گفته اند پس از
سیاق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت است که حضرت رسول صلی الله علیه و
آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از متعصبان عامه مثل ملا علی توشجی
وغیره گفته اند اللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاه قرینه این است که مراد از مولی محب و یا ناصر است
باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت
اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرمود و تمشیت آن محتاج بود بعساکر و اعوان
ناصح و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار موجب

هیجان حسد و عداوت بود که منظر ترک نصرت و اعانت است خصوصاً با وجود آنکه میدانست از کینه های دیرینه که در سینه های منافقان حاضر بود و تاکید آن نمود به دعا کردن از برای اعوان او و لعن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و ایضاً معلوم است که این قسم دعا مخصوص امرا و اصحاب ولایت و مناصب امارت نیست دوم آنکه این دعا دلالت میکند بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر معصیت از و صادر شود واجب خواهد بود بر کسی که علم بهم رساند آنکه منعش کند و ترک موالات بلکه اظهار معادات او نماید پس چنین دعای از آنحضرت برای کسی بدون قیدی دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز بر حالی نخواهد بود که مستحق ترک موالات و نصرت گردد سوم آنکه اگر مراد به مولی اولی باشد چنانچه ما میگوئیم مقصود از این کلام طلب موالات و متابعت و نصرت خواهد بود از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها میگویند مقصود بیان آن خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا از برای کسی که موالات و نصرت او کند با اول انسب خواهد بود از ثانی چنانکه بر متامل ظاهر است وجه سوم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیت أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از اکابر متاخرین مخالفین است در کتاب اتقان از ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کرده است که این آیت در روز غدیر نازل شد و این دلیل است بر آنکه مراد به مولی معنیی است که با امامت کبری بر میگردد زیرا که امری که سبب کمال دین و تمام شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد بلکه عمده و متمم آنها باشد و آن امامت است که بآن تمام میشود نظام دنیا و دین و باعتقاد بآن قبول میشود عمل مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده است که آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ تا آخر در این واقعه نازل شد

بر آنکه

چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر از جملهٔ محتملات نزول این آیت کریمه گفته است که این آیت نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را گرفت و گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است که این قول ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حکانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیت در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه مراد بولی امام و خلیفه است زیرا که تهدید کردن بآنکه اگر تبلیغ نکنی هیچ رسالت او را تبلیغ نکرده است و خوف حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب اثارت فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاهدارد و اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که مأمور بتبلیغ آن گردیده بود باید امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بآن از برای مردم تا روز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و شرایع دین بآن محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچ یک مظنهٔ این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که بآن باقی میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم میگردید امور مسلمانان و از جهت کینه‌ها که از آنحضرت در سینه داشتند مظنهٔ ثوران فتنه‌ها بود از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن آنحضرت را از شر ایشان وجه پنجم آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح درین واقعه نزد کسی که اندک انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر ازین تنزل کنیم لااقل قرینه می تواند شد

برآنکه مراد به مولی معنی اولی است که متضمن امامت است خصوصا هرگاه منضم شود با آنکه جاری شده است
عادت پیغمبران و پادشاهان و امرا برآنکه نزدیک بوفات خود خلیفه تعیین میکرده اند
و در اکثر اخبار مذکور است که نزدیک شده است که از میان شما بروم با آن قراین دیگر که
سابقا مذکور شد وجه ششم آنست که از نظم و نثر آنجماعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر
میشود که همه معنی خلافت فهمیده اند ازین کلام مانند حسان بن ثابت که در جمیع کتب سیر و غیر آن
مذکور است که از حضرت رسول مرخص شد و درین باب قصیده گفت و حضرت او را
تحسین کرد و سایر شعرای صحابه و تابعین و مثل حارث بن النعمان فهری که این معنی را فهمیده
بود و حضرت تصدیق او کرد چنانکه گذشت و امثال این بسیار است و این اقوی دلائل است
برآنکه مراد آنحضرت این بود و عجب دارم از بی شرمی علمای مخالفین که در مقامات دیگر
به نقل یک راوی یا دو راوی اکتفا مینمایند و باندک ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه
استدلال میکنند و چون بمسئله امامت رسیدند قناع حیا را از سر میکشند و در حصار منع میگریزند
عَصَمَنَا اللهُ وَاِیَّاهُمْ مِنَ الْعَصَبِیَّةِ وَالْعِنَادِ وَهَدَانَا اِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ فصل دوم
حدیث منزلت است و آن از طرق عامه و خاصه متواتر است و مابه الاشتراک همه آنست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مواطن بسیار با امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰی و در اکثر روایات این تتمه را دارد اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی
یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما درین مقام اکتفا
می نمائیم بچند حدیث که در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب جامع الاصول
از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک علی ابن ابیطالب را در مدینه گذاشت علی

علیه السلام گفت یا رسول مرا در میان زنان و اطفال میگذاری حضرت رسول فرمود که
آیا راضی نیستی که از من بمنزلهٔ هارون باشی از موسی و در روایت ترمذی گفت غیر آنکه
نیست پیغمبری بعد از من و آنرا صحیح مسلم باین روایت کرده است مجموع این عبارت را و ابن مسیب
روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن سعید خواستم که شفاهاً این حدیث
را از سعد بشنوم رفتم نزد سعد و گفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی
پس انگشتهای خود را در گوشهای خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوش
من کر شود و ایضا در جامع الاصول از ترمذی روایت کرده است از جابر انصاری نیز
مجموع این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترمذی هر دو روایت کرده است که معویه
بن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب
کنی و دشنام دهی ابوتراب را سعد گفت تا در خاطر من هست آن سه چیز که در حق علی شنیده‌ام
هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من می بود دوستتر میداشتم از آنکه
اشتران سرخ موی مال از من باشد شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با او میگفت
در وقتی که او را در بعضی از غزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت مرا با زنان
گذاشتی و ذکر کرد همانرا که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت اِلَّا اَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِی
یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیدم که در روز خیبر
میگفت البته خواهم داد علم را فردا بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست
میدارند او را خدا و رسول او را ما همه گردن کشیدیم که شاید بما دهد پس گفت علی را طلبید
چون علی حاضر شد دیده‌اش رمد داشت درد میکرد و آب دهان مبارک خود را
بر دیده او مالید و علم را باو داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیت مباهله

نازل شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خداوندا اینها اهل بیت منند
و ابن عبد البر در کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ غزوه از غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن
حاضر بود تخلف ننمود تا بمدینه هجرت فرمود مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از
برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با او گفت أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ
هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و گفته است که این حدیث را جماعت
بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت
کرده است آن را از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بسعد بسیار است و روایت کرده است
از رسول خدا حدیث را ابن عباس و ابوسعید خدری و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر
بن عبدالله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بتطویل می انجامد و فاطمه دختر علی علیه السلام
روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی میگفت
أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ و بروایت ابن
عباس بعد از آن گفت تو برادر منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقده حافظ که
جمیع طوائف او را ثقه میدانند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص
سندهای این حدیث از صحابه و ابن حنبل در مسند خود که بمنزله صحاح ایشان است
این حدیث را بسندهای بسیار از جمع کثیری از صحابه روایت کرده است و ابن اثیر
در تاریخ کامل از محمد بن اسحاق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت
کرده است که رسول خدا گفت یا علی تو اول مسلمانانی در اسلام و اول مؤمنانی
در ایمان و تو از من بمنزله هارونی از موسی و قاضی علی محسن تنوخی که از علمای عامه است

این حدیث را از امیر المومنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر
انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک الحویرث و براء بن عازب
و زید بن ارقم و ابو رافع و عبد الله بن ابی اوفی و برادرش زید و ابو سریحه و حذیفه بن اسید
و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حبشی
بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعد بن المسیب و امام
محمد باقر علیه السلام و حبیب بن ابی ثابت و فاطمه بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن سعد
روایت کرده است و گفته است همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این
حدیث که در روایت ابن مسیب این زیادتی هست که بعد از انکه حضرت رسول
این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر دو مرتبه گفت راضی شدم و گفته است
که در اول روایت براء بن عازب و زید بن ارقم این زیادتی هست که حضرت رسول
با علی گفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه
ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از و آزرده
بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود
که آیا راضی نیستی که از من بمنزله هارون باشی از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست
پس ابن حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس
و جابر بن عبد الله و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو سعید خدری و انس بن مالک
و جابر بن سمره و حبشی بن جناده و معویه و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت
کرده اند و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر و

سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او گفت که تو می‌شنوی آنچه من
می‌شنوم و تو می‌بینی آنچه من می‌بینم مگر آنکه تو پیغمبر نیستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی
راجع است و ابن ابی الحدید که از مشاهیر علما و محدثین عامه است در شرح این سخن
بعد از آنکه اخبار بسیار مؤید این کلام نقل کرده است گفته است دلیل بر آنکه آنحضرت
وزیر حضرت رسول بوده است از نص کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت
موسی نقل کرده است که گفت وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ
بِهِ أَزْرِي وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در حدیثی که اجماع
بر روایت آن کرده‌اند جمیع فرقه‌های اسلام که تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه
بعد از من پیغمبری نیست پس ثابت گردانید از برای آن حضرت جمیع مراتب هارون و
منازل او را از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و محکم کننده پشت او باشد
و تقویت کننده امر او باشد و اگر نه آن بود که او خاتم پیغمبران بوده هرآینه شریک در
پیغمبری او هم می‌بود و ایضاً ابن ابی الحدید در موضع دیگر از شرح نهج البلاغه گفته است
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری گفت به آن پنج نفر که عمر با او شریک
کرده بود آیا در میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با او
گفته باشد که تو از من بمنزله هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند
نه و صاحب صواعق محرقه با آن تعصب و عنادش که اعدای عدو امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه است و از همه خوارج بدتر است تصحیح این حدیث کرده است
ادعای تواترش کرده است و کدام متواتر از این واضح‌تر و قطعی‌تر می‌باشد که هر یک

از محدثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان قول هر یک
از انها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان
ظاهر است و در کتب عقاید در بسیاری از اصول دین بهر حدیثی که در یکی از صحاح
ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعه
از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما وجه استدلال باین حدیث
متواتر بر امامت آنحضرت بچند وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه ظاهر منزلة عموم است
بحسب عرف خصوصا هر گاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در نیصورت صریح
میشود در عموم در بقیه افراد مستثنی منه مثل آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزله من
است مگر آنکه بخیل است همه کس چنین می فهمند که در غیر جود در صفات کمال
دیگر مثل او است پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها که میان موسی و
هارون علیه السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از
جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه گفت اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي پس هر گاه موسی
غائب میشد هارون خلیفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت
باشد و این غیر معنی پیغمبریست که استثنا شده است اگر گویند که شاید خلافت
در حالت حیات مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح
است در آنکه مراد اعم است والا احتیاج باستثنا نبود و آنکه خلافت ظاهر لفظ
است دوم آنکه از جمله منازل هارون آن بود که او افضل بود از جمیع امت موسی
پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفضیل مفضول قبیح
است عقلا چنانچه دانستی سوم آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت

رسول این سخن را در مقامات متعدده فرموده اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در
وقایع متباینه نمیفرمود مثل آنکه در مسدود کردن درها از مسجد و مفتوح کردن درخانه
آنحضرت این را فرموده و در تسمیه حسن و حسین و محسن باسماء اولاد هارون شبّر
و شبیر و مُشبّر این را فرموده و در استخلاف مدینه این را فرموده و در نصب غدیر
این را فرموده پس معلوم شد که همه منازل مراد است خصوصا منزلت خلافت
چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت
مثل آن واقع میشود چنانچه صاحب نهایه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع
شده است لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ
یعنی شما مرتکب خواهید شد طریقه آنهارا که پیش از شما بودند مانند دوتای کفش که باهم
موافق افتاده مانند پرهای تیر که باهم برابر اند و در بعضی از روایات وارد شده است
که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در میان بنی اسرائیل
امری عظیم تر از قصه عجل و سامری حادث نشد پس باید در این امت نیز مثل آن واقع
شود و در این امت امری که شبیه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او
برداشتند و اورا ضعیف کردانیدند و منافقان بر او غالب شدند و مؤید این است
که عامه و خاصه روایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت ابو بکر
بمسجد آوردند بقبر حضرت رسول کرد و آیت را خواند که مشتمل بود بر تظلم هارون
نزد موسی و شکایت از قوم خود و گفت ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي
وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یعنی ای فرزند مادر من بدرستیکه قوم مرا ضعیف
کردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پنجم آنکه جماعتی از مخالفان نقل کرده اند

که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد باولاد هارون علیه السلام پس از

جمله منازل هارون از موسی آنست که اولاد او خلیفه و اوصیای او بودند پس بمقتضای

منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلام که باتفاق عامه و خاصه مسمی بنامهای پسرهای

هارون شدند خلیفهای حضرت رسول باشند پس پدر ایشان نیز باید خلیفه آنحضرت

باشد بمقتضای اجماع مرکب و از جمله آنها که از علمای مخالفین این را ذکر کرده اند محمد

شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در اثنای بیان احوال یهود گفته امت که امر بغیری

مشترک بود میان موسی و برادرش هارون علیهما السلام چون موسی گفت اشْرِکْهُ

فِی اَمْرِی پس هارون وصی موسی بود و چون در حیات موسی فوت شد منتقل شد

وصایت بیوشع علیه السلام بامانت که برساند بشبیر و شبیر اولاد هارون بر

سبیل استقرار زیرا که وصیت و امامت گاه مستقر می باشد و گاه مستودع ششم

آنکه در خصوص غزوهٔ تبوک حضرت امیر را خلیفه کرد بر مدینه و عزلش معلوم نشد پس

باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر ازین منازل و مراتب هم تنزل کنیم

درین شک نیست که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب

منزلت هارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبتی بامناقب

جلیله که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ جهتی از جهات نداشته باشد

بغیر عصبیت در کفر که عین نقص است و شائبه کمال در ان نیست مقدم

داشتن عین خطاست و نزد هیچ عاقل روا نیست وَاللّٰهُ الْهَادِی اِلٰی سَوَاءِ السَّبِیْلِ

فصل سوم در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول و اظهار

پیغمبر در مواطن متعدده شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح ترمذی

بیان منتقل شدن خلافت و وصایت باولاد هارون از موسی و در اینجا بفرزندان امیر علیه السلام منتقل شد باتفاق خاصه و عامه

خلیفه کردن امیر المؤمنین را در غزوه تبوک

احادیث که وارد شده در بیان اختصاص آنحضرت است بمحبت خدا و رسول

روایت کرده است از انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله

مرغی آورده حضرت فرمود اللّهم ائتنی باحبّ خلقك الیك یأكل معی هذا الطیر

یعنی خداوندا بیاور بسوی من محبوب‌ترین خلق خود را بسوی تو که بخورد با من ازین مرغ

پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از ان گفته است که ازین گفت

که این حدیث قصه هست و در آخرش آنست که انس با علی علیه السلام گفت

که طلب آمرزش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث

را نقل کرده و در مسند ابن حنبل از سفینه مولای رسول صلی الله علیه و آله روایت

کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو گرده نان گذاشته

بود برای حضرت رسول بهدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوندا بیاور

بسوی من دوست‌ترین خلق را بسوی تو و بسوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام

آمد و صدای خود را بلند کرد حضرت رسول پرسید کیست گفتم علی است فرمود

در را بگشا چون در را گشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تناول نمودند

ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسی طریق این حدیث را روایت

کرده است و از جمله آنها آنست که از انس بن مالک روایت کرده است

که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی بهدیه آوردند چون

نزدیک آنحضرت گذاشتند فرمود خداوندا بفرست بسوی من احب خلق خود را

بسوی خود تا بخورد با من ازین مرغ من در خاطر خود گفتم خداوندا بگردان او را

مردی از انصار پس علی علیه السلام آمد و در را آهسته زد پرسیدم کیست گفت علی

گفتم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون بخدمت حضرت

رسول

رسول رفتم بار دیگر فرمود خداوندا بیاور بسوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو تا بخورد

با من از این مرغ باز در خاطر خود گذرانیدم که خداوندا بگردان او را مردی از انصار

پس باز علی علیه السلام آمد و در را کوبید گفتم من نگفتم که حضرت مشغول حاجتی است پس برگشت

چون بنزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی علیه السلام آمد

و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بگشا چون در را گشودم

و نظر حضرت بر او افتاد سه مرتبه گفت بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو

تناول نمودند و بروایت دیگر از او و از ابن حنبل و دیگران چون حضرت امیر

داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب ترین

خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه

سوم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد حضرت امیر گفت یا رسول

الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس برگردانید حضرت با انس گفت چرا

چنین کردی گفت میخواستم شخصی از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم

خود را دوست میدارد و بروایت دیگر فرمود که مگر در میان انصار بهتر از

علی و فاضلتر از او هست و عامه و خاصه بطرق مستفیضه روایت کرده اند که

از جمله مناقبی که حضرت امیر صلوات الله علیه بر اصحاب شوری احتجاج نمود

این منقبت بود و همه اعتراف بحقیت آن کردند و حضرت امیر از انس

گواهی طلبید گفت در خاطرم نمانده است حضرت فرمود اگر دروغ گویی

مبتلا شوی ببرصی که نتوانی پنهان کرد و آنرا از مردم بعمامه بستن و بعد از آن

آن پیسی در رویش بهم رسید مکرر میگفت که این به نفرین علی علیه السلام است

معجزه حضرت امیر [illegible]
[illegible] انس

و ابن مردویه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عائشه روایت کرده است
که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود کاشکی امیر مومنان و سید
و آقای مسلمانان و امام و پیشوای متقیان نزد من می بود و با من ازین مرغ
میخورد . و پس حضرت امیر آمد و با او ازان مرغ خورد و اخطب خوارزمی نیز این
حدیث را بنحو سابق از ابن عباس روایت کرده است و کسی که اندک
انصافی داشته باشد و تتبع کتب مخالفان بکند میداند که فوق حد تواتر روایت
شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و بلاذری
در تاریخ و خرکوشی در شرف المصطفی و سمعانی در فضائل الصحابه و طبری در
کتاب الولایة و ابن البیع در صحیح و ابو یعلی در مسند و احمد بن حنبل در فضائل
و نطنزی در اختصاص روایت کرده اند و روایت کرده است آنرا از محدثان
محمد بن اسحق و محمد بن یحیی ازدی و مازنی و ابن شاهین و سدی و ابو بکر بیهقی
و مالک و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و عبد الملک بن عمیر و مسعر بن کدام و
داود بن علی بن عبد الله بن عباس و ابو حاتم رازی بسندهای بسیار از انس
و ابن عباس و [illegible] و ابن بطه از بیست و سه طریق روایت کرده است و خطیب
ابو بکر در تاریخ بغداد از هفت طریق و ابن عقده حافظ کتابی در طرق این
حدیث به تنهائی تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث
را از انس روایت کرده اند و ده نفر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده اند با آن [illegible] که گذشت با امیر المؤمنین علیه السلام داشتند
و سعی در [illegible] فضائل می نمودند چون سند این حدیث ثابت شد

دلیل است بر امامت آنحضرت زیراکه محبت خدا و رسول معنیی ندارد بغیر آنکه او
در استحقاق ثواب و دخور طاعت و اتصاف بصفات حسنه از همه در پیش است
و ثابت شده است که حق تعالی منزه است از آنکه محل حوادث باشد و تغیر و
انفعال در ذات مقدس او نمی باشد و ایضاً معلوم است که ثواب دادن
حق تعالی و اکرام او بدون کمال عقائد و اتصاف بصفات حسنه و نیات
صحیحه و اعمال صالحه نمی باشد زیراکه تفضیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع و جاهل
بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از قرآن مجید بیان این معنی فرموده
است مثل قوله تعالی قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ
یعنی بگو یا محمد اگر هستید آنکه خدا را دوست دارید پس متابعت و پیروی کنید
مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ أَتْقَاكُمْ
یعنی بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و فرموده است
که خدا تفضیل داده است آنهارا که جهاد میکنند بمالهای خود و جانهای خود
بر آنها که نشسته اند و جهاد نمیکنند بدرجهٔ بزرگ و فرموده است که مساوی
نیستند آنها که انفاق کرده اند و قتال کرده اند پیش از فتح مکه با آنها که بعد
از فتح مکه کرده اند و فرموده است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره از خیر ثواب آنرا می بیند و فرموده است
وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ
قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ یعنی مساوی نیستند کور و بینا و آنها که ایمان آورده اند و عملهای
شایسته کرده اند با بدکردار بسیار کم متذکر می شوید حق را و معلوم است که

آیات استشهاد در باب تفضیل دادن مفضول بر فاضل

کوری و بینائی دل مراد است و اکثر قرآن مجید مشحون است باین مضمون و ایضاً معلوم است
که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت بشریت نیست پس کسی که
احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول از این حکم بیرون است
باجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قائل این قول است و با ثبوت افضلیت احق بودن
بخلافت معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد و متعصبان و مخالفان دو اعتراض برین دلیل
کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان فهمی
که اندک ربطی به سخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و متبادر از لفظ است و میان
اهل عربیت مقرر است که حذف متعلقات و اطلاق از قیود دلیل عموم است و اکل در
کلام جواب امر است و قید احب نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقاً مذکور نیست
با آنکه احبیت در اکل یا باعتبار فضیلت و کرامت است باز مطلب ما ثابت میشود یا باعتبار
فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر
از آنحضرت بسیار بودند و شیخ مفید علیه الرحمة از این اعتراض جواب متینی فرموده است که
اگر این معنی مراد باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا اینقدر سعی میکرد و حضرت را بر میگردانید
و خود را مستحق سخط حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت
رسول تقریر او برین نمیکرد و فرمود که هر کس قوم خود را دوست میدارد و یا آنکه مگر
در میان انصار از او بهتری هست و اگر آن مراد بود بایست حضرت بفرماید
که چه فضیلتی درین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضاً اگر این احتمال
میبود چگونه حضرت امیر این را حجت بر فضیلت و حقیت خلافت خود میکرد در شوری
و تنها چرا قبول این میکردند بایست در جواب بگویند که این دلالت بر فضیلتی

اعتراض مخالفان بر افضل بودن امیر المؤمنین [illegible]

ندارد

نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره و نقیما

گوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود انس چرا از برای رعایت آن منافقان

کتمان شهادت میکرد تا مستحق نفرین حضرت شود و پیش گرددا اعتراض

دویم آنکه ممکن است حضرت دران وقت احب و افضل خلق بوده

باشد و بعد ازان بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این

مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع

خلق است بغیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال و ازمنه حتی

بر سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در

خارج کلام و جوابهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصاً قصه شوری و بعضی از

فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع مرکبست زیرا که مجموع امت مترددند

میان دو قول اول تفضیل آنحضرت ع بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم

تفضیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمال که تو گفتی هیچ یک

از امت بآن قایل نیستند و بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود

که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بران آنست

که حضرت بآن سخاوت و فتوت انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد

و حصه بایشان نداد باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین ع روا نیست

خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل

بر عصمت و امامت هر دو می تواند شد دویم منقبتی که در غزوه خیبر ظاهر

چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابوهریره

اعتراض دوم مخالفان

احادیث مناقب آنحضرت است بطرق مخالفان

که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم این علم بمردی که دوست
دارد خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد و عمر گفت من دوست نداشتم
امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکه مرا از برای
این امر بطلبد پس حضرت رسول علی علیه السلام را طلبید و علم را باو داد
و گفت برو و رو بعقب مکن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت
امیر اندک راهی رفت ایستاد و نظر بعقب نکرد و بآواز بلند با حضرت رسول ص
خطاب کرد که بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود که با ایشان قتال کن تا گواهی
بدهند بوحدانیت خدا و رسالت من هرگاه این را بکنند خون و مال خود را از تو
حفظ کرده اند مگر بحق و حساب ایشان بر خدا است و ایضاً صاحب جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم نیز روایت کرده است از سلمة بن الاکوع که علی
علیه السلام با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنگ خیبر نرفت از برای آنکه
و چشم مبارکش رمد داشت و درد میکرد و چون حضرت رسول با سایر لشکر
روانه شدند حضرت امیر با خود گفت که حضرت رسول ص بجنگ برود و من با او
نروم پس از مدینه بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد که در صباح
فتح خیبر شد حضرت رسول ص گفت که فردا خواهم داد علم را یا خواهد گرفت علم را
مردی که دوست میدارد او را خدا و رسول او یا گفت او دوست
میدارد خدا را و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد و ناگاه دیدیم
که علی علیه السلام پیدا شد و امید نداشتیم که او بیاید پس مردم گفتند
که علی ع آمد پس علم بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضاً در جامع الاصول

از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا
صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البته میدهم فردا علم را بمردی که خدا
فتح کند بر دستهای او دوست دارد خدا و رسول او را و او دوست دارد
او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب درین اندیشه بودند که آیا
بکه خواهد داد علم را چون صبح شد همه صحابه بامداد بخدمت آنحضرت
آمدند و هر یک امید آن داشتند که باو بدهد حضرت فرمود کجاست علی
ابن ابیطالب علیه السلام همه صدا بلند کردند که یا رسول الله چشمهای او درد
میکند پس علی را طلبید و در دیدههای او دردی بود پس آب دهان مبارک را
در دیدههای او انداخت و دعا کرد در ساعت شفا یافت چنانکه گویا
هرگز دردی نداشته است و علم را بدست او داد پس علی علیه السلام
گفت با ایشان قتال کنم تا مثل ما شوند حضرت رسول فرمود بتأنی روانه شو
تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام و خبرده
ایشانرا بانچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام پس بخدا سوگند
که اگر هدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بهتر است از برای تو از جمیع
شتران سرخ مو که در میان عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص
که مشتمل بر این منقبت بود در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول
حق تعالی وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خیبر را محاصره نمود تا آنکه بر صحابه گرسنگی شدیدی
مستولی شد پس علم را بعمر داد و با جمعی از صحابه او را بجنگ اهل خیبر فرستاد

اخبار از ... عمر
و ابوبکر ... از خیبر

چون مقابل آنها شد عمر و اصحابش گریختند و بسوی حضرت برگشتند و آن جبن نسبت

میداد اصحابش را بجبن و نزد ولی و اصحابش او را نسبت میداد و نه بترس

و نامردی و حضرت را درد سر و درد شقیقه عارض شد و بیرون نیامد و ابوبکر

علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت

و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله

رسید فرمود بخدا سوگند که فردا علم را میدهم بمردی که دوست میدارد

خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او و بقهر خواهد گرفت

قلعه را و علی علیه السلام در آن وقت در میان لشکر نبود چون روز دیگر شد

گردن کشیدند بسوی آن ابوبکر و عمر و مردانی چند از قریش که هر یک امیدوار

بودند که شاید علم باو داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمه

بن اکوع را فرستاد و علیؑ را طلبید و نزد وی حاضر شد بر اشتری سوار تا نزد

حضرت رسولؐ رسید شتر را خوابانید و دیده های خود را از شدت درد

بقطعه از برد سرخ یمنی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته می کشیدم

تا بنزدیک حضرت رسولؐ آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت درد

در دیده هایم بهم رسیده فرمود نزدیک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان

مبارکش را در دیده های او انداخت در ساعت شفا یافت و بعد از آن

تا زنده بود درد چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد

و ابن مغازلی از ابوهریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام

علم را بدست معجزنما گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او می رفتم

و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خیبر نصب کرد پس یکی از
علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن
ابیطالب پس رو باصحاب خود کرد و گفت بحق خدای که توریت را بر موسی
فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران
حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حلّه ارغوانی پوشیده بود
چون بپای قلعه آمد مرحب بعادت روزهای گذشته از قلعه بیرون
آمد و خود مطلائی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود
و بر لای خود بر سر گذاشته بود و رجز میخواند حضرت امیر علیه السلام
شروع برجز کرد و پیش رفت و دو ضربت در میان ایشان رد شد
پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و خود و سر آن مردود را
دو نیم کرد و شمشیر بدندانهای او نشست چون یهود آن حالت را
مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود از یک قطعه
سنگ و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجز نما را در آن سوراخ
کرد و در را بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را بر کند و مانند
سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا صد گام رفت پس آنرا از عقب
انداخت که چهل گام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آن را
حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی بمرتبه
بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر میگشودند و غرایب معجزات آن
ولی خدا در آن غزوه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه

بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب
ایراد نموده ام و آنچه مشتمل است بر مقصود ما درین مقام اثبات
محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت بآنحضرت و آنکه جمعی که
غاصب خلافت آنحضرت بودند درین جنگ گریختند و با این منقصت
از روی بی شرمی باز آرزومند این منزلت عظمی و منقبت کبری بودند
و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بچندین طریق و ابن مغازلی
بده دوازده طریق و احمد بن حنبل در مسند بطرق بسیار و ثعلبی بچندین
طریق و محمد بن یحیی ازدی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق
و بیهقی در دلایل النبوت و حافظ ابو نعیم در حلیه و اشهنی در کتاب
اعتقاد و دیلمی در فردوس الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند
از علی علیه السلام و عمر و عبدالله بن عمر و سهل بن سعد و سلمة بن اکوع
و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابه و اکثر ایشان
ذکر کرده اند که سابقاً علم را ابوبکر و عمر داد و ایشان گریختند و بعضی
عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه بامر
حضرت رسول ص در مدح آنحضرت ع گفته مشهور است و همچنانکه اصل
غزوهٔ خیبر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما استدلال
باین قصه بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه مبین میتوان نمود
که هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد اول آنکه بر هر عاقل معلوم است
که مراد اصل محبت باشد که ایشان همه مسلمانان را در آن شریک میدانند

بالحفز

باآنحضرت هر آینه صحابه باآن جهتی که اکثر ایشان داشتند وجان خودرا
عزیز میداشتند آنقدر آرزو نمیکردند که علم بازبایشان داده شود
وآنقدر حسد بران حضرت درین باب نمی بردند وشعراو رمدایح خود
ذکر نمیکردند وحضرت امیرع در مفاخرت خود ذکر نمیکرد وپس معلوم شد
که مراد ازمحبت آنحضرت عخداورسول رامحبتی است که هرگز مخالفت
ایشان را اختیار ننماید وجان ومال خود را بطیب خاطر در راه ایشان
بذل نماید ومراد بمحبت خداورسولع آنحضرت را آنست که در همه امور
ودر جمیع احوال واز جمیع جهات محبوب ایشان باشد واین هردو ملزوم
مرتبهٔ عصمت است وعصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد
و بوجه دیگر تقریر کنیم وگوئیم که یامراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت
فی الجمله ومحبت فی الجمله نسبت به هرمومنی من حیث الایمان هست
واختصاص بیوجه است ومحبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را
بلکه بالاتر ازمرتبهٔ عصمت را زیرا که هرصفت مرجوحی اتصاف بآن
مستلزم آنست که ازین جهت اورا دوست ندارد واگر ازین مراتب
همه تنزل کنیم دران شکی نیست که البته متضمن فضیلت ومنقبت
عظیمی هست برای آنحضرتع پس تقدیم غیر برآنحضرت ترجیح مرجوح است
وبرحکیم علیم محال است دوم آنکه بعد ازاندک تاملی برعاقلی مخفی نماند
که هرگاه اول علم را بابوبکر وبعد از وبعمر داده باشد وایشان گریخته باشند
واز گریختن ایشان آزرده باشد بعد ازان بفرماید که فردا علم را بشخصی

مید هم که صاحب این صفات باشد و بر دست او فتح بشود و البته باید آن شخص
مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن صفات در اینها که منهزم شدند
نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات می فرمود که فردا علم را
بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در اینها
که بیشتر علم را گرفته بودند بود خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا
معلوم شد که ابوبکر و عمر دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول
ایشانرا دوست نمی داشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی
رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود
که کسی مومن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی
فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ یعنی آنها که ایمان آورده اند
محبت ایشان نسبت بخدا بیشتر است از محبت مشرکان به بتها و ایضا
فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا
شما را دوست دارد و ایضا لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات
ایشانرا قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستیکه حق تعالی
دوست میدارد آنهارا که قتال میکنند در راه او و فرموده است که دوست
میدارد توبه کنندگانرا و دوست میدارد متطهرانرا پس مقبول نشده خواهد بود
جهاد ایشان و توبه ایشان از شرک و تطهر ایشان بهر معنی که باشد
و دیگر می باید که ایشان نه از صابران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از
توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطین زیرا که حق تعالی در بسیاری

از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان
از یکی ازین جماعت می بودند بایست خدا ایشانرا دوست دارد و باید
که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را با ایشان نسبت داده است
مثل خائنین وظالمین وکافرین وفرح کنندگان بدنیا ومستکبرین ومسرفین
واز حد تجاوز کنندگان وافساد کنندگان در زمین وکفار اثیم ومختال
فخور وامثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود ماز ایشان
نموده وکسی که باین مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول وامامت
امت دارد وهرگاه آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت
منحصر میشود در انحضرت باجماع مرکب چنانچه مذکور شد وممکن است
این دو دلیل را بیک دلیل تمام بر گردانیم بآنکه گوئیم اگر مراد محبت کامله است
در جمیع احوال و از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت
چنانکه دانستی واگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر حط مرتبه
معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد وبدانکه حق تعالی
فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ
فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ
عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ
ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی ای گروهی که ایمان
آورده اید هر که مرتد شود وبرگردد از شما از دین خود پس بعد ازین بیاورد
خدا گروهی را که دوست دارد ایشانرا ودوست دارند ایشان خدا را

آیه در شان علی

و ذلیل و متواضع باشند از برای مومنان و شدید و غالب باشند
بر کافران جهاد کنند در راه خدا و نترسند از ملامت ملامت کننده
این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا و داناست
و ازین احادیث گذشته ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی اوصاف
ایشان را درین آیه مذکور ساخته حضرت امیر المومنین ع و اصحاب اویند
که با طلحه و زبیر و معویه و خوارج جنگ کردند زیرا که اوصافی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام را بآنها وصف کرد
موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصاً یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ قطع نظر از انکه
معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از آنها
بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمی تواند نمود و در طرق
عامه از عمار و حذیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان
آنحضرت نازل شد و موید این است آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود
و صحیح ترمذی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است
که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرگروه های
مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما
و از خدمت گریخته اند پس ده آنها را بسوی ما پس حضرت رسول ص
غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر
خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را
بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را

از برای

حدیث خاصف النعل

از برای پرهیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند این جماعت
فرمود که از جمله ایشانست خاصف النعل یعنی پینه کننده نعل من و چون کارهایی
که متعلق بجسد مبارک آنحضرت بود در سفرها حضرت امیر متوجه آنها می شد
در انوقت حضرت نعل خود را داده بود که حضرت امیرؑ پینه کند و حضرتؑ
مشغول آن کار بود و عبدالله بن احمد حنبل در مسند بطرق بسیار این حدیث را
روایت کرده است و در بعضی از روایات چنین است که ای گروه
قریش ترک این سخنان بکنید والا میفرستم بسوی شما مردی از شما را
که خدا امتحان کرده باشد دل او را از برای ایمان که بزند گردنهای
شما را از برای دین گفتند یا رسول الله آن ابوبکر است گفت نه
گفتند پس عمر است گفت نه ولیکن آنست که در حجرت نعل مرا پینه میکند
و بروایت دیگر از ابوسعید خدری روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود در میان شما کسی هست که بر تاویل
قرآن قتال خواهد کرد مثل آنکه من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابوبکر گفت
منم یا رسول الله فرمود نه عمر گفت منم فرمود نه ولیکن آنست که نعل را
پینه میکند سوم احادیث متفرقه الیست که در کتب معتبره عامه در این باب
وارد شده است در جامع الاصول روایت کرده از صحیح ترمذی
از براء بن عازب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو لشکر
فرستاد بسوی یمن و بر یکی علی علیه السلام را امیر کرد و بر دیگری
خالد بن ولید را و فرمود که اگر کار بکارزار منتهی شود علیؑ بر همه امیر باشد

احادیث متفرقه الیست در امامت امیر المؤمنین از طریق اهل سنت

پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غنایم آن قلعه جاریه را از برای خود
برداشت خالد شکایت علی را و برداشتن جاریه را در نامه نوشت و بمن داد
که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارکش
متغیر شد و فرمود چه می‌بینی در باب مردیکه دوست میدارد خدا و رسول
او را و دوست میدارد او خدا و رسول را من گفتم پناه میبرم بخدا از
غضب خدا و غضب رسول او و من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم
و در صحیح بخاری نیز روایت شده و در اینجا این زیادتی هست که حصهٔ او
در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را
روایت کرده است و گفته است که خالد چهار نفر از صحابه را گفت که
بروید و مذمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت رو از
ایشان گردانید تا آنکه بریدهٔ اسلمی که چهارم ایشان بود شکایت علی
کرد و گفت جاریه غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول
بحدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای من
بگذارید بدرستی که علی از من است و من از علی‌ام و او ولی هر مومن است
بعد از من و حصهٔ او از خمس زیاده از آنست که برداشته است
پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد در مسند بچندین سند
روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده‌اند
و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که علی از من است و من از علی‌ام و نمیرساند از جانب من

رسالت مرا مگر من یا علیؑ و این حدیث صریح است در خلافت
نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد و از کتاب معرفت ابراهیم
بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که اگر آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه نصاری در شان حضرت
عیسیؑ گفتند هر آینه امروز سخن در باب تو میگفتم که بهیچ گروهی نگذری
مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند
و بآنها طلب شفا کنند ولیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از توام و تو
وارث منی و من وارث توام و تو از من بمنزله هارونی از موسیؑ
مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من و تو بری میکردانی ذمّت مرا و قتال
خواهی کرد بر سنّت من و تو در آخرت نزدیک ترین خلق خواهی بود
بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه
کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اوّل کسی که حلّهٔ بهشت می پوشد
با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت می شود از امت من
توئی و شیعیان تو بر منبرهای نور خواهند بود و بارو های سفید
در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همسایگان
من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح است
با من صلح است و راز تو راز من است و آشکار تو آشکار من است
و پنهان سینه تو پنهان سینه من است و فرزندان تو فرزندان من اند

و تو وعده های مرا بعمل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو
و در دل تو و در میان دو دیده تست و ایمان مخلوط است با گوشت
و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من و در حوض کوثر وارد
می شوی و دشمن تو وغائب نخواهد بود از حوض کوثر و دوست تو با تو بر حوض کوثر
وارد خواهند شد پس حضرت امیر المومنین ع سر بسجده گذاشت و گفت
حمد میکنم خدای را که منت گذاشت بر من بایمان و تعلیم کرد بمن قرآن را
و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم پیغمبران و سرور مرسلان گردانید
بمحض احسان و فضل خود بر من پس رسول ص گفت یا علی ع اگر تو نمی بودی
مومنان بعد از تو شناخته نمی شدند فصل چهارم در بیان اختصاص
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
در اخوت و همراز بودن و سائر امور و دران چند مطلب است اول
اخوت است در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است
از انس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد
میان صحابه حضرت امیر المومنین ع گریان به نزد آنحضرت آمد و گفت
یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا باکسی برادر
نکردی حضرت رسول ص گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر
در استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی
علیه السلام گفت تو از من بمنزله هارونی از موسی برادر منی و مصاحب منی
و از ابو الطفیل روایت کرده است که چون عمر محتضر شد خلافت را در

احادیث اختصاص امیر المومنین با پیغمبر خدا صلوات الله علیهما در اخوت و همراز بودن و سائر امور موافق روایات عامه

شوری

شوری قرار داد میان علیؑ و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد
پس حضرت امیر علیه السلام بایشان گفت شما را بخدا سوگند میدهم
که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسولؐ برادری میان خود
و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانرا با یکدیگر برادر کرد گفتند نه
پس ابن عبد البرّ گفته است که از وجوه بسیار روایت کرده اند
که علیؑ میگفت من بندهٔ خدا و برادر حضرت رسولؐ او یم و این سخن را
بغیر من کسی نمی گوید مگر بسیار دروغ گوی و قصّه مواخات از متواترات است
ابن حنبل در مسند بشش سند روایت کرده است از جمعی از صحابه
و ابن مغازلی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی
در فصول مهمّه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر کردانید هر یک از مهاجران
و انصار را با یکدیگر با کسی که در سعادت و شقاوت نظیر او بود چنانکه
ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر
و سلمان را با بوذر و همچنین سائر صحابه را برادر کردانید و حضرت
امیر علیه السلام را با کسی برادر نکرد و حضرت امیر کریان شد حضرت رسولؐ
فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت و بلند کرد و گفت
علیؑ از من است و من از اویم و او از من بمنزلهٔ هارونست از موسی
و مضامین این اخبار صریح اند در انکه آنحضرت ممتاز بود از میان سائر
صحابه و بغیر حضرت رسولؐ نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری

او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد و در مسند احمد بچند سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بودند دو هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست و علی برادر رسول خدا است دوم آنکه آنحضرت صاحب اسرار خدا و رسول بود و ابن شیرویه در فردوس روایت کرده است از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت صاحب سرّ من علی بن ابیطالب است و در صحیح ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مردویه و فضائل سمعانی و سائر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طائف حضرت رسول با علی صلوات الله علیهما راز گفت و بسیار طول داد عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد راز خود را با پسر عم خود و بروایت ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوة روایت کرده اند مردم گفتند که رازش دور و دراز شد چون این سخن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید گفت من با او راز نمیگفتم خدا با او راز میگفت و ابن اثیر در نهایه نیز این حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از مسند احمد و در مسند ابن حنبل و مناقب ابن مردویه و سائر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول در حال احتضار فرمود بخوانید از برای من حبیب مرا و بروایت دیگر خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش برا و افتاد رو را از وی پوشانید

احادیث اسرار که آنحضرت صاحب سرّ خدا و رسول بوده بطریق عامه

احادیث مسلم دشمنان در بستن درهای مسجد رسول بطریق عامه

و باز گفت دوست مرا بطلبید عمر را طلبید ندرو را گردانید و باز گفت یار مرا
بطلبید عایشه گفت علیؑ را میخواهد چون علی آمد او را در میان جامه داخل کرد و او را در بر
گرفت و با او راز میگفت تا بعالم اعلی ارتحال نمود سوم آنکه عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بمدینه آمدند در دور
مسجد خانه ها بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد
میخوابیدند رسولؐ خدا معاذ بن جبل را فرستاد و ندا کرد که رسول خدا
امر میکند شما را که همه درها را مسدود کنید مگر در خانه علیؑ را پس درین باب
مردم سخنان گفتند چون این خبر بحضرت رسید خطبه خواند و گفت
بخدا سوگند که من این درها را نه بستم و در خانه علیؑ نگشودم بلکه خدا مرا
امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابو یعلی
در مسند و صاحب خصایص علویه و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه
و دیگران از سی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید
گفته است که احمد بن حنبل در مسند این مضمون را بسند بسیار روایت
کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه
در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است
که چون ندا کردند که بیرون روند از مسجد همه کس بغیر آل رسولؐ
و آل علیؑ بیرون رفتیم از مسجد و رختهای خود را میکشیدیم و بیرون میبردیم
و درین زمان نیز علامت در خانه امیرالمومنینؑ که در مسجد نبی مفتوح بود
موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوة

از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد
که درها را از مسجد ببستند مگر در خانهٔ علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول
از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود درین مسجد
بغیر من و بغیر تو واین فضیلت واین اختصاص منقبتی است که فوق آن متصور نیست
چهاردهم آنکه عامه و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله خواست که بتهای قریش را از بام کعبه
بزیر آورد و بشکند حضرت امیر را بر دوش خود برداشت تا آن بتها را
بزیر آورد و بشکند چنانچه احمد در مسند و ابو یعلی موصلی و صاحب تاریخ
بغداد و زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی در اربعین و نطنزی
در خصایص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت با رسول خدا
صلی الله علیه و آله داخل مکه شدیم کفار قریش سیصد و شصت بت بر دور
کعبه گذاشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر روانداختند
و بر بالای خانه بت بزرگی گذاشته بودند که آنرا هبل میگفتند چون نظر حضرت
رسول بران افتاد فرمود یا علی می باید یا تو بر دوش من بالا روی یا من
بر دوش تو بالا روم که هبل را از بام کعبه بزیر اندازم علی علیه السلام
گفت بلکه تو بر دوش من بالا رو حضرت امیر گفت چون حضرت
رسول بر دوش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت
نتوانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بزیر آمد

احادیث سوار شدن امیر المؤمنین ع بر دوش رسول رب العالمین ص بطریق عامه

و مرا بر دوش خود سوار کرد چون برخاست بحق آنخدائی که دانه شکافته و خلائق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمانرا می توانستم گرفت پس هبل را گرفتم و بزیر افکندم و بعد از ان خود را از بام کعبه بزیر افکندم و المی بمن نرسید و این کرامت از همه عظیم تر است تا کسی جلالت هم دوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمی تواند گذاشت و در کتب مخالفان مذکور است که حضرت رسولؐ هرگاه اراده برخاستن میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرتؑ میکرد و در خصایص نطنزی روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رَفَعَ اللهُ ذِکْرَكَ یعنی خدا ذکر ترا بلند کرداند پس حضرت رسولؐ در جواب میگفت اَعْلَی اللهُ کَعْبَكَ یعنی خدا پای ترا بر سر دشمنان بلند کرداند و چون حضرت رسولؐ غضبناک می شد بغیر علیؑ کس جرات نمیکرد که با آنحضرت سخن بگوید و از عایشه روایت کرده اند که گفت دیدم حضرت رسولؐ علی علیه السلام را در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید و چون علیؑ حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او ابن حجر در جزو اوّل این حدیث را از عایشه روایت کرده است و بسندهای بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند که حضرت رسولؐ فرمود که علی از من است و من از علی ام و ادا نمی کند از جانب من مگر علیؑ و ابن عبد البرّ در استیعاب روایت کرده است

که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیدهٔ زنان اهل جنت را
نظیر مریم دختر عمران تزویج نمود بعلیؑ و باو گفت ترا تزویج کردم بکسی
که سید و بزرگ خلق است در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش
از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و حلمش از همه عظیم تر است
اسماء بنت عمیس گفت دیدم در وقتیکه رسول خدا آن دو برگزیدهٔ خدا
را بیکدیگر داد دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگری را در دعا با ایشان
شریک نکرد و برای علی دعا میکرد به نحویکه از برای فاطمه دعا میکرد و ابن قضیا
روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب
کرد بکروه ثقیف در وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان
میشوید یا میفرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان من است
پس گردن شما را خواهد زد و فرزندان شما را اسیر خواهد کرد و مالهای
شما را خواهد گرفت عمر گفت بخدا سوگند که من آرزوی امارت نکردم
مگر در آن روز و سینهٔ خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس رو کرد
بعلیؑ و دستش را گرفت دو مرتبه گفت او این است مؤلف گوید
که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا نداشته است از قسم دروغ
پروا نداشته است زیرا که این سخن را مکرر همین در جنگ خیبر
و مواطن دیگر گفته و البته یکی یا زیاده دروغ خواهد بود و چون شرم نداشته
است پروا از این نداشته است که مردم از فحوای حال او دانند
که او دروغ میگوید و او از همه کس حریص تر بود بخلافت و اگر گویند

مرادش این بود که اهلیت این امر را در خود نمیدیده این راست است
اما بایست درین مواطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی
و در مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابوبکر و عمر فاطمه علیها السلام
را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواستکاری کردند و حضرت
نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستکاری کرد و باو
داد و احادیث در باب اختصاص حضرت امیر بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله زیاده از آنست که درین رساله احصا توان کرد و هر عاقلی
که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه بادشاهی
یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود کرداند
و در امور کلیه و جزئیه باو توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود کرداند
و در همه احوال در مجامع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای
خلافت خود مهیا کرده و این ادل است بر امارت و نیابت او از آنکه
صریح بگوید که او جانشین من است خصوصا هرگاه این امور از کسی صادر شود
که معلوم است که محبت او تابع محبت خدا است و مبتنی بر امور دنیویه
و روابط بشریت نیست پس اینها ادل دلائل اند بر امامت و خلافت
آنحضرت فصل پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحه
که عامه تلقی بقبول نموده اند ثابت شده است که حق همیشه با امیر المومنین
علیه السلام است و او از حق جدائی نشود و در مناقب خوارزمی
از ابولیلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد بود

احادیث صحیحه عامه
که تلقی بقبول آنها
دانند دال در بیان
آنکه علی با حق است
و حق با علی است

چون آن فتنه ظاهر شود بر شما باد بملازمت علی ابن ابیطالب که او جدا کننده

حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول

فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که

از من مفارقت کرده است از خدا مفارقت کرده است و از ابو ایوب

انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بعمار گفت که اگر ببینی

که علی بوادی میرود و مردم بوادی دیگر میروند تو با علی برو و مردم را

بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمی کند و از هدایت بیرون نمی برد

و از ابوذر روایت کرده است از ام سلمه که حضرت رسول گفت

علی با حق است و حق با اوست از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر

به نزد من آیند و ایضاً از عایشه روایت کرده است همین مضمون را

و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است

که حضرت فرمود که علی با حق است و حق با و میگردد هر جا که او گردد

و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمة الله علیه که در کشف الحق

استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق

و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شکی نیست که احتیاج

باستدلال داشته باشد و ابن حجر ناصبی در صواعق روایت کرده است

از طبرانی از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

که میگفت علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمی شوند

تا در حوض کوثر بنزد من آیند و ابن مردویه نیز این مضمون را بطرق

متعدد

متعدد و از ام سلمه و عایشه روایت کرده است و مولف کتاب

فضائل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت

خدا رحمت کند علی را خدا وندا حق را با و بگردان هر جا که او بگردد و کسی

از مخالفان قدرت بر انکار این مضمون ندارد و هرگاه مضامین این

احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول

آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است

دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفضیل مفضول قبیح است

عقلا سوم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المومنین

علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت

امیر المومنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلثه هرگز نکرد و همیشه

ایشانرا نسبت بجور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت می کرد

و هرگاه ایشان برخلاف آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود

و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگرچه احتیاج

باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد می نمایم صاحب

جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود

روایت کرده از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر

و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر بایشان گفت

که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت ابو بکر گفت من ولی رسول خدا ایم

احادیث ایشان در صحیح آنکه امیر المومنین ع تصدیق خلافت ثلثه نکرده

پس آمدید و تو طلب میراث پسر برادرت میکردی و این طلب میراث
زنش از پدرش میکرد پس ابوبکر گفت که رسول خدا گفت ما گروه پیغمبران
میراث نمیگذاریم انچه از ما می ماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار
و مکار و خیانت کننده دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع
حق بود پس چون ابوبکر مرد گفتم من ولی رسول خدا و ولی ابوبکرم پس شما مرا
دروغگو و مکار و خاین و گناهکار دانستید و خدا میداند که من راستگو
و نیکوکار و تابع حقم پس من خلافت را متصرف شدم الحال هر دو متفق
شده اید و میگویید میراث را بمن بده پس ازین حدیث که در پنج صحیح
از صحاح ایشان وارد شده است باعتراف امام ایشان معلوم میشود
که حضرت امیر این دو منافق را کذاب و مکار و غدار و گناهکار دانسته است
پس چگونه راضی بامامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضاً شبهه
که ایشان در باب خلافت ابوبکر در نظر مردم جلوه داده اند اجماع
امت است بر او و هرگاه امیرالمومنین و عباس در ان داخل نباشند
کی اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده است
از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت که فاطمه دختر رسول خدا و عباس
آمدند نزد ابوبکر و طلب میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله
میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیبر ابوبکر گفت من از رسول خدا
شنیدم که گفت از ما پیغمبران میراث نمی ماند انچه میگذاریم صدقه است
و آل محمد ازین مال میخورند و کاری که پیغمبر میکرده است من غیر آن

ممل

نمیکنم پس چون حاصل حدیقهٔ مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی ع
متصرف شد و حاصل خیبر و فدک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته‌اند که
در روایت دیگر وارد شده است که فاطمه صلوات الله علیها آزرده شد
و هجرت کرد از ابوبکر و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت او را
در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد و پس عائشه گفت که علی
روی در میان مردم داشت تا فاطمه ع در حیات بود و چون از دنیا رحلت
نمود روی مردم از او گردید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد حضرت رسول ص
شش ماه زنده بود و پس زهری از راوی پرسید که پس علی شش ماه
با ابوبکر بیعت نکرد و گفت نه والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه
بیعت با ابوبکر نکردند تا علی ع بیعت کرد و چون علی علیه السلام دید که روی مردم
از او گردید بضرورت میل کرد بصلح با ابوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا
بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود نیاورد چون
شدت عمر را میدانست پس عمر با ابوبکر گفت تنها نزد ایشان مرو
ابوبکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم با من چه توانند کرد پس آمد بخانه
علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیرالمؤمنین ع
برخاست و خطبه خواند و فضائل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد
تا آنکه ابوبکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابوبکر برخاست و خطبه خواند
و عذر ناموجه خود را در باب فدک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت
بیعت کرد و پس هر عاقل که درین حدیث تأمل کند میداند که باعتراف خود

احادیث بیعت نکردن امیرالمؤمنین علیه السلام تا شش ماه با ابوبکر تا رفتن فاطمه ع از دنیا و آزرده رفتن از ایشان موافق روایات صحاح ایشان

در مدت شش ماه اجماعی بر خلافت ابوبکر نه طوعاً و نه جبراً منعقد شد و تصرف
ایشان در این مدت در فروج و اموال و اولیان مسلمانان محض جبر و غصب
و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب بصره از محض خوف
و قلت اعوان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت چنینی در حق هر پادشاه
جابری و ظالم قاهری متحقق می شود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی در مطاعن
مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین
عامه است در تاریخ خود نقل کرده است که معویه بعلی علیه السلام
نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزو است نه جزو آن
در تست و یک جزو در سائر مردم زیرا که امور این امت برگشت
با حدی بعد از رسول خدا مگر آنکه حسد بردی بر او و تعدی کردی بر او
دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای
بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا تا می کشیدند بسوی بیعت مانند
شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آخر
نامه مشوومه او پس حضرت امیر در جواب او نوشت که آمد بمن نامه تو
و در انجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفای و امتناع مرا از بیعت ایشان
و انکار کردن من خلافت ایشانرا من عذر نمیخواهم ازین امور نه بسوی تو
و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت او
اختلاف کردند قریش گفتند می باید امیر از ما باشد و انصار گفتند می باید
امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ماست و ما سزاوارتریم بخلافت از شما

پس

پس انصار ولایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد
پس ما که اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر ما چون مردم بابوبکر
بیعت کردند پدر تو ابوسفیان نزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر تو
و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر میکنم مدینه را
از سواران و پیاده گان بر پسر ابو قحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه
افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلینی روایت
کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود خطبه خواند
و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را
بعالم بقا برد قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع
کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستم که صبر کردن
برین ظلم بهتر است از آنکه کل مسلمانان را پراکنده کنم و خونهای مسلمانان را بریزم
و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار
نگرفته بود و باندک ضعفی فاسد می شد و باندک تاملی متغیر میشد پس گروهی
متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند
و بدار جزا رفتند و ایضاً بطرق متعدده روایت کرده است که حضرت
امیر گفت خداوندا تو جزا ده قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب
کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش
بدرستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند
بر منازعت من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان و هر گاه امیر المومنین

این شکایتها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشته

و ایشان او را دوست نمیداشته اند و از ایشان متأذی شده بود

و صاحب مشکوة از صحاح ایشان نقل کرده است که دوست نمی دارد

آنحضرت را مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی و در صحیح ترمذی

از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناختیم مگر به بغض علی

و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت

هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد

مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا

ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ

وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ و کسی که خدا

او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق

امامت و خلافت نیست فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت است

بر سایر صحابه زیاده بر آنکه سابقا مذکور شد با قرار مخالفان ابن ابی الحدید

که از اعاظم علمای مخالفان است گفته است که قول به تفضیل امیر المومنین

علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بآن بوده اند

از جمله صحابه عمار و مقداد و ابوذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب

و حذیفه و بریده و ابو ایوب و سهل بن حنیف و ابو الهیثم بن التیهان

و خزیمه بن ثابت و ابو الطفیل و عباس بن عبد المطلب و بنی العباس

و بنی هاشم و بنی عبد المطلب همه و زبیر نیز اول قائل بود و بعد از آن برگشت

در بیان افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باقرار ابن ابی الحدید شمعی از ... که حق بر زبان جاری می‌شود

۱۹۰

و از بنی امیه جمعی قائل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص و عمر بن عبد العزیز
و ثعلبی که از اعاظم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود
که از صحابهٔ کبار است چنین بوده اِنَّ اللهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ
وَاٰلَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقه از فخر رازی روایت
کرده است که اهل بیت رسول در پنج چیز با آنحضرت مساوی اند در سلام
که حق تعالی فرموده است اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ و فرموده سَلَامٌ
عَلٰی اٰلِ یٰسٓ و در صلوات بر ایشان و در تشهد و در طهارت که فرموده
طٰهٰ یعنی یا طاهر و فرموده وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده
فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللهُ و فرموده قُلْ لَّا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی
و ابن ابی الحدید گفته است اما فضائل آنحضرت از کثرت و شهرت
بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماجت است
بعد از ان گفته چگویم در شان مردی که اعدایش اقرار و اذعان
بفضلش کرده و خصائصش انکار و کتمان فضائلش نتوانستند کردن معلوم است
که بنی امیه علیهم اللعنة با اینکه مالک شرق و غرب شدند و نهایت سعی
و حیله در اطفای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معائب او
و اقارب او وضع کردند و بر منابر و مناسبت لعن او کردند و ما دحان و شیعیانش
را حبس و قتل و نهب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت
بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان
جاری کردانند و هر چند ایشان درین امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او

بلند تر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند
بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و برمثال
روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین چشم دیگر به بینند و چگویم
در شان کسی که همه فضائل باو منسوب و سلسلهٔ جمیع کمالات باو منتهی
میگردد و سرگروه همه فضیلتها و سرچشمهٔ تمام مکرمتها و معدن جمیع فضائل
او بوده و گوی سبقت از میدان همه مکارم او ربوده و بعد از و
هر کس نصیبی از فضیلت داشته از و داشته و هر که بهرهٔ از کمال یافته
از و یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا
شناسی است و هر که خدا را شناخته از و شناخته است و لوای معرفت
در ساحت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن
گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید
و عدل و ارباب نظر و عقل و درین فن استاد مردم اند شاگرد اویند
و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تک و پو و هوادار این سرکویند
زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاگرد ابو علی جبائیست
که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطاست
و او شاگرد ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاگرد پدرش
و او شاگرد حضرت امیر المومنین علیه السلام است و اما امامیه و زیدیه
انتساب شان بآنحضرت ع ظاهر است و از جملهٔ علوم علم تفسیر قرآن است
که تمامی از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است

واکثر این علم ازو ماخوذ است شاگرد اوست ازو پرسیدند که علم تو با علم ابن
چون است گفت مثل قطرهٔ باران بدریای محیط و از جمله علوم علم طریقت
وحقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که ارباب این فن
در همه بلاد اسلام منتهی باو می شوند و شبلی و جنید و سری و ابویزید بسطامی
و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت در وغ فخر میکنند و خرقه
که شعار ایشانست بسند متصل باعتقاد خود بآنحضرت میرسانند و از جمله
علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم
او کرده و ابو الاسود دیلی استاد این علم به تعلیم او تدوین این علم
کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده از انجمله آنست
که اقسام کلام اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم می شود بمعرفه و نکره
و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است
و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین
نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظهٔ فضائل نفسانی و خصائص انسانی
نمائی میدانی که رایت جلالش در رفعت بکجا رسیده و شارق همتش
از کدام مشرق دمیده اما شجاعتش شجاعت گذشتگانرا از یاد مردم
برده و نام آیندگانرا بر زبانها فسرده مقاماتش در حروب مشهور
و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز
نگریخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که ازو
نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزده که محتاج بضرب دیگر باشد شجاعی را

قواعد علم نحو مخترع حضرت امیر علیه السلام

که او میکشت توهش افتخار میکردند بانکه کشته اوست چنانکه بعد از انکه
آنحضرت عمرو بن عبدود را کشت خواهر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت
که مضمون شان این است اگر کشنده عمرو دیگری می بود تا زنده بودم
بر و میگریستم اما چون قاتلش یگانه ایست در شجاعت ممتاز و بکرامت
سرفراز کشتن او را عاری و کشته او را ننگی نیست و پدرش بادشاه مکه بود
و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار می نمود روزی معویه
بدبخت بر تخت خوابیده بود بیدار شد و دید عبد الله پسر زبیر در زیر پایش
ایستاده عبد الله از روی مزاح باو گفت که ای امیر اگر میخواستم میتوانستم
یعنی ترا کشت معویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبد الله گفت مگر انکار
شجاعت من می توانی کرد من در صف قتال برابر علی ابن ابیطالب
ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگفتی ترا و پدرت را بدست چپ خود
کشته بود و دست راستش بیکار مانده طلب دیگری می نمود و مجملاً انکه
هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدارند و بنام او مثل می زنند
و اما قوت و زورش ضرب المثل است در همه آفاق و هیچ کس بقوت او
نبوده است باتفاق در خیبر را بیکدست از جا کند و چندین کس نتوانستند
حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه برگرفت که تمامی لشکر از تحریکش
عاجز بودند و اما سخاوت وجودش از ان مشهورتر است که باید گفت
روزها روزه میگرفت و شبها بگرسنگی میگذرانید و قوت خود را بدیگران
میداد و سوره هل اتی باین سبب در شان او نازل شده و آیه کریمه

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

در شان او آمده مرویست که برای نخلستانی از یهود بدست خود آب
می کشید آنقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرتش را تصدق
میکرد و خود از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت
اسخیای ناس بود و در سخاوت وجود بحدی بود که خدا خواسته و پسندید
و هرگز بسائل نه نگفته حتّی آنکه منافقی از خدمت آنحضرت رو گردان شده
نزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت بآنحضرتؑ و نهایت
سعی در تهمت عیب و منقصت باو می نمود و گفت از پیش بخیل ترین مردم
آمده ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میگوئی و حال آنکه اگر خانهٔ
از طلا و خانهٔ از نقره داشته باشد طلا را پیشتر بصدقه میدهد تا هیچ از آن نماند
اوست که خانه های اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب نمود
بر جایش نماز میگذارد اوست که بالهای دنیا خطاب میکرد و می گفت
دیگری را فریب دهید که من شما را طلاقی گفته ام که هرگز رجوع ندارد
و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود و چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت
و امّا حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی
می نمود و صحت این قول معلوم است از انچه کرد با اعدای عدو خود
مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل
بر ایشان مسلط شد و بعد از انکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متعرض
شان نشد و تلافی نه نمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را

دشنام میداد و بلفظ لئیم و احمق نام می برد وقتی که او را اسیر کرد
سرداد و گفت برو تا ترا نه بینم و بیش ازین نگفت و آنچه عایشه با او
کرد و چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل بصره
شمشیر بر او و بر اولادش کشیدند و ناسزا و لعن کردند چون بر ایشان
ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و اموال و اولاد
شان را نگذاشت که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول
لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند
بعد از آنکه آنحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را
بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نمای
تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمودند والله آنچه ایشان
کردند من نمی کنم و شمشیر تیز مغنی است ازین و فرمود طرفی از آب را
گشودند که آنها آب بردارند و اما جهاد در راه خدا معلوم است دوست
و دشمن را که او سید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچ کس
دیگری را سوای او جهاد نیست و درین باب اطناب بی فائده است
زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروریه متواتره است و اما فصاحت
آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استاد خطبا است بلغا کلام او را گفته اند
که دُونَ کَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ کَلَامِ الْمَخْلُوقِ کسی از خدمت آنحضرت
پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام
گفت وای بر تو او را عاجز میگوئی والله که راه فصاحت و بلاغت را

بر قریش کسی غیر او نگشود و قانون سخنوری را سوای او کسی تعلیم ننمود

اما حسن خلق و شگفته روئی او ضرب المثل است تا حدیکه اعادی ایشان او را باین صفت

عیب کردند و عمرو بن العاص میگفت او بسیار دعابه و خوش طبعی میکند و عمرو

این قول را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را

بآنحضرت ندهد گفت باز یکر است و صعصعه بن صوحان و دیگر شیعیان

در وصف او گفته اند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود و بهر جانب که میخواندیم

می آمد و هرچه میگفتیم می شنید و هرجا میگفتیم می نشست و با این حال از و

می ترسیدیم مانند اسیر دست بسته که کسی با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده

باشد و خواهد که و نفس را بزند روزی معویه بقیس بن سعد میگفت خدا رحمت کند

ابو الحسن را که بسیار خندان و شگفته و خوش طبع بود و قیس گفت بلی چنین بود

رسول خدا هم با صحابه خندان و خوش طبع بود ای معویه تو بظاهر چنین نمود

که مدح او میکنی و اما قصد ذمش کردی والله که او با آن شگفتگی و خندانی هیبتش

از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوای او بود که او داشت نه مثل هیبتی

که اراذال و لئام شام از تو دارند و آن تا امروز از دوستان و اولیا

او مانده است و همچنین درشتی و ناخوشی و بدخوئی در میان مخالفان او

مانده است و اما زهد در دنیا او سید زهاد بود و همه زهاد روی اخلاص

دارند هرگز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوس او از همه کس درشت تر بود

نان ریزه های را خشک می خورد و سر انبان نان را مهر میکرد که مبادا

فرزندان از روی مهربانی زیت یا روغن با آن بیالایند و جامه را پینه میکرد

کاه بپاره پوستی و کاه بلیف خرمای و پیراهنش کرباس بسیار درشت بود
و اگر آستینش دراز بود می برید و نمی دوخت و رشته رشته بر سر دستش
میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورش با نان ضم کند و اگر گاهی میکرد
سرکه یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی میکرد
اندکی شیر شتر بود و گوشت نمی خورد مگر گاهی و میگفت شکم خود را
مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود
و از همه بلاد اسلام سوای شام که در دست معویه بود اموال پیش او می آمد
و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبد ناس بود و نمازش از همه
کس بیشتر و روزه اش از همه فزون تر مردم از و نماز شب را و مداومت اورا
و اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین در راه دین از مشعل او افروختند
چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از آن این است که در لیلة الهریر
در صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند بر آن نماز میکرد و تیر
از راست و چپ او میگذشت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا
نمیکرد تا از ورد خود فارغ شد و پیشانی نورانیش از طول سجود مانند
پای شتر پینه بسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تامل کنی و آن
تعظیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نموده ملاحظه
نمائی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از کدام دل بیرون آمده
و بر کدام زبان جاری گردیده و از علی ابن الحسین علیهما السلام که عبادتش
به نهایت رسیده بود پرسیدند که عبادت تو با عبادت جدت چه نسبت

کفت

گفت چنانکه عبادت جدّم با عبادت حضرت رسالتؐ بود و امّا قراءت قرآن

او درین باب مرجع همه بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسولؐ

تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد آن حضرت

اوّل کسی که قرآن را جمع کرد و نوشت او بود و اگر رجوع به کتب قراءت کنی

دانی که استادان قراءت همه شاگردان او یند و قراءت همه منتهی

باو نست و همه پناه باو میجویند و امّا رای و تدبیر رایش از همه صواب تر

و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفا و امرا رجوع

باو می نمودند عمر را او از هلاک نگاهداشت و عثمان را مخالفت امر او

دران بلیّه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را از آن

ورطه بدر می برد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای نبود بسببش آن بود

که موافقت شریعت می نمود و خلاف حکم دین نمی فرمود چنانکه خود

گفته اگر نه از رعایت تقوی بودی من از همه کس زیرکتر بودمی و خلفای

دیگر برای خود هرچه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع بود

و خواه نبود و ظاهر است که کسی که او در اکثر امور رعایت حکم دین کند

دنیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد

امّا سیاست و حکومت در حکم الهی سیاستش بغایت بود و در رعایت

خویشان خود نمی نمود تا بدیگران چه رسد و این معلوم است از آنچه

با برادر خود عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصائص بشریت

و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است بچه توان گفت

در وصف کسی که کفار و دشمنان با تکذیب نبوت و عناد ملت او را
دوست میدارند و پادشاهان بلاد کفر صورتش را در معبد خود می نگارند و جمعی
از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیرهای
خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشته اند و چه گویم در شان
مردیکه همه کس میخواهند که از او و منسوب باو باشند حتی مردانگی و جوانمردی
که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را منسوب باو
میکردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او در حضور حضرت رسول
شنیدند که ملاء اعلی میگفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
و چگویم در شان کسی که پدرش ابو طالب سید بطحی و شیخ قریش و رئیس مکه
گفته اند کم است فقیری که با پریشانی بزرگ باشد و ابو طالب با کمال فقر بزرگ بود
و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول ص بود و از اوان صغر تا ایام کبر
و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت می نمود تا او در حیات بود
آنحضرت از وطن خود محتاج به هجرت و اختیار غربت نشد و بعد از
رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رو که دیگر ترا در اینجا
ناصر و یاوری نمانده و آنحضرت با پدری باین رفعت شان پسر عمش
خاتم النبیین و سید الاولین و الآخرین است و برادرش جعفر طیار ع
با ملائکه اخیار و زوجه اش سیدة النساء عالمیان و پسرانش سید شباب
اهل الجنان پدر انش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله
گوشت و خونش گوشت و خون او مقرون و نور روحش با نور روح او

متصل

بتصل و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب
در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شدند و دو سید عالم بهم رسیدند اول
منذر و ثانی هادی و چه گوییم در شان کسی که بر همه مردم در هدایت سبقت نموده
و بخدا ایمان آورده وقتی که همه کس مشغول عبادت احجار بودند و هیچ کس
بر او در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت
در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او از همه کس پیشتر متابعت
پیغمبر کرده و باو ایمان آورده و خلاف این نگفته مگر اندکی و شک در تمیز
کرده و کس باکی و آنحضرت خود فرموده اَنَا الصِّدِّيقُ الاَكْبَرُ وَاَنَا الْفَارُوقُ
الاَوَّلُ اَسْلَمْتُ قَبْلَ اِسْلَامِ النَّاسِ وَصَلَّيْتُ قَبْلَ صَلٰوتِهِمْ و هر کس تتبع احادیث
نماید انچه گفته شد یقین داند و انچه ما درین مقام ذکر نمودیم اندکی است
از فضائل آنجناب ع و اگر شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شویم
بکتابی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجمل از کلام ابن ابی الحدید بود و اگرچه
علمای ما اضعاف اینها را ذکر کرده اند ما از کلام او ایراد نمودیم که بر مخالفان
حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنحضرت آنست که دشمنان
بآن شهادت دهند زیرا که این گمراه باین اهتمامی که در ذکر مناقب آن
ولی خدا می نماید باز آن منافق جاهل چند را بر او در خلافت متقدم میداند
و عداوتی ازین بالاتر نمی باشد و از همه غریب تر آنست که با آنکه خود
اقرار میکند که او احق و اولی بود بخلافت می گوید خود متعرض خلافت نشد
و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد و با آنکه خود نقل

کرده است شکایتها را که حضرت امیر علیه السلام از ایشان میکرد و مکرر میفرمود

که غصب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند و اگر خود با ایشان

گذاشته بوده خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگواری عاق بر ائمه خود

می شد و این افتراها در حق ایشان میگفت و ایضاً خلافت خدا و امامت کبری

که تالی مرتبه نبوت است نه منصب دنیوی است یا حطام دنیای فانی است

که کسی دست از آن دارد و بدیگری که اهلیت آن نداشته باشد بگذارد پس بر هر

عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مناقب

و کمالات در میان امت باشد و دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد

خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت قباحت

دارد که خلافت را بچنین کسی تفویض نمایند و مردی با آن کمالات را رعیت او

کرده اند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای

کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تعصب و عناد دست از

خلیفه حق بر داشته اند و اعانت امام خود و اخذ حق نکرده اند تا مخالفان

و منافقان بر او غالب شدند چنانچه قوم موسی هارون را ضعیف کردند

و اطاعت عجل و سامری نمودند وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ

یَنْقَلِبُونَ فصل هفتم در بیان قلیلی از اخبار که مخالفان در کتب معتبره خود

ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است در امامت و ایشان تعامی

و تجاهل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بسیاری

باندکی اکتفا می نمایم ثعلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است

از ابی

از ابی الحمرا خادم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حضرت فرمود
در شب معراج دیدیم که بر ساق راست عرش نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به و ایضاً از جابر روایت
کرده است که حضرت رسولؐ بعلیؑ گفت که مردم از درختهای مختلف اند
و من و تو از یک درختیم و صاحب مشکوة از مسند حنبل روایت کرده که
حضرتؐ با علیؑ گفت در تو مثلی و شباهتی از عیسی هست یهود او را دشمن
داشتند بحدیکه مادرش را بهتان زدند و نصاری او را دوست داشتند
تا آنکه منزلتی برای او اثبات کردند که او راضی بآن نبود و بانکه او را
خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر علیه السلام فرمود که دو مرد در حق من
هلاک می شوند دوستی که افراط میکند در دوستی من و دشمنی که بر من بهتان
میزند و ایضاً از مسند از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسولؐ
فرمود که هر که علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحدید
در شرح نهج البلاغة گفته است اگر حضرت امیرؑ در مقام مفاخرت
در آید و خواهد مناقب و فضائل خود را بشمارد با آن مرتبه فصاحت که خدا
باو عطا کرده و او را مخصوص بآن گردانیده و جمیع فصحای عرب او را
مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از آنچه رسول صادق القول
در شان او گفته است و مرا در من اخبار مشهوره نیست که امامیه بر امامت
او استدلال می کنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصه برائت و خبر از کفتن
و قصه خیبر و خبر تبلیغ رسالت در هنگامی که عشیره خود را در مکه جمع کرد

وگفت هر که اول بمن ایمان می آورد وصی وخلیفه من است واوّل
علیّ ایمان آورد وامثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است
که ائمه وپیشوایان حدیث در شان او روایت کرده اند واندک بسیار
قلیلی از انها را در حق دیگری روایت نکرده اند ومن اندکی از انهارا
نقل میکنم که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت
متهم نیستند که شیعه باشند واکثر ایشان بعضی از صحابه را براو تفضیل میدهند
زیرا که روایتی که ایشان میکنند نفس آن بطعن میکرد ومثل روایت دیگران
نیست پس بیست وچهار حدیث روایت کرده وما درین رساله بعضی را
ایراد مینمائیم اوّل آنست که حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا واحمد بن حنبل
در مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله با علی
ابن ابیطالب علیه السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا مزین ساخته است
بزینتی که زینت نکرده است بنده گانرا بزینتی که محبوب تر باشد بسوی او
ازان وآن زینت ابرار ونیکو کاران است نزد خدا وآن زهد
در دنیاست کردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی ودنیا چیزی
از تو کم نمیکند وبخشیده است بتو محبت مساکین را پس کردانیده است
ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند وآنها راضی اند که تو امام
ایشان باشی وابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشحال کسی که
ترا دوست دارد وتصدیق تو کند ووای بر کسی که ترا دشمن دارد وتکذیب
تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقاً مذکور شد نقل کرده است

که حضرت رسول ص بگروه ثقیف گفت که مسلمان شوید یا می فرستم مردی را
که از من است یا گفت عدیل نفس من است و آرزوی عمر را نقل کرده است
چنانچه گذشت و گفته است باز احمد در کتاب فضائل علی ع نقل کرده است
که مردی را میفرستم که بمنزله جان منست ابوذر گفت درین حالت من در حجره
خود بودم دیدم که عمر آمد و دست خود را بر پشت من گذاشت که برودت
کف او را یافتم و از من پرسید که کرا گمان داری که اراده کرده گفتم ترا
نمی خواهد آنرا میخواهد که نعل او را پینه میکند یعنی سید علی ابن ابیطالب علیه السلام
سوم حافظ ابونعیم در حلیه از ابوهریره روایت کرده است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که خدا عهد کرد در باب علی بسوی من
عهدی من گفتم پروردگارا بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو بدرستیکه
علی علامت راه هدایت است و امام اولیای منست و نور کسی است
که اطاعت من کند و اوست کلمه که لازم گردانیده ام بر متقیان اشاره است
بآیه کریمه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى هر که او را دوست دارد بتحقیق
که مرا دوست داشته و هر که اطاعت او کند بتحقیق مرا اطاعت
کرده است پس بشارت ده او را باین پس گفتم پروردگارا من او را
بشارت دادم گفت من بنده خدایم و در قبضه قدرت اویم اگر مرا
عذاب کند بگناهان من است وهیچ ستم نکرده است بر من و اگر تمام
کند آنچه مرا بآن وعده داده است پس او سزاوارتر است باینکه بکند پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت من دعا کردم برای او و گفتم

خداوندا اولست را اجابت ده و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود کردم اما او را مخصوص گردانیده‌ام ببلیه و امتحانی که احدی از دوستان خود را بآن امتحان نکرده ام گفتم پروردگارا او برادر من و مصاحب من است فرمود که در علم من گذشته است که او مبتلا و ممتحن است و مردم را باو امتحان خواهم کرد و ایضاً حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت فرمود بدرستی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی که او رایت و علامت هدایت است و منار ایمان است و امام و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین من است در قیامت و علم دار من است و بدست علی خواهد بود کلیدهای خزینه‌های رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است احمد حنبل در مسند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول صلی علیه و آله که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح در عزم او و بسوی ابراهیم در حلم او و بسوی موسی در زیرکی او و بسوی عیسی در زهد او پس نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب علیه السلام مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه باین نحو روایت کرده است هر که خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوی او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی ابن ابیطالب پس از جانب شیعه گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پیغمبران است

دران صفات وشک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند واز
سائر صحابه و مساوی افضل افضل است پس میباید علی ع افضل از ایشان باشد
پنجم ابونعیم درحلیه و ابن حنبل درمسند از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بروش زندگانی
من و بمیرد بروش مردن من وچنگ زند در شاخی که از یاقوت
سرخ است وخدا آنرا بدست قدرت خود خلق کرده است بآنکه
گفت باش آن بهم رسید پس باید متمسک شود بولایت علی ابن
ابیطالب ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول
در پسین روز عرفه بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تعالی
مباهات کرد با ملائکه به همه شما عموماً وگناهان همه را آمرزید و مباهات کرد
بعلی ع بخصوص وگناهان او را آمرزید من سخنی میگویم در عایت خویشی خود
نمیکنم بدرستی که سعادتمند وکل سعادتمند وحق سعادتمند کسی است
که علی را دوست دارد در حیات او و بعد از موت او هفتم
احمد حنبل درکتاب فضائل و مسند روایت کرده است که حضرت
رسول ص گفت اول کسی که او را در قیامت می طلبند منم پس می ایستم
از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله بمن می پوشانند
پس پیغمبران را یکی بعد از دیگری می طلبند واز جانب راست عرش
بازمیدارند وحله ها بایشان می پوشانند پس علی ابن ابیطالب را می طلبند
از برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند

و بدست او علم مراکه آن لوای حمد است و آدم ع و هرکه بعد از وست
همه در زیر آن علم اند بعد از ان با علی خطاب کرد که پس تو با علم می آئی
تا می ایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو می پوشانند
و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو
برادریست برادر تو علی ع بشارت باد ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند
و ترا خلعت می پوشانند هرگاه مرا خلعت می پوشانند و بتو عطا می کنند
هرگاه بمن عطا می کنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است
از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی
بمن گفت آبی برای وضوء من حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت
و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل می شود
ازین در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان
یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و کشاننده روسفیدان دوست
و پاسفیدان است بسوی بهشت انس گفت من گفتم خداوندا او را مردی
از انصار گردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی ع آمد حضرت رسول
گفت که آمد گفتم علی ع آمد پس برخاست بسوی او شاد و خندان و دست
در گردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد و علی ع گفت یا رسول الله
امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود
چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید
و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان

انچه راویان اختلاف کنند بعد از من نهم ایضاً حافظ ابونعیم روایت

کرده است در حلیه از عایشه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

گفت بطلبید از برای من سید عرب را که او علی است من گفتم مگر تو سید

عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدمم و علی سید عرب است

چون علی علیه السلام آمد انصار را طلبید و گفت ای گروه انصار میخواهید

دلالت کنم شما را بر چیزی که اگر بآن متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند

بلی یا رسول الله گفت او علی است پس او را دوست دارید بدوستی من

و او را گرامی دارید بگرامت من بدرستی که جبرئیل مرا امر کرد از جانب خدا

بانچه گفتم بشما دهم ایضاً حافظ ابونعیم در حلیه روایت کرده است که

روزی علی علیه السلام آمد رسول خدا گفت مرحبا بسید مومنان

و امام متقیان گفتند بعلی که چگونه است شکر تو براین نعمت گفت حمد

میکنم خدا را برانچه بمن داده است و سوال میکنم از او که توفیق دهد مرا

که شکر کنم او را برانچه بمن عطا کرده است و زیاده کند برانچه بمن انعام کرده است

یازدهم ایضاً در حلیه روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که

خواهد زندگی کند بروش زندگانی من و بمیرد بروش مردن من و ساکن شود

در جنت عدن که پروردگار من آن را کشته است پس باید موالات

کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان

بعد از مرا بدرستی که ایشان عترت من اند و از طینت من آفریده شده اند

و فهم و علم مرا بایشان داده اند پس وای بر آنها که تکذیب ایشان بکنند

بعد از من از امت من وقطع کنند ودر حق ایشان صلهٔ مرا خدا شفاعت مرا

بایشان نرساند دوازدهم از احمد در مسند وکتاب فضائل وصاحب

فردوس الاخبار روایت کرده که حضرت رسول فرمود که بودم من و علی

نوری نزد حق تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند چهارده هزار سال پس چون

آدم را خلق کرد قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من بودم

ویک جزو علی بود ودر فردوس زیاده کرده است که پس ما منتقل شدیم

در صلبها تا بصلب عبد المطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد

واز برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است

که حضرت رسول خطاب کرد با علی که نظر کردن بروی تو عبادت است

تو سید وسروری در دنیا وآخرت هر که ترا دوست دارد مرا دوست داشته

و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من

دشمن خداست وای برکسی که ترا دشمن دارد چهاردهم ایضاً احمد

در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا

صلی الله علیه وآله گفت کیست که آبی از برای ما بیاورد مردم همه امتناع

کردند علی علیه السلام مشکی برداشت وشب بسیار تاریکی بود وآمد

بر سر چاه بسیار عمیقی وفرو رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل

ومیکائیل واسرافیل علیهم السلام که مهیّا شوند برای نصرت ویاری محمد

وبرادرش علی ولشکرش پس از آسمان بزیر آمدند با غلغله وصدائی

که هر که می شنید میترسید چون به نزد چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت

امیر علیه السلام سلام کردند برای اکرام و اجلال او و ایضاً این حدیث را
احمد بسند دیگر روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده که
حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناقه از ناقه های بهشت را
برای تو خواهند آورد و بران سوار خواهی شد و زانوی تو با زانوی من
و ران تو با ران من خواهد بود تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد
در کتاب فضائل روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله خطبه
خواند و دران خطبه گفت ایها النّاس وصیّت میکنم شما را به محبت خویش
من و برادر من و پسر عم من علی ابن ابیطالب دوست نمیدارد او را
مگر مومنی و دشمن نمیدارد او را مگر منافقی هر که او را دوست دارد به تحقیق مرا
دوست داشته و هر که او را دشمن دارد به تحقیق مرا دشمن داشته
و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را باتش شانزدهم باز از کتاب
فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که خدا در حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است
بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اما اول آنکه او متکای منست
در پیش خدا تا آنکه خدا فارغ شود از حساب خلایق دوم آنکه لوای حمد
در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندانش در زیر آن علم خواهند بود
سوم آنکه در کنار حوض با من خواهد ایستاد و هر کرا شناسد که از دوستان
اوست آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد
پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من برا و نمی ترسم که کافر شود و

بعد از ایمان یازانی شو و بعد از احسان هفتم هم از حلیه حافظ ابو نعیم

روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی من بر تو

زیادتی دارم به پیغمبری زیرا که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر

مردم مخاصمه میکنی و بر ایشان زیادتی داری به هفت چیز و احدی

از قریش در اینها با تو منازعت نمی تواند کرد تو پیش از همه ایمان

آوردهٔ بخدا و پیش از همه وفا کنندهٔ بعهد خدا و زیاده از همه قیام نمایندهٔ

بامر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسویّت و عدالت کننده تری

از همه در میان رعیّت و دانا تری از همه بقضا و حکم در میان خلق و مرتبت

و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هجدهم از مسند احمد

روایت کرده است که حضرت فاطمهؑ گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله

که مرا تزویج کردی به فقیری که مال ندارد حضرت فرمود که ترا تزویج

کردم بکسی که اسلامش از همه اقدم است و حلمش از همه بزرگ تر است

و علمش از همه بیشتر است مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان

همه شوهر ترا برگزید نوزدهم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است

و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سوره اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ

نازل شد بعد برگشتن از جنگ حنین بسیار مداومت می نمود حضرت

رسولؐ بر گفتن سُبْحَانَ اللّٰهِ وَاَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ پس گفت یا علیؑ آمد انچه خدا امر او وعده

داده بود و فتح مکه شد و مردم در دین خدا فوج فوج داخل شدند و بدرستیکه

هیچ کس از تو سزاوار تر نیست بمقام من برای تقدمی که در اسلام بر همه

داری و قرابتی که با من داری و داماد منی و نزد تست بهترین زنان عالمیان و پیش ازین بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق او در وقتیکه قرآن نازل شد و من حریصم و بسیار میخواهم که رعایت حقوق او در حق فرزندش بکنم پس ابن ابی الحدید بعد از آنکه این احادیث را نقل کرده است گفته است من این اخبار را درین موضع از برای این نقل کردم که بسیاری از آن جماعت که منحرف اند از آن حضرت چون می بینند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدث به نعمتهای خدا بر خود و خطبه فضائل و کمالات خود را ذکر می کند آنحضرت را نسبت به تکبر و فخر میدهند و بعضی از صحابه نیز پیشتر ازین را می گفتند چنانچه عمر گفتند که امارت لشکر و جنگ را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از آنست که این را از تو قبول کند و زید بن ثابت میگفت ما متکبرتر از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این احادیث را ایراد کرده ایم تا بدانند که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته باشد و آن حضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر بآسمان بالا رود و با ملائکه و انبیا مفاخرت کند سزاوار است و ملامتش نباید کرد و باآنکه آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعابه و مزاح مذمت میکردند و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت صادر می شد از بابت جوشش بود که سینه پر دردش از تلاطم امواج هموم میزد و بضرورت اظهار می نمود و آه سردی که از دل پر درد و سینه شعله بار بود

که از عدم مساعدت روزگار می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که باو عطا فرموده بود و تنبیهی بود غافلان را که اقرار بفضل او نداشتند و از باب امر بمعروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضائل خود را ظاهر گرداند که مردم اعتقاد باطل در حق او نکنند و دیگران را بر او در فضیلت او تقدیم ندهند و حق تعالی نهی کرده است از این و گفته است أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ تا اینجا ترجمه کلام ابن ابی الحدید بود مولف گوید که حق تعالی چشم و گوش و دل مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت شیعه باشد بر ایشان و بسیار غریب است که این مرد با آن فضیلت این احادیث را نقل میکند و تصدیق صحت آنها میکند و قبول می کند که صدیک این فضائل در حق دیگران وارد نشده است و اقرار بفضیلت آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بمظلومیت آنحضرت میکند و بر آنحضرت واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر اظهار فضل خود و نقص آنها بکند و استشهاد میکند باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر اعلم جائز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در بیست و پنج سال آنحضرت را رعیت آنها میداند و آنها را نسبت باو امام و واجب الاطاعت میداند إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ و بدانکه احادیثی که درین فصل و فصول سابقه ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار صحت آنها کرد زیرا که انچه از شش

ایراد نمودیم

صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمی توانند کرد
و آنچه از سائر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان
نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مولف آن از ائمه اربعه ایشانست
که یکی از چهار مذهب ایشان باو منتهی میشود و کتب حافظ ابونعیم است
که همه توثیق او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین
مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از او نقل می کنند و سائر کتب که
از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار
ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون آن شش نفر که
تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی
که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه
روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر می آورند حدیث موضوعی
چند است که مطلقاً در کتب ما از آن اثری نیست و آثار وضع بر آنها
ظاهر است و کسی که استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند
که اکثر احادیث که درین مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم
بصحت آن کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت در عرف
حدیث و قرآن صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که
عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمی باشد و حدیث ابتلا صریح است
در امامت و غصب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفات
مشهوره انبیا باشد و همه در تحت لوای او و درجه اش میان رسول خدا

و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند
نمی باشد و حدیث وضو نیز و منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر فقرات
آن دلالت بر امامت میکند خصوصاً امام المتقین و سید المسلمین
و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصایت
نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه
وصایت انبیاء دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشته که وصی از برای او
تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصاً بنا بر طریق عامه
که میگویند که آنحضرت میراث نمیدارد و احادیث وصایت آنحضرت متواتر است
و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن وصایت است
و ایضاً آخر حدیث صریح است در امامت زیرا که ادا کردن رسالت
از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را با ایشان شنوانیدن
باین معنی که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است
و گویا صدای او را شنیده اند و ایضاً چون بمنزله نفس او و جان او است
پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضاً بیان حق در اختلاف امت
همه کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عرب
بودن و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از رتبه امامت است
و دهم صریح است در امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریح است
در امامت او و امامت اولاد امجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت
و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است در امامت و هجدهم که دلالت

میکند

میکند بر آنکه افضل است از سائر خلق بغیر حضرت رسول حجت کامله است
بر امامت بتقریریکه مکرر مذکور شد وحدیث آخر صریح است در آنکه حضرت
رسول خلافت را برای او تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد
و حق تعالی ترک خواهش رسولش نمیکرد و تا آنحضرت مکرر این امر را
از خدا نشنیده بود بمردم اظهار نمی نمود و سائر اخبار صریح است در جلالت
و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفضیل مفضول است و عقلاً قبیح است
و اگر متعسفی در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه با هم
مورث علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را
وکسی که تعصب و عناد دیدهٔ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد
بهیچ حقی در دنیا اذعان نخواهد کرد و مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

فصل هشتم در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند
و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق در ان حضرت منحصر بود
زیرا که باجماع حق منحصر بود در ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها
باطل شد خلافت آنحضرت ثابت می شود و در ان چند مطلب است

در مطاعن ابوبکر

مطلب اول در مطاعن ابوبکر است و آن بسیار است و بقلیلی
در این رساله اکتفا می نمایم طعن اول آنکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله امور عظیمه که رو میداد بعظمای صحابه تفویض می نمود و هیچ امر را
بابوبکر تفویض نه نمود مگر خواندن آیات سورهٔ برائت بر اهل مکه و چون
روانه شد جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی می فرماید که ادا نمی کند رسالت ترا

مگر تو یا کسی که از تو باشد پس حضرت امیر علیه السلام رفت و آیات را
از ابوبکر گرفت و ابوبکر را برگردانید و آیات را در موسم بر اهل مکه
خواند و معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امری را بدون
وحی الهی نمیکرد و پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که با بوبکر بدهد و بعد از آن
از و بگیرد حکمتی در آن ظاهر نیست بغیر آنکه معلوم شود که او اهلیت
امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند
که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود در اکثر روایات
معتبره ایشان نیست و خلافش در روایات ایشان هست اگرچه فائده
از برای ایشان ندارد و آنکه جمع دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود
که بزرگ ایشان عهدی که میکرد می بایست آن عهد را بزرگان قبیله او
بشکنند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبرهٔ قدمای ایشان
موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این
از عادت عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان
ابوبکر اختراع کرده اند و ایضاً اگر عادت معروف مقرری بود
بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نباشد و در اول
ابوبکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابوبکر و عمر
و سائر صحابه که عادات جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد و ایشان
آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است و ایضاً
اگر سبب این بود بایست وقتی که ابوبکر خائف و محزون برگشت

حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت
این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است
این است که فرمود جبرئیل نازل شد و گفت ادا نمی کند از جانب تو
مگر کسی که از تو باشد و از همه غریب تر آنست که نیابت پیش نمازی را
که ثابت نیست که بگفتهٔ رسول باشد بلکه خلافش معلوم است و باعتقاد
ایشان هر برّی و فاجری امامت نماز می تواند کرد دلیل خلافت ابوبکر می کنند
و عزل ابوبکر و دادن آیات را بامیرالمومنین ع با مر خدا منشأ فضیلت او
نمیدانند طعن دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را
سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد
که متوجه جنگ روم شوند و ابوبکر و عمر از جملهٔ مامورین بودند و حضرت
لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند
برای غصب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم بود
که غرض آنحضرت از نفوذ جیش اسامه و تاکید سرعت در خروج
ایشان آن بود که مدینه از مخالفان و منافقان خالی گردد
و خلافت بر وصی او قرار گیرد و این مضامین بطرق متعدده در تواریخ
و سیر و کتب معتبرهٔ ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید
از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله
بن عبد الرحمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود
امیر کرد اسامه را بر لشکری که در ان اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند

و از جمله آنها ابوبکر و عمر بود و ابوعبیده بن جراح و عبدالرحمن بن عوف
و طلحه و زبیر و امر کرد او را که غارت برد بر موته بهمان موضعی که پدرش
در آنجا شهید شده است و جنگ کند در وادی فلسطین و تثاقل می نمود
اسامه و لشکرش و حضرت ص گاه مرضش شدید می شد و گاه سبک میشد
و در همه حال تاکید می فرمود در روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت
پدرم و مادرم فدای تو باد رخصت میدهی که چند روز بمانم تا خدا ترا شفا دهد
فرمود که بیرون رو و برو با برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون روم
و ترا باین حال بگذارم دلم از برای تو مجروح خواهد بود فرمود برو
با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله ص کراهت دارم از آنکه
بروم و احوال ترا از مترددین بپرسم حضرت فرمود که بیرون رو
و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه برخاست
که متوجه بیرون رفتن شود و چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او
پرسید گفتند تهیه رفتن می کنند باز مکرر فرمود که لشکر اسامه را بیرون
کنید خدا لعنت کند کسی را که از و تخلف کند و با او بیرون نرود و مکرر
این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و صحابه
در پیش او میرفتند تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد
و با او بودند ابوبکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرکرده های انصار تا آنکه
ام ایمن کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بمدینه که حضرت رسول ص در کار
رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را

برداشت و داخل مدینه شد و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و حضرت
در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابوبکر و عمر تا مردند
پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقدی و بلادری
و محمد بن اسحاق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه
گفته اند که ابوبکر و عمر داخل لشکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابوبکر
خبر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری
که با من اند ترا والی نکردند حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل نکرد
تا از دنیا رفت و تو و مصاحب تو عمر بی رخصت من برگشتند و امر
بر حضرت رسول مخفی نبوده مرا و شما را می شناخت مرا بر شما امیر کرد
و شما را بر من امیر نکرد و ابوبکر خواست که خود را خلع کند از خلافت عمر نگذاشت
پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از
مردیکه حضرت رسول مرا بر آن امیر کرد و او مرا عزل کرده دعوای
امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در ملل و نحل گفته است در بیان
اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت دوم آن بود که حضرت
رسول فرمود کارسازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس ماند
از لشکر اسامه پس گروهی گفتند که واجب است بر ما که امتثال امر
آنحضرت بکنیم و اسامه با امر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بعضی گفتند
مرض آنحضرت صعب شده است و دل ما تاب نمی آورد که آنحضرت را در چنین حال
بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر آنحضرت بچه منتهی می شود و در میان

از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان در بحار الانوار ایراد نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل بر بطلان خلافت آن سه غاصب خلافت است اوّل آنکه حضرت رسالت اسامه را بر ایشان امیر گردانید و معزول نگردانید و ایشان در تحت حکومت و امارت او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان رعیت و مامور باطاعت اسامه باشند و او باتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود که اطاعت خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلف نمودند و هر که از جیش اسامه تخلف نمود بقول حضرت رسول ملعونست و ملعون بودن با خلافت جمع نمی شود سوم آنکه ایشان تولی و اعراض از قبول امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بلکه بقول حق تعالی وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند ایمان آورده ایم بخدا و برسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان رو میگردانند و اطاعت نمی کنند و این جماعت مومن نیستند طعن سوم در بیان جورهائیکه او با عمر و سائر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت نمودند در غصب خلافت اوّل مختصری از روایات شیعه را که از اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل می نمایم و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن روایاتی که در کتب معتبره مخالفین مذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد می نمایم تا معلوم شود که اجماع موهومی که

متمسک شده اند در خلافت آن منافقین دلیل کفر ایشان است نه خلافت
ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج به اسانید صحیحه روایت کرده است
موافق روایات متواتره که در سایر کتب شیعه مذکور است که چون
مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید
و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستونی
از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود
که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است
و من در میان شما دو امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که
ایشان را ضایع کند خدا او را ضایع کند پس در حق انصار وصیت نمود که
رعایت ایشان بکنید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرده
در باب بیرون بردن لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه شد
و اسامه لشکر خود را برد و در یک فرسخی مدینه نزول کرد اول کسی که منازعت
کرد و برگشت ابوبکر بود و عمر و ابوعبیده بن الجراح در رفتند در میان
لشکر فرود آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباده نیز بیمار شد و چون
چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیا بعالم بقا رحلت نمود و دو روز
از بیرون رفتن لشکر گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بعسکر رسید اکثر بمدینه
برگشتند و مدینه بهم بر آمد پس ابوبکر بر ناقه سوار بر در مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس
چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نمرده است پس
این آیه را خواند وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یعنی نیست محمد مگر رسولی که گذشته اند

پیش از و رسولان پس اگر او بمیرد و یا کشته شود شما از دین برخواهید گشت
وکسی که از دین برگردد بخدا ضرری نمیرساند پس انصار جمعیت کردند بر سعد
بن عباده و او را بسقیفه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بعمر رسید
ابوبکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابوعبیده را که سوم
ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شده
بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعت بسیار میان این
چند نفر و انصار شد تا آنکه ابوبکر بانصار گفت من شما را میخوانم به بیعت یکی از
دو نفر یا ابوعبیده و یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابوعبیده
بابوبکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نمائیم تو پیش از ما مسلمان شدی
و تو مصاحب غار بوده و تو احق باین امر از ما انصار میگفتند میترسیم غالب شود
براین امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری میگیریم
و شما از برای خود امیری قرار دهید ابوبکر فضیلت مهاجران و انصار را
هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امرا باشند و شما وزرا باشید حباب بن منذر
انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نگاه دارید که
مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شما اند وکسی جرات بر مخالفت شما
نمیکند اگر آنها با امارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان
امیری باشد عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف نمی تواند بود و عرب
راضی نمی شوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند با آنکه
خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشان است وکه می تواند که منازعت کند

با ما و حال آنکه ما خویشان و عشیرهٔ اوئیم هر کسی که خواهد خود را بمهلکه اندازد
و فتنه برپا کند باز حُباب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشمشیر شما اینها
اطاعت کرده اند و هر که رد قول من میکند شمشیر بر بینی او میزنم پس ابو عبیده
برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود و چون
از قبیلهٔ اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او
از قبیلهٔ خزرج بود و حسد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مردم را
ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف
بهم رسید در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابوبکر گفت اینک
عمر و ابوعبیده دو شیخ قریش اند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابوعبیده
باعتبار توطئه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمی‌کنیم دست
خود را دراز کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریکم و چون
قبیلهٔ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابوبکر
و هجوم آوردند و سعد نزدیک شد که در زیر پای مردم هلاک شود گفت
مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پسر سعد برجست
و بریش عمر چسپید و گفت ای پسر صهاک حبشیه ترسان و گریزان
در جنگها و شیر غرّان در محل ایمنی اگر یک مو از پدرم کم کنی یک دندان در رویت
نمیگذارم ابوبکر گفت آهسته باش ای عمر که رفق و مدارا نافع تر و بهتر است
سعد گفت ای پسر صهاک والله که اگر قوت برخاستن میداشتم هر آینه می‌شنیدید
در کوچه های مدینه صدائی که شما را و اصحاب شما را از مدینه بیرون کند و ملحق شوید

بگروهی که در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال
بر من جرات بهمرسانیده و ایدای آل خزرج مرا از محل فتنه بیرون برید
او را بردا شتند و بخانه بردند پس ابوبکر فرستاد که مردم بیعت کردند
تو هم بیا و بیعت کن گفت نه واللّه بیعت نکنم تا هر تیری که در کنانه دارم
بسوی شما بیندازم و سر نیزه خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم
تا دستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما مقاتله میکنم با هر که
متابعت من کند از اهل بیت من و عشیره من و بخدا سوگند که اگر جن و انس
جمع شوند من با شما و عاصی بیعت نکنم تا به نزد پروردگار خود روم چون این
جواب را با ایشان گفتند عمر گفت البته از و بیعت باید گرفت بشیر پسر سعد گفت
او اباکرده است از بیعت و به لجاجت افتاده است و بیعت نمیکند
تا کشته نشود و او کشته نمی شود تا اوس و خزرج کشته نشوند او را
بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول او را
و دست از سعد برداشتند و او بنماز ایشان حاضر نمی شد و بحکم ایشان
قایل نبود و اگر یاوری می یافت البته با ایشان جنگ میکرد پیوسته
بر این حالت بود تا ابوبکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از ضرر
عمر ایمن نبود رفت بشام و در انجا مرد و با هیچ یک بیعت نکرد و سبب
موتش آن بود که در شب تیری براو زدند و او را کشتند و تهمت بر جن بستند
که جن او را کشته و بعضی گفته اند که عمر حیاله برای محمد بن سلمه انصاری قرار
کرد داد و سعد را کشت و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت
کرده اند

کرده اند که مغیرة بن شعبه او را گشت و سائر انصار و جمعی که در مدینه حاضر بودند
بیعت کردند و حضرت امیر المومنین ع در این احوال مشغول تجهیز و تغسیل و تکفین
حضرت رسول ص بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه
شنیدم که چون حضرت رسول ص بدار اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه
کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند و مخاصمه کردند با انصار و حجتی که علی با ایشان
بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق اند
بامر خلافت از شما زیرا که حضرت رسول ص از قریش است و مهاجران
بهتر اند از شما زیرا که خدا در قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است
و ایشانرا تفضیل داده است و حضرت رسول ص فرمود که امامان از قریش اند
سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلام و او مشغول غسل
دادن حضرت رسول ص بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر او
مرتکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو
گفت جبریل پس هر عضوی را که حضرت ع میخواست بشوید جبریل میگردانید
و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا بطلبید
با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم
بر او نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود و جبریل چشم او را گرفت که آن نماز را
ندید پس رخصت داد صحابه را که ده نفر ده نفر داخل می شدند و بر دور
حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ
عَلَى النَّبِيِّ را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میرفتند

تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی
همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبردار می شدند طمع میکردند که امامت نماز را
ابو بکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین ع را بآنچه آن منافقان کردند
در وقتی که مشغول غسل بود و گفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است و مردم راضی
نمی شوند که بیکدست با او بیعت کنند و با هر دو دست با او بیعت می کنند حضرت
فرمود که یا سلمان دانستی که اول کسی که با او بیعت کرد در وقتی که بر منبر
حضرت رسول ص بالا رفت که بود گفتم نه ولیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت کرد
بشیر بن سعد بود و پس ابو عبیده جراح پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل
حضرت فرمود او را نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد
سلمان گفت نمیدانم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود
و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می نمود چون ابو بکر
بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله نمردم
تا ترا درین مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد
پس گفت این روز مثل روز آدم پس از منبر فرود آمد و از مسجد
بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او
مرا بد آمد و چنان می نمود که شماتت میکرد بوفات حضرت رسول ص حضرت ع
فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله
که ابلیس و سرکرده های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت
رسول ص مرا بخلافت نصب کرد و بامر خدا خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان

از جانهای

از جاهای ایشان وامر کرد ایشانرا که حاضران بغایبان برسانند پس
اتباع آن لعین ومتمردان اصحاب او با وگفتند که این امت مرحوم ومعصومند
وترا ومارا بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را وامام خود را بعد از
پیغمبر دانستند پس شیطان غمگین ومحزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس
حضرت رسول فرمود که چون من از دنیا بروم ومردم در ظل بنی ساعده
با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد واول کسی که بر منبر من با او
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود بصورت مرد پیری متعبدی وچنین
خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت وشیاطین واتباع خود را جمع خواهد
کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد وخواهند گفت که ای سید ما وبزرگ ما
توئی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که
کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند شما می گفتید که من بر ایشان
راهی ندارم دیدید که چگونه ایشانرا بر مخالفت پیغمبر خود داشتم این است
که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ
إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را
پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان سلمان گفت چون شب شد
علی علیه السلام فاطمه را بر دراز گوشی سوار کرد ودست حسن وحسین
علیهما السلام را گرفت وبخانه هر یک از اهل بدر از مهاجران وانصار رفت
وحق امامت وخلافت خود را بیاد ایشان آورد وطلب یاری از ایشان
کرد اجابت او نکردند مگر چهل وچهار کس وبروایت دیگر بیست وچهار نفر

پس فرمود که اگر راست میگوئید سرهای خود را بتراشید و اسلحهٔ خود را
بردارید و بامداد بیائید بنزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید
دست از یاری من برندارید چون صبح شد بغیر چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر
و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد
و در هر روز بغیر این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در مقام
غدر و مکراند و یاری او نمی کنند رفت و در خانه نشست و مشغول جمع قرآن
شد و از خانه بیرون نیامد تا همه را جمع کرد و قرآن متفرق بود در پوستها و چوبها
و رقعه ها و استخوانها پس ابوبکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سوگند
یاد کرده ام که ردا بر دوش نگیرم مگر از برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس
چند روز صبر کردند و حضرت مجموع قرآنرا جمع کرد و در میان جامه گذاشت
و سرش را مهر کرد و پس آنرا بمسجد آورد در وقتی که ابوبکر با صحابه در مسجد بودند
و ندا کرد بآواز بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول
غسل و تجهیز او گردیدم و بعد از آن مجموع قرآنرا که درین جامه هست جمع کردم
هیچ آیت نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول بر من خوانده است
و تأویلش را بمن گفته است در قیامت نگوئید که ما ازین غافل بودیم و نگوئید
که من شما را بیاری خود نخواندم و حق خود را بیاد شما نیاوردم و شما را
بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن با ما هست ما را بس است
و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود دیگر این قرآن را نخواهید دید
تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و بخانهٔ خود برگشت پس عمر

بابوبکر

با ابوبکر گفت علیؑ را بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما ایمن نیستیم ابوبکر
فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرتؑ گفت سبحان الله چه زود
دروغ بر حضرت رسولؐ بستید ابوبکر و جمعی که بر دور او یند همه میدانند
که خدا و رسولؐ غیر من کسی را خلیفه نکردند بار دیگر فرستاد که اجابت کن
امیرالمومنینؑ ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی است
که پیغمبرؐ از میان ایشان رفته است او خود میداند که این نام او برای غیر من
صلاحیت ندارد و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسولؐ ایشان را امر
کرد که بر من سلام کنند و مرا امیرالمومنین بنامند پس او و رفیقش عمر پرسیدند
که خدا این را امر کرده است حضرتؑ فرمود که بلی بحق و راستی از جانب
خدا و رسولؐ است و او امیرمومنان است و سید مسلمین است و صاحب علم
غر محجلین است خدا او را در قیامت بر صراط خواهد نشانید که دوستان خود را
بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این خبر را بردند آن
روز ساکت شدند پس در آنشب با حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام
را از برای اتمام حجت بخانه جمیع اصحاب رسولؐ برد و از ایشان یاری
طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکردند پس عمر با ابوبکر گفت چرا نمیفرستی که
علیؑ و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر
گفت کرا بفرستیم عمر گفت قنفذ را میفرستم که او مرد غلیظ بیشرمی است
و از قبیله بنی عدی است پس او را با جمعی از اعوان فرستادند چون رفتند حضرت
امیرؑ رخصت نداد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند که رخصت نمیدهد

که داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمه ع سوگند داد
ایشان را که بی رخصت داخل خانهٔ من مشوید قنفذ آنجا ماند و اصحابش برگشتند
و خبر آوردند عمر در غضب شد و گفت ما را با گفتهٔ زنان چه کار است و امر کرد جمعی را
که بر دور او بودند که هیزم برداشتند و خود نیز هیزم برداشت و بر در خانهٔ
اهل بیت ع گذاشتند و حضرت امیر المؤمنین ع و فاطمه و امام حسن و امام حسین با سایر
اهل بیت ع در آنخانه بودند فریاد زد عمر که یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفهٔ رسول خدا
والا آتش در خانه ات می افکنم پس حضرت فاطمه برخاست و گفت چه میخواهی
از ما ای عمر گفت در را بگشا و گرنه خانه را با شما می سوزانم فاطمه ع گفت ای عمر
از خدا نمی ترسی بخانهٔ من میخواهی که در آئی آن بیحیا برنگشت و آتش طلبید و بدر خانه
انداخت فاطمه ع فریاد یا ابتاه و یا رسول الله بلند کرد و عمر سر شمشیر را بر پهلوی آنحضرت ع زد
و تازیانه را بلند کرد و بر ذراع شریفش زد و فاطمه ع خطاب کرد بپدر بزرگوارش را
که یا رسول الله بد خلافتی کردند ابوبکر و عمر در حق اهل بیت ع تو پس حضرت امیر المؤمنین ع
بیتابانه از جا جست و گریبان آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و بینیش را شکست و گردنش را
پیچید که آن ملعون را بکشد بخاطر آورد وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
که او را امر بصبر و نهی از مقاتلهٔ ایشان فرموده بود دست برداشت و
گفت بحق آنخداوندی که محمد را گرامی داشت به پیغمبری ای پسر صحاک اگر نه تقدیری
می بود از حق تعالی که پیش گذشته و عهدیکه حضرت رسول ع در این باب
با من کرده هر آینه میدانستی که بی رخصت من داخل خانهٔ من نمی توانی شد
پس عمر فرستاد و لشکر مدد خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانه

شدند و حضرت امیر شمشیر خود را بر داشت چون قنفذ دید که شیر خدا شمشیر بر داشت
ترسید که شمشیر را بکشد و بیرون آید و یکی را زنده نگذارد دوید بنزد ابوبکر
و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی اراده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید
و او را بگیرید و اگر مانع شود آتش در خانه اش بزنید پس قنفذ ملعون و اصحابش
بدون رخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمانی
در گلوی مبارک حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون
آورند و بروایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد حضرت
همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست که بر او بزند او حضرت را قسم
داد حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد بنزد قنفذ که اگر حضرت فاطمه
مانع بیرون آوردن علی شود پس والمکن و او را بزن و دور کن چون حضرت را
بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک در آمد و مانع شد قنفذ
ملعون در را بعنف گشود و بر پهلوی فاطمه زد که یکی از دنده های پهلوی
مبارکش شکست و فرزندی که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود
سقط شد و باز ممانعت می فرمود تا تازیانه بر بازویش زد که استخوان شکست
و بهمین ضربتها شهید شد و چون از دنیا رفت در بازویش گره بزرگی از آن
ضربت مانده بود و پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا بنزد ابوبکر
لعین آوردند و عمر ملعون با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد بن ولید
و ابوعبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن
سعد و سائر منافقان مکمل و مسلح بر دور ابوبکر لعین ایستاده بودند سلیم بن قیس

گفت من سلمان گفتم آیا این جماعت بی رخصت داخل خانه فاطمهؑ شدند گفت
آری واللّه مقنعه نیز بر سر نداشت و استغاثه میکرد و یا ابتاه یا رسول اللّهؐ
تو دیروز از میان ما رفته و ابوبکر و عمر با اهل بیتؑ تو چنین می کنند و من دیدهام
که ابوبکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه میگریستند بغیر عمر لعین و خالد و مغیره و عمر
میگفت ما را کاری نیست با زنان و رایهای ایشان در هیچ امری چون
حضرت علی علیه السلام را به نزدیک ابوبکر آوردند فرمود که بخدا سوگند اگر
شمشیر من در دست من می بود شما بر من دست نمی یافتید واللّه که من ملامت خود
نمیکنم در آنکه با شما جهاد نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی
شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم ولیکن خدا لعنت کند آنها را
که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابوبکر محیل لعین بر حضرت
افتاد و فریاد زد که دست از وی بردارید حضرت گفت ای ابوبکر چه زود برجستید
بر مخالفت رسول خداؐ و اذیت اهل بیتؑ او بکدام حق و بکدام منزلت مردم را
به بیعت خود میخوانی تو دیروز بامر خدا و رسولؐ او با من بیعت نکردی عمر گفت
این سخنان را بگذار دست از تو برنداریم تا بیعت نکنی فرمود که اگر بیعت نکنم
چه خواهید کرد گفت خواهیم کشت ترا بذلت و خواری حضرت فرمود که پس
کشته خواهید بود بندهٔ خالص خدا و برادر رسولؐ او را ابوبکر گفت و برادر
عباس عمر گفت که بندهٔ خدا را قبول داریم امّا برادر رسولؐ را قبول نداریم حضرت
فرمود که انکار می کنید که رسول خداؐ مرا برادر خود کردانید گفتند بلی پس حضرتؑ
خطاب کرد بصحابه که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخدا قسم میدهم که شنیدید

از رسول ا

از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزوهٔ تبوک چه گفت
پس انچه حضرت رسول علانیه در حق او گفته بود همه را ذکر کرد ایشان همه گفتند
که همه اینها را شنیدیم چون ابوبکر ترسید که مبادا مردم او را یاری کنند خود
مبادرت کرد و گفت انچه گفتی همه حق است و ماهمه را شنیده ایم بگوشهای خود
و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد ازینها گفت که ما اهل بیت را خدا برگزیده است
و گرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا
و خلافت و پیغمبری هر دو را در ما جمع نکرده است علی علیه السلام گفت آیا کسی هست
که با تو این گواهی بدهد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من نیز شنیدم
پس ابوعبیده و سالم و مولای حذیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت
فرمود که وفا کردید شما پنج نفر بآن صحیفه ملعونه که در میان کعبه نوشتید که اگر محمد
کشته شود یا بمیرد نگذاریم که خلافت باهل بیت او برسد و این حدیث را در امروز
وضع کردید ابوبکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای زبیر
و ای سلمان و ای ابوذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق
اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد
و گفت چنین نامه نوشته اند و چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بلی شنیدیم
حضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهدی کرده اند که خلافت را
از اهل بیت بگردانند پس تو گفتی پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
اگر چنین کنند من چه کنم فرمود که اگر یاوری بیابی با ایشان جهاد و قتال بکن
و اگر نیابی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده پس حضرت امیر گفت

که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند وفا میکردند جهاد میکردم با ایشان
از برای خدا و بخدا سوگند که این خلافت که ابوبکر و عمر از من غصب کردند
باحدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و انچه تکذیب قول
شما میکنند و افترائی که بر حضرت رسول ص بستید این آیت است اَمْ یَحْسُدُونَ
النَّاسَ عَلٰی مَا اٰتٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهٖ فَقَدْ اٰتَیْنَا اٰلَ اِبْرَاهِیْمَ
الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَاٰتَیْنَاهُمْ مُلْکًا عَظِیْمًا
یعنی آیا حسد می برند بر مردم در انچه خدا عطا کرده است ایشانرا از فضل خود
پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم بایشان
ملک و بادشاهی عظیم را حضرت ع فرمود که کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است
و ملک عظیم خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس مقداد برخاست گفت
یا علی چه میفرمائی بخدا سوگند که اگر مرا امر کنی بهمین شمشیر بزنم و اگر فرمائی
دست باز دارم حضرت ع فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت
رسالت ص را و انچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت
پس من برخاستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت او
که اگر دانم که دفع ظلمی می توانم کرد و دین خود را عزیز می توانم کرد هر آینه شمشیر
خود را میکشم و میزنم تا حق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه
و را آتش میزنید فرزندانش را باین مذلت و خواری میکشید و می آزارید
پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رجا پس ابوذر
برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعصیان خود را

مخذول کرده اید حق تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
و آل محمد اخلاف نوح و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت
پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد وشد
ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت ممتد اند و مانند کوه های زمین
موجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترم و قبله عالیان اند و مانند چشمه صافیه
منبع علوم حق اند و مانند ستاره های درخشنده هدایت کننده خلق اند و شجره
مبارکه اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیا و سید
ولد آدم است و علی وصی اوصیا و امام متقیان و قائد غر محجلین است و او
صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولی ناس
بمومنین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ
مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی است بمومنان از جانهای ایشان و زنان او
مادران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند ببعضی در کتاب خدا
پس ابو ذر گفت مقدم دارید هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارید
هر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را بکسی بدهید
که خدا داده است پس درینوقت عمر دوید برخاست و گفت چه عبث بربالای
این منبر نشسته علی با تو در مقام مجادله و محاربه است و در زیر منبر تو نشسته
و برنمیخیزد که با تو بیعت کند یا از منبر بزیر آی یا بفرما که گردنش را بزنیم و امام حسن

و امام حسین صلوات الله علیهما بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون
حرف کشتن را شنیدند گریستند و صدا بلند کردند که یا جدّاه یا رسول الله حضرت
امیر ایشان را بسینه خود چسپانید و گفت گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان قادر
بر قتل پدر شما نیستند و از ان ذلیل تر و بیمقدارترند که این جرات توانند کرد
پس ام ایمن مربیه رسول خدا آمد و گفت ای ابو بکر چه زود ظاهر کردید حسد و نفاق
خود را عمر گفت ما را بسخن زنان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند
پس بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش
چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش می شناسیم بآن صفاتی که همه کس میدانند
ایا رسول خدا نگفت بتو و ابو بکر که بروید بسوی علی و سلام کنید بر او بامارت
مومنان شما پرسیدید که بامر خدا و رسول است گفت بلی ابو بکر گفت بلی چنین بود
اما پیغمبر بعد از ان گفت از برای اهل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمی شود
بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا نگفته است و الله در شهری که
تو امیر باشی من نمی مانم عمر ملعون گفت که او را زدند و از مدینه بیرون کردند
پس عمر لعین گفت ای پسر ابو طالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر نکنم
عمر لعین گفت کردنت را میزنم حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و این جواب را
شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست را بلند کرد و بی آنکه حضرت
دست بگشاید ابو بکر لعین دست خود را دراز کرد و بر روی دست حضرت
گذاشت و بروایت عیاشی چون عمر لعین گفت کردنت را میزنم حضرت
فرمود بخدا سوگند ای پسر صهاک تو قادر بر ان نیستی و تو لئیم تر و ضعیف تری از انکه
این کار

این کار توانی کرد پس خالد ملعون برجست و شمشیر کشید و گفت والله اگر
بیعت نکنی میکشم ترا حضرت برخاست و گریبان خالد را گرفت و او را
تکانی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون
حضرت را بمسجد آوردند ریسمان در گردنش بود و می کشیدند رو بجانب
قبر حضرت رسول کرد و گفت اِبْنَ اُمَّ اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی
وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی یعنی ای برادر بدرستی که قوم مرا ضعیف کردانیدند
و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابیست که هارون بموسی گفت از برای
پرسیدن قوم او گوساله را پس زبیر را گفتند بیعت کن او ابا کرد عمر و خالد و غیره
با جمع دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجبر بیعت
کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و گردن مرا فشردند تا سلعه در گردن من
بهم رسید و بجبر بیعت کردم پس ابوذر و مقداد را بجبر و اکراه بیعت فرمودند
و بغیر امیر المومنین و ما چهار نفر بجبر بیعت نکردیم و شدت و امتناع زبیر از ما
همه بیشتر بود و چون بیعت کرد و گفت ای پسر ضحاک بخدا سوگند اگر این طاغیان
نبودند که ترا اعانت کردند تو نمی توانستی مرا جبر کنی در وقتی که شمشیر در دست
من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم و لیکن طاغی چند ترا
اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر ملعون در غضب شد
و گفت تو ضحاک را نام می بری زبیر گفت ضحاک کیست که من نام او را نتوانم برد
ضحاک کنیز حبشی بود و از جدم عبد المطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با جد تو
نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از و بهم رسید

عبدالمطلب نحاک را بجدّ تو بخشید و پدر تو غلام جدّ ماست پس ابوبکر میان
ایشان اصلاح کرد و دست از یکدیگر برداشتند سلیم گفت من بسلمان گفتم
تو با ابوبکر بیعت کردی و هیچ نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک
و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود و سنّت کافران پیش از خود را
اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این امت انداختید و دست
از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر گفت
حالا که تو و امامت بیعت کردید هرچه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که بر تو و بر صاحبت ابوبکر که با او بیعت کردی
مثل گناهان جمیع امت تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد بود
عمر گفت هرچه خواهی بگو امام تو بیعت کرده و دیده است روشن نشد با آنکه خلافت
باو برسد من گفتم گواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده ام
که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت آنچه خواهی
بگو خدا دور کرد خلافت را از اهل بیتی که شما ایشان را خدایان گرفته بودید
بغیر از خدا من گفتم گواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شنیدم در تفسیر این آیت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ
وَثَاقَهُ أَحَدٌ که این آیت در شان تست یعنی عذاب و بند او
از همه کفار شدیدتر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیرد ای غلام
فرزند زن گندیده پس حضرت امیر علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان
که ساکت شو سلمان گفت بخدا سوگند که اگر حضرت امیر مرا امر بسکوت نمیکرد

هر آیت که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول ص
در حق او و ابوبکر شنیده بودم میگفتم چون عمر دید که ساکت شدم گفت
از روی تهدید که تو مطیع و منقاد اوئی پس چون ابوذر و مقداد بیعت کردند
و سخنی نه گفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمی شوی چنانکه دو مصاحبت
بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت با اهل بیت و تعظیم تو ایشانرا
زیاد و از یشان نیست ابوذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را بمحبت آل محمد
و تعظیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد
و افترا کند بر ایشان و حق ایشانرا بظلم از ایشان بگیرد و مردم را برایشان
مسلط گرداند و این امت را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین
خدا لعنت کند کسی را که ستم در حق ایشان کند ایشانرا در خلافت حقی نبود
و ایشان و سائر مردم درین امر مساوی بودند ابوذر گفت پس چرا
شما حجت کردید بر انصار به قرابت رسول ص پس حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه فرمود که ای پسر صحاک پس ما را دران حقی نیست و حق
خلافت مخصوص تو و ابوبکر دنی زاده پسر زن خورنده مگس است عمر گفت
الحال که بیعت کردی دست ازین سخنان بردار عامه مردم بمصاحب
من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت ع فرمود و لیکن
خدا و رسول ص راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها را
که متابعت و معاونت شما کردند بغضب خدا و عذاب او و خواری او
وای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده و چه عذاب برای خود و مصاحبت خود

بهپا کرده ابوبکر گفت ای عمر الحال که او بیعت کرد و ما از شر و فتنه او ایمن
شدیم بگذار هرچه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیگویم خدا را بیاد شما
می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیدید از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم تابوتی از آتش هست که در آن دوازده نفر
هستند شش نفر از امم سابقه و شش نفر از این امت و آن تابوت در چاهی
هست در قعر جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را
مشتعل گرداند میفرماید آن سنگ را از آن چاه برمیدارند جمیع جهنم از شدت
حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلام فرمود من در حضور شما از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینیان
پس پسر آدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل
که یکی یهود را گمراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است
و از این امت دجال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه کنند
و با یکدیگر عهد و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر
بر غصب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را شمرد پس ما چهار
نفر گواهی دادیم که ما در این واقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم درین وقت
عثمان گفت که آیا نزد تو و این اصحاب تو حدیثی هست که در حق من شنیده
باشید علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و
از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشد عثمان در غضب شد و گفت
با تو چه کار است در هیچ حال دست از من برنمیداری نه در حیات

رسول خدا

رسول ص و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بینی ترا بر خاک بمالد عثمان
گفت بخدا سوگند که من از رسول خدا ص شنیدم که میگفت که زبیر برگشته خواهد شد مرتد
از اسلام سلمان گفت که درین وقت حضرت امیر علیه السلام آهسته
بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد
و بیعت مرا خواهد شکست و مرتد گشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان گفت
مردم همه مرتد شدند بعد از رسول خدا ص بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا ص
بمنزله هارون و اتباع او شدند و بمنزله گوساله و اتباع آن پس علی ع
بمنزله هارون بود و ابو بکر بمنزله گوساله و عمر بمنزله سامری و شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت گروهی از اصحاب من بیایند
از آنها که در ظاهر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند
من چون ایشانرا به بینم و ایشان مرا به بینند و من ایشانرا بشناسم و ایشان
مرا بشناسند ایشانرا از پیش من بربایند پس من گویم پروردگارا اینها
اصحاب منند گویند نمیدانی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان
مفارقت کردی مرتد شدند و از دین برگشتند پس من گویم دور شوید
ایشانرا و شنیدم از رسول خدا ع که مرتکب خواهند شد سنت و طریقه بنی اسرائیل را
مانند موافقت دو تای نعل با یکدیگر و پرهای تیر با یکدیگر شبر بشبر و ذراع
بذراع و باع بباع زیرا که توریت و قرآن مجید بیکدست و یک قلم
و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و سنتهای این دو امت مساویند
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله
علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت
فاطمه نزدیک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عمم بردارید
بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده اگر دست از و برندارید موی
خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گیرم و ناله بدرگاه خدا
بلند کنم ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه آن گرامی تر از فرزند
من نیست سلمان گفت من نزدیک آنحضرت بودم بخدا سوگند که دیدم
دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست
از زیرش می تواند بیرون برود پس نزدیک آنحضرت رفتم و گفتم
ای سیده من و ای خاتون من خدا پدرت را رحمت عالمیان گردانید تو
تو سبب نزول عذاب بر ایشان مشو پس حضرت از مسجد بیرون رفت
و دیوارها بجای خود فرود آمدند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل
بینیهای ما شد و بروایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست حسنین علیهما السلام
را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که نفرین
کند پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را گفت برو دختر محمد را دریاب
که من می بینم پهلوهای مدینه را بحرکت آمده است و اگر او موی خود را
بگشاید و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا آورد
این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمین فرو میرود با اهلش پس سلمان
خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که برگرد و صبر کن

ابا عرش

و باعث عذاب این است مشو فاطمه ع فرمود هر گاه او فرموده است

بر میکردم و صبر میکنیم و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المومنین ع را میکشیدند

و بنزد ابوبکر می آوردند چون بنزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله

علیه و آله رسیدند این آیت را خواندند ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي

وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي پس دستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر

که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدائی ظاهر شد که شناختند

که صدای آنحضرت است أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ

مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی بآنخدائی که ترا آفرید

از خاکی پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و ایضا از طرق خاصه

از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت

کرده اند که دوازده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت

او را و حجتهای شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص

که از بنی امیه بود و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی و از انصار

ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و ذو الشهادتین

خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بر منبر

رفت با یکدیگر مشورت کردند بعضی گفتند می رویم و او را از منبر بزیر می آوریم

و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید کشته خواهید شد و حق تعالی فرموده است خود را

بدست خود به تهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بخدمت

حضرت امیر ع روند و با او مصلحت کنند پس رفتند و گفتند یا امیر المومنین
ترک کردی حق را که تو اولی واحق بودی به آن از ابوبکر زیرا که ما شنیدیم
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود علی ع با حق است و حق با علی است
بهر سو که او میرود و حق با او میرود و ما میخواهیم برویم و او را از منبر زیر آوریم و آمده ایم
که رای تو درین باب بدانیم حضرت فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کنید
باید با ایشان محاربه کنید و شما نسبت با ایشان از بابت نمک اید در میان
طعام و از بابت سرمه که در چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیرهای
برهنه مستعد قتال و ایشان به نزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا
می کشیم پس باید که من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم
و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت ص پیش از وفات
خود بمن گفت که بزودی امت با تو غدر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در باب تو
خواهند شکست و تو از من بمنزله هارونی از موسی ع و امت بعد از من از بابت
هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله
هرگاه چنین شود چه کنم فرمود اگر یاوری بیابی مبادرت کن و جهاد کن
و اگر یاوری نیابی دست بازدار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد
من آیی و چون حضرت رسول ص بملاء اعلی ملحق شد مشغول تغسیل و تکفین او شدم
پس سوگند یاد کردم که ردا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمع
کردم پس دست فاطمه ع و حسنین علیهم السلام را گرفتم و گردیدم بخانه های
اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سوگند دادم ایشانرا

که دعا بر

که رعایت حق من نکنند و خواندم ایشان را بیاری خود و اجابت من نکردند

از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار پس از خدا بترسید

و ساکت باشید برای آنچه مبداء اید از کینه‌هائی که در سینه‌های این جماعت

هست و بغض و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او

اما همه باهم بروید بنزد این مرد و ظاهر کنید بر او آنچه از حضرت رسول

شنیده اید در حق من و ایشان تا حجّت بر او تمام تر شود و او را عذری

نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات می‌کنند

بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی بالا رفت همه بر دور منبر او

جمع شدند و اوّل کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود و چون

اعتماد بر اعانت بنی امیّه داشت گفت از خدا بترس ای ابوبکر بتحقیق میدانی

که رسول خدا در روز بنی قریظه گفت ای گروه مهاجران و انصار من

شما را وصیتی میکنم حفظ نمائید بدرستی که علی ابن ابیطالب امیر شما است

بعد از من و خلیفهٔ من است در میان شما باین وصیت کرده است

مرا پروردگار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او

ننمائید مختلف خواهید شد در احکام خود و مضطرب می‌شود بر شما امر دین شما

و بدان شما و الی شما خواهند شد بدرستی که اهل بیت من وارثان امر منند

و عمل کنندگان بامر امت منند بعد از من خداوندا هر که اطاعت ایشان

بکند از امت من و حفظ کند در حق ایشان وصیت مرا پس ایشان را محشور گردان

در زمرهٔ من و از برای ایشان بهرهٔ کاملی از مرافقت من قرار ده که بآن دریابند

نوز و رستگاری آخرت را و خدا و ندا هر که بد خلافت من کند و اهل بیت من
پس محروم کردان او را از بهشتی که عرض آن مانند عرض آسمانها
و زمین است پس عمر باو معارض شد و خالد در نسب و حسب و قبایح اعمال
او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو درین امر مثل بمنزله شیطانست
که حق تعالی در قرآن فرموده است که مثل او مانند مثل شیطان است
در وقتی که به انسان گفت که کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو
پس عاقبت هر دو آن خواهد بود که در جهنم خواهند بود همیشه و این است
جزای ستمکاران پس سلمان بر خاست و اول بفارسی گفت که کردید و نکردید
و ندانید که چه کردید پس بعربی گفت ای ابوبکر هر گاه مسئله رو دهد که ندانی
از که خواهی پرسید و هر گاه امر مشکلی را از تو سوال کنند بکه پناه خواهی برد
و چه عذر داری در آنکه تقدم نمائی بر کسی که از تو داناتر است و قرابتش
برسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خدا و سنت پیغمبر داناتر است
و رسول خدا او را مقدم داشت در حیات خود و وصیت کرد باو نزد وفات
خود و پس گفته او را طرح کردید و وصیت او را فراموش کرده انگاشتید
و وعده او را خلف کردید و عهد او را شکستید و عقد امارت اسامه را
که رسول خدا او را بر شما امیر کرد که شما را از مدینه بیرون برد که این فتنه را
نکنید و براست ظاهر شود که شما در هیچ امر متابعت او نکردید و همه را برهم زدید و وزر
و وبال عمرت با آخر خواهد رسید و با این وزر عظیم بقبر خواهی رفت
تا زود است توبه کن و این وبال عظیم را بآخرت مبر به تحقیق که آنچه ما حق

علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا
از آنکه چنین امر عظیمی را بکردن گرفتی پس ابوذر برخاست و گفت ای گروه
قریش عجب قباحتی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت
بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و در دین شک خواهند کرد
و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف در میان شما هم نمی رسید
و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهم رساند خلافت را متصرف خواهد شد
و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه نیکان
شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است
پس از برای دو پسرم حسن و حسین علیهما السلام پس از برای طاهران
از ذریت من علیهم السلام پس طرح کردید گفته پیغمبر خود را و آخرت
باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت امتهای گذشته را متابعت کردید
که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهید دید و خدا
ستم کننده نیست بر بندگان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت کرد
بسیار و گفت میدانی که بیعت علی علیه السلام در گردن تو هست
و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر سایه علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر المؤمنین
بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد تا این خیال بخاطر شما نرسد و بار دیگر
شما را در زیر علم معدن شقاق و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد
در غزوه ذات السلاسل و آن منافقی بود که در شان او اِنَّ شَانِئَكَ
هُوَ الْاَبْتَرُ نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان

وعمر و شمار اچاوش آن لشکر کرد از چاوشی یکبار ترقی کردی بخلافت و یقین
میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق را
باو تسلیم کن پس بریدهٔ اسلمی برخاست و گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
چه محنت کشید حق از باطل ای ابوبکر آیا از خاطرت رفته است آنکه رسول خدا
امر کرد ما را که علی را امیر المومنین بگوئیم و سلام کنیم برو بامارت مومنان
و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشندهٔ قاسطان است
از خدا بترس و حق را بکسی که احق است باو برگردان پس عمار برخاست
و گفت ای گروه قریش و ای گروه انصار و مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما
اولایند بخلافت و احق اند بمیراث او و قیام بامور دین بیش از همه کس
می توانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر می توانند کرد و خیرخواه ترند نسبت
با مت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند باهلش پیش از آنکه
امر شما سست شود و فتنه عظیم شود و دشمنان در شما طمع کنند و میدانید
که علی ولی شماست بعد از خدا و رسول و میدانید که فرق گذاشت حضرت رسول
میان شما و او در مواطن بسیار در های مسجد را سد کرد بغیر از در او و کریمه
فاطمه را باو داد و بسیار طلبکار ان اذا و گفت من شهرستان حکمتم و علی در کاه
آنست هر که حکمت خواهد از درگاهش بیاید و همه شما را در امور دین باو محتاج هستید
واو در هیچ امر بشما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک
از شما ندارد و پس چرا از و میل بدیگری می کنید و حق او را بغارت می برید
بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا پس ابی بن کعب برخاست و گفت

ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدا برای دیگری قرار داده است و حق را
باهلش رد کن و نصایح بسیار کرد او را پس خزیمه برخاست و گفت
ایها الناس آیا نمیدانید که رسول خدا شهادت مرا بتنهائی قبول کرد گفتند
بلی پس گفت من شهادت میدهم که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که میگفت که اهل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان
که پیروی ایشان باید کرد گفتم آنچه میدانستم وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ پس ابو الهیثم برخاست و گفت من شهادت میدهم بر پیغمبر
ما که علی را بازداشت در روز غدیر خم پس انصار گفتند او را باز نداشت
مگر از برای خلافت و بعضی گفتند او را برای آن بازداشت که مردم
بدانند که او مولای هر کسی است که پیغمبر مولای او است ما جمعی را فرستادیم
که از آنحضرت سوال کردند حضرت فرمود که بگوئید که علی ولی مومنان است
بعد از من و خیر خواه ترین مردم است برای امت من شهادت دادم
بآنچه میدانستم پس هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود و روز قیامت
وعده گاه همه است پس سهل بن حنیف برخاست و بعد از حمد و صلوة
گفت ای گروه قریش گواه باشید بر من که من گواهی میدهم بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله که دیدم او را در این مکان یعنی در ما بین قبر و منبر و او دست
علی ابن ابیطالب را گرفته بود و میگفت ایها الناس این علی امام شما است
بعد از من و وصی من است در حیات من و بعد از وفات من و قضا کننده
دین منست و وفا کننده بوعدهٔ من است و اول کسی است که با من مصافحه

خواهد کرد بر حوض من پس خوشا حال کسی که متابعت و یاری او کند
و وای بر کسی که تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان
با او ایستاد و گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهل بیت من
ستاره های زمین اند پس بر ایشان تقدم منمائید و ایشان را مقدم دارید
که ایشانند والیان بعد از من پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله
کدام اند اهل بیت تو گفت علی و طاهران از فرزندان او پس مباش ای
ابوبکر اول کسی که کافر شود باین سخن و خیانت منما بخدا و رسول و خیانت
منما امانتهای خود را و حال آنکه دانید حق را پس ابوایوب برخاست
و گفت بترسید از خدا ای بندگان خدا در حق اهل بیت پیغمبر خود و رد نمائید
بایشان حق ایشان را که خدا برای ایشان قرار داده است بتحقیق که شما
شنیده اید مثل آنچه که برادران شما شنیده اند که در مقامات متعدده
میگفت که اهل بیت من امامان شمایند بعد از من و اشاره بعلی میکرد و میگفت
این امیر بررره و نیکوکاران است و کشنده کافران است هر که او را واگذارد
خدا او را وامی گذارد و هر که او را یاری میکند خدا او را یاری میکند
پس توبه کنید بسوی خدا از ظلم خود بدرستیکه خدا تواب رحیم است حضرت
صادق علیه السلام فرمود که پس ابوبکر ساکت ماند بر منبر و نتوانست که
جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بهتر شما نیستم شما اقاله کنید بیعت مرا
دست از من بردارید پس عمر گفت بزیر بیا ای احمق هرگاه تو جواب
حجتهای قریش را نمی توانستی گفت چرا خود را در این مقام باز داشتی والله
لامن

که من میخواهم ترا خلع کنم و خلافت را بسالم مولای حذیفه بدهم پس ابوبکر
از منبر بزیر آمد و دست عمر را گرفت و بخانهٔ خود رفتند و تا سه روز داخل مسجد
نشدند و چون روز چهارم شد خالد بن ولید پلید با هزار کس آمد و گفت چه نشسته اید بخدا
سوگند که بنی هاشم بطمع افتاده اند که خلافت را متصرف شوند و سالم با هزار
نفر آمد و معاذ بن جبل با هزار کس آمد و پیاپی لشکر می آمدند تا چهار هزار کس منافق جمع شدند
و بیرون آمدند با شمشیرهای برهنه و عمر در پیش ایشان می آمد تا داخل مسجد
حضرت رسول شدند پس عمر گفت بخدا سوگند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن
میگوید مثل آنچه در روز گذشته گفتید سرش را از بدن جدا میکنیم پس خالد
بن سعید برخاست و گفت ای پسر ضحاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را میترسانید
یا بجمعیت خود میخواهید ما را پراکنده کنید بخدا سوگند که شمشیرهای ما تیزتر است
از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا که حجت خدا در میان
ماست بخدا سوگند که اگر نه این بود که امام ما ما را منع میکند از قتال و اطاعت او
بر ما واجب است هر آینه شمشیر میکشیدیم و جهاد میکردیم تا عذر خود را
ظاهر کنیم پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود بنشین ای خالد خدا
دانست سعی ترا در راه دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس نشست
و سلمان برخاست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از رسول خدا
و اگر نشنیده باشم گوشهای من کر شوند میگفت روزی خواهد بود که برادر من
و پسر عم من در مسجد من نشسته باشد با نفری از اصحاب خود که ناگاه جماعتی
از سگان جهنم او را در میان خواهند گرفت و اراده کشتن او و اصحاب او

و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها ئید پس عمر بر خاست
که بر او حمله کند حضرت امیر المومنین بر جست و گریبان آن ملعون را گرفت
و او را بر زمین زد و گفت ای پسر ضحاک حبشیه اگر نه نامهٔ باشد که پیش
نوشته شده و عهدیکه از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو می نمودم که کدام
یاورش ضعیف تر است و عددش کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود
و فرمود که دور شوید خدا شما را رحمت کند پس بخدا سوگند که بعد از این داخل این مسجد
نخواهم شد مگر بروشی که دو برادرم موسی و هارون داخل شدند در وقتی
که اصحاب موسی با و گفتند برو تو و خدای تو جنگ کنید ما اینجا نشسته ایم و با شما
بجنگ نمی آئیم و الله که داخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلی الله
علیه و آله یا از برای قضیهٔ که بر مردم مشتبه شود و حکم بحق دادن لازم زیرا که
جایز نیست از برای حجتی که رسول خدا در میان مردم نصب کرده باشد
آنکه مردم را در حیرت بگذارد و بدانکه این مجملی و قلیلی است از آنکه از طرق
معتبره شیعه درین قضیه هائله وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب
و احادیث معتبره مخالفین متفرق وارد شده است و بعضی از آنها را در
کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات
در قضیه سقیفه مختلف است و انچه شیعه میگویند و جمعی کثیر از محدثین روایت
کرده اند آنست که حضرت امیر المومنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت
تا آنکه او را باکراه در آوردند و زبیر امتناع نمود از بیعت و گفت بیعت
نمیکنم مگر با علی و همچنین ابو سفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول

وبنو هاشم

و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زبیر شمشیر
کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر
زبیر را بگیرید و بر سنگ بزنید شمشیر را گرفتند و بر سنگ زدند و شکستند
و همه را بجبر آوردند بنزد ابوبکر تا بیعت کردند و کسی بغیر از علی علیه السلام نماند
و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیرون نیاوردند و بعضی گفته اند بیرون
آوردند و با ابوبکر بیعت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری ازینها روایت
کرده است و گفته است که چون انصار دیدند که خلافت بایشان نمیرسد
گفتند همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی بیعت نمیکنیم و مثل این ذکر
کرده است علی بن عبد الکریم معروف بابن اثیر موصلی در تاریخش
و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات
حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان عزم می یافتم جهاد میکردم
این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند
و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت
امیر امتناع نمود از بیعت ابوبکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار
کرد و بیعت نکرد تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم
راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود بیعت کرد و در
صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه در حیات بود روی
مردم بسوی آنحضرت بود و چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او
گردید و از خانه او بیرون رفتند پس بیعت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از

مولف گوید که از جمله غرائب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود نقل کرده است در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه طوعاً بیعت کرد و حال آنکه عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا اعوان می یافت و ممکن بود او را امتناع قبول بیعت نکرد و چون روی مردم از او گردید و مضطر شد بیعت کرد و ایضاً ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را توثیق و مدح می کنند نقل کرده است که چون با ابوبکر بیعت کردند زبیر و مقداد با جمعی از صحابه نزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه علیها السلام بود و مشورت میکردند در امور خود و بیکدیگر مصلحت میکردند پس عمر آمد و داخل خانه فاطمه شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از خلق محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست از تو و بخدا قسم این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو جمعیت کنند آتش بزنم و خانه ات را بر ایشان بسوزانم چون عمر علیه ما علیه بیرون رفت و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد شما دیگر باینخانه میائید ایشان رفتند و با ابوبکر بیعت کردند و باز ابن ابی الحدید گفته است که از سخنان مشهور معویه است که به علی علیه السلام نوشت که دیروز بود که زنت را بر دراز گوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی و در روزیکه با ابوبکر بیعت کردند نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا

و اجابت

و اجابت تو نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر محق می بودی اجابت تو
میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمی کنم که با پدرم
گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفر می یافتم که صاحب
عزم بودند قتال میکردم با ابو بکر و ایضاً از کتاب جوهری روایت کرده است
که سلمان و زبیر و انصار میخواستند بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان
گفت اختیار را درست کردید که با نصار ندادید اما خطا کردید که بمعدنش
که علی باشد ندادید و بروایت دیگر گفت که خطا کردید که باهل بیت پیغمبر
ندادید و اگر بایشان میدادید دو کس بر شما اختلاف نمیکردند و برفاهیت
زندگانی میکردید و ایضاً از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود
که غضب کردند مردانی چند از مهاجران در بیعت ابو بکر و بغضب آمدند
علی و زبیر و داخل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها
اسید بن حضیر بود و سلمة بن سلامه پس حضرت فاطمه فریاد زد و ایشان را
بخدا سوگند داد و فائده نکرد و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند
و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بعنف بیرون آورد و کشید
تا بیعت کردند پس ابو بکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که
بیعت من امری بود فلتة و اقع شد بی تامل و خدا از شر آن نگاه داشت
و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت نداشتم
و امر بزرگی را بر گردن من انداختند که من طاقت آنرا ندارم و از دست من
بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من می بود و ازین مقوله

عذر ها خواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته آست

که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمر داخل خانه فاطمه شدند و بروایت

دیگر عبدالرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن سلمه نیز همراه بود و او شمشیر زبیر را

شکست و باز از کتاب جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده است

که چون ابوبکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با گروهی از بنی هاشم در خانه

فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدائی که جانم در دست

اوست بیرون می آئید بسوی بیعت یا خانه را بر شما ها می سوزانم پس زبیر

با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را در بر گرفت باز یاد بن لبید

و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابوبکر بر منبر صدا زد که شمشیر را بر سنگ بزنید

بر سنگ زدند و شکستند پس ابوبکر گفت بگذارید که خدا می آورد ایشانرا

و جوهری گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان

بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیعت کنند

و عمر آمد که آتش در خانه بزند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد

و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبدالله

بن موسی حسنی پرسیدند از حال ابوبکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی

که عبدالله بن الحسن گفت در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند

و گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود

بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند ما نیز غضبناک ایم از برای غضب او

و ایضا از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن عباس گفت من از عمر

بشنیدم

شنیده‌ام که گفت صاحب تو اولای ناس بود بخلافت بعد از وفات رسول خدا

مگر آنکه ترسیدم بر او از دو چیز گفتم کدام است آنها گفت ترسیدم بر کمی

سال او و محبت او با اولاد عبد المطلب پس ابن ابی الحدید گفته است اما امتناع

علیؑ از بیعت ابو بکر تا آنکه او را بعنف بیرون آوردند بآن نحو که مذکور شد

محدثان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده‌اند و شنیدی انچه جوهری

درین باب از رجال حدیث نقل کرده است و همه ثقات اند و مامونند

و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده‌اند که احصا نمی‌توان کرد و ایضا روایت کرده است

جوهری از ابو بکر باهلی و اسمعیل بن مجاهد از شعبی که ابو بکر بعمر گفت کجاست

خالد بن ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیاورید

تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه شد و خالد بر در خانه ایستاد عمر بزبیر گفت

این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده‌ام برای بیعت علیؑ و در خانه جماعت بسیار

بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی

که در آن خانه بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و برخیزانید

و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جماعت بسیار بودند که ابو بکر

بمدد فرستاده بود و پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

گفت برخیز و بیعت کن حضرت امتناع کرد دست حضرت را گرفت

و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان هجوم آوردند و می‌کشیدند

ایشان را بعنف شدید و مردم جمع شدند در شوارع مدینه و نظر میکردند

و حضرت فاطمهؑ با زنان بسیار از هاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند

وصدای ولوله وشیون بلند شد وحضرت فاطمه ندا کرد ابوبکر را وگفت
خوش زود غارت آوردید بر خانهٔ اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با تو
حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم وچون علی و زبیر بیعت کردند و آن
فتنه فرونشست ابوبکر آمد وشفاعت کرد از برای عمر و فاطمه از و راضی شد
وابن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است
صحیح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غضبناک بود بر ابوبکر وعمر
ووصیت کرد که آنها بر و نماز نکنند وایشان نزد اصحاب ما از جمله گناهان
صغیره بود که آمرزیده شدند واولی آن بود که او را اکرام میداشتند ورعایت
حرمت او میکردند و ایضاً ابن ابی الحدید گفته است که من نزد ابوجعفر نقیب
استاد خود میخواندم آن حدیث را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر
رسول صلی الله علیه وآله کرد که او ترسید و فرزندی از شکمش سقط شد
وباین سبب حضرت رسول صلی الله علیه وآله در روز فتح مکه خون او را
هدر کرد وچون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا
هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن زینب وسقط شدن فرزند او
ظاهر حال آنست که اگر در حیات می بود مباح میکرد خون کسی را که فاطمه
را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد وابن ابی الحدید گفت که من به نقیب گفتم
که من این را از تو روایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام
از او سقط شد او تقیه کرد وگفت صحت و بطلانش را هیچیک از من روایت
مکن که من درین باب توقف دارم و باز ابن ابی الحدید روایت

بعضی

بیعت سقیفه را بهمان نحو که سابقا ذکر کردیم از محمد بن جریر طبری

که معتمدترین محققین ایشانست روایت کرده است و واقدی روایت

کرده است که عمر آمد با اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی دیگر بدر خانهٔ

علی علیه السلام و گفت بیرون آئید و الا خانه را بر شما می سوزانم و ابن جزانه

در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است که گفت که من از آنها

بودم که با عمر هیزم بر داشتیم و بدر خانهٔ فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش

امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه گفت که بیرون کن هر که درین خانه است

و الا می سوزانم خانه را با هر که دران خانه است و دران وقت علی

و فاطمه و حسن و حسین و جماعتی از صحابه دران خانه بودند فاطمه گفت آیا خانه را

بر من و فرزندانم می سوزانی گفت بلی و الله یا بیرون آیند و بیعت کنند

و ابن عبد ربه که از مشاهیر ایشانست گفته است که علی و عباس در خانهٔ

فاطمه نشستند و ابوبکر بعمر گفت که اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن

پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه گفت ای پسر

خطاب آمده که خانهٔ ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصهٔ سقیفه را

از کتاب جوهری مبسوطتر از آنچه سابقا مذکور شد بهمان نحو روایت

کرده است تا آنجا که گفته است که بنو هاشم در خانهٔ علی علیه السلام جمع شدند

و زبیر با ایشان بود زیرا که خود را از بنی هاشم می شمرد و حضرت امیر میفرمود

که زبیر همیشه با ما اهل بیت بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و او را از ما

برگردانیدند پس عمر رفت با گروهی بسوی خانهٔ فاطمه علیه السلام با اسید

وسلمه و گفت بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید
و بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت و بر دیوار
زد و او را و علی را کشیدند و بسوی ابوبکر لعین بردند و بنوهاشم همراه بودند
و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آنحضرت را
نیز و ابوبکر بردند گفتند بیعت کن حضرت گفت من احقم باین امر از شما
و با شما بیعت نمی کنم و شما اولائید بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصار
گرفتید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم
پس انصاف بدهید اگر از خدا می ترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه
انصار بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم
می کنید عمر گفت دست از تو بر نمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت
نیک بایکدیگر ساخته اید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند
بخدا سوگند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمی کنم ابوبکر گفت اگر با من بیعت
نکنی من ترا اکراه نمیکنم ابوعبیده گفت ای ابوالحسن تو کم سالی و ایشان
پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابوبکر قوت بر این امر
بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر بیش از تو دارد پس باو راضی
شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سزاوار خواهی بود باعتبار
فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهادها که تو کرده علی علیه السلام
گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون
مبرید بسوی خانه های خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا
سوگند

سوگند ای گروه مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان شما
کسی باشد که کتاب خدا را خوانده و اند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد
بسنّت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا سوگند که اینها همه
در ماهست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور میشوید
پس بشیر بن سعد گفت یا علیؑ اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت
ابوبکر می شنیدند دو کس بر تو اختلاف نمی کردند ولیکن ایشان با ابوبکر
بیعت کرده اند پس علی علیه السلام بخانهٔ خود برگشت و ملازم خانهٔ خود شد
تا حضرت فاطمهؑ از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه
نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام حضرت فاطمهؑ را
سوار کرد و شب بخانه های انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد
و ایشان قبول نکردند و گفتند ای دختر رسول خداؐ ما با این مرد بیعت
کرده ایم اگر پسر عم تو پیشتر این سخن را میگفت ما از و بدیگری عدول
نمیکردیم علی علیه السلام گفت من رسول خداؐ را مرده در خانه میگذاشتم
و پیش از تجهیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمهؑ گفت علیؑ آنچه کرد خوب کرد
و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه
که از اعاظم علما و مورخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود به نحویکه
گذشت و مبسوط تر از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون
خبر بابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی علیه السلام
جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا کردند

از آمدن عمر هیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست
یا بیرون می آیید یا خانه را با هر که در ان هست می سوزانم مردم گفتند
فاطمه درین خانه است گفت هر چند که او باشد می سوزانم پس همه بیرون
آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کرده ام که تا قرآن را جمع نکنم
از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من قومی
بیحیاتر و بدکردارتر از شما ندیده ام جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید
و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابوبکر آمد
و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میگذاری
ابوبکر قنفذ را گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله
ترا می طلبد حضرت فرمود چه زود دروغ بر رسول خدا بستید چون این خبر را
آوردند ابوبکر گریست و گفت برو و بگو امیر المومنین ترا می طلبد چون
این را گفت حضرت گفت سبحان الله امری دعوی میکند که از و نیست
چون قنفذ این رسالت را آورد باز ابوبکر گریست پس عمر برخاست
و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت
فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صدا بلند کرد که یا رسول الله ما چه کشیدیم
بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابو قحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را
شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای
ایشان پاره پاره شود و عمر با جمعی ماندند تا علی را بدر آوردند و بنزد ابوبکر رسانیدند
پس با او گفتند بیعت کن گفت اگر نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند

کهاورندها

که کردند ترا امیر نیم علیؑ گفت پس بندهٔ خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت

عمر گفت بندهٔ خدا بلی اما برادر رسولؐ نه و ابوبکر ساکت بود و سخن نمی‌گفت

عمر گفت با ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اکراه نمیکنم

برامری تا فاطمهؑ در پهلوی اوست پس علی علیه السلام به نزد مرقد مطهر

حضرت رسولؐ رفت و گریان شد و فریاد کرد که ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ

اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي پس عمر با ابوبکر گفت که بیا برویم بجانب

فاطمهؑ که او را بغضب آوردیم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمهؑ ایشانرا

رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیرؑ آمدند و استدعا کردند که او رخصت

بطلبد حضرت امیرؑ از فاطمهؑ التماس کرد که ایشانرا رخصت بدهد و جامه برروی

حضرتؑ انداختند و چون داخل شدند حضرتؑ رو از ایشان گردانید بجانب

دیوار پس سلام کردند و فاطمهؑ جواب نفرمود و ابوبکر گفت ای حبیبه رسول خدا من

صلهٔ قرابت رسولؐ را دوست تر میدارم از صلهٔ قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی

روزیکه پدر تو مرد من می مردم و بعد از و نمی ماندم آیا گمان داری که من ترا

نشناسم و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول خداؐ منع نمودم

من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ما گروه انبیا میراث

نمیداریم آنچه از ما می ماند صدقه است فاطمهؑ گفت اگر من حدیثی از رسول خدا

نقل کنم آیا اقرار بآن می کنید گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را که نشنیدید از آنحضرت

که گفت رضای فاطمهؑ رضای منست و سخط فاطمهؑ سخط من است و هر که

فاطمهؑ دختر مرا دوست دارد پس بتحقیق مرا دوست داشته است و هر که

راضی کند فاطمهؑ را بتحقیق مرا راضی کردانیده و هر که بخشم آورد فاطمهؑ را

بتحقیق مرا بخشم آورده کفتند بلی شنیدیم این را از رسول خدا صلی الله

علیه و آله فاطمهؑ کفت پس من خدا را و ملائکه را کواه می کیرم که شما مرا بخشم آوردید

و مرا خوشنود نکردانیدید و اکر رسول خداؐ را ملاقات کنم شکایت شما را

خواهم کرد باو ابو بکر کفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمهؑ

پس ابو بکر آنقدر کریست بر خود که نزدیک بود که هلاک شود فاطمهؑ کفت

بخدا سوکند که نفرین خواهم کرد ترا در هر نمازی ابو بکر کفت من دعا

خواهم کرد از برای تو در هر نمازی پس کریان بیرون آمد ابو بکر و با مردم

کفت شما ها هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخوابید و مرا باینحال میکذارید

مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا کفتند ای خلیفه رسول الله

این امر مستقیم نمی شود بدون تو و اکر اقاله کنی دین خدا بر پا نمی شود

ابو بکر کفت اکر نه ترس این بود و آنکه می ترسم عروه اسلام سست شود

هر آینه یک شب با بیعت شمائی خوابیدم بعد از آنچه شنیدم از فاطمهؑ پس

علیؑ بیعت نکرد تا فاطمهؑ وفات یافت و بعد از پدر خود هفتاد و پنج شب

زنده بود و بلاذری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت

تعصب است روایت کرده است که چون ابو بکر علی علیه السلام را

از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند

حضرت فاطمهؑ در در خانه با او ملاقات کرد و کفت ای پسر خطاب خانه مرا

بر من می سوزانی کفت آری و این قوی تر است از آنچه پدر تو آورده است

بلی

پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول الطرفین است
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید دود از خانه اش بلند شد و ایضا بلاذری از ابن عباس
روایت کرده است که چون علی علیه السلام امتناع نمود از بیعت ابوبکر
عمر را فرستاد و گفت بیاور او را به نهایت عنف و شدت پس چون
آورد او را گذشت میان ایشان سخنی پس علی به عمر گفت بدوش شیری را
که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه
فردا ترا بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است
که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از
وفات فاطمه علیها السلام و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیله اسلم
اباکردند از بیعت ابوبکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نکنیم زیرا که حضرت
رسول با بریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه
ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتهی شود
و مردم مرتد شوند و از دین بر گردند و من اختیار این امر کردم که بر من ستم کنند
و مردم از دین بر نگردند و ایضا از عدی بن حاتم روایت کرده است
که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم در وقتی که گریبانش را
کشیدند و به نزد ابوبکر آوردند و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی گفت اگر
نکنم چه خواهی کرد گفت ترا بمیدارم پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت

خداوند اگواه باش پس دست راستش را گشود و بلند کرد و ایشان

باین بیعت راضی شدند مؤلف گوید که ای طالب حق و یقین بدان

که دلیل عمدهٔ مخالفان بر خلافت ابو بکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر

خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود

تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان

عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است

بحث اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف درین مسئله کرده اند

اول آنکه تحقیق این چنین امری ممکن است یا محال دوم بر تقدیر

امکان آیا متحقق شده است در امری یا نه سوم آنکه بر تقدیر تحقق آیا

دلیل بر حقیقت امری می شود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن آیا شرط است

که بحد تواتر برسد یا نه و در هر یک از ینها تشاجر و منازعت بسیار کرده اند

پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب

خواهد بود و آنها که باین امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه باین

دلیل استدلال می توانند کرد و باز خلاف کرده اند در انکه آیا شرط است

در حجت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند بر این رائی

باقی باشند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند در انکه اجماع به تنهائی

حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجت است

و مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند ریاست دین

و دنیا را به نماز و آن بوجوه شتی باطل است اول آنکه علمای امامیه باحادیث

چهار

بسیار از طرق عامه وخاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول
صلی الله علیه وآله نبود بلکه بامر عایشه بود وچون حضرت مطلع شد باآن ضعف
تکیه بر حضرت امیرؑ وفضل بن عباس یا عباس کرده بمسجد آمد واو را از محراب
دور کرده وخود نشسته با ایشان نماز کرد چنانکه در صحیح بخاری از عروه روایت
کرده است که حضرت رسولؐ در خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی
محراب پس ابوبکر نماز میکرد به نماز حضرت رسولؐ ومردم نماز میکردند بنماز
ابوبکر یعنی بتکبیر او دوم آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است علمای
اهل بیت علیهم السلام وظاهریه اهل سنت وجمهور معتزله قیاس را حجت
نمیدانند ودلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اندسوم آنکه بر تقدیر
حجت در جائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد وفرع مساوی
اصل باشد دران علت ودرین جا این مفقود است بلکه فرق ظاهر است
زیراکه ایشان امامت نماز را برای هر نیکوکار وبدکار جایز میدانند
ودر خلافت عدالت وشجاعت وقریشی بودن وشرایط دیگر را شرط
میدانند وایضاً امامت جماعت یک امر است ودران علم بسیار
در کار نیست وشجاعت وتدابیر امور رعیت دران معتبر نیست وچون
خلافت سلطنت وریاست جمیع امور دین ودنیاست ودران علم بسیار
وشرایط بیشمار معتبر است که هیچیک در ابوبکر وعمر وعثمان نبود ودر هر زمانی
مانند خر در گل می ماندند واستعانت از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
وسائر صحابه می نمودند وآنکه بعضی از ملاعین گفتند که حضرت رسولؐ او را برای دین ما

اختیار کرد چرا ما او را از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب
و خطا بوده و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند
امامت را بحکومت عامه در دین و در دنیا و آیضاً اگر این دلیل امامت بود
چرا این دلیل را در برابر انصار نگفتند دست بقرابت زدند چهارم
آنکه قیاس اگر حجت باشد در مسایل فروع حجت است نه در مسایل
اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلیفه گردانیدن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام را در غزوه تبوک در مدینه
و او را بعد از آن عزل نکردن هرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد
خواهد بود زیرا که کسی قائل بعزل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان
زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز
بحث دوم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود
که سعد بن عباده و اصحابش همه خارج بودند و مطلقاً با ابوبکر بیعت نکردند
و اهل بیت رسالت و سائر بنی هاشم تا شش ماه بیعت نکردند و آنها که ظاهرا
بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت نینداختند و شمشیرها برهنه
نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلطی بیابد و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه
با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل
و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و نمرود و شداد و مسیلمه کذاب
باین رسوایی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از
شش ماه که امیر المومنین علیه السلام بیعت کرد اجماع متحقق شد جواب گوییم
که آن

که آن نیز ممنوع است بلکه معلوم است که سعد بن عباده و اولاد وی در
بیعت هرگز داخل نشدند چنانکه ابن عبد البر در استیعاب گفته است در
ترجمه ابوبکر که بیعت بخلافت کردند با ابوبکر در روزی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله از دنیا رحلت نمود در سقیفه بنی ساعده در روز دیگر که روز سه شنبه بود
بیعت عامه نمودند و تخلف کرد از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از قبیله
خزرج و فرقه از قریش و ایضاً ابن عبد البر در کتاب مذکور و ابن حجر
عسقلانی در کتاب اصابه گفته است که سعد با هیچیک از ابوبکر و عمر بیعت
نکرد و نتوانستند که او را جبر کنند بر بیعت چنانکه دیگران را جبر کردند برای آنکه
اقوام او از قبیله خزرج بسیار بودند و احتراز کردند از فتنه او و چون خلافت
بعمر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا از این
شهر بیرون رو سعد گفت حرام است بر من بودن در شهری که تو امیر باشی
پس از مدینه بجانب شام رفت و قبیله بسیاری در نواحی دمشق داشت
هر هفته نزد جماعتی می بود روزی از قریه بقریه دیگر میرفت از یکی باغستانها
تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضة الصفا گفته است
که سعد بیعت نکرد با ابوبکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی
بتحریک یکی از عظما کشته شد و معلوم است که مراد او کیست و بلاذری
در تاریخش روایت کرده است که عمر اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد
بن مسلمه انصاری بکشتن سعد هر یک بر او تیری انداختند و او کشته شد
پس بوهم مردم انداختند که جن او را کشتند و آن شعر مشهور را بزبان

بزبان جن وضع کردند و تظلم حضرت امیر المومنین علیه السلام از ایشان
تا آخر حیاتش متواتر است و آنچه حضرت در جواب معویه نوشت
صریح است در آنکه باختیار خود بیعت نکرده و بحث سوم آنکه بر تقدیر تسلیم
تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در مدت مدیدبودن
جهتی تصرف در نفوس و فروج و دماء و اموال مسلمانان میکردند و لشکرها
باطراف و نواحی میفرستادند و ایضاً دانستی که ایشان در تعریف
اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر در یک وقت زیرا که
اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت متاخران از
رای برگردد پس اجماع تدریجی ابوبکر چه فایده میکند و از جمله غرایب آنست
که اکثر متاخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد و صاحب مواقف
و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن
موجب فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند که هرگاه
ثابت شد حصول امامت باختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع
اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بران قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت
یکی دو تا از حل و عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب متابعت
امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه باصلابتی که در دین داشتند
اکتفا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابوبکر و عقد عبد الرحمن
از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای
اجماع امت از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق کردند

الف

انصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است

که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند

از بعضی بعد از تردد و توقفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند

مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ و ابو سفیان گفت ای فرزندان عبد مناف

راضی شدید که تیم والی شما باشد پر میکنم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح

بخاری و غیر آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقف

بسیار بود و در فرستادن ابو بکر عمر و ابو عبیده را بسوی علیؑ رسالت لطیفی

هست که ثقات بسندهای صحیح روایت کرده اند و مشتمل است بر سخن

بسیاری از جانبین و اندک غلظتی از عمر و روایت کرده اند که چون علی

آمد و بیعت کرد و چون برخاست گفت خدا برکت دهد شما را در آن امری

که مرا آزرده کرد و شما را شاد کرد و آنچه روایت میکنند که با ابو بکر بیعت

کردند علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابو ذر تخلف کردند پس علی روز دیگر

با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب بیعت

مثل سخن صاحب مواقف گفته است و فخر رازی در نهایة العقول گفته است

که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابو بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او

در زمان خلافت عمر که سعد بن عباده مرد اجماع منعقد شد ای عاقل متدین

نظر کن که شیطان چگونه فضلای ایشان را مسخر کرده است که از شنعت

اجماع گریخته اند و خود را به بلای بدتر گرفتار کرده اند بآن می نماید که کسی

از باران بگریزد و خود را به ناودان افکند از دو جهت اجماع محقق نشد پس حجت

بودن این بیعت که از اخبار سقیفه معلوم شد که بنا بر تعصب و معانده
قبیلهٔ اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را او
خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم
بیعت آنجماعت اجماع متحقق نشود و عدم انکار چون معلوم می شود و هرگاه
ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند در تحقق امامت چرا معارضه
با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه می توان گفت که اجماع بر خلاف
امامت ابوبکر و بر عدم اکتفای بیعت احاد است متحقق بود زیرا که در
صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و
اهل بیت ع همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیت ع حجت است
باعتبار حدیث متواتر إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ و حدیث مشهور مَثَلُ
أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ و صاحب کشاف با شدت تعصب روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه ع روح منست و دو
پسرش میوهٔ دل من اند و شوهرش نور دیدهٔ من است و امامان از فرزندان
او امینان پروردگار من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او
هر که چنگ زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود
و در جهنم فرو رود و وا عجباه از آنکه جمعی از فضلا با دعوای علم و فطانت و انصاف
و دیانت اکتفا نمایند در تحقق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامهٔ خلق
به آنکه یک شخص با کسی بیعت کند هرچند عامهٔ اهل فضل و علم و صلاح در طرف
دیگر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که درهمی زید از عمرو طلب دارد
شهادتش

شهادتش را قبول نمی کنند و در تحقق امامت به بیعت او اکتفا می نمایند
و باین سبب یزید پلید و ولید عنید را که قرآن مجید را تیرباران کرد خلیفهٔ خدا
و واجب الاطاعت خلق میدانند و اگر میخواهی در قیامت یوم ندعوا
کل اناس بامامهم با چنین امامی محشور شوی و در روز و بال او شریک باشی
اختیار داری بحث چهارم آنکه هرکاه به احادیث سابقه و اقرار مشاهیر علمای
عامه معلوم شد که در مدت متمادی که اقلش شش ماه است نزاع بود میان
حضرت امیر المومنین و ابوبکر و عمر لعین در خلافت و آنحضرت قدح در ایشان
و در خلافت ایشان میکرد و ایشان نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس
یا باید قائل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود و یا قائل
شوند بآنکه آنحضرت در مدت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی
تعصب انکار امامت امام حق میکرد و پس یکی از ایشان باید که اهلیت
خلافت نداشته باشد و اکثر اعاظم علمای ایشان تصریح کرده اند بصحت
این حدیث که حضرت رسول فرموده که حق با علی است و علی با حق است
و حق با او میکرد و هرجا که بگردد و غزالی با آن تعصب در کتاب احیای علوم گفته است
که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است در هیچ امری
و در جمیع صحاح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر دانا ترین
این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمخشری گفته است
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت از یحیی بن سعید حنبلی نقل کرده است
که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حنبلی که پیشوای حنابلهٔ بغداد بود

مردی از حنابله ترحمی از مردی از اهل کوفه طلب داشت او بنزد اسمعیل آمد اسمعیل از و پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از و گرفتی گفت بیزار شدم از طلب خود و در روز غدیر رفتم بنزد قبر امیر المؤمنین ع که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فضیحتها و اقوال شنیعه و سب صحابه علانیه بی خوفی و بیمی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت آنها چه گناه داشتند و الله که این راه را نگشود و جرأت نداد ایشان را براین فضیحتها مگر صاحب آن قبر آن مرد گفت صاحب آن قبر کیست گفت علی بن ابی طالب آن مرد از روی استبعاد گفت او ایشان را جرأت بر این امر داده است اسمعیل گفت بلی و الله آن مرد گفت اگر علی ع محق بوده در این امر پس ما چرا اعتقاد بامامت ابوبکر و عمر داشته باشیم و اگر او مبطل بود چرا او را امام دانیم راوی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید برجست و کفش پوشید و گفت خدا لعنت کند اسمعیل ولد الزنا را اگر جواب این مسئله را داند و داخل خانه خود شد بحث پنجم آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده دلائل ایشانست بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست اثبات می کنیم عدم استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و نفاق ایشان را زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت نمود بامر ابوبکر یا برضای او و آن خانه مهبط وحی و محل نزول ملائکه مقربین بود و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم در آن خانه بودند و استخفاف و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بخشم و غضب آورد

بلکه از روایات مستفیضه معروفه بطرق این جلیه معلوم شد که حضرت فاطمه را
ترسانیدند بلکه تازیانه در بازو و بر شمشیر براو زدند تا او را مجروح کردند و فرزند او
سقط شد و از ایشان آزرده از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از
صحیح ترمذی روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که بس است
ترا از زنان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد
و آسیه زن فرعون و باز از صحیح ترمذی از جمیع بن عمیر روایت کرده است
که گفت با عمه ام بنزد عائشه رفتیم پس عمه ام از او پرسید که از زنان که
محبوب تر بود بسوی رسول خدا گفت فاطمه گفت از مردان که محبوب تر بود
بسوی آنحضرت گفت شوهرش و از بریده نیز این مضمون را روایت
کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفه بن شهاب روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که فاطمه پارهٔ تن من است هر که او را آزرده میکند
مرا آزرده میکند و هر که او را آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را بتعب
می اندازد مرا بتعب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است که فرمود
که فاطمه بهترین زنان بهشت است و بروایت عائشه بهترین زنان
مومنان است یا زنان این امت و ایضاً بروایت ترمذی که از عائشه
روایت کرده است که ندیدم کسی را که شبیه تر باشد برسول خدا
از فاطمه بسیرت و رفتار و نشستن و برخاستن و چون بنزد آن حضرت
می آمد آنحضرت برمی خاست و او را می بوسید و بجای خود می نشانید
و چون حضرت نزد او میرفت برمی خاست و او را می بوسید و بجای خود

می نشاید و ایضاً از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است
که رسول خدا به علیّ و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من جنگم با هر که
شما با او جنگید و صلحم با هر که شما با او صلح دارید و باز از ترمذی روایت کرده است
از حذیفه که گفت بمادرم گفتم مرا رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از و سوال کنم که استغفار کند
از برای من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شام و خفتن را
با آنحضرت ادا کردم و چون فارغ شدم از پی آنحضرت روانه شدم چون
صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتم بلی گفت چه حاجت داری خدا ترا و مادرت را
بیامرزد و ملکی امشب بر من نازل شد که پیش از این بر زمین نیامده بود
و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشارت دهد
که فاطمه بهترین زنان اهل بهشت است و حسن و حسین بهترین جوانان
اهل بهشت اند و ایضاً روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که
حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که حسن و حسین دو گوشواره عرش الهی اند
و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است
از براء که گفت دیدم رسول خدا حسن ابن علی را بر دوش خود سوار کرده
بود و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار
و از جمیع صحابه روایت کرده است از براء که حضرت رسول حسن و حسین را
دید گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم تو اینها را دوست دار و از

ترمذی

ترمذی روایت کرده است از انس که پرسیده شد از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تر اند گفت حسن و حسین
و میگفت بفاطمه که طلب از برای من دو پسر مرا پس ایشان را می بوسید
و در بر میگرفت و ایضاً از ترمذی از ابو هریره روایت کرده است
که حضرت رسول دست در گردن امام حسن کرد و گفت خداوندا من
این را دوست میدارم پس تو دوست دار او را و دوست دار هر که او را
دوست دارد و از بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است
و ایضاً از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول
حسن و حسین را بر رانهای خود نشانیده بود و میگفت اینها دو پسر من
و دو پسر دختر من اند خداوندا من اینها را دوست میدارم تو ایشان را
دوست دار و هر که ایشان را دوست دارد دوست دار ایشان را
و ایضاً ترمذی از یعلی بن مره روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی را که حسین را
دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضاً ترمذی از ابو سعید
خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین دو سید و مهتر
جوانان اهل بهشت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت
کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا
و احادیث فضائل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع
توان کرد و احادیث متواتره وارد شده است که ایذای حضرت

امیر ایذای حضرت رسول است و ایذای رسول ایذای خداست
و خدا فرموده است که آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است
ایشانرا خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی
خوار کننده پس معلوم شد که آنها که این اذیتها با ایشان رسانیده اند ملعونند
در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و نفاقند
پس چگونه صلاحیت و استحقاق امامت داشته باشند طعن چهارم
معصیت عظمی و داهیهٔ کبری است که در غصب فدک از ابو بکر و عمر
بر اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه مجمل آنرا روایت
میکنم و بعد از آن از کتب معتبرهٔ مخالفان مؤید آنرا ایراد می نمایم تا معلوم
شود که فضایح این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و مجمل این قصه آنست
که چون ابو بکر لعین غصب خلافت امیر المومنین نمود و از مهاجران
و انصار بجبر بیعت گرفت و کار خود را محکم کرد و طمع کرد در فدک
که از اهل بیت بگیرد که مبادا بعضی از مردم بطمع مال بجانب ایشان
میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان
باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب
آن ظالمان شود آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد
تا آنکه دنیا پرستان از ناحیه ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیلی از مال
نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی مردم بسوی ایشان مائل گردند
و خلافت باطل ایشان برهم خورد باین سبب در اول حال در وقتی که

بحجه

صحیفهٔ ملعونه را می نوشتند این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند
که ما گروه انبیا میراث نمی گذاریم آنچه از ما می ماند صدقه است و فدک
از جملهٔ بلادی بود که بی جنگ به تصرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در آمده بود زیرا که چون فتح خیبر بر دست امیر المؤمنین علیه السلام جاری شد
اهل فدک و سائر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت
آنحضرت ندارند آنها بی جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد
که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از ان این
آیت نازل شد وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ یعنی بده بخویش خود حق اورا
حضرت رسول از جبرئیل پرسید ذا القربی کیست و حق او چیست گفت
ذا القربی فاطمه است و حق او فدک است پس حضرت رسول فدک را بامر
خدا بفاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ
گرفته شده است و مخصوص من است و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها را
از تو و از فرزندان تو باشد تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت
غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و وکلای حضرت فاطمه را از فدک
بیرون کرد و ابن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای معتبر از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را
محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل
حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه بسوی
ابو بکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدرم رسول خدا

و بچه جهت وکیل مرا از فدک بیرون کردی و حال آنکه رسول خدا بامر
حق تعالی آنرا بمن داده بود ابوبکر گفت برانچه میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه
امّ ایمن را آورد وامّ ایمن گفت ای ابوبکر گواهی نمیدهم تا حجّت را
بر تو تمام کنم بانچه رسول خدا در حق من گفته است ترا بخدا قسم میدهم
که میدانی که حضرت رسول گفت امّ ایمن زنی است از اهل بهشت
ابوبکر گفت بلی میدانم امّ ایمن گفت پس من گواهی میدهم که حق تعالی
وحی کرد بر رسول خود که بده ذِی الْقُرْبیٰ حق او را پس حضرت رسول
فدک را بطعمهٔ حضرت فاطمه داد بامر خدا و حضرت امیرالمومنین علیه السلام
نیز آمد و بهمین نحو گواهی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین
نیز شهادت دادند پس ابوبکر نامهٔ در باب فدک نوشت و بحضرت
فاطمه داد و عمر حاضر شد و گفت این چه نامه است ابوبکر گفت فاطمه دعوای
فدک کرد و امّ ایمن و علی برای او گواهی دادند من این نامه را نوشتم
عمر نامه را از دست فاطمه گرفت و پاره کرد و فاطمه گریان شد و بیرون
رفت روز دیگر حضرت امیرالمومنین نزد ابوبکر آمد در وقتی که مهاجران
و انصار بدور او مجتمع بودند گفت ای ابوبکر چرا منع کردی فاطمه را
از میراثی که از رسول خدا باو رسیده بود و حال آنکه در حیات حضرت
رسول آنرا مالک و متصرف شده بود ابوبکر گفت فی همه مسلمانانست
اگر اقامت شهود بکند برانکه رسول خدا آنرا باو داده و مخصوص او
گردانیده است باو میدهیم والّا او را در ان حقّی نیست حضرت امیر
گفت

گفت ای ابوبکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا در همه مسلمانان
ابوبکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی
باشد که مالک و متصرف باشند بعد از آن من بیایم و دعوای کنم که این حق منست
از که گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا در فدک از فاطمه
گواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود در حیات رسول خدا و بعد از آن
مالک و متصرف بود و از مسلمان گواه نه طلبیدی چنانکه از من طلبیدی
در آن قرضی که کردم ابوبکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بگذار ما قوت
احتجاج با تو نداریم اگر گواهان عدول می آوری میدهیم و الا ترا و فاطمه را
در آن حقی نیست حضرت فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده گفت بلی
فرمود خبر ده مرا از قول حق تعالی اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ
الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا در حق ما نازل شده است یا در غیر ما
ابوبکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر
گواهان نزد تو گواهی دهند وَالْعِیَاذُ بِاللّٰه که فاطمه زنا کرده است چه خواهی
کرد ابوبکر لعین گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سائر مردم میکنم
حضرت گفت اگر چنین کنی نزد خدا از جملهٔ کافران خواهی بود گفت چرا
فرمود از برای آنکه رد کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت
و قبول کرده شهادت مردم را چنانکه رد کردی حکم خدا و حکم رسول را
که فدک را بفاطمه داده و در تصرف او بود و قبول کردی شهادت
اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکند که گواهی داد که از پیغمبر میراث

نمی باشد و فدک را از و گرفتی که غنیمت مسلمانان است و به تحقیق که
رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تو ردکردی
قول رسول خدا را و برعکس کردی چون سخن باینجا رسید مردم گریستند
و صداها بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت
بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد بقبر پدر بزرگوار خود
و شعری چند خواند از شکایت روزگار و جفای منافقان غدار که در
و دیوار را بگریه درآورد و پس ابوبکر و عمر بخانه برگشتند و ابوبکر عمر را طلبید
و گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد و اگر در یک مجلس دیگر چنین معارضه
با ما میکند کار ما را برهم می زند درین باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت
رای آنست که امر کنیم بقتل او ابوبکر گفت این کار از که می آید عمر گفت
از خالد بن ولید لعین پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواهیم ترا بر امر عظیمی بداریم گفت
بر هرچه میخواهید بدارید اگرچه بر قتل علی ابن ابیطالب باشد گفتند ما نیز همین را
میخواهیم خالد گفت در چه وقت او را بکشم ابوبکر گفت در وقت نماز
که در مسجد حاضر شود در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بگویم برخیز
و گردنش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عمیس که در آنوقت
زن ابوبکر لعین بود و سابقا زن جعفر طیار علیه السلام و از شیعیان حیدر
کرار بود این سخنان را شنید و نتوانست که علانیه این خبر را با آنحضرت
برساند بجاریه خود گفت برو بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان برسان
و در گذار این آیت را بخوان که مومن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام کرد

إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ

یعنی اشراف قوم فرعون مشورت می کنند در باب تو که ترا بکشند پس
بیرون برو بدرستی که من از برای تو از خیرخواهانم واسما گفت اگر منفعل نشوند
مکرر بخوان پس جاریه آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیت را خواند حضرت
فرمود که خاتونت را سلام برسان و بگو خدا نمیگذارد که اراده ایشان
بعمل آید و بروایت دیگر فرمود که اگر ایشان مرا بکشند که با ناکثان و قاسطان
و مارقان جنگ خواهد کرد پس حضرت برخاست و مهیای نماز شد و بمسجد
آمد و پشت سر ابوبکر ایستاد از برای تقیه و نماز خود را تنها بعمل آورد و خالد
لعین شمشیر بسته در پهلویش ایستاد و چون ابوبکر بتشهد نشست از آن اراده
پشیمان شد و از فتنه ترسید و شدت و سطوت و شجاعت آنحضرت را
میدانست و پیوسته فکر میکرد و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام نمی گفت
تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهوی کرده است پس ملتفت شد بجانب
خالد و گفت ای خالد مکن آنچه من ترا بآن امر کرده بودم و بروایتی سه
مرتبه این سخن را گفت و بعد از آن سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد
چه بود آنچه ترا بآن امر کرده بود گفت مرا امر کرده بود که گردنت را بزنم
حضرت فرمود که خواهی کرد گفت آری بخدا سوگند اگر پیش از تسلیم
مرا نهی نمیکرد هر آینه ترا می کشتم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بزمین زد
عمر گفت بخدای کعبه که میکشد او را پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر
قسم دادند حضرت دست از آن لعین برداشت و گریبان عمر را گرفته

خسپید و گفت ای پسر ضحاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی بود
هرآینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یاور تر و کم عدد تریم و داخل خانه
شد و بروایتی دیگر در نماز صبح بود و آنقدر تشهد را طول داد و فکر میکرد
که نزدیک بود که آفتاب طالع شود و بروایت ابوذر آنحضرت خالد لعین را
بانگشت سبابه و میانین گرفت و فشاری داد و او نعره زد که نزدیک بود
که جان پلیدش بر آید و جامه اش را نجس کرد و دست و پا می زد و قدرت
بر سخن گفتن نداشت پس ابوبکر با عمر گفت این از مشورت شوم تست
من می دانستم این حالت را و خدارا شکر کن که متوجه ما نشد و هر که
نزدیک میرفت که خالد لعین را خلاص کند حضرت نگاهی میکرد باو که او از کار
بر میگشت پس ابوبکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت
رفت و قسم داد او را بقبر و صاحب قبر و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم
حضرت دست بر داشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را
بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فدک حضرت امیرالمومنین
صلوات الله علیه با بوبکر نامه نوشت در نهایت شدت و حدت و تهدید
و وعید بسیار در آن درج نمود و چون ابوبکر نامه را خواند بسیار ترسید
و خواست که فدک و خلافت هر دو را رد کند عمر گفت من از برای تو آب زلال
خلافت را صاف کرده ام که بیاشامی و تو میخواهی تشنه باشی چنانچه
همیشه بودی دکر دنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام
و قدر آنرا نمیدانی این علی ابن ابیطالب که بزرگان قریش را کشته است

وسلسلها را بر انداخته است من به تدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات او
بپرداز پس ابوبکر گفت ای عمر ترا بخدا قسم میدهم که دست ازین افسانهها بردار
بخدا سوگند که اگر اراده کشتن من و تو بکند بدست چپ هر دو را می کشد بی آنکه
دست راست را حرکت دهد و ما را از و نجات نداده است مگر سه خصلت
اول آنکه تنها است و یاوری ندارد دوم آنکه رعایت وصیت رسول خدا
میکند که او را امر کرده است که شمشیر نکشد سوم آنکه جمیع قبائل عرب از او
کینهها در دل دارند اگر اینها نبود الحال خلافت باو برگشته بود و آیا فراموش
کردی روز احد را که ما همه گریختیم و او تنها ی شمشیر کشید و علمداران و شجاعان
ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فریب خالد را مخور و تا او متعرض ما نشود متعرض
او مشو مولف گوید اگر چه اکثر سنیان خواستهاند که امر ابوبکر و عمر را بقتل
امیر المومنین ع اخفا کنند و صریحاً در اکثر کتب خود روایت نکردهاند اما
حرف زدن ابوبکر را در نماز پیش از سلام و خطاب خالد را نقل کردهاند
و آن قرینه واضحه است بر صدق روایات شیعه در این باب
چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب
پرسیدم که آیا حق است قصه خالد و امر ابوبکر او را بقتل علی ع ابوجعفر گفت
گروهی از سادات علوی این را روایت کردهاند و ایضاً روایت
کردهاند که مردی آمد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و از او سوال کرد
از آنچه ابوحنیفه میگوید که جائز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند
سخن گفتن و فعل کثیر و حدث زفر گفت بلی جائز است چنانکه ابوبکر در تشهد گفت

انچه گفت آن مرد گفت که چه بود و انچه ابوبکر گفت زفر گفت بر تو نیست
که این را سوال کنی او بکر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که از
ابو الخطاب خواهد بود و ابن ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او
تقیه کرد و گفت من بعید میدانم اما امامیه روایت کرده اند و فضل بن شاذان
در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سفیان بن عیینه
و حسن بن صالح بن حی و ابوبکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع
دیگر از فقهای عامه روایت کرده است و گفته است از سفیان و ابن حی
و وکیع پرسیدند که چه میگوئید در این که ابوبکر کرد همه گفتند که بدی بود اما
تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند که قصوری ندارد اگر از برای صلاح
امت که متفرق نشوند مردی را بکشد چون علی مردم را از بیعت ابوبکر
منع می نمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعت علت
این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تهدید ابوبکر را با خالد که چون سلام
و هم فلان کار مکن و پشیمان شدن پیش از سلام گفتن که یا خالد مکن انچه را
که گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن
پیش از سلام کرده اند و بعد از ان نقل کرده است که کسی از ابو یوسف
قاضی بغداد شاگرد ابوحنیفه پرسید که چه بود انچه ابوبکر بخالد گفته بود ابو یوسف
جواب نگفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است والله که علی
اگر راضی به بیعت ابوبکر و مطیع او بود و او و اصحابش همه شهادت میدهند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی از اهل جنت است پس چون ری

این شر

ازین بیشتر در روی زمین نمی باشد که با این حال امر بقتل او کند و اگر سیدی علی

به بیعت او راضی بود این عین مذهب شیعه است که ابوبکر بجبر بر سید علی

تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بن شاذان بود و از وجوه باطله که آن اشقیا برای

عذر او گفته اند و از اخفای سائر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی بهم رسید

که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف فضیحت اظهار آن

نمی توانستند کرد و کدام مسلمان تجویز این می تواند کرد که کسی که اراده

قتل چنین بزرگواری نماید قابلیت امامت و خلافت داشته باشد الا لعنة الله

علی الظالمین و اما احادیثی که از طرق عامه بر غصب فدک وارد

شده از انجمله خطبه مشهوره حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل

خطبه شهادت بر حقیت آن سیده و این قسم سخن از غیر ائمه انام که منبع

وحی و الهام اند از دیگری صادر نمی تواند شد و ابن ابی الحدید که از اعاظم

علمای عامه است گفته است در شرح نهج البلاغه در شرح نامه که

حضرت امیر المومنین علیه السلام بعثمان بن حنیف نوشته و در ان چند

فصل است فصل اول در انچه وارد شده است از اخبار و سیرها که از

دهانهای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان

ایشان و جمیع انچه ایراد میکنم درین فصل از کتاب سقیفه ابو بکر احمد بن عبد العزیز

جوهری است و این ابو بکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الادب

ثقه صاحب ورعی است که ثنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند

از و تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را روایت

کرده است از زینب دختر امیر المؤمنین ع و از امام محمد باقر علیه السلام

و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغمه نیز از کتاب جوهری روایت

کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است

اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه ایضا در شافی

بسند عامه از عائشه روایت کرده است و سید ابن طاوس رحمه الله از

طرق عامه روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات النساء

بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهایه اکثر الفاظش را

روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمی تواند کرد و خطبه

بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله گنجایش همه ندارد

و قدری از آن که متعلق باحتجاج فدک است ایراد می نمایم روایت کرده اند

که چون ابو بکر عزم کرد بر آنکه منع کند فدک را از فاطمه و این خبر بحضرت فاطمه

رسید مقنعه مطهره را بر سر بست و چادر عصمت را در بر کرد و روانه شد

با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشان خود و چادرش در پایش می پیچید

از حیا در رفتارش را از رفتار حضرت رسالت ع هیچ کس فرق نمی توانست

کرد تا در مسجد نزد ابو بکر لعین آمد و او در میان گروهی از مهاجران

و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند

و در پس پرده نشسته ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخاست

و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه صبر فرمود که صداها فرو نشست

و شروع کرد بخطبه غرا و حمد و ثنای الهی کرد به نحوی که همگی حیران شدند

بعد از

خطبهٔ حضرت فاطمه زهرا علیها التحیة والثناء بعد از طلب فدک از ابوبکر علیه ما علیه

پس درود بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرستاد و حقوق
نعمتهای آنحضرت را بر مردم شمرد تا آنکه گفت پس حق تعالی روح مقدس
او را قبض کرد از روی رأفت و رحمت و رغبت کرد او را راحت
آخرت برای او پسندید و از تعب دنیا او را راحت بخشید و او را
محفوف گردانید بملائکه ابرار و خوشنودی پروردگار غفار و مجاورت
خداوند جبار صلوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین اوست بر وحی او
و برگزیدهٔ اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد
پس خطاب نمود باهل مجلس و فرمود که شما ای بندگان خدا محل اوامر و نواهی
خدائید و حاملان دین و وحی اویید که بر شما خوانده شده و شما را خدا امین
گردانیده است که خود بدین خدا عمل کنید و بدیگران برسانید و خود را
چنین میدانید و خدا را عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است
و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند
پس فضائل قرآن را بابلغ وجوه ذکر کرد و علل اوامر و نواهی حق تعالی
را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را در آنچه
شما را بآن امر کرده است یا نهی از آن فرموده است بدرستی که می‌ترسند
از خدا از علما پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است
آنچه میگویم غلط نمیگویم و آنچه میکنم در آن تجاوز از حد و عدول از حق نمی‌نمایم
پس این آیت بخواند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ یعنی بتحقیق رسولی
مبعوث شد بر شما از قوم شما که دشوار بود بر او غوایت شما حریص بود بر هدایت شما

بمومنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد آورید پدر من است

نه پدر شما و من دختر او هستم نه زنان شما و برادر او پسر عم من است

نه مردان شما و چه نیکوکار بزرگواریست که این افتخار را باو دارم پس رسالت

خدا را بشما رسانید و نبوت خود را ظاهر گردانید و با مشرکان طریق محاربه

مسلوک داشت و شمشیر در میان قبائل ایشان گذاشت و پشتهای ایشانرا

درهم شکست و سرهای سرکرده های ایشان را به تیغ بیدریغ شکافت

و راه حجت را برایشان بست بحکمت و موعظهٔ نیکو و جمعیت های ایشانرا

پریشان ساخت و شجاعان ایشانرا گریزان گردانید تا صبح صادق دین از

ظلمت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهرهٔ زیبای حق از پردهٔ جهالت

و بطالت رخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعوان

شیاطین در راه زبان دین لال گشتند و ارازل اهل نفاق هلاک شدند

و عقده های کفر و شقاق گشوده شد و کلمهٔ اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید

و شما بسبب کفر و شرک بر کنار گودال جهنم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم

بودید هرکس بر شما طمع استیلا داشت و پای ترفع بر سر تکبر شما میگذاشت

و هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش ربودن

می پنداشت آب متعفن ممزوج به بول و سرگین شتر را می خوردید و پوست

بز را و برگ درخت را قوت خود میکردید و با نهایت مذلت و خواری

بسر می بردید و می ترسیدید که دشمنان از دور بر شما دوند و بربایند شما را

پس حق تعالی شما را ازین مهالک و مذلتها به برکت محمد مصطفی صلی علیه واله

بکارت

نجات داد و بعد از آنکه آزارها کشید و به بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا
گردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و گرگان و دزدان اعراب و سرکشان
اهل کتاب شد و هر بار که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را
به آب لطف خود فرونشانید و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد
یا فتنه عظیمی از مشرکان دهن گشود برادرش علی را در کام ایشان انداخت
او از جنگ رو نگردانید تا فرق جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود
گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود دید و آتش فتنه ایشان را
به آب تیغ بی دریغ خود فرونشانید خود را به تعب می افکند در اعلای دین
حق تعالی و اهتمام می نمود در امر خداوند و نزدیک بود به رسول خدا صلی الله
علیه و آله و از او جدا نمی شد در هیچ حال و سید اولیای خدا بود و بهترین
برگزیده بود در طاعت خدا و خیرخواه خلق بود و خود را به مشقت می افکند
در تحصیل رضای خدا در این احوال شما در رفاهیت عیش ایمن بودید
و در مهد ایمنی متنعم بودید و از برای ما منتظر بلاها و آفتها بودید و توقع اخبار
موحشه می نمودید و چون جنگی رو می داد پهلو تهی میکردید و در هنگام قتال
پشت به دشمن داده میگریختید پس چون حق تعالی از برای پیغمبرش
خانه پیغمبران خود را و آخرت اختیار کرد و او را آنجا برگزید کانش
بر و ظاهر شد در سینه های شما خار کفر و شقاق و هویدا گردید در شما آثار
عصبیت و نفاق و کهنه شد جامه دین و سخن در آمد گمراهان که از ترس شمشیر
دهان بسته بودند و پیدا شدند گمنامی چند که از همه کس ذلیل تر بودند و شتر اهل

بطلان بصدا در آمد و بجولان آمد در عرصه های شما و شیطان سر خود را
از آنجا که فرو برده بود بلند کرد و شما را صدا زد و دید که همه استجابت او
کردید و چشم بر عزت دنیا دوختید و گفت برخیزید یکبار برخاستید
و شما را بغضب آورد و بر اهل حق دید که غضبناکید پس بر شتر دیگری
داغ ملکیت گذاشتید یعنی خلافت که حق دیگری بود بنام خود کردید
و حق دیگری را بجانب خود بردید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود
و جراحت مصیبت او مندمل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده
بودید و بهانه کردید که از فتنه ترسیدیم و در عین فتنه افتادید و جهنم محیط است
بکافران هیهات چه دور است از شما تدبیر امور امت و چگونه شما در
می شوید امر امت و شیطان شما را بکدام جانب می برد و حال آنکه کتاب
خدا در میان شما است و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است
و نشانهای آن پیدا است و اوامر و نواهی آن لایح و هویدا است
انداختید آنرا بر پشت سر خود آیا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی بغیر قرآن میخواهید
بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی می فرماید
هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس از او قبول کرده نمی شود و او در آخرت
از زیان کارانست پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را بزور
محکم کردید آنگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه ها و پیدا کردن
بدعتها و هر صدا اینکه از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت
کردید و انوار دین جلی را فرو نشاندید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو
کردید

کردید در پرده و بمکر و حیله میخواهید که آثار دین را محو کنید و آتش فتنه
میخواهید در لباس دینداری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتهای
جاهلیت را شایع گردانید و کینه های رسول خدا را در اهل بیت او تدارک
کنید و ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که بکارد و نیزه او را پاره پاره
کنند و چاره و نداشته باشد و از جملهٔ آنها آنست که گمان میکنید که من از پدر
خود میراث نمیبرم پس آیت را خواند که مضمونش این است آیا حکم جاهلیت را
طلب می کنید و کیست نیکوتر از خدا در حکم کردن از برای گروهی که صاحب
یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان می کنید و بر شما ظاهر است
حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنند در میراث
پدر خود و شما معاونت کنید ای پسر ابو قحافه آیا در کتاب خداست آنکه تو
از پدر خود میراث ببری و من از پدر خود میراث نبرم لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا
فَرِيًّا عجب افترای بر خدا بستهٔ آیا عمداً ترک می کنید عمل کردن کتاب خدا را
و پس پشت خود می اندازید زیرا که خدا می فرماید وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ
یعنی میراث برد سلیمان از داود و در قصهٔ یحیی بن زکریا گفته رَبِّ
هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ
یعنی پروردگارا ببخش مرا ولی که میراث برد از من و از آل یعقوب
و فرموده است وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ
یعنی خویشان رحمی بعضی اولی اند ببعضی در کتاب خدا از بیگانه ها پس حضرت
آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده اند

پس گفت میگوئید مرا بهره و میراثی از پدرم نیست و میان من و پدرم رحم و خویشی نیست آیا مخصوص کرده است خدا شما را بآیات میراث و من و پدرم را از انها بیرون کرده است یا میگوئید که من و پدرم از اهل یک ملت نیستیم و باین سبب من از میراث نمی برم یا شما داناترید بعام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمم پس چون حضرت فاطمه علیها السلام دید که ازان منافقان صدای برنیامد خطاب کرد بابو بکر لعین که بگیر فدک را امروز بی معارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب ازتو سوال کند پس نیکو حکم کننده ایست خدا و طلب کننده حق محمد است و وعده گاه قیامت است و در قیامت زیان کار خواهید شد و ندامت فائده نخواهد بخشید و هر چیزی را قرارگاهی هست و بعد ازین خواهید دانستن که کیست آنکه می آید عذاب بسوی او خوار کننده و حلول میکند برو عذاب ابدی پس خطاب به انصار نمود و فرمود که ای گروه شجاعان خود را یاوران ملت می دانید این چه سستی است که در گرفتن حق من می کنید و این چه تغافل است که در ستمی که بر من میرود می نمائید آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرمت هرکس را در فرزندانش رعایت کنند خوش زود راضی به بدعتها شدید دست از حمایت ملت پیغمبر خود برداشتید و حال آنکه طاقت انچه من از شما طلب میکنم دارید و قوت بریاری من در شما هست و اگر میگوئید که محمد فوت شد این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد و ستاره ها بسبب آن تیره گردید و حرمتها ضائع شد و ازین عظیم تر مصیبتی نمیباشد

اما این.

اما این سبب آن نمی‌شود که شما از دین برگردید حق تعالی می‌فرماید
و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او بمیرد
یا کشته شود و شما از دین خواهید برگشت و هر که از دین برگردد بخدا هیچ ضرر نمی‌رساند
و بزودی خدا جزا خواهد داد و شکر کنندگان را ای فرزندان قیله آیا به ستم میراث
پدر مرا از من بگیرند و شما ببینید و بشنوید و مجتمع باشید و عدد بسیار و اسلحه
کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شما را بنصرت خود دعوت کنم
و اجابت ننمائید و ناله مرا بشنوید و فریادرسی نکنید و حال آنکه شما موصوف
بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزانگی با قبایل
عرب مقاتله‌ها کردید و در معرکه‌ها تعبها کشیدید هر امر که میکردیم اطاعت میکردید
و قدم از قدم ما برنمیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیای اسلام را
بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فرونشست و نظام دین
محکم شد اکنون چرا حیران شده اید بعد از بیان و مشرک شده اید بعد از ایمان
پس آیت را خواند که مضمونش این است که آیا مقاتله نمی‌کنید با گروهی
که نکث عهد کردند و از دین برگشتند و خواستند که رسول را بیرون کنند
و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند آیا می‌ترسید از ایشان
پس خدا سزاوارتر است به آنکه از و بترسید اگر ایمان دارید چون دید
که این سخنان در آن منافقان اثری نکرد فرمود که می‌بینم که بجانب تنعم و
راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت دور کرده اید
و از شدت بر فاهیت مایل گردیده اید بخیه از علم و دین در گلوی شما

کرده بودند از دهان بیرون افکندید پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است
خدا بی نیاز است از عالمیان و می دانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا
یاری نخواهید کرد ولیکن دردها و المها در سینه جمع شده بود و اظهار کردم
و خواستم حجت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید
پس بگیرید و ببرید حق مرا با عار ابدی و غضب خدا و عقاب روز جزا
خدا می بیند و می داند آنچه می کنید و بزودی خواهند دانست آنها که ستم کردند
که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود و من دختر آنکسم که انذار می نمود شما را از عذاب
شدید پس بکنید آنچه خواهید ما میکنیم آنچه حق میدانیم شما منتظر باشید ما انتظار می کشیم
روزی را که حق و باطل ظاهر شود پس ابوبکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو
نسبت بمومنان مشفق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم
و عقاب عظیم بود و او را اگر نسبت میدهیم پدر تست نه زنان دیگر
و برادر شوهر تست نه دوستان دیگر او را اختیار کرد بر هر خویشی و او یاری
او نمود در هر امر عظیمی دوست نمیدارد شما را مگر هر سعادتمندی و دشمن نمیدارد
شما را مگر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیدگانید
راه نمایان مایید بسوی خیر و سعادت و جنت و توئی برگزیده زنان و دختر
بهترین پیغمبران راست گوئی در گفتار خود و سبقت داری بر همه بسبب
وفور عقل خود و کسی ترا از حق خود بر نمیگرداند بخدا سوگند که من از رای
رسول خدا تجاوز نکرده ام و هر آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گواه
می گیرم که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم

نه طلا

نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عقاری توریث میراث ما گروه انبیا مگر کتابها و حکمت و علم

و پیغمبری و آنچه طعمه ماست و ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود

و من چنان حکم کرده‌ام که آنچه تو از ما طلب میکنی صرف اسبان و اسلحه شود

که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را باتفاق مسلمانان کرده‌ام و در این امر

منفرد و تنها نبوده‌ام و اموال و احوال خود را از تو مضایقه نمی‌کنم آنچه خواهی

بگیر تو سیدهٔ امت پدر خودی و شجرهٔ طیبه از برای فرزندان خود و انکار فضل تو

کسی نمی‌تواند کرد و حکم تو نافذ است در اموال من اما در اموال مسلمانان مخالفت

گفتهٔ پدر تو نمی‌توانم کرد حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله

هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات

و سور قرآنی می‌نمود آیا با ما مکری که می‌کنید افترا بر پدر من می‌بندید و این

حیله بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید در ایام حیات

او اینک کتاب خدا حاکم عادلیست میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان

در قرآن مذکور است و قسمت مواریث در میان ذکور و اناث در کتاب

الهی صریح است بلکه نفسهای شما زینت داده است برای شما امری را

پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری می‌طلبم بر آنچه وصف می‌کنید پس ابوبکر

گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر اوئی راست

میگوئی تو معدن حکمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حجتی بعید

نمیدانم صدق گفتار ترا و انکار نمی‌کنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان

من و تو حاضرند ایشان بگردن من انداخته‌اند خلافت را و باتفاق

ایشان گرفتم آنچه را گرفتم و از برای خود نگرفتم و ایشان گواه منند پس
حضرت فاطمة بار دیگر بمردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی
قول باطل بسرعت می روید و از کردار قبیح چشم می پوشید آیا تدبر نمی کنید
در قرآن یا بر دلها قفلها زده است نه چنین است بلکه بدیهای اعمال شما
راه حق را از دلهای شما بسته است و گوشها و چشمهای شما را
گرفته است و بد تاویل کرده اید و به بدترین امور راه نمائی نموده اید و
ضلالت را بعوض هدایت اختیار نموده اید و بزودی بارش را گران
و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت در وقتی که پرده ها گشوده شود
و عذابها که در مکمن غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما
از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آنوقت زیان کار شوند
اهل بطالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رو کردانید و شعری چند از روی درد خواند که مضمون آنها این است
بعد از رفتن تو فتنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو می بودی اینها نمی بود
ما بی تو گلستانیم بی باران سر و برگ همه پژمرده از سموم جفای بدکاران
گواه حال ما باش و دل ما را بخار تغافل مخراش و اهل بیت هر پیغمبری را نزد
امت قربی و منزلتی بود و بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینه های سینه های
خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی رو ها ترش کردند بر ما گروهی
و سبک شمردند حق ما را چون ترا ندیدند و زمین را بر ما تنگ کردند و بود
ماه تابان و نور درخشان که با او روشنی می یافتیم بر تو نازل می شد از جانب
پروردگار

پروردگار عزت کتابها و جبرئیل به آیات قرآن مونس ما بود پس تو
ناپیدا شدی و جمیع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مارا مرگ در می یافت
چون رفتی و جمال خود را از ما پوشیدی ما مبتلا شدیم به بلائی چند که هیچ
اندوهناکی از خلائق بمثل آن مبتلا نشده بود نه از عجم و نه از عرب پس حضرت
فاطمه صلوات الله علیها بجانب خانه برگردید و حضرت امیرالمومنین علیه السلام
انتظار معاودت او می کشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی
مصلحت خطابهای درشت باسید اوصیا نمود که مانند جنین در رحم پرده
نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته بعد از آنکه شجاعان دهر را بر خاک
هلاک افکندی مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه لعین
بظلم و جبر بخشیده پدر مرا و معیشت فرزندانم از من می گیرد و به آواز بلند
با من مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمی کنند و مهاجران خود را
بکنار کشیده اند و سائر مردم دیده ها را پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی
و نه یاوری نه شافعی خشمناک بیرون رفتم و غمناک برگشتم خود را ذلیل کردی
در روزیکه دست از سطوت خود برداشتی گرگان میدرند و می برند
و تو از جای خود حرکت نمی کنی کاش پیش از این مذلت و خواری مرده
بودم وای بر من در هر صبحی و شامی محل اعتماد من مرد و بازوی من سست شد
شکایت من بسوی پدر منست و مخاصمه من بسوی پروردگار من است
خداوندا حول و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه
شدیدتر است پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود ویل و عذاب

بر تو غلبه نیست بر دشمنان تست صبر کن و آتش حزن خود را فرونشان ای دختر
برگزیدۀ عالمیان و ای باقی ماندۀ ذریت پیغمبر من سستی در امر دین خود نکردم
و آنچه از جانب خدا مامور بودم بعمل آوردم و آنچه مقدورم بود از طلب
حق خود دران تقصیر نکردم روزی تو و اولاد ترا خدا ضامن است و آنکه کفیل
امور تست مامولست و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا
کرده است بهتر است از آنچه این اشقیا از تو قطع کردند پس اجر از خدا
طلب نما و صبر کن حضرت فاطمهؑ فرمود بس است خدا مرا و نیکو وکیلی است از برای من
و ساکت شد مولف گوید که درین مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است
اول دفع شبههٔ چند که ممکن است که در خاطرها خطور کند اگر کسی گوید اعتراض
حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
باوجود عصمت هردو چه صورت دارد جواب گویم که این معارضه محمول بر مصلحت است
از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیر المومنینؑ ترک خلافت برضای خود
نکرده و به غصب فدک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات
با حضرت رسولؐ شده و غرض تهدید و تادیب دیگران است و ازین
قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی
قوم خود برگشت و ایشان عبادت گوساله کرده بودند از انداختن الواح
و سر و ریش هارون را گرفتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که هارونؑ
تقصیری ندارد و تا آنکه بر قوم ظاهر شود شناعت عمل ایشان و مانند عتابی که حق تعالی
با حضرت عیسیؑ خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مادر مرا دو خدا بدانید

با آنکه

با آنکه میدانند که او نگفته است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این مبالغه
حضرت فاطمه در دعوای فدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن
منافات با تقدس و تنزه او از دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد وجوه
جواب می توان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت نبود که از
سر آن بگذرد و بایشان بگذارد و بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت
تا روز قیامت در آن شریک بودند و مصالحه در این امر موجب تضییع
حقوق آنها می شد و بر آنحضرت واجب بود که بحسب المقدور در عدم
تضییع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض استرداد
فدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین مبین بود
که مردم ایشان را بشناسند و به تسویلات ایشان فریب نخورند و بر
حاضران حجت تمام شود و بر غائبان تا روز قیامت برای شیعیان
حجت بوده باشد چنانچه حضرت در آخر خطبه اشعاری باین فرمود که با آنکه میدانستم
که شما یاری نخواهید کرد گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین منازعت
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با آن متغلبان در باب خلافت
و در مدت عمر شریف خود تظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت
محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود و بلکه اظهار ظلم و ارتداد آنجماعت
بود تا حجت بر عالمیان تمام شود دوم بیان کفر ابوبکر و عمر از اخبار یکه
در این واقعه وارد شده است بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه
و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما

آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانسته اند و درین واقعه وآنها
نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانسته
اند و یکی ازین دو فرقه می باید محق باشد با آنکه مخالفان در صحاح خود
روایت کرده اند بطرق بسیار که هرکه از اطاعت امام بیرون رود
و مفارقت از جماعت نماید و بمیرد بمرگ جاهلیت مرده است و ایضاً
روایت کرده اند که هرکه بقدر شبری از اطاعت سلطان بدر رود
بمرگ جاهلیت می میرد و هرکه بمیرد و در گردنش بیعت امامی نباشد
بمرگ جاهلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمه ع از ابوبکر
راضی نشد و اورا بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس
هرکه بامامت ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود که سیدهٔ نساء عالمیان ع
و کسی که خدا او را از هر رجسی پاک گردانیده بمرگ جاهلیت و کفر و ضلالت
از دنیا رفته است و هیچ ملحدی و زندیقی باین قول قائل نمی تواند شد
و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابوداود روایت کرده است که
حضرت فاطمه سوال کرد از ابوبکر که قسمت کند برای او میراثش را از آنچه
از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا بر او برگردانیده است از انفال
پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیداریم آنچه از ما می ماند صدقه
است پس فاطمه در غضب شد و از او هجرت کرد و پیوسته چنین بود تا از
دنیا رفت و بعد از رسول خدا تا شش ماه زندگانی کرد الا چند شب
و فاطمه سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود

از خیبر

از خیبر و فدک و از صدقهٔ رسول خدا در مدینه ابوبکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد
اما عمر صدقهٔ مدینه را به علی و عباس داد و خیبر و فدک را نگاه داشت و نداد
بایشان و آن از صحیح بخاری نیز بعضی از این را روایت کرده است و ابن
ابی الحدید از کتاب سقیفه روایت کرده است که چون ابوبکر فدک را
از فاطمه گرفت و او را مجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز
با تو سخن نخواهم گفت ابوبکر گفت والله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد
فاطمه گفت والله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابوبکر گفت والله از
برای تو دعا خواهم کرد چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد
که ابوبکر بر او نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و میان
وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان
مذکور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام و احدی از بنی هاشم
در حیات فاطمه با ابوبکر بیعت نکردند پس باید که خلافت ابوبکر باطل
و در اخذ فدک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب
شده یا امیرالمومنین با وجود عصمت و طهارت و جدا بودن از حق عاصی
و ظالم و عاق امام خود باشد و ایضاً عداوت امیرالمومنین علامت کفر
و نفاق است و کدام عداوت شدیدتر می باشد از آنچه درین واقعه
و غیر آن نسبت بآنجناب کردند حق آنکه ابن ابی الحدید از کتاب سقیفه
جوهری روایت کرده است که چون ابوبکر خطبهٔ حضرت فاطمه را در باب
فدک شنید به منبر رفت و گفت ایها الناس این چه گوش دادن است

بهر سخنی این آرزوها چرا در عهد رسول خدا نبود و این قصه از بابت روباهی است
که گواهش دم او بود و او ملازم جمیع فتنه هاست می‌خواهد فتنه پیر شده را
جوان کند استعانت میجوید به ضعیفان و یاری می‌جوید از زنان مانند
ام طحال که دوست ترین اهل او بسوی او زن زناکار بود اگر خواهم
می‌توانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود گذارند ساکتم پس گفت
ای گروه انصار بمن رسیده است سخن سفیهان شما و من دست و زبان
نمی‌گشایم تا کسی مستحق آن نشود و چون حضرت فاطمه[ع] این سخنان را شنید
بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من به نقیب استاد خود گفتم
که ابوبکر یعنی این کنایه را با که داشت نقیب گفت کنایه نیست صریح است و مراد اوست
علی ابن ابی طالب[ع] است من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را با او
داشت گفت بلی پادشاه بود و هرچه میخواست میگفت و میکرد و چون دید
که انصار از جا برآمدند ترسید که ایشان اعانت امیر المؤمنین[ع] بکنند به تهدید
ایشان را ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زناکاری بود
در جاهلیت و بزنای او مثل می‌زدند مولف گوید ای طالب حق و دین
خبر تامل کن و انصاف بده که کسی که نسبت به سید اوصیا و پسر عم و برادر
رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضائل که دوست و دشمن روایت
کرده اند و نسبت بدختر رسول خدا و سیدهٔ نساء عالمیان این قسم سخنان
گوید اهلیت خلافت دارد یا از اسلام بهره میدارد دوم آنکه تکذیب
حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است

چنانچه

چنانچه در تحقیق آیهٔ تطهیر دانستی و ایضاً از طریق عامه و خاصه متواتر است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پارهٔ تن منست پس هر که اورا
بغضب آورد مرا بغضب آورده است و هر که اورا بیازارد مرا آزار
داده است چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اگر
معصیت از او صادر تواند شد ایذای او بلکه اقامت حد و تعزیر او لازم
خواهد بود و رضای او در آن معصیت موجب رضای خدا و رسول
نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن او از روی ظلم و ستم
ایذای رسول است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی
حضرت رسول است جواب گوییم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث
عام است و ایضاً اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سائر
مسلمانان نخواهد بود و درین کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود
و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و ایضاً
تفریع آن بر پارهٔ تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران
نیز درین امر با او شریکند و ایضاً احادیثی که در صحاح ایشان وارد شده است
که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر متابعت
کنید آنها را گمراه نمی شوید و در مشکوة و غیر آن از ابوذر روایت کرده اند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است
که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف نمود از آن هلاک شد
و گذشت احادیث بسیار از صحاح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از

اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت
ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفتار ایشان حق و کردار ایشان متبع
باشد و از جمیع گناهان قولاً و فعلاً معصوم بوده باشند و مخالف ایشان هالک
و ضال و گمراه و ملعون بوده باشد سوم آنکه آنچه ابوبکر ملعون دعوی کرد که پیغمبران را
میراث نمی باشد محض کذب و افترا بود بچندین جهت اول آنکه مخالف آیات
کریمه است در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد از میراث
علم و پیغمبریست جواب گوئیم که این باطل است بچندین وجه اول آنکه بحسب لغت
و عرف و شرع میراث مطلق که گویند منصرف میشود بمیراث مال خصوصاً
آنکه در آیه قراین هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است
که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین می باشد
پس این شرط بیفایده است و ایضاً خوف از موالی و خویشان با مال
مناسبت دارد نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد
از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علما مقرر دارد و در مال ممکن است
نه داند که مقوی فسق و فساد ایشان است از این جهت مضایقه داشته باشد
و همچنین مخالف آیه میراث بردن سلیمان است از داود علیه السلام
بوجوهی که مذکور شد و ایضاً مخالف آیات میراث است و چون توان
بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد و از میراث و در کتب
مشهوره ایشان در کتاب فرائض این را ذکر کرده اند دوم آنکه ابوبکر
تنها و تنی که بر روایت داده است متضمن جر نفع است و متهم است و این خبر

بود

از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و بهر که خواهد بدهد و از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع الاصول روایت کرده است از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابو بکر و طلب میراث پدر خود کرد ابو بکر گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هر گاه خدا به پیغمبری طعمه بدهد آن از کسی است که قیام بامر خلافت می نماید بعد از او دیگر آنکه از قراین مظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل بجانب ایشان نکنند و ایشان منازعت در خلافت با او نتوانند نمود و همین از برای تهمت کافی است و این اقوی است از جهتی که ابو بکر رد شهادت امیر المومنین علیه السلام بسبب تهمت جر نفع نمود و چند نفر دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در ان صدقه بودند و بعداوت اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سوم آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر المومنین علیه السلام این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن اوس روایت کرده است که عمر به علی و عباس گفت که ابو بکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم انچه از ما می ماند صدقه است پس شما او را دروغگو و گناهکار و مکار و خاین دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود پس ابو بکر مرد و من گفتم ولی رسول خدا و ابو بکرم پس مرا دروغگو و مکار و خائن دانستید وخدا میداند که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز مثل

این را روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین
سند از کتاب سقیفه روایت کرده و احادیث صحیحهٔ مستفیضه گذشت که
حق از علی جدا نمی شود و با آیهٔ تطهیر و اخبار ثقلین و سفینه و غیر آنها که در این زود
گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را
حجت قاطع است بر بطلان آن چهارم آنکه اگر این حدیث حق بود
بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید
تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را
بفهماند تا نگذارد که او دعوای ناحق نکند و هیچ عاقلی تجویز این نمی کند که سیده
عالمیان این حکم را از پدر خود نشنیده باشد و مع ذلک اینقدر مبالغه
و تظلم در این باب بکند و بمجمع مهاجران و انصار بیاید و آن عتابها با امام
مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور باو بدهد و مردم را تحریک
و تحریص بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمع کثیر از مسلمانان ابوبکر را
غاصب و ظالم دانند و تا روز قیامت او را و اعوانش را لعنت کنند
و اگر امیر المؤمنین علیه السلام میدانست که فاطمه حقی ندارد و حق با ابوبکر است
کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعت با عباس
در میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود و برای
اهل بیت آیا هیچ مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مساهله و مسامحه
در امور دین و تبلیغ احکام الهی خصوصا نسبت باهل بیت خود و برادر
خود و پارهٔ تن خود می نماید پس این برهان قاطع است بر آنکه این حدیث

محض کذب و افترا بود و پنجم از شواهد کذب این حدیث آنست

که عادت ناس جاری شده است بر انکه امری که خلاف معهود و متعارف

بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت

میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا خاتم جاری بوده است و در

هر عصری جمعی از انبیا بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند

بضبط احوال انبیا علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان

خصوصا امری چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امر عظیم

خلاف معتادی در هیچ کتابی از کتب انبیا و تاریخی از تواریخ

ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر تنها بتنهایی یا با دو سه منافق دیگر این

امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار سابقه نزاعی

نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده

که عصای موسی را یا خاتم سلیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را بعد از فلان

شخصی داد یا او فخر کند که ثیاب فلان پیغمبر بمن رسیده پس کسی که اندک

شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیر افترا

کرده و فکر در عاقبتش نکرده اند و انچه از صحاح ایشان ظاهر می شود و ابن ابی الحدید

نیز اعتراف کرده است به آن آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل

نکرده و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادر

میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر انکه بر روایت یک صحابی

عمل نمی توان کرد و بانکه بروایت ابوبکر بتنهایی باین حدیث عمل کرده اند تا آغاز روایت

کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخاصمه کردند نزد او در میراث او

شهادت طلبید از طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص

و ایشان از ترس باتفاق شهادت دادند ششم از جمله امور یکه ابوبکر بر خلاف

حکم خدا و رسول کرد در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آن بود

که منع کرد حق ذوالقربی را از ایشان که به نص قرآن از ایشان بود چنانچه.

ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابوبکر همین

در دو امر بود در میراث و در بخشش و در حدیث وارد شده است

که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابوبکر با و نداد و آن سهم ذالقربی

بود چنانچه در کتاب سقیفه از انس روایت کرده است که فاطمه به نزد ابوبکر

آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را

و از برای ما در غنایم سهم ذالقربی را قرار داده است در آیه خمس ابوبکر

گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه

گفت آیا ملک تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما انفاق میکنیم

و باقی را در مصالح مسلمانان صرف میکنیم فاطمه گفت این حکم خدا نیست

ابوبکر گفت این حکم خداست اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی

کرده است بگو من تصدیق میکنم و تمام را بتو و با هل تو میگذارم فاطمه گفت و لیکن با

بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این

آیت نازل شد گفت بشارت باد شما را ای آل محمد که توانگری آمد بسوی شما

ابوبکر گفت من از آیت نمی فهمم که همه را بشما بدهم ولیکن آنقدر که شما را

بس

پس باشند شما میدهم و عمر نیز درین باب تصدیق او کرد و احادیث
دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بچندین سند
از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا سهم ذی القربی را
بر خویشان خود قسمت میکرد و ابوبکر و عمر کم کردند و همه را با یشان ندادند
و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام منقولست که حق تعالی نصیبی از خمس
از برای آل محمد فرض کرد و اباکرد ابوبکر ملعون از آنکه نصیب ایشانرا
بدهد بسبب حسد و عداوت و حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند
بآنچه فرستاده است خدا پس ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اهل بیت
درین باب بسیار است و ظاهر آیهٔ کریمه آنست که همه اصناف مساوی
باشند در حصه چنانچه فقهای عامه و خاصه میگویند در باب اقارب و دیگر
و حق تعالی در ذی القربی فقر و مسکنت شرط نکرده پس آنچه ابوبکر کرد مخالف
آیهٔ کریمه است و هر که مخالف حکم قرآن حکم کند بنص قرآن فاسق و کافر
و ظالم است هفتم از جمله طعنهای که بر ابوبکر کرده اند درین واقعه آنست
که زوجات رسول را متمکن ساخت از تصرف کردن در حجره های خود
باتفاق و نگفت که آنها صدقه است و این نقیض آن حکمی است که در باب
فدک و میراث رسول در حق فاطمه کرد زیرا که انتقال حجره ها بآنها یا از
میراث بود و یا از جهت بخشش اول منافی حدیث موضوعی است
که او روایت کرد و ثانی محتاج بثبوت بود و از ایشان گواهی
نطلبید چنانچه از فاطمه طلبید پس معلوم شد که او درین امور غرضی بغیر اضرار

اهل بیت علیهم السلام نداشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید درین مقام
نقل کرده است از علی فارقی که مدرس مدرسه غربیه بغداد بود
که ازو پرسیدم که آیا فاطمه در دعوای خود صادق بود گفت بلی گفتم
پس چرا ابو بکر فدک را باو نداد تبسم کرد و گفت اگر امروز فدک را بمحض
دعوای او باو میداد فردا می آمد و ادعای خلافت برای شوهرش
میکرد و بعد از ان ابو بکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعه کردن چون
پیش ازین خودش بی بینه و شهود حکم بصدق آن کرده بود بعد از ان
ابن ابی الحدید گفته اگرچه این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت
امّا راست گفت و سخن درین مقام بسیار راست امّا این رساله گنجایش
زیاده ازین ندارد و در کتاب بحار الانوار بسط تمام داده ام طعن پنجم
آنکه در جمیع کتب کلامی و احادیث عامه و کتب لغت ایشان روایت
کرده اند که عمر در ایام خلافت خود بر منبر گفت کَانَتْ بَیْعَةُ اَبِیْ بَکْرٍ فَلْتَةً
وَقَی اللهُ الْمُسْلِمِیْنَ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ اِلٰی مِثْلِهَا فَاقْتُلُوْهُ یعنی بیعت ابو بکر
امری بود که بی تدبیر و مشوره و رویت واقع شد خدا نگاه داشت
مسلمانان را از شر آن پس هر که عود کند بمثل آن او را بکشید و کسی
که اندک شعوری و انصافی داشته باشد میداند که کلامی واضح تر ازین
نمی توان گفت در مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست
گفته است پس ابو بکر اینقدر دور است از اهلیت خلافت که متضمن شر
مسلمین است تا حدیکه موجب قتل است و اگر دروغ گفته است پس او
قابل

قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر مبتنی بر خلافت ابوبکر بود

چون تواند بود که قدح کند در آن با آن حیله و مکری که او داشت جواب

گوئیم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و هیبت و رعب او

در دلها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او بر هم نمیخورد

و کسی جرات اعتراض بر او ندارد و می ترسید که بعد از او خلافت بامیرالمومنین

برسد این سخن را گفت که این راه را به بندد و تدبیر شو رای شوم او

جاری شود چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون

عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد لهذا

این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر ملعون

در خطبه اش گفت شنیده ام که قائلی از شما میگفته است اگر امیرالمومنین

یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس مغرور نشوید بآنکه

بیعت ابوبکر فلتة منجر شده و تمام شد و آن چنین بود و لیکن خدا شر آنرا دفع

کرد پس معلوم شد که عداوت امیرالمومنین او را بیتاب کرد و این

بر زبانش جاری شد و مطلبش تهیهٔ قتل آنحضرت بود چنانکه در شوری نیز

کرد طعن ششم آنست که چون خلافت مغصوبه بر ابوبکر لعین مستقر شد

خالد بن ولید پلید را فرستاد بسوی قبیلهٔ بنی یربوع که زکوة اموال ایشانرا

بگیرد و بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را

فرستاده بود که زکوة ایشانرا جمع کند و چون خبر وفات حضرت را شنید

دست از گرفتن زکوة کشید و گفت دست نگاه دارید تا معلوم شود

که امر خلافت بر که قرار خواهد گرفت و موافق روایات شیعه سببش آن بود
که مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال کرد از حقیقت ایمان
حضرت در ضمن بیان اصول دین فرمود که این وصی من است و اشاره
کرد به علی ابن ابیطالب چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیله بنی تمیم
آمد بسوی مدینه و ابوبکر را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت که ترا برین منبر
بالا برده و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی خود کرده است
و امر کرده مرا بموالات او ابوبکر گفت او را از مسجد بیرون کنند
قنفذ لعین و خالد او را بیرون کردند پس ابوبکر خالد را فرستاد و گفت
دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکه در کار ما رخنه بیند از او که اصلاح
نتوان کرد او را بکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در همان شب
با زوجه اش زنا کرد و ارباب سیر عامه مانند ابن اثیر در کامل و غیر او
روایت کرده اند که چون خالد وارد قبیله مالک شد ایشان اذان گفتند
و نماز کردند و اظهار اطاعت کردند و انقیاد نمودند چون شب شد آثار
غدر از خالد ظاهر شد ایشان احتیاط نموده اسلحه بر خود بستند اصحاب
خالد گفتند ما مسلمانیم چرا اسلحه برداشته اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانیم
چرا شما اسلحه برداشته اید ایشان گفتند شما اسلحه را بیندازید تا ما هم بیندازیم
چون ایشان اسلحه را دور کردند لشکر خالد ایشان را اسیر کردند و دستهای
ایشان را بستند و به نزد خالد آوردند ابوقتاده که با آن لشکر بود به خالد گفت
که این جماعت اظهار اسلام کردند شما ایشان را امان داده اید خالد

التفاتی

النفاق بگفته او نکرد و باعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد
بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشانرا اسیر کرد و در میان
لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بحصه خود بر داشت و در همان شب
با او جماع کرد و پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد امیر باشد
هرگز نرود و بر اسپ خود سوار شد و بسوی ابوبکر برگشت و قصه را باو
نقل کرد و عمر چون این واقعه را شنید انکار بلیغ کرد و سخن بسیار گفت با ابوبکر
و گفت قصاص خالد لعین واجب شده است چون خالد برگشت
و داخل مدینه شد با هیأت اهل حرب و تیرها بر عمامه اش بند کرده بود
عمر برخاست و تیرها را از سرش کشید و شکست و گفت که ای دشمن خدا
و ای دشمنک خود مرد مسلمانی را کشته و با زنش زنا کرده و الله ترا
سنگسار خواهم کرد و خالد ساکت بود و هیچ سخن نگفت و گمان داشت
که ابوبکر نیز در حکم بخطای او با عمر شریک است چون خالد نزد ابوبکر رفت
و عذرهای ناموجه گفت و ابوبکر از برای اغراض باطله قبول کرد و خوشحال بیرون آمد
و کنایه چند بعمر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر
خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و برادر
مالک عمر را شفیع کرده نزد ابوبکر رفت و از خالد شکوه کرد و عمر گفت
او را قصاص باید کرد و ابوبکر گفت ما مصاحب خود را برای اعرابی
نمی کشیم و بروایت دیگر که صاحب نهایه روایت کرده است گفت
خالد شمشیر خداست من در غلاف نمی کنم شمشیری را که خدا بر مشرکان

کشیده است عمر سوگند یاد کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقصاص

مالک می کشم و حصهٔ که از غنائم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد

وضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصهٔ خود را و هرچه از زنان و دختران

و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت

و بمروان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرخص نمود و اکثر زنان

و دختران حامله بودند و چون خالد از وعدهٔ کشتن او ترسان و همیشه از او

گریزان بود و پیش عمر آمد و گفت بعوض کشتن مالک میروم و سعد

بن عباده را میکشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او

راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون بر او ملالت آمد

و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه رسول الله

کرده نمی کنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را

بنزد ابوبکر آوردند مادر محمد بن حنفیه در میان آنها بود و چون چشمش

بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صدا بگریه و فغان بلند کرد و گفت

السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو

اینها امت تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و بخدا سوگند

گناهی نداشتیم بغیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینهٔ خود کاشتیم

و اقرار بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را

نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد

و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما اقرار داریم بوحدانیت خدا و رسالت

رسول او

رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة نداوید گفت اگر راست
گوئید مردان ماندادند گناه زنان و اطفال چیست پس طلحه و خالد خواستند
که او را بجهه خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمی تواند شد کسی که نیست
شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است
در اینوقت حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد و فرمود من خبر دهم چون
مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حمل را بر من آسان
گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شدی
همان ساعت زبان گشودی و ادای شهادتین نمودی و بمادر خود
گفتی که چرا ابهلاک من راضی بودی زود باشد که سید اولاد آدم مرا نکاح کند
و سیدی از من بوجود آید چون مادرت این سخنان را شنید فرمود اینها را
بر پاره لوحی نقش کرده در ان زمین دفن نمودند و وقتیکه ترا اسیر میکردند
تمام اهتمام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه آنرا بر داشته
بر بازوی خود بستی بعد از آن که بمبالغه عثمان دیگران آن لوح را گشودند بهمان
عبارت که حضرت فرموده بود منقوش دیدند پس حضرت او را گرفت
و بخانه اسماء بنت عمیس فرستاد تا برادرش آمد و او را با حضرت تزویج
نمود و از احادیث عامه ظاهر می شود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک
آن بود که عاشق زن او شده بود چنانچه مولف کتاب روضة الاحباب
نقل کرده است که چون مالک را آوردند که بکشند زنش ام تمیم دختر
منهال که مقبول ترین اهل زمان خود بود آمد و خود را بر روی او افکند

مالک گفت دور شو که من کشته نشدم مگر بشامت تو و زمخشری در
اساس البلاغة و ابن اثیر در نهایه در لغت اقتله این مضمون را روایت
کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و موالف را درین واقعه شنیدی
بدانکه ابوبکر درین واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عمر نیز با او شریکست
اول آنکه بی گناه و تقصیر شرعی لشکر بر سر قبیله از مسلمین فرستاد و بقتل
و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع
میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که همه لشکر
خالد شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند
و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکس شهادتین
بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکردند بلکه گفتند زکوة را بابوبکر نمیدهیم
بلکه بوصی پیغمبر میدهیم یا خود بفقرا میدهیم و طبری در تاریخ روایت کرده است
که خالد منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد
و نصیحت کرد ایشانرا که با ولاة اسلام منازعت نباید کرد و چون پراکنده
شدند خالد آمد و ایشانرا گرفت بغدر و مکری که مذکور شد با آنکه صاحب منهاج
از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هرگاه باصل دین قائل باشند
کافر نیستند و بمعنی لغوی اطلاق ردت بر ایشان کرده اند پس حکم کفار
بر ایشان و بر اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح وجیز
در بحث باغیان گفته است که ابتدا بقتال ایشان نباید کرد تا ایشان
ابتدا کنند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند

علت بغی

علت بغی ایشانرا اگر علت آن ظلمی باشد که بر ایشان واقع شده باشد
ازالۀ آن از ایشان بکند و اگر شبهه داشته باشند رفع شبهۀ ایشان
بکند و اگر هیچیک از اینها نباشد ایشانرا موعظه و نصیحت بکند و اگر اصرار کنند
اعلام کند ایشانرا که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده است
که خالد یکی از اینها در باب ایشان بعمل آورده باشد و از آن جماعت بغیر اظهار
انقیاد و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر محض عصبیت باشد چرا ابوبکر و
دیگران که باخبار متواتر نقض عهود خدا و مخالفت نصوص سید انبیا و
غصب حق امیرالمومنین و سیدۀ نساء و رد شهادت الهی و گواهی حضرت
رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان
کردند و عائشه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیرالمومنین
مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین
و سائر مسلمین را شهید کردند با احادیث متواتره که سلمك
سلمي وحربك حربي و امثال اینکه بعضی گذشت مرتد نیستند بلکه خلفای
خدا و رسول و ائمۀ مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت شان کفر است
و مالك بن نویره بمحض آنکه گفته که ابوبکر خلیفه نیست یا چون رسول الله
نگفته که زکوة با و بدهیم نمیدهیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال
قبیحه مستحق یک زجر و ملامت نبود بلکه بایست او را مدح کنند و سیف الله
بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورت است عذر دیگر برای او
پیدا کرده اند و گفته اند در اثنای گفتگو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه وآله را

برد مالک گفت صاحب شما چنین گفته خالد گفت حضرت صاحب ماست
صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرده او را کشت و بطلان
اینوجه از وجه اول ظاهرتر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست
و ایضاً اگر این واقع بوده بایست خالد در برابر عمر این عذر را بگوید و ابوبکر
نیز در وقتی که عمر مبالغه در قصاص او میکرد بایست این را بگوید با آنکه بر تقدیر
وقوع این عبارت صریح در ارتداد نیست برای دفع حد و شبهه کافیست
و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سائر قبیله چه گناه داشتند و زنان
و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر
اصلی نبودند که اولاد شان در حکم ایشان بوده باشند چه تقصیر داشتند که همه را
مثل کفار اسیر کردند و به بندگی مردم دادند تا بدون تزویج و نکاح با زنان
و دختران ایشان مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسید
. دوم آنکه حال از دو شق بیرون نیست یا این جماعت در واقع
همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر و غارت نبودند پس چرا ابوبکر
این جماعت کثیر از مسلمین را بیگناه کشت و اسیر کرده به بندگی مبتلا کرده و با
این زناهای بسیار و هتک حرمت اهل اسلام و سبب وجود چندین اولاد
زنا شد ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرده و اگر این جماعت
همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان
و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان را
که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد

برکلین

بر مسلمین ظلم نمود و مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا باو داده
فاسق و کافر خواهد بود و پس این ظلم و کفر و فسق بر یکی ازین دو امام البته
لازم می آید و خلافتش باطل میشود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر
باطل شود باجماع مرکب سوم آنکه ابوبکر چند حد از حدود الهی را تضییع
نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک قصاص نکرد دیگر آنکه حد زنا که خالد با زن مالک
کرد اقامت نه نمود دیگر آنکه سایر مقتولین را خون شان باطل کرد و قصاص
و دیت شان را معطل نمود و درین کارها عمر هم با او شریک است و در تشنیع
قصاص خالد عمر شریک غالب است از دو جهت یکی آنکه قسم خورده بود که خالد را
بکشد و خلف قسم کرد دوم آنکه بقتل سعد بن عباده بیگناه راضی شد و قتل او را
بعوض قتل مالک قبول کرد و ازین معلوم می شود که انکاری که عمر
درین باب نمود از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که با او
در جاهلیت آشنا و هم سوگند بود و الا بایست عشر این تدین را در باب
ظلم حضرت فاطمه و سایر اهل بیت علیهم السلام بکار برد و از جمله اکاذیب آن فسقه
که طاعی توشجی در رفع تشنیع زنای خالد گفته است که زن مالک مطلقه بود
و عدتش منقضی شده بود و این هرزه و افترا را هیچ کس بغیر او نگفته و در
هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بوده بایست که در وقتی که عمر او را
تهدید سنگسار میکرد این عذر را بگوید طعن هفتم آنست که در اخبار
مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابوبکر مکرر
اقاله و استعفا از خلافت میکرد چنانچه طبری در تاریخ و بلاذری در انساب

وسمعانی در فضائل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر
بعد از انکه با او بیعت کردند بر منبر گفت اَقِیلُونِی فَلَستُ بِخَیرِکُم
وَ عَلیٌّ فِیکُم یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من بهترین
شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست و حضرت امیر علیه السلام
در خطبه شقشقیه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرمود که چه بسیار عجیب بود
از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و اظهار پشیمانی
می نمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرد و بروایت
دیگر گفت من والی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا
متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بدرستی که مرا
شیطانی هست که عارض من می شود در هنگام غضب من در وقتی که
مرا غضبناک بیابید از من اجتناب کنید تا تاثیر نکنم در موهای شما و در پوستهای شما
و اینها دلالت میکند بر انکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر را
از خود افضل می دانست و امامت مفضول قبیح است و ایضاً اتفاقی است
که عقل و عدالت هردو در امامت شرط است اگر این شیطانی که عارض
می شد او را از عقل و تکلیف بیرون می برد و مصروع می شد پس شرط
اول که عقل است مفقود بوده و اگر بدر نمیبرد و ضبط خود میتوانسته است
کردن پس فاسق بوده و شرط ثانی مفقود بوده و ایضاً اقاله امام جایز است
یا جایز نیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جایز است چرا عثمان با وجود اضطرار
نکرد تا کشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است

و حال انکه

و حال آنکه بی خلاف اظهار کلمه شرک و اکل میته و لحم خنزیر با ضرورت جائز است

پس معلوم شد که برای عثمان از اینها هم بدتر بود و پس قدح دیگر

ازین دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شعوری دارد میداند

از شواهد احوال آن مکار محیل و نفیقش که اینها همه محض مکر و حیله و مواطیه

با یکدیگر بود تا مردم را درین باطل محکم تر کنند چنانچه آن فقره خطبه شقشقیه

شاهد حق است برین طعن هشتم آنست که جاهل بود با اکثر احکام دین

و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند و بسیاری از مواضع

پس این طعن مشتمل است بر چندین طعن و ما درین رساله چند موضع را ذکر کنیم

اول معنی کلاله را که اولا و اب و ام اند که برادران پدری و مادری

یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت است

چنانچه از روایات سوره نساء نیز معلوم می شود و بعضی از مفسران

گفته اند که ما عدای والد و ولد است و آن را ابوبکر پرسیدند ندانست چنانکه

عامه و خاصه روایت کرده اند که ازو پرسیدند ندانست بعد از آن چنانکه

صاحب کشاف روایت کرده است گفت برای خود میگویم اگر

صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا

ازان بریست کلاله ماسوای والد و ولد است و بسیار خوب کرده

که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است

که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعتراف

بجهل تفسیر قرآن برای خود کرد و بغوی در مصابیح و غیر او از عامه بطرق

بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را
در آتش مهیا داند و بروایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بروایت دیگر
حضرت رسول جمعی را دید که برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود جمعی که پیش
از شما بودند بهمین هلاک شدند که کتاب خدا را برهم زدند هرگاه برای خود
گویند در کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چرا که آنها مختلف است و کلام
خلاف ندارد و همه با هم موافق است هرچه را میدانید بگوئید و هرچه را
نمیدانید از کسی که میداند بپرسید که دوای نادانستن پرسیدنست اینها همه
روایات ایشانست و فخر رازی گفته است که عمر میگفت که کلاله ما سوای
ولد است و روایت کرده است که چون او را خنجر زدند گفت من
چنان میدانستم که کلاله کسی است که فرزند نداشته باشد و من شرم دارم
از آنکه مخالفت ابوبکر کنم مولف گوید عجب است از کسی که شرم از حضرت
رسول نکند و سخن او را بهذیان نسبت دهد و از ابوبکر شرم کند و از برای
رعایت او از رای خود برگردد اگر قول اول بی مستند بوده وای براو
که بی مستندی تفسیر کلام خدا کند و اگر مستندی داشته وای براو که از برای
رعایت ابوبکر در وقت مردن از آن برگردد و ایضاً روایت کرده اند
که در وقت مردن میگفت که سه چیز است که اگر حضرت رسول
از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هرچه در آنست
کلاله و خلافت و ربا پس معلوم شد که آنچه در باب کلاله میگفته اند همه برای خود
و خواهش نفس خود میگفته اند بی مستندی و همچنین در باب خلافت ابوبکر.

شکرالله

شک داشته است و ظاهر میشود که بنای جمیع امور ایشان بر هوای باطله و مصالح دنیوی بوده و هستند بدلیلی و حجتی نبوده اند و دلیل جهل ابوبکر همین بس است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدانند و از جمله مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدانند و در مدت بعثت آنحضرت زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نکرده است با آنکه بسیاری از اینها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میراث انبیا و اشباه آن و ابوهریره در مدت قلیل چندین هزار حدیث روایت کرده است دوم آنکه اب که بمعنی گیاه و علف حیوانات است و بر خری میداند و او ندانست چنانکه صاحب کشاف روایت کرده است که اب را از او پرسیدند گفت کدام زمین مرا بر میدارد و کدام آسمان بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سوم آنکه دزدی گفت بعوض دست راست او دست چپش را بریدند و فخر رازی گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانان است چهارم آنکه زنی میراث خود از فرزندزاده خود خواست گفت در کلام خدا و رسول او برای جده نصیبی نمی یابم پس مغیره و محمد بن مسلمه شهادت دادند که رسول خدا بجده سدس داد او بسدس حکم کرد پنجم آنکه فجاءه سلمی که اطاعت او نکرد باتش سوزانید با آنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان آتش شهادتین با آواز بلند می گفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و باتش عذاب کردن هر دو بدعت بود در دین خدا و صاحب مواقف نیز نقل کرده است

که او دعوی اسلام کرد وعذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود وبعضی از علما
گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا که در روایات
او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد جمعی از مسلمانان را واین باعث
زندقه نمی شود ودر روایت نهی از تعذیب بنار نزد عامه از روایت
صحیحه است ودر صحیح بخاری از ابو هریره وابن عباس روایت کرده است
وابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن نهم آنکه چون آثار موت
در خود مشاهده کرد وبالی که در ایام خلافت خود تحصیل کرده بود از برای
عذاب خود کم توقع داشت ناقص دانست خواست وبال شنایع
اعمال عمر را نیز باآن ضم کند وایضاً خواست وفا کند به آن عهدیکه با عمر کرده بود
وباز میدانست که بغیر عمر لعین کسی مانع دعوی حق امیر المومنین علیه السلام
نمی تواند شد عزم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی الحدید
روایت کرده است که در وقت جان کندن ابو بکر عثمان ملعون را
طلبید وگفت وصیت مرا بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که عبد الله
بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت وبیهوش شد عثمان نوشت
که بتحقیق خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را چون ابو بکر بهوش آمد گفت بخوان
چون خواند ابو بکر گفت الله اکبر ترسیدی که اگر من درین غش بمیرم مردم
اختلاف کنند در باب خلافت عمر عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا جزای
خیر دهد از اسلام واهل اسلام پس عهد را تمام کرد وامر کرد او را که بر مردم
بخواند پس ویتبابا کرد عمر را پس طلحه داخل شد وگفت از خدا بترس عمر را

بر مردم مسلط مکن ابوبکر گفت مرا بخدا میترسانی اگر خدا پرسد خواهم گفت
بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم و درین تعیین خلیفه چندین خطا کرد
اوّل آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برای مردم تعیین کند
بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تاسی بحضرت
رسول بنص قرآن واجب است دوم آنکه گفت عمر بهترین امت است
با آنکه علی علیه السلام در میان امت بود و باحادیث متواتره او بهترین
امت بود چنانچه گذشت و خود گفت فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلِیٌّ فِیکُمْ سوم آنکه عثمان را
چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی برای چنین فظ
غلیظ جاهل قتال بی باکی بکند بایست او را منع کند و زجر کند که چرا چنین کردی
چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام
با وجود رسول خدا در امور جزئیه چندین روز انتظار وحی الهی میکشید و برای
کامل خود سخن نمی گفت این جاهلان بی باک آیا از آنحضرت افضل و اکمل بودند
که چنین امر عظیمی را برای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و ازین جا
لازم می آید که شفقت این دو منافق نسبت بامت زیاده از حضرت رسول
باشد که رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و هر عاقل ازین اطوار
متناقضه و اقوال متباینه می یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه ملعونه
و محروم گردانیدن اهل بیت رسالت از خلافت بوده و اقوال و افعالی
که عامه و خاصه نقل کرده اند که درینجا از او ظاهر شده و دلالت بر ضلالت و بطلان
خلافت او میکند بسیار است و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد مطلب دوم

در بیان قلیلی از بدع و قبایح اعمال و شنایع افعال عمر نحس است که خلیفه دوم
سنیان است بدانکه مطاعن و مثالب آن منبع فتن و معدن لعن زیاده از آنست
که در کتب مبسوطه احصا توان کرد و تکلیف این رساله او در جمیع مطاعن با ابوبکر
شریک بود بلکه خلافت ابوبکر شعبه از فتنه های آن بود و لهذا از مطاعن مخصوصه
او اندکی در این رساله ایراد می نمایم طعن اول در بیان حدیث دوات
و قلم است و اشباه آن و این طعن مشتمل است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی
و غیر ایشان از علمای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافیست که در
اسلام بهم رسید و سببش عمر بود و شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است
که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود
و اول خلافی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قضیه از جمله متواترات است
که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری
با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سائر محدثان
بطرق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس
گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده اش
سنگریزه ها را تر کرد و بروایت دیگر مانند مروارید قطرات عبرات بر گونهای
رویش جاری بود و گفتند کدام است روز پنجشنبه گفت شدید شد وجع و آزار
رسول خدا پس گفت کتفی بیاورید و بروایت دیگر کتف و دواتی
یا لوح و دواتی بیاورید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید
پس عمر گفت إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ یعنی این مرد هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت

رسول خدا

رسول خدا هذیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه می شود او را آیا هذیان میگوید

استفهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت درد و بیماری بر و غالب شده است

و نزد ما کتاب خداست بس است ما را ابن عباس گفت پس اختلاف کردند

و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبر نزاع کردن و صداها بلند شد

بعضی گفتند گفته گفته رسول خداست و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند

که گفته گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت رسول فرمود

برخیزید از نزد من بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن پس ابن عباس گفت

مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حائل و مانع شدند میان رسول خدا

و نوشتن آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند

و در جامع الاصول نیز این احادیث را بهمین نحو و زیاده از صحیح مسلم و صحیح بخاری

روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلای مشهور ایشانست در کتاب شفا

از این مبسوط تر و شنیع تر روایت کرده است و بر ناقد بصیر مخفی نیست که امری که

حضرت خواهد درین مجال تنگ و وقت قلیل بکتفی بنویسد جمیع شرایع دین

نخواهد بود پس باید امری مجمل باشد که مشتمل بر مصالح جمیع امت باشد تا روز قیامت

و آن نیست مگر آنکه خلیفه و جانشین عالم و عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد

بجمیع مصالح امت و عموم مسائل دین و خطا بر و روا نباشد و همه امت را براه طریقه

بدارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظا و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق

ضلالت و جهالت بالکلیه از ایشان مسدود کرد و چنانچه در حدیث ثقلین فرمود

که کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد

و در روز غدیر تعیین خلیفه نمود و چون حضرت میدانست که آنها را با وجود اتمام
حجت نشنیده خواهند انگاشت خواست تاکید حجت در ینوقت بفرماید و نوشته
صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر امتیقنی را یافت
و منافی آن تمهیدی بود که او با آن منافقان دیگر در این باب کرده بود
این شبهه را در میان انداخت که مرض بر آن حضرت غالب شده
و هذیان میگوید و حضرت دید که آن شقی در حیات آنحضرت انکار قول او
میکند و منافقان با او موافقت می کنند و دانست که اگر در این اهتمام بفرماید
و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت هذیان گفت و اعتبار ندارد
اکتفا به نصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجره طاهره
بیرون کرد و ایضاً چون مشاهده آن منافقان را در حضور خود مشاهده نمود
ترسید از آنکه مبادا بعد از نوشتن نامه منازعت شدید شود و کار بکارزار منتهی شود
و منافقان راهی بیابند و اسلام بالکلیه از میان برود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین را
باین سبب نهی از مقاتله و امر بمساهله با عدم اعوان نمود و ایضاً معلوم است
که وصیت و عهدی که مناسب آنوقت و آن حالت است تعیین وصی و وصیت
باحوال بازماندگانست و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند
بود که احوال ایشان را مهمل گذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند
و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی
و ابی داود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گاه هست
که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر در وصیت

میکند

آتش برای ایشان واجب می شود و در جمیع صحاح خود روایت کرده
که آن می نماید که یکشب یا دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او در زیر
سرش باشد و موید آنچه مذکور شد آنست که ابن ابی الحدید از ابن عباس
روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم
که بر شتر خود سوار است و تنها می رود و من از پی او رفتم گفت ای پسر
عباس من شکایت میکنم بتو از پسر عمت یعنی علی سوال کردم از و که بیاید با ما
قبول نکرد و همیشه او را با خود غضبناک می یابم تو چه گمان داری غضب و خشم
او را چه جهت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب او
برای فوت خلافت است از و گفتم سببش همین است او چنین میداند
که رسول خدا خلافت را از برای او میخواست گفت هرگاه خدا نخواهد
که باو برسد خواست پیغمبر چه فائده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا
غیر آنرا خواست مگر هرچه پیغمبر خدا میخواست می شد رسول خدا خواست
که عم او ابو طالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید
گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست
که در مرض موت خود از برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم
او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام پراکنده شود پس رسول خدا
دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و ایضاً
روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر در اول
خلافتش و از برای او یک صاع خرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد

و مرا تکلیف کرد یکدانه برداشتم وهمه را خوردوسبوی آبی در پیش او گذاشته

بود برداشت و بیاشامید وتکیه داد بر بالش وحمد خدا بجا آورد پس گفت

ازکجا می آئی ای عبد الله گفتم از مسجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی

گمان کردم عبد الله بن جعفر را میگوید گفتم با همسنان خود بازی میکرد گفت

او را نمیگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتم در نخلستان مشغول آب کشیدن بود

و تلاوت قرآن می نمود گفت ای عبد الله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران

بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده است

گفتم بلی گفت آیا گمان میکند که رسول خدا نص بر خلافت او کرده است

گفتم بلی و زیاده هم بر این گویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند

پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او گاهی سخنی چند

صادر می شد که اثبات حجتی نمیکرد و قطع عذری نمی نمود و یعنی صریح نبود و گاهی

از جهت محبتی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب او

بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را

از این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام بحق خانه کعبه که قریش

هرگز بر او اتفاق نخواهند کرد و اگر او خلافت را بگیرد قریش بر او در اطراف

زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یافتم که او چه

در خاطر دارد ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جاری کرد آنچه مقدر

شده بود تا اینجا کلام در روایت ابن ابی الحدید بود و از این روایات

معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعین خلافت حضرت امیر المؤمنین را

می نمود

میخواسته و میفرموده و این منافی مانع و ساعی در ابطال آن بوده
و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول خدا اعلم میدانسته است بمصالح امت
و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او این را از
کرامات شوم او حساب کرده اند بشومی تدبیرات آن ملعون بود که بعد
از فوت حضرت رسالت نگذاشت که حق بامیر المومنین برگردد که موافق
طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عادت او مردم را که در عرض
بیست و پنج سال با آنکه رؤسا و سرگروه ها را اموال بسیار بدهند و ضعفا و زیردستان را
ذلیل کرده اند و هرچه مصلحت دنیا را ورانداند بکنند و دست از حکم خدا برداشته اند
لهذا چون حق بحضرت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خدا و سنت
رسول خدا عمل کند و قسمت بالسویه بکند و با شریف و وضیع بیک نحو سلوک کند
مردم تاب نیاوردند و طلحه و زبیر مرتد شدند و فتنه بصره برپا شد و معویه را او
در شام تعیین کرده بود و با او تمهید کرده که اگر حق بامیر المومنین برگردد او اطاعت
نکند و میدانست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و فتنه صفین و
خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول
بنو و خون شهدا تمام بر گردن اوست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی از اخبار
متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که از این مقدمه کفر و نفاق
و خطای او بچندین جهت لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و هذیان بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه باتفاق عامه و خاصه آنحضرت معصوم است
از آنکه در کلامش مخالفتی و اضطرابی و خلاف واقعی صادر شود نه بعمد و نه بسهو

ونه در صحت ونه در مرض ونه بعنوان جد ونه مزاح ونه در حال رضا
ونه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری
و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند وحق تعالی در قرآن مجید
میفرماید وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ یعنی حضرت رسول ص
سخن نمیگوید از روی خواهش نفس خود نیست سخن او مگر وحی که از جانب خدا
باو رسیده است دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نهایت بی ادبی
و بیحیائی است بلکه دلیل کفر و نفاق است زیرا که این مرد هذیان میگوید یا [illegible]
او را که هذیان میگوید یا چه شده است او را که هذیان میگوید هر کس که اندک حیا
و ادبی داشته باشد نسبت بادنی کسی چنین سخنی نمیگوید چه جای جناب خاتم الانبیا ص
که حق تعالی در قرآن مجید همه جا بالقاب شریفه نام مبارک آنحضرت را برده
مثل يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ و يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ و ایضاً فرموده لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ
بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُم بَعْضًا یعنی مگردانید خواندن آنحضرت را در میان
خود مثل خواندن و ندا کردن بعضی از شما بعضی را و فرمود صدای خود را
بلندتر از صدای او مکنید و ایضاً بر هر عاقلی ظاهر است که این نوع سخن
دلالت بر نهایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت بآنحضرت
میکند که در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطله خود
چنین نزاعی و فضیحتی در میان خانه آنحضرت ص که محل نزول ملائکه مقربین است
بر پا کند بلکه دلالت بر شعف و شادی و شماتت او میکند که در اینحال
فرصت جست و افتاده آنچه خواهد بگوید سوم آنکه رد حکم الهی کرده

از زبان

که در چندین موضع فرموده أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ یعنی اطاعت کنید
خدا را و اطاعت کنید رسول او را و فرموده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما
پس بگیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نهی کند شما را از آن پس ترک کنید و باز فرموده
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ
الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ یعنی هیچ مرد مومن و زن مومنه را نمیرسد که هرگاه خدا
و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشان را اختیاری در کارهای خود
و در هیچ جا نفرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست یا آنکه در
بیماری از رسالت معزول است و نگفته که در هنگام مرض اطاعت او
نکنید و حرف او را مشنوید و در جای دیگر فرموده و کسی که حکم نکند بآنچه
خدا فرستاده است پس ایشان فاسقانند و ظالمانند و کافرانند چهارم
آنکه در روایت ابن ابی الحدید گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت
در آنوقت خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین عداوت
شاقه و معارضه با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى تا آخر آیت یعنی هر که مشاقه و معارضه کند با رسول خدا
بعد از آنکه حق برا و ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان را که آن راه
رسول است او را بگذاریم بآنچه خود و اگذاریم و آخر بجهنم فرستیم و بد جایی است
جهنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و بغضب آورد
بحدیکه که با آن وسعت خلق که حق تعالی او را بخلق عظیم وصف کرده او را

رحمت عالمیان گفتند و از ایشان کرانید و اعراض فرموده ایشانرا

راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است

که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تعالی فرموده است وَالَّذِیْنَ

یُؤْذُوْنَ رَسُوْلَ اللّٰہِ لَھُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدارا از برای

ایشان است عذابی دردناک و باز فرموده است اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ

اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ لَعَنَھُمُ اللّٰہُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ وَاَعَدَّ لَھُمْ عَذَابًا مُّھِیْنًا

یعنی بدرستیکه آنها که ایذا میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است

خدا ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذابی خوار

کننده ششم آنکه در قول او که حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰہِ کفت چندین خطا کرده اول آنکه

جهل حضرت رسالت یا خطای او کرد زیرا که اگر حضرت نمیدانست که کتاب خدا

بس است پس اظهار جهل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست وصیت

کند خطا و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیاتی که استنباط احکام از آن کرده اند پانصد

آیت است تقریبا و معلوم است که اکثر احکام از قرآن مستنبط نمی‌شود و آنچه مستند میشود در غالب

اجمال و اشکال و تشابه است و اختلاف عظیم در فهم احکام آنها شده و بعضی گفته‌اند

که محکم ترین آیات کریمه آیت وضوست و قریب بصد تشابه در آن هست و در

قرآن مجید ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و ظاهر و ماؤل و عام و خاص و مطلق و مقید

و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی باشد

و ایضا اگر کافی باشد چرا در مسائل حیران می‌شد و رجوع بدیگران میکرد

و میگفت لَوْلَا عَلِیٌّ لَھَلَکَ عُمَرُ و مکرر اقرار بجهل میکرد و میگفت همه کس از

عم اعلم است حتی زنها در حجله‌ها و در پس پرده‌ها سوم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود حضرت رسول کتاب را مقرون باهل بیت خود نمیکرد چنانکه گذشت در حدیث ثقلین و نمیفرمود که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب با امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب به تنهائی و لهذا امیر المؤمنین فرمود منم کلام الله ناطق قطب محی الدین شیرازی که از علمای مشهور شافعیه و اهل حال صوفیه است گفته است در مکاتیب خود که راه بی راهنمائی ان نتوان رفت و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید چون کتب طب هست که اطبا نوشته اند ما را به اطبا مراجعت نباید کرد و چه این سخن خطاست برای اینکه نه هر کس را فهم کتب طب میسر است و استنباط از آن می توان کرد مراجعت باهل استنباط باید کرد و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی صدور اهل علم است بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه بطون دفاتر چنانکه امیر المومنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق وهذا کلام الله الصامت تا اینجا کلام قطب ملعون بود که حق تعالی بر قلمش جاری کرده است و الحمد . . . وی بر امام جاهل باطل خود کرده است

چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است در چند موضع اول در روز سقیفه که پیش از آنکه از تجهیز و تغسیل و تدفین و صلوة بر حضرت رسول فارغ شوند او و برادرش و چند منافق دیگر دویدند بسوی سقیفه و مشغول غصب خلافت شدند و مریدان ایشان عذریکه میگویند برای ایشان آنست که از خدوث

فتنه نرسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود فتنه نخواهد شد

و چونست که وقتی که حضرت رسول میخواهد که نصب خلیفه کند او را نسبت بهذیان

میدهند و چون خود تعیین خلیفه نا حق میکنند صلاح امت است و ضرور است

و ایضاً وقتیکه ابو بکر در سکرات مرگ عثمان را طلبید که نص بخلافت عمر بکند

و پیش از آنکه نام شوم او را بر زبان آورد غش کرد و بی شعور شد و عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت

و بعد از آنکه بشعور آمد او را دعا کرد چرا او را نسبت بهذیان نداد با آنکه هذیان از جهات

با دو اقرب بود و چرا حَسْبُنَا كِتَابُ الله را در اینجا نگفت و در وقتی که شوری قرار داد

چرا این را نگفت پس عاقل خبیر از این احوال و اقوال مختلفه علم بهم میرساند که از اول

تا آخر ایشان را از این اقوال متناقضه مطلبی بغیر محروم کردن اهل بیت رسالت

از خلافت نبود و این اول قاروره نبود که در اسلام شکست آن شقی پیوسته

در مواطن متعدده معارضات میکرد و راضی بگفته و کرده آنحضرت نبود چنانکه

بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کرده اند

که چون در نامه صلح حدیبیه نوشتند که هر که از مسلمانان بسوی مشرکان برود

پس ندهند و هر که از مشرکان بنزد مسلمانان بیاید باایشان پس دهند عمر

در غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدائی گفت بلی گفت ما مسلمانیم

و آنها کافر حضرت گفت بلی گفت پس چرا این مذلت را در دین خود قرار داد

حضرت فرمود آنچه خدا مرا بآن امر کرده است میکنم و خدا مرا ضایع نخواهد کرد

و یاری خواهد نمود عمر گفت تو نگفتی که ما داخل مکه خواهیم شد و طواف خواهیم کرد چرا

نشدیم حضرت فرمود که من نگفتم که امسال خواهد شد بعد از این خواهد شد

بعد

پس غضبناک برخاست و گفت اگر یاوری می یافتم با اینها جنگ میکردم و نزد
ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد ابوبکر او را منع کرد و چون روز فتح
مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت
فرمود این است آنچه خدا مرا وعده داده بود و در وغ نگفتم و در بعضی از روایات
نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک در پیغمبری او نکردم
مگر در روز حدیبیه و این اخبار صریح است در آنکه عمر بگفته حضرت رسول راضی
نشده و دل تنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ
حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی پس نه بحق پروردگار تو قسم که ایمان نمی آورند تا ترا
حکم کنند در منازعت که در میان ایشان شود و پس نیابند در نفسهای خود هیچ حرج
و تنگی از آنچه تو حکم کنی و منقاد کردند انقیاد کردن کامل پس معلوم شد که او
مومن نبوده بآنکه شک در گفتار آنحضرت کرد و اعتراض کرد که چرا وعده تو
بعمل نیامد و ظاهر می شود که حضرت از او دل تنگ شده بود و او را شکاک
میدانست و آنقدر خاطر خطیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت
و در صدد اثبات صدق خود بر آن منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید
و فرمود که آنچه من میگفتم این بود و تو نسبت دروغ بمن دادی و از جمله آنها
آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح
نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوهریره گفت روزی در عقب حضرت رسول
رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت نعلین خود را بمن داد

و فرمود این دو نعل را ببرو هر که را در بیرون این باغ ببینی که شهادت دهد
بلا اله الا الله و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت ده او را
به بهشت ابو هریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم عمر بود گفت این نعلها
چیست ای ابو هریره گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده است
که هر که را ببینم آن بشارت را باو بدهم پس دستی بر سینه من زد که بر پشت افتادم
گفت برگرد ای ابو هریره پس برگشتم بخدمت حضرت و میگریختم و میگریستم
و عمر از پی من می آمد پس رسول خدا گفت چه می شود ترا ای ابو هریره من قصه را
نقل کردم حضرت بعمر گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد
آیا تو نعلهای خود را با ابو هریره دادۀ که آن بشارت را بدهد فرمود بلی
عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد برین خواهند کرد بگذار مردم را که اعمال خیر
بکنند حضرت فرمود پس بگذار که اعمال خیر بکنند مؤلف گوید اگرچه آثار جعل
از اول تا آخر این حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست ولیکن از احادیث
صحاح ایشان است و دلالت بر بی شرمی و بیحیائی و بی ادبی عمر میکند
که رد قول حضرت رسول کرد و آن عین کفر است و ابو هریرۀ بیگناه را زد و
خفت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت برای مصلحتی در آن وقت
ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیحیائی آن ملعون باشد
و ایضاً بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله
بن ابی منافق مرد پسر او آمد بنزد رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیراهن
خود را بشفقت فرماید که پدر خود را در آن کفن کند حضرت با وعطا کرد و باز التماس کرد

له حضرت

که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت را

گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نهی کرده است پروردگار تو از آنکه

بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت دور شو از من ای عمر چون بسیار مبالغه کرد حضرت فرمود

خدا مرا مخیر کرده و فرموده اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً

و اگر دانم که اگر زیاده از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را می آمرزد زیاده خواهم کرد

باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نهی از صلوة نازل شد

پس عمر گفت من تعجب کردم از جرأتی که بر رسول کردم و بروایت ابن ابی الحدید

مردم تعجب کردند از جرأت عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق

علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تالیف قلب پسر عبد الله

بجنازه او حاضر شد عمر گفت خدا ترا نهی نکرده است از آنکه بر قبر او بایستی حضرت جواب

نگفت عمر باز دیگر این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم

من گفتم خداوندا پر کن شکمش را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان

بآتش جهنم حضرت فرمود که آن ملعون فضیحت آنحضرت را بر هم زد و از حضرت ظاهر شد

امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله را بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی

و بیحیایی در این مقدمه از و بظهور آمد و نسبت بادنی کسی چنین حرکتی روا نیست

که جامه اش را یا گریبانش را از غضب بگیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن ایذا و اهانت

و استخفاف بآنحضرت است که احترامش بر عالمیان واجب است و جزو اسلام است

و ایضا انکار فعل و قول آنحضرت کرد و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و ایضا

در صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون حاطب بن ابی بلتعه خبر رفتن

حضرت رسول ص را بسوی مکه بمشرکان نوشت و جبرئیل خبر داد که او نامه بزنی داده
و در فلان باغ است حضرت رسول ص حضرت امیر و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامه را
گرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول الله این خیانت با خدا و رسول و مومنان کرده است
بگذار من گردنش را بزنم حضرت بحاطب خطاب کرد که چرا چنین کردی گفت یا رسول الله
من اینرا از جهت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکه بودند و کسی را در آنجا نداشتم
که حمایت ایشان کند خواستم نعمتی بر ایشان اثبات کنم که رعایت عیال من بکنند حضرت
فرمود راست میگوید مگوئید نسبت باو مگر خیر باز عمر گفت بگذار گردنش را بزنم او خیانت
کرده است حضرت فرمود که او از اهل بدر است و شاید خدا خطاب کرده باشد
اهل بدر را که هرچه خواهید بکنید من بهشت را بر شما واجب گردانیدم و این حدیث اگرچه مخالف
روایات شیعه است اما الزام بر مخالفان می توان کرد که بعد از آنکه حضرت تصدیق
حاطب کرده باشد و عذر او را قبول فرموده باشد و گفته باشد که مگوئید در باره او مگر خیر باز دیگر
نسبت خیانت باو دادن و اراده کردن زدن او کردن رد قول حضرت رسول است
و مخالفت صریح با آنحضرت است و ایضاً ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة
و ابن حجر در فتح الباری روایت کرده اند از مسند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کرده اند
از ابو سعید خدری که گفت که ابوبکر آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
من بفلان وادی گذشتم مرد خوش هیئت با خشوعی دیدم که نماز میکرد حضرت فرمود
برو و او را بکش ابوبکر رفت چون او را در نماز دید نخواست او را بکشد و برگشت
پس حضرت بعمر گفت برو و او را بکش او هم رفت چون او را در نماز دید نکشت و برگشت
پس علی را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفته بود پس

حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از حنجر گردن شان نمی گذرد
و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین نخواهند
گشت و ابن حجر گفته است که شاهد حقیت این حدیث است حدیث جابر و رجال آن همه
ثقه اند و در روایت ابن ابی الحدید چنین است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر
این کشته می شد اول فتنه بود و آخر فتنه یعنی دیگر فتنه نمی شد پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون
خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهد و این مضمون را باز حافظ ابو نعیم
در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد ربه در عقد و دیگران بسندهای بسیار روایت
کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند مردی را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را
بابوبکر داد و امر کرد او را بقتل او و بهمان روش روایت کرده اند و در آخرش
حضرت فرمود که اگر او کشته می شد میان امت من هرگز اختلاف بهم نمی رسید پس معلوم شد
که نکشتن ابوبکر او را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او عذر نبود
زیرا که پیش از آنکه صحابه او را وصف بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد
و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را وصف بصلوة با خشوع کرده بود و امر بکشتن او
فرمود و مخالفت عمر از او رسواتر بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر عذر نماز را گفت و حضرت
نپسندید و باز امر بقتل او کرد او مخالفت کرد و همین عذر نماز موجه را گفت و معلوم شد
که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث فتنه ها شد تا روز قیامت همچنین منع دوات
و قلم باعث ضلالت امت شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و وقایع متعدده
ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکرر از او صادر می شد و مخالفت خدا و رسول
طریقه و عادات او بوده و از برای نفاق دلیلی از این ظاهرتر نمی باشد چنانچه گفته اند یک حرف

یا دو خطا یا سه خطای ما در نجطا اینقدر خطا طعن دوم آنکه انکار کرد امری که بر هیچ عاقلی از آن نوع مخفی نمی تواند بود چنانکه عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره روایت کرده اند که چون وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد ابو بکر حاضر نبود و عمر ندا کرد در میان مردم که بخدا سوگند که رسول خدا نمرده است و بر خواهد گشت و دستها و پاهای مردانی چند را خواهد برید که نسبت مرگ باو داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را اِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و این آیه را که وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولان گذشته اند آیا پس اگر او بمیرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت عمر چون آیات را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم و این واقعه را ابن اثیر در نهایه و صاحب کامل و زمخشری در اساس اللغة روایت کرده اند و کسی انکار اینواقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود بآیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر میفرمود که جدا از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی هر مومن و مومنه است بعد از من و فرمود که یا علی بعد از من مقاتله خواهی کرد با ناکسان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع مکرر گفت رفتن من نزدیک شده است در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم و در وقتی که دوات و قلم طلبید اشعار باین فرمود و آیضاً از کجا بر او معلوم شد که دست و پای مردم را خواهد برید و شناعت اینواقعه زیاده از آنست که بیان باید کرد و غرضش حیله و مکر بود که مبادا تا آمدن ابو بکر بحضرت امیر علیه السلام بیعت کنند و تمهید ایشان باطل شود و این سخن را

در میان

در میان انداخت تا ابوبکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات

مخالفانرا بتفصیل در بحار ایراد نموده ام طعن سوم آنکه حرام کرد حج تمتع و متعه زنانرا

با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلافی نیست

در میان امت در آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلافی که کرده اند در آنست

که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اجماع کرده اند بر آنکه حکمش باقی است

و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شده این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ

أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً بنابر اکثر و اصح تفاسیر و فخر رازی در تفسیرش گفته است که اتفاق کرده اند

بر آنکه متعه مباح بود در صدر اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول

که چون حضرت در عمره بمکه آمد زینت کردند زنان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت

از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید از این زنان و در صحیح بخاری و مسلم و جامع الاصول

روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول رخصت متعه

داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد

مردم را بمتعه و عبدالله بن زبیر نهی میکرد مردم را از آن من این را بجابر نقل کردم گفت

این حدیث بر دست من جاری شد ما متعه کردیم در زمان رسول خدا چون عمر خلیفه شد

گفت بدرستی که خدا حلال میکرد از برای رسولش آنچه را میخواست بهر چه میخواست و بدرستیکه

قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید حج و عمره را چنانچه خدا شما را امر کرده است

و نکاح زنانرا اتمام نمائید و بعد از این نیابند نزد من مردی را که زنی را تا اجلی نکاح کرده است

البته او را سنگسار خواهم کرد و عامه بطرق متعدده از ابن عباس و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

روایت کرده اند که اگر نه آن بود که پسر خطاب لعین نهی کرد از متعه زنان زنا نمیکرد مگر اندکی

از مردم و فخر رازی نیز در تفسیرش این را روایت کرده است و ایضاً در تفسیرش از عمران
بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل نشد
که آنرا نسخ کند و امر کرد ما را رسول خدا و متعه کردیم و مرد و ما را از آن نهی نکرد بعد از آن
گفت مردی برای خود آنچه خواست کرد و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است
و حکمش باقیست و فقهای عامه خلافی که کرده اند در این است که آیا آن بهترین انواع حج است یا نه
و آیه فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری
و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری
و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله متوجه حج وداع شد هدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا
و طلحه دیگری شتر هدی با خود نیاورده بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در یمن بود
حضرت باو نوشت که از آن راه بحج بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام می بندم
مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورده بود و پس حضرت امیر را شریک در
هدی خود گردانید و این یکی از مناقب مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده
بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شد حضرت
بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر میدانستم که حق تعالی امر بعدول بحج تمتع خواهد فرمود
هدی با خود نمی آوردم پس هر که هدی با خود نیاورده است باید که عدول نیت بعمره کند
و محل شود پس سراقة بن مالک پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است
یا همیشه خواهد بود حضرت انگشتهای یک دست مبارک خود را در انگشتهای دست دیگر
داخل کرد و فرمود که داخل شد عمره در حج بدین روش و همیشه چنین خواهد بود و چون

کرده

حضرت امیر احرام خود را تابع احرام حضرت رسول کرده بود فرمود که تو نیز بر احرام
خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود نحر کرد
و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند
که در عسفان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان منع میکرد مردم را
از حج تمتع چون حضرت امیر این را شنید صدا بلند کرد و بتلبیه عمره تمتع و گفت لبیک
بعمرة وحجة عثمان گفت من مردم را نهی میکنم از حج تمتع و تو تصریح بخلاف من میکنی
حضرت فرمود من دست از سنت حضرت رسول بر نمیدارم از برای گفته احدی و در
صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بمن گفت که امروز حدیثی
بتو نقل میکنم شاید خدا ترا بآن منتفع گرداند بعد از امروز بدانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
امر بعمره کرد طائفه از اهل خود را در عشره ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و نهی
از آن نکرد تا از دنیا رفت بعد از آن مردی برای خود آنچه خواست گفت و بمضمون این
روایات بسیار از صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول همه را ایراد
نموده و در بحار الانوار همه را با جواب شبهه های ایشان ذکر کرده ام و عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند که عمر بر منبر رفت و از منبر گفت مُتْعَتَانِ كَانَتَا
عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ اللهِ وَأَنَا أُحَرِّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ
یعنی دو متعه بود در عهد رسول الله و من حرام میکنم هر دو را و عقاب میکنم بر هر دو
متعه زنان و دیگری حج تمتع و همه گفته اند که بهم و از شعور او رسیده اند و این عبارت
صریح است در مشاقه و معانده با خدا و رسول و رد حکم ایشان نمودن پس داخل است
و تحت آن آیه وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ آخر آیه که ترجمه اش گذشت و اینها حکم نکرده بآنچه

خدا فرستاده است حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است پس ایشانند کافران بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد ازو پرسیدند که حلال بودن متعه را از کجا دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نهی کرد از ان و عقاب میکرد بران گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بودند من این روایت او را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بود و قبول نکردم رای را که از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون مغیره بن شعبه از جمله روسای منافقین و از دشمنان حضرت امیر المومنین ع بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده است که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن صحیفه ملعونه و آنکه بیکدیگر متفق باشند در آنکه نگذارند که خلافت باهل بیت رسالت برگردد و یکی از انها مغیره لعین بود و سالها بر منابر سب آنحضرت ع کرد چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بغداد ذیون ما گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس و بر سبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است که پیوسته بر منبرها لعن علی علیه السلام میکرد تا بجهنم واصل شد و میان عمرش عمل زنا بود و آنکه از خواهش شکم و فرج نمی گذشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته عمرش را در غیر طاعت خدا صرف میکرد و چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چرا فسقش را بر مردم ظاهر نکنیم بعد از ان اخبار بسیار روایت کرده است در آنکه آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلام بر منابر میکرد و مردم را امر بآن می نمود و همچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور بزنا بود پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بوده و اصل قصه

طول دارد سببی مجملی از افراد رنجها ذکر میکنیم و آن چنانست که چون عمر مغیره را بآن فضائل
والی بصره کرد در بصره زنی بود که او را ام جمیل میگفتند از قبیله بنی هلال و مغیره پنهان
بخانه او تردد میکرد و چون اهل بصره بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمردند این را طبری
روایت کرده است که خانهٔ ابوبکره و خانهٔ مغیره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان
فاصله بود و مسکن شان در دو غرفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غرفه ها روزنه داشت
که بسوی یکدیگر مفتوح می شد روزی ابوبکره در غرفه خود نشسته بود و بجمعی صحبت میداشت
ناگاه بادی وزید و در روزنه را گشود و ابوبکره خواست که در را ببندد و نظرش بر غرفه مغیره
افتاد و دید که باد آنرا نیز مفتوح نموده و او در میان پاهای زنی نشسته است پس ابوبکره
بآنجماعت گفت برخیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت گواه باشید گفتند این کیست
گفت ام جمیل دختر افقم ایشان گفتند ما رانی چند را دیدیم اما رو را ندیده ایم ایشان
صبر کردند و مشاهده حرکات می نمودند تا فارغ شد چون برخاست شناختند که ام جمیل است
در آنوقت مغیره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابوبکره
آمد و منع نمود و شد و این واقعه را بعمر نوشتند و مغیره نیز در این باب دروغی چند
بعمر نوشت چون نوشته ها بعمر رسید عمر ابوموسی اشعری را که دشمن امیرالمؤمنین
بود والی بصره کرده فرستاد و مغیره را با گواهان بمدینه طلبید و ابن ابی الحدید از کتاب
اغانی ابوالفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفان است روایت کرده است
از عمر ابن شبه که عمر نشست و مغیره را با گواهان طلبید پس اول ابوبکره را طلبید
و پرسید که آیا دیدی مغیره را در میان رانهای ام جمیل گفت بلی والله گویا
می بینم اثر آبله در رانهای او بود و مغیره گفت نظر عمیقی و دقیقی کردی ابوبکره گفت

تغییر نمی کنم در امری که خدا خوار کند ترا بسبب آن عمر گفت نه والله تا شهادت
ندهی که مانند میل در سرمه دان دیدی که داخل میکرد و بیرون میکشید قبول
نمی کنم گفت بلی والله چنین شهادت میدهم درینوقت رنگ عمر متغیر شد و حضرت
امیر علیه السلام گفت ای مغیره ربع تو رفت و بعضی گفته اند که عمر این را گفت پس نافع را
طلبید و از او پرسید گفت گواهی میدهم مثل گواهی ابوبکره عمر گفت نه والله تا گواهی
ندهی مانند میل در سرمه دان فائده ندارد پس نافع گفت چنین گواهی میدهم که دیدم که
تا پر و سوفار نشست پس تأثیر عظیمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام با عمر گفت که نصف
مغیره رفت پس شبل بن معبد را طلبید که گواه سوم بود و او هم چنین شهادت داد
پس علی با عمر گفت که سه ربع مغیره رفت و رنگ عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر
بر رویش ریختند و زیاد که گواه چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و مغیره میگریست
و به نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند
و به نزد زوجات حضرت رسول میرفت و میگریست پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند
که با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاد حاضر شود و چون زیاد حاضر شد عمر نشست و ایشان را
طلبید و رؤسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاد پیدا شد گفت من مردی را
می بینم که هرگز خدا نخواهد که بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت
تعلیم او کرد که نباید شهادت را تمام گفت چون نزدیک رسید دید که جوانی مغرور است
گردن ستبر را حرکت میدهد و می آید بخاطرش رسید که او را تهدیدی هم باید کرد
و مهابت کرد و جو ده مردی میان عرب بخشم معروف است بصدای بلند درشتی
گفت چه چیزی نزد تو هست [illegible] عقاب [illegible] هست

و عبدالکریم راوی حدیث گفت که چون ابوعثمان نقل روایت عمر میکرد و خواست
که صدای خود را شبیه بصدای ناهموار عمر کند چنان نعره زد که نزدیک شد که من غش کنم
پس از فحاوی این اخبار معلوم شد که باعتبار خصیصتی که میان عمر و آن فاسق منافق بود
سعی بسیار کرد که بر مغیره زنا ثابت نشود و آن سه نفر بیگناه را حد فحش بزنند و تعطیل حدود
الهی و سعی در آن کردن مطلقا بد است و اگر متضمن حد زدن چندین بیگناه باشد قبیح تر
و شنیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاهر است که ایشان پیشتر شهادت خود را بیکدیگر
نوشته بودند و این اختلاف بعید و تهدید عمر بهم رسید و ابوالفرج گفته است که بسیاری
از راویان روایت کرده اند که زیاد گفت دیدم مغیره را که پاهای ام جمیل را
برداشته بود و خصیه های او را دیدم که تردد میکرد در میان رانهای او و صدای
بلند نفس تندی می شنیدم و ابوالفرج گفته است که عمر را تلقین زیاد و تغییر شهادت
دادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است که بعد از آنکه ابوبکره را حد زدند
گفت گواهی میدهم که مغیره زنا کرد و عمر اراده کرد که باز دیگر او را حد بزند حضرت امیر
او را نهی کرد از این و فرمود که اگر او را حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا
معلوم می شود که نزد حضرت ثابت شده بود زنای مغیره و از روی تقیه او را حد نزد
و بعضی از سنیان توجیه دیگر کرده اند این سخن را و ابوالفرج گفته است که عمر ابوبکره را
امر بتوبه کرد و ابوبکره گفت مرا توبه میدهی که گواهی مرا قبول کنی من [illegible] هرگز
نشوم میان دو کس تا زنده ام در دنیا [illegible] گفته است که چون آن
[illegible] حد زدند مغیره [illegible] را [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] ان [illegible] دیدم

ابوالفرج گفته است که عمر بعد ازین حج رفت و ام جمیل و مغیره هر دو بحج آمده بودند
عمر بمغیره گفت وای بر تو آیا تجاهل می‌کنی بر من بخدا سوگند که من گمان ندارم که ابوبکره بر تو
دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترا نمی‌بینم مگر اینکه می‌ترسم که از آسمان مرا سنگباران
کنند بسبب تو و حضرت امیرالمومنین علیه السلام میفرمود که اگر بر مغیره ظفر بیابم او را
سنگباران خواهم کرد و هر که تامل کند درین اخبار او را شکی نمی‌ماند در آنکه زنای
مغیره بنزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته
از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی در حق او و اقامت حد بجور و ظلم بر بی‌گناهی
چند کرد طعن پنجم آنست که فخر رازی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه
و خاصه روایت کرده‌اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در صداق
خود زیاده از مهر زنان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بر روایت دیگر در بیت المال
مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است
که این کار بکنی میفرماید که اگر قنطاری یکی از زنان خود داده باشید از ایشان هیچ
چیز را مگیرید عمر گفت همه مردم داناتر و فقیه‌ترند از عمر حتی زنان پرده‌نشین در خانه‌ها
و بر روایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمی‌کنید از امامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت
و با امام شما معارضه کرد و بر او غالب آمد و بر روایت فخر رازی آن زن گفت ای پسر
خطاب خدا چیزی را با عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مردم
داناترند از تو ای عمر و از گفته خود برگشت و ازین روایات نهایت جهل او بکتاب
و سنت ظاهر می‌شود و چنین کسی که باعتراف خودش زنان مخدره از او افقه
باشند قابلیت ریاست عامه مسلمانان ندارد خصوصا وقتیکه عالم چنین موجود در میان

امت

است باشد طعن ششم از اعاظم طعنه ماست و صریح است در معانده خدا و رسول
و اکثر علمای امامیه نیز متفطن نشده اند و از جمله مطاعن او ذکر نکرده اند و آن انکار حکم تیمم است
چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الاصول
نیز روایت کرده است و همه از شقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم
با عبد الله بن مسعود و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت که اگر مردی جنب شود و کما
آب نیابد تیمم نخواهد کرد و نماز نکند پس چه میکند با آیه سوره مائده فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا
صَعِيدًا طَيِّبًا پس ابن مسعود گفت اگر رخصت دهند ایشان را هر وقت که آب
بر ایشان سرد خواهد بود تیمم بجای خواهند کرد من گفتم از برای همین معنی کراهت دارید
از تیمم گفت بلی پس ابو موسی گفت آیا نشنیدی سخن عمار را که گفت که رسول خدا مرا
به حاجتی فرستاد و پس من جنب شدم و آب نیافتم در میان خاک غلطیدم چنانکه دابه می غلطد
چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که بس بود ترا که همچنین کنی
پس دستهای خود را بر زمین زد و بر هم مالید و دستها و روی را مسح کرد عبد الله گفت
که ندیدی که عمر قانع نشد بقول عمار و بخاری بروایت دیگر این مضمون را روایت
کرده است و آنچه بسند دیگر روایت کرده است از شقیق بن سلمه گفت من نزد
ابو مسعود و ابو موسی بودم ابو موسی گفت کسی جنب شود و آب نیابد چه کند ابن مسعود
گفت نماز نکند تا آب نیابد ابو موسی گفت چه میکنی قول عمار را ابن مسعود گفت ندیدی
که عمر قانع بدین نشد ابو موسی گفت قول عمار را بگذار آیه را چه میکنی عبد الله ندانست جواب
گفت آن عذر را موجه سابق را گفت و ایضا بخاری از سعید بن عبد الرحمن از پدرش
روایت کرده است که مردی به نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم عمر گفت

نماز مکن عمار بن یاسر بعمر گفت بخاطر نداری که من و تو در سفری همراه بودیم و جنب شدیم
و تو نماز نکردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول واقعه را
ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود که چنین کنی و دستها را بر زمین زد و پف کرد و در
و دستها را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا بترس ای عمار
پس عمار گفت اگر میخواهی من این حدیث را نقل نکنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواهی بسبب
بسبب حقی که بر من داری من این حدیث را با حدی نقل نکنم و صاحب جامع الاصول
بعد از آنکه روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است که در روایت ابو داود
چنین است که عبد الرحمن گفت من نزد عمر بودم مردی آمد و گفت ما در مکانی یک ماه و دو ماه
می باشیم و آب نمی یابیم چه کنیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمی کنم تا آب بیابم عمار گفت آیا
بخاطر نداری که من و تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمدم
بخدمت حضرت رسول و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار
از خدا بترس عمار گفت اگر میخواهی والله که این حدیث را هرگز ذکر نخواهم کرد عمر گفت
ما ترا بجنت خود سرد میگذاریم مولف گوید که این احادیث از صحاح سنیان نسبت
نقل شد و ایشان انکار صحت اینها نمی توانند نمود پس معلوم شد خالی از دو صورت نیست
یا آنکه عمر تا آن وقت دانا نبود و مسائل که در هنگام نیافتن آب ترک نماز نباید کرد و از عمار قول عمار
گفت اگر من باشم نماز نمی کنم تا آب بهم رسد عالم بود و بگمان خود حکم تیمم را بر فاقد آب واجب
کردانید و متذکر آیه بود که حق تعالی بر ترک قول در دو آیت تصریح بآن نمود و در خاطر
داشت که حضرت رسول به تیمم و بیان کیفیت آن کردن با جاهل بود و نمی دانست
فرموده خدا و رسول را اگر شق اول باشد چنانکه ظاهر اکثر احادیث است

انکار او حکم تیمم را رد صریح خواهد بود بر خدا و رسول بگمان آنکه این حکم مستلزم مفسده است
و نسبت جهل و امر بقبیح بخدا و رسول خواهد بود و کفری از این قبیح تر و ظاهرتر نمی باشد
اگرچه از او عجیب نبود و مدار او بر این بود چنانکه حَیَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ را از اذان انداخت
و منع دوات و قلم نمود و سایر امور دیگر که از او متواتر است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد
و اگر شق دوم باشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیت و حدیث مطلع نشده باشد پس دلیل
خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت زیاده از بیست سال
که در خدمت آنحضرت بود و چنین امر عام البلوی را که متعلق است باعظم اعمال دینیه
ندانسته باشد و اکثر عوام دانند و احتیاج بآن بسیار واقع شود و او نداند پس چنین کسی
چگونه صلاحیت ریاست عامه دین و دنیای جمیع مسلمانان داشته باشد و از غرائب
آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالله پسر خود را خلیفه نمی کنی چون میدانست
که او معارضه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی تواند کرد و امامت زود بحضرت
امیر بر خواهد گشت قبول نکرد و عذری که گفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود را
بگوید قابل امامت نیست و اتباع او جهل بچنین حکمی را که میان آن و طلاق از جهات شتی
فرق هست مانع امامت او نمی دانند با آنکه پیش از این بعد از تنبیه متذکر شد و برگشت
و عمر مقرر بر انکار ماند و نکرد و بعد از قول عمار رجوع بسوی صحیح ننمود و اگر جاهل باشد این حکم را
معدوم کند و از اینجا معلوم می شود که آنچه عامه در اکثر مواضع بآن تمسک می شوند که چون
انکار نکردند فعل خلفای جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح چنین را
که خلاف کتاب و سنت و جمیع امت بود حکم کرد و منع نمود و احدی از صحابه با او
معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق بترسید و گفت اگر میخواهی من این حدیث را

دیگر روایت حکم بر کاه در این امور جزئیه که چندان غرض دنیوی بآن متعلق نیست ایشان
قدرت بر انکار نداشته باشند در امور خلافت و سلطنت کی می توانستند انکار کردن

طعن هفتم آنست که در وقایع بسیار حکمها خطا میکرد و سائر صحابه او را تنبیه میکردند
و برمیگشت چنانکه حکم کرد که زن حامله را سنگسار کنند معاذ گفت ترا بر زن حکم هست بر فرزندی
که در شکم اوست حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کرده است
که در ایام خلافت عمر زن حامله را آوردند عمر از او سوال کرد و او اعتراف کرد بزنا پس عمر
امر کرد که او را سنگسار کنند در راه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را ملاقات کرد
و از واقعه سوال نمود چون مطلع شد فرمود برگردانید او را و آمد به نزد عمر و فرمود که امر کردی
که این را سنگسار کنند گفت بلی اعتراف کرد نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت داری
بر آنچه در شکم اوست سلطنتی نداری پس حضرت فرمود که شاید او را تهدیدی کرده باشی
یا ترسانیده باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشنیدی
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حد نمی باشد بر کسی که اعتراف کند بعد از حبس
کردن یا قید کردن یا تهدید کردن پس عمر آن زن را رها کرد و گفت عاجز اند زنان از آنکه
مثل علی بن ابی طالب از ایشان متولد شود اگر علی نبود عمر هلاک می شد و ایضا از مناقب
خوارزمی و مسند احمد بن حنبل روایت کرده اند که زن دیوانه را آوردند بسوی عمر که زنا
کرده بود عمر خواست که او را سنگسار کند حضرت امیر علیه السلام فرمود مگر نشنیدی که رسول خدا
فرمود که قلم تکلیف برداشته شده است از سه کس از دیوانه تا عاقل شود و از طفل تا بالغ شود
و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود پس عمر دست از او برداشت و این قضیه را قاضی القضات
و ابن ابی الحدید بتلقی بالقبول کرده اند و در این باب اخبار و وقایع بسیار است که این رساله گنجایش

ذکر آنها از روی طعن هشتم بدعتهای است که او در دین خدا کرد و برای خود بی مستند ببیه

بایراد قلیلی در اینجا اکتفا می نمایم اول نماز تراویح که در شبهای ماه مبارک رمضان

نوافل بسیار بجماعت بجا آورند و دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف

بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد

در شب ماه رمضان و دید که باغوای شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة

خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند

که ابو سلمه از عائشه سوال کرد که نماز رسول خدا چگونه بود عائشه گفت در ماه رمضان و

غیر آن زیاده بر یازده رکعت نمیکرد اول چهار رکعت میکرد و مپرس که چه مقدار نیکو

و طولانی میکرد پس چهار رکعت دیگر میکرد در نهایت نیکوی و طول پس سه رکعت

دیگر میکرد و من گفتم یا رسول الله پیش از وتر بخواب میروی حضرت فرمود

ای عائشه دیده های من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و بروایت

دیگر مسلم روایت کرده است که عائشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان و غیر آن

سیزده رکعت بود نافله صبح در اینها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری

و مسلم و ابو داود روایت کرده است که رسول خدا حجره در مسجد از حصیر در ماه رمضان

ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که بآنحضرت اقتدا

کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان گمان کردند که حضرت

خواب رفته است پس بعضی تنحنح میکردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک

بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امر مبالغه می کنید تا آنکه می ترسم بر شما واجب

شود و از عهده بر نیائید ایها الناس در خانه های خود نماز کنید بدرستی که بهترین

نماز آنست که آدمی در خانه خود بکند مگر نماز واجب که بجماعت کردن بهتر است و ایضاً
از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد در ماه رمضان من آمدم و در
پهلوی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که ما در عقب
او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن گفت
که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و از این باب احادیث بسیار در صحاح
خود روایت کرده اند و از این اخبار بسیار ظاهر می شود که یا حضرت رسول در ماه رمضان
مطلقا نافله اضافه نمیکرده اند یا اگر میکرده اند راضی نبوده اند که بجماعت واقع شود و پس این
عدد مخصوص را در شریعت مقرر کردن و بجماعت مستحب گردانیدن و سنت مؤکده قرار دادن
معلوم است که بدعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر
روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین سخنها کتاب خداست
و بهترین هدایتها هدایت محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسند و هر بدعتی
ضلالت است و در بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا
نخواهد از من نیست و فرمود که چه سبب دارد جماعتی کراهت دارند از کاری که من میکنم
بخدا سوگند که من داناترم از همه بخدا و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در
جامع الاصول از صحیح ترمذی و ابو داود روایت کرده است که زنهار که احتراز کنید
از امور تازه بهم رسیده زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی ضلالت است و آنچه
جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت بپنج قسم منقسم می شود مخالف احادیث
عامه و خاصه است و از نصوص صریحه مستفاد می شود که هر امری را که در دین احداث

کنند

کنند که در شریعت خصوصاً یا عموماً وارد نشده باشد بدعت است و حرام است

و هر فعل را که بوجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عامی یا خاصی مستفاد نشده

باشد بدعت و تشریع است خواه فعل مستقلی باشد یا صفت عبادتی که اصلش از شارع

متلقی شده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کند یا سنت را بنیت واجب

بعمل آورند یا وصف خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت

بکنند یا عدد خاصی از عبادات را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت

که بدعت دیگر است از بدعتهای عمر همه حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند

و به پنج قسم منقسم کرده اند شک نیست که بدعتهای عمر داخل بدعتهای حرام است دوم

آنکه عسس را بدعت کرد و بشبها گرد و تجسس احوال مردم کند با آنکه حق تعالی نهی از آن فرموده

و گفته است وَلَا تَجَسَّسُوا ابن ابی الحدید و دیگران روایت کرده اند که عمر شبی از برای

عسس میگشت از خانه صدائی شنید از دیوار بالا رفت مردی با زنی دید که مشک شرابی

نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا گمان میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول

معصیت اوئی آن مرد گفت تعجیل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده خدا

فرموده تجسس مکنید تو تجسس کردی و فرموده است وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

یعنی داخل خانه ها از درهای آنها بشوید تو از دیوار بالا آمدی و فرموده است

اذا دخلتم بیوتاً فسلموا یعنی هرگاه داخل خانه باشوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی

عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد گفت بلی والله دیگر این کار را

نخواهم کرد عمر گفت برو عفو کردم از تو سوم آنکه سه طلاق متوالی را بدون رجوع

یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابوبکر بعد از آنکه سه سال از خلافت

او گذشت بسه طلاق حساب بیکرد چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابوداؤد و نسائی

روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست

که مردم جرات بر طلاق نکنند اگر این علت اجرای سه طلاق میشد بایست خدا که علمش

همه چیز را احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی می شد و بعقل

کامل خود حکم نیکرد و عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بعقل شوم خود تغیر بدهد چهارم

آنست که از ائمه اهلبیت علیهم السلام بطرق معتبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم

و بعد از و متصل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کفار قریش در جاهلیت از انجا برداشتند

و در موضعی که الحال در انجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد

مقام ابراهیم را برگردانید بجائی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در انجا بود و پیوسته

در انجا بود تا عمر غصب خلافت کرد و بحج رفت و پرسید که کسی هست که بداند که مقام

ابراهیم در زمان جاهلیت کجا بوده است منافق دیگر گفت من اندازه آنرا بتسمه برداشته ام

و نگاه داشته ام عمر آنرا طلبید و مقام جاهلیت را معلوم کرد و مقام را برداشت و در همان

موضعی که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در ان موضع است و حضرت صاحب الامر

علیه السلام بمکان اول برخواهد گردانید و این قصه از جمله مشهورات بلکه متواترات است

و اول جائی مقام را که در زمان حضرت رسول در انجا بود و کبوتر گذاشته اند و مقام

جبرئیل میگویند و صاحب کشاف نیز اشاره به تحویل مقام نموده است و گفته است

که عمر از مطلب بن ابی وداعه پرسید که میدانی که موضع مقام در جاهلیت کجا بود گفت بلی نشان

داد همین موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که مورخان گفته اند که عمر اول کسی بود

که قرار کرد که نافله ماه رمضان را بجماعت بکنند و بشهرها نوشت که چنین کنند و خانه رو بیست

نفقی را سوزانید که نبیذ میفروخت و اول کسی بود که عسس و شب گردی را اختراع کرد
و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و می گفتند که تازیانهٔ عمر مهابتش
بیشتر از شمشیر حجاج بود و اول کسی بود که عمال خود را جریمه کرد و نصف اموال ایشان را
گرفت و مسجد رسول را خراب کرد و زیاد کرد و از جمله آنچه داخل کرد خانهٔ عباس بود
و مقام را نقل کرد بموضعی که الحال در آنجاست و پیشتر متصل بخانهٔ کعبه بود و معانده با حضرت
رسالت ازین واضح تر و صریح تر نمی باشد که سنت آنحضرت را دانسته بر طرف کند
و بدعت کفر و جاهلیت را احیا کند **پنجم** آنکه چون از حضرت رسول و حضرت امیر شنیده بود
که موالی و انصار ما از عجم خواهند بود با عجم عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری
نمیکرد و مقرر کرد که قریش دختر از عرب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نگیرند و قریش
دختر بسایر عرب ندهند و عرب دختر بعجم ندهند پس عرب را نسبت بقریش و عجم را نسبت
بعرب بمنزلهٔ یهود و نصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرمود مسلمانان همه کفو یکدیگرند
و در جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث
عرب را عجم برند مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این عداوت صریح است
با احکام میراث که حق تعالی در قرآن مجید نازل ساخته **ششم** آنکه در میراث عول و تعصیب
قرار داد و آن مخالف کتاب الله و سنت است و بیانش طولی دارد که مناسب این
رساله نیست **هفتم** آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاد کرد چنانچه در
جامع الاصول از موطای مالک روایت کرده است **طعن نهم** آنست که بیت المال
و غنائم و فیء را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر بالسویه قسمت
میکردند و عمر آنرا برهم زد و زوجات حضرت رسول را زیاده داد و عائشه را ...

هزار درهم میداد و سائر زوجات را ده هزار درهم و قسمت اهل بدر را از مهاجران
پنج هزار درهم و از انصار چهار هزار درهم قرار داد و همچنین سائر مردم را به تفاوت
میداد و بخاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول ص با انصار گفت در مقام
تسلی که بعد از من دیگران بر شما زیادتی خواهند داد پس صبر کنید تا در حوض کوثر بنزد من آیید
و ابن ابی الحدید و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت
بالسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متضمن جور بر جماعتی است که حق ایشان را
کم کرد و اکثر فتنه های زمان خلافت حضرت امیر ع متفرع برین بدعت شد زیرا که حضرت امیر ع
خواست که سنت حضرت رسول ص را در میان ایشان جاری کند اکابر اصحاب آنحضرت
بآن راضی نشدند مانند طلحه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنه های دیگر بآن متفرع گردید و اگر
جائز بود تفضیل در قسمت البته حضرت امیر المؤمنین ع نائره آن فتنه های عظیم را بآن منطفی
می ساخت که آن قدر وهن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت معاویه و دیگران
نشود و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر گوئی ابوبکر نیز قسمت بالسویه
کرد چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع کرد و کسی انکار بر او نکرد و چنانچه انکار بر امیر المؤمنین کردند
جواب گوئیم که زمان ابوبکر متصل بود بزمان حضرت رسول ص و بسیرت او عمل کرد و کسی
بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلیفه شد بنای کار را بر تفضیل گذاشت و مردم
بآن الفت گرفتند و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و در دل
ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند
و قناعت نمودند و چون عثمان خلیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم باین
طریقه محکم تر شد و چون خلافت بحضرت امیر المؤمنین ع رسید خواست مردم را برگرداند

بعادت

بعادت زمان حضرت رسول بعد از آنکه بیست و دو سال با مردم دیگر عادت کرده بودند
و آن سنت را فراموش کرده بودند لهذا قبول آن بر ایشان گران بود و بعد بیعتی که
لازم را شکستند و بر آن حضرت خروج کردند و جمع دیگر را که عمر ایشان را تفضیل میداد
گمراه کردند و با خود شریک کردند و سیرت آنحضرت را مذمت میکردند و بدعت عمر را
مروج میشدند تا آنکه اکثر دلها را از آنحضرت منحرف گردانیدند مولف گوید که اگر نیک
تامل کنی میدانی که فتنه‌ها که در اسلام بهم رسید و ظلمها که بر اهل بیت رسالت واقع شد
همه از بدعتها و تدبیرهای این منافق بود که اصل شجره فتنه را در روز سقیفه غرس نمود و به تفضیل
و بعد آنرا تربیت کرد و بتدبیر شوری آنرا ببار آورد تا ظهور قائم آل محمد به ظلم و جوری که
بر اهل بیت و شیعیان ایشان واقع میشود از ثمرات آن شجره ملعونه است فَلَعْنَةُ اللهِ
عَلَى مَنْ غَرَسَهَا وَسَقَاهَا وَأَثْمَرَهَا وَرَبَّاهَا [illegible] قصه شوری است که از اعاظم
قبایح و اشنع [illegible] است و مجمل آن قصه [illegible] چنانچه ابن ابی الحدید و ابن اثیر
و اکثر مخالفان روایت کرده‌اند آنست که چون ابولولو [illegible] زخم زد و جزم کرد بمردن
خود [illegible] نشد بآنچه در باب حرمان اهل بیت علیهم السلام از خلافت و نقص مرتبه
ایشان در ایام حیات خود کرده بود [illegible] تدبیر امری کرد که ثمره آن باشد
که بعد از او نیز [illegible] خلافت بر ایشان مستقر [illegible] عوام [illegible]
[illegible] غرض [illegible] اصحاب خود [illegible]
[illegible] عبدالله پسر خود [illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] جمع [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] بس است [illegible]

که عمر آنچه کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمی‌کنم و در حیات و ممات هر دو متحمل این
نمی‌شوم بعد از آن گفت به تحقیق که رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر راضی بود
علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بخاطرم میرسد که خلافت را
میان ایشان بشوره قرار دهم تا برای خود هر یک را که خواهند اختیار کنند بعد از آن ایشان را
طلبید چون حاضر شدند نگاه کرد بسوی ایشان و گفت هر یک از ایشان با امید خلافت آمده‌اند.
و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از من چون دو مرتبه
اعاده این سخن کرد زبیر گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما
در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت حضرت رسالت بعد از آن
گفت میخواهید بگویم شما چگونه مردمید گفتند بگو اگر بگوئیم مگو دست از ما برنخواهی داشت
گفت اما تو ای زبیر بدخو و منقبضی اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری
گاهی انسانی و گاهی شیطانی گمان هست که اگر خلافت بتو رسد همان روز برای یکجار
یک جو خود را بر زمین زنی نمیدانم اگر خلیفه شوی روزیکه شیطان باشی امام مردم که خواهد
بود و با آنکه تو باین صفات باشی بکار این امت نمی‌آئی اما تو ای طلحه به تحقیق که رسول خدا
آزرده بود از تو تا از دنیا رفت بسبب کلمه که در روز نزول آیت حجاب گفتی ابن ابی الحدید
گفته که شیخ ما ابو عثمان جاحظ گفته است که آن کلمه آن بود که چون آیه حجاب نازل شد
طلحه در حضور جماعتی گفت چه فائده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند بزودی
خواهد مرد و ما زنانش را نکاح خواهیم کرد بعد از آن برای تو این آیه نازل شد مَا كَانَ
لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ وَلَا اَنْ تَنْكِحُوا اَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَدًا
یعنی شما را نمی‌رسد و جایز نیست که رسول خدا را برنجانید و نه آنکه زنان او را بعد از او

نکاح

نکاح کنید و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی آئی و اگر ریاست دهی
با تو باشد از عهده آن بر نمی آئی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما تو ای
عبدالرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی
نیست و اما تو ای عثمان والله که سرگینی بهتر است از تو و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را
بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی می بینم که قریش ترا
امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بمال مسلمانان اختصاص دهی
بعد از آن گرگان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن رو به علی علیه السلام کرد و گفت
اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای این کار خوب بودی والله اگر ایمان ترا با ایمان
اهل زمین بسنجند بر همه زیادتی کند بعد از آن آنحضرت برخاست و بیرون رفت عمر گفت
والله قدر این مرد را من میدانم و مرتبه اش را می شناسم اگر کار خود را باو واگذارید
شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت آنکه از میان شما
برخاست و بیرون رفت گفتند او را صاحب اختیار کنید شما را براه خدا می برد گفتند پس چه
مانع است ... گفت نمی خواهم که بار این کار را در زندگی و مردگی بر دوش کشم
و بروایت دیگر در عذر و نشوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم
و بروایت دیگر گفت که ... بعد از آن عمر گفت که اگر ابوعبیده جراح یا سالم
مولای ابی حذیفه زنده می بودند امر را بی تشویش و تردد بایشان میدادم برای این کار نصب
و بی عیب بودند بعد از آن عمر ابوطلحه انصاری را طلبید و گفت پنجاه کس از انصار را بردار و این
شش نفر را در خانه جمع کن و شما همه با شمشیرهای برهنه بر در خانه بایستید و تعجیل کنید ایشان
از سه روز مهلت مدهید تا ایشان با هم مشورت کنند و یکی از جمله خود را برای این کار اختیار نمایند

اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند
و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبدالرحمن
بن عوف میان ایشان باشد بقول او عمل کنید و اگر آن سه کس دیگر بر مخالفت مصر باشند
گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن
و مسلمانان را بگذار تا هر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را دفن کردند ابوطلحه با پنجاه کس
همه با شمشیرها بر در خانه ایستادند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بروایات مستفیضه مخالف
و موالف قریب بصد منقبت از مناقب غیر متناهیه خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق
کردند با ایشان مشورت کرد و گفت اگر خلافت باو داده شود هیچ کس را بر دیگری زیادتی
نخواهد داد و همه مسلمانان را مساوی خواهد کرد و باین سبب بخلافت او راضی نشدند و چون طلحه
از خلافت خود مأیوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمی رود و با بنی هاشم
عداوت داشت گفت من حصه خود را بعثمان بخشیدم و زبیر چون عمه زاده امیرالمؤمنین
بود برای حمیت قرابت گفت من حصه خود را بعلی بخشیدم بعد از آن چون سعد بن ابی وقاص
نیز دانست که خلافت باو نمیرسد گفت من حصه خود را با بن عم خود عبدالرحمن دادم
چون هر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبدالرحمن گفت من هم از حصه خود گذشتم
و میان علی و عثمان گذاشتم و به علی علیه السلام گفت با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا
و سنت رسول خدا و طریقه شیخین ابوبکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا
و سنت رسول و آنچه خود دانم و رایم تا طاقت کنم و بعد از آن بهمان نحو بعثمان گفت
عثمان گفت باین شرط قبول کردم باز دیگر بعلی و بعثمان بهمان شرط گفت تا سه مرتبه
و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی قبول نمیکرد چون دید که علی علیه السلام شرط طریقه

شیخین

شیخین را قبول نمی‌کند دست بدست عثمان داد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَمیرَ المُؤمنین

پس علی علیه السلام فرمود که دانستم که تو با او بیعت نکردی مگر بهمان امید که عمر با ابوبکر کرد

خدا میان شما جدائی اندازد و چنانکه اکثر نقل کرده‌اند دعای آنحضرت مستجاب شد

و میان ایشان فساد و عداوت بمرتبه بهم رسید که هیچ یک با دیگری سخن نمی‌گفتند

تا آنکه مرگ در میان ایشان جدائی افکند این بود کیفیت این قصه بنحوی که اکثر محدثین

و مورخین عامه روایت کرده‌اند و در مقام احتجاج مسلّم داشته‌اند و بر هر عاقلی مخفی

نیست و نتواند بود اشتمال این قصه از جهات شتّی بر طعن کفر و ضلالت و خطای ابوبکر

و عمر و عثمان و مقلدان و اعوان ایشان علیهم اللعنة اول آنکه گفت بس است عمر را آنچه کرد

در حیات و ممات تحمل این در نمی‌شود اگر این کار حق و موافق امر الهی و حضرت

رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا در ممات از آن احتراز و استنکاف

میکرد و از تحمل آن میگریخت و بارش را از دوش خود میریخت و اگر خطا و باطل

و خلاف رضا و طاعت ایشان بود چرا در حیات خود متحمل می‌شد و بکدام حجت از

خدا و رسول متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول از برای ابوبکر و بعد

از برای خود دوم آنکه اول گفت که رسول خدا از این شش نفر راضی بود و از این

جهت همه لائق خلافت اند و بعد از آن از برای هر کس عیبی گفت که با عقد و منافی است

و اکثر آنها اگر کفر نباشد بیشک معصیت هست پس با این عیوب چون تجویز خلافت

ایشان کرد و چگونه آنحضرت از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل

کرده است که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا از این شش نفر راضی

بود پس چرا الحال بعضی را میگوئی که از تو آزرده از دنیا رفت و اینها تناقض صریح است

که کمتر این سخن را باو بگوید چه جای این سوم آنکه عیب کرد امیر المؤمنین علیه السلام را بمزاح

که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیا و اولیا است و حق تعالی رسولش را بآن

مدح کرده و خلافش را مذمت کرده است و فرموده است فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ

لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ و اگر مراد او دعابه و مزاح

امری بوده باشد که منافی تمکین و وقار و نفاذ حکم و متضمن لهو و لعب باشد بر همه عالم ظاهر است

که آنحضرت بخلاف این صفات موصوف بود و در عیبش در دلهای کافران و منافقان

بمقتضای أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ بمرتبه متمکن بود که نامش را می‌شنیدند

بر خود می‌لرزیدند و باین سبب اکثر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود او را نسبت بفخر و تکبر

میداد و از ابن عباس روایت کرده‌اند که چون آنحضرت ساکت بود ما جرات نمیکردیم

که ابتدا بسخن بکنیم و ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر با ابن عباس گفت

که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود می‌ترسم عجبی که او دارد او را از راه بدر برد و باز

از ابن الانباری روایت کرده است که علی علیه السلام آمد بمسجد و نزد عمر نشست و نزد او

جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران او را نسبت بتکبر و عجب داد عمر گفت

سزاوار است مثل او را که تکبر کند اگر شمشیر او نبود ستون اسلام بر پا نمی‌شد و او

در قضا از همه اعلم است و از اوست سابقه اسلام و شرف این امت پس کسی گفت

که او چنین است چرا او را خلیفه نمی‌کنی گفت ما از خلافت او کراهت داریم از جهت آنکه

کم سن است و فرزندان عبدالمطلب را دوست میدارد و ایضا روایت کرده است

که عمر با ابن عباس گفت که شما اهل بیت رسول خدا و پسران عم او بودید چرا قوم شما خلافت را

بشما وانگذاشتند ابن عباس گفت نمیدانیم گفت بخیر لکن چیزی از برای ایشان در خاطر دارم

عمر گفت نخواستند قوم شما که از برای شما پیغمبری و خلافت جمع شود پس شما باسمان بالا روید
از نخوت و تکبر و شاید شما گوئید که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابوبکر بود اما او این
این نبود ولیکن امری بود که علاجش بهتر از این نداشت و اگر نه رای ابوبکر بود حق
من هر آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما گوارا نمی شد زیرا که قوم شما
نظر میکنند بسوی شما مانند نظری که گاو میکند بقصابی که او را می کشد و باز ابن ابی الحدید
از عبد الله بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبد الله بن عباس گفت
میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشما دهند گفت نه عمر گفت ولیکن من
میدانم گفت آن چیست عمر گفت کراهت داشتند قریش از آنکه جمع شود از برای شما پیغمبری و خلافت
پس تفاخر کنید بر مردم را یا مال کنید پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق
یافتند برای درستی اختیار کردند ابن عباس گفت آیا خلیفه غضب خود را از من دور میکرد تا
که جواب این سخن را بشنود عمر گفت بگو آنچه میخواهی ابن عباس گفت اما آنچه گفتی که قریش
از برای خود اختیار کردند حق تعالی می فرماید وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
یعنی پروردگار تو خلق میکند هرچه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر ایشان
در آنست و تو میدانی که خدا اختیار کرد از خلقش از برای خلافت آنرا که اختیار کرده
قریش از برای خود اختیار کرده خدا را اختیار کرده اند حق است و الا باطل است و آنچه
گفتی که نخواستند که برای ما جمع شود پیغمبری و خلافت پس حق تعالی حال آن جماعت را ذکر
کرده است و گفته است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ یعنی این بسبب آنست
که ایشان نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا حبط کرد عملهای ایشان را و ثواب
آنها را برطرف کرد و اما آنچه گفتی که اگر چنین می شد ما مردم را پایمال میکردیم از نخوت

بر مردم تعدی میکردیم بقرابت و خویشی نیز می توانستیم کرد ولیکن خلقهای ما مشتق است
از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است بدرستی که تو بر خلق عظیمی و ایضا باو خطاب
کرده است که بگشا و پست کن بال مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از مؤمنان
عمر گفت هموار باش ای پسر عباس دلهای شما پر از غش مکر است در امر قریش غشی که هرگز زائل
نمیگردد و کینه که هرگز متغیر نمی شود ابن عباس گفت تانی براه روای پادشاه منافقان
و مؤمنان و دلهای بنی هاشم را نسبت غش و فریب مده بدرستی که دلهای ایشان از دل
رسول خداست که خدا پاک و پاکیزه کرده است آنرا از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه آباده اند
که حق تعالی آیت تطهیر را در شان ایشان فرستاده است و اما اینکه گفتی که عداوت و کینه شما
در دل ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غصب کرده باشند و در دست دیگران بیند
پس عمر گفت اما تو ای عبدالله از تو سخنی بمن رسیده است که نمیخواهم بتو بگویم و منزلت تو نزد من
زائل شود ابن عباس گفت کدام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافش را ظاهر کرده ام
و اگر حق باشد نباید از حق برنجید عمر گفت که می شنوم که مکرر میگوئی که این خلافت را از روی
حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت اما حسد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت
بیرون کرد و ما فرزندان آن آدمیم و حسد ما را بسیار می برند و تو میدانی که صاحب
این حق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمی گیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ماست
و ما بهتریم از شما و قریش دعوای فضیلت میکنند بر سائر عرب که رسول خدا
از ماست پس ما نیز از این جهت اولی تریم بر قریش و از همه عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود
برو چون برخاست و روانه شد عمر از عقب او صدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که
من [illegible] از تو [illegible] رعایت حق تو بر میدارم ابن عباس رو بعقب گردانید

[illegible]

وگفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا هر که آن حق را
رعایت کند بهرهٔ خود را حفظ کرده است و هر که ضایع کند آنرا بهرهٔ خودش را
باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر بحاضران گفت مرحبا ابن عباس که ندیده ام
او را که با کسی مباحثه و معارضه کند مگر آنکه بر او غالب می آید مؤلف گوید که ازین اخبار
متناقضه بر عاقل خبیر مخفی نمی ماند که آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیرالمؤمنین
است و باین وسائل و حیل سعی در ابطال حق او میکرده است و هر یک از آن گفتها
دلیل واضحی است بر کفر و نفاق و مثل آنکه گفت میخواهم در حیات و ممات متحمل این
امر شوم [illegible] میدانی که امیرالمؤمنین صاحب این حق است و اگر خلیفه شود مردم را
براه خدا می برد و همیشه [illegible] لولا علی لهلک عمر پس چرا بعد از موت با و مبدی شاید
[illegible] یعنی [illegible] تو نشود [illegible] حق [illegible] متحمل شوی چرا [illegible] متحمل
شدی و تدبیرات کردی که [illegible] بعد از تو حق [illegible] است [illegible]
دیگری متحمل شود [illegible] بحسب وقت [illegible] بهتر است [illegible] رعایت
مصلحت گذشته خود [illegible] و آنکه گفت نبوت و خلافت [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ
یعنی [illegible] است [illegible] لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
آیات و اخبار [illegible]
و خلافت [illegible] معدن نبوت [illegible]
[illegible] و اسحاق
و یعقوب و داود و غیر ایشان [illegible] پیغمبری ایشان مانع خلافت اهل بیت ایشان نشده

در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت هر دو
با شما باشد برای ما هیچ نماند محض حسد و عداوت و حب جاه و ریاست است هرگاه
خدا ایشانرا برای خلافت پسندیده و شما را قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری
نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد در حضرت یوسف
و عیسی و یحیی و سلیمان و امثال ایشان علیهم السلام مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت
و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه چهل سال کافی باشد زیاده
از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حمل سوره برائت
و در غزوه تبوک برای منزلت هارونی و خلافت مدینه که چند سال پیش ازین بود کم نبود و بعد
از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از ان بود کم بود و عذر دیگر که بخویشان محبت دارند
هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد جزو رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد
پس معلوم شد که این خطا مشتمل است بر خطاهای بسیار چهارم آنکه خود روایت کردند
در روز سقیفه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهمین روایت مطیع و منقاد
شدند و در روز شوری می گفت که اگر سالم مولای ابی حذیفه می بود من در خلافت او شک
نمیکردم و حال آنکه بیشک او از قریش نبود و این مناقضه صریح است با مخالفت
نص و با اتفاق ما تقدم اولی پس سابقا مذکور شد و ابن اثیر در کامل از عمرو بن میمون
روایت کرده است که چون عمر را زخم زدند باو گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی رفع
نزاع می شد گفت اگر ابو عبیده زنده می بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال
میکرد می گفتم از پیغمبرت شنیدم که [illegible] امین این امت است و اگر سالم زنده
می بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سؤال میکرد می گفتم از پیغمبرت شنیدم

که میگفت سالم محبتش نسبت بخدا شدید است و سید مرتضی رحمه الله از بلاذری
روایت کرده است که بعمر گفتند که کسی را تعیین کن گفت از اصحاب خود حریصی
بدی برخلافت می بینم و من باین شش نفر میگذارم که رسول خدا از دنیا رفت از ایشان
راضی بود و بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتم سالم یا ابوعبیده خلافت را
باو میگذاشتم و اعتماد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است
و طعنی در آن نکرده است و اما مقدمه دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم
روایت کرده است از ابوهریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند
در این امر مسلمان ایشان تابع مسلمان ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و ایضا
هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این امر در قریش است
مادام که دو نفر از ایشان باقی باشند و بخاری از معاویه روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمی کند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برو
بجهنم می افکند مادام که دین را برپا دارند و ترمذی از عمرو بن العاص روایت کرده است
که حضرت رسول گفت که قریش والیان مردم اند در خیر و در شر تا روز قیامت
و قاضی القضاة در مغنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در سقیفه
این روایت را کسی ذکر و همه شهادت بر حقیقت آن دادند و بخدا استشهاد نمود
رسید پس معلوم شد که در این تمنی و حکم باستحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض
گفته خود کرده و هم مخالفت نصوص قاطعه نموده و ایضا عذری از برای خلافت
سالم پیدا کرده بود و با آنکه مجهول است معقول هم است زیرا که شدت حب امری نیست
که مستلزم استجماع جمیع شرائط امامت بوده باشد و قدرت بر تحمل بار گران خلافت

داشته باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چرا در وصف امیرالمؤمنین ع

در حدیث طیر که متواتر است بآنکه او احب خلق است بسوی خدا حجت تامه امامت او نباشد

با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم

فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب تر بودن هست پس چرا تعیین آنحضرت نکرد و قطع نظر

از آیات متکاثره و نصوص متواتره دیگر و بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضحه است

بر آنکه شیعه روایت کرده اند که عهد کرده بودند ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم علیهم اللعنة

بر آنکه امامت را نگذارند که به بنی هاشم رسد و اگر این نبود چه معنی داشت

آن روی وجود این دو نفر کردن که بهیچ فضلی موصوف و معروف نبودند با وجود

اکابر صحابه که بانواع فضائل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم آنکه اول قسم

خورد که من بعد از فوت متحمل نمی شوم و بعد از آن متحمل شد و رجوع بشوری کرد

و چه دلیل بود بر حجیت شوری که مبنای خلافت کبری تواند شد نهایتش آنست

که مبتنی بر مشروعیت اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از چه راه بود

و ایضا چرا خود که خود را خلیفه میدانست اجتهاد نکرد و کسی را تعیین کند و رجوع باجتهاد

دیگران کرد که محتاج بود بقتل و آنهمه تقسیم و تهدید و توعید شود و اگر باجتهاد و امر خود

اکتفا می نمود چنانکه ابوبکر در خلافت او کرد جهت رفع فتنه و آشوب اسلام بود و فی الحقیقت

منت مقدمه تسلط معاویه و بنی امیه بود و اول بیعت امری بغیر شوری نبود چنانکه ابن ابی الحدید

از معاویه نقل کرده است … … خیر … کنند … و خود … می شدند

متفرق نمود … شوری که … شش نفر قرار داد و … آن باعث این شد

که هر یک از ایشان … خلافت … و قوم … ایشان … خود … بهم رسانیدند

واگر عمر یک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافها بهم نمیرسید و تمام کرد و برانگیخت

این فتنه را با آنکه بطمع انداخت معویه و عمرو بن العاص را در خلافت زیرا که او معویه را

عامل شام و عمرو بن العاص را حاکم مصر کرده بود و برای آنکه عداوت ایشان را نسبت

با امیرالمؤمنین علیه السلام میدانست پس با ایشان داد برای آنکه اگر روزی خلافت

بآنحضرت برگردد و شاید آنها اطاعت نکنند و چون مجروح شد و از حیات مایوس گردید گفت

ای اصحاب محمد خیرخواه یکدیگر باشید اگر اتفاق نکنید در خلافت غالب می شوند بر شما

عمرو عاص و معویه و چون این سخن بایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان

حضرت امیر سر برآوردند و ایضا ابن ابی الحدید از جعفر بن مکی حاجب روایت کرده است

که محمد بن سلیمان حاجب الحجاب مرد عاقل ظریف ادیبی بود و تتبع علوم فلسفه نیز کرده بود و تعصب

مذهب خصوصی نمی شنیدم از او سوال کردم از احوال علی علیه السلام و عثمان گفت

این عداوت قدیم بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس بعد از سخن بسیار در اینباب

گفت سبب دوم در اختلاف [illegible] امامت آن بود که عمر خلافت را [illegible]

قرار داد و نص بر یک شخص نکرد پس شش کس را نام برد از ایشان و قرار گرفت که اهلیت

خلافت [illegible] پیوسته این امر در خاطرهای ایشان [illegible]

بر این [illegible] تا نزاع میان علی علیه السلام

و عثمان قوی شد و کار منتهی شد [illegible] سبب قتل او طلحه بود [illegible]

در خلافت بعد از عثمان [illegible] و آنکه [illegible] ابوبکر بود [illegible]

[illegible] آن [illegible] داشت و [illegible] عمر در

حیات ابوبکر نیز در خلافت [illegible] بود و پیوسته [illegible] میکرد و تشنیع

عثمان و شورانیدن مردم بر او و دلیل سببی اهل مدینه و اعراب و اهل شهرها را
از او متنفر کرده و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای
خود میخواست و امید این دو نفر بخلافت کمتر از امید علی علیه السلام نبود بلکه طمع ایشان
قوی تر بود زیرا که علی علیه السلام را خانه نشین کرده بودند و ابوبکر و عمر او را در نظر مردم
بی قدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطرها و آنجماعتی که خصائص و
فضائل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دیده و شنیده بودند اکثر آنها مرده
بودند و جماعت دیگر بعرصه آمده بودند که او را نمی شناختند و او را مانند سایر مسلمانان
میدانستند و از فضائل او چیزی در میان مردم ظاهر نبود مگر آنکه پسر عم رسول
و زوج بتول و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضائل را فراموش کرده بودند
و از برای آنحضرت اتفاق افتاده بود از بغض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت
آنقدر که از برای هیچ یک از دیگران اتفاق نیفتاده بود و قریش طلحه و زبیر را دوست
میداشتند زیرا که اسباب بغض علی در ایشان نبود و در اواخر ایام عثمان تالیف قلب
قریش میکردند و ایشان را وعده عطا و افضال میدادند هر دو خود را در میان مردم
خلیفه بالقوه بلکه بالفعل میدانستند زیرا که عمر نص بر ایشان کرده بود و از برای خلافت
پسندیده بود و عمر در حال حیات و بعد از وفات نافذ الحکم بود و مردم اقوال و افعال
او را می پسندیدند چون عثمان کشته شد طلحه اراده و اخذ خلافت کرد و بسیار حریص بود
بر آن [illegible] دیگر سبب [illegible] بود و خلافت [illegible] در علی علیه السلام قرار
میدید و [illegible] آنحضرت نمی پسندید چون خلافت از دست طلحه و زبیر بدر رفت رخنه
عظیم در خلافت آنحضرت کردند و عائشه [illegible] بودند و فتنه جنگ جمل برپا شد و جنگ جمل

مقدمه و تمهیدی بود از برای جنگ صفین زیرا که اگر جنگ بصره نبود معویه جرأت
بر مخالفت نمیکرد و بوهم اهل شام نمی‌انداخت که علی علیه السلام فاسق شد بمحاربه با عائشه
و مسلمانان و آنکه طلحه و زبیر را کشت و ایشان از اهل بهشت بودند و هر که مؤمنی از اهل بهشت را
بکشد او از اهل جهنم است پس معلوم شد که فساد صفین از فساد جمل متولد شد و فرع
آن بود و از فساد صفین و گمراه شدن معویه ناشی شد مرتبه وی بتصحیح لجباری شد
و ایام بنی امیه و فتنه عبدالله بن زبیر نیز فرعی از فروع قتل عثمان بود زیرا که عبدالله
دعوی کرد که چون عثمان یقین بقتل خود بهم رسانید نص خلافت از برای من کرد و مروان
بن الحکم تبع و گرویده او اند پس می‌بینی که سلسله این امور چگونه بیکدیگر پیوسته است
و هر فرعی متفرع بر اصلی است و هر شاخی بدرختی پیوسته است و هر شعله از آتشی افروخته است
و همه منتهی میشود بشجره خبیثه شوری که عمر در زمین فتنه و ضلالت غرس نمود و کیفیت عجیب
تر از این آن بود که عمر گفت که سعید پسر عاص و معویه و اکثر منافقین که رسول الله عفوشان
بودند و اسیر شده‌های جنگ و فرزندان ایشان که بجهت اطفال با این پیکر وند حاکم و والی
گردید و علی و عباس و زبیر و طلحه را مطلقا ولایتی و حکومتی نداد و در جواب گفت که ما
می‌ترسیدم از آنست که از جانب من قبول حکومتی بکنند و این باعث شود
در ولایتها میترسم منتشر شوند در شهرها و فساد بسیار بکنند پس کسی که از حکومت بلاد
خائف باشد فساد کنند و هر یک دعوای خلافت از برای خود بکنند چگونه بتعیین ...
بشش نفر را در مرتبه خلافت مساوی قرار داد و از اهل فساد کشته پس معلوم شد
جمیع فتنه‌های اسلام متفرع بر شوری و سقیفه و سایر بدعتهای ابوبکر و عمر است
عَلَيْهِمَا وَعَلَى أَعْوَانِهِمَا لَعْنَةُ اللهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار را که باتفاق و باخبار ثابته صحیحه متفق علیها
از جمله اهل بیت و راست گوترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت
رسالت و شیعیان حضرت امیر المومنین بودند و عباس عم حضرت رسالت را
در مشوره داخل نکرد و جمعی را که باقرار خودش معیوب بهمه آن عیوب بودند و معدن
نفاق و شقاق بودند صاحب اختیار و مرجع این کار کرد هفتم آنکه در قضیه فدک
که امر جزئی بود و متعلق بدنیا دعوی و شهادت چهار معصوم را که جناب احدیت و حضرت
رسالت شهادت بعصمت و طهارت و صدق و حقیت ایشان داده اند بتهمت جر نفع
رد کرده و در باب امامت که ریاست تام است در جمیع امور و احکام دین و دنیا
و آخرت است رجوع بجمعی نموده که همه را شریک دران امر کرده بود و تهمت
جر نفع اصلا مانع نشد هشتم آنکه اگرچه بحسب ظاهر حضرت امیر المومنین را داخل شوری
کرد اما تقسیم آنرا بر وجهی نمود و حیله کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بگردد و بغض
او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در نهایت ظهور بود که طلحه باوجود آن
بغض نسب بحضرت رسالت باعتراف عمر و عداوت با امیر المومنین باعتبار ربط او
با ابوبکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن باخویشی عثمان و سائر
شبهها میان ایشان جانب عثمان را نمیگذاشت و همچنین سعد که از جمله بنی زهره و بنی امیه بود
جانب عبد الرحمن و عثمان را نمیگذاشت و ایشان باوجود او بخلافت آنحضرت راضی نمی شدند
و زبیر که بعد از عمر تابع ایشان در همه چیز شده بود اگر با ایشان می بود آنحضرت
تنها می ماند و از مدد آنحضرت قاصر می شد و کسی می بود و بر تقدیر که
سعد هم با ایشان موافقت نمیکرد و منفرد می شدند عبد الرحمن و طلحه البته موافقت نمیکردند

پس در

پس در هیچ یک از این شش صورت خلافت بآنحضرت نمی رسید و ابن ابی الحدید گفته است
که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد
انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر برخاستند
در روزی که بنای شوری گذاشت من از عقب ایشان می رفتم شنیدم که آنحضرت
بعباس گفت که باین تدبیر عمر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستی
حضرت فرمود نشنیدی که گفت در جانبی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است
و سعد مخالفت عبد الرحمن نمی کند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن نظیر عثمان و داماد
اوست و هرگاه اینها در یک طرف جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فایده نخواهد
کرد چه جای آنکه من امید دو ندارم بلکه بیکی از اینها نیز ندارم و باین مرتبه مطلب عمر
این بود که بفهماند بمردم که عبد الرحمن افضل است از ما بخدا سوگند که [illegible]
بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بخدا سوگند که اگر عمر از این مرض نمیرد
من خاطرنشان او خواهم کرد بدی عاقبت آنچه را از اول تا آخر با ما کرد و اگر بمیرد البته
خواهد مرد ایشان اتفاق خواهند کرد که خلافت را از ما بگردانند و اگر بکنند چرا که
خود را از من خواهند یافت میدانند که من رغبت بپادشاهی ندارم و دنیا را نمی خواهم
ولیکن میخواهم عدالت را در میان مردم ظاهر کنم و [illegible] نمایم بحکم کتاب خدا و سنت
رسول خدا ابن ابی الحدید گفته [illegible] دانست که خلافت باو نمیرسد چرا داخل شوری
می شد جوابش آنست که چون ابوبکر و عمر روز اول آن حدیث را وضع کردند که نبوت
و خلافت در یک سلسله جمع نمی شود و عمر نیز طرز این را گفت و در خاطرهای مردم
مرکوز شده بود اگر حضرت داخل شوری نمی شد مردم احتمال خلافت بنی هاشم نمی دادند

وحق با او بر نمی‌گشت چون حضرت با مرا او داخل شوری شد و انستند که آن روایت
موضوع آنحضرت بی اصل بوده است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اوّل
صحیفه نام عثمان را نوشته و علی علیه السلام را در آخر همه نوشته عباس بحضرت گفت
که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو
حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت من نگفتم چنین خواهند
کرد حضرت فرمود که ای عم داخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی
که عمر بر منبر میگفت که خدا برای اهل بیت نبوت و خلافت را جمع نخواهد کرد من خواستم که او
بزبان خود تکذیب خود بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دروغ بود و ما
صلاحیت خلافت داریم پس عباس ساکت شد و ایضاً در امور و افعال ایشان
مصالح بسیار است که عقول ناقصه ما بآنها نمی‌رسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت
داخل در شوری نمی‌شد جبر میکردند او را بر بیعت یکی از اینها و ممکن بود که مردم توهم
کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده با آنها بیعت کرده است بخلاف
آنکه داخل شود در شوری و طلب حق خود بکند و حجتها بر ایشان تمام کند که توهم رضا
و اختیار برطرف شود و چنانکه طبری در این قصه روایت کرده است که عبدالرحمن
بآنحضرت گفت یا علی برجان خود راهی مگشا یگشته می‌شوی من نظر کردم و با مردم
مشوره کردم ایشان کسی را معدل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود
نیک میدانید که چه شده است خواهد شد و در روایت طبری چنین است که چون مردم با عثمان
بیعت کردند علی علیه السلام ... بیعت عثمان این آیت را خواندند در شان خود

[illegible]

و امثال او که بیعت رسول را شکسته‌اند نازل شده وَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ

تا آخر آیه چون حضرت این تهدید را شنید برگشت و بیعت کرد و بیعت نمودند دیگری که بود نمود

کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلاذری که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است

که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر المؤمنین ایستاده بود نشست عبد الرحمن

گفت بیعت کن و الا گردنت را میزنم و در آن روز کسی بغیر او شمشیر نداشت پس

علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت

کن و الا جهاد میکنیم پس برگردانیدند حضرت را تا بیعت کرد پس با این احوال مخصوصیات

بر همه کس ظاهر شد که بیعت او از روی رضا نبود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شایبه اختیار

می باشد با تهدید بقتل و جهاد و سید رحمه الله گفته است که اول مکری که عبد الرحمن

کرد آن بود که اول خود را از میان بدر کرد که مردم او را بی غرض دانند و هرچه بگوید

قبول کنند و مکر دیگر آنکه بر حضرت امیر علیه السلام عرض کرد خلافت را با شرطی

که میدانست که حضرت بآن شرط قبول نخواهد کرد و آنکه گفت بشرط آنکه بسیرت

ابوبکر و عمر عمل کنی و میدانست که حضرت سیرت ایشان را بدعت و باطل میدانند

و قبول این شرط نخواهد کرد و نمی توانست حضرت اظهار این کرد که سیرت

ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قدح در او میکردند و ایضا محال بود

عمل بسیرت هر دو کردن زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و باین طریق

چنین امر باطلی را از پیش بردند نفسهم آنکه در تهدید صورت امر بقتل این جماعت

نمودند و گفت عمر با عبد الرحمن بسا ترا او ... عثمان با ... تا ... ایشان

و اینها چه خصوصیتی بوده که بآنها مستحق قتل شوند و امر او در عبد الرحمن و ...

بچه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسول دلالت بر وجوب اطاعت ایشان
نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بنص قرآن قتل شان حرام و از اکبر
کبائر است شود دهم آنکه در میان ایشان امر بقتل حضرت امیر المؤمنین نمود بلکه امر
بقتل نمود مگر برای آنحضرت و اتباع او چنانچه از حیله تقسیم ظاهر شد با آنکه باسانید صحیحه
از طرق مخالف و موالف ثابت شده که حب او ایمان و بغض او کفر است و حرب او
حرب رسول خدا و سلم او سلم آنحضرت است یازدهم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت
برای این جماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصاً آن معصوم بزرگوار را
کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل
شوند دوازدهم آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را با آن مناقب و مفاخر
که بروایات صحاح ایشان ثابت شد و اکثر گذشت که از حق و از قرآن جدا نمی شود و باب مدینه
علم و حکمت است و امام بحق و حجت بر جمیع خلق است با سائر مناقب که مذکور شد
امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکند که از همه مناقب عاری بود و معلوم است که جانب
عثمان که عم زاده و داماد خویش بود نمیگذارد و باعتراف خود ضعیف الرأی و محب
قوم خود بود و باین علت قابل خلافت نیست و رای او را برای آنحضرت ترجیح داد
و اطاعتش را بر او واجب نمود تا حدی که اگر خلاف رای او کند او را بکشند از این
عناد و نفاق و کفر و ضلالت بالاتر نمی باشد سیزدهم آنکه هر گاه باتفاق مخالف و موالف
حضرت امیر المؤمنین قرین کتاب الهی است و هرگز از حق جدا نیست و سفینه
نجات و باب حطه است و بطریقه شیخین راضی نشد و بهمین سبب از خلافت
که حق مخصوص او بود گذشت از این واضح تر دلیلی نمی باشد بر ضلالت ایشان و بطلان

[illegible]

طریقهٔ ایشان زیرا که اگر طریقهٔ ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود
چرا حضرت آنرا قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا با آنکه آنرا قبول کرده بود جدا از
سبب قبول نکردن این بخلافت آنحضرت راضی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت
خدا و رسول عین کفر است چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط راضی شد بطلان
خلافت و ضلالت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضاً بر تقدیر صحت اجتهاد علی علیه السلام
و عثمان اگر مجتهد نبودند پس بمذهب سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم
خلافت بمذهب ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشانرا داخل شورای خلافت
و عبد الرحمن را تکلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بودند چرا عبد الرحمن شرط میکرد که با اجتهاد
خود عمل نکنند و از اجتهاد ابوبکر و عمر تجاوز ننمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر
این شرط جائز است پس فائدهٔ شرط اجتهاد در خلافت چیست و ایضاً هرگاه با اجتهاد
مخالفت حضرت رسول که واجب است متابعت او و نصوص قرآنی جائز باشد چنانکه
سنیان تجویز میکنند و خطاهای ابوبکر و عمر را بآن توجیه می‌کنند چرا مخالفت آن
دو جاهل جائز نباشد و وجوه دیگر از خطا درین قضیه هست که استیفای آنها موجب
تطویل کلام است. آنچه مذکور شد برای عاقل متدبر کافی است یازدهم آنکه ابوبکر را
در خانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن کردند و وصیت کرد که عمر را نیز
در آنخانهٔ مقدسه دفن کنند و آن هیچ جائز نبود بچندین وجه اول آنکه تصرف در ملک
غیر بغیر جهت شرعی جائز نیست دوم آنکه نهی کرده حق تعالی از داخل شدن در خانه
آنحضرت بغیر اذن سوم آنکه کلنگها در نزدیک قبر آنحضرت بر زمین زدند و حق تعالی
نهی کرده از آنکه صدا نزد آنحضرت بلند کنند و حرمت مومن خصوصاً حرمت آنحضرت

در حیات و موت یکی است و در هر دو حال رعایت آن واجب است تفصیل این سخن
درین باب آنست که موضع قبر رسول خالی از آن نیست که تا وقت وفات
بر ملکیت آنحضرت باقی بود یا در حال حیات آنحضرت بعائشه منتقل شده بود چنانکه
بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که بمیراث بدیگران رسیده
یا صدقه بود و اگر میراث بود پس جائز نبود ابوبکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان
در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است
که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا خریدن و امثال آن از ایشان گرفته باشند
و اگر صدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رضای از ایشان تحصیل
کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود بایست درین باب حجتی یا شاهدی
از عائشه بطلبند چنانچه از حضرت فاطمه طلبیدند و از برای آنکه در نظر عوام توسلی
کند فرستادند نزد عائشه و از و رخصت طلبیدند و بر عاقل خبیر ظاهر است که رخصت
عائشه فائده نداشت زیرا که اگر صدقه بود همه مستحقان در آن شریک بودند و رخصت
عائشه فائده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون
رخصت سائر ورثه حرام بود و اذن عائشه بتنهائی نفعی نداشت روایت کرده اند
که فضل بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابوحنیفه با جماعت بسیار از شاگردان
نشسته بود و مشغول افاده بود با رفیق خود گفت والله تا ابوحنیفه را خجل و ملزم نکنم
ازین موضع نروم پس نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابوحنیفه
من برادری دارم میگوید بهترین مردم بعد از حضرت رسول علی ابن ابیطالب است
و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابوبکر است و بعد از او عمر برای من دلیلی بگو

که بر او حجت کنم ابوحنیفه ساعتی سر بزیر انداخت پس سر برداشت و گفت بنات است
از برای کرامت و فخر ایشان آنکه ایشان منسوب بآنحضرت اند در تزویج حجت تمام
ازین واضح تر میباشد فضال گفت من این را با برادرم گفتم او گفت اگر آن موضع
از حضرت رسول بود پس ایشان ظلم کردند بدفن کردن ایشان بود موضعی
که حقی در آن نداشتند و اگر از ایشان بوده و بحضرت رسول بخشیده بودند
بد کردند که رجوع در بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ابوحنیفه ساعتی سر بزیر
افکند پس گفت ایشان بازای مهر دختر های خود در آنجا مدفون شدند گفت من گفتم
برادرم گفت که حضرت مهر زنان را نمیداد و بر او حلال نمی شد چنانچه حق تعالی فرموده است

إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ

ابوحنیفه گفت بلکه بمیراث دختر های خود در آنجا مدفون شدند فضال گفت من گفتم
برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع زنها هشت
یک آنجا نه میرسید پس بهر زنی یک حصه از نه حصه از هشت یک میرسد و آن
بقدر شبری نمی شد چگونه جنازه با آن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را
میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمی باشد چون شد که عائشه و حفصه میراث
بردند چون سخن باینجا رسید ابوحنیفه گفت دور کنید این را که خود رافضی است برادر او
ندارد و آنچه در کتب مبسوط درباب نسب و حسب عمر و ولد الزنا بودن او مذکور است
این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و مطلب سوم در بیان قلیلی از مطاعن عثمان است
قبایح اعمال او مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد اندکی از آنها
درین رساله بیان می نمایم طعن اول آنست که اقارب کافر فاسق خود را

که اهلیت هیچ امری نداشتند ولایت اعمال مسلمانان کرد و چندین نفر از فساق را بر اموال
ایشان مسلط گردانید چنانچه ولید بن عقبه را که برادر مادری او بود والی کوفه کرد و انواع
فسوق و معاصی از و صادر شد و مداومت بر شرب خمر بود و ابن عبد البر در کتاب
استیعاب و اکثر محدثان و مورخان روایت کرده‌اند که روزی مست بمسجد آمد
و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد و پس در اثنای نماز با ایشان گفت که اگر میخواهید
زیاده از چهار رکعت نیز می‌کنم و صاحب استیعاب بعد از آن گفته است که این
قصه از مشهورات است و ثقات روایت کرده‌اند از اهل حدیث و اهل اخبار
پس گفته است که خلافی نیست میان اهل علم بتأویل قرآن که آیه کریمه ان جاءکم
فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا در شان ولید نازل شده است حق تعالی او را
فاسق نامیده است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده‌اند
که فسق او بحدی شایع شد که بر منبر او را سنگسار کردند و او را بمدینه آوردند
و حضرت امیرالمؤمنین او را حد شرب خمر زد و اگرچه عثمان ملعون راضی نبود و مروان لعین
منافق را در حکومت خود دخیل کرد که هرچه بر عدوان که خواست کرد و عبدالله بن ابی
سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از و شکوه کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر کرده
فرستاد و پنهان بعبدالله نوشت که چون این جماعت بیایند سر و ریش بعضی از ایشان را
بتراش و حبس کن و بعضی را بردار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند و بمدینه برگشتند و باین
اسباب کشته شد طعن دوم آنکه حکم بن ابی العاص که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرد
با عقب بکفر و نفاق او و ایذای بسیاری که از او بآنحضرت میرسید و تا حضرت در حیات بود
او را رخصت دخول مدینه نداد و چون حضرت از دنیا رحلت کرد با عقب [illegible] عثمان

[illegible]

باشند اتفاق کرده‌اند [illegible] ابوبکر [illegible] آمده که

او [illegible] رخصت [illegible] [illegible]

عثمان نیز راضی نشده چون خود خلیفه شد [illegible] امثال [illegible] و اکرام [illegible]

و هر چند امیر المؤمنین علی و زبیر و سعد و عبد الرحمن [illegible] در این باب با او

سخن گفتند و این عمل را بر او انکار کردند فایده نکرد و این عمل هم مخالف حضرت رسول

بود و هم مخالف سنت شیخین که شرط کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و ابن [illegible]

واقدی و ابن عبد البر و دیگران بطرق بسیار روایت کرده‌اند از طعون [illegible] که ابوذر

رضی الله عنه که احدی از عامه و خاصه در فضیلت و سبق اسلام و بزرگواری

او شک ندارد و در صحاح خود احادیث بسیار در فضیلت او روایت کرده‌اند

چون مکرر عثمان را بسبب ظلمها و بدعتها که میکرد مذمت و طعن میکرد و در کوچه‌های

مدینه می‌گشت و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم عثمان او را از مدینه بیرون کرد و بشام

فرستاد و در آنجا نیز چون از معویه بدعتها و شنیعها میدید بر او انکار میکرد و فضائل و مناقب

امیر المؤمنین را روایت میکرد و معویه هر چند میخواست که او را بمال راضی کند قبول

نمیکرد و نزدیک شد که اهل شام را بر او بشوراند معویه بعثمان نوشت که اگر ترا

احتیاجی بشام هست ابوذر را از اینجا بیرون کن عثمان باو نوشت که او را بنزد من

فرست بر مرکبی در نهایت درشتی و ناهمواری پس معویه آن بزرگوار را بر شتری

درشت رو و برهنه سوار کرد و شخصی غلیظ و عنیف بر او موکل کرد و مقرر نمود که شب

و روز براند و نگذارد که خواب کند و آرام بگیرد و چون آن مرد پیر ضعیف بود آن عنیف او را

تا رسیدن بمدینه رانهایش مجروح شد و گوشتهایش بریخت چون او را نزد عثمان

آورده‌اند و سخنان و ذهبی‌منکر و زشت از او بیشتر که در طعن و مذمت او به خویشان او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر فرمود که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از حضرت رسول خدا شنیدم که گفت آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین گرد آلود برنداشته سخن گوینده را که راست گوتر از ابوذر باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که این حدیث را از رسول خدا در شان ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغ گو بزنم یا حبس کنم او را یا بکشم یا از بلاد بیرون کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را پراکنده کند حضرت امیر المومنین گفت من میگویم در حق او آنچه مومن آل فرعون در حق موسی گفت پس آن آیت را خواند که مضمونش این است اگر دروغ میگوید گناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعض آنها که شما را وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغ گو باشد پس عثمان گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل کرده‌اند که باعجاز آنحضرت آن طعون کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت میخواهی به نزد جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست باز هم راضی نشد پس او را به ربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود

تا بعثت آیی تنها [illegible] و همه این علامتها که بر او بود واقع شد چنانکه رسول او را
خبر داده بود و فرموده بود که تنها باشی ای ابا ذر که تنها خواهی مرد و تنها محشور
خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد
چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر گفت من چگونه تنها امر تو
قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از اهل عراق تجهیز من
خواهند نمود و چون من فوت شوم جامه را بر روی من بپوش و بر سر راه عراق
و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق
رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را
بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد
از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده
و این یک سبب عداوت ابن مسعود بود چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد
و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت
امیرالمؤمنین واقع شد که بتابعیت او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از اکابر صحابه
[illegible] که ترمذی و دیگران روایت کرده است که در زیر آسمان
و بر روی زمین از او راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است با فضائل
بسیار دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین ستمها روا دارد و نسبت به
اهل بیت رسالت آن اهانتها و بی ادبیها بعمل آورد و از اهل اسلام و ایمان نمی توان شمرد
او را چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر
صحابه بود اند و زیاده از عثمان احادیث در فضائل او نقل کرده اند وظیفه اش را

آورد و دوست از نهی منکر به نداشت و احادیثی که در لعن و مذمت او و خویشان او
از حضرت رسول شنیده بود نقل کرد عثمان تکذیب او کرد حضرت امیر(ع) فرمود
که ابوذر دروغ نمیگوید زیرا که من از حضرت رسول خدا شنیدم که گفت آسمان
سبز سایه نافکنده و زمین گرد آلود بر نداشته سخن گوئی را که راستگوتر از ابوذر
باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا
در شان ابوذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغگو
بزنم یا حبس کنم او را یا بکشم یا از بلاد بیرون کنم میخواهد جمعیت مسلمانان را
پراگنده کند حضرت امیرالمؤمنین(ع) گفت من میگویم در حق او آنچه مؤمن آل فرعون
در حق موسی گفت پس آن آیت را خواند که مضمونش این است اگر دروغ میگوید
گناه دروغش بر اوست و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بعض آنها که شما را
وعده میدهد بدرستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغگو باشد پس عثمان
گفت خاک در دهانت باد حضرت فرمود بلکه در دهان تو خواهد بود خاک و نقل
کرده اند که باعجاز حضرت آن ملعون کشته شد دهانش را پر از خاک یافتند پس عثمان
تاکید کرد که کسی با ابوذر ننشیند و سخن نگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت
از بلاد بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام
طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت میخواهی به نزد
جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بمصر بفرست آنهم
راضی نشد پس او را به ربذه فرستاد که دشمن ترین جاها بود نزد او و مردم را نهی کرد
از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود

تا برحمت الهی واصل شد و همه این ظلمها که بر ابوذر واقع شد حضرت رسول او را
خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور
خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و گروهی از اهل عراق متولی غسل و نماز تو خواهند شد
چون هنگام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبود دختر گفت من چگونه تنها با مرتو
قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از اهل عراق تجهیز من
خواهند نمود و چون من فوت شوم جامه را بر روی من بپوش و برو بر سر راه حاج
و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون دختر بر سر راه آمد قافله عراق
رسیدند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون دختر خبر فوت ابوذر را
بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و متوجه تجهیز و تغسیل و نماز و دفن او شدند و بعد
از دفن همه گریستند و لعنت کردند بر کسی که بر او ظلم کرده بود و او را از مدینه بیرون کرده
و دیگر سبب طعن بی اهانت ابن مسعود بود چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد
و در وقت بیرون کردن ابوذر اهانت بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت بحضرت
[illegible] واقع شد با بیعت او رفت و کسی نه با مثل ابوذر کسی از لهجه
[illegible] که ترمذی و دیگران او روایت کرده است که در زیر آسمان
و بر روی زمین از ابوذر راستگوتری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است بلفظ
سبب دیگر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین مشتهر دارند و نسبت بغیر
[illegible] رسالت آن حضرت اول [illegible] از اهل اسلام و ایمان
او [illegible] چه جای آنکه مستحق خلافت باشد طعن چهارم آنکه عبدالله بن مسعود را که از اکابر
صحابه میدانند زده بود و از عثمان احادیث در فضائل او نقل کرده اند و وظیفه اش را

قطع کرده دو مرتبه او را زد یکی برای آنکه بر ابوذر نماز کرده بود چهل تازیانه بر او زد و دیگری
برای آنکه مصحفش را طلبید که با مصحف خود که تحریفات کم و زیاد کرده بود موافق گرداند
و او نداد و او را آنقدر زد که دو استخوان پهلویش را شکست و سه روز بعد از آن
رحلت کرد و ابن ابی الحدید روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان بعیادتش
رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از گناهان خود گفت چه میخواهی گفت
رحمت خدا گفت طبیب برایت بیاورند گفت طبیب بیمارم کرده است گفت وظیفه‌ات را
قطع کرده بودم باز برای تو مقرر میکنم گفت تا محتاج بودم قطع کردی اکنون که
مستغنی شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد
گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفت از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و وصیت
کرد که عثمان لعین بر او نماز نکند و اصل زدن عثمان ابن مسعود را شهرستانی در کتاب
ملل و نحل و صاحب روضة الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده‌اند
و شارح مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده‌اند طعن پنجم زدن عمار است
که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است از ذکر فضائل و مناقب
او چنانچه ابن عبدالبر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عائشه گفت احدی
از اصحاب حضرت رسول نیست مگر آنکه اگر خواهم در حق او سخنی می‌توانم گفت مگر
عمار که از رسول خدا شنیدم که گفت مملو است عمار از ایمان تا کف پاهای او
و بروایت دیگر پر است از کف پا تا نرمه گوشهای او از ایمان و از خالد بن ولید
روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که عمار را دشمن دارد
خدا او را دشمن دارد و حذیفه گفت از روزی که این را از آنحضرت شنیده‌ام پیوسته

او را دوست میدارم و از انس روایت کرده است که حضرت رسول فرمود
مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از انس
روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر
علی و عمار و سلمان و از عائشه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هرگز مخیر
نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد آنچه دشوارتر بود بر بدنش و در مشکوة از مسند
احمد بن حنبل از خالد ولید روایت کرده است که گفت میان من و عمار نزاعی بود و من
سخن درشت بروی او گفتم عمار بخدمت حضرت رسول رفت و از من شکایت کرد
و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلظت و درشتی کردم
حضرت ساکت بود و عمار گریان شد حضرت سر برداشت و فرمود هر که با عمار
عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خالد گفت
پس بیرون آمدم و سعی بسیار کردم و خوشنودی عمار را از خود راضی کردم
و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون
مسجد حضرت رسول بنا میکردند ما یک یک خشت بر میداشتیم و عمار دو دو
خشت بر میداشت حضرت رسول او را بآن حال مشاهده کرد و بدست مبارک خود
خاک را از سر او میریخت و میفرمود ویحه عمار خواهد خواند ایشانرا بسوی بهشت و ایشان خواهند
خواند او را بسوی جهنم و عمار میگفت پناه می برم بسوی خدا از فتنه ها و آنچه شبیه بمضمون
مضمون اینچه اعثم کوفی در تاریخ و در کتاب فتوح و صاحب روضة الاحباب و غیر ایشان
روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسول اتفاق نموده و فسوق و عیبهای
عثمان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شورش نمایند و بعد از

که باو برسانند چون باو داد و یک سطر را خواند و انداخت عمار گفت ای امیر این نامهٔ اصحاب
رسول خداست چند از و بخوان و تأمل کن و یقین بدان که من خیر ترا میخواهم پس عثمان
غلامان خود را فرمود که دستها و پاهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند او را
که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و لگدی چند با کفش بر شکم و اسافل اعضایش زد
آنقدر که علت فتق بهم رسانید و بیهوش شد و تا نصف شب بیهوش بود و نماز ظهر و عصر
و شام و خفتن از او فوت شد و چون بعد از نصف شب بهوش آمد وضو ساخته نمازها را
قضا کرد و ایضاً اعثم کوفی در تاریخ خود روایت کرده است که چون خبر فوت
ابوذر بعثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود گفت خدا رحمت کند
ابوذر را و ما از دل میگوئیم عثمان گفت ترا گمان این است که من از اخراج ابوذر پشیمان
شده ام گفت نه والله این گمان ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد و گفت بر گردنش
بزنید و از مدینه اخراجش کنید بهمان جا که ابوذر بود و تا من زنده ام بمدینه نیاید عمار گفت
بخدا سوگند که همسایگی سگان و خوکان مرا خوشتر است از همسایگی تو و برخاست و بیرون
رفت و عثمان عزم اخراج او کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زد و آزار کرد و ما تحمل کردیم
الحال امر باخراج او نموده و اگر این کار بکند می ترسیم که از ما کاری سرزند که او و ما
هر دو پشیمان شویم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود و شما صبر کنید تا من بروم و اصلاح کنم
پس نزد عثمان رفت و گفت در بعضی از امور بیتابی میکنی و سخن خیرخواهان را نمی شنوی
حیث زدن ابوذر را که یکی از مسلمانان و اخیار مهاجران بود و از مدینه اخراج کردی
تا در غربت مرد و مسلمانان آن را نپسندیدند و حال می شنوم اراده اخراج عمار داری

تو

از خدا بترس و دست از عمار و دیگران بردار عثمان لعین ازین سخن در غضب آمد و گفت
اول ترا بیرون باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود ترا آن نمیرسد که با من
این سخن گوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری
امتحان کن تا بدانی بخدا سوگند که فساد عمار و غیر او همه از تست و ایشان گناهی ندارند
کارهای بد میکنی که تاب نمی آرند و بزبان می آرند و ترا خوش نمی آید پس از جماعت
بیرون رفت و کسی که درین روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اهانت
و شتم و ضرب واقع سازد نسبت بکسی که حضرت رسالت در حق او آنها را گفته باشد
و دشمنی با او دشمنی خدا است ... باشد و نسبت بجناب مرتضوی که حب او ایمان و بغض
او کفر و نفاق است این شخص گویا از ایمان و اسلام بهره ندارد و آنچه از اخبار
معتبره خاصه و عامه ظاهر می شود آنست که عمده اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود چنانچه ابن ابی الحدید روایت کرده است از ابن
عباس که عثمان بمن گفت پسر عم تو و پسر خال من [illegible] و از من چه میخواهد گفتم
[illegible] والله [illegible]
[illegible] والله [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان گفت والله که تو از اعوان و انصار [illegible]

خبری عمار گفت من خلافت این را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم
روزیکه از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو آمدی و دیگری نبود من سینه و گردن
و روی مبارک او را بوسیدم فرمود به تحقیق که تو ما را دوست میداری
و ما ترا دوست میداریم و به تحقیق که تو از اعوان خیر و مانعان شری عثمان
گفت چنین بود اما بعد از ان تغییر کردی عمار دست بدعا برداشت و بمن گفت
یا ابن عباس آمین بگو و سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که مرا تغییر داده و این حکایت
از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان و ایذای عمار چند مرتبه و نفرین عمار
بر او سه بار و نسبت شر با فعال حضرت امیر المومنین دادن و اهل شر گفتن
آنحضرت را و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد و اگر دروغ گفت
فسق بلکه کفر و اگر راست گفت به یقین کفر است زیرا که معلوم است که آنحضرت
با مومن و مسلم البته بغض و عداوت ندارد و بغض و عداوت او با آنحضرت که از کلام
خودش مستفاد است عین کفر و نفاق است طعن ششم آنکه خمس که مخصوص
اهل بیت علیهم السلام است و اموال بیت المال و سائر اموال مسلمانان را
باولاد و اقارب خود زیاده از حد و اندازه داد از جمله بچهار کس که چهار
دختر خود را بایشان داد چهار هزار دینار داد که تقریباً بحساب این زمان
شصت هزار تومانست و از مال افریقیه بمروان صد هزار دینار داد و بروایت
عثمان شهرستانی دویست هزار دینار که سی هزار تومان باشد باو داد و بروایت
واقدی همه آن مال را باو داد و گفت که عثمان مکرر میگفت ابوبکر و عمر ازین
مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان خود میدهم و ایضا روایت نموده

که مال عظیمی از بصره آورده بود همه را بکاسه میان اهل واولاد خود قسمت کرده بود و هم
روایت کرده است که شتر بسیاری از زکوة آورده بود همه را بحارث بن الحکم داد
و حکم بن ابی العاص را والی زکوة قضاعه کرد و سیصد هزار دینار رسید همه را
باو داد و صد هزار دینار بسعید بن العاص داد و مروم طعن و ملامتش نمودند
و نیز روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت
و گفت کسی دیگر خازن بیت المال نمی توانم بود با این سلوک که میکند با رسول الله
سیصد هزار دینار میدهد و ابو مخنف روایت کرده است که عثمان نوشت
بعبد الله بن ارقم خازن بیت المال که بعبد الله بن خالد که خویش عثمان بود
سیصد هزار دینار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بدهد
او نوشته را رد کرد و آن مبلغها را نداد عثمان گفت تو خازن مائی هر چه
میگوییم بکن عبد الله گفت من خود را خازن مسلمانان میدانستم خازن تو غلام تست
کلیدهای اموال را آورد و بر منبر آویخت و بروایت دیگر پیش او انداخت
و قسم یاد کرد که هرگز متوجه این کار نشود و عثمان کلیدها را بنائل غلام خود داد
و واقدی روایت کرده است که چون زید بن ثابت را دید
که سیصد هزار درهم از بیت المال برای عبد الله بن ارقم برد و گفت امیر
فرستاده که صرف عیال و اقربای خود کنی عبد الله گفت مرا باین مال
حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان مزد بدهد خدمت بیت المال نکرده ام و بخدا
سوگند که اگر این مال از مال مسلمانانست قدر من اینقدر نیست که مزد من سیصد
هزار درهم باشد و اگر از مال عثمان است نمی خواهم که نقصان بوده باشد که او

بیت المال را به هر که خواهد بغیر حق بدهد و ابن ابی الحدید روایت کرده است
از زبیری که جوهری از خزانه پادشاه عجم نزد عمر آوردند که چون آفتاب بران
می تابید مثل منقل آتش شعاعش بلند می شد بخازن بیت المال گفت این را
میان مسلمانان قسمت کن که گمان دارم که بر سر این بلا وفتنه عظیمی میان
مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را بهمه مسلمانان نمی توان
قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهده قیمتش برآید که این را بخرد و شاید
سال دیگر خدای تعالی فتحی بمسلمانان روزی کند که کسی را اینقدر قدرت
بهمرسد که تواند آنرا بخرد گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن گوهر بود تا عمر
کشته شد و عثمان آنرا بدختران خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده
که مردی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد که از عثمان برای او چیزی بگیرد فرمود
که او حمال خطایاست نه والله هرگز شفاعت نزد او نروم و صاحب استیعاب
و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند
که از ثمن ترکه او بهر یک هشتاد و سه هزار دینار رسید که مجموع ترکه او
دویست و چهل و نه هزار دینار یا سیصد و سی و دو هزار دینار باشد که مبلغ
اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان بشود و در این باب اخبار و روایات
بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً
خمس ذوی القربی باین قدر از برای اقارب خود تغلب نماید که صرف فسق و فجور
و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقرا و مساکین در مشقت و عسرت بوده
باشند کی اهلیت خلافت عامه مسلمانان دارد و با آنکه خلاف آن شرطی است

[illegible]

که در اول بار التماس کرد که بطریقهٔ ابوبکر و عمر عمل کند و عمر اگرچه تفضیل و معطلات
او بدعت کرد اما نحوی میکرد که در نظر عوام مشتبه می شد و جهات و اتقیه را
فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف می نمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید
که خیانت و شقاوت او بر عالمیان ظاهر شد تا آنکه بقتل او منتهی شد طعن هفتم آنکه
جمع کرد مردم را بر قرائت زید بن ثابت و لیس برای آنکه عثمانی بود و دشمن
امیرالمومنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را
از قرآن بیندازد او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی
که حضرت امیرالمومنین بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با آنکه اعلم خلق بود
بکتاب و سنت قبول نکردند و چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر قرآنرا طلبید
که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداد و فرمود
که مس نمیکند آن مصحف را مگر مطهر آن از فرزندان من و ظاهر نمی شود آن تا قائم
از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بدارد و عثمان
چون خواست که قرآن را جمع کند زید بن ثابت امر کرد بجمع نمودن قرآن و مصحفهای دیگر را
که عبدالله بن مسعود و دیگران نوشته بودند گرفت و سوزانید و بعضی گفته اند
جوشانید در دیگ و بعد از آن سوخت تا کسی را بر آنها اطلاع بهم نرسد و یک
زدن ابن مسعود و اهانت کردن او این بود که راضی نمی شد که مصحف خود را
بایشان بدهد آن نسخت و اهانت او کردند و سوزانیدند مصحفی را که الحال
در میان است و مشهور بمصحف عثمان است نسخه ایست که از آن برداشته اند
و چون این خبر بعایشه رسید گفت اقتلوا احراق المصاحف یعنی کشتید سیدی

سوزنده قرآنرا واین عمل از چندین جهت متضمن طعن و استحقاق لعن اوست

اول آنکه تحریف و تصرف در کلام حق تعالی کرده آن کفراست چنانکه فرموده است

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ

إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ

یعنی آیا به بعضی از کتاب ایمان می آرید و به بعضی کافر می شوید پس نیست جزای

کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم در دنیا و در روز قیامت بر میگردند

بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال آن بدمآل است که در دنیا

بخواری کشته شد و بعذاب الیم عقبا رسید و ایضا کراهت واشت از نزول

بعضی از آیات که محو کرد و این موجب حبط اعمال است چنانکه حق تعالی

فرموده است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

یعنی این بسبب آنست که ناخواستند آنچه خدا فرستاده است پس حبط

کرد خدا عملهای ایشانرا دوم آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف

بسیار نمود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفافی عظیم تر از جوشانیدن

و سوزانیدن نمی باشد سوم آنکه ترجیح قرارت زید بن ثابت از جمله قراء قرآن

ترجیح مرجوح متضمن رد قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار

در صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول

منع نمیکرد مردم را از قرات مختلفه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است

که رسول خدا فرمود که جبرئیل قرآنرا بر من بر یک حرف خواند من پیوسته از او

طلب زیادتی میکردم و او زیاده میکرد تا بهفت حرف رسید و در جامع الاصول از

صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داود و نسائی بسندهای ایشان از عمر بن الخطاب
روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا که او
سورهٔ فرقان را میخواند پس گوش دادم قرائت او را حروف بسیار خواند که من از
حضرت رسول نشنیده بودم نزدیک شد که من در اثنای نماز با او معارضه کنم پس صبر
کردم تا سلام گفت پس ردای او را در گردن او پیچیدم و گفتم این قرائت را
که خواندی از که شنیدی گفت از رسول خدا گفتم دروغ میگوئی من از رسول خدا
بنحو دیگر شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت آنحضرت بردم و گفتم من سورهٔ فرقان را
از این شنیدم که میخواند بغیر آن نحوی که از تو شنیده بودم حضرت فرمود که رها کن او را
پس به هشام گفت بخوان هشام خواند بنحوی که من از او شنیده بودم حضرت
فرمود چنین است همین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بنحو
سید المرسلین فرمود که چنین نازل شده است بدرستیکه این قرآن بر هفت حرف
نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود از آن و ترمذی گفته است این حدیث
صحیح است و ایضاً در جامع الاصول از مجموع صحاح خمسه مذکور و از ابی بن کعب
مثل این حدیث را روایت کرده است و احادیث بسیار دیگر موافق این بطریق
روایت کرده‌اند که ذکر آنها موجب تطویل کلام است پس جمع کردن همه بیک
قرآن و یک قرائت و منع از قرائت دیگر مخالف حکم رسول است باعتقاد ایشان
و بدعت در دین است و اگر گویند مراد قرائت سبعهٔ مشهوره است آن باطل است
زیرا که باتفاق قرّا این اختلافات در خواندن مصحف عثمان بود که بهفت مصحف نوشت
یکی را در مدینه گذاشت و شش مصحف دیگر را باطراف بلاد فرستاد و چون به همه

نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود و الف را انداخته بود با این جهات اختلاف
قرات در مصحف عثمان بهم رسیده و اختلافی که در روایات ایشان وارد
شده تنزیل بر این نمی توان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا و قدوه ایشانست
تصریح نموده است بآن که این سبعه آن سبعه احرف نیست که در روایات
وارد شده است و از اشتراک لفظ سبعه بعضی از جهال این توهم کرده اند
و بدانکه این را ما بر ایشان الزام می نمائیم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان
وارد شده است و رد نمی توانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود
که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است و آن مصحفی است
که حضرت امیر المومنین آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع
و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آن حضرت قبول کنند و اختیار زیادتی
و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود
متفرق بود و تجویز نموده باشند که آنچه میدانند از آیات و سوره در نماز و غیر آن
بخوانند و اما ترجیح مرجوح زیرا که احادیث صحاح ایشان دلالت میکند بر آنکه
ابن مسعود و متابعت قرات او ارجح است از زید بلکه دلالت می کند بر آنکه
متابعت قرات او واجب است و ترک قرات او جایز نیست چنانچه صاحب
استیعاب روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که قرآن را از چهار کس
بیاموزید و ابتدا با بن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل و ابی بن کعب و سالم مولای
ابی حذیفه و فرموده فرمود که هر که خواهد قرآن را نیکو و تازه بخواند بر روشی که نازل شده است
بقرات ابن ام عبد بخواند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده اند که گفت

شنیدم

شنیدم از ابن مسعود که میگفت من داناترین این امتم بکتاب خدا و بهتر ایشان
نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است
و کی نازل شده است و ابو وائل گفت نشنیدم کسی را بر او انکار کند و از ابو ظبیان
روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که کدام یک از دو قرائت
قرآن را میخوانی گفتم بقرائت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه آن قرائت
آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی
که از دنیا مفارقت کرد دو مرتبه بر او عرض کرد و در آنوقت ابن مسعود حاضر بود
پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و ایضاً روایت کرده است
که از علی علیه السلام سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود که قرآن را خواند و سنت را
دانست و همین بس است از برای او و شقیق روایت کرده است از ابو وائل
که چون امر کرد عثمان در مصحف بآنچه امر کرد عبدالله بن مسعود برخاست و خطبه خواند
و گفت امر میکنند مرا که قرآن را بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بحق خدائی که
جانم بدست اوست که من از دهان حضرت رسول هفتاد و سوره یاد گرفتم و زید
در آنوقت کاکلی در سر داشت و با کودکان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن
نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم در چه چیز نازل شده است و هیچ کس داناتر از من نیست
بکتاب خدا و اگر میدانستم کسی را که از من داناتر باشد بکتاب خدا و شتر مرا
باو می تواند رسانید البته بنزد او میرفتم پس شرم کرد از گفتار خود و گفت من
بهترین شما نیستم شقیق گفت من در حلقه ها از اصحاب رسول در میان آنها داخل
بوده شده و نشنیدم که کسی رد این قول بر او بکند و در جامع الاصول [illegible]

این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود را
که این روایات صحیحه ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است
ترک کردن و سوزاندن و رجوع کردن مردم بر قرائت زید که عشر این فضائل را
در حق او روایت نکرده اند و مذمت او را روایت کرده اند تفضیل مفضول و مخالفت
قول رسول است و چون در استیعاب گفته است که زید عثمانی بود و در ترجیح یک
از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم می شود که باعث بر ترجیح مصحف او
عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را
تواند بیرون کرد و از جمله مصحفها که اعتبار نکرده اند و سوزانیدند مصحف ابی بن کعب و معاذ
بن جبل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است
بطرق متعدده چنانچه بعضی گذشت طعن هشتم که اعظم طعنها است آنکه کبار صحابه
که باجماع و اتفاق جمیع علمای مخالفان عدول بودند و اقوال و افعال ایشان را
حجت میدانند تفسیق و تلعنه عثمان میکردند و شهادت بظلم و کفرش داده اند
مثل عمار که بطرق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سه آیت در قرآن
گواهی بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات اینها اند من لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بانچه خدا فرستاده است
پس ایشان کافرانند و در آیت دیگر فرموده است که ایشان فاسقانند و در جای دیگر
فرموده است که ایشان ظالمانند و من گواهی میدهم که او حکم کرد بغیر انچه خدا فرستاده است
ابو وائل روایت کرده است که عمار میگفت که عثمان نامی در میان مردم
نگذشت سوای کافر تا اینکه معویه والی شد و عثم در فتوح روایت کرده است

که عمرو بن العاص ملعون از عمار پرسید که عثمان را که کشت گفت خدا کشت و ابن ابی الحدید
روایت کرده است که عمرو از عمار پرسید که عثمان را علی کشت گفت خدای علی کشت
و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت بودم و امروز هم با ایشان
قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغیر دهد او را کشتیم
و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچه گذشت و حذیفه گفت بحمد الله در کفر عثمان ملعون
شکی ندارم اما شکی که دارم این است که آیا قاتل او کافری بود که کافری را کشت
یا مومنی بود ایمانش افضل از همه مومنان است که به نیت خالص مرتکب
قتل او گشت و ایضا حذیفه می گفت که هر که اعتقاد دارد که عثمان مظلوم کشته شد
در روز قیامت گناهش بیشتر است از گناه جمعی که گوساله پرستیدند و از زید
بن ارقم پرسیدند که شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسه وجه مال خدا را اسباب
زینت و دولت اغنیا کرد و مهاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب
خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عائشه پیراهن حضرت رسالت را
بدست گرفت و گفت هنوز این پیراهن کهنه نشده و تو دین آنحضرت را کهنه
کردی و ایضا جمیع صحابه که در مدینه بودند از مهاجران و انصار و مردم
سائر بلاد که بمدینه آمده بودند اجماع کردند بر قتل او که بعضی مرتکب آن شدند
و بعضی اعانت کردند و بعضی راضی بودند و انکار نیز نمودند و یاری او نکردند
مگر چند نفر قلیلی که در ان طلبا و عشا با او شریک بودند پس سنیان که خلافت
ابو بکر را باجماع اثبات میکنند باید قائل شوند بوجوب قتل عثمان که کاشف است
از کفر او یا فسق و کبیره که موجب قتل او باشد و معلوم است که هر دو منافی

استحقاق خلافت اند و خلیفه واجب القتل معنی ندارد و یا اعتراف نمایند
به بطلان اجماع خلافت ابوبکر زیرا که اکثر آن جماعت درین اجماع داخل بودند
و کثرت آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بست و پنج هزار
کس بودند که بر هر قول اضعاف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه
ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت
و نصرتش کردند حتی عائشه و معاویه چنانکه در تاریخ اعثم کوفی و سایر کتب ایشان
مسطور است که با اینکه بسبب بغض و عداوت با امیرالمومنین خون عثمان را
بهانه کرده عالم را بر هم زدند و حتی که اهل اسلام عزم قتل عثمان کردند عائشه
اراده حج کرد و هرچند مروان التماس کرد که حج را تاخیر کن و مردم را
ازین کار باز دار قبول نکرد و گفت دوست میدارم که عثمان در میان جوالی
باشد او را در دریا افکنند تا هلاک شود و او را نعثل میگفت بر سبیل مذمت
یعنی ریش دراز احمق یا پیر گفتار یا تشبیه میکرد او را بمرد یهودی صاحب نهایه
و سایر مورخان و لغویان روایت کرده اند که عائشه مکرر میگفت اُقْتُلُوا
نَعْثَلاً قَتَلَ اللهُ نَعْثَلاً یعنی بکشید این پیر احمق را یا این یهودی مانند را
خدا او را بکشد و ابن ابی الحدید از استاد خود ابوجعفر معتزلی نقل کرده است
که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریص و ترغیب می نمود
عائشه بود و چون معاویه را بمدینه طلبید گفت تا او اطاعت خدا می نمود
خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را
نگاه نداشت خدا هم او را گذاشت و کسی را الحق تعالی رعایت نمی کند

نم

نکنم و اینجا مورد همان مثل است که در قول لیس کمثله شیء مردود و مثل ابوذر

و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که آنجا مخالفت نمودند حتی حضرت

امیر المؤمنین چنانچه سابقا دانستی که آنجا بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و آن هم

بجبر و اکراه بود و اینجا بقول بسیاری از سنیان فتوی بقتل عثمان داد و بقول

دیگران کراهت از آن نداشت بلکه راضی بآن بود و میفرمود قتله الله

وانا معه یعنی خدا او را کشت و من با او بودم یعنی با خدا و ایضا جمعی که اتفاق

بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بعینه بعد از فراغ از آن

اجماع بر خلافت امیر المؤمنین کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را

باین اجماع خلیفه و واجب الاطاعت میدانند چرا اجماع شان در اینجا معتبر است

و در آنجا معتبر نیست و این طعن مشتمل است بر چندین طعن برای اختصار با یکدیگر

ضم کردیم طعن نهم شهادت امیر المؤمنین که ملازم حق و قرین قرآن

و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفریقین است بظلم و فسق او

چنانچه خطبه شقشقیه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر متواتر و مسلم است

دلالت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و ایضا شهادت

آنحضرت بوجوب قتلش و مضایقه نداشتن از کشتنش برای کفر و شقاوت

ثانی است و احتیاج با دعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت

کرده که بعد از کشتن عثمان حضرت میفرمود خوشم نیامد و بدم نیامد و ایضا پرسیدند

که راضی بقتل او بودی فرمودند نگفتند آزرده شدی فرمودند نه و ابن ابی الحدید

بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از آنها ظاهر میشود که آنحضرت

امر بقتل او و نهی از ان هیچیک ننموده پس خونش در پیش او مباح بوده و مباح بودن خون او نزد آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی یا فسق عظیمی که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بر قتلش دلالت باسلام و خوبی او ندارد بلکه از ان جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب حدوث فتنه های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس خواهد شد در جمل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کافر مستلزم این همه فتنه ها و کفر و قتل چندین هزار مسلمانان باشد راضی بآن نتوان بود پس با وجود این مضائقه نداشتن آنحضرت از قتل او برهان قاطع است بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بمرتبهٔ از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود که با این همه فتنه و آشوب برابری می نمود بلکه زیاده از مضائقه نداشتن آنحضرت اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آن داشت چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت بر سریر خلافت موروثی خود خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ وَلَمَعَ لَامِعٌ وَلَاحَ لَائِحٌ وَاعْتَدَلَ مَائِلٌ وَاسْتَبْدَلَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَبِيَوْمٍ يَوْمًا وَانْتَظَرْنَا الْغِيَرَ انْتِظَارَ الْمُجْدِبِ الْمَطَرَ وَاِنَّمَا الْاَئِمَّةُ قُوَّامُ اللّٰهِ عَلٰى خَلْقِهِ وَعُرَفَاؤُهُ عَلٰى عِبَادِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ اِلَّا مَنْ اَنْكَرَهُمْ وَاَنْكَرُوهُ یعنی آفتاب خلافت از افق ولایت طلوع کرد و نیر امامت از برج حق ساطع شد و کوکب امارت در فلک وصایت درخشید و امور یکه از منهاج حق بسبیل باطل گرائیده بود معتدل و درست گردید

ق نوک

و حق تعالی قومی را بقومی تبدیل نمود و روز حق را بدل روز باطل آورد و منتظر
تغییر دولتهای باطل بودیم چنانچه مردم در سالهای قحط منتظر باران رحمت می باشند
و ائمه و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایندگانند از جانب خدا
بامور خلق او و شناسندگانند موکل بر بندگان او و داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشان را
بشناسد با امامت و ایشان او را شناسند بایمان و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که منکر
ایشان شده و ایشان منکر او باشند و ابن ابی الحدید در شرح این خطبه گفته است
که مراد از سه فقرهٔ اول انتقال خلافت است بآنحضرت و از فقرهٔ چهارم
اعوجاج اموری که در اواخر زمان عثمان بوده و فقرهٔ پنجم اشاره است به تبدیل
جناب سبحانی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او بعد از آن گفته است که اگر گویند
با وجود آنکه آنحضرت دنیا را طلاق گفته بود این قدر سرور و خوشحالی از خلافت
چه بود جواب گوییم که طلاق از جهت جاه و اعتبارات دنیوی بود و سرور
از جهت امامت دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از آن
گفته است این جایز است بمذهب معتزله که علی منتظر قتل عثمان باشد مانند
منتظر باران و وصال نعمت و این عین مذهب شیعه است جواب گوییم که اعتقاد
غیر اعتقاد بقتل است سبب تواند بود که منتظر زوال نعمت باشد بسبب احداثی
که کرده بود و این موافق مذهب اصحاب ماست پس از این کلمات شریفه
حضرت امیرالمؤمنین موافق آنچه ابن ابی الحدید نیز اعتراف نموده ظاهر است
که آنحضرت شاد و خوشحال بود از قتل او و همین بس است از برای شقاوت او
نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور گورکان علمای او از اهل اتفاق نموده محضری

[illegible]

نوشتند که بر همه کس واجب است بغض علی ابن ابیطالب اگرچه جوی باشد
بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داد و امیر تیمور را بر این داشتند که باین حکم کند
و در ممالک خود رواج دهد امیر تیمور فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر برند
تا رای او در این باب معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت که دعوی
بر عثمانی که علی مرتضی فتوی بخون او داده امیر تیمور را نوشته او خوش آمد
و محضر را باطل و ابتر کرد طعن دهم آنکه طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیده بود
که اهل مدینه بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و کفن و نماز بر او نکردند چنانچه مدائنی
در مقتل عثمان و واقدی و اعثم کوفی و طبری و ابن عبد البر و سائر علمای
ایشان در تواریخ و کتب خود ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز
اهل مدینه و اکابر صحابه او را در مزبله انداخته بودند و مردم را از نماز بر او و غسل
و دفن او منع می نمودند حتی آنکه مروان و سه کس دیگر از طلازمانش او را می بردند
که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنگباران کردند بعد از سه روز حضرت امیر
مردم را از ممانعت دفن او منع کرد پس او را در شب برداشتند و در مقبره
یهودان دفن کردند و اکثر گفتند که او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت
امیر و احدی از مسلمانان و صحابه کبار در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از
موالی و بعد از آنکه معویه والی شد فرمود که دیواری که در میان آن مقبره
یهود و مسلمانان بود برداشتند و بعد از آن مسلمانان اموات خود را در حوالی
قبر او دفن کردند تا متصل بمقابر مسلمانان شد و در تاریخ اعثم کوفی که در این زمان
موجود است مذکور است که امیر المومنین فرمود که عثمان را دفن کردند

وحال آنکه سه روز بود که او را در مزبله انداخته بودند و سگان یکپای او را
برده بودند پس او را برداشته بر روی تخته دری کهنه که گذاشتند که پایش
از آن گذشته بود و سرش بر روی آن می‌جنبید و بروایت دیگر بر آن تخته
میخورد و ولق‌ولق میکرد و حکیم بن حزام یا جبیر بن مطعم بر او نماز گزارد و معلوم است
که اگر حضرت امیرالمؤمنین و سائر صحابه او را داخل مسلمانان میدانستند از نماز
او تخلف نمیکردند و سه روز جسد او را در مزبله مانند کلاب نمیگذاشتند که سگ
و گربه او را بخورند و هرکه اندک انصافی دارد میداند که جمع نمی‌توان کرد میان
اعتقاد بخلافت امیرالمؤمنین و خلافت عثمان و این واقعه البته متضمن قدح
در یکی ازین دو خلیفه هست و خلافت و جلالت امیرالمؤمنین علیه السلام متفق
علیه است پس اعتقاد بخلافت عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت
آنهاست منافیست و چون امیرالمؤمنین در ایذای عمار و اخراج ابوذر با ایشان
معارضه و انکار و اصرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که با اعتقاد
ایشان آنحضرت رعیت او بوده مداهنه و مسامحه میفرمود و در کتاب صراط المستقیم
نقل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است در تلبیس ابلیس
حضرت امیرالمؤمنین گفت سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي یعنی بپرسید از من هر چه خواهید
پیش از آنکه مرا نیابید پس زنی برخاست و سؤال کرد که بگوئید سلمان در چه وقت
فوت شد و علی علیه السلام از مدینه که یکماهه راه است در یک شب آمد
و او را تجهیز فرموده و بازگشت گفت چنین روایت کرده اند که عثمان
مدینه کشته شد و سه روز در مزابل افتاده بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود

وبر او نماز نکرد گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا لازم آید

ابن جوزی گفت اگر بی اذن شوهر از خانه بیرون آمده لعنت بر تو

و اگر باذن او بیرون آمدی لعنت بر او زن گفت عائشه باذن رسول

بجنگ علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت ابن جوزی ملزم و ساکت شد

بدانکه قبایح و بدعتهای اعمال و اقوال عثمان لعین زیاده از انست که این رساله

گنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب

بحار ایراد نموده ام و انچه ایراد شد از برای منصف کافی است و ابن ابی الحدید

بعد از انکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما

انکار نمی کنیم که عثمان بدعتهای بسیار کرد که بسیاری از مسلمانان بر و انکار کردند

ولیکن ما ادعا میکنیم که آنها بمرتبهٔ فسق نرسید و باعث حبط اعمال او نشد و از جمله

گناهان صغیره مکفره بودند زیرا که ما میدانیم که او آمرزیده است و از اهل بهشت

بسه وجه اول آنکه او از اهل بدر است و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد

بر اهل بدر پس گفت هرچه خواهید بکنید گناهان شما را آمرزیدیم عثمان اگرچه در بدر

حاضر نبود اما برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه مانده بود و حضرت

رسول خدا ضامن حصه غنیمت او و اجر او شد دوم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود

که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ اِذْ

یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ اگرچه او در ان بیعت حاضر نبود ولیکن حضرت رسول

و را برسالت بسوی کفار مکه فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود

که خبر فوت او مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست

جواب شبهه ابن ابی الحدید در بهشتی بودن ده نفر از صحابه

و از مردم بیعت بر مرگ او گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنده است
من از جانب او بیعت میکنم پس دست چپ خود را بر دست راست گذاشت فرمود که
چپ من بهتر است از دست راست عثمان سوم آنکه او از جمله آن ده نفر است
که در اخبار وارد شده که ایشان از اهل بهشت اند پس این وجوه دلالت میکند
بر آنکه او آمرزیده است و خدا از او راضی است و او از اهل بهشت است
پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کافر و فاسق و صاحب کبیره نیست اینها سخنان
واهی ابن ابی الحدید است و ما جواب میگوییم بعون الله از همه این وجوه
اجمالاً و تفصیلاً با آنکه بنای این وجوه همه بر اخبار چند است که وضع کرده اند
و خود متفرد اند بروایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بروایتی چند باید کرد
که نزد هر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم
نه بروایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عمده روایات ایشان
که بخاری روایت کرده است بعضی چند از عبدالله بن عمر روایت کرده اند
و ابن عمر آن است که با امیرالمؤمنین بیعت نکرد و یاری او ننمود و دشمن آنحضرت
بود و با حجاج ملعون بیعت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمل رد کرد و تکذیب نمود چنانچه شیخ طبرسی
در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیرالمؤمنین
با زبیر ملاقات کرد در جنگ جمل زبیر را طلبید او با سعد برابر حضرت آمد
حضرت فرمود که بخدا سوگند که شما و جمیع اهل علم از اصحاب محمد صلی الله
علیه و آله و عایشه میدانید که اصحاب جمل را لعن کرد رسول خدا و خائب است افترا

کسی که افترا کند بر انحضرت زبیر گفت چگونه ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود که اگر شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را بعثمان نقل کرد در ایام خلافت او زبیر گفت که گمان داری که این حدیث دروغ بر حضرت رسول بسته است حضرت علیه السلام فرمود من جواب ترا نمیگویم تا بگوئی که آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود نه تا را شمردی دهم کیست گفت توئی حضرت فرمود که اقرار کردی که من اهل بهشت و انچه از برای خود و یاران خود دعوای میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا گمان داری که دروغ بر رسول خدا بسته است حضرت فرمود که گمان ندارم و الله یقین میدانم که افترا کرده است بر انحضرت و بخدا سوگند که بعضی از اینها که نام بردی در تابوتی اند در دره چاهی در اسفل درک جهنم و بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را بر افروزد و مشتعل گرداند آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارد و شنیدم این را از رسول خدا و اگر نشنیده باشم خدا ترا بر من ظفر دهد و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا مرا ظفر دهد بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شما را زود ببسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی اصحاب خود و میگریست و ایضا ایشان در صحاح خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که هر دو از اهل عشره اند

دون

و در این روایت متهم اند با آنکه اکثر متکلمین امامیه به براهین عقلیه اثبات نموده اند
که جایز نیست عقلاً که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته بهشت است
زیرا که موجب اغرای اوست بر قبیح و خلافی نیست در اینکه اکثر عشره معصوم
نبوده و باتفاق از بعضی از ایشان کبائر صادر شد و ایضاً اگر این خبر واقع بود
چرا ابوبکر در روز سقیفه و غیر آن در مناقب خود این را نشمرد و هم چنین عمر
در هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردند و اراده قتل او
داشتند و مناقب خود را بر مردم می شمرد چرا متمسک باین خبر نشد و این
اگر اصلی میداشت از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت
و ایضاً اگر این خبر واقع بود چه احتمال داشت که اکابر مهاجرین جرات بر قتل او
کنند چون ایشان حضور حضرت سید اوصیا راضی می شدند و کسی را که یقین
دانند که از اهل بهشت است بآن مذلت در مزبله بینداز ند و بر او نماز نکنند
و چرا اعوان و انصار او این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضاً اگر چنین باشد
لازم می آید کفر طلحه که باتفاق حلال میدانست قتل او را و ایضاً لازم می آید که اکثر
شرط یقین از روز جمل فاسق باشند زیرا که بعضی از عشره در این طرف بودند و بعضی
در آن طرف و هر یک قتل دیگری را حلال میدانستند و ایضاً اگر این خبر ثابت بود
نمی بایست عمر بداند که منافق نیست پس چرا از حذیفه می پرسید که آیا مرا
در از منافقان شمرده یانه و ایضاً میگوئیم که روایت اهل مدینه محمولست بر غلبه بهشت
چنانچه ابن ابی الحدید نیز گفته است که رحمت عام و بشارت داده بمغفرت
مناهی گذشته و آینده بهیجست یا تجویز تخصیص در آن میرود و نیز راوی این خبر

که تکلیف از اہل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشانرا در ارتکاب
جمیع محرمات از صغیره و کبیره هرچند آن فعل مؤدی بکفر هم باشد مانند استخفاف
بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوای عصمت
در اہل بدر نکرده است مگر در امیر المومنین علیه السلام و شکی نیست که غیر آنحضرت
مرتکب گناهان می شدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت جامی را اغرا
بر قبیح است و آن قبیح و صدورش از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی تجوز
تخصیص در آن رو دیا تخصیص میکند رخصت را بصغائر و تعمیم میکند مغفرت را
در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فائده بایشان
نمی بخشد و دلالت نمیکند برانکه انچه از ایشان صادر شده است از صغائر مکفره
بوده است یا تخصیص می نماید مغفرت را بگناهان گذشته و مراد به اِعمَلُوا مَا شِئتُم
مبالغه در حسن عمل ایشان است و در بدر و اظهار رضا از ایشانست بسبب
آن عمل شایسته پس فائده از برای ایشان نمی کند و اینها همه بر تقدیریست
که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اہل بدر شریک است و آن مبتنی بر روایت
ضعیف ابن عمراست که حالش سابقا مذکور شد و اما تمسک ببیعت رضوان
بر تقدیر تسلیم صحت روایت بیعت حضرت رسولؐ از جانب او و استدلال
بآن مدخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی معلق کردانیده رضا را در آیت
بر ایمان و بیعت هر دو نه بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او ممنوع است
و احادیث بسیار از اہل بیت علیهم السلام دلالت بر نفاق خلفای ثلثه میکند
دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المومنین برای استغراق است

خصوصاً آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دلالت بر اختصاص

بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که پس خدا دانست

آنچه در دلهای ایشانست پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل گردانید

و ثواب داد ایشانرا فتحی نزدیک و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله

فتح خیبر بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را در آن جنگ فرستاد و گریختند

و بغضب آمد رسول خدا امیر المومنین را فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت

پس آنحضرت مخصوص است بحکم آیت و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت

معلوم نیست پس دخولش در حکم آیت معلوم نیست این جواب را بعضی از محققین متکلمین

شیعه گفته اند و سوم آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیت و شمول عثمان را اضراب مفادش

آنست که بتحقیق که راضی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با تو

در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با تو در زیر درخت و این کی دلالت

میکند بر آنکه رضای او از ایشان مستمر خواهد بود تا وقت موت ایشان

و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب کبیره نخواهند شد

و ایشان موافق مشهور هزار و پانصد نفر یا هزار و سیصد نفر بودند و معلوم است

که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی

داشته باشد و یکروز کار خوبی بکند و آقا باو بگوید که من از تو راضی شدم در وقتی

که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و روز دیگر نافرمانی عظیمی بکند

و از او در غضب شود و او را تعذیب و تادیب بکند هیچ کس او را نسبت

بی کند و او را نسبت بتناقض نمیدهد خصوصاً آنکه آیتی که در همین سوره قبل این

آیت باندک فاصله واقع شده است صریح است در آنکه قبول این بیعت
مشروط بموافقات است و ممکن است که این بیعت را برهم زنند زیرا که
فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی بدرستیکه آنها
که بیعت می کنند با تو بیعت نمی کنند مگر با خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست
پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر بر نفس خود یعنی ضرر آن
بخود وی عائد میشود و هر که وفا کند بآنچه عهد کرده است با خدا بر آن پس زود
خدا عطا خواهد کرد او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فائدهٔ این بیعت وقتی
بایشان میرسد و رضای خدای تعالی شامل حال ایشان میشود که امری که مخالف
آن باشد از ایشان صادر نگردد و اول در جنگ خیبر گریختند و بعد از آن
معاودات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرایع او را
برهم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پارهٔ تن او را شهید کردند با این
همه اعمال قبیحه حکم آن بیعت و خوشنودی خدا کی با ایشان باقی می ماند و ما این
مطلب اندک را بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیت و اخبار را
بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه است که ایشان از جواب عاجز می شوند و اما
مطاعن عثمان ملعون پس آنها زیاده از آنست که در این رساله احصا توان نمود
لهذا در این رساله بهمین قلیل اکتفا نمودیم و هر که خواهد بر جمیع آنها مطلع گردد رجوع نماید
بکتاب [illegible] و [illegible] مطاعن معاویه و طلحه و زبیر و عائشه و حفصه و خلفای

بنی امیه و بنی عباس و سائر اشقیا و ارباب بدع را احوال با آن کتاب و سائر
کتب اصحاب نموده‌ایم **مقصد هفتم** در بیان امامت سائر ائمه است
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که حضرت امیر المومنین علیه السلام را
بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه دانند و امامیه و اثنا عشریه را بر کسی
اطلاق می کنند که همه دوازده امام علیهم السلام را تا مهدی علیه السلام امام
و خلیفه خدا و رسول دانند و ایشان عصمت را در امامت شرط میدانند و بعد از
رسول علی ابن ابیطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را
و بعد از او علی ابن الحسین امام زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد
از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از او موسی بن کاظم را و بعد از او علی بن
موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی نقی را و بعد از او علی ابن محمد تقی را و بعد
از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او حجة بن حسن مهدی را صلوات الله
علیهم اجمعین امام میدانند و حضرت مهدی را زنده و غائب از اکثر خلق میدانند
و البته ظاهر خواهد شد و رفع جمیع بدعتها خواهد کرد و عالم را پر از عدالت
خواهد نمود و مذهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر
زیدیه و اسمعیلیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه داخل شیعه هستند و داخل امامیه
نیستند و شعبه‌های این مذاهب فرقه‌های بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهرستانی
و صاحب مواقف و دیگران نقل کرده‌اند و از بعضی دیگر گذشتند و جماعتی از ایشان
کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد حنفیه پسر امیر المومنین را خلیفه
میدانند و بعضی گفته‌اند که خود را مخفی و پنهان نموده است و مهدی اوست

و غایب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند
که او مرده و امامت باولاد او رسیده و مذاهب باطله در میان ایشان بسیار
بوده است و الحمد لله همه منقرض شده اند و مثل زیدیه که بعد از حضرت امام حسین امام زین العابدین ع
قائل به امامت زید پسر امام زین العابدین ع شده اند و بعضی از ایشان حضرت امیر را
بی فاصله خلیفه میدانند و بعضی بآن سه خلیفه باطله نیز قائلند و مانند اسماعیلیه
که اسماعیل پسر حضرت جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل در زمان
حضرت امام جعفر صادق ع فوت شد و علانیه جنازه او را برداشتند و براو
نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق
از برای تقیه از منصور دوانقی او را پنهان کرد و اظهار موت او کرد و بعد از
حضرت امام جعفر صادق ع ایام قلیلی زنده بود و امامت باولاد او رسید
و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت برطرف نشد
و بعد از حضرت ع باولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقه ها بعد از مرور ایام
ملحد شدند و همه عبادات را برطرف کردند و جمیع معاصی را اباحه کردند و از این
فرقه بعضی در این ایام پنهان هستند و مثل ناووسیه که می گفته اند که حضرت
صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد
و او مهدی است ع و مثل فطحیه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبدالله افطح
پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر و باطن بد و معیوب بود و باین سبب
امامت باو منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی را امام میدانسته اند
و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد

مثل و فطحیه

ومثل واقفیه که میگفته اند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نمرده است و پنهان
شده است و او مهدی است و بامامان بعد از او قائل نبوده اند و چند فرقه نادر
نیز نقل کرده اند و از جمله این فرقه ها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت است
بیش از سه فرقه نمانده اند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سایر فرقه ها همه مستاصل
و منقرض گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است مانند قائلان بامامت
محمد پسر حضرت صادق ع و قائلان بامامت موسی برقع و جعفر کذاب و امثال
ایشان اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند احتیاج به بیان ندارد
زیرا که مدعی امامت از ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است
که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف
الهی از برای ایشان بکند و مکلف به معلوم ایشان بوده باشد تکلیف
ما لا یطاق است و آن عقلاً قبیح است و ایضاً جمیع امت اتفاق دارند
بر آنکه مذهب حق در میان امت می باید باشد تا روز قیامت و ایضاً
باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ماعدای مذاهب موجوده و اما
اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و ابطال سائر مذاهب خواه موجود شند
خواه منقرض شده باشند به پنج طریق میتوان کرد طریق اول طریق نص است
و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری مفصل اما مجمل چند قسم است اول
آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمره روایت
کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
بعد از من دوازده امیر امین خواهند بود پس کلمه گفت که آن را نشنیدم از پدرم پرسیدم

[illegible] کاتب علیه [illegible] السلام بطریق اهل سنت

پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بروایت دیگر فرمود
که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست مادام که دوازده مرد والی
ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم
رفتم بخدمت رسول خدا پس شنیدم که میگفت پیوسته این دین عزیز و غالب و منیع و بلند مرتبه
است تا دوازده خلیفه پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین
مضمون را روایت کرده است و بجای دین اسلام گفته است و باز در جامع الاصول
همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات
آنست که از آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هرج و مرج و در بعضی از
روایات چنین است که پیوسته این دین قائم و برپاست تا والی ایشان باشند دوازده امیر و ایضا
در صحیح مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر
بن سمره که خبر ده مرا بچیزی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم
از رسول خدا در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرد گفت پیوسته
دین برپاست تا قیامت برپا شود و برایشان دوازده خلیفه خواهند بود
از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث اینست که پس بیرون می آیند
دروغگوی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبرهٔ ایشان بچندین سند
از شعبی و از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم قرآن
بر ما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدند که چند
خلیفه بعد از او خواهند بود عبدالله گفت تا من بعراق آمده ام کسی این را از من
نپرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود که دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل و همه از قریش خواهند بود و آنرا ابوجحیفه روایت کرده‌اند
که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت من شایسته است تا بگذرد دوازده
خلیفه که همه از قریش اند و آنرا انس روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود
که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان
بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و آنرا ایضاً از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند
که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و آنرا ایضا روایت
کرده‌اند که ابن عمر گفت با ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج
و قتل و قتال خواهد بود و آنرا ایضا مرویست که از عائشه پرسیدند که چند خلیفه از برای
حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود
گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باملای رسول خدا
گفتند بکو اباکرد و نگفت و برین مضامین بالفاظ بسیار دیگر روایت کرده‌اند
و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا
فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود مادام که از مردم دو کس باقی باشد
و آنرا اسحاق بن سلیمان عباسی روایت کرده‌اند که گفت هارون الرشید
مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود ای عم از ذریت
من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریهه و شدت عظیمه و خواهد واقع
پس مهدی از فرزندان من بدر خواهد آمد و خدا امر او را یکشب بصلاح
خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد از آنکه پر از جور شده باشد
و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس دجال بیرون خواهد آمد و [illegible]

این احادیث بر خلافت همه ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قائل بوجوب این عدد از خلفا و وارده امام خصوصاً که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیست مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس بهمین احادیث که در جمیع صحاح ایشان مکرر وارد شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد و از غرائب توجیهات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته است که این احادیث را موافق مذهب خود کرده اند گفته است که خلفای اثنا عشر سه خلیفه اول و امیر المومنین و امام حسن و هفت دیگر از بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد صلحای خلفایند و ایشان بعد از امام حسن عبد الله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبد العزیز که بعضی اطوار حسنه داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را رد کردن بی وجه است و ایضاً ظاهر همه احادیث اتصال و استمرار خلافت ایشانست و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود و در بعضی مذکور است فَإِذَا مَضَوْا مَاجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا یعنی چون این [illegible]ان بروند زمین باهلش بموج می آید و نظم عالم برطرف شود و در بعضی صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این توجیهات [illegible] ایشان نمی کند و این احادیث در اثبات مدعای ما وافی

ابوبکر و عمر و عثمان

وکافی اند در رد احادیث ثقلین است و مثل آنهاست که دلالت می‌کنند
بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده
و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان
منقرض شده اند و بخلافت احدی از اهل بیت قائل نیستند و ائمه اسماعیلیه
اگر باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر تابع سلاطین شیعه اند و بفسق و فجور
و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمی‌کند
و زیدیه نیز در اصول دین خود متمسک بحجتی نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی
نسبی که خروج بسیف کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوی امامت
آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف باحکام الهی و معانی
قرآن بوده باشند تا آنکه مصدق باشد مقارنت ایشان با کتاب خدا
و حال آنکه اکثر ایشان جاهلند بکتاب و سنت و در فروع دین خود در اکثر
مسائل مقلد ابوحنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و ائمه
بر امامت خود دارند و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین
جور بغلبه و استیلا پادشاه می‌شوند و این پادشاهان امامت نام کرده اند و اکثر ایشان
اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما سب میکنند و ناسزا
میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفضل و جلالت و عدالت
ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا در احادیث
اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که زیدیه ناصبیه اند از مخالفان بدترند
بشیعیان عداوت دارند و با ما عداوت میکنند و زیدیه با ما عداوت میکنند

سوم ابن ابی الحدید از صاحب حلیة الاولیا روایت کرده است و در فضائل احمد بن حنبل و خصائص نطنزی نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا غرس نموده و منزل من است ساکن شود باید بعد از من ولایت علی ابن ابیطالب را اختیار کند و پیروی کند امامان و اوصیا از فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جمعی از امت من که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا بایشان نرساند چهارم زمخشری روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بهجت و سرور دل من است و دو پسرش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولادش امینان پروردگار منند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند در متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخلف نماید و جدا شود بدرک اسفل واصل گردد و ازین باب احادیث در کتب معتبره ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود ایراد ننمود و اما نص مفصل چون خلافت امیرالمومنین ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و نص امام حسن بر امام حسین و همچنین نص یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین در میان فرق علما و محدثان امامیه که در هر عصر چندین هزار نفر از ایشان در هر بلدی بوده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده اند و معلوم

از ایشان

تا ... نص مفصل در امامت ... ائمه اثنا عشر علیهم السلام

که ایشان را داعی بر این امر بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که همیشه ملک
و مال و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند
و با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار می نموده اند و اگر غرض
ایشان دنیا بود می بایست که بخلفای جور و مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف
نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل سداد
و صلاح بوده اند و نهایت احتراز از کذب می نموده اند و هر که با این قراین
و جهات ملاحظه این روایات نماید البته او را علم حاصل می شود بحقیقت
آنها و در کتب معتبره شیعه احادیث دوازده امام و نامهای مقدس
ایشان از حضرت رسول و از هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیه و علیهم متواتر است و همه مقرون باعجاز است زیرا که اسم و صفات
و علامات هر یک را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام دوازدهم
و احوال او و خفای میلاد او و غیبت که مشتمل است بر این احادیث از زمان
حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم علیهما السلام میان شیعه و سنی
معروف و متداول و مضبوط بوده پس در این احادیث را شک و شبهه
نیست طریق دوم انصاف است و شک نیست در آنکه هر یک از ائمه
علیهم السلام افضل بوده اند از جمیع اهل عصر خود و مخصوص خلفای غاصب حق ایشان
کرده اند در علم و صلاح و ورع و زهد و فضائل و مناقب و مخالف و موافق
همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات مسائل و دقائق وقائع همه علما و فقها
با ایشان رجوع می نموده اند و سخن ایشان را حجت و متبع میدانسته اند و تتبع

کافهٔ امرا و رعایا بوده اند و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس ایشانرا مستحق
مقام خلافت میدانسته اند و از ایشان در حساب بوده اند و کتب تواریخ
و احادیث عامه و خاصه مشحون است باین مراتب و فضائل و مناقب مخصوص
حسنین صلوات الله علیهما زیاده از انست که احصا توان نمود و در جامع الاصول
از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از براء بن عازب روایت کرده است
که گفت دیدم رسول خدا را که حضرت امام حسن را بر دوش خود سوار کرده بود
و میگفت خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار
و ایضاً هم از براء روایت کرده اند که حضرت روزی حسن و حسین را دید
پس گفت خداوندا من اینها را دوست میدارم پس تو ایشانرا دوست دار
و ایضاً در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کرده است
که رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرد پس مردی بامام حسن گفت
بر نیکو مرکبی سوار شده ای کودک حضرت فرمود که او نیز نیکو سواره ایست و ایضاً
از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کرده است که از حضرت رسول
پرسیدند که کدام یک از اهل بیت تو نزد تو محبوب تراند فرمود که حسن و حسین
و میگفت بفاطمه که طلب از برای من دو پسر مرا و چون می آمدند ایشانرا می بوسید
و در بر میگرفت و بخود می چسپانید و ایضاً از صحیح مزبور از ابو هریره روایت
کرده است که با رسول خدا بودم بسیاری از روز و با من سخن نگفت و من
با آنحضرت سخن نگفتم تا رفت ببازار بنی قینقاع پس برگشت تا بمنزل فاطمه
آمد و گفت آیا کودک من اینجا است یعنی امام حسن علیه السلام پس دیدم

که بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند

پس حضرت رسول فرمود که خداوندا من این را دوست میدارم پس دوست دار

تو او را و دوست دار هر که او را دوست دارد و در صحیح بخاری و مسلم

نیز این مضمون را از ابوهریره روایت کرده است که حضرت رسول

آمد بخانهٔ فاطمه و سه مرتبه حسن را طلبید پس آمد و در گردن مبارکش تعویذی بسته

بودند چون حضرت او را دید دستها را گشود و او را در بر گرفت و گفت

خداوندا من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست

میدارد و تو او را دوست دار پس ابوهریره گفت بعد از آنکه من این سخن را از آنحضرت

شنیدم هیچ کس نزد من دوست‌تر نبود از حسن بن علی و ایضاً از صحیح ترمذی از اسامه

روایت کرده است که شبی از شبها بخدمت حضرت رسول رفتم دیدم که حضرت

چیزی بر روی رانهای خود گذاشته و جامه بر روی آن پوشانیده است چون

از حاجت خود فارغ شدم پرسیدم که چیست آنچه در بر گرفته پس جامه را برداشت

دیدم حسن و حسین بر روی رانهای او خوابیده‌اند پس گفت اینها دو پسر منند و دو پسر

دختر منند خداوندا من اینها را دوست میدارم پس دوست دار اینها را و دوست دار

هر که اینها را دوست دارد و ایضاً بسند صحیح ترمذی از یعلی بن مره روایت

کرده است که حضرت رسول فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا

دوست دارد هر که حسین را دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ابن اثیر

در جامع الاصول در شرح این حدیث گفته است که سبط فرزند فرزند است

یعنی از جملهٔ اسباطی است که فرزندان یعقوب بوده‌اند یعنی گویا یکی از پیغمبرانست

و در نهایة اللغة باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است
یعنی بمنزله امتی است از امتها در خیر و خوبی و گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است
که حسن و حسین دو سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طائفه و دو قطعه اند از آنحضرت
و ایضاً از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت
حسن و حسین بهترین جوانان بهشتند و ایضاً از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است که مردی
از عبدالله بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام ابن عمر گفت از مردم
کجائی گفت از مردم عراقم ابن عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال می کند از من
از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت
در حق او و برادرش که ایشان دو گل بوستان منند در دنیا و گفت ایشان سید
و مهتر و بهتر جوانان اهل بهشتند و ایضاً از صحیح نسائی روایت کرده از عبدالله بن شداد
از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن و حسن و حسین را
بر دوش داشت پس پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و تکبیر نماز گفت و در اثنای نماز
یک سجده را بسیار طول داد و من سر برداشتم دیدم که آن کودک بر پشت آنحضرت
سوار شده است و حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم و چون حضرت از
نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان
کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود و لیکن
پسرم بر پشت من سوار شده بود و نخواستم تعجیل کنم او را تا بحاجت خود برسد و لذت
خود را بیابد و از بخاری و سنن ابوداود و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت
کرده است که ابوبکره گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن

با او بود

بر پهلویش بود و گاهی نگاه بر مردم میکرد و گاهی نگاه باو میکرد و میگفت این فرزند من
سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب او اصلاح کند میان دو گروه عظیم از
است و در صحیح بخاری و ترمذی از انس روایت کرده است که احدی شبیه‌تر
نبود برسول خدا از حسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضائل ایشان زیاده
از حد و احصا است و آنچه گذشت از نزول آیت تطهیر و مباهله و غیر اینها از فضیلت
ایشان کافی است و اکثر اینها صریحست در امامت ایشان خصوصا احادیث محبت خدا
و رسول بود ایشان چه معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت
از راه قرابت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شد و هرگاه ایشان محبوب خدا
و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که در قرب نزد حق تعالی
و در کمالات از همه امت زیاده باشند مگر امیر المؤمنین که بدلائل خارجه افضلیت
آنحضرت معلوم شد و در تتمه این احادیث در بسیاری از روایات مذکور است
و ابوهما خیر منهما یعنی و پدر ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود
بخلافت از جمیع خلق خصوصا از منافقان که در زمان ایشان بجبر متصدی
خلافت شدند و حضرت رسول ایشان را در مواطن متعدده حجت کرده بود و ایضا
کسی که دوستی او مستلزم محبت خدا شد باید که محبت و معرفت او از ارکان دین شد
و هرگز آلوده بگناهی نگردیده باشد والا عداوت او و محبت او تابع ... خواهد بود و ایضا کسی که آن اختصاص بحضرت رسول داشته باشد که فرزند و
و همین از او باشم و نسبت کرده باشد او را بسبط بنی اسرائیل که پیغمبران و اوصیای انبیا
بوده‌اند احق است بامامت از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بهشت بودن

دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمیان اِلّا ما اَخرَجَهُ الدَّلیلُ زیرا که باتفاق
اهل بهشت همه جوانانند و پیر در بهشت نمی باشد و اگر مراد جمعی باشند که جوان
از دنیا رفته باشند آن خطاست زیرا که ایشان در سن کهولت و شیخوخت
شهید شده اند با آنکه باز مدعای ما ثابت می شود زیرا که بسیاری از پیغمبران
مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته
معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر گویند چون ایشان در سن جوانی
بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز
بیوجه است زیرا که ایشان در آن وقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب
و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ما ثابت است زیرا که هرگاه ایشان در سن طفولیت
بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز افضلیت ایشان بر وجه اتم
ثابت میشود و از غرائب آنست که عامه خواسته اند در برابر این حدیث
فضیلتی از برای ابوبکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابوبکر و عمر سید پیران
اهل بهشت اند غافل از اینکه در بهشت پیر نمی باشد و آن احتمالات دیگر باطل است
چنانکه دانستی با آنکه این حدیث ضعیف است که خود متفرد اند بنقل آن و از پسر عمر
نقل کرده اند که متهم است در این باب بجر نفع و بعداوت امیرالمومنین علیه السلام
معروف است منافات دارد با حدیث سید اشباب اهل الجنة که عامه و خاصه
بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضاً منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره
خود روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات
و بهتران و بزرگوران اهل بهشت اند من و علی و جعفر و دو پسر ابوطالب و حمزه و حسن

وحسین و فرزندان حسین تا مهدی علیه السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان
بهتراند از جماعتی از اہل بہشت که در آن وقت در سن کہولت بوده اند با آنکه
بسیار بعید است نفعی با ایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمی کند بر تفضیل ایشان بر جمعی
که در آن وقت در سن شباب یا طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسنین
علیهم السلام و مثل این حدیث آن حدیث است که در برابر اَنَا مَدِینَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا وضع کرده اند و الحاق کرده اند که و عمر سقفها غافل از آنکه شهر
سقف نمیدارد و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت
بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب
و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوب است نماید از برای آنکه خواهش او
بعمل آید و مبادا خاطر مبارکش برنجد و اگر هر یک از اینها برای اثبات امامت
کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم می شود مرتبه افضلیت که مخصوص
ایشان بوده و اہل عصر ایشان با ایشان در آن شریک نبوده اند پس احق
وا ولی خواهند بود بامامت زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل مفضول عقلا قبیح است
طریق سوم عصمت است و بیانش آنست که ما بر این عقیده و نقیده وجوب
عصمت امام را اثبات کردیم و هیچ فرقه سوای اثنا عشریه قائل بوجوب عصمت
امام و عصمت ائمه خود دعوی نمیکنند نیستند پس همه آن مذهبها باطل
و مذهب اثنا عشریه حق است طریق چهارم معجزه است و از هر یک ... ائمه
صلوات الله علیهم معجزات بیحد و احصا صادر شده و در میان شیعه ایشان متواتر
روایت و در میان عامه نیز متواتر است چنانچه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل

و ابن صباغ یکی مالکی در فصول مهمه و ملا جامی در شواهد النبوت و دیگران
از علمای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آنها را کرامات نام کرده اند حق
بر دست نواب و سفرای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه معجزات عظیم
جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان را می دانسته اند طریق پنجم
اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بیرون نیست
از مذاهبی که در میان است و آن مذاهب دیگر را باطل کردیم بدلیل عدم نص
و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت باتفاق زیرا که اکثر این طوائف
قائل بامور مذکوره در همه ائمه خود که دعوای امامت ایشان می کنند نیستند و طوائفی
که قائل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقفیه در اصل امامت ائمه اثناعشر
شریک اند پس اصل امامت شان باجماع همه ثابت است و دعوی وقف
و غیبت و حیات که مخصوص ایشان است بنصوص متواتره ثابت شد و وجوب عدد
اثناعشر در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و طریق دیگر از برای
اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را
از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در اینها تامل کند البته هدایتی می باید
اول علومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و علومی که هر یک از
مشاهیر علمای یکی از اینها ممتاز اند جمیع آنها در ائمه ما علیهم السلام جمع شده است
چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع علما همه رعیت حضرت امیرالمومنین علیه السلام اند
و همه از آنحضرت اخذ کرده اند و خود را منسوب باو میگردانند و در جمیع علوم از
اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن و علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آداب

و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده‌اند
و کلام او را فوق دانسته‌اند و راه اعتراض بر آنها نگشوده‌اند با آن عداوتی
که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین جمیع این علوم را از ائمه
ذریت او اخذ کرده‌اند و کسی از اهل علم در فضل و جلالت و علو درجه ایشان شک
نکرده است و در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون طاغین بنی امیه
مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بود و تقیه شدید بود و مردم را بخود راه نمیداد
اگر سایر علوم کمتر از آن حضرت منقول گردیده ادعیه که از آنحضرت منقول شده
مانند صحیفهٔ کامله که به کتب سماوی شبیه است و معلوم است که بالهام الهی بر زبان
معجز بیان آنحضرت جاری گردیده و باین سبب آنرا بانجیل اهل بیت و زبور آل محمد
ملقب ساخته‌اند و سایر ادعیه را این شکسته بال چندین برابر صحیفه از ادعیه آنحضرت
جمع کرده‌ام حقا که اگر آنها نمی‌بود در طریق مناجات با قاضی الحاجات نمیدانستند
و آداب حسنه و کلمات جلیله و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه بآنها
زینت یافته برای ارباب حال و اصحاب زهد و ریاضت و کمال سرمشقی است
که بآن اقتدا می‌توانند نمود و چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
که اواخر زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از
مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیا و سیر و تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها
از غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان شیعه در اطراف
عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر علمای جمیع فرق غالب
بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند

واکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان شیعه بهم رسید
که اصحاب باقر و صادق و کاظم روایت کرده بودند و ایشان را در هیچ حکم احتیاج
بر رجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج ایشان بودند و ابوحنیفه و سائر علما
و قضات ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران می شدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال او
از اصحاب آنحضرت می نمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در
طاق المحامل کوفه دکانی داشت آنقدر علمای ایشان را در مناظرات و مباحثات
عاجز میکرد که آن ملاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعه او را مومن الطاق
می نامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان
در فنون علوم خصوصاً هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در
مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند
و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز در علوم در این مرتبه بود تا آنکه هارون
ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلام در مدت قلیلی که در خراسان
بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شده که کتابهای مفرده در این باب
جمع کرده اند و مامون علمای جمیع ملل را جمع کرد که با آن حضرت مناظره کنند
شاید عجز آن حضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند
و بدین حق در آمدند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سن نه سالگی امام شد
و در سال اول امامتش بحج رفت و اکثر شیعیان از اطراف عالم بحج آمدند که بخدمت
آنحضرت برسند و اکثر ایشان فضلای مشهور بودند در سه روز ایام منی سی هزار
مسئله از وی و غیر آن از برنهج حق جواب فرموده که همه حیران شدند و در مجلس مامون

بری

با یحیی بن اکثم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کردند و همه ملزم شدند و اقرار
بفضل و امامت آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
بسبب محبوس بودن ایشان در سر من رای اگرچه مردم کم بخدمت ایشان
می توانستند رسید و احادیث از ایشان کمتر روایت شده است اما هر سال
عرایض بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می نوشتند و مسائلی که بر خلفا
مشتبه می شد بر ایشان عرض میکردند و اقوال ایشانرا بر اقوال سایر فقهای خود
ترجیح میدادند و کسی دعوی نمی تواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین
یا راویان ایشان اخذ کرده اند زیرا که هرگز کسی احدی از ایشانرا ندیده بود که نزد احدی
از علما تردد کرده باشند و ایضا علوم ایشان مباین علوم دیگران و مخصوص ایشان است
و همه عالم محتاج بایشان می بودند در علم و ایشان محتاج باحدی نبودند پس معلوم
میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده است
و حق تعالی ایشانرا مخصوص بآن گردانیده که مفزع و پناه امت باشند
و این را معجزه ایشان گردانیده چنانچه معجزه جد ایشان حضرت رسالت پناه
که علوم اولین و آخرین و قصص انبیا و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بخوانند یا از احدی
بشنوند آورد دوم آنکه جمیع امت اجماع کرده اند بر طهارت و عدالت
ایشان و هیچ کس قدرت نکرده که قدحی در احدی از ایشان بکند و فسقی و عیبی
بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از خلفا و امرا و حاسدان در حط
مرتبه ایشان می نمودند و هر که اظهار عداوت ایشان می کرد مقرب خود میگردانیدند
و کسی را که گمان ولایت و محبت ایشان بود می بردند دور میکردند و محو می

بیان آنکه جمیع امت ... بر طهارت و عدالت ایشان ...

میکرده‌اند بلکه در مقام قتل و استیصال ایشان بر می‌آمدند زیرا که میدیدند که اکثر خلق اعتقاد

بامامتی که تالی رتبهٔ نبوت است نسبت بایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف

بلاد منتشر گردیده‌اند و دعوای صدور معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای

ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرائب احوال و محاسن صفات و اخبار

از مغیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد

خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب با وفور اعدا و حسا و نتوانستند

افترائی در حق ایشان بکنند و یا نسبت معصیتی و خطائی بایشان بدهند با آنکه منهج

که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم

بهم رساند در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی‌ماند و البته عیبی چند از برای او

اثبات می‌کنند و امری چند در حق او افترا می‌کنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبهٔ خود

بیندازند پس این از جملهٔ معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان

ایشانرا بسته است و رتبهٔ ایشانرا در میان دوست و دشمن بمرتبهٔ ظاهر گردانیده

است که کسی یارای تهمتی و افترائی در حق ایشان ندارد و سوم آنکه فرق

اسلام خواه آنها که ایشانرا امام میدانند و خواه آنها که امام نمیدانند همه اتفاق

نموده‌اند بر فضیلت و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان مگر قلیلی از خوارج

و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج‌اند و همه اقوال ایشانرا حجت میدانند

و روایات از ایشان نقل می‌کنند و در کتب خود ایشانرا بنهایت تعظیم و تکریم

نقل می‌کنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلای اصحاب حضرت باقر و صادق

و سایر ائمه صلوات الله علیهم بوده‌اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس

بغیر

وغیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و هشام بن [illegible] و حمران و بکیر
و مومن الطاق و ابان بن تغلب و معاویة بن عمار و جماعت بسیار که اسامی ایشان
در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطور اند و ایشان رؤسای اهل شیعه بوده اند
در فقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده اند و مسائل را جمع نموده اند و هر یک
از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت ائمه
علیهم السلام می آمده اند و احادیث می شنیده اند و بعراق و سایر بلاد بر می گشته اند
و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت می نموده اند و معجزات
از ایشان منتشر میگردانیده اند و اختصاص ایشان بائمه علیهم السلام معلوم است
چنانچه اختصاص ابو یوسف و سایر شاگردان ابو حنیفه با او و اختصاص شاگردان
شافعی باو بر همه کس معلوم است و شک نیست که ائمه علیهم السلام بر اقوال
و احوال ایشان مطلع بوده اند پس خالی از دو شق نیست یا این جماعت در آنچه
نسبت بآنحضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و معتقد
یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر صادق اند در آنچه نسبت بائمه خود میدهند
از دعوای امامت و نص بر ایشان و صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر
مخالفان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند
چرا ائمه ایشان با علم باقوال و احوال ایشان تبری از ایشان نفرموده اند
و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نکردند چنانچه تبری از مذاهب باطله ابو الخطاب
و مغیرة بن شعبه و سایر غلات و اهل ضلال نموده اند و اگر دانسته اغماض کرده
و تصویب اقوال و افعال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس العیاذ بالله

خود نیز از اهل ضلال خواهند بود که راضی بآنها بودند و زکوة و اخماس ایشان را
قبول می‌نمودند و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمی‌دهد و ایشان را
چنین نمیدانند چهارم آنکه حق تعالی دوست و دشمن را همه مجبور و مجبول بر تعظیم
و تبجیل ایشان ساخته حتی خلفای جور و امرای ایشان که نهایت عداوت
با ایشان داشتند تعظیم و توقیر ایشان می‌نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان
نمی‌نمودند چنانچه خلفای ثلثه که غصب حق امیر المومنین علیه السلام نموده بودند
در ایام امامت خود ظاهرا در اعزاز و اکرام آنحضرت و حسنین علیهم السلام
نهایت مبالغه می‌نمودند و هم چنین آنها که نکث بیعت آنحضرت کردند با آنکه
در مقام مقاتله و مجادله در آمدند باز انکار فضیلت آنحضرت نمیکردند و همچنین
معاویه با آنکه بنای کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب
آنحضرت نمی‌نمود و بغیر شرکت در قتل عثمان فسقی با آنحضرت نسبت نمیداد
و بهمین قانع بود که حضرت امارت او را برای او باقی بدارد و او اقرار کند
بخلافت آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضائل آنحضرت را در حضور
او مذکور می‌ساختند و انکار نمیکرد و یزید پلید لعین با آن قبایح اعمال باز
انکار فضل حضرت سید الشهدا علیه السلام نمیکرد و حضرت امام زین العابدین را
تعظیم می‌نمود و در واقعه حره مسلم بن عقبه لعین را سفارش کرد که حرمت
آنحضرت و اهل او را مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نهایت
اکرام و اعظام می‌نمودند و همچنین سائر خلفای بنی امیه و بنی عباس هر یک
از ائمه را که در زمان ایشان بودند زیاده از همه کس بظاهر رعایت میکردند

حتی متوکل

حتی متوکل با آن عداوت و عناد و عصبیت حضرت امام علی نقی علیه السلام را
نهایت تعظیم می نمود با آنکه ائمه محبوس ایشان و زیر دست ایشان بودند
و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلوب ایشان کرده بود که
در هنگام ملاقات نهایت تعظیم و تبجیل می نمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت
نداشتند و موید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است دلهای طوائف
مختلفه خلق را بر زیارت قبور مقدسه و تعظیم مشاهد مشرفه ایشان حتی آنکه از بلاد بعیده
با وجود اخطار شدیده متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد ضرایح
مطهره ایشان طلب می نمایند و امید اجابت می دارند و برآورده می شود
و در شداید خطیره پناه بروضات مقدسه ایشان میبرند و امان می یابند
و مخالفان این حال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند تبجیل نمی آورند و بنا
باین ضرایح می آورند و ایضاً خلفای بنی امیه و بنی عباس لعنهم الله با آنکه اکثر
عالم از ایشان بود و اکثر پادشاهان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و اتباع
ایشان اضعاف شیعیان ائمه ما بودند قبور ایشان مندرس و متروک شده
و اکثر ایشان معلوم نیست که در کجا مدفون اند و نادری که معلوم است کسی رغبت
بزیارت ایشان نمیکند و بعضی از سادات که نسبت ایشان بحضرت رسول
در مرتبه ایشان یا نزدیکتر اند و ظاهرا نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار
داشته اند در حیات و موت ایشان عشری از اعشار تعظیم ایشان و قبور ایشان
از برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان فی الجمله تعظیمی در عایتی کنند باعتبار
انتساب با ایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این جمله از جمله معجزات

ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات
و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیویه با ایشان نبوده و مردم از
خلفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر می شدند باز ترک تعظیم و اکرام
ایشان نمی نمودند و خلفای جور سعی های بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان
بکنند خصوصاً حضرت امام حسین علیه السلام را که متوکل لعین خواست که جای قبر
آنحضرت و سایر شهدا را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست
و گاوها که بشخم بسته بودند چون بحائر میرسیدند داخل نمی شدند و گاو بسیاری را کشتند
و داخل نشدند پس جمعی را فرستاد که ببیل و کلنگ اثر قبر را خراب کنند جمعی از نزدیک
قبر ظاهر شدند که نمی شناختند ایشانرا و مانع شدند سرکرده ایشان گفت که ایشانرا
تیرباران کنید هر که تیری بآن جانب انداخت برگشت و صاحبش را کشت پس فرمود
که آب بران صحراها کنند چون آب بحائر رسید از چهار طرف بلند شد و داخل
حائر نشد و بعضی گفته اند سبب تسمیه حائر این است پس جمعی را مقرر کرد که سرراهها را
نگاه دارند و هر که بزیارت رود او را بکشند و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک
زیارت نکردند و با این مخاوف بزیارت میرفتند و این نیست بغیر آن که حق تعالی
خواسته که قدر ایشانرا عظیم گرداند و رفعت و درجه ایشانرا ظاهر سازد و قطع نظر از
معجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگردد در اکثر سنوات خصوصاً نزد ضریح سید الشهدا
علیه السلام مذکور و روشن شدن و از بلاهای مزمن شفا یافتن که مخالف و مؤالف
همه اقرار بآنها دارند و فقیر در بحار الانوار و حیات القلوب و جلاء العیون بعضی از آنها را
ذکر کرده ام و بطرق معتبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسرین مشهور

عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که توئی
فقیه اهل بصره گفت بلی حضرت فرمود وای بر تو ای قتاده حق تعالی خلقی آفریده است
که ایشانرا حجتهای خود گردانیده است بر خلق خود پس ایشان میخهای زمین اند
و خازنان علم الهی اند برگزیده است ایشانرا پیش از آنکه خلایق را بیافریند نوری چند بودند
از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن
نداشت پس گفت بخدا سوگند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و ابن عباس
نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است
حضرت فرمود میدانی در کجائی در پیش خانه آباده نشسته که حق تعالی در شان
ایشان فرموده است که فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ تا آخر آیت
یعنی مشکوة نور الهی که خدا نور خود را بآن مثل زده در خانه چند افروخته شده که حق تعالی
رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشد و مذکور شود
در آنها نام خدا و تسبیح و تقدیس و تنزیه کنند خدا را در آنخانه ها در بامداد و پسین
مردانی چند که غافل نمیگرداند ایشانرا تجارتی و نه فروختنی از یاد خدا و از برپا داشتن
نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که حق تعالی اکنون نزد این خانه ها نشسته
و مائیم آن خانه آباده قتاده گفت راست گفتی والله خدا مرا فدای تو گرداند
بخدا سوگند که آن خانه ها خانه سنگ و گل نیست بلکه خانه آباده نبوت و امامت
و علم و حکمت است و ایضا در روایت دیگر وارد شده است که در سالی هشام
بن عبد الملک بحج رفته بود و در مسجد الحرام دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم
آورده اند و از امور دین خود سوال می کنند عکرمه شاگرد ابن عباس از هشام پرسید

گفت اینکه نور علم از جبین او ساطع است می روم که او را خجل کنم چون به نزدیک
حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا ابن رسول الله
من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و اینحالت مرا عارض نشده
حضرت همان جواب را فرمود و پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد امامت
آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دل دوستان و مهابت ایشان را در دلهای
دشمنان می افکند که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعظیم ایشان می نمایند و در حوائج
دین و دنیا پناه بایشان می برند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ مقصد هشتم در اثبات وجود امام دوازدهم و غیبت آنحضرت علیه السلام
است بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطرق متواتره روایت
کرده اند چنانکه در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابو هریره
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بحق خداوندی که جانم
در دست قدرت اوست که نزدیک است که نازل شود فرزند مریم که حاکم عادل
باشد پس چلیپای نصاری را بشکند و خوکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی از ایشان
بغیر اسلام قبول نکند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند
پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود در وقتیکه نازل شود در میان شما
فرزند مریم و امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طائفه از امت من مقاتله بر حق خواهند
کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرود خواهد آمد عیسی پسر مریم پس امیر
ایشان خواهد گفت بیا تا با تو نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه

خدا این امت را گرامی داشته است و از سنن ابو داود و ترمذی از ابن مسعود روایت
کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یکروز البته
حق تعالی آنروز را طولانی میکرداند تا آنکه برانگیزد دران روز مردی از اهل بیت من
یا اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت
چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بر روایت دیگر فرمود منقضی نشود دنیا تا پادشاه
عرب شود مردی از اهل بیت من که نامش موافق نام من باشد و از
ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا طول دهد
آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من
و از سنن ابو داود روایت کرده از علی علیه السلام که حضرت رسول گفت
که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر یکروز البته برانگیزد مردی را حق تعالے
از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و ایضا
از سنن ابو داود از ام سلمه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که
مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و ترمذی روایت
کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان
من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و مملو کند زمین را از قسط و عدالت چنانچه
مملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال پادشاهی کند و باز روایت کرده اند
که ابو سعید گفت ما می ترسیدیم که بعد از پیغمبر بدعتها بهم رسد پس سوال کردیم
از آنحضرت حضرت فرمود در امت من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد
پنج سال یا هفت سال یا نه سال پادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او

خواهد آمد و خواهد گفت ای مهدی عطا کن بمن حضرت آنقدر زر و روا نبش
بریزد که دامنش پر شود و از سنن ترمذی از ابو اسحاق روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین علیه السلام روزی نظر کرد به پسر خود امام حسین علیه السلام
پس گفت این پسر من سید و مهتر قوم است چنانچه حضرت رسول او را سید نام کرد
و از صلب او مردی بیرون خواهد آمد که نام پیغمبر شما را دارد و شبیه است
باو در خلقت و شبیه نیست باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و حافظ
ابو نعیم که از محدثان مشهور عامه است چهل حدیث از صحاح ایشان روایت
کرده است که مشتمل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرت و از جمله
آنها از علی بن هلال از پدرش روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت
رسول در حالتی که آنحضرت از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمه نزد سر آن
حضرت نشسته بود و میگریست چون صدای گریه آنحضرت بلند شد حضرت رسول
سر بجانب او بر داشت و گفت ای حبیبه من فاطمه چه چیز باعث گریه تو شده است
فاطمه گفت میترسم که بعد از تو امت تو مرا ضایع گذارند و رعایت حرمت من
نکنند حضرت فرمود ای حبیبه من مگر نمیدانی که خدا مطلع شد بر زمین مطلع شدنی
پس اختیار کرد از آن پدر ترا پس او را مبعوث گردانید برسالت خود پس
بار دیگر مطلع گردید و برگزید شوهر ترا و وحی کرد بسوی من که ترا با او نکاح کنم
ای فاطمه حق تعالی باعطا کرده است هفت خصلت را که باحدی پیش از ما
نداده است و باحدی بعد از ما نخواهد داد منم خاتم پیغمبران و گرامی ترین ایشان
بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر توام و وصی من بهترین

از انبیا است و محبوب ترین ایشان است بسوی خدا و شوهر تست و شهدای ما

بهترین شهدا است و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و آن حمزه عم پدر

و عم شوهر تست و از ما است کسی که حق تعالی دو بال با او داده است که پرواز کند

در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پسر عم پدر تو و برادر شوهر تست و از ما است

دو سبط این امت و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان بهترین

جوانان اهل بهشت اند و پدر ایشان بحق خدائی که مرا بحق برسالت فرستاده است

بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوندی که مرا بحق و راستی به پیغمبری فرستاده است

که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این امت و ظاهر خواهد شد در وقتی که

پر از هرج و مرج شود و فتنه ها ظاهر گردد و راهها بسته شود و غارت آورند

مردم بعضی بر بعضی نه پیری رحم کند بر کودکی و نه کودکی تعظیم کند پیری را پس خدا

برانگیزد در آن وقت از فرزندان ایشان کسی را که فتح کند قلعه های ضلالت را و دلها را

که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا در آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم در اول

و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه اندوهناک مباش

و گریه مکن که خدای عز و جل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی

که نزد من داری و محبتی که از تو در دل من است و خدا ترا تزویج کرده است

بکسی که حسبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیم ترین

مردم است برعیت و عادل ترین مردم است در قسمت بالسویه و بینا

ترین مردم است باحکام الهی و من از خدا سوال کردم که تو اول کسی باشی

از اهل بیت من که بمن ملحق شود و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نماند بعد از حضرت

رسول که هفتاد و پنج روز که بعد از پدر خود زندگی کرده بود گفت که دید که رسول خدا
حضرت مهدی را بر دوش حسین برد و بوسید و او برای آنکه از جهت مادر
از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که مادر امام محمد باقر دختر امام حسن
علیه السلام بوده و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام است
و دارقطنی که از محدثین مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابوسعید خدری
روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ماست
مهدی این امت که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و پس دست زد بر دوش حسین
و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این امت و ایضاً ابونعیم از حذیفه و ابوامامه
باهلی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره درخشانست و بر جانب
راست روی مبارکش خال سیاهی است و بروایت عبدالرحمن بن عوف
دندانهای مبارکش گشاده است و بروایت عبدالله بن عمر بر سرش ابری سایه خواهد کرد
و بر بالای سرش ملکی ندا خواهد کرد که این مهدیست و خلیفه خداست پس او را
متابعت کنید و بروایت جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری عیسی پشت سر مهدی
نماز خواهد کرد و صاحب کفایة الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است
کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او مشتمل بر بیست و
پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده‌ام و کتاب
شرح السنه حسین بن مسعود بغوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است و نسخه قدیمی
از آن نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بر آن نوشته است و در آن
پنج حدیث در اوصاف از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود فرا

و در صحاح که الحال میان عامه متداول است شش حدیث در خروج مهدی
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه صد و پنجاه و
شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده از
هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او
و آنکه او امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری است و اکثر آن احادیث
مقرون با معجز است زیرا که خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام
دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود
ثانی درازتر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات
و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که مشتمل اند بر این اخبار معلوم است که سالها
پیش از ظهور این مراتب تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواتر از چندین
جهت دیگر افاده علم می نماید و ایضاً ولادت آنحضرت و اطلاع جمع کثیر بر این ولادت
با سعادت و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت
شریف تا غیبت کبری و بعد از آن نیز معلوم است در کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است
چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول مهمه و مطالب السؤال
و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت را
با اکثر خصوصیاتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آبای طاهرین
آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان
میکنند از طول غیبت و خفای ولادت و طول عمر شریف آنحضرت فایده نمی کند و اموری که
به براهین قاطعه ثابت شده باشد بمحض استبعاد نفی آنها نمی توان نمود چنانکه کفار قریش

انکار معاد می‌نمودند بمحض استبعاد که استخوانهای پوسیده و خاک شده چگونه زنده خواهد شد
با آنکه امثال آن در امم سابقه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد
شده است که آنچه در امم سابقه واقع شده امثال آن در این امت واقع میشود
از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام چون منجمان نمرود را خبر داده بودند که شخصی در این زمان
بهم خواهد رسید که دین و ملک شما را برهم زند و نمرود امر کرده بود که مردان و زنان را
از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت ابراهیم
مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی چون منجمان خبر داده بودند
که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون لعین حکم کرد
بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است
و بعد از آنکه از فرعون گریخت سالها در حوالی مصر بود و فرعون با آن سلطنت و استیلا
بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نه روز فاصله بود
و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را زیاده کند
سالها بر وجود فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس استبعاد دارد که چون خلفای سنی
جور شنیده بودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم
خبر داده‌اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدالت خواهد کرد و خلفای جور
و سلاطین ظلم را برطرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار وجود و ظهور او می‌کشند
ایشان سعی در اطفای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری را
در سر من رای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند
و در مقام تضییع آن گوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده حمل مادر آنحضرت را

مستتر گردانیده و ولادت با سعادت او را از ظلمه و خلفای جور مخفی گردانیده لهذا
بحفظ و حمایت خود از شر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار را
مستور ساخته بود و بر شیعیان و موالیان و مخالفان آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار
ظاهر و هویدا کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسامی ایشان معروفست
بر ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شده‌اند مانند حکیمه خاتون و قابله که در سر من رای
همسایه ایشان بود و بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جماعت
بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آنحضرت بنرجس خاتون
مادر آنحضرت ظاهر شده زیاده از حد و عد و احصا است و در کتاب بحار الانوار
و جلاء العیون و رسائل دیگر ایراد نموده ام و اشهر در تاریخ ولادت شریف آنحضرت آنست
که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته‌اند
و بعضی دویست و پنجاه و هفت گفته‌اند و بعضی دویست و پنجاه و هشت نیز گفته‌اند و بنابر مشهور میان خاصه و عامه وفات
حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بوده پس سن شریف
آنحضرت در وقت امامت بنابر قول اول تقریبا پنج سال و بنابر قول دوم چهار سال
و بنابر قول سوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرائب حالات از آنحضرت
بظهور می‌آمد و آنحضرت را دو غیبت بود یکی صغری و دیگری کبری و در غیبت صغری
آنحضرت جمعی از سفرا و نواب داشت که مردم عرایض بایشان میدادند و مسائل
می‌پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می‌آمد و جنس و نذرها که می‌بردند
ایشان میگرفتند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بسادات
و فقرای شیعیان برسانند و جمعی کثیر در سال موظف بودند و بدست و زبان سفرا

معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم یقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت
منصوب اند چنانچه مقدار مال را می‌گفتند و نام کسی که مال را می‌فرستاد و می‌بردند و آنچه
بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان
میفرمودند و همچنان بنحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این
غیبت صغرا جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت
تقریباً هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بود و اما سفرای معروف که همه شیعه
ایشان را می‌شناختند و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان
بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او
فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما
میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابوجعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص
حضرت امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام
وحضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان به محمد نامه نوشت که انا لله و انا الیه
راجعون تسلیم می‌کنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعادت
زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را
باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود
در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی روی او منور گرداند
و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت
فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را نیز بوحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او

گفت که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین و نایب

و بعد از تو قائم مقام او باشد با مراد او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس ما

اند بمکان تو و با نچه خدا در قوت و تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری دهد و تقویت کند

و اعانت نماید و توفیق بخشد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع

از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت

و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور رجوع باو میکردند و معجزات از او ظاهر میشد

و کتابها در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر

علیهما السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده که گفت بخدا

سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را

می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند و از او پرسیدند که تو

صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که به پرده های کعبه چسبیده بود

و در مستجار میگفت خداوندا این انتقام بکش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی

و دیگران رحمة الله علیهما روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی

بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی

نشانیده که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه علیهم السلام را بر حواشی

آن نقش می نماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود می سازم

که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بآن تکیه دهند

و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود می شوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم

و بیرون می آیم و چون روز از فلان ماه از فلان سال بشود از دنیا رحلت خواهم کرد

معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم به یقین میدانستند که ایشان از جانب آنحضرت
منصوب اند چنانچه مقدار مال را می‌گفتند و نام کسی که مال را می‌فرستاد و می‌بردند و آنچه
بر ایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری و سایر احوال آینده ایشان
میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بظهور می‌آمد و در این
غیبت صغرا جماعت بسیار از غیر سفرا بخدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت
تقریباً هفتاد و چهار سال بود و سفرا بسیار بود و اما سفرای معروف که همه شیعه
ایشان را می‌شناختند و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان
بن سعید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امانت او
فرموده بودند و بشیعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب ما
میگوید و بعد از آنکه او برحمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید بنص
حضرت امام حسن عسکری و بنص پدرش از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام
و حضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان به محمد نامه نوشت که انا لله و انا الیه
راجعون تسلیم می‌کنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعادت
زندگانی کرد و مرد حمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را
باولیا و موالی او زیرا که پیوسته اهتمام کننده بود در امر ایشان و سعی کننده بود
در آنچه موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی روی او منور گرداند
و لغزشهای او را بیامرزد و حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر نیکو ترا کرامت
فرماید مصیبت او بتو و بما هر دو رسیده است و مفارقت او ترا و ما را بوحشت
افکنده است پس خدا او را شاد گرداند در بازگشت او بآخرت و از جمله کمال سعادت او

آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو روزی کرده است که جانشین او باشد
و بعد از او قائم مقام او باشد بامر او و ترحم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس راضی
اند بمکان تو و بآنچه خدا در تو و نزد تو مقرر گردانیده است خدا ترا یاری دهد و تقویت کند
و اعانت نماید و توفیق بخشد و حافظ و ناصر و معین تو باشد و چندین توقیع
از ناحیه مقدسه مشتمل بر سفارت او برای شیعیان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت
و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور رجوع باو میکردند و معجزات از او ظاهر میشد
و کتابها در فقه تصنیف کرده مشتمل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر
علیهما السلام و از پدر خود شنیده بود و ابن بابویه از او روایت کرده که گفت بخدا
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را
می بیند و می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند و از او پرسیدند که تو
صاحب این امر را دیده گفت بلی و در این نزدیکی دیدم که بپرده های کعبه چسبیده بود
و میگفت خداوندا بمن انتقام کش از دشمنان خود و ابن بابویه و شیخ طوسی
و دیگران رحمة الله علیهما روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی
بخدمت محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و نقاشی
نشسته که آیات قرآنی بر آن نقش میکند و اسماء ائمه علیهم السلام را بر حواشی
آن نقش می نماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود می سازم
که بر روی آن مرا دفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند مرا آن ناحیه بسته
و قبر خود را کنده ام و هر روز داخل قبر خود می شوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم
و بیرون می آیم و چون روز فلان از ماه فلان از سال فلان بشود از دنیا رحلت خواهم کرد

و با این تخته در آن قبر مدفون خواهم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم
آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه
و سالی که گفته بود به رحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را ام کلثوم
دختر او و دیگران نیز بهمان نحو روایت کرده و روایت کرده‌اند که در سال
سیصد و پنج او برحمت ایزدی پیوست و چون نزدیک وفات او شد
حضرت صاحب الامر علیه السلام او را امر کرد که ابو القاسم حسین بن روح را
قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختصاص به محمد بن عثمان داشت
و اکثر کارهای حضرت را با او میفرمود و اکثر مردم را گمان آن بود که او را نایب خود
خواهد کرد جعفر گفت که در وقت احتضار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم
و با او سخن میگفتم و سؤالها میکردم و حسین بن روح نزد پاهای او نشسته بود
پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت بمن فرموده است که حسین را وصی خود کنم
و او را نایب کردانم پس من برخواستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را
بجای خود نشاندم و خود رفتم به نزدیک پاهای او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت
حسین می بود و بخدمات او قیام می نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت
کرده‌اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهمه گفت
که اگر مرا امر که دریابد امر نیابت و سفارت با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است
و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور شده‌ام که او را نایب کنم
بعد از من در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با او رجوع میکردند و زیاده از
بیست و یکسال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد

مضمون توقیع صاحب الامر علیه السلام

که شیعیان اکثر او را از خود می‌دانستند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در
ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بریاض بهشت ارتحال نمود و بامر حضرت
صاحب الامر علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود گردانید
و سفارت و نیابت باو متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه ماه شعبان
سال سیصد و بیست و نه برحمت حق واصل شد و این سال تناثر نجوم بود که اکثر
علما و محدثین شیعه در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت کبری شد
و آثار امامت ظاهره منقطع گردید و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و رئیس المحدثین محمد
علی ابن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم
گفته است که با مشایخ شیعه رفتیم بخدمت علی بن محمد سمری چون حاضر
شدیم او ابتدا گفت خدا رحمت کند علی بن الحسین بن بابویه قمی را که در این ساعت
برحمت الهی واصل شد پس مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن بهفده روز
یا هیجده روز خبر رسید که علی بن حسین رحمة الله علیه در همان روز و همان ساعت برحمت حق
رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بهمین نحو روایت کرده است
و ابن بابویه و شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از حسن بن احمد مکتب
که گفت در بغداد بودیم در سالی که سمری برحمت الهی واصل شد چند روز
قبل از فوتش بخدمت او رفتیم پس فرمانی از صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد
که مضمونش این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا عظیم گرداند
اجر برادران ترا در مصیبت تو تا شش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد
پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان چون وفات

که غیبت تامه واقع شد و بعد از این ظاهر نمی شوم از برای احدی مگر بعد

از اذن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار

بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور و بعد از این

جمعی از شیعیان دعوی مشاهده خواهند کرد و هر که دعوی کند که مرا دیده است

پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او دروغگو و افترا کننده است

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حسن گفت ما نسخهٔ این فرمان را نوشتیم

و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم بخدمت او رفتیم او را در حال

احتضار یافتیم کسی با او گفت که وصی تو بعد از تو که خواهد بود گفت که خدا را امری

و حکمتی است که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلی

ارتحال نمود مولف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند

که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آن وقت نشناخته اند و بعد از

مفارقت شناخته اند پس ممکن است که گویند که در این حدیث مراد آن باشد که اگر

دعوی کنند که در آنوقت دیده اند و شناخته اند دروغ میگویند یا اگر با دعوی

مشاهده دعوای سفارت و نیابت کنند دروغ میگویند و اما معجزاتی که بر دست

و زبان معزای جاری شده زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر آنها

داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابو علی بغدادی که من در بخارا

بودم که این جا و شیره ده شمس طلا و نقره بمن داد که در بغداد بحسین بن روح بدهم

در راه یک شمس گم شد من یک شمس بوزن آن خریدم و با آنها ضم کردم و به نزد حسین

بردم چون آنها را گشودم از میان آنها اشاره کرد با آن شمسی که خریده بودم گفت

احادیث معجزات و غرائب آنحضرت علیه السلام

بردار آن شمس را که عوض گم شده خریده زیرا که گم شده به بار رسید و دست دراز
کرد و آن شمس گم شده را بیرون آورد و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم
که می‌پرسید وکیل حضرت صاحب الامر کیست یکی از شیعیان او را به حسین بن روح
نشان داد آن زن آمد به نزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده‌ام تا تسلیم کنم حسین گفت
آنچه آورده ببر بینداز در میان دجله تا بگویم که چه چیز آورده پس آن زن رفت و آنچه
آورده بود در دجله انداخت و برگشت به نزد حسین چون داخل شد حسین به خادم خود گفت
حقه را بیاور چون خادم حقه را آورد حسین گفت که این حقه‌ایست که آورده بودی
و در دجله انداختی و در این حقه یک جفت دستبرنج طلاست و حلقه بزرگی
که در آن دانه منصوب است و دو حلقه کوچک که دانه‌ها دارد و دو انگشتری که
نگین یکی عقیق است و یکی فیروزه پس حقه را گشود و آنچه گفته بود در آن بود و چون
زن آن حالت را مشاهده کرد بیهوش شد و جمعی دیگر از سفرا بودند غیر این چهار نفر
که بعضی از شیعیان با ایشان رجوع می‌کردند مانند حکیمه خاتون عمه حضرت صاحب الامر
که سابقاً مذکور شد و محمد بن جعفر اسدی و حاجز و شاء و محمد بن ابراهیم بن مهزیار و قاسم
بن العلا که هم تنها نابینا شده بود و هفت روز پیش از فوتش باعجاز حضرت
صاحب الامر بینا شد و حضرت خبر فوت او را به او نوشت و کفن از برای او فرستاد و آنچه
و جمع دیگر بودند که بعضی خود به خدمت آن حضرت می‌رسیدند و بعضی به
سفرای اربعه نایب بودند و کلینی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمة الله علیهم روایت
کرده‌اند از زهری که گفت حضرت صاحب الامر علیه السلام را بسیار طلب کردم
و مال جزیلی صرف کردم و به این سعادت فائز نگردیدم تا آنکه به خدمت محمد بن عثمان

عمروی که از نواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه روزی التماس
کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند اباکرد و چون تضرع بسیار کردم گفت فردا
اول روز بیا چون نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روئی و خوشبوئی
با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد و پس عمروی اشاره کرد
بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سؤال کردم
و جواب فرمود و پس بدر خانه رسید که معروف نبود و اعتنائی بآن نداشتم
خواست داخل آن خانه شود و عمروی گفت اگر سؤالی داری بکن که دیگر او را نخواهی
دید چون رفتم که سؤال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست
کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست
کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره ها برطرف شود یعنی از برای طلب فضیلت
تاخیر کند و قطب راوندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از مردی از اهل مداین
که گفت با رفیقی بحج رفتیم و در موقف عرفات نشسته بودیم جوانی نزدیک ما نشسته
بود و رداء و ازاری پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار
می ارزید و نعل زردی در پا داشت و اثر سفر بر او ظاهر نبود و پس سائلی از ما
سؤال کرد و سؤال او را رد کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سؤال کرد
جوان از زمین چیزی برداشت و به او داد سائل او را دعای بسیار کرد و جوان
برخاست و از ما غائب شد نزد سائل رفتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز
بتو داد که اینقدر او را دعا کردی رو بما نمود و سنگریزه طلای که مانند ریگ دندانه دار بود بما نشان داد
چون وزن کردیم بیست مثقال طلا بود به رفیق خود گفتم که امام ما و مولای ما نزد ما

بوده ما نمیدانستیم زیرا که باعجاز او سنگریزه طلا شد پس رفتیم و در جمیع عرفات
گردیدیم و او را نیافتیم پرسیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکه و مدینه
که این مرد که بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده بحج می آید و قطب
راوندی در خرایج از حسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی
در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله بودم در انجا سخن ناحیه حضرت صاحب الامر
علیه السلام و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخنان که ناگاه
عموی من حسین داخل مجلس شد و من باز همان سخنان را میگفتم گفت ای فرزند من
من نیز اعتقاد ترا داشتم درین باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند در وقتی که
اهل قم بر خلیفه عاصی شده بودند و هر حاکمی که میرفت او را می کشتند و اطاعت
نمی کردند پس لشکری بمن دادند و بسوی قم فرستادند چون بناحیه طرز رسیدم
بشکار رفتم شکاری از پیش من بدر رفت از پی او رفتم و بسیار دور رفتم تا به نهری
رسیدم و در میان نهر روان شدم و هر چند میرفتم وسعت نهر بیشتر می شد
درین حال سواری پیدا شد بر اسپ اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت
و بجز چشمهایش دیگر بر آن نمی نمود و دو موزه سرخ در پا داشت بمن گفت
ای حسین مرا امیر نگفت و بکنیت نیز یاد نکرد و بلکه از روی تحقیر نام مرا برد گفتم
چه میخواهی گفت چرا غیبت میکنی ناحیه را سبک می شماری ناحیه را و چرا خمس مالت
باصحاب نواب ما نمیدهی و من مرد صاحب وقار شجاعی بودم که از چیزی نمی ترسیدم
از سخن او لرزیدم و ترسیدم گفتم می کنم ای سید من آنچه فرمودی گفت چون
برسی بآن موضع که متوجه آن گردیده با آسانی بدون مشقت قتال و جدال داخل

شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا به مستحقان برسان گفتم شنیدم و
اطاعت میکنم ای سید من پس گفت برو بارشد و صلاح و عنان اسپ خود را
گردانید و روانه شد و از نظر من غائب گردید و ندانستم بکجا رفت و از جانب
راست و چپ او را بسیار طلب کردم و نیافتم ترس و رعب من زیاده شد
و برگشتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم
از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و گمان داشتم که با ایشان محاربه خواهم کرد
اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذهب بسوی ما
می آمد ما با او محاربه میکردیم و چون تو از مائی و بسوی ما آمده میان ما و تو مخالفتی
نیست داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحوی که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال
بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت
اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کرد و برگشتم
بسوی بغداد و اول بخانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بخانه خود برگشتم و مردم
بدیدن من می آمدند و در میان ایشان محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت و بر رو
مسند من نشست و بر پشتی من تکیه داد من ازین حرکت او بسیار بخشم آمدم و پیوسته
مردم می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت بساعت
خشم من بر او زیاده می شد چون مجلس منقضی شد به نزدیک من آمد و گفت
میان من و تو سری هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب اشهب و نهر
میگوید که ما وفا بوعده خود کردیم پس آن قصه بیادم آمد و لرزیدم و گفتم می شنوم
و اطاعت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفتم و باندرون

بردم و در خزینه های خود را گشودم و خمس همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال را
که من فراموش کرده بودم او بیاد من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن
من در امر حضرت صاحب الامر علیه السلام شک نکردم پس حسن ناصر الدوله
گفت من نیز تا این قصه را از عمم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم
امر آنحضرت را و شیخ طوسی رحمة الله علیه و دیگران روایت کرده اند که علی بن
بابویه قمی عریضه بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح داد
و سوال کرده بود در آن عریضه که حضرت دعا کند از برای او که خدا فرزندی
باو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردیم از برای تو حق تعالی
درین زودی ترا دو فرزند ذکور نیکوکار روزی خواهد کرد پس در آن زودی
از کنیزی خدا او را دو فرزند داد یکی محمد و دیگری حسین از محمد تصانیف بسیار
که از جملهٔ آنها کتاب من لایحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثان
و فضلا بهم رسیدند و محمد فخر میکرد که من از دعای حضرت قائم علیه السلام بهم رسیده ام
و استادان او را با آن تحسین مدح می کردند و میگفتند که سزاوار است کسی که بدعای
حضرت صاحب الامر بهم رسیده چنین باشد و شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند صحیح
از احمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم که از آنحضرت سوال کنم که امام بعد از تو
خواهد بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عز و جل از روزیکه
آدم علیه السلام را خلق کرده است تا حال زمین را خالی از حجتی نگردانیده
و تا روز قیامت خالی نخواهد گذاشت از کسی که حجت خدا باشد بر خلق و ببرکت

معجزهٔ صاحب حدیث در باب
متولد شدن شیخ ابن بابویه
بهم رسانیدن شیخ و دیگر حسین
بادعای حضرت

رفع کند بلاها را از اهل زمین و بسبب او باران از آسمان بفرستد و برکتهای
زمین را بروياند گفتم يا ابن رسول الله صلی الله عليه وآله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت
برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کودکی بر دوش بود مانند ماه شب چهارده
وسه ساله می نمود گفت ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این بود
که تو گرامی هستی نزد خدا و حجتهای او این را بتو نمی نمودم این فرزند نام و کنیت او
موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد بعد
از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او درین امت مثل خضر و ذو القرنین است
بخدا سوگند که غائب خواهد شد غائب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از هلاک
شدن و گمراه گردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول بامامت او و توفیق
دهد خدا او را که دعا کند برای تعجیل فرج او گفتم آیا معجزه و علامتی ظاهر می تواند شد
که خاطر من مطمئن گردد پس آن کودک بسخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت منم بقیة
خدا در زمین و انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر مکن ای احمد گفت
من خوشحال و شاد از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بخدمت حضرت
رفتم و گفتم یا ابن رسول الله عظیم شد سرور من بآنچه انعام کردی بمن بیان کن که
سنت خضر و ذو القرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت
طول غیبت است ای احمد گفتم یا ابن رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید
فرمود بلی بحق پروردگار من که آنقدر بطول خواهد انجامید که برگردند از دین اکثر آنها
که قائل بامامت او باشند و باقی نماند بر دین حق مگر کسی که حق تعالی عهد و لا یت
ما را در روز میثاق از او گرفته باشد و در دل او بقلم صنع ایمان را نوشته باشد

مؤید بروح ایمان گردانیده باشد ای احمد این از امور غریبهٔ خداست و رازیست
از رازهای پنهان او و غیبی است از غیبهای او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان دار
و از جملهٔ شکر کنندگان باش تا در روز قیامت در علیین رفیق ما باشی و ایضاً
از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت امام حسن عسکری
علیه السلام رفتم بر روی تخت گاهی نشسته بودند و از جانب راست
آن حجره بود که پرده بر درگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کیست صاحب امر
امامت بعد از تو فرمود که پرده را بردار چون پرده برداشتم کودکی بیرون آمد
که قامتش پنج شبر بود و تقریباً می بایست هشت سال باشد یا ده ساله
با جبین گشاده و روی سفیدی و دیده های درخشان و دستهای قوی
و زانوهای پیچیده و بر خد راست رویش خالی بود و کاکلی بر سر داشت
آمد و بر ران پدر بزرگوار خود نشست حضرت فرمود این است امام شما
پس آن کودک برخاست حضرت فرمود ای فرزند گرامی برو تا وقت معلوم
که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس
حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که در این حجره هست چون داخل شدم و گردیدم
هیچ کس را در حجره ندیدم و ایضاً بسند صحیح از معاویه بن حکیم و محمد بن عثمان عمری و محمد بن ایوب
روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام پسر خود
حضرت صاحب الامر را بما نمود و ما در منزل آن حضرت علیه السلام بودیم
و چهل نفر بودیم و گفت این است امام شما بعد از من خلیفهٔ من بر شما اطاعت او
کنید و پراکنده مشوید بعد از من که هلاک خواهید شد در دین خود و بعد از این

روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و بعد از اندک
روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضاً
روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب منازعت
کرد در باب میراث برادر خود امام حسن عسکری ع حضرت صاحب الامر علیه السلام
از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چرا متعرض حقوق من میشوی جعفر متحیر و ساکت
شد پس حضرت غائب گردید بعد از ان جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت ع
نیافت تا آنکه جده ما در حضرت امام حسن ع برحمت خدا واصل شده و وصیت
کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند که دفن کنند جعفر آمد و
مانع شد و گفت خانه من است در اینجا دفن مکنید حضرت ع ظاهر شد و فرمود
که ای جعفر این خانه تو نیست و غائب شد و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی علیه
الرحمة از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت
صاحب الامر ع در سامره واقع شد در سال دویست و پنجاه و شش و کنیت او
ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسم او اسم
من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مهدی ع است و او ست حجت
و منتظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع
در مرضی که از ان مرض بعالم قدس ارتحال نمود و به نزد او نشستم در ان حال
عقید خادم خود را گفت که آب مصطکی از برای من بجوشان پس مادر حضرت
صاحب الامر علیه السلام قدح را آورده بدست آنحضرت داد چون خواست
بیاشامد دست مبارکش لرزید و قدح بدندانهایش خورد پس قدح را از دست

گذاشت و عقید را گفت داخل این خانه شو و کودکی که در سجده است بنزد
من بیاور عقید گفت چون داخل خانه شدم دیدم کودکی در سجده است و انگشتهای
سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد
و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شما را امر میکند که بنزد او بیائید پس مادر
حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد چون داخل خانه شد
به پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار رنگش درخشان بود و موهایش
پیچیده بود و دندانهایش گشاده بود چون نظر حضرت بر او افتاد گریست
و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن ده که من بسوی پروردگار خود
میروم و آن طفل قدح آب مصطکی را بر داشت و لبهای خود را بدعا حرکت
داد و آب را به پدر بزرگوار خود داد چون آب بیاشامید فرمود که مرا برای
نماز مهیا گردانید پس دستمالی در دامان حضرت انداختند و حضرت صاحب الامر
آنحضرت را وضو داد یکمرتبه یکمرتبه و سر و پاهای آنحضرت را مسح کرد پس حضرت
صاحب الامر گفت که ای فرزند گرامی توئی صاحب الزمان و توئی مهدی
و توئی حجت خدا در زمین و تو فرزند منی و وصی منی و از من متولد شده
و توئی محمد پسر حسن و تو فرزند حضرت رسولی و توئی خاتم امامان طاهر و بتو
رسول خدا بشارت داد بتو امت را و نام و کنیت ترا بیان کرد و این
عهدیست از پدران من که بمن رسیده است و در آن ساعت آن حضرت
بریاض جنت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمروی روایت کرده است که چون
آقای ما حضرت صاحب الامر متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را

طلبید و فرمود که ده هزار رطل که قریب به هزار من باشد خرما و ده هزار رطل
گوشت تصدق کنند بر بنی هاشم و غیر ایشان و گوسفند بسیاری برای عقیقه
بکشند و نسیم و ماریه کنیز آن حضرت عسکری روایت کرده اند که چون حضرت
قائم علیه السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتهای شهادت را بسوی
آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
پس گفت گمان کردند ظالمان که حجت خدا بر طرف خواهد شد اگر مارا رخصت
سخن گفتن بدهد خدا شکی نخواهد ماند و ایضا نسیم روایت کرده است که یک شب
بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتم و عطسه کردم فرمود یرحمک الله
من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواهی که بشارت دهم ترا در عطسه گفتم
بلی فرمود امان است از مرگ تا سه روز و ابو علی خیزرانی از جاریه حضرت
عسکری روایت کرده است که چون حضرت قائم متولد شد نوری دیدم
از آنحضرت ساطع شد و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید را
دیدم از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و سائر بدن مبارک
آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعه را بحضرت
امام حسن عسکری نقل کردم حضرت خندید و گفت اینها ملائکه آسمانند فرود می
آیند که تبرک بجویند بآنحضرت و اینها یاوران او خواهند بود در وقتی که خروج کند
و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت
بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان
ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام عسکری علیهما السلام

وهمسایه ایشان بود در شهر سرمن رای گفت روزی کافور خادم حضرت
امام علی نقی علیه السلام نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت
رفتم و نشستم فرمود تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه
در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال پیوسته محل
اعتماد بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن
بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا برازی پنهان مطلع میگردانم و بخریدن
کنیزی میفرستم پس نامهٔ پاکیزه نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف
خود را بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست
اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه را و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت
فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان
در کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس قلیل
از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد
پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی
که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام
صفات او را بیان نمود و جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع خواهد
نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی
شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید
که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی
میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن

کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود
ظاهر شوی و بادشاهی او را بیابی من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع
مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من از برای تو چه چاره کنم که بهیچ
مشتری راضی نمی شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک
گوید که چه تعجیل میکنی والبته باید مشتری بهم رسد که دل من با و میل کند و اعتماد
بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در ینوقت تو برو به نزد صاحب کنیز
و بگو نامه با من هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی الطاف نوشته است
بلغت فرنگی و بخط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی
خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب
این نامه راضی بشود من وکیلم از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای
او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت ع خبر داده بود همه واقع
شد و آنچه فرموده بود همه را بالعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار
گریست و گفت بعمرو بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای
عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب قیمت
گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی النقی بمن داده
بودند پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره
که در بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد
و می بوسید و بر دیده ها می چسپانید و بر رو میگذاشت و بر بدن می مالید
پس من از روی تعجب گفتم که می بوسی نامه را که صاحبش را نمی شناسی

کنیز گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود
بمن بسپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو
شرح کنم من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان
شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم
بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد
در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان
عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت
هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده های
قبائل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع
جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را چهل پایه تعبیه کرده بودند بتها و چلیپاهای
خود را بر بلندیها قرار داده بود و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد و چون
کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون
بر زمین افتادند و پایهای تخت همگی خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر
برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آنحال رنگهای کشیشان
متغیر شد و اعضای ایشان لرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه
ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود
که دلالت میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زائل گردد پس جدم
این امر را بفال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که تخت را بار دیگر
برپا کنند و چلیپاها را بجای خود قرار دهند و حاضر گردانند برادر این برگشته روزگار

مد بخت را که این دختر را با او تزویج نمایم تا سعادت آن برادر رفع نحوست این براد
بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع
بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن
برادر شد و سرّ این کار را ندانستند که از سعادت سرور نیست نه از نحوست آن دو برادر
پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پرده های خجالت آویخت
پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح ع و شمعون و جمعی از
حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان
سربلندی می نمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود و پس
حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی ابن ابیطالب ع
و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان علیهم السلام قصر را بنور قدوم خویش
منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال باستقبال
حضرت خاتم الانبیا شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد
پس حضرت رسالت پناه ص فرمود یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را
برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج
امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامه اش را
بمن دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت
شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو رو آورده پیوند کن رحم خود را برحم
آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر
برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشا فرمود و حضرت مسیح مرا

با حضرت حسن عسکری عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت و حواریان
گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از ترس کشتن
آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج رایگان را در سینه
پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون
سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بباد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن
بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن می کاهید و آثار عشق پنهانی
در بیرون خانه ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه
من حاضر کرد و دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس
چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من
آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو عمل آورم گفتم ای جد
من درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران
مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی
و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش مرا عافیتی بخشند
چون چنین کرد اندک صحتی در خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس
خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی میداشت پس بعد
از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام
بدیدن من آمده و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت
در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان
و مادر شوهر تست امام حسن عسکری پس من بدامن مبارکش در آویختم

وگریستم و شکایت کردم و گفتم که حضرت امام حسن عسکری بمن جفا می‌کند
و از دیدن من ابا می‌نماید پس حضرت فرمود که فرزندم چگونه بدیدن تو بیاید
و حال آنکه بخدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم
دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی
و حضرت مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید
پس بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ پس چون باین دو
کلمهٔ طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری
فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم
پس بیدار شدم و آن دو کلمهٔ طیبه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات
گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم خورشید جمال
آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود
گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر آمدن
من بنزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب
بنزد تو خواهم آمد تا آن زمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر رساند و این
هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یکشب نگذشته است آن
که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان
اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی از شبها
که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب
ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا
نشناسند

نشناسند و از پی جد خود روانه شو از فلان راه برو چنان کردم طلیعهٔ لشکر
مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی تا حال
بغیر تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در غنیمت
حصهٔ او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است
بشیر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی
گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا
بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو را
میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت
تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسر من رای بردم
بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت به کنیزک خطاب
فرمود که چگونه حق سبحانه تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری
و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت علیهم السلام را او گفت که چگونه وصف
کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت
فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو که ده هزار
اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بشرف ابد
را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که
پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه
پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از کی بهم خواهد آمد فرمود که از آن کسی
که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواستگاری کرد پس پرسید که حضرت

مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آورند گفت فرزند تو امام حسن عسکری علیه السلام
حضرت فرمود که آیا او را می شناسی گفت نه از آن شبی که بدست بهترین
زنان عالمیان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت ع
کافور خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه
داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر
گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا
ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت عسکری
و مادر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما است و مشایخ عظام ذو الاحترام
محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان
از محدثین عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که
روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من تشریف آوردند و نگاه
تندی به نرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی
از او فرزندی بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه
پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوارم
رخصت بطلب در این باب حکیمه خاتون گوید که جامه های خود را پوشیدم و بخانه
برادرم علی نقی علیه السلام رفتم چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من سخن بگویم
حضرت از باب خانه ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست از برای فرزندم
گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که درین امر رخصت بگیرم

فرمود

فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا نخواسته است که ترا در چنین ثوابی
شریک گرداند و بهره عظیمی از خیر و سعادت تو کرامت فرماید که ترا واسطه
چنین امری گرداند حکیمه گفت بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف آن سعادت
نمود و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر را
با آن زهره منظر بخانه خورشید نور یعنی والد مطهر او بردم و بعد از چند روز
آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت
حسن عسکری در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرره
زمان پدر بخدمت امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت
ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم توئی خاتون من
و صاحب من و الله که نمیگذارم که تو کفش از پایم بکشی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت
میکنم و منت بر دیده های خود می نهم چون حضرت امام این سخن را از من شنید
گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت
غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که در این شب متولد میشود فرزند گرامی
برگزیده از حق تعالی که خدا زنده میگرداند زمین را بعلم و ایمان و هدایت
بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد ای سید من
فرزند و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از
دیگری پس برجستم و نرجس را پشت و شکم ملاحظه کردم هیچ اثری نیافتم پس برگشتم
و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل پیدا خواهد

خواهد شد و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری بر او
ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون ملعون شکم زنان حامله را
می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است
بحال موسی و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای
پیغمبران در شکم نمی باشد و در پهلو می باشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران
مادران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و نجاست و کثافت را
از ما دور کرده است حکیمه گفت که بنزد نرجس رفتم و این احوال را با او گفتم
گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس شب در آنجا ماندم
و افطار کردم و نزدیک نرجس خاتون خوابیدم و در هر ساعت از و خبری میگرفتم
و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب
بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون بنماز
وتر رسیدم نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد
چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم شکی
پیدا آید از وعده که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره
خود ندا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در این حال در نرجس اضطرابی
مشاهده کردم پس او را در بر گرفتم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد
که سوره اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدر بر او بخوان پس از و پرسیدم که چه حال
داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم
بخواندن سوره اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی

میکند در خواندن و برمن سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صدا زد که تعجب
مکن از قدرت الهی که حق تعالی ما را بحکمت گویا میکرداند و ما را در زمین
حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری تمام
شد ترجس از دیده من پنهان شد گویا پرده میان من و او حائل گردید پس دویدم
بسوی امام حسن عسکری علیه السلام فریاد کنان حضرت فرمود که برگرد ای عمه
که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس خاتون
نوری مشاهده کردم که دیدم را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دیدم
که رو بقبله بسجده افتاده و بزانوها و انگشتان سبابه را بسوی آسمان بلند کرده
میگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ جَدِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَاَنَّ اَبِیْ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ پس یک یک
امامان را شمرد تا بخودش رسید پس فرمود اَللّٰهُمَّ اَنْجِزْ لِیْ وَعْدِیْ وَاَتْمِمْ لِیْ
اَمْرِیْ وَثَبِّتْ وَطْاَتِیْ وَامْلَاِ الْاَرْضَ بِیْ عَدْلًا وَقِسْطًا یعنی خداوندا
وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن
و استیلا و انتقام از دشمنان مرا ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من
از عدل و داد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرا صدا زد و گفت ای عمه
فرزندم را در بر گیر و بسوی من بیاور چون بر گرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید بدرستیکه
که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد و پس حکیمه گفت که چون آن
فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوار بردم و نظرش بر پدر افتاد سلام

کرد پس حضرت او را برگرفت و زبان مبارک بر هر دو چشمش مالید
و بر دهان و هر دو گوشش گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست
مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت
صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ
عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره در شأن آنحضرت و آبای بزرگوار او
نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش این است که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی
که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان
دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم
بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را
حذر میکردند برگشتیم به ترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر صلوات الله و
سلامه علیه صلوات بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیرالمومنین و جمیع امامان
علیهم السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در آنحال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک
آنحضرت پیدا شدند و بیکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو
محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی
آسمان پرواز کرد و سایر مرغان از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن عسکری
فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی او سپرد موسی را پس نرجس خاتون
گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی

او را بسوی تو بر میگردانند مانند حضرت موسی که با درخود بر گردانیدند چنانکه
حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا چشم
مادرش با و روشن گردد پس حکیمه از حضرت پرسید که این چه مرغ بود
که صاحب الامر را با و سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است
با ئمه علیهم السلام ایشانرا موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد
و ایشانرا بعلم زینت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت
آنحضرت رفتم چون داخل شدم دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم
ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نموده فرمود که اولاد پیغمبران
و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند برخلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند
و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند
و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیرخوردن ملائکه
فرمان ایشانرا می برند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود
که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام
تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت
مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی
که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است و خلیفه من است بعد
من و عنقریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را
اطاعت نمائی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بعالم قدس ارتحال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه سلام

هر صبح و شام ملازمت می نمایم و از هرچه سوال نمایم مرا خبر میدهد
و گاه است که میخواهم سوال بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن
عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام رفتم بخدمت حکیمه خاتون و سوال کردم از حجت
و امام زمان که خبر داد و مرا از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت
بنشین چون بنشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیگذارد از حجتی که یا ناطق است
و علانیه دعوای امامت میکند و یا خاموش است و تقیه میکند و بعد از
امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر نمی باشد و این
فضیلتی است که حق تعالی حسنین را بر سائر ائمه علیهم السلام داده است
و خدا فرزندان حسین را زیادتی داد بر فرزندان حسن و ایشان را مخصوص کردانیده
بامامت چنانچه فرزندان هارون را زیادتی داد بر فرزندان موسی
و مخصوص کردانید ایشان را به نبوت و وصایت هرچند موسی بهتر بود از
هارون و حجت بود بر او و فرزندان هارون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان
موسی تا روز قیامت و ناچار است این است را از حیرتی که بشک افکند
اهل بطلان و خالص کردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند
بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام
البته خواهد بود و گفتم ای خاتون من آیا از حسن عسکری فرزندی بهم رسیده
و مانده است تبسم کرد و گفت هرگاه فرزندی نماند باشد پس که حجت
خواهد بود و بعد از او من گفتم بتو که بعد از حسنین علیهما السلام امامت در دو برادر

نخواهد بود گفتم ای سیدهٔ من مرا خبر ده که ولادت و غیبت آنحضرت
چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بنحوی که در حدیث گذشته
مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که
حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر
علیه السلام مشتاق لقای آنحضرت علیه السلام شدم و رفتم بخدمت حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم
او را بآنکس که از ما و تو باو احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون
روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون
ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز
داد که فرزندم را بیاور چون بخدمت آنحضرت علیه السلام بردم زبان
در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند حضرت صاحب الامر شهادتین
فرمود و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و
بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری
فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس
ابتدا کرد و صحف آدم علیه السلام را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس
و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات
موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات علیهم اجمعین
همه را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد و پس حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک

فرستاد که او را بسرا پرده های عرش رحمانی بردند پس حق تعالی به او خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده خالص من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود و اظهار امر شریعت و توی هدایت کننده بندگان من قسم بذات مقدس خود بخورم که با طاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و به مخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است و او را از شر دشمنان محافظت و حراست می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر کردانم و حق را باو برپا دارم و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت امام حسن عسکری و بعد از وفات آنحضرت علیه السلام آنحضرت را دیدند و معجزاتی که از آنحضرت مشاهده کرده اند بسیار است از آنجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی روایت کرده است از ابوالادیان گفت که من در خدمت حضرت امام حسن عسکری می بودم و نامه های آنحضرت را بشهرها میبردم پس روزی در بیماری که در آن بیماری بعالم بقا ارتحال فرمودند مرا طلبیدند و نامه چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابوالادیان گفت که ای سید هرگاه این واقعه بایدرو دهد امر امامت با کیست فرمودکه بهر که جواب نامهای مرا از تو طلب نماید او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمودکه هر که بر من نماز کند او جانشین من است

گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام است مهابت
حضرت مرا مانع شد که بپرسم که کدام همیان پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل
مداین رسانیدم جوابها گرفته برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم
داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود
و چون به در خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان
بر گرد او بر آمده‌اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت بامامت خودش
میگویند پس من در خاطر گفتم که اگر این امام است پس امامت نوع دیگر شده است
این فاسق کی اهلیت امامت دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار
میباخت و طنبور می‌نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سؤال از من
نکرد در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر گفت ای سید برادرت را کفن کرده‌اند
بیا و بر او نماز کن جعفر برخاست و شیعیان با او داخل شدند و چون به صحن خانه رسیدیم
دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته‌اند
پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند و چون خواست که تکبیر
بگوید طفلی گندم‌گون پیچیده‌موی گشاده‌دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای
جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو
پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار
خود نماز کرد و آن حضرت را در پهلوی امام علی نقی دفن کردند و متوجه من شد
و گفت ای بصری جواب نامه‌ها را که با تست بده پس تسلیم کردم و در خاطر
خود گفتم که این دو نشان از نشانها که حضرت امام حسن عسکری فرموده بود پس

و یک علامت مانده است و بیرون آمدم پس حاجز وشا بجعفر گفت برای آنکه
حجت بر او تمام کند که او امام نیست که که بود این طفل جعفر گفت والله من هرگز
او را ندیده بودم و نمی‌شناختم پس در اینحال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال
کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چون دانستند که وفات
یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر
پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند است
بگو که نامه‌ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر برخاست و گفت
مردم از ما علم غیب میخواهند در آنحال عقیده خادم بیرون آمد از جانب حضرت
صاحب الامر عم و گفت با شما نامه فلان فلان شخص هست و همیانی هست که در آن
هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند جماعت
نامه‌ها را و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این
نامه‌ها و مالها را بگیری او امام زمان است و مراد امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بود
پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه بناحق آنزمان بود و این وقایع را
نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان
گفت حملی دارم من از آنحضرت و باین سبب او را با ابن ابی الشوارب قاضی
سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند ناگاه عبدالله بن یحیی وزیر خلیفه مرد
و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک
از خانه قاضی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمة بروایت دیگر از رشیق

روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلبید و امر
کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بجنیبت
بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر که را در آنخانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس
چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز خانه غلام سیاهی نشسته بود و بند زیرجامه
در دست داشت و میبافت پرسیدیم که در این خانه کیست گفت صاحبش
بهیچگونه ملتفت نشد بجانب ما و اعتنائی نکرد پس چون داخل خانه شدیم
خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده
بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده است و در خانه هیچکس نبود
چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان حجره ایستاده
است و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای حصیر
مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب هیأت و مشغول نماز است و هیچگونه
بجانب ما التفات ننمود و احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود نزدیک بود
که در میان آب غرق شود و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را
بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده
کرد که داخل شود حال او نیز مانند اول گذشت پس من متحیر ماندم و زبان
بعذرخواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای فرزند رسول خدا
والله که ندانستم نزد که میآیم و حقیقت حال را نمیدانستم الحال توبه میکنم

بسوی خدا از این کرد پس بهیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود و مارا
هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و بدربانان
سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم مارا بنزد او ببرند پس در میان شب
رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری
ملاقات کرده اید و با کسی حرف گفتید گفتم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم
که یک کلمه از این واقعه را بدیگری نقل کرده اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را
نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت
کرده است از یکی از لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام
خلیفه بشهر سر من رای آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از
فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد و طبرزینی در دست
مبارک داشت و بسیما گفت چه میکنی در خانه من سیما برخود بلرزید و گفت جعفر کذاب
میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما برمیگردیم پس از
خانه بیرون آمدیم علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون
آمد من از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست هست گفت که ترا
خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ چیز در عالم مخفی نمیماند و شیخ ابن بابویه
و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از وکلای حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود برد
بخدمت آنحضرت که از مسائلی چند میخواست سوال کند سعد بن عبد الله گفت
که چون بدر دولت سرای آنحضرت رسیدیم احمد رخصت دخول از برای

خود

حدیث دیدن یکی از لشکریان خلیفه عباسی حضرت صاحب الامر را

[illegible] سعد بن عبد الله [illegible] صاحب [illegible]

خود و من طلبید و داخل خانه شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان
عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود
که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود و چون
بسعادت ملازمت رسیدیم دیدیم در دامن آنحضرت طفلی نشسته بود مانند
مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود و نزد آنحضرت گوئی
از طلا بود بشکل انار که به نگینهای زیبا و جواهر گران بها مرصع کرده بودند و یکی
از اکابر بصره به هدیه برای حضرت فرستاده بود و بدست حضرت نامه بود
و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن گوی را می انداخت که طفل
از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را گشود و
نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه
شیعیان تست بگشا و متصرف شو آن یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام
گفت ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را دراز کنم
بسوی مالهای حرام پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که
ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان هست تا حضرت صاحب الامر
حلال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد و حضرت
صاحب الامر علیه السلام فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد
و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج اشرفی قیمت ملکی است
و چهارده اشرفی قیمت نه جامه است که از میراث پدر رسیده بود
که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن عسکری فرمود

که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند
فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه ری که در فلان تاریخ زده اند
و تاریخش بر آن نقش هست و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض
شده ناقصی هست که یک دانگ و نیم هست و حرام درین کیسه همین دو اشرفیست
و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را نزد
جولاهی که از همسایه کانش بود مقدار یک من و نیم ریسمانی بود و مدتی بر این گذشت
دزد آنرا برد و آمد و چون گفت این را دزد برد و تصدیقش نکرد و تاوان
از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود بهمان وزن باو داد
که آنرا بافتند و فروخت و این دو دینار قیمت آن جامه است و حرام است
چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر
فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد
حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این از فلانست که در فلان محله قم میباشد
و پنجاه اشرفی در این صره هست و ما دست باین دراز نمی کنیم پرسید که چرا
فرمود که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود
و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در ان میان هست حضرت
امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسه ها را
بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام است
تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبدالله خواست مسائل خود را
بپرسد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم بپرس

آنچه میخواهی و اشاره کرد بصاحب الامر علیه السلام پس جمیع مسائل مشکله
را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش محو شده بود
حضرت از باب اعجاز بیادش آورده و جواب فرموده و حدیث طولانیست
و در سایر کتب ایراد نموده اند و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمة الله علیهم
روایت کرده اند بسندهای معتبر از غانم هندی که گفت من با جماعتی از اصحاب
خود در شهر کشمیر بودیم از بلاد هند و چهل نفر بودیم و در دست راست پادشاه
آن ملک بر کرسیهای نشستیم و همه توراة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم
علیه السلام را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشانرا دانا
میگردانیدیم در دین خود و فتوی میدادیم ایشانرا در حلال و حرام ایشان و تمیع
مردم رجوع بما میکردند از پادشاه و غیر او روزی نام حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را مذکور ساختیم و گفتیم آن پیغمبری که در کتابها نام او مذکور است
امر او بر ما مخفی است و واجبست بر ما که تفحص کنیم احوال او را و از پی آثار او
برویم پس رای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان
احوال آنحضرت را تجسس نمایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم
پس دوازده روز راه رفتم تا نزدیک بکابل رسیدم جماعتی از ترکان بمن برخوردند
و زخم بسیاری بر من زدند و اموال مرا گرفتند حاکم کابل چون بر احوال من
مطلع شد مرا بشهر بلخ فرستاد و در آن وقت داود بن عباس والی بلخ بود
چون خبر من باو رسید که از برای طلب دین حق از هند بیرون آمده ام و لغت
فارسی آموخته ام و مناظره و مباحثه با فقها و متکلمین کرده ام مرا بمجلس خود طلبید

فقها و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون آمده ام
که طلب نمایم و تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده ام
گفتند نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر ماست که تو او را طلب می نمائی من
شرایع و دین آنحضرت را از ایشان پرسیدم بیان کردند با ایشان گفتم که میدانم
که محمد پیغمبر است اما نمیدانیم آنکه شما میگوئید آنست که من او را طلب می کنم
یا نه بگوئید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سوال کنم از او از علامتها
و دلالتها که نزد من هست و در کتب خود خوانده ام اگر آن باشد که من طلب
میکنم ایمان بیاورم باو گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست
گفتند ابوبکر گفتم نامش را بگوئید این کنیت اوست گفتند نامش عبدالله پسر
عثمانست و نسب او را بقریش ذکر کرده اند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید گفتند
گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من او را طلب میکنم خلیفه او
برادر اوست در دین و پسر عم اوست در نسب و شوهر دختر اوست و پدر
فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان
این مردی که خلیفه اوست باو چون فقهای ایشان این را از من شنیدند برجستند
و گفتند ای امیر این مرد از شرک خود بدر آمده است و داخل کفر شده است
و خونش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسک ام
و از دین خود مفارقت نمی کنم تا دینی قوی تر از آنکه دارم بیابم من صفات
آن پیغمبر را خوانده ام در کتابهای خدا که به پیغمبرانش فرستاده است و من از
بلاد هند بیرون آمده ام و دست برداشته ام از عزتی که در آنجا داشتم

از برای طلب او و چون تفحص کردم امر پیغمبر شما را از آنچه شما بیان کردید موافق
نبود با آنچه من در کتب آسمانی خوانده‌ام فرموده است از من برو اید پس والی بلخ فرستاد
حسین بن اشکیب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود
طلبید و گفت با این مرد هندی مباحثه کن حسین گفت اصلحک الله نزد تو فقها و
علما هستند و ایشان ابصر و اعلم اند بمناظره او والی گفت چنانچه من میگویم
با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن و خوب خاطر نشان او کن
پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفتم و بر مطلب من مطلع شد
گفت آن پیغمبری که طلب او میکنی همانست که ایشان گفته اند اما خلیفه او را غلط
گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب
پسر عبدالمطلب است و او شوهر فاطمه دختر محمد است و پدر حسن و حسین که دو
دخترزاده محمد اند غانم گفت من گفتم همین است آنکه من میخواستم و طلب میکردم
پس رفتم بخانه داود والی بلخ و گفتم ای امیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد
أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله پس والی نیکی و احسان بسیار با ما کرد
و با حسین گفت تفقد احوال او بکن و از او باخبر باش پس رفتم بخانه او و با او
انس گرفتم و مسائلی که بآن محتاج بودم موافق مذهب شیعه از نماز و روزه و سایر
فرائض از او اخذ کردم و حسین گفت ما در کتب خود خوانده‌ایم که محمد خاتم پیغمبرانست
و پیغمبری بعد از او نیست و امامت بعد از او با وصی و وارث و خلیفه اوست
و بعد از وصی با وصی و خلیفه اوست و پیوسته امر خلافت خدا جاریست
در اعقاب و اولاد ایشان تا منقضی شود دنیا پس کیست وصی محمد گفت

امام حسن ع و بعد از او امام حسین ع و دو پسر محمد و همه را شمرد تا حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه و بیان کرد آنچه حادث شد از غائب شدن آنحضرت ع پس
همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت ع بکنم شاید بخدمت آنحضرت
توانم رسید راوی گفت پس غانم آمد بقم و با اصحاب ما صحبت داشت
در سال دویست و شصت و چهار با اصحاب ما رفت بسوی بغداد و با او
رفیقی بود از اهل سند که با او رفیق شده بود در تحقیق مذهب حق غانم گفت
خوشم نیامد بعضی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بغداد بیرون رفتم تا داخل
سامره شدم و رفتم به مسجد بنی عباس تا وارد و قریه عباسیه شدم و نماز کردم
و متفکر بودم دران امر که در طلب آن سعی میکردم ناگاه مردی نزد من آمد و گفت
تو فلانی و مرا بنامی خواند که در هند داشتم و کسی بران اطلاع نداشت گفتم بلی
گفت اجابت کن مولای خود را که ترا می طلبد من با او روانه شدم و مرا از راه های
غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم و دیدم مولای من نشسته است
و بلغت هندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذاشتی
فلان و فلان را تا آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال
هر یک را پرسید و آنچه بر من گذشته بود همه را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام هندی
میفرمود و گفت میخواهی که حج کنی با اهل قم گفتم بلی ای سید من فرمود با ایشان
حج مرو و درین سال برگرد و در سال آینده برو پس بسوی من انداخت
همیانی زری که نزد او گذاشته بود و فرمود این را خرجی خود کن و در بغداد
بخانه فلان شخص مرو و او را بر هیچ امر مطلع مگردان راوی گفت بعد از ان غانم

بر گرد

برگشت و بحج نرفت بعد از آن قاصدها آمدند و خبر دادند که حاجیان در آن سال
از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت ع او را برای این منع فرمودند از رفتن
بسوی حج و در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر بحج رفت
و بخراسان برگشت و هدیه برای ما از خراسان فرستاد و مدتی در خراسان
ماند تا برحمت خدا واصل شد و قطب راوندی از جعفر بن محمد بن قولویه استاد
شیخ مفید رحمة الله علیهم روایت کرده است که چون قرامطه اعنی اسماعیلیها
کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را کنده آوردند و در مسجد کوفه نصب کردند در
سال سیصد و سی و هفت که اوائل غیبت کبری بود و خواستند که حجر الاسود را
بکعبه برگردانند و در جای خودش نصب کنند من امید ملاقات حضرت صاحب الامر
در آن سال اراده حج کردم زیرا که در احادیث صحیح وارد شده است
که حجر الاسود را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمی کند چنانچه قبل از بعثت
حضرت رسالت پناه ص که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آنرا نصب
کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کرد و چون خواستند
بسازند هر که حجر را گذاشت لرزید و قرار نگرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین
آنرا بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال روانه حج شدم و چون
به بغداد رسیدم علتی صعبی مرا عارض شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم بحج رفت
پس نائب خود گردانیدم مردی از شیعه که او را ابن هشام می گفتند و عریضه بخدمت
حضرت ع نوشتم و سرش را مهر کردم و در عریضه سوال کرده بودم که مدت عمر من
چند سال خواهد بود و از این مرض عافیت خواهم یافت یا نه و ابن هشام را گفتم

جعفر بن قولویه ... شیخ مفید ... صاحب ... بواسطهٔ نائب

که مقصود من آنست که این رقعه را بدهی بدست کسی که حجر الاسود را بجای خود بگذارد و جوابش را بگیری و ترا از برای همین کار میفرستم ابن هشام گفت که چون داخل مکه مشرفه شدم مبلغی بخدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجر مرا حمایت کنند که درست توانم دید که حجر را بجای خود میگذارد و از ازدحام مردم مانع دیدن من نشود و چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدمه مرا درمیان گرفتند و حمایت من می نمودند و من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلرزید و قرار نمیگرفت تا آنکه جوان خوش روی گندم گون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت و بجای خود گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد و پس خروش از مردم برآمد و صدا بلند کردند و آن جوان روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب او بسرعت روانه شدم و مردم را می شکافتم و از جانب راست و چپ دور میکردم و میدویدم و مردم گمان کردند که من دیوانه شده ام چشم از و بر نمیداشتم که مبادا از نظر من غائب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهایت آهستگی و اطمینان میرفت و من هرچند میدویدم باو نمی رسیدم و چون بجائی رسید که بغیر از من و او کسی نبود بسوی من ملتفت شد و فرمود بده آنچه با خود داری رقعه را بدستش دادم نگشوده فرمود باو بگو بر تو خوفی نیست در این علت و عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود و چون اینحالت را مشاهده کردم و کلام معجز نظامش را شنیدم خوف بر من مستولی شد بحدیکه حرکت نتوانستم کرد و چون این خبر باین قولویه رسید یقین او زیاده شد و در حیات بود تا سال سیصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندک آزاری بهم رسانید

وصیت کرد و تهیه کفن و حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام
در این امر میکرد مردم با او گفتند آزار بسیاری نداری اینقدر تعجیل و اضطراب
چرا میکنی گفت این سال آنست که مولای من مرا وعده داده است پس بهمان
علت بمنازل رفیع جنت انتقال نمود الحقه الله بموالیه الاطهار فی دار القرار
و سید علی بن طاوس رضی الله عنه نقل کرده است که من در سامره بودم
در سحر شب سیزدهم ماه ذی القعده سال ششصد و سی و هشت صدای حضرت
صاحب الامر علیه السلام را شنیدم که از برای شیعیان زنده و مرده دعا میکرد
و از آن جمله فرمود زنده دار ایشان را و باقی دار ایشان را در عزت ما و پادشاهی ما
و ملک ما و دولت ما و شیخ ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن فارس ادیب
که گفت من در شهر همدان شدم و جمعی را دیدم یافتم یک محله که
ایشان را بنی راشد میگفتند و همه شیعه امامیه بودند از سبب تشیع ایشان
سوال کردم مردی پیری از ایشان که آثار صلاح و دیانت از ناصیه او ظاهر بود گفت
سبب تشیع ما آنست که جد اعلای ما که ما نسبت با او منسوبیم بحج رفته بود گفت
در وقت مراجعت پیاده شدم چند منزل که آمدم در بادیه روزی از اول
قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون بخواب رفتم بیدار نشدم
تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاده پیدا نبود و متوحش از آن
شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بصحرای سبز و خرم پر گل و لاله که هرگز چنین مکانی
ندیده بودم چون داخل آن بستان شدم قصر عالی بنظرم پیدا شد بجانب قصر
روانه شدم چون بدر قصر رسیدم دو خادم سفید دیدم نشسته اند سلام کردم

جواب نیکوئی گفتند و گفتند بنشین که خدا خیر عظیمی نسبت بتو خواسته است که
ترا باین موضع آورده است پس یکی از آن خادمها داخل قصر شده و بعد از اندک
زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده
کردم که هرگز بآن خوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده که بر در خانه آویخته بود
برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته است
و شمشیر درازی محاذی سر او از سقف آویخته است که نزدیک است که شمشیر
مماس سر او بشود و آن جوان مانند ماهی بود که در تاریکی درخشان باشد پس سلام
کردم و با نهایت ملاطفت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی که من کیستم
گفتم نه و الله گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خروج خواهم
کرد و اشاره بآن شمشیر کرد و زمین را پر از عدل و راستی خواهم کرد بعد از آنکه پر از ظلم
و جور شده باشد پس بر رو افتادم و رو را بر زمین مالیدم گفت چنین مکن و سر بردار
تو فلان مردی از مدینه از بلاد جبل که او را همدان میگویند گفتم راست گفتی ای آقای من
و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم بلی ای سید من میخواهم بسوی
اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره
فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زری بمن داد و مرا از بستان
بیرون آورد و با من روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و منار مسجد
پیدا شد گفت می شناسی این شهر را گفتم نزدیک بشهر ما شهری هست که آنرا اسدآباد
میگویند گفت همانست برو بارشد و صلاح این را گفت و ناپیدا شد من داخل اسدآباد شدم
و در کیسه چهل یا پنجاه اشرفی بود پس وارد همدان شدم و اهل خویشان خود را جمع کردم

وبشارت داده ایشان را بآن سعادتها که حق تعالی برای من میسر کرده اما
همیشه ذخیره و غنیمت تا آن اخبار را در بیان امامت شیخ صدوق و شیخ طوسی
و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای صحیح از محمد بن ابراهیم بن مهزیار و بعضی از علی بن ابراهیم
بن مهزیار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت
حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم و میسر نشد شبی در میان رخت خواب خود
خوابیده بودم صدائی شنیدم که کسی گفت ای فرزند مهزیار امسال حج بیا که بخدمت
امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فرحناک و خوشحال و پیوسته مشغول عبادت
بودم تا صبح طالع شد نماز صبح کردم و از برای طلب رفیق بیرون آمدم و رفیقی چند
بهم رسانیدم و متوجه مکه شدم چون داخل کوفه شدم تفحص بسیار کردم و اثری و خبری
از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدم تفحص
بسیار کردم و خبری بمن نرسید باز متوجه مکه معظمه شدم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته
میان امیدواری و ناامیدی متردد و متفکر بودم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام
انتظار میکشیدم که در کعبه معظمه خلوت شود و مشغول طواف شوم و بتضرع و
ابتهال از بخشنده لایزال سوال کنم که مرا بکعبه مقصود خویش راهنمائی کند چون خلوت شد
مشغول طواف شدم ناگاه جوانی با ملاحت خوشروی خوشبوی را در طواف
دیدم که دو برد یمنی پوشیده یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکنده و طرف ردا را
بر دوش دیگر برگردانیده چون نزدیک او رسیدم بجانب من التفات نمود و فرمود
از کدام شهری گفتم از اهواز گفت ابن الخصیب را می شناسی گفتم او برحمت الهی واصل شد
گفت خدا او را رحمت کند در روزها روزه میداشت و شبها بعبادت می ایستاد

وتلاوت قرآن بیشتر می‌نمود و از شیعیان و موالیان ما بود گفت علی بن
مهزیار را می‌شناسی گفتم منم آنم گفت خوش آمدی ای ابوالحسن چه کردی آن علامتی را
که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری ع بود گفتم با منست گفت بیرون آور
بسوی من پس من بیرون آوردم انگشتر نیکوئی را که بر آن محمد و علی ع نقش کرده بودند
و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا علی نقش بود چون نظرش بر آن افتاد
آنقدر گریست که جامه‌هایش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد
بتحقیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی
ترا در فردوس اعلی با پدران خود ساکن گرداند پس گفت بعد از حج چه مطلب داری
گفتم فرزند امام حسن عسکری ع را طلب میکنم گفت بمطلب خود رسیده و او مرا
بسوی تو فرستاده است بمنزل خود و مهیای سفر شو و مخفی دار چون ثلث شب بگذرد
بیا بسوی شعب بنی عامر که بمطلب خود میرسی ابن مهزیار گفت که بخانه خود برگشتم
و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه
شدم چون بشعب رسیدم آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی
و خوشا حال تو که ترا رخصت ملازمت داده‌اند پس همراه او روانه شدم تا از منی
و عرفات گذشتیم چون بپائین عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابوالحسن پیاده شو
و تهیه نماز کن پس با او نافله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز صبح
مختصری ادا کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و رو بخاک مالید و سوار شد و من هم سوار شدم
تا به بالای عقبه رفتیم گفت نظر کن چیزی می‌بینی نظر کردم بقعه سبز خرمی دیدم که
گیاه بسیار داشت گفت نظر کن بالای تل ریگ چیزی می‌بینی چون نظر کردم

ثم

خیمه از نور دیدم که نور آن خیمه تمام وادی را روشن کرده بود گفت منتهای آرزوها
در اینجا است و دیده‌ات روشن باد چون از عقبه بزیر رفتیم گفت از مرکب
بزیر بیا که در اینجا هر صعبی ذلیل می‌شود چون از مرکب بزیر آمدم گفت دست
از مهار ناقه بردار و آنرا رها کن گفتم ناقه را بکه بگذارم گفت این حرمیست که داخل
آن نمیشود مگر ولی خدا و بیرون نمیرود از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتم
تا نزدیک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو رخصت بگیرم بعد از
اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا رخصت داد چون داخل
خیمه شدم دیدم حضرت بر روی نمدی نشسته است و نطع سرخی بر روی نمد
افکنده اند و بر بالشی از پوست تکیه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام من
جواب فرمود و روی مشاهده کردم مانند پاره ماهی از طیش و سفاهت مبرا
نه بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول مایل گشاده پیشانی با ابروهای باریک کشیده
و بیکدیگر پیوسته و چشمها سیاه گشاده و بینی کشیده و گونه‌های رو هموار و برنیامده
و در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خالی بود مانند فتات مشکی که بر صفحه نقره
افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخته از پیشانی
نورانیش نور ساطع بود مانند ستاره درخشان با نهایت سکینه و وقار و حیا
و حسن لقا پس احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در
دولت بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی می‌کنند فرمود روزی
خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود
پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان‌تر و دورتر

جا باشد تا آنکه بر کناره باشم از مکائد اهل ضلال و متمردان جهال تا هنگامی که حق تعالی
رخصت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزند حق تعالی اهل بلاد و طبقات
عباد را خالی نمی گذارد از حجتی و امامی که مردم پیروی او نمایند و حجت خدا باو بر خلق
تمام باشد ای فرزند گرامی تو آنی که خدا مهیا کردانیده است ترا برای نشر حق و برانداختن
باطل و اعلای دین و اطفاء نائره مضلین پس ملازم جاهای پنهان باش از زمین
و دور باش از بلاد ظالمین و وحشت نخواهد بود ترا از تنهائی و بدانکه دلهای
اهل طاعت و اخلاص مائل خواهند بود بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان
پرواز کنند و ایشان گروهی چند اند که بظاهر در دست مخالفان ذلیل اند
و نزد حق تعالی گرامی و عزیز اند و اهل قناعت اند و چنگ در دامان متابعت
اهل بیت ع زده اند و استنباط دین از آثار ایشان می نمایند و مجاهده و محبت با
با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشانرا مخصوص کردانیده است بآنکه صبر نمایند
بر مذلتها که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در دار قرار بعزت ابدی فائز گردند
ای فرزند صبر کن بر مصادر و موارد امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت
ترا میسر کرداند و علمهای زرد و رایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو
بجولان درآید و فوج فوج از اهل اخلاص و مصافات نزد رکن حجر الاسود
بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند در حوالی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که
طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و دلهای ایشان پاکیزه باشد از نجاست
شقاق و طبائع ایشان نرم باشد برای قبول دین و متصلب باشند در دفع
فتنه های مضلین و در آن وقت حدائق ملت و دین ببار آید و صبح حق درخشان

کردد و حق تعالی بتو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و بهجت امن و امان
در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رمیده شرائع دین مبین بآشیانهای
خود برگردند و امطار فتح و ظفر و بساتین ملت را سرسبز و شاداب گرداند
پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان داری و اظهار ننمائی
مگر بجمعی که از اهل صدق و وفا و امانت باشند ابن مهزیار گفت چند روز در
خدمت آنحضرت علیه السلام ماندم و مسائل مشکله خود را از آنجناب سؤال
نمودم آنگاه مرا مرخص فرمود که با اهل خود معاودت نمایم و در روز وداع
زیاده از پنجاه هزار درهم با خود داشتم بهدیه بخدمت آنحضرت بردم و التماس
بسیار کردم که قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بجو باین مال در برگشتن
بسوی وطن خود که راه درازی در پیش داری و دعای بسیاری در حق من
فرمود و برگشتم و حکایات و اخبار در اینباب بسیار است و این رساله مختصر
گنجایش ذکر آنها ندارد و ابن بابویه از محمد بن ابی عبد الله کوفی روایت کرده
که او احصا نموده است عدد آن جماعتی را که بخدمت آنحضرت علیه السلام
رسیده اند یا معجزات آنحضرت برایشان ظاهر گردیده از وکلا و غیره وکلاء ایشان
این جماعت اند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه
عاصمی و از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم احمد بن اسحق و از اهل همدان
محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و محمد بن ابی عبد الله اسدی و از اهل آذربایجان
قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و اینها همه وکلا بوده اند و از غیر وکلا ابوالقاسم
بن ابی حالس و ابو عبد الله کندی و ابو عبد الله جنیدی و هارون قزاز و نیلی و ابوالقاسم

بن وجیس و ابو عبد الله بن فروخ و مسرور طباخ آزاد کردهٔ امام علی نقی ع
و احمد بن حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب پوستینها
و صاحب صره سر بمهر و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن همدان و محمد بن هارون
بن عمران و از دینور حسن بن هارون و احمد پسر برادر او و ابو الحسن و از اصفهان
ابن باوشاله و از ضیمره زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد
بن اسحق و پدرش حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسر او و ابو محمد
بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفوکر و از
قزوین مرداس و علی بن احمد و از قابس دو مرد و از شهرزور پسر خاله و از فارس
مجروح و از مرد صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسر او و جعفری
و ابن الاعجمی و شمشاطی و از مصر صاحب مولودین و صاحب مال و بمکه ابو رجا
و از نصیبین محمد بن شعیا و از اهواز حصینی و انچه در کتب معجزات مذکور اند زیاده
از هفتاد نفر می شوند و چیزی را که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته
متواتر بالمعنی می شود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که قائم ما را غیبتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید
گفتم چرا یا ابن رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پیغمبران را در
غیبتهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا
کند جمیع مدتهای غیبتهای همه را حق تعالی میفرماید لترکبن طبقا عن طبق
یعنی مرتکب خواهد شد سنتهای پیشینیان را مطابق انچه واقع شده است

وایضاً از عبد الله بن فضل روایت کرده است که حضرت صادق ع
فرمود که البته صاحب این امر را غیبتی خواهد بود که هر سست ایمانی شک کند
گفتم چرا حضرت ع فرمود که ما را رخصت نداده اند که علتش را بیان کنیم گفتم چه
حکمت در غیبت آنحضرت ع خواهد بود فرمود همان حکمت که در غیبت
پیغمبران ع سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمی شود
مگر بعد از ظهور آنحضرت ع چنانچه حضرت خضر ع بیان نکرد حکمت سوراخ کردن کشتی
و کشتن پسر و برپا داشتن دیوار را مگر وقت جدا شدن از یکدیگر ای پسر فضل این
امریست از امور غریبه خدا و سریست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا
و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم با آنکه افعال او همه
منوط است بحکمت هر چند وجهش بر ما معلوم نباشد و کلینی رحمه الله روایت
کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر ع
و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت ع فرستاد و سوال کرد از علت غیبت
و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت ع در حال غیبت حضرت در جواب
نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
لَا تَسْأَلُوْا عَنْ اَشْیَاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید
سوال مکنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزرده شوید بدرستیکه نبود احدی از
پدران من مگر آنکه در گردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه ظالمی که در زمان
او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از ظالمان و غاصبان
خلافت در گردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع

مردم از من در غیبت من مانند انتفاع بآفتاب است در وقتیکه غائب
کرده باشد آنرا ابر از دیده ها و بدرستی که من امان اهل زمینم از عذاب الهی
چنانچه ستاره ها امان اهل آسمانند پس بپوشید درهای سوال را از چیزی که نفع
بشما ندارد و تکلیف مکنید در دانستن امری که شما را تکلیف دانستن آن نکرده اند
و دعا کنید که حق تعالی بزودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما در آنست
و سلام خدا بر تو باد و بر هر کس که متابعت هدایت کند و ابن بابویه بسند خود
از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول صلی الله
علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم در ایام غیبت او فرمود
بلی بحق خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند باو و روشنی
می یابند بنور ولایت او در غیبت او مانند انتفاع مردم بآفتاب هرچند ابر
آنرا پوشانیده باشد مولف گوید که تشبیه بآفتاب زیرا اشاره است
بچند چیز اول آنکه بدلول اخبار معتبره نور وجود و علم هدایت و سائر فیوض
و کمالات و خیرات به برکت ایشان بخلق میرسد و ببرکت ایشان و شفاعت
ایشان و توسل بایشان حقائق و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها
و فتنه ها از ایشان رفع می شود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا كَانَ
اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ و عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستاره ها امان
اهل آسمان اند و هر که دیده دلش اندکی بنور ایمان منور شده باشد میداند
که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب

وثیقی و مسئلهٔ مشکلی بر او مشتبه کردد و همین که متوسل بارواح مقدسهٔ ایشان
شود بقدر توسل البته ابواب رحمت و هدایت بر او مفتوح میگردد دوم آنکه
همچنانکه آفتاب با بر محجوب باشد باوجود انتفاع خلق بضوء او آناً فآناً منتظر رفع
سحاب و کشف حجاب هستند همچنین شیعیان مخلص پیوسته در ایام غیبت
منتظر فرج هستند و مایوس نمیگردند و ثوابهای عظیم میبرند سوم آنکه منکر وجود
آنحضرت با وجود سطوع انوار و ظهور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب
هرگاه محجوب بسحاب باشد چهارم آنکه چنانچه مستور بودن آفتاب بسحاب
گاه هست که از برای عباد اصلح هست همچنین گاه باشد غیبت آنحضرت
از برای شیعیان با وجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظهور
آنحضرت بوجوه شتی که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم آنکه نظر بقرص آفتاب
اکثر دیده ها را ممکن نیست و بسا باشد باعث کوری چشم نظر کننده شود همچنین
دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد
چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیا علیهم السلام ایمان بایشان می آوردند
و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسده انکار میکردند مانند یهودان مدینه و دور نیست
که اکثر شیعیان در این زمان غیبت چنین باشند ششم آنکه در روز ابر بعضی از
مردم آفتاب را از فرجه ها می بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از
شیعیان ایشان بخدمت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچه حضرت صادق
فرموده که قائم ما را دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه و دیگری دراز و در غیبت اول
نخواهد دانست جای او را مگر خواص شیعیان و در غیبت دوم نخواهد دانست

مکان او را اکثر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که سی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود یعنی هر یک بمیرد دیگری بجای او خواهد آمد هفتم آنکه آنحضرت و آبای اطهار او علیهم السلام مانند آفتاب اند در عموم نفع و کسی بغیر کوری بی بهره از نفع ایشان نیست چنانچه حق تعالی در حق آن کور باطنان فرموده است مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ أَعْمٰى وَأَضَلُّ سَبِيلًا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود حضرت قائم ع قائم شده باشد انکار آن کردن بمحض استبعاد از طول حیات آنحضرت بصورت است با آنکه مثل آنرا همه عامه در وجود حضرت خضر ع قائل شده اند و در عمر حضرت نوح ع بزیاد از هزار سال قائل اند و موافق روایات معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال قائل شده اند و عمر دجال ابن الصائد را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قائل شده اند و عمر حضرت عیسی ع را تا زمان مهدی ع قائل اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی ع را در مدت مدید باقی بدارد تا وقتی که مصلحت در خروج داند و او را امر بخروج فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غائب چه فائده است این سوال بیوجه است زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران ع سابق بروایات مسلمه بین الفریقین واقع شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتها در شعب ابی طالب ع و در طائف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فائده

که در او

که در وجود غیبت آنها بود در وجود غیبت آنحضرت ع میتواند بود و اگر فایده بغیر آن
نباشد که شیعیان را در اعتقاد بامامت و وجود آنحضرت ع و انتظار ظهور
آنحضرت ع بردن ثوابهای غیر متناهی حاصل می شود کافی است چنانچه منقول است
که از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد خدا حضرت
فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین ع منقول است که فرمود که
غیبت امام دوازدهم ممتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند
بامامت او و انتظار ظهور آنحضرت ع کشند بهترین اهل هر زمان خواهند بود زیرا که
حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت نزد
ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و خدای عز و جل ایشانرا در انزمان بمنزله
جماعتی گردانیده که جهاد کنند در پیش روی رسول خدا بشمشیر ایشانند مخلصان
بحق و شیعیان مایند براستی و دعوت کنندگانند خلق را بسوی دین خدا در پنهان
و آشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجهاست و ایضاً
از آنحضرت منقول است که هر که ثابت باشد بر ولایت ما در غیبت قائم ما عطا کند
حق تعالی باو ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و احد و بسندهای بسیار از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم کشد و بمیرد
بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قائم با آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است
که در پیش روی آنحضرت ع شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در خدمت
حضرت رسول خدا شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که بر مردم زمانی خواهد آمد که غائب شود از ایشان امام ایشان پس خوشا حال

آنجا که ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود
آنست که ندا کند باری تعالی ایشانرا که ای بندگان من ایمان آوردید بسرّ من
و تصدیق نمودید بغیبت من پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من
بدرستی که شمائید بندگان و کنیزان من از شما قبول میکنم عبادات را و بس و از شما
عفو میکنم گناه را نه از غیر شما و شما را می آمرزم و بس و ببرکت شما باران میفرستم
از برای بندگان خود و بسبب شما دفع میکنم بلا را از ایشان اگر شما نمی بودید عذاب
خود را بر ایشان میفرستادم راوی گفت یابن رسول الله چه چیز است
بهترین کاری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نگهداشتن و ملازم خانها
بودن و احادیث در این باب زیاده از حد و احصا است با آنکه از کجا
معلوم است که منافع آنحضرت ع ظاهرا بمردم نمی رسد بر وجهی که او را نشناسند
چنانکه وارد شده است که آنحضرت ع هر سال بحج می آید و مردم را می شناسد
و مردم او را نمی شناسند و چون آنحضرت ع ظاهر شود گویند که او را میدیدیم
و نمی شناختیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صاحب این امر
شبیه است بحضرت یوسف این سنیان رو سیاه خوک سیرت چرا انکار
می کنند این را برادران یوسف ع عقلا و دانایان و اسباط پیغمبران بودند
و رفتند بنزد آنحضرت و با او سخن گفتند و سودا کردند و برادران او بودند و او را
نشناختند تا آنکه حضرت خود را بایشان شناسانید پس چرا انکار می کنند این امت
حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان
در میان ایشان تردد کند و در بازارهای ایشان راه رود و پا بر روی

منه شبهای ایشان گذارد و ایشان او را نشناسند تا آنکه خدا او را رخصت دهد که خود را با ایشان بشناساند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را به برادران خود بشناساند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مردم او را ترسانیده غائب گردانند و او غائب گردد تقصیر از مردم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان تمام خواهد بود و جمعی که درین باب تقصیری نداشته باشند ثوابهای عظیم فائز خواهند گردید خصوصاً در وقتی که از برکات ائمه صلوات الله علیهم آثار ایشان منتشر گردیده باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده باشند و فقها و راویان اخبار خود را هادی مردم گردانیده باشند و مردم را امر به رجوع با ایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق فرمود که حق تعالی در هر عصری عادلی چند از راویان احادیث اهل بیت مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را و بر خود بستن مذاهب باطله مبتدعان را و تاویل کردن جاهلان را و فرمانها و توقیعات از حضرت صاحب الامر علیه السلام به شیعیان رسید که در ایام غیبت ما رجوع کنید به راویان اخبار و احادیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدا ام بر همه یا بر ایشان و ان دلائل و نصوصی که بر امامت آنحضرت اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد وَاللهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ مقصد نهم در اثبات رجعت است بدانکه اجماع یاران شیعه

بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه حقیت رجعت است یعنی پیش از قیامت
در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا
برمیگردند نیکان برای آنکه بدیدن دولت ائمه خود دیده های ایشان روشن گردد
و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت
و عذاب دنیا و مشاهده اضعاف آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت رسالت
برسد و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان و سائر مردم در قبرها میمانند تا در قیامت
محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی کند در رجعت
مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سائر مردم پس ایشانرا بحال خود
میگذارند و اکثر علمای امامیه دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند
مانند محمد بن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی
و سید ابن طاوس و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته در اعصار
ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این مسئله نزاع بوده است و بسیاری از
علما و محدثین شیعه رسائل مفرده در این مسئله تالیف کرده اند چنانکه از باب جال
ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما
نداشته باشد و متعه را حلال نداند و این فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از
دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر
ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع
کند و آیاتی که تفسیر آنها برجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا يعنی در روزیکه
مبعوث کرده و انیم از هر امتی فوجی از انها که تکذیب می کنند بآیات ما و در احادیث
بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیه در رجعت است
که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است
وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی محشور کردانیم ایشان را پس ترک
نکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد بآیات امیر المؤمنین علیه السلام
و ائمه علیهم السلام اند و هم حق تعالی فرموده است وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ
أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا
بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی چون واجب شود عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وسیده
که نازل شود عذاب خدا بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای
ایشان دابه از زمین که سخن گوید با ایشان بدرستیکه مردم بودند که بآیات ما
یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این دابه
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد
و عصای موسی و انگشتر سلیمان با او خواهد بود و عصا را در میان دو دو چشم
مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مومن است حقا و انگشتر را در میان
دو چشم کافر خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز نقل
این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند
و صاحب کشاف نیز روایت کرده است که دابه از صفا بیرون خواهد آمد و با او
عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد شد پس عصا را بر محل سجود مومن خواهد زد در میان

دو دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن خواهد کرد مانند ستاره درخشان با آنکه در میان دو چشمش نوشته می شود مومن و انگشتر را بر بینی کافر می زند و سیاه میشود و جمیع رویش را تیره میکند یا در میان دو دیده نوشته میشود کافر و گفته است بعضی از قرار تَكْلِمُهُمْ بی تشدید خوانده اند یعنی جراحت میکند ایشان را و در احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام مکرر در خطبه ها میفرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی چیزیکه بآن داغ می کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند که دابة الارض امیرالمومنین ع است و ابن ماهیار در کتاب ما نزل من القران فی الائمه روایت کرده است از اصبغ بن نباته که گفت معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما گروه شیعه گمان می کنید که دابة الارض علی است گفتم مانی گوئیم تنها یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلم علمای یهود را طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر دابة الارض را می یابید گفت بلی گفت چه چیز است گفت مرد است معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت ایلیا معاویه گفت ایلیا چه نزدیک است بعلی سیوم قوله تعالی اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْكَ الْقُرْاٰنَ لَرَآدُّكَ اِلٰی مَعَادٍ یعنی بدرستی که آنکه بر تو واجب گردانیده قرآن را هرآینه ترا بر میگرداند بسوی محل عود و احادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی دنیا رجعت است چهارم قوله تعالی وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اَوْ مُتُّمْ لَاِلَی اللّٰهِ تُحْشَرُوْنَ یعنی البته اگر کشته شوید در سبیل خدا یا بمیرید هرآینه بسوی خدا محشور میشوید و منقول است

بطرق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل الله راه ولایت علی و ذرّیت اوست هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرکی هست اگر در حیات دنیا کشته شود در راه ایشان در رجعت بر میگردد تا بمیرد و اگر بمیرد در رجعت بر میگردد تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود در تفسیر قول حق تعالی کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر که کشته شود مرگ را نچشیده است والبته در رجعت بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد بهم قول خدای عزوجل وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ یعنی بیاد آور وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه آنچه داده ام شما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس گواه باشید بر یکدیگر و من بر شما از گواهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت خواهد بود چنانکه سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان برسول خدا صلوات الله علیه خواهند آورد و حضرت امیرالمؤمنین ع را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده است از آدم علیه السلام و هر که بعد از او است جمیع ایشان را برمیگرداند بدنیا تا قتال

وجهاد کنند در پیش روی حضرت امیرالمومنین علیه السلام و شیخ حسن بن سلیمان
در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت باقر علیه روایت کرده است
که حضرت امیرالمومنین ع فرمود که بدرستیکه خداوند عالمیان واحد و یگانه و بی مثل
و نظیر است و متفرد بود در یگانگی و کسی با او نبود پس تکلم نمود بکلمه پس آنکلمه را
نوری گردانید و از ان نور محمد را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از ان نور
خلق کرد پس تکلم بکلمه دیگر نمود و از ان روحی بهم رسید و آن روح را در ان
نور ساکن گردانید و ان نور را در بدنهای ما ساکن گردانید پس مائیم
روح برگزیده خدا و کلمات خدا که در قران ذکر کرده است و بما حجت خود را
بر خلق تمام کرده و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز در وقتی
که نه آفتاب بود و نه ماهتاب و نه شب و نه روز و نه دیده که نظر کند عبادت میکردیم
خدا را و تنزیه و تقدس و تسبیح او میکردیم و اینها پیش از ان بود که خلائق را
بیافرینید و چون ارواح پیغمبران ص را خلق کرد عهد و پیمان از ایشان گرفت
که بما ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند و گفت
یعنی ایمان بیاورید به محمد ص و یاری کنید وصی او را و همه پیغمبران ع یاری او خواهند
کرد و بدرستیکه حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را که یاری یکدیگر کنیم
و به تحقیق که من یاری کردم محمد را و جهاد کردم در پیش روی او و کشتم
دشمنان او را و وفا کردم از برای خدا بانچه گرفته است بر من از پیمان
و پیمان نصرت و یاری محمد ص و هنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران
و رسولان خدا و بعد ازین در رجعت یاری من خواهند کرد و ما بین مغرب

و مشرق

و مشرق زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشد از جن و انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده هایی که خدا ایشان را زنده کرده اند و گروه گروه از قبرها لبیک گویان بیرون آیند و صدا بلند کنند که لبیک لبیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای خود گذاشته باشند و بر سرهای کافران و جباران و اتباع ایشان زنند از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق تعالی وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ تا آخر آیه یعنی خدا وعده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و عملهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه کرده اند در زمین چنانچه خلیفه کرد آنها را که پیش از ایشان بودند و البته تمکین کرده اند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان و بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان ایمنی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شریک من نکرده اند حضرت فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که ایمن باشند و نترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی و بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتنی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حملهها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجیب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع

کننده مردم بسوی خدا و مائیم اسماء حسنای خدا و امثال علیای او و آیات
کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و داخل و ساکن کننده‌ام اهل بهشت را
در بهشت و اهل جهنم را در جهنم و با منست تزویج اهل بهشت و باختیار منست عذاب
اهل جهنم و بازگشت خلق بسوی منست و حساب خلق با منست و منم اذان
گوینده در اعراف و منم که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهم شد و منم دابة الارض
و منم صاحب اعراف که مومن و کافر را از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مومنان و پادشاه
متقیان و آیت سابقان و زبان سخن گویان و آخر اوصیای بیواسطه پیغمبران
و وارث انبیا و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز
جزا و حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که مابین آنهاست و منم آنکه خدا باو
حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم گواه خلائق در روز جزا
و منم آنکه نزد منست علم مرگها و بلاها و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل
و میدانم نصیبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران را
و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابرها را و رعد
و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب
و ماه را و منم فاروق این امت و منم هادی این امت و منم آنکه عدد هر چیز را
میدانم بآن علمی که خدا بمن سپرده است و بآن رازها که مخفی به پیغمبرش وحی
کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را
بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است
ای گروه مردم از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید خداوندا من ترا گواه میگیرم

و بر

و طلب میکنیم که مرا یاری بی ایشان وَلَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ششم
وَلَنُذِیْقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی دُوْنَ الْعَذَابِ الْاَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ
یَرْجِعُوْنَ یعنی البته می چشانیم ایشانرا از عذاب نزدیکتر یا پس تر پیش
از عذاب بزرگتر شاید ایشان برگردند حضرت صادق علیه السلام فرمود
که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که بشمشیر ایشانرا عذاب خواهند کرد
و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن زنده شدن
در رجعت است هفتم رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَاَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ
یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی ما را دو بار
در احادیث وارد شده است که یک زنده کردانیدن در رجعت است
و دیگری قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت
هشتم اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُوْمُ الْاَشْهَادُ
یعنی بدرستیکه ما البته یاری میکنیم رسولان خود را و آنهارا که ایمان آورده اند
در زندگانی دنیا و در روزیکه می ایستند گواهان برای گواهی دادن بر مردمان
یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنیم ایشانرا علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله
روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که یاری دنیا در رجعت
مگر نمیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا کشته شدند بلکه
این یاری در رجعت خواهد بود و آیاتی که تاویل برجعت کرده اند بسیار است
و درین رساله بهمین اکتفا نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاالله تعالی
و سعد بن عبدالله در بصائر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روزیکه مردم زنده میشوند
در قیامت حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم
چون آن روز شود ظاهر شود شیطان لعنة الله علیه با جمیع اتباعش از روزیکه خدا
آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیر المومنین علیه السلام بر گردد و این
آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار خواهد بود
فرمود بلی هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان
او با او برمیگردند تا حق تعالی مومنان را بر کافران غالب گرداند و مومنان از ایشان
انتقام بکشند پس چون آن روز شود حضرت امیر المومنین علیه السلام بر گردد
با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود
نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا
می بینم اصحاب حضرت امیر المومنین را که صد قدم از پس پشت بر گردند
و پاهای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بر آید از آسمان که پر باشد
از ملائکه و رسول خدا حربه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید
چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر گردد و اصحابش با او گویند
اکنون که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من می ترسم
از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول خدا با و برسد و حربه را در میان دو
کتفش بزند که او و اصحابش همه بآن هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را
بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نگردانند و حضرت امیر المومنین علیه السلام
چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند

از صلب او متولد شود و همه پسر هر سال یک فرزند پس در آن وقت دو باغ سبز
که حق تعالی در سوره رحمان فرموده است در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد
و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلایق
با امام حسین علیه السلام خواهد بود در رجعت پیش از قیامت و بچندین سند
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که در رجعت
برخواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آنمقدار پادشاهی خواهد کرد
که از پیری ابروهای او بر روی دیده اش آویخته شود و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام روایت کرده است که برگردند در رجعت ارواح مومنان
با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تا حق خود را از ایشان استیفا کنند و هر که
ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد و انتقام از او بکشند و هر که ایشان را بخشم
آورده باشد او را بخشم آورند و اگر کشته باشد بعوض بکشند پس سی ماه بعد از
مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان
بنعیم بهشت برگردند و دشمنان ایشان بسوی بدترین عذابهای جهنم برگردند و ایضا روایت کرده است
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَكُمْ
اَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید
شما را از پادشاهان و فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریت اویند
و پادشاهان ائمه اند راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند فرمود پادشاهی بهشت
و پادشاهی رجعت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب
که گفت حجاج با من گفت در قرآن آیت هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است

و نمی فهمم واین آیت این است وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ
قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورد بحضرت عیسی ع
پیش از مردن او بخدا سوگند که من امر میکنم که گردن یهودی و نصرانی را میزنند
و نظر میکنم که لب او حرکت نمی کند تا می میرد و من گفتم ای امیر آنمعنی مراد نیست
که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی ع پیش از قیامت
از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت
عیسی ع می آورند پیش از مردن حضرت عیسی ع و نماز خواهد کرد در عقب حضرت مهدی ع
حجاج گفت وای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سوگند که از چشمه صافی برداشته
و انصار روایت کرده است او و دیگران در تاویل قول حق تعالی
بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب می کنند با نچه احاطه
نکرده اند بعلم آن و هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود این آیت
در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب آنها
می نمایند و نیکو بینند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان
اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود چنانچه حق تعالی
فرموده است إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و ایضا علی ابن ابراهیم از حضرت باقر
و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی بعذاب
هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است
وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره

وارد شده است در تاویل این آیت و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون
که این مثلی است که حق تعالی زده است برای اهل بیت رسول خدا
که موجب تسلی آنحضرت کرد و زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی
اسرائیل و ایشان و اولاد ایشانرا می کشتند نظیر ایشان در این امت ابو بکر
و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خدا
صلی الله علیه و آله حق تعالی وعده داده است پیغمبرش را که همچنانکه ولادت
موسی علیه السلام را مخفی کردم و او را از فرعون غائب کردانیدم و بعد از آن
او را ظاهر ساختم و بر فرعون و اتباعش غالب کردانیدم و همه را بر دست او
هلاک کردم همچنین حضرت قائم علیه السلام و لادتش را پنهان خواهم کرد و از
فراعنه زمان خود او را مستور خواهم کردانید و در رجعت ایشانرا بر دشمنان
ایشان غالب خواهم کرد که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل آیات
چنین است و میخواهم که منت گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف کردانیده اند
در زمین که اهل بیت رسالت اند و بگردانیم ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا
وارثان زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کرده و تمکن و اقتدار بدهیم
ایشانرا در زمین که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بفرعون
یعنی ابو بکر و هامان یعنی عمر و لشکرهای ایشان و اینها تند که غصب حق آل محمد
کردند منهم یعنی از آل محمد آنچه حذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت امام حسین

واصحاب او را زنده کنند وکشند کان ایشان نیز زنده کنند تا انتقام از
ایشان بکشند چنانچه قطب راوندی و دیگران از جابر از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا پیش از شهادت
خود فرمود که جدم رسول خدا صلی الله علیه وآله بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی
عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در انجا ملاقات یکدیگر
کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در انجا شهید خواهی شد
و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن با ایشان
نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام کرده
همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود پس بشارت باد شما را
شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس بمانیم در ان عالم آنقدر که خدا خواهد
پس اول کسی که زمین شکافته میشود و از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون
آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیرالمومنین علیه السلام و قیام
قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز بزمین
نیامده اند یا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائکه و فرود می آیند محمد و علی
و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیا و اوصیا
سوار شده بر اسبان ابلق خدا از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار
نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با شمشیر
خود بدست قائم ما میدهد پس بعد از این انچه خدا میخواهد می نمائیم پس حق تعالی بیرون آورد
از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس انگاه حضرت امیرالمومنین ع

شمشیر حضرت رسول بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستند پس
هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین
هند برسم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده شوند و بیایند
بسوی حضرت امیر المومنین ع و گویند راست گفتند خدا و رسول او و در وعده‌ها
که داده‌اند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستند بسوی بصره که هر که در مقام مقابله
و مقاتله در آید او را بکشند و لشکری بسوی بلاد روم بفرستند که آنها را فتح
کنند پس هر حیوان که حرام گوشت باشد بکشم تا آنکه بغیر طیب و نیکو بر روی زمین نباشد
و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سایر ملل را مخیر کنم میان اسلام و شمشیر
پس هر که مسلمان شود برا و منت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خدا خونش را بریزد
و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه خدا ملکی بسوی او بفرستد که خاک را از روی او
دور کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنماید و هر کور و زمین گیر و مبتلائی
که باشد خدا به برکت ما اهل بیت ع آن بلا را از و دفع کند و حق تعالی برکت را
از آسمان بزمین فرستد بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه
بشکند و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل آید
و این است معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار گردند
هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پیغمبران ما را
پس گرفتیم ایشانرا بانچه کسب کردند و به بخشند خدا بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند
بر ایشان هیچ چیز در زمین و از آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه
خود را بداند خدا او را الهام کند بانچه ایشان می کنند و ابن بابویه بسند معتبر

از حسن بن جهم روایت کرده است که مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام
پرسید که چه میگوئی در رجعت حضرت فرمود که رجعت حق است و در امم
سابقه بوده است و قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرمود که می باشد
در این امت آنچه در امم سابقه بوده مانند دو تای نعل که بایکدیگر موافق اند
و مانند پرهای تیر که با یکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهدی از فرزندان
من بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و عیاشی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود خلفای جور
نامی برخود گذاشته اند و خود را امیرالمؤمنین میگویند و این نام مخصوص علی
ابن ابیطالب است و هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است
راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آنوقتی خواهد بود که حق تعالی
جمع کند در پیش روی او پیغمبران و مومنان را تا یاری کنند او را چنانچه حق تعالی
فرموده است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ تا آخر آیت که گذشت پس
در آن روز میدهد رسول خدا صلی الله علیه و آله علم خود را بعلی ابن ابی طالب
پس او امیر جمیع خلائق خواهد بود و خلائق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود
و او امیر و پادشاه همه خواهد بود و این است تاویل امیرالمومنین و معنی آن و در
کتاب سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است از ابان بن ابی عیاش که گفت
رفتم بخانه ابو الطفیل و او حدیث رجعت را برای من روایت کرد از جماعتی
از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن کعب ابو الطفیل گفت من عرض کردم
آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابیطالب در کوفه پس گفت این علم

خاصی است که باید است بدانند و درکنند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه
از اینها شنیده بودم بآنحضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات
بسیار را از قرآن تفسیر کرد بر جهت تفسیر شافی واضحی تا آنکه چنان شده ام که یقین
من بقیامت زیاده نیست از یقین من برجعت پس پرسیدم که حوض رسول خدا
صلی الله علیه و آله در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود
پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد فرمود من بدست خود خواهم
کرد دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورد و دشمنان خود را تشنه
بر خواهم گردانید پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضایقه
فرمود چون الحاح و مبالغه کردم فرمود آن دابه ایست که طعام میخورد و در بازارها
راه میرود و با زنان مباشرت میکند گفتم یا امیر المؤمنین او کیست فرمود
که صاحب زمین است که باو زمین ساکن میگردد گفتم یا امیر المؤمنین بگو کیست
او فرمود که صدیق و فاروق این امت است و عالم ربانی و ذو القرنین این امت است
باز گفتم که بیان فرما که کیست فرمود آنست که خدا در شان او گفته است وَيَتْلُوهُ
شَاهِدٌ مِّنْهُ و گفته است الَّذِي عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و گفته است وَالَّذِي
جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ و او تصدیق کرد پیغمبر را در وقتی که همه کافر
بودند گفتم یا امیر المؤمنین نام ببر او را برای من فرمود گفتم ای ابو الطفیل بخدا سوگند که
اگر عامه شیعیان مرا بنزد من بیاوری که اقرار بطاعت من می کنند و مرا امیر المؤمنین
می نامند و جهاد مخالفان من حلال میدانند پس حدیث کنم بعض آنچه میدانم از تاویل
آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد هر آینه همه متفرق و پراکنده شوند

مگر طائفهٔ قلیلی از اهل حق بدرستیکه امر صعب است و او عاجز باحادیث ما
دشوار است و نمی شناسد آنها را و اقرار نمی کند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسلی
یا بنده مؤمن نجیبی که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطفیل
چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و گمراه شدند مگر آنها که خدا ایشانرا
ببرکت ما اهل بیت نگاهداشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبد الله روایت
کرده است از جعفر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی راه در زمین رجعتی
خواهد بود با فرزندش حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه
و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی یاوران او را
از اهل کوفه زنده کند و هفتاد هزار کس از سائر مردم پس با ایشان ملاقات کنند
در صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر بیرون برد پس خدا
ایشانرا برو بسوی بدترین عذابها با فرعون و آل فرعون پس بار دیگر امیر المؤمنین
رجوع کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و او خلیفه باشد در زمین و سائر ائمه
علیهم السلام عاملان او باشند در اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار
کرده شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت
خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد بقید پادشاهی جمیع اهل دنیا از روزی
که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه دولتهای کافران برطرف شود تا آنکه
حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند دین او را بر همه دینها
هر چند نخواهند مشرکان عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که اول کسی که بدنیا برمیگردد حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و یزید لعین

واصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشد مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه
حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ
وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان
و اعانت کردیم شما را بمالها و پسران و کردانیم لشکرهای شما را زیاده از لشکرهای
آنها و شیخ کشی و شیخ مفید رحمة الله علیهما در ارشاد و در مجالس بسندهای بسیار
از عبایه اسدی و اصبغ بن نباته و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که گفت منم سید و مهتر پیران و در من سنتی از ایوب ع است بخدا سوگند
که حق تعالی از برای من اهل مرا جمع خواهد کرد چنانکه از برای ایوب ع اولاد او را
زنده کرد و جمع کرد و بروایت دیگر چنانچه از برای یعقوب ع اولاد او را
جمع کرد و ایضاً کشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود
من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد ابا کرد و لیکن در باب
او منزلت دیگر حق تعالی بمن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید
با ده نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک عامری باشد و او علمدار
خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله
بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته
و از دامن کوه بالا میرود و در پیش روی قائم ما با چهار هزار کس که در رجعت
زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند و ایضاً کشی روایت کرده است
از داود رقی که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من پیر
شده ام و استخوانهایم باریک شده است میخواهم ختم اعمال من بآن باشد

که در راه شما کشته شوم حضرت فرمود که چاره ازین نیست اگر درینوقت نشود
در رجعت خواهد بود و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام
خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود ضبط
نمی کند احادیث ما را مگر قلعهای حصین یا سینهای امین یا عقلهای متین پس فرمود
ای عجب و کل عجب از آنچه واقع خواهد شد در میان ماه جمادی و رجب پس مرد
از شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میفرمائید حضرت فرمود چون تعجب
نکنم از آنکه مردهٔ چند زنده خواهند شد و شمشیر بر سر زندها خواهند زد و بحق خداوند
که حبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و خلائق را خلق کرده است گویا می بینم
ایشانرا که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند
و زنند بر سر دشمنان خدا و رسول و مومنان این است معنی آنچه خدا فرموده است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ
الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ایگروه مومنان دوستی مکنید با قومی که غضب کرده است
خدا برایشان بتحقیق که ناامید گردیده اند از آخرت چنانچه ناامید گردیده اند
کافران از اصحاب قبرها و ابن بابویه در علل الشرائع روایت کرده است
از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم ما ظاهر شود عائشه را زنده کند تا براو
حد بزند و انتقام فاطمه را از او بکشد و شیخ مفید در ارشاد از حضرت صادق
روایت کرده است که چون وقت قیام قائم علیه السلام بشود در ماه جمادی الاخر
و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلائق عالم مثل آنرا ندیده باشند پس بروياند
خدا آن باران گوشتهای مومنان و بدنهای ایشان را در قبرهای ایشان

و

وگویا نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینیه وخاک قبر خود را از سرهای خود افشانند و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که بیرون می‌آید با قائم علیه السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بست وهفت مرد پانزده نفر از قوم موسیٰ از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق وبحق عدالت میکردند وهفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر پس در پیش روی آنحضرت خواهند بود و یاوران وحاکمان او خواهند بود وعیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است ونعمانی روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بملائکه واوّل کسی که با او بیعت کند محمد باشد وبعد از او علی وشیخ طوسی ونعمانی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدنی برهنه در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد ومنادی ندا خواهد کرد که این امیر المومنین علیه السلام است برگشته است که ظالمان را هلاک کند وایضاً شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که چون حضرت قائم خروج کند نزد قبر هر مومنی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو واگر میخواهی در کرامت ونعمت خدا باشی همانجا باش پس بعضی بیرون آیند وبعضی در نعیم الهی بمانند ودر زیارت جامعه مشهوره واکثر زیارات منقوله خصوصاً زیارات حضرت امام حسین علیه السلام ذکر رجعت واظهار اعتقاد بآن مذکور است ودر مصباح متهجد ومصباح الزائر وسائر کتب

* از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که دعای عهد را چهل روز بخواند
از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر
در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و در عهد مذبور مذکور است که خداوندا
اگر حائل شود میان من و آنحضرت مرگی که بر بندگان خود حتم و لازم گردانیده پس
بیرون آور مرا از قبر من در حالتی که کفن خود را بر کمر بسته باشم و شمشیر و نیزه خود را
برهنه کرده باشم و لبیک گویم دعوت کسی را که جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت مینماید
و شیخ در مصباح از حضرت صادق ع زیارت بعیده حضرت رسول و ائمه علیهم السلام
را روایت کرده است و در آن روایت مذکور است که من قائلم بفضل شما
و اقرار دارم برجعت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه
خدا خواسته است و صاحب کامل الزیارة از حضرت صادق علیه السلام
زیارتی از برای حضرت امام حسین ع روایت کرده است و در آن زیارت
مذکور است که یاری من از برای شما مهیا است تا حکم کند خدا و مبعوث گرداند
شما را پس با شما خواهم بود نه با دشمن شما من از آنهایم که ایمان دارند
برجعت شما انکار نمی کنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمی کنم هیچ مشیت او را
و نمی گوئیم که چیزی را که خدا خواهد نمی تواند بود و بسند صحیح در زیارات دیگر همین
مضمون را روایت کرده است و ایضا بسند معتبر زیارت دیگر از برای حضرت
امام حسین علیه السلام و جمیع ائمه علیهم السلام روایت کرده است و در آن زیارت
مذکور است که خداوندا او را مبعوث گردان در مقام پسندیده که انتقام کشد
از برای دین خود و بکشی باو دشمن خود را بدرستیکه تو او را وعده کرده و تو

در کاری که خلف وعده نمی کنی و در کلینی در صفت تنعم روح مومن از
[حض]رت صادق علیه السلام روایت کرده است و در حدیث طولانی
فرموده پس روح مومن زیارت می کند آل محمد را در بهشتهای رضوان و
[می]خورد با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب ایشان
[و] با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا خروج کند قائم ما اهل بیت پس
[خدا ایشان] را زنده میگرداند ایشانرا پس با او می آیند تلبیه گویان فوج فوج پس در آن وقت
[ش]ک می افتد اهل باطلان و مضمحل میشوند مخالفان و ازین جهت بود که رسول خدا
[به] حضرت امیرالمومنین ع گفت که وعده گاه ما و تو وادی السلام است یعنی نجف
اشرف و در دعائیکه در سرداب غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام
[ب]اید خواند مذکور است که پروردگارا توفیق ده مرا که با طاعت قائم قیام
[ن]مایم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر
[ا]ز دنیا ببری پس بگردان مرا ای پروردگار من از انجماعتی که برمیگردند در
[ر]جعت او و پادشاهی میکنند در دولت او و تمکن میکردند در ایام او و
در زیر علم سعادت شیم او می باشند و محشور می شوند در زمره او و روشن
می شود دیده ایشان برؤیت او و در کتاب اقبال و مصباح روایت
کرده است که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد بسو[ی]
ابی القاسم بن علا که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین
است این دعا را باید خواند و دعا را فرموده تا آنجا که ترجمه اش این است
که در مدح حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که سید قبیله است و اعانت

کرده شده است بنصرت در روز رجعت و بعوض شهادت باو داده اند
که امامان از نسل او باشند و شفا در تربت او باشد و رستگار گردند مردم
باو در برگشتن او و برگشتن اوصیای از عترت او بعد از قائم و غیبت او
تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند
و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقبر او می آوریم و انتظار برگشتن او می کشیم
و کلینی و عیاشی و سید ابن طاوس و شیخ مفید رحمة الله علیهم بسندهای خود
روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام
از تفسیر قول حق تعالی وَاَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیمَانِهِم لَا یَبْعَثُ اللهُ مَن یَمُوتُ
یعنی قسم میخورند بخدا بمبالغه تمام که خدا زنده نمیکرداند آنهارا که مرده اند بلکه زنده
میکرداند وعده لازمی است بر خدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید
که سنیان چه میگویند یا تو چه میگوئی در این آیه گفتم مشرکان میگویند و سوگند
یاد میکنند که خدا مرده ها را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود هلاک و زبان کار
باد کسانی که این سخن را میگویند بپرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بخدا
بود یا بلات و عزی ابو بصیر گفت ما فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت
فرمود که چون قائم ما ظاهر شود حق تعالی جماعتی شیعیان ما را برای او زنده کند
که شمشیرها بر دوش گذاشته مهیای جنگ یاری آنحضرت بیایند چون این خبر
بجمعی از شیعیان ما برسد که نمرده باشند گویند فلان و فلان از قبرها مبعوث شده اند
و در خدمت حضرت قائم علیه السلام اند جمعی از سنیان بایشان گویند
که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگوئید شما این زمان دولت شما است

وهر دو وقتیکه میخواهید میگویید والله زمین نشده اند آنها و تا قیامت زنده
نخواهند شد و حق تعالی در این آیت حکایت قول ایشان فرموده است و ایضا
کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تاویل قول
حق تعالی وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که افساد خواهید کرد در زمین
دو مرتبه حضرت فرمود اشاره است بقتل امیر المومنین علیه السلام و خنجر زدن
بر ران حضرت امام حسن ع وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا و طغیان خواهید کرد
طغیان بزرگی حضرت علیه السلام فرمود که اشاره است بقتل حضرت امام
حسین علیه السلام فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا پس هرگاه بیاید وعده انتقام
اول ایشان فرمود که هرگاه بیاید انتقام خون حسین علیه السلام بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ
عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ یعنی فرستادیم بر شما بندگانی را
از ما که صاحب باس و قوت عظیم بودند در جنگ پس گردیدند در میان خانها
برای کشتن و اسیر کردن شما حضرت ع فرمود که اشاره است بجماعتی که خدا ایشان را
مبعوث خواهد کرد و پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس نخواهند گذاشت
کسی را که احدی از آل محمد را کشته باشد مگر آنکه او را خواهند کشت وَكَانَ
وَعْدًا مَفْعُولًا و بود وعده کرده شده فرمود که اشاره به قیام قائم است
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ اشاره است بخروج حضرت امام حسین علیه السلام
با هفتاد نفر از اصحابش که خودهای مطلا بر سر داشته باشند که هر خودی دو رو
داشته باشد و بمردم گویند که این حسین است که بیرون آمده است تا مومنان

شک در او نکنند و بدانند که دجال و شیطان نیست و حضرت قائم علیه السلام
در آن وقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین ع
در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم ع از دنیا برود و حضرت امام حسین ع
او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد گذارد زیرا که
امور وصی را بغیر وصی مرتکب نمیشود مؤلف گوید که اگر کسی گوید که حضرت
امام حسین علیه السلام را که غسل خواهد داد جواب گوئیم که چون آنحضرت علیه السلام
درین نشأه شهید در معرکه بود احتیاج بغسل ندارد و یا ائمه بعد از آن حضرت ع
بدنیا برگردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا نفخ صور منتهی شود
و این آیات اگرچه بحسب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است
اما چون آنچه در امم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این امت
واقع میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این امت ذکر کرده است
پس اشاره است باین وقایع که در این امت واقع خواهد شد و شیخ مفید
و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند
که بخدا سوگند که مردی از ما اهل بیت ع پادشاهی خواهد کرد و بعد از وفاتش سیصد و نه
سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم علیه السلام
از دنیا برود گفتم قائم ع چند سال پادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال
بعد از وفات آنحضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال پس
منتصر یعنی انتقام کشنده بدنیا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام است
و طلب خون خود و اصحاب خود خواهد نمود و آنقدر بکشد و اسیر بکند که مردم بگویند

اگر این از ذریت پیغمبران نمی بود اینقدر آدم نمی گشت پس بعد از آن حضرت
سفاح بیرون آید یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام و کلینی و صفار بسندهای
بسیار از حضرت باقر روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین فرمود که بمن
شش چیز داده اند دانستن مرگها و بلاها و حکم بحق میان خلائق و منم صاحب
رجعتها و صاحب دولتها و منم صاحب عصا و میسم و منم دابة الارض که
با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت
صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مرده ها را زنده
کند و زنده ها را بمیراند و حق را باهلش برگرداند و برپا دارد دینی را که از
برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از
حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد
او را با مام حسین پیش از آنکه فاطمه با و حامله شود و بآنکه امامت در فرزندان او
خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را بآنچه با مام حسین خواهد رسید
از کشته شدن و مصیبتها در خود و در فرزندانش پس عوض داد او را
از شهادت بآنکه امامت در عقب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که او کشته
خواهد شد پس خدا او را بدنیا برخواهد گردانید و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را
بکشد و او را پادشاه روی زمین خواهد کرد چنانچه در قرآن مجید فرموده است
که میخواهیم منت گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف کرده اند در زمین و بگردانیم
ایشانرا امامان و بگردانیم ایشانرا وارثان زمین و فرموده است که بتحقیق نوشته ایم
در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته ما

پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اهل بیت تو مالک زمین خواهند شد
و بسوی زمین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند کشت و سید علی
بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیئه روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردند از رجعت آیا حق است فرمود بلی پرسیدند
که اول کسی که رجعت خواهد کرد که خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین ع خواهد بود
که بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد
پیغمبر با او خواهند بود چنانچه با حضرت موسی ع مبعوث شدند پس حضرت قائم
انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین ع
غسل و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر پنهان خواهد کرد و ایضاً از کتاب
فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیه السلام
که چون حضرت قائم ظاهر شود و داخل کوفه شود حق تعالی از پشت کوفه
هفتاد هزار صدیق را مبعوث کرداند که در میان اصحاب او از یاوران او
باشند و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از برید عجلی روایت کرده است
که گفت از حضرت صادق ع پرسیدم از اسمعیل ع که حق تعالی در قرآن او را
صادق الوعد گفته است آیا اسمعیل ع پسر ابراهیم ع است حضرت ع فرمود
که نه بلکه اسمعیل پسر حزقیل است که پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث گردانید
بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سر و روی او را کندند
و حق تعالی غضب کرد بر ایشان و سطاطائیل ملک عذاب را بنزد او
فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستاده است که قوم ترا

عذاب کنم بسخت ترین عذابها اگر خواهی اسمعیل گفت مرا احتیاج بآن نیست
حق تعالی باو وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای اسمعیل گفت پروردگارا تو عهد
و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و از برای محمد به پیغمبری و از برای اوصیاء او بولایت
و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه امت او نسبت بحسین خواهند کرد و بعد از پیغمبر
ایشان وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا انتقام بکشد از آنها که این ستم را
نسبت باو کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا برگردانی
بسوی دنیا تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن آنکار کرده اند چنانکه حسین را برخواهی
گردانید پس حق تعالی اسمعیل بن حزقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام حسین
بدنیا برخواهد گشت و ایضا از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق
عرض کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار
نزدیک است اجلهای شما بیکدیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما
صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون
آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول
می آید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حق تعالی را بما بشارت میدهد
و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود آنچه در
در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد و پس رفت بقتال بامر
خداوند ذو الجلال و شهید شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود آن بود که گروهی از ملائکه
از حق تعالی رخصت طلبیدند که بیاری او بیایند چون بزمین رسیدند حضرت
شهید شده بود و حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر برون آید

در رجعت بیاری او مکنید پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است
از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او
میگریند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس
بن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق
روایت کرده‌اند در تاویل قول حق تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزیکه می لرزند حرکت کننده‌ها و با او متحرک میگردند آنها که
ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه ردیف آنست فرمود که راجفه حسین بن
علی است و رادفه علی ابن ابیطالب است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون
می آید حسین بن علی است با هفتاد و پنجهزار کس و اینست تاویل قول حق تعالی
اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه گذشت و حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل
روایت کرده است از حضرت صادق کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در رجعت
ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی در قیامت و محمد بن العباس بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ
عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ یعنی اگر خواهیم میفرستیم
بر ایشان از آسمان آیتی پس میگردد گردنهای ایشان برای آن آیت ذلیل
حضرت فرمود که گردنهای بنی امیه برای این آیت خاضع و ذلیل میگردد و آیت
آنست که علی ابن ابیطالب در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد و نزد قرص آفتاب
از برای مردم تا بشناسند او را بحسب و نسب پس بنی امیه را بگشد حتی آنکه
بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کنند درخت بسخن آید و فریاد کند
ای بن

که این مرویست از بنی امیه اینجا پنهان شده است او را بکشید و شیخ حسن بن
سلیمان از کتاب بن ماهیار که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است
از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول
حق تعالی اِنَّ الَّذِیْ فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ لَرَادُّکَ اِلٰی مَعَادٍ فرمود دنیا آخر
نمی شود تا جمع شوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام در ثویه
که موضعی است از کوفه و در آن جا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد
و ایضاً از کتاب بشارت سید علی بن طاوس روایت کرده است از حمران که مجموع
عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال دولت سائر مردم است و هشتاد
هزار سال ایام دولت آل محمد خواهد بود و سید ابن طاوس گفته است که در کتاب
طهر بن عبد الله این روایت را از این بسوط نیز دیده ام و در کامل الزیارت
از مفضل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود گویا می بینم که
کرسی از نور بگذرانند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مکلل بسا ئر جواهر
و حضرت امام حسین علیه السلام بر آن کرسی نشینند و بر دور او نود هزار قبه سبز
بوده باشد و مومنان آیند و آنحضرت ع را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی
خطاب کند ایشان را که ای دوستان من آنچه خواهید از من سوال کنید بسیار از اذیت شدید
و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که از من سوال کنید
بر می آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان از بهشت باشد این است والله
کرامت و بزرگواری عظیم مولف گوید که حاجتهای دنیا که در این حدیث مذکور است
دلالت می کند بر آنکه این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت

کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری
و دران مذکور است که شهادت میدهم که تو حجت خدائی و شاید اول و آخر
و آنکه رجعت شما حق است و دران شکی نیست در روزیکه نفع نمیدهد نفسی را ایمان او
که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کند در ایمانش چیزی را و ابن بابویه در کتاب
صفات شیعه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار بهفت چیز
بکند مومن است از جمله آنها ایمان برجعت را ذکر کرده است و ایضاً از حضرت
امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیگانگی خدا و اقرار کند برجعت
و بمتعه زنان و بحج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و بسوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت
و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب پس او مومن است
بحق و راستی و او از شیعه ما اهل بیت است و احادیث دیگر درین باب بسیار است
که اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست درانکه اصل رجعت فی الجمله
متواتر بالمعنی است و کسی که دران شک کند ظاهر شن آنست که حشر قیامت را
نیز منکر باشد و امریکه به نصوص متواتره ثابت شده باشد بمحض استبعادات
و هم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات
شاذه وارد شده است جزم نمی توان کرد اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف
در خصوصیات باعث آن نمی شود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات
حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان و غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است
و این باعث آن نمی شود که اصلش که ضروری دین است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست
که رجعت بعضی از مومنان و بعضی از کافران و نواصب و مخالفان متواتر است و انکارش

ابر

موجب خروج از دین تشیع است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است بلکه حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سائر ائمه نیز احادیث
صحیحه و معتبره بسیار وارد شده است و اگر متواتر نباشد مرتبه رسیده است که او عالم
باید کرد و انکار نباید کرد و اما خصوصیات این جهتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت
صاحب الامر علیه السلام در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود یا پیش خواهد بود
و از بعضی احادیث ظاهر می شود که به ترتیب زمان امامت رجعت خواهند کرد و شیخ حسین
بن سلیمان قائل شده است با آنکه هر امام زمان امامتی دارد و زمان مهدی علیه السلام
بودنی دارد و حضرت صاحب الامر اول که ظاهر شود زمان امامت اوست
و بعد از رجعت آبای کرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین جهت تاویل
کرده است آن حدیث را که از ما و از ما و از ما و از و سیم مهدی هست و این
قول اگرچه بعید از صواب نیست اما مجمل اقرار کردن و تفاصیلش را بعلم ایشان رد کردن
احوط است و ابن بابویه رحمة الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که اعتقاد ما
در رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ
ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان هر سال طاعون واقع می شد و اغنیا
چون قوت داشتند بیرون میرفتند و فقرا چون ضعیف بودند در محل خود می ماندند
و طاعون در اغنیا کمتر از فقرا واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از دیار خود
بیرون رفتند و در کنار دریا فرود آمدند چون بارهای خود را بر زمین گذاشتند از جانب

حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مردند و مردم استخوانهای ایشان را
در موضعی جمع کردند و سالها برین حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل برایشان
گذشت که او را ارمیا میگفتند و دعا کرد که پروردگارا اگر خواهی ایشانرا زنده می توانی کرد
که شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان تو از ایشان بهم رسند و ترا عبادت کنند
در میان سایر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی باو وحی کرد که میخواهی من ایشانرا
زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشانرا زنده کرد بدعای آن پیغمبر و باو فرستاد
پس این جماعت مردند و بدنیا برگشتند پس باجلهای خود مردند و ایضاً در قرآن مجید
قصه حضرت عزیر وارد شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده کرد
و بعد از انکه سالها زنده ماند باجل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هفتاد
نفر را که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و باخود بطور برد چون کلام خدا را شنیدند
گفتند ما تصدیق نمی کنیم تا خدا را علانیه ببینیم پس بسبب ظلم ایشان و گفتار بد ایشان
صاعقه بایشان رسید و همه مردند پس موسی علیه السلام گفت پروردگارا چه گویم
با بنی اسرائیل چون برگردم و ایشانرا با خود نبرم پس خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا
برگشتند و خوردند و آشامیدند و با زنان مقاربت کردند و فرزندان بهم رسانیدند
پس باجلهای خود مردند و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام خطاب کرد که بیاد آور
وقتی را که مردگانرا زنده میکردی باذن من و جمیع مرده ها که او زنده کرد باذن خدا
برگشتند بدنیا و مدتها ماندند بعد از آن باجلهای خود مردند و اصحاب کهف سیصد
سال مردند خدا ایشانرا زنده کرد و بدنیا برگشتند و مثل اینها بسیار است که دلالت میکند
بر انکه رجعت در امم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله

که می باشد در این امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند خسف و قذف
و تمای نعل و برابر تیر با یکدیگر پس باید که در این امت نیز رجعت واقع شود و مخالفان
ما نقل کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلام بیرون آید عیسی علیه السلام
از آسمان بزیر آید و در عقب او نماز کند و نزول او بزمین زنده شدن بعد از مرگ است
زیرا که حق تعالی فرموده است إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بعد از آن
بعضی از آیات سابقه را که دلالت برجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب موت
حضرت عیسی علیه السلام و اصحاب کهف گفته نزد فقیر محل تامل است و در حیات القلوب
و بحار الانوار تحقیق آن مذکور است و ختم می نمائیم این بحث را بایراد حدیث
مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت
کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت جعفر صادق
علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می کشند و امیدوار فرج او
هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم یعنی معینی برای
خروج آنحضرت است فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت
وقتی تعیین نماید که شیعیان بدانند پس فرمود آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر
قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همه در باب قیام آنحضرت نازل
شده است و هر کس برای ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم
غیب شریک کرده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل
گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر
ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی بنام او گفت

نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او بر خلق تمام شود و بآن حجتی که ما بر خلق
لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای
تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم
نگویند که ما نام و نسب او را نمی دانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند
چنانچه حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را
غالب گرداند بر همه دین ها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که شرک
می آورند و در آیه دیگر فرموده است وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد
و بوده باشد دین ها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر دارد
از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین ها یک دین حق برگردد و از هیچ کس
بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ
دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب نماید غیر دین
اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیان کاران باشد مفضل پرسید
که در ایام غیبت آن حضرت با که مخاطبه خواهد فرمود که با او سخن خواهد گفت فرمود
که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت
که به شیعیانش برسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل مکه شود
و برد حضرت رسالت پناه را در بر دارد و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در
پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بز

بزی در پیش

چند درپیش افکنده باشد تا کسی آنحضرت را نشناسد و باین هیئت بیاید نزد
خانه کعبه تنها و بی رفیق پس چون شب در آید و دیده ها بخواب رود جبرئیل و
میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو
مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست
مبارک بر روی مبارکش کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است
که وعده ما را راست کرد و اینه زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم
قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن
حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگواران مخصوصان
من آنها که حق تعالی ایشانرا برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن
من بر روی زمین بیائید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند
بایشان در هر جائیکه باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالیکه بوده باشند
پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن
همه حاضر شوند نزد آنحضرت در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود
از زمین بسوی آسمان که هر مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور
در میان خانه های مومنان در آید و جانهای ایشان بآن فرج یابد ماندانند
که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض
از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش استاده باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند ید بیضای موسی علیه السلام از نور عالم را
روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت

کرده است پس اول کسی که با او بیعت کند و دستش را ببوسد جبرئیل علیه السلام
باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و
سیزده تن نقبا بمتابعت سرفراز کردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست
این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند اینها که با او یند
پس بعضی گویند که همان صاحب بزها است که داخل مکه شده گویند که هیچیک
از اصحابش را می شناسید گویند که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار کس از اهل مکه
و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب می شناسیم و این بیعت در اول
طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی
بآواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلائق این مهدی آل
محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را بامام حسن
پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را شماره تا حسین بن علی با او
بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت امر او ننمائید که گمراه می شوید پس
اول کسی که آن ندا را لبیک میگوید و اجابت می کند ملائکه اند پس مومنان
جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبای آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم
و هیچ صاحب گوشی از خلائق نمی ماند مگر آنکه آن صدا را می شنود و متوجه می شوند
خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود
از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است
و او عثمان بن عتبه از فرزندان یزید بن معاویه علیهم اللعنة با او بیعت نمائید تا هدایت
بیابید و مخالفت مکنید که گمراه می شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند

انند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب نیکی
منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آنروز حضرت صاحب الامر
علیه السلام پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام
و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند بمن که علم و کمال همه
نزد من است و هر که خواهد نظر به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام
کند نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است
آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی
و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را
بخواند امت آدم و شیث گویند والله این است صحف آدم و شیث که در آن هیچ
تغییری راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح
و صحف ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس
اهل کتابهای آن بتمامه شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان
نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود
همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحوی که خدای تعالی بر حضرت رسول نازل
ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس بخیال شخصی بیاید
بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من
منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن
لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید
من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را

خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و اسب و اشترها
در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس
بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای
بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدای از آسمان آمد که
ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر با چهارپایان
و اموال و اسباب فرو برد و کسی چیزی بر روی زمین بغیر از من و برادرم نماند ناگاه
ملکی نزد ما آمد و روی ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت
که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن
مهدی آل محمد ص و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت
ای بشیر ملحق شو بمهدی علیه السلام در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان
و توبه کن بر دست آنحضرت ع که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت ع دست مبارک
بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد و با حضرت ع بیعت کند و در لشکر آن
سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد
فرمود بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود
صحبت دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت
با آن گروه فرود خواهد آمد در زمین هجرت مابین کوفه و نجف و عدد اصحابش
در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و بروایتی دیگر چهل و
شش هزار از جن حق تعالی این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد و مفضل پرسید که آنحضرت
با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که ایشانرا بالحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت نماید پس چون ایشان اطاعتش

[illegible]

نماید شخصی از اهل بیت خود را خلیفه کرده اند بر ایشان بیرون آید و متوجه مدینه طیبه
شود مفضل پرسید که خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب می کند و از بنائی که حضرت
ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گذاشته بوده بنا می کند و از نو میسازد و بناهای
ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می کند و مسجد کوفه را خراب
می کند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آن را بنا نهاده
ملعون است مفضل پرسید که در مکهٔ معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه
شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه
آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند
بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد
توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند
و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند انگاه یاوران
خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس
هر که ایمان بیاورد او را بخشند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند
پس حق این لشکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان نیاورد و بلکه
از هزار کس یک ایمان نیاورد و مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی
و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود فرمود که پایه تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود
و مجلس دیوان حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتهای مسلمانان مسجد
سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید که جمیع مومنان
در کوفه خواهند بود فرمود که بلی هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه

باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای جای ابدان یک گوسفند
در کوفه دو هزار درهم باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی
هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلی متصل گردد و حق تعالی کربلا را پناهی
و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی آن زمین
مقدس را بسیار بلند مرتبه کند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی
در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید
پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که
بقعهای زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی
فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا
ندای إنی أنا الله از شجره مبارکه بموسی علیه السلام رسید و آن همان مکان
بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای داد و در موضعی که سر مبارک حضرت امام
حسین علیه السلام را بعد از شهادت شستند در همان موضع مریم عیسی روح الله
را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست
که حضرت رسول صلوات الله علیه از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای
شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من
پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد
مدینه شود امری عجیب از و بظهور آید که موجب شادی مومنان و خواری کافران
باشد مفضل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود
رسد گوید که ای گروه خلائق این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای مهدی

آل محمد

آل محمد گویند که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب و هم خوابه
ابو بکر و عمر پس حضرت صاحب الامر در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست
ابو بکر و کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن کرده اند
و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند ای
مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند
که خلیفه رسول صلوات الله علیه بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا
کسی هست که اگر ایشان را ببیند بشناسد گویند بلی با صفت می شناسیم باز فرماید
که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفون اند گویند که نه پس بعد از سه روز امر
فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون
آورند بهمان صورت که داشتند پس بفرماید که کفنها از ایشان بگشایند و ایشان را بحلق
کشند بر درخت خشک پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ برآورد
و شاخهایش بلند شود پس جمعی که اعتقاد ولایت ایشان داشته اند گویند که این است والله
شرف و بزرگی و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان چون این خبر منتشر شود هر که در
دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس منادی از جانب
صاحب الامر علیه السلام ندا کند که هر که این دو صاحب و ضجیع رسول را
دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو
طائفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت
عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و اگر نه بعذاب الهی
گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه بدانیم که

ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم
از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شده و دانستیم که مقرب درگاه
حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان با ایشان
نیاورده و از هر که ایشانرا باین خواری بدر آورده و بدار کشیده پس حضرت مهدی
علیه السلام امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همه را بهلاکت رساند پس
بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشانرا بقدرت الهی زنده گرداند
و امر فرماید خلائق را که همه جمیع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر عالم
روی داده گناهانش را بر ایشان لازم آورده و زدن سلمان فارسی و آتش
افروختن بدر خانه حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن
ایشان و زهر دادن حضرت امام حسن علیه السلام و کشتن حضرت امام حسین علیه السلام
و اطفال و پسر عمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون
آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده
و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلمی و جوری که واقع شده تا قیام
قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شما شده و ایشان اعتراف نمایند زیرا که
اگر در روز اول غصب خلافت خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمی شد پس امر فرماید
که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص حق نماید پس ایشانرا بفرماید که بدرخت
برکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت
و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد مفضل گفت ای سید من این آخر
عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله ص

وصدیق اکبر حضرت امیرالمومنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع
ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هرکه ایمان محض خالص داشته باشد
و هرکه کافر محض بوده باشد همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان
ایشانرا عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار بار ایشانرا بکشند
و زنده شوند پس خدا بهر جائیکه خواهد ایشانرا ببرد و معذب کرداند پس از انجا
حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف قرود اید با چهل و
شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید
که زوراکه بغداد باشد در انوقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب
الهی خواهد بود و وای برکسی که در انجا ساکن باشد از علمای زرد و علمهای مغرب
و از علمهای که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد و واعده که بران شهر نازل شود
اصناف عذابها که براست های سابقه نازل شده است و عذابی چند بران
شهر نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که براهلش
نازل شود و طوفان شمشیر خواهد بود و واعده که یک وقتی چنان آبادان شود بغداد
که گویند دنیا همین است و گویند که خانه ها و قصرهایش بهشت است و دخترانش
حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند و گمان کنند که خدا روزی بندگانرا
قسمت نکرده است مگر در ان شهر و ظاهر شود در ان شهر از افترا بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن
و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند انرا باین
فتنه ها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی انجا گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است

پس خروج کند جوانی خوش روی حسینی بجانب دیلم و قزوین و بآواز
فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری می طلبد پس
اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند
مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار شده
مکمل و مسلح و پیوسته بکشد ظالمان را تا بکوفه درآید در وقتی که اکثر زمین را از کافران
پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن شود و با او خبر میرسد که مهدی و اصحابش نزدیک
کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست
و چه میخواهد و الله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما طلبش آنست که بر اصحاب
خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسینی در برابر مهدی می ایستد و میگوید که
اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا و انگشتری
او و برد و زره او که آنرا فاضل می نامیدند و عمامه اش که سحاب می گفتند و اسبش
که یربوع نام داشت و حمارش که یعفور می نامیدند و ناقه اش که غضبا می گفتند
و استرش که دلدل می گفتند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین علیه السلام که بی تغییر
و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح
و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب
و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب
عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ
صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه اش
باشند پس حسینی گوید که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنیم ای فرزند

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی با جمیع لشکرش
بیعت نماید بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمائل
کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشان را
پند دهد و معجزات نماید سود ندهد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل
پرسید که پس بگو چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه
او را بگیرند در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام
حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند
در کربلا و چه رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک
رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا
می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی میدهد زیاده از آفتاب
و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده است بآنحضرت
از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشند پس زنده
میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و رد
گفته او می کردند و می گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش
خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را جزای خود
میرسانند و همچنین برمیگردانند یک یک را از ائمه تا صاحب الامر علیه السلام و هر که
یاری ایشان کرده باشد تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت
بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تاویل این آیه کریمه

که ترجمه اش گذشت وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ
تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود
که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول و امیر المومنین با حضرت
صاحب الامر علیه السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع
زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند
پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا
صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و با آنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد
از این امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد
گفتهای ما و دشنام دادن و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن
خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما را بزهر
و محبوس گردانیدن ما پس حضرت رسالت پناه گریان شود و بفرماید که ای فرزندان
من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده بود پس ابتدا
کند حضرت فاطمه صلوات الله علیها و شکایت کند از ابوبکر و عمر که فدک را از من
گرفتند و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من
نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس
خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت
ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق
کردند و خلافت از شوهر من امیر المومنین علیه السلام غصب کردند پس چون آمدند

١١٤٠١

که او را ببیعت برند و او ابا کرد هیزم بر در خانهٔ ما جمع کردند که اهل بیت رسالت
را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا و رسول
مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر
نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید بیعت کند و اگر
نه آتش می اندازم در خانه و همه را می سوزانم پس من گفتم ای پروردگار بتو شکایت
میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند
پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما
نداده است پس عمر لعین تازیانه زد و دست مرا شکست و در بشکم من زد
و فرزند محسن نام ششماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم وا ابتاه وا رسول الله
دختر تو فاطمه را دروغ گو میخوانند و تازیانه برا و میزنند و فرزندش را شهید میکنند
خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین علیه السلام دوید و مرا بسینه خود چسبانید
و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا
که مقنعه را از سر نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی نه یک جنبنده بر زمین
و یک پرنده در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب با حسنین بخانهای
مهاجر و انصار رفتم از آنها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی
از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ یک بنصرت من
نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ هارون بود در میان
بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر بدرستیکه قوم تو مرا ضعیف کردند و نزدیک شد

و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم
که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند
بضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و بگوید
که ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعاویه علیه اللعنة رسید زیاد ولدالزنا را
با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران
و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم بمعاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را
برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم
و ایشان را بجنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو
باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو
ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان داری من
مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر
فرو آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند نزد من
و گفتند اینک معاویه لعین لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را
غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس
گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان فرستادم گفتم که نزد معاویه
خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با
معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام
معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیهما السلام با خون خضاب کرده با جمیع
شهیدانیکه با او شهید شدند پس چون حضرت رسول را نظرش بر او افتد بگرید

و جمیع

وجمیع اہل آسمانہا و زمینہا بگریہ آنحضرت گریان شوند وحضرت فاطمہ زہرا
نعرہ بزند کہ زمین بلرزد وحضرت امیرالمومنین و امام حسن از جانب راست
حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ بایستند وحضرت فاطمہ از جانب
چپ آنحضرت پس حضرت امام شہید نزدیک آید حضرت رسول او را بسینہ خود
بچسپاند وبگوید فدای تو شوم ای حسین دیدہ تو روشن باد و دیدہ من
دربارہ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزہ سید الشہدا
باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجہ و فاطمہ بنت اسد
مادر امیرالمومنین علیہ السلام بر داشتہ بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمہ
آیہ تلاوت فرماید کہ ترجمہ ظاہر الفاظش اینست آن روز کہ شما بشما وعدہ میدادند
امروز می باید ہر نفسی آنچہ کردہ است از کار خیر حاضر کردہ اینجا شد و آنچہ کردہ است
از کار بد آرزو میکند کہ کاش میان او و میان آن کار زشت فاصلہ دوری باشد
پس صادق علیہ السلام بسیار گریست و فرمود کہ روشن مباد دیدہ کہ نزد ذکر
این قصہ گریان نگردد پس مفضل گریست و گفت ای مولای من چہ ثواب دارد
گریستن بر ایشان فرمود کہ ثواب غیر متناہی اگر شیعہ باشد مفضل پرسید
کہ دیگر چہ خواہد شد فرمود کہ حضرت فاطمہ برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن
بوعدہ کہ با من کردہ دربارہ آنہا کہ بر من ظلم کردند وحق مرا غصب کردند
و مرا زدند و بجزع آوردند ستمہائی کہ بر جمیع فرزندان من کردند پس
بگریند برا و ملائکہ ہفت آسمان و حاملان عرش الٰہی ہر کہ در دنیا است و ہر کہ
در تحت الثریٰ است ہمگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما

و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز
کشته شوند مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما
هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهند
شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر
خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب
بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که از شناخت ما
تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که بادشاهی بما برگردد و مهدی علیه السلام
بادشاه شود وای بر ایشان که بادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد
بادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما ست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما
در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را وَنُرِيدُ
أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه کریمه که ترجمه اش گذشت و الله که تنزیل
این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و
هامان ابوبکر و عمر علیهما اللعنة اند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین
و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله
آنچه از ستمکاران ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از
منصور دوانیقی ملعون بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند
بجدش از هارون الرشید لعین پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت
کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی علیه السلام و شکایت کند از مامون ملعون

بزم

وغیر او پیش برخیزد و امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد
امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتمد پس برخیزد مهدی صاحب الزمان
همنام جدش حضرت رسول ص با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه در روزیکه
پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند
و بخون آلوده شد و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید
مرا وصف کردی ای مردم و دلالت فرمودی نام و نسب و کنیت مرا از برای
ایشان بیان فرمودی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند
و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود و یا گفتند که مرده است و اگر بود
اینقدر غایب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود
که ظاهر شوم پس حضرت رسول ص فرماید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ
وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِینَ و گوید که آمد یاری و فتح
الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی وَهُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰی
وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ پس بخواند اِنَّا فَتَحْنَا
لَکَ فَتْحًا مُبِینًا لِیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَا تَاَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ
وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا وَیَنْصُرَکَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِیزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت
حضرت رسول ص که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته
است از گناهان تو و آنچه مانده است بعد از این خواهد شد حضرت صادق ع فرمود
که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد خداوندا گناهان شیعیان برادر من
علی ابن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند گناهان گذشته و آینده

ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن مرا در میان پیغمبران به سبب گناهان شیعیان رسوا

مکن پس حق تعالی گناهان جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای

آنحضرت ع آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت ای سید من اینها فضل خداست که با شما

اماماں با حضرت ع فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص

و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه

میجویند پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند پس ما هیچ فائده بحال ایشان

نمی توانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمی کنند از برای کسی که پسندیده

باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول

خواهد خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده است

فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و صائبان

و مجوس و غیر ایشان از دین های باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی ع

و رجعت حضرت رسول خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ

حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود

که پس برگرد و حضرت مهدی ع بسوی کوفه و حق تعالی از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان

بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر

مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران مومن در ذمه او باشد

چگونه خواهد شد حضرت ع فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا میفرماید در تمام عالم که

هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک

که سیر و یک دانه خردل این حدیث از این طولانی تراست و ما باینقدر که مناسب انتقام

بود اکتفا کردیم باب ششم در اثبات معاد است

و بیان مقدمات آن و توابع آن از وقت مرگ تا انقضای عالم و دران چند فصل است

فصل اول در اثبات معاد جسمانی است و دران تمهید مقدمه ضرورست

بدانکه انچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قیامت

و مقدمات آن و خصوصیات و اوصاف آن و انچه بعد از ان احوال خلق تا آن منتهی میشود

باید همه را اذعان کرد و راه تاویل در انها نباید گشود زیرا که اعظم اسباب الحاد

و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عمده اسباب ایمان و یقین انقیاد و تسلیم است

چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که هرچه از ما بشما

میرسد اذعان و تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمائید و رد و انکار

مکنید شاید ما گفته باشیم و تکذیب رد قول ما تکذیب رد بر خداوند عرش اعلی است

و ابتدا باثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال موت

و قبر موقوف بر آنست بدانکه معاد در لغت بسه معنی آمده است اول عود

و رجوع بجائی یا بحالی که از ان منتقل شده باشد دوم مکان عود سوم زمان عود و مراد

در اینجا عود روح است بحیات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا

کرده است از خیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز برمیگردد و آن روحانی

و جسمانی می باشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر

از سعدا باشد بعلوم و حالاتی که در دنیا اکتساب نموده متبهج و مسرور باشد و اگر

از اشقیا باشد بجهل مرکب و بسیط و صفات ذمیمه که در این نشاه کسب کرده

معذب و مغموم باشد و فلاسفه همین معاد قائل اند بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تاویل

باین دو حالت می کنند و معاد جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عود کنند و بار دیگر ارواح بایشان تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان و سعادت اند داخل بهشت جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند داخل جهنم شوند و بآتش جسمانی معذب گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل ملل است و یهود و نصاری نیز باین قائل اند و اکثر کتابهای الهی بر این معنی ناطق است خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است و قابل تاویل نیست چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان بوسیده را آورد و نزد حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو میگوئی که خدا این استخوان بوسیده را در قیامت زنده می کند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و داخل جهنم میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ چنانچه بعد ازین انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد و شک نیست در آنکه انکار معاد جسمانی کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام همه هست چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن میان ایمان بما جاء به النبی و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما انکار این معاد نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و متمسک بشبهه چند شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تامل کند میداند که محض شبهه و تلبیس ابلیس است و لهذا بعضی از ایشان که از اتباع این جماعه شده اند و چنین مسئله ظاهری که محک انظار و انکار جمیع عقلا است دعوای هدایت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتاب و سنت

و لکونه

و گفته خدا و رسول و جمیع انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر و دارد معلوم است
که چه قدر بهره از اسلام و ایمان یقین دارد با آنکه قول بحشر جسمانی توقفی بر تجویز
اعاده معدوم ندارد چنانچه بعد ازین بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و جمیع
کثیر از متکلمین خاصه و عامه بهر دو قائل شده اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن
باقی است و لذات و آلام روحانی و جسمانی هر دو را دارد و در قیامت
که ارواح با بدان برمیگردد و به بهشت یا به جهنم میرود سعدا در بهشت لذات
روحانی و جسمانی هر دو را دارند و اشقیا در جهنم آلام جسمانی و روحانی هر دو
دارند و محقق دوانی در شرح عقائد گفته است که بدانکه معاد جسمانی از جمله امور است
که واجب است اعتقاد بآن و منکر آن کافر است اما معاد روحانی یعنی التذاذ
نفس بعد از مفارقت بدن و تألم و التذاذ او بلذات و الم های عقلی است
پس تکلیف تعلق نگرفته است باعتقاد بآن و منکر آن کافر نیست اما منعی نیست
شرعاً و عقلاً از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما
قائلون بمعاد جسمانی و روحانی هر دو خواسته اند جمع کنند میان حکمت و
شریعت و گفته اند عقل دلالت کرده است بر آنکه سعادت ارواح بمعرفت
خدا و محبت اوست و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع میان
این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست زیرا که آدمی با استغراق بودن
در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود بسوی چیزی
از لذات جسمانی و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانیه ممکن نیست
او را که ملتفت شود بسوی لذات روحانی زیرا که ارواح بشری در این عالم

ضعیف اند و در وقتی که مفارقت کردند از بدنها بمرگ و استعداد قوت

از عالم قدس طهارت کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که جمع میان این دو امر

می توانند کرد و شبهه نیست در آنکه این حالت اعلای درجات کمالات

و اقصای منازل سعادات است و دوانی گفته است که قول بهر دو محض

جمع بین الراءین است بلکه بر هر دو برهان قائم شده است چنانچه شیخ ابوعلی

در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است

مؤلف گوید که این مذهب اقوای مذاهب است و منافاتی میان لذات

جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز بر این دلالت دارد چنانچه عیاشی و غیر او

از امام زین العابدین ع روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و داخل

شوند دوستان خدا در منازل و مساکن خود و هر مومنی از ایشان بر تخت خود تکیه

کند خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها آویخته باشد بر سر او و چشمه ها بر دور او

بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و تکیه ها

متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر کرده اند پیش

از آنکه از ایشان بطلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانهای بسوی او بخرامند

و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد خدا و ند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من

و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من میخواهید خبر دهم شما را بچیزی که

بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتر می باشد از این

نعمتها که ما داریم آنچه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت برد از نعمتها که داریم

در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم پس چون بار دیگر ندا با ایشان برسد گویند بلی ای

۱۸۰۰۰۰۰

پروردگار ما بده آنچه بهتر است از آنچه ما دریافتیم حق تعالی فرماید که
رضا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه
دریافتید پس گویند بلی ای پروردگار ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو
ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما بآن شادتر است پس حضرت این آیه را
خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مومن را و زنان
مومنه را باغستانها و بهشتها که جاری میشود در زیر آنها نهرها و همیشه در آنها
خواهند بود و مسکنها و منزلهای خوشبو و نیکو در جنات عدن و رضا و خوشنودی
از جانب خدا بزرگتر است از آنها این است فوز عظیم و سعادت بزرگ کلینی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای
بندگان صدیق من متنعم گردید بعبادت من در دنیا بدرستیکه بآن متنعم خواهید کرد
در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت متنعم خواهند کرد نه بروجه تکلیف
بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات و تحصیل قرب
اوست و ابن بابویه در امالی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است
که هر که شبی را بعبادت خدا احیا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس صد هزار
شهر عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دیده از آن لذت
برد و آنچه در خاطری خطور نکرده باشد سوای آنچه مهیا کرده است از برای او
از کرامت و مزید قرب و در مجمع البیان از احادیث بسیار از حضرت رسول نقل نموده است
کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانند
می کنند بحسن صوتی که جن و انس نشنیده باشند امانه بروش مزمار شیطان بلکه بتسبیح

وتنبیه . نداء حق تعالی و بروایت دیگر فرمود که در بهشت درختی هست که حق تعالی بآن درخت وحی کند که بشنوان به بندگان من که در دنیا مشغول عبادت من و ذکر من شدند و ترک کردند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدای بلند شود از آن درخت بتسبیح و تنزیه پروردگار که خلائق هرگز مثل آن صدا را نشنیده باشند و ابن بابویه رحمة الله در رساله عقائد گفته است اهل بهشت چند نوع اند بعضی از ایشان تنعم می کنند به تقدیس و تسبیح و تنزیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا و بعضی تنعم میکنند بانواع خوردنی و آشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت فرمودن پسران و نشستن بر مسندها و پوشیدن سندس و حریر و استبرق بهشت و هر کس لذت می برد بآنچه میخواهد و همتش بآن متعلق است و باو داده میشود آنچه خدا را برای آن عبادت کرده است و حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی که مردم حق تعالی را عبادت می کنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت می کنند خدا را بامید ثواب پس این عبادت خدمتکارانست و صنفی از ایشان عبادت می کنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان عبادت می کنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کریمانست و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت ابتدا بماکل و مشارب و مناظر و مناکح است و آنچه ادراک میکند حواس ایشان از چیزها که مطبوع اند بر میل بسوی آنها و ادراک می کند مراد خود را بر ظفر یافتن بآنها و در بهشت از بشر کسی که لذت یابد بغیر اینها و قول کسی که گوید در بهشت بشری هست که لذت می یابد بتسبیح و تقدیس بدون خوردن و آشامیدن قولی است که شناخته

ز دین اسلام و آن ماخوذ است از دین نصاری که میگویند آنها که عبادت
ت تعالی در دنیا کرده اند در بهشت ملائکه می شوند نمی خورند و نمی آشامند
جماع نمی کنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه ترغیب
رده است عاملان را بر عمل بوعده اکل و شرب و جماع پس چگونه تجویز این قول
کنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بضد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن
منعقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید او جایز نیست یا عمل
حدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمه متین است
و در احادیث معتبره این مضمون بنظر نرسیده است جمعی از اهل بهشت باشند
مطلقا از لذات جسمانی ملتذ نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاهد آورده است
دلالت بر مدعای او نمی کند زیرا که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دوزخ
منظور نباشد لازم نمی آید که از نعیم بهشت متلذذ نشوند همچنانکه در عبادت نعمتهای
دنیا منظور ایشان نمی باشد و معهذا از نعمتهای آن لذت می یابند بلی ممکن است
لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم
آنکه محال است که ایشان را و رحمن التذاذ بلذات جسمانی لذات روحانیه
حاصل شود زیرا که تلذذ بلذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد و بحسب
اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهایم در باغهای بهشت میچرند و مثل
حیوانات نعمتهای از اصرف می نمایند چنانچه در دنیا لذت می یافتند بی آنکه
از قرب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که
بهشت را از جهت میخواهند که دار کرامت خدا و محل دوستان اوست

و لذات از نعمتهای بهشت از آن جهت می یابند که علامت کرامت حق تعالی است
و محبوب ایشان ای ایشان مهیا کرده است پس از هر گل و ریحان بوی لطف
خداوند رحمان استشمام می نمایند و از هر غذا که و طعامی طعم رحمت بی غایت او را
می یابند و همچنین سایر نعمتهای بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می یابد
پس بهشت دو بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است
همچنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت و معرفت و اخلاص و سایر کمالات
عبادات است پس کسی که در دنیا بجسد بی روحی از عبادت قناعت کرده در بهشت
جسمانی بغیر لذات جسمانی لذتی نمی یابد و کسیکه در دنیا روح عبادات را
فهمیده است و لذت عبادت را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است
و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر آداب ظاهره و باطنه بعمل آورده
در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمی یابد و قدری از بسط و توضیح این سخن در کتاب
عین الحیات و کتاب بحار ایراد نموده ام وَذٰلِكَ مِمَّا أَفَاضَ اللّٰهُ عَلَيَّ بِلُطْفِهِ وَهُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ
و در باب اثبات معاد جسمانی اکتفا بتفسیر یک آیه می نمایم که باعتقاد مسکین صریح ترین آیات است
قال سبحانه وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد
و فخر رازی گفته است در این آیت غرائب بسیار هست بقدر امکان ذکر می کنم
پس گفتم آنها که منکر حشر اند بعضی مطلقا متمسک بدلیل بلکه شبهه نیز نشده اند و اکتفا بمحض
استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و گروهی چنین اند و بسیاری از آیات بر این دلالت
دارد و مثل این آیه فَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ یعنی گفت که زنده میکند این استخوانها را
حالتی که رمیم و پوسیده شده باشند پس این انکار بمحض استبعاد بود و حق تعالی اول

ابتدا کرد با بطال استبعاد ایشان که فرمود وَنَسِيَ خَلْقَهُ یعنی فراموش کرده است که ما خلق کردیم او را از خاک و از نطفه متشابهة الاجزا از سر تا قدم اعضای مختلفه از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و اکتفا باین نکردیم بلکه در این اعضا حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی ادراک امور کلیه که بسبب اینها مستحق اکرام شده و از سائر حیوانات ممتاز گردیده اگر بمحض استبعاد اکتفا می کنند چرا استبعاد از برگشتن نطق و عقل بمحل خود نمی کنند که غریب تر است و تخصیص ایشان استخوان را بذکر از برای آن بود که از حیات دورتر است و وصف کردند آنرا به بوسیده شدن و ریزه شدن باعتبار آنکه کهنه شدن و متفرق گردیدن اجزا موجب زیادتی استبعاد است و حق تعالی دفع استبعاد ایشان کرد بکمال علم و قدرت آن خداوندیکه اینها را برمیگرداند پس فرمود که از برای ما مثل میزنند با این استخوان بوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود گمان کرده فراموش کرده است خلقت عجیب و آفریدن غریب خود را در اول خلق او پس گفت بگو زنده می کند آنها را آن خداوندیکه آنها را از کتم عدم بوجود آورده در اول بار و او بهر خلقی علیم و داناست و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه ذکر کرده اند اگرچه آخرش باز باستبعاد برمیگردد و آن بر دو وجه است اوّل آنکه بعد از عدم چیزی باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بران کردن و حق تعالی اشاره بجواب این شبهه کرده است باآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود او را آفرید همچنین او را برمیگرداند هرچند معدوم شده باشد و شبهه دوم آنست که میگویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد بعضی از آنها

در بدن درندگان داخل شده باشد و بعضی جزو اجرها و کوزها و مثل آنها شده باشد چگونه جمع میشود و ازین بعید تر آنکه اگر آدمی آدم دیگر را بخورد و اجزای ماکول جزو بدن آکل شود و اگر در حشر بر میگردند اگر آن اجزا در بدن آکل داخل شود بدن ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حق تعالی برای ابطال این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و جهتش آنست که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم هست پس اگر انسان انسانی را بخورد اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی آکل خواهد شد و اجزای اصلی آکل آنهاست که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمه چیز عالم است میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزای اصلی آکل را و روح در ان میدمد و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در ان میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بوجه دیگر فرموده اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا یعنی آنخداوندیکه از درخت تر که منافی آتش و میراننده آنست آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است بآنکه دو درخت در بادیه می باشد که یکی را مرخ و دیگری را عفار میگویند چون میخواهند که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به یکدیگر می سایند از آنها آتش ظاهر میشود و از درختان دیگر نیز بعمل می آید مگر درخت عناب اما از این دو درخت بهتر بعمل می آید فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس آنگاه شما از ان آتش می افروزید

و

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ
یعنی آیا نیست آنکسی که آفریده است آسمانها و زمین را قادر بر آنکه خلق کند
مثل ایشانرا بلی قادر است و اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا راز
گفته است که وجه ذکر درخت سبز آنست که آدمی مرکب است از بدنی که
دیده میشود و حیاتی که در اعضای او ساری شده و آن لازم حرارت غریزیست
که در جمیع بدن جاریست اگر استبعاد میکنید بهم رسیدن حرارت و حیات را
در او پس استبعاد مکنید زیرا که بودن آتش در درخت سبزی که آب از آن
میچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعاد میکنید خلق جسمش را پس خلق
آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما وَهُوَ الْخَلَّاقُ اشاره است
بآنکه قدرت او کامل است وَالْعَلِيمُ اشاره است بآنکه علم او شامل است
مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات
معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ یعنی آیا گمان می کنید که ما شما را عبث خلق کرده ایم
و شما بسوی ما بازگشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است
و راه شک در این نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که
به براهین قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقل ثابت شده است که جناب
مقدس الهی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمی شود و کارهای او همه منوط
بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان و زمین و حیوانات و سائر مکلفین
برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که نفعی نیست که بجناب

مقدس او عائد گردد زیرا که او غنی بالذات و کامل من جمیع الجهات است
و احتیاج بغیر از لوازم امکانست پس باید غرض منفعتی باشد که بایشان
عائد گردد و اگر نشاء دیگر نباشد و منحصر باشد در این نشاء فانیه منافع
این نشاء که مخلوط است باضعاف آن از کدورات جسمانی و روحانی
و مصائب و محن و امراض و فتن و تلف و غصب اموال و بیماری و موت اولاد
و احبا و سائر کدورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلق کند
و این شبیه است بانکه کریمی شخصی را بضیافت برد و در خانه که مملو باشد از انواع
درندگان و موذیات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زنبور و غیر اینها و جوع
وارد شود و طعامی نزد او حاضر سازد و هر لقمه که بردارد چندین زنبور بر و
و دهانش بزنند و شمشیرداران در برابرش ایستاده باشند و در هر ساعت
بر او حمله آورند و پیش از انکه انچه متوقع اوست بعمل آید او را گردن بزنند
هیچ عاقل چنین ضیافت را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف انکه خدمات شاقه
باو بفرماید و او را وعده کند که چون این آزارها بکشی ترا بمناصب عظیمه
سرفرازی کنم و انعامات جزیله بتو میدهم و چند روزی آزار میکشی و بعد از ان
مدتهای بسیار حکومت و رفاهیت خواهی بود و همه عقلا او را ستایش می کنند
چه جای انکه مدت مشقت متناهی و قلیلی باشد و مدت راحت و نعمت
غیر متناهی فصل دوم در دفع شبهه های معاد جسمانی است و آن
موقوف است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه در حقیقت
روح انسان خلاف بسیار هست و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده از بیست

قول

قول نقل کرده ام و بعضی گفته اند که این قول در این باب هست آنچه اکثر محققین
قائل شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو جوهر دو
حقیقت اند که میان ایشان با غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت
یکی از طینت ملائکه و عالم علویست و خلق دیگری از خاک که معدن ظلمت و مرکز
عالم سفلی است و هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال
بدن دیدن و شنیدن و بوئیدن و گفتن و خوابیدن و لمس کردن و امثال اینهاست
با این اعضا و قوای ظاهر و لذت و الم و حصول و عدم اینها است و صفات
و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جواد
و شجاع و عالم و مومن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از بدن و اعضای آن
صادر می شود مثل دیدن و شنیدن همه کار روح است و بدن و اعضا برای
آنها آلتی چند اند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش و من گفتم بزبان
پس من عبارت است از روح و ذات تو همانست و این افعال فعل اوست
و این اعضا و قوی همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت
نویسنده دیگریست و بعضی گفته اند که از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن
و خوردن و آشامیدن است بی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است
که بدن و قوای آن همه بیخبر اند و بدن در جای خود در خواب است و روح برای خود
می آید و میرود و شهر بشهر میگردد و میگوید و می شنود و همه کار میکند اما در این کلام
سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلت
اوست و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور

و روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است که اگر چراغ را بی پرده
مشاهده نمائی ضیای جمالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه
نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت میدانی که فانوس نقص
و عیب چراغ است نه زینت جمالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی است
از هبوب ریاح محتاج بفانوس و پنهانیست و بیمار تا نحیف و رنجور است لحاف
و پوشش او را ضرور است مشعل و آفتاب را فانوس در کار نیست و صحیح محتاج
به پرهیز از نسیم بهار نیست و در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت
کرده است که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در صندوق جوهر را که برداشتند
صندوق را می اندازند و اعتنا بشان آن نمی کنند و در کتاب معارج الیقین
روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این چیست که کسی
در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود روح مثل آفتاب است
که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان است و ایضا در بصائر الدرجات
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح ممزوج ببدن
و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوش است بر بدن که محیط است بآن حاصل
خلاف در روح باین برمیگردد که روح آیا جسم است یا جسمانی یا نه جسم است
و نه جسمانی بلکه مجرد است عمده آنهاکه جسم میدانند از متکلمان دو قول قایل شده اند
یکی آنکه عبارت است از این هیکل محسوس دوم آنکه همین اجزای اصلیه است
که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای فضلیه می باشد که زیاده و کم و متغیر و متبدل
میشود و انسان که مشار الیه است بانا و من اجزای اصلیه است و مدار حشر

و ثواب و عقاب به انست و بعضی از متکلمین امامیه باین قائل شده اند و برای
قول بعضی از اخبار دلالت می کنند باین معنی که روح آنست بلکه انچه از بدن
انسان در حال حیات در قبر باقی میماند و در قیامت محشور می شود و آن اجزاء است
چنانکه بعد ازین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند و عرض جسمانی
میدانند اقوال سخیفه دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه حکمایند
و بعضی از قدمای معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه اگرچه
بعضی گفته اند که در آخر عمر ازین مذهب برگشت و توبه کرد و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمة و بعضی از متاخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد می شود
و فقیر حدیث صحیح صریحی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار نادره اشعاری
یا ایهامی باین معنی داشته باشد بمحض آنها جزم باین قول نمی توان کرد و دلائلی
که بر نفی تجرد گفته اند اگرچه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی
وارد شده است ظاهرا دلالت میکند برانکه تجرد از صفات مختصه حق تعالی است
و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن نزد اهل خود
و منتقل شدن بوادی السلام و امثال آنها دلالت بر تجسم میکند مگر انکه تاویل کنند
آنها را بجسد مثالی و همچنین احادیث خلق ارواح پیش از اجساد و بودن آنها بر دور
عرش و امثال آنها دلالت بر جسمیت میکند مگر انکه تاویل کنند آنها نیز بتاویلات
بعیده که بدون ضرورت از طریقه ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات
هر دو مشکل است و بعضی حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ باین معنی فهمیده اند
که همچنانکه خدا را نمی توان شناخت نفس را نیز نمی توان شناخت و حضرت رسول فرمود

ساکت شوید از انچه خدا از ان ساکت شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که تکلف مکنید دانستن چیزی را که تکلیف علم آن متشابه نکرده اند که مبادا باشد که برخلاف حق قائل شوید و معذور نباشید نزد خدا و انچه اکثر گفته اند که قول به بقای روح بعد از مفارقت بدن و معاد روحانی سوی توقف بر قول بتجه داشت بی وجه است و ممکن است بر وجهی که صاحب صحائف الهیه و جماعت دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است از جسم نورانی از عالم سموات و از حظائر قدس و مجامع انس و درین بدن از بابت چراغ است در غرفه اثر ضوء و نورش میرسد بجمیع اجزای بدن و موتش بیرون آمدن آنست از بدن و مفارقت او از ان و جسم او مانند جسم ملائکه و سائر اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت است بقدرت الهی محفوظ می ماند چنانکه شیخ ابو طالب طبرسی روایت کرده است که زندیقی از حضرت صادق علیه السلام سوالات کرد و بعد از مجاب شدن مسائلی از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش می شود روشنی آن چه میشود حضرت فرمود که میرود و برنمیگردد گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد در وقت مردن که روح مفارقت کند و برنگردد حضرت فرمود که قیاس را درست نکردی زیرا که آتش در اجسام پنهان است و اجسام بعینها قائم اند مانند سنگ و آهن پس گاهی یکی از آنها را بر دیگری زنند آتش در میان آنها ساطع میشود و از ان آتش میگیرند و چراغی می افروزند پس آتش در ان اجسام ثابت است و ضوء معدوم می شود و میرود و روح جسم

رقیقی است که بر آن قالب کشتی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست
که تو گفتی بدرستیکه آنخداوندیکه خلق کرده است جنین را در رحم از آب صافی
و مرکب گردانیده است و دران انواع مختلفه از عروق و اعصاب و دندان
و مو و استخوان و غیر آنها و بعد از موت زنده میکند و بعد از فنای آن میگرداند
گفت پس روح در کجاست فرمود در زیر زمین در جائیکه مدفون است در آنجاست
تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بر دار کشند روح او در کجاست فرمود
در دست ملکی است که آنرا قبض کرده تا او را بزمین بسپارند گفت آیا روح
بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده می شود یا باقی می ماند فرمود که بلکه آن باقیست
تا وقتی که در صور بدمند پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی می شوند
پس نه حسی می ماند و نه محسوسی پس بر میگردانند اشیا را مدبر آنها چنانچه اول
خلق کرده بود و آن در مقدار چهارصد سال است که خلق دران معدوم اند
و آن مابین نفخ اول است تا نفخ دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان ضروری
دین اسلام است و آیات متکاثره و احادیث متواتره دلالت بر تجسیم ایشان
میکند پس ممکن است که روح نیز ازین قبیل باشد و اگر در آسمان باشد
چنانچه از بعضی روایات مستفاد می شود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی
که در بدن ساریست و از قلب منبعث میشود و بخروج روح حیوانی تعلق
او از بدن بر طرف شود و بعود بدن باز بامر الهی تعلق بهم رساند و چون احادیث
بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلتی است
در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بآن جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم

برزخ و آمدن و رفتنش در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد آنست که جسد
مثالی در حال حیات نیز هست و آن باندازهٔ این بدن و در میان آن با خارج
از آنست و چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تام در هر دو ندارند در حال حیات
و در بیداری تعلقش باین بیشتر است و در حال خواب تعلقش به بدن مثالی بیشتر
می‌شود و بآن بدن عروج بسموات میکند و بر الواح سماویه مطلع میگردد و بمشرق
و بمغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور می‌شوند و الهامات
ایشان باو میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود و بمقتضای
وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ وحی‌های شیطانی بایشان میرسد و بعد از مرگ
تعلقش به بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب و عقابش با آنست بلکه محتمل است
که نفوس قویه مثل نفوس انبیا و اوصیا تصرف در اجساد مثالیه بسیار کنند
و اگر چندین هزار کس در یک وقت میرند نزد همه حاضر توانند شد و باین نحو
جمع میان اخبار باسانی می‌توان شد و بنا بر قول به تجرد روح قول بجسد مثالی
ضرورتر است و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها در غایت
اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده‌اند که قول باین مستلزم قول بتناسخ است
بیوجه است زیرا که تناسخیه باین اعتبار کافر اند که انکار حشر و ثواب و عقاب
می‌کنند و میگویند که روح در این اجساد عنصریه میگردد و از بدن زید به بدن عمرو
منتقل میشود و یا ببدن حیوانی تعلق میگیرد و در این نشاء و نشاء دیگر نیست ثواب
و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصانع عالم قائل
نیستند و ایمان به پیغمبران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید

باطله کافر اند نه بسبب تناسخ بحث و بسند معتبر از حبه عرنی منقول است
که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام بصحرای نجف رفتیم
که آنرا وادی السلام میگویند حضرت ع در انجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی
صحبت میدارند من نیز ایستادم آنقدر که مانع شدم پس نشستم آنقدر
که دلگیر شدم و برخاستم و مکرر چنین کردم پس ردای خود را جمع کردم و گفتم
یا امیر المومنین علیه السلام می ترسم که از بسیاری ایستادن آزاری کشی اندک
استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس میگیرم
گفتم یا امیر المومنین علیه السلام ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان
صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا
که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان در اینجا
حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست
که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه روحش را میگویند ملحق شو بوادی السلام
و این وادی بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است
که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت
می کنند که ارواح مومنان در حوصله مرغان سبز اند که در دور عرش می باشند
فرمود نه مومن از آن عزیزتر و کریم تر است نزد خدا که روحش را در حوصله
مرغ کنند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند و ایضا
ابو بصیر از انحضرت ع روایت کرده است که ارواح مثل اجساد بر درختی
از بهشت نشسته یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر احوال می پرسند و ایضا از انحضرت

روایت کرده است که از ارواح مومنان سوال نمودند فرمودند در بهشت
می باشند بصورت ابدان شان که اگر ببینی می شناسی میگوئی فلان است که
در دنیا دیده ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت
در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن دنیا می باشد اینها احوال
روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تفرق و اتصال
جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میدانند از هیولی و صورت جسمیه
و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است و چون جسم متفرق شود میگویند صورت
جسمی و صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی میماند و صورت جسمی و
نوعی دیگر بر هیولی فائض میکرود و محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمة الله و بعضی
از حکما به هیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن حال
انفصال و اتصال هر دو باقی است و چیزی از جسم بتفرق و اتصال معدوم نمیشود بلکه عرضی
از آن که اتصال باشد بر طرف میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس
و این قول بسیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بمحض این
مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجزء لا یتجزی
قائل شده اند و جمیع اجسام را متفق الحقیقه میدانند و در تفرق اجزا چیزی از
جسم باعتقاد ایشان معدوم نمی شود هرگاه بر این اقوال مطلع شدی دانستی
که شبهات منکران حشر جسمانی اکثر محض استبعاد است و جواب آنها معلوم شد
و عمده شبهه ایشان که حکما متشبث بآن شده اند امتناع اعاده معدوم است
و بنا بر قول اول در حقیقت جسم اشکال قوی تر است زیرا که بنا بر مذهب

ایشان

ایشان صورتی جسمی و صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که
گوئیم اجزا عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم و سوم
گمان کرده اند که باختیار این دو قول تفصی از این اشکال نموده اند و این محل
نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه جسد شخص را بسوزانند و خاکسترش را
بباد دهند تشخص زید باقی نمی ماند هرچند صورت و اجزا باقی بماند و رعود
شخصی بعینه ناچار است از عود تشخص و بعد از انعدام آن تشخص مگر بنابر قول جمعی
از متکلمین که میگویند تشخص هر شخص قائم است باجزای اصلیه او که مخلوق است از منی
و آن اجزا باقی است در مدت حیات شخص و بعد از مرگ او و تفرق اجزای او
پس تشخص معدوم نمی شود و بنابراین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود
و غیر آنها بجای آنها برگردد قدح نمی کند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد
چنانچه عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه چیز فرزند
آدم می پوسد و کهنه می شود مگر استخوان منتهای صلب که متصل بمقعد است
و کلینی بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش می پوسد فرمود بلی باقی نمی ماند
گوشتی و نه استخوانی مگر طینتی که از آن مخلوق شده است که آن نمی پوسد
و باقی میماند در قبر مستدیر تا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شده است
بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول بامتناع اعاده معدوم
بنابرآنکه واضح است که دلیلی بر آن قائم نشده است و دعوای بداهت ممنوع است
در اثبات معاد جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنابر قول بانعدام جمیع اشیا

که از قول بعدم امتناع چاره نیست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و اگر کسی قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول بحشر جسمانی بآنکه گوئیم که در اعاده
اشخاص که در شرع وارد شده است همین بس است که از ان ماده
بعضها یا از اجزاء بعینها مخلوق شود خصوصاً وقتی که شبیه باشد بآن شخص در صفات
و عوارض بحیثیتی که اگر او را ببینی بگوئی که او فلان است زیرا که مدرک لذات
و آلام روح است اگرچه بتوسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وقتی
که روح در او دمیده میشود تا هنگام پیری که همان شخص است هرچند متبدل
شود صورت و هیئات او و اجزای او بتحلیل رود و بدل آنها بیاید بلکه اگر
بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همان شخص است
و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود در پیری از او استیفا می کنند
و اگر غلامی در جوانی گناهی کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیابد
و او را تادیب کند نمیگویند که بر او ستم کرده است و اینها یا باعتبار بقای
اجزای اصلیه است یا باعتبار این است که کار با روح است و همین شخص که
بحسب عرف همان شخص است عقل تجویز تعذیب او می کند و ظلم نمی شمارد و همچنین
بعد از موت زیرا که روح بنابر مشهور بعینه باقی است و خصوص دلالت نمی کند
بر اینکه آن شخص دیگر است بنحوی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است
همچنانکه حکم می کنند بر یک آب هرگاه در دو ظرف بریزند که این همان آب است
که در یک ظرف بود و بحسب شرع و عرف هرچند قائل بهیولی باشد و اطلاقات
شرعی و عرفی و لغوی مبتنی بر امثال این دقایق حکمی و فلسفی نیست و الا بایست

بر قول هیولی حکم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره از آن برو ازند و تو
بعضی از آیات و اخبار را اشعار بدین هست چنانچه حق تعالی فرموده است
اَوَلَيْسَ الَّذِى خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ
یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه خلق
کند مثل ایشان را و باز فرموده است در وصف عذاب اهل جهنم كُلَّمَا
نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هر چند
بریان شود پوستهای ایشان بدل کنیم از برای ایشان پوستها غیر آن
از برای آنکه بچشند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است
که محشور می شوند متکبران مانند موران و عامه نقل کرده اند که دندان کافر مانند
کوه احد خواهد بود و اهل بهشت بی موی بدن و ساده و سرمه کشیده خواهند بود
و از احادیث خاصه در احتجاج شیخ ابو طالب طبرسی و مجالس شیخ طوسی
علیهما الرحمة روایت کرده اند که ابن ابی العوجا ملحد از حضرت صادق علیه السلام
سوال کرد از آیه بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت گناه آن پوست
و یا چیست که آنرا عذاب می کنند حضرت فرمود وای بر تو این همان پوست است
و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آنرا از امور دنیا بیان فرما حضرت
فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکنند و گل کنند و باز دیگر در همان قالب
بریزند می توان گفت همانست و می توان گفت غیر آنست گفت بلی خدا
متمتع گرداند مردم را بوجود تو و باین مراتب احوط و اولی آنست که تصدیق
نمایند آنچه را در نصوص متکاثره متواتره وارد شده است و بضرورت ادیان

و علل ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارد شده است از خصوصیات
آن خوض نکنند و تفکر ننمایند در امثال این امور که مکلف نشده اند به تفکر و نظر
در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن معذور نباشند
چنانکه سابقا مذکور شد فصل سوم در اقرار بحقیت مرگ و توابع آنست
و در آن مطلب است اول آنکه اقرار باید نمود که هر زنده بغیر حق تعالی البته
او را مرگ می باشد چنانچه حق تعالی فرموده است کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ
و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و کلینی بسند صحیح روایت کرده است
از یعقوب احمر که گفت رفتیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت را
تعزیه بگوییم با سمعیل فرزند او پس ترحم کرد بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی
خبر فوت پیغمبرش را باو داد و فرمود اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُوْنَ
یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس حضرت
فرمود اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان
می میرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل
پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد و حال آنکه
خود بهتر میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است
مگر ملک موت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید باو که بگو جبرئیل
و میکائیل را که بمیرند پس ملائکه گویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین تواند
فرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در او روح بوده باشد مرگ را
پس ملک موت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و از او سوال کند که کی مانده است

گوید که پروردگارا نمانده است مگر ملک موت و حملهٔ عرش پس فرماید که بگو حاملان
عرش را که بمیرند پس بیاید غمگین و مغموم و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد
که که مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده است پس گوید
بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد و آنگاه زمین و آسمانها را بدست قدرت خود
بگیرد و ندا کند که کجایند آنها که با من شریک قرار میدادند کجایند آنها که با من خدائی
دیگر قرار میدادند و بملک موت اقرار باید کرد که حق تعالی عزرائیل را موکل بقبض
ارواح گردانیده است و او را اعوان هست از ملائکه که بامر او قبض ارواح
می کنند و باو می سپارند و در این باب ظواهر آیات اندک منافاتی دارد زیرا که
در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک الموت
داده و در بعضی نسبت بملائکه داده است و اکثر جمع میان آنها باین نحو کرده اند
که بعضی را ملک الموت قبض می کند و بعضی را از اعوان او و ایشان باو میدهند
و او همه را بحق تعالی عرض می نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که جناب اقدس الهی از آن عظیم تر است که این امور را خود متوجه شود و آنچه
رسولان و ملائکه او بامر او می کنند فعل اوست زیرا که بامر او میکنند پس برگزیده است
از ملائکه رسولان و سفرا را میان خود و میان خلق خود چنانکه فرموده است خدا برمیگزیند از ملائکه
رسولان و از مردمان پس هر که از اهل طاعت است قبض روح او را ملائکه رحمت می کنند
و هر که از اهل معصیت است ملائکه عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت را
اعوانی چند از ملائکه رحمت و غضب هست که بامر او عمل میکنند و فعل ایشان فعل اوست و هر چه ایشان
بعمل می آورند منسوب باوست پس همه وفات او است که خدا قبض میکند و ملک موت

قبض میکند و ملائکه اعوان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی تدبیر
امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود موکل میکند هر کرا میخواهد بهر امری که میخواهد
و ملک موت را موکل میگرداند بمخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد
و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد زیرا که در
میان مردم قوی و ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن دارند و بعضی
را ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او حمل آنرا و اعانت کند او را بر فهم آن
از خاصان اولیای او و ترا همین بس است که بدانی که خداوند عالم زنده کننده و میرانندهٔ است
و قبض ارواح میکند بر دستهای هر که میخواهد از ملائکه و غیر ایشان مولف گوید
که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت باسایر ائمه علیهم السلام تدبیر
و قبض بعضی از ارواح می نمایند یا مدخلی در همه دارند بامر الهی و از برای تقیه از سایلان
و ضعفاء العقول تصریح بآن ننموده همچنانکه در بعضی از خطب غیر مشهوره فرموده است
که منم محیی و منم ممیت باذن خدا و آیضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان
اجمالی کافی است و تفحص از تفاصیل آنها ضرور نیست و از حضرت صادق منقول است
در جمع میان این آیات که ملک موت را اعوان هست از ملائکه مانند حاکمی که پیساولان
داشته باشد و بهر جا و بهر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعوان او قبض ارواح
می کنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با آنچه ملک موت خود
قبض نموده از او قبض می نماید و در احادیث معراج بطریق بسیار وارد
شده است که حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید
که چگونه قبض می کنی همه ارواح را در یک ساعت و حال آنکه بعضی در مشرق اند

و بعضی در مغرب گفت میخوانم ایشانرا و اجابت من می‌کنند و بروایت دیگر
فرمود که جمیع دنیا نزد من مانند کاسه‌ایست که در پیش یکی از شما گذاشته باشد
و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از بابت
درهمی است که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد بگرداند و چون
معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص این تفاصیل ضرور نیست اما نفی ملک موت
نمودن و تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل فعال چنانچه حکما میکنند
کفر است و بدانکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت
قبض میکند یا ملک دیگر و چون نص صریحی درین باب بنظر نرسیده تفکر دران ضرور نیست
و مجمل باید دانست که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است
و او محیی و ممیت همه است و می‌تواند که ملک موت قبض میکند یا ملائکه دیگر خدا را
کارکنان بسیار است و ظاهر آیات و اخبار حشر وحوش آنست که روح آنها
نیز محفوظ ماند تا روز حشر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دوم
آنکه باید اقرار نمود بآنچه در اخبار صحیحه و معتبره وارد شده است از سکرات
مرگ و شداید آن و کیفیات آن و حاضر شدن رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین در وقت قبض روح هر شخصی مومنانرا از برای بشارت دادن
و آسان کردن مرگ بر ایشان و اخبار ایشان و کافران و منافقان و مخالفان را از برای
زیادتی شدت و صعوبت مرگ بر ایشان و انذار ایشان بعذاب و نکال
ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هر میت چگونه است و
دیدن میت ایشانرا بچه نحو است و حضور ایشان در جسد اصلی است یا در جسد

هست الی حتی آنچه سابقا اشعاری بآن شد زیرا که تفکر در اینها موجب
استیلای شیطان و وساوس او میگردد و در احادیث در این باب متواترست
و شعر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بحارث همدانی خطاب کرد نزدیک بتواترست

یا حارُ همدانَ مَن یَمُت یَرَنی　　مِن مؤمنٍ او منافقٍ قُبُلا

ای حارث همدانی هر که بمیرد مرا معاینه می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق و در احادیث
معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون هنگام
وفات مؤمن می شود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری
مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او فراموش میگرداند و مسخیه او را
جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک الموت می آید که قبض روح
او بکند باو میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندی که محمد را بحق
فرستاده است من مهربان تر و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان
بگشا دیده های خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا
و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از ذریت ایشان صلوات الله علیهم
پس باو میگویند اینها اند رسول خدا و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی بود
پس چشم می گشاید و ایشانرا می بیند و منادی او را ندا میکند از جانب رب العزة
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده
بسوی محمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی
بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل

شود در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من
پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود و ملحق شود
بمنادی و در حدیث معتبر دیگر فرمود که هیچ نفسی نمی میرد هرگز تا رسول خدا
و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را
دید بدنیا برمیگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود و بسوی آخرت هردو
می آیند و رسول خدا نزد یک سر او می نشیند و علی علیه السلام نزد یک پای
او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزد یک گوش او میبرد و میگوید
بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذاشته
در دنیا پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برمیخیزد و سر را نزد او می
و میگوید ای ولی خدا شاد باش منم علی ابن ابیطالب که او را دوست میداشتی
و در اینوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست
اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا
وَفِی الْاٰخِرَةِ لَاتَبْدِیْلَ لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ یعنی آنها که ایمان
آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست بشارت در زندگانی
دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر دیگر فرمود که
چون بایان محتضر بند میشود رسول خدا و امیرالمؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا
در دست راست او می نشیند و حضرت امیرالمؤمنین در دست چپ او
و حضرت رسول باو میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست و از آنچه
می ترسیدی از آن ایمن گردیدی پس دری از بهشت را برای او می گشایند

و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا و آنچه
خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم او گوید مرا حاجتی نیست بدنیا پس در آنوقت
رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میشود
و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز
دنیا را براو عرض می کنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با اوست
و او را غسل میدهد با آنها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با آنها که میگردانند
و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند روح
و پیش آن جماعت میرود و ارواح مومنان باستقبال او می آیند و بر او
سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است
از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند روح را با او بر میگردانند از سر او
تا کمر و از او سوال می کنند از آنچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت
در بهشت را برروی او میگشایند پس داخل میشود بر او در قبر از نور بهشت
و خنکی و بوی خوش آن ایضا بسند معتبر از آنحضرت منقول است که خطاب
بشیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول می کند و بس شما را
می آمرزد و نیست چون جان بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بیند
آنچه موجب روشنی چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا
و امیر المومنین و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المومنین
نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت بود
او را دوست بدار و رسول خدا بجبرئیل میگوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را

دوست

دوست میداشت پس او را دوست بدار و جبرئیل بملک موت میگوید
که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او
رفق و مدارا کن پس ملک موت نزدیک او آید و گوید ای بنده خدا آیا گرفتی
چیزی را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار
شدی بآن از آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری در زندگانی دنیا گوید
بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام است
ملک موت گوید راست گفتی آنچه از آن می ترسیدی خدا ترا از آن امان داد
و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا بر فاقت سلف صالح رسول خدا
و علی و فاطمه و امامان از ذریت ایشان پس جان او را قبض میکند برفق
و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و حنوط او از
مشک خوشبوتر خواهد بود و حلۀ زردی از حله های بهشت بر او بپوشانند
و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند که از نسیم
گلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و دست راست و چپش
بقدر یکماهه راه بگشایند و با و بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجلۀ خود
پس با و گویند بشارت باد ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری
که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای رضوان
و با ایشان میخورد و از طعام ایشان و می آشامد از شراب ایشان و با ایشان
سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم ما ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر
شود حق تعالی ایشان را مبعوث گرداند با او تلبیه گویان و چون کافر را مرگ

رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند
و او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود
و را دشمن دار و رسول خدا باز بجبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا
اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید این
دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف
و دشواری بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده
خدا یا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از کرد و عذاب خدا بدر
آوری گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و متمسک شده
بعصمت کبری گوید نه ملک موت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا بغضب خدا
و عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن می ترسیدی بآن رسیدی پس
جان او را به نهایت عنف و دشواری از بدن او میکشند و موکل میکرداند
بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر روی او می اندازند
و از روح او متاذی می باشند و چون او را در قبر میگذارند دری
از درهای جهنم در قبر او می گشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد جهنم
و احادیث در این باب بسیار است باید مجملاً بهمه اینها اقرار نمایند
و در مقام تفحص تفاصیل آنها نباشند فصل چهاردهم در احوال عالم
برزخ است باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب عقاب آن با قی
بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقاً مذکور شد و بسؤال قبر
و بمنکر و نکیر بدانکه برزخ ما بین موت را میگویند تا قیامت و چون میت را

در قبر

در قبر گذارند و دو ملک می آیند از برای سوال و حق تعالی روح
او را با و بر میگرداند از سر تا کمر و او را می نشانند و از او سوال می کنند
و جمعی را که از ایشان سوال می کنند بعضی از ایشان بعد از سوال در راحت
و نعمت اند و بعضی در عذاب شدت و سوال و ضغطه و فشار قبر و راین ...
و سایر امور برزخ با روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده
بیان میشود فائده اولی در بیان بقای روح است در برزخ بدانکه
شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و در آیات بسیار
و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی میفرماید گمان مکنید که آنها که کشته شده اند
در راه خدا مرده اند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود و در حالتی که روزی داده
میشوند و شاد اند بآنچه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد
می باشند از برای مومنانی که ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشان اند
بآنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کفار یاد
کرده کافران گفته فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گوید
پروردگارا برگردان مرا به دنیا شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام
در عقب خود از مال دنیا پس فرموده کلا نمی تواند شد این بدرستیکه این کلمه است
که او میگوید و فائده نمی بخشد و در عقب ایشان برزخی هست تا روزیکه
در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه
مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد ببدن لطیفی
مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و آن بدن حرکت

میکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بسند معتبر از یونس بن
ظبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق ع
بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان
گفتم میگویند در حوصلهٔ مرغان سبز می باشند گفت سبحان الله مومن گرامی تر است نزد خدا
ازین چون وقت مرگ او در رسد می آیند نزد او رسول خدا و علی و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا
کرد خدا زبان او را بشهادت از برای خدا بتوحید و از برای پیغمبر بنبوت
و از برای اهل بیت ع بولایت گواهی میدهد براین رسول خدا و علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبانش بند شود
حق تعالی مخصوص میگرداند پیغمبرش را بعلم آنچه در دل اوست ازین عقائد
پس آنحضرت شهادت میدهد باین و شهادت میدهند بشهادت
رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشانست از
ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود می برد این روح را ببهشت
در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشته است میخورند و می آشامند
پس هرگاه که تازه بنزد ایشان میرود می شناسند ایشانرا بآن صورتی
که در دنیا داشته اند و ابن بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که آنحضرت در شب معراج گذشت بمرد پیری که
در زیر درختی نشسته بود و کودکان بسیار نزد او بودند حضرت
از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدرت ابراهیم علیه السلام است

و این

فرمود که این اطفال که نزد تو را دیدی کیستند گفت که اینها اطفال مومنان اند
ایشانرا غذا میدهد و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که اطفال شیعیان ما را از مومنان تربیت میکند فاطمه صلوات الله
علیها مولف گوید که این سه حدیث احتمال تجسم روح وجسد مثالی هر دو
دارد و احادیث بسیار که در باب ظهور انبیا و اوصیا بعد از وفات ایشان
وارد شده است مانند حدیث نمودن حضرت امیرالمومنین علیه السلام
رسول خدا را با بوبکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را
باصحاب خود و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع علیه السلام را و سخن گفتن
با او و ملاقات کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها
که در کتاب بصائر الدرجات و غیر آن بطرق متعدده روایت شده است
با این دو احتمال احتمال جسد اصلی نیز دارد چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین
امامیه قائل اند که بعد از سه روز یا بیشتر ارواح مقدسه انبیا و اوصیا
بجسدهای اصلی معاودت می نمایند و ایشانرا بآسمان می برند و دیدن
حضرت رسول انبیا را در شب معراج بر این حمل کرده اند و حدیث مسخ
شدن بنی امیه بصورت وزغ هر سه احتمال را دارد و اما در بعضی از اینها جسد
اصلی ظاهرتر است و از صحائف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در صحرای نجف بر روی سنگی نیزه خود را
فرو برد گفت من چاه سه خود را در زیر تو بینداز م حضرت فرمود نیست که تربت
مومنی یا مزاحمت نمودن و مجالس مومنی و با او هم نشینی کردن اصبغ بن نباته

گفت تربت مومن را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت و مجلس او
چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته درین صحرا ارواح هر مومن و مومنه هست
در قالبها از نور بر منبرهای از نور و حسن بن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب
قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش
زیاده کرده است که ای پسر نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی
دید ارواح مومنان را که حلقها نشسته اند و بدیدن یکدیگر میروند و با یکدیگر
صحبت میدارند و روح هر مومن در این وادی است و روح هر کافر در وادی
برهوت یمن است و ایضا از کتاب شفا و جلا روایت کرده است از حضرت
امام زین العابدین ع که میگویند روح مومن را در وقت غسل دادن که آیا
میخواهی ترا برگردانیم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری
و غم را و کلینی از حضرت امام علی نقی ع روایت کرده است که خواب دیدن
در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد راوی پرسید سبب حدوث
آن چه بود حضرت ع فرمود که خدا عز و جل ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او
و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او گفتند اگر این کار را بکنیم از
برای ما چه خواهد بود تو مالت از ما بیشتر نیست و عشیره ات از ما عزیزتر نیست
گفت اگر اطاعت من می کنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من
می کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنت و نار چیست پیغمبر از برای ایشان
وصف کرد گفتند ما کی بآنجا میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما می بینیم مرده های
خود را که استخوان شده اند و پوسیده شده اند پس تکذیب ایشان زیاده شد

میکردند

و استخفاف ایشان بآنحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب
دیدن را احداث کرد آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و
تعجبی که در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند این حالت را
بر شما وارد کرد و بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود و هر چند بدنهای شما
پوسیده باشد روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهای
شما مبعوث گردد و در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که گفت با بوبصیر که هر که از شما با اعتقاد ولایت
بمیرد شهید مرده است هر چند در میان رخت خواب خود بمیرد و زنده است
نزد خدا و روزی میخورد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون
بزیارت قبور خویشان و برادران مومن میروید مطلع میشوند و انس میگیرند
بشما و چون برمیگردید وحشت بهم میرسانند و کلینی بسند کالصحیح
از حضرت صادق روایت کرده است که مومن بزیارت اهل خود
می آید و می بیند چیزی را که دوست میدارد و از او می پوشانند آنچه را کراهت
دارد و کافر بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمی خواهد میپوشانند
از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعه می آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان
و در روایت معتبر دیگر فرمود که هیچ مومنی و کافری نیست مگر در وقت
زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مومن می بیند که اهل او اعمال صالحه میکنند
خدا را حمد میکند بر این و اگر کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت او
میگردد و بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است که گفت بخدمت

حضرت کاظم ع عرض کردم که آیا میت بزیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتم در
در چند مدت فرمود در هفته یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتم بچه صورت
می آید فرمود بصورت مرغی لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و بر ایشان مشرف
میشود و اگر ایشانرا بخیر و خوبی می بیند شاد میشود و اگر بشر و پریشانی می بیند محزون
و غمگین میشود و بروایت دیگر فرمود که می آید بقدر فضائل خود بعضی در هر روز
و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته در وقت
زوال شمس یا متصل آن بصورت گنجشک یا کوچکتر و با او ملکی می آید و با و مینماید آنچه
باعث سرور او ست و از او می پوشاند آنچه باعث اندوه او ست
و بر میگردد با شادی و خوشحالی و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که از پروردگار خود مرخص میشود و حق تعالی دو ملک را با و میفرستد
و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خود
و سخن ایشانرا می شنود و جمع میان این احادیث را در کتاب مرات العقول
ذکر کرده ام و سائر اخبار در بحار مذکور است و در حدیث معتبر منقول است
که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از ارواح مومنان فرمود
در حجره چند اند در بهشت میخورند از طعام آن و می آشامند شراب آن میگویند
پروردگارا قیامت را از برای ما بر پا کن و انچه ما را وعده کرده عطا کن و ملحق
کن آخر ما را با اول ما و ارواح مشرکان در آتش معذب اند و میگویند پروردگارا
بر پا مدار از برای ما قیامت را و انچه وعده داده اهل میاور و ملحق مکردان آخر
ما را با اول ما پس ازین احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است

و ثواب و معاقب میباشد فی الجمله فائده ثانیه در بیان سؤال و ضغطه و ثواب و عقاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سوال می باشد و روح را از برای سوال به بدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است و منکرش کافر است و ابن بابویه از حضرت صادق روایت کرده است که کسی که سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج و سوال قبر و شفاعت و همچنین آمدن دو ملک از برای سوال متواتره و ضروریست و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی از روایات وارد شده است که نسبت بمومنان مبشر و بشیر است و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مومنان بصورتهای خوب می آیند و بشارت میدهند ایشان را بثوابها و نعیم بی انتها و از برای کافران و مخالفان بصورتهای مهیب می آیند و ایشان را وعید بعذاب می کنند و مشهور میان متکلمین امامیه آنست که سوال قبر عام نیست بلکه مخصوص مومن کامل و کافر محض است و مستضعفان و اطفال و مجانین را سوال نیست و همچنین کسی را که بعد از گذاشتن در قبر تلقین کنند از و سوال نمی کنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را تلقین کنند دو ملک بیکدیگر میگویند بیا برویم تلقین حجت او را کردند و شیخ شهید علیه الرحمة گفته است که سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از عامه در کتب خود روایت کرده اند از ابوامامه باهلی که رسول خدا فرمود که چون بمیرد احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد بگوید ای فلان پسر فلان و نام او و مادرش را بگوید او می شنود و جواب نمیگوید پس بار دیگر بگوید او درست می نشیند و میگوید ارشاد کن ما را خدا ترا رحمت کند پس بگوید بیاد آور آن چیزی را

که با آن از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد و بآنکه پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای دین خود و محمد را پیغمبر خود و قرآن را کتاب خود و علی را امام خود پس منکر و نکیر میروند و میگویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کرده‌اند و فرمود که اگر نام مادرش را نداند بحوا نسبت دهد و خلاف کرده‌اند در اینکه آیا انبیا و اوصیا علیهم السلام را سوال قبر میباشد یا نه و تفکر در این مسئله فرموده و غیبت اگرچه عدم سوال اظهر است و در سوال اطفال نیز علامه خلاف کرده‌اند و اظهر عدم سوال است و شیخ مفید رضی الله عنه در شرح عقائد صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند بعضی منتقل بثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب را نمی یابند و از حضرت صادق ع پرسیدند از کسی که می میرد و در دار دنیا روح او در کجا می باشد حضرت فرمود که هر که بمیرد و او محض ایمان باشد محضاً یا محض کفر باشد محضاً منتقل میشود روح او از هیکل که دارد بمثل آن در صورت و جبر داده میشود باعمال خود تا روز قیامت و چون حق تعالی اراده نماید که او را محشور کرداند در قیامت انشا میکند جسم و بدن او را و بر میگرداند روح را ببدن اصلی او و محشور میگرداند او را که جزای اعمال او را وافی و کامل بدهد پس مومن بعد از موت منتقل میشود از جسد خود بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را در بهشتی چند از جنت های دنیا میبرند و متنعم می باشد در آنجا تا روز قیامت و کافر منتقل میشود روح او از جسد بجسدی مثل آن بعینه و می برند او را بسوی آتش که معذب باشد بآن تا روز قیامت و شاهد این در مومن آنست که حق تعالی

انموده است

فرموده است در باب مومن آل یسین باو گفته شد که داخل شو در بهشت
گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرسانند بآمرزیدن پروردگار من مرا و بآنکه او
گردانید مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کافر آنکه در باب
فرعون و اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض می کنند در بامداد
و پسین و در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها
و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان زائل نمی باشد و در احادیث
از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سوال قبر و رجعت مخصوص
کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رجعت
نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیا و ائمه علیهم السلام ارواح
ایشان با بدنهای ایشان از زمین بآسمان میروند و تنعم ایشان در بدنهای
اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان
نمی باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد
بر من نزد قبر من می شنوم آنرا و هر که صلواة فرستد بر من از دور بمن میرسد
و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من یکمرتبه صلوات فرستم بر او ده بار و هر که
صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او صد مرتبه پس هر که خواهد
صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس بیا کرد آنحضرت که بعد از
بیرون رفتن از دنیا صلوات او را می شنود و این نمی شود مگر بآنکه نزد حق تعالی
زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام کننده بر ایشانرا از نزدیک
می شنوند و از دور بایشان میرسد و آثار صحیحه از ایشان باین مضمون وارد شده است

و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی بایشان
میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ایستاد بر سر چاه بدر و خطاب
کرد مشرکانی را که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند
و فرمود که بتحقیق که شما همسایه بدی بودید از برای رسول خدا او را
از خانه او بیرون کردید و از دیار خود راندید پس اجتماع کردید بر عداوت
او و با او جنگ کردید من وعده پروردگار خود را حق یافتم پس عمر بآنحضرت
گفت یا رسول الله خطاب تو چیست با مرده های که جان ایشان
رفته است حضرت فرمود بس کن ای پسر خطاب بخدا که تو شنواتر از ایشان
نیستی و نیست میان ایشان و میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگرزهای
آهنی مگر آنکه من رو را از ایشان بگردانیم و منقولست که حضرت امیر المؤمنین
سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان میگشت تا رسید
بکعب بن سور قاضی بصره که عمر او را نصب کرده و در فتنه بصره مصحفی بگردن انداخته بود
و با اهل و با فرزندانش بجنگ آن حضرت آمده بود و همه کشته شدند
چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشانید چون
نشانیدند فرمود ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود آیا تو
وعده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخوابانید او را و چون بطلحه
رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فائده
دارد سخن تو با دو کشته شده که سخن ترا نمی شنوند فرمود ای مرد بخدا
سوگند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلیب بدر سخن حضرت رسول

راشنیده‌اند و اینها از جملهٔ اخبار یست که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرده‌ها
بر میگردد و بسوی او روح او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان و این عام
نیست در هر که بمیرد بلکه با آن تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ
مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که سوال کرده نمی شود در قبر مگر کسی که
خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص
کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان غافل اند یعنی متعرض ایشان نمی شوند
و بسند صحیح دیگر از آنحضرت ع روایت کرده است که سوال از کسی میشود
که ضغطه بر او واقع میشود و ایضاً بسند معتبر از آنحضرت ع روایت کرده است
که دو ملک می آیند که سما یند منکر و نکیر بسوی میت در وقتی که دفن شد
صدای ایشان مانند رعد قاصف است و دیده‌های ایشان مثل برق خاطف
زمین را میشکافند به نیشهای خود و موهای ایشان آویخته که در میان
آنها راه میروند و سوال می کنند از میت که کیست پروردگار تو چیست
دین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار من است و دین من اسلام است
پس از او می پرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما
بیرون آمد گوید که از محمد رسول خدا از من می پرسید گویند شهادت میدهید
که او رسول خداست گوید گواهی میدهم که او رسول خداست پس
با و گویند بخواب خوابی که در آن خواب پریشانی نباشد و قبر او را نه ذرع
گشاده میکردانند و از برای او دری بهشت میگشایند و جای خود را

در بهشت می بیند و اگر میت کافر باشد آن دو ملک بآن هیئت بر وداخل
میشوند و شیطان نزد او در پیش او باز میدارند که دیده های او ازمس سرخ است
چون آن سوالها را ازو میکنند میگوید نمیدانم پس شیطان را با او میگذارند
و مسلط میکردانند بر او در قبرش نود و نه اژدها که اگر یکی از انها بر زمین بدمد
هرگز گیاه از زمین نروید و دری از برای او بسوی جهنم میگشایند و جای خود را
در انجا می بیند و ایضاً از ابو بکر حضرمی روایت کرده است که گفتم بحضرت
صادق علیه السلام کیستند آنها که در قبر از ایشان سوال می کنند فرمود
که کسی که ایمان را خالص کرده باشد و کسی که کفر خالص داشته باشد گفتم پس
باقی این خلق چه میشود گفت بخدا سوگند که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بشان
ایشان نمی کنند گفتم از چه چیز سوال می کنند گفت از حجت و امامی که در میان
شما است پس از مومن می پرسند که چه میگویی در حق فلان پسر فلان میگوید
او امام من است چون این را گفت میگویند بخواب خدا در دیده ات
خواب استراحت بگذارد و دری از بهشت برای او میگشایند و پیوسته
نسیم بهشت به تحفه باو میرسد تا روز قیامت و از کافر سوال می کنند که چه
میگوئی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان گوید شنیدم او را نمیدانم
کیست آن پس میگویند هرگز ندانی و دری از جهنم برای او میگشایند و پیوسته
حرارت جهنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم
روایت کرده است که سوال می کنند در قبر از مومن که کیست پروردگار تو
میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد

میگویند کیست امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید
امری بود که خدا مرا هدایت کرد بآن و مرا ثابت داشت بر آن میگویند
بخواب بخوابی که خیالات پریشان در آن نباشد مانند خواب نو داماد
پس دری از بهشت برای او می گشایند که از شمیم بهشت و گلهای آن باو میرسد
پس میگوید پروردگارا روز قیامت را قائم گردان شاید باهل و مال خود
برگردم و از کافر می پرسند پروردگار تو کیست میگوید خدا میگویند پیغمبر تو کیست
میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از کجا دانستی میگوید
از مردم شنیدم می گفتند من هم گفتم پس گرزی بر او میزنند که جن و انس همه جمع
شوند تاب آنرا نداشته باشند پس میگدازد چنانچه قلعی میگدازد پس روح را
باو برمیگردانند و دل او را در میان دو لوح از آتش میگذارند پس میگوید
پروردگارا قیامت را دور گردان مولف گوید که این حدیث
دلالت میکند بر آنکه ایمان سنیان بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان بائمه حق
و توسل بایشان ظنی و تقلیدی و بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن سعید
بسند صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق ع
پرسیدم از آنچه ملاقات میکند آنرا صاحب قبر فرمود دو ملک هستند که ایشانرا
منکر و نکیر میگویند می آیند نزد صاحب قبر و از او سوال می کنند از رسول خدا
که آیا حق بود و اگر از اهل شک است میگوید نمیدانم می شنیدم که مردم می گفتند
رسول خدا است نمیدانم که حق بود و یا دروغ بود پس بر او ضربتی می زنند
که اهل سموات و اهل زمین می شنوند مگر مکلفان و اگر صاحب یقین است می

ومیگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود و آمد بهدایت و دین حق
پس جای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میکردانند و میگویند
بخواب رود در نهایت استراحت و نیکوئی و ابن بابویه از حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مومن بمیرد مشایعت
می کنند جنازهٔ او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون داخل قبر کنند منکر و نکیر
می آیند و او را می نشانند و میگویند کیست پروردگار تو و چیست دین تو
و کیست پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر من است و اسلام
دین من است پس میکشایند قبر او را بقدر آنچه دیده او کار کند و طعام
از بهشت برای او می آورند و داخل میکردانند بر او نسیم و گل بهشت را و اینست
معنی قول حق تعالی فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ یعنی در قبر وَجَنَّتُ نَعِيمٍ یعنی در آخرت و چون کافر
بمیرد مشایعت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او
سوگند میدهد حاملان جنازهٔ خود را که او را برگردانند بصدائی که
همه چیز می شنوند بغیر جن و انس که مکلف اند و میگوید کاش مرا بازگشتی
بودی بدنیا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا برگردانید بسوی دنیا
شاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذاشته ام پس زبانیه جواب او میکنند
کلا این سخنی است که تو میگوئی و ملکی ایشان ندا میکند که دروغ میگوید اگر
برگردد عود خواهد کرد بآنچه او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل
قبر کنند و مردم از او مفارقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او در بدترین

صورتها او را بکشایند و سوال کنند از او از رب او و دین او و کتاب او
پس زبانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس ضربتی از عذاب الهی
بر او بزنند که همه چیز از آن بترسند پس باز از او سوال کنند گویدنمیدانم
گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و رستگار نشوی پس دری از برای او
بسوی جهنم میکشایند و بعوض نزل که از برای مهمان مهیا میکنند حمیم
جهنم از برای او می آورند و اینست مراد از قول حق تعالی وَأَمَّا إِن كَانَ
مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ یعنی در قبر وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ یعنی در آخرت
واما آنچه در قبر از او سوال میکنند معلوم است که سوال از عقاید ایمانی میکنند خصوصا
امامت ائمه علیهم السلام و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که
در قبر از ولایت علی ابن ابیطالب سوال می کنند چنانکه شیخ کشی
بسند معتبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت
حضرت امام رضا رفتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفتم بلی فرمود که داخل
آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نمیدانم
پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بروایت دیگر فرمود
که او را نشاندند در قبرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را گفت
تا اینکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که
قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زین جیش روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر می کنند
دو ملک بنزد او می آیند که اسم ایشان منکر و نکیر است پس اول چیزیکه سوال

میکنند از پروردگار او ست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب
گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب می کنند او را پس مردی گفت
اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را نشناخت چگونه است
حال او فرمود مذبذب است نه از اینها است و نه از آنها و هرکه را خدا
گمراه کرد نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند برسول خدا صلی الله علیه و آله
که یا نبی الله کیست ولی فرمود که در زمان ما ولی شما علی علیه السلام است و بعد از او وصی او
و از برای هر زمان عالمی می باشد که خدا با و حجت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند
چنانکه گمراهان پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگارا
چرا نفرستادی بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات ترا پیش از آنکه
ذلت و خواری بما برسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که اوصیا
باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار
می کشیم پس شما نیز منتظر باشید پس زود می خواهید دانست که کیست اصحاب
صراط سوی یعنی راه راست و کیست آنکه هدایت یافته است و تربص و انتظار
ایشان آن بود که می گفتند در کار نیست ما را طلب شناختن اوصیا تا آنکه امامی
را بشناسیم پس خدا تعییر و سرزنش کرد ایشان را باین ع اصحاب صراط اوصیا
اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشان را شناسد
و ایشان او را شناسند و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ایشان او را شیعه خود
ندانند و او ایشان را بامامت نشناسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را
بایشان شناسانید و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیمانها از ارواح

گرفت در روز میثاق و وصف کرده است ایشان را در کتاب خود در انجا
که فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
یعنی بر اعراف ما بین بهشت و جهنم مردانی چند هستند که می شناسند همه را
بسیمای ایشان ایشانند گواهان موالات دوستان خود و رسول خدا گواه است
بر ایشان از برای ایشان از بندگان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان
بکنند و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه
حق تعالی فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ
تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم از هر امتی
گواهی را و بیاوریم ترا گواه بر این گواهان در آن روز خواهند خواست و
آرزو خواهند کرد آنها که کافر شده اند و نافرمانی رسول کرده اند در اطاعت
اوصیا و در سایر امور که کاش با زمین یکسان هموار میشدند و کتمان نکنند در آن روز
سخنی را از خدا یا کتمان نمیکردند سخنی را از خدا و در دنیا و شاذان بن جبرئیل در
فضائل و غیر او روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام عالم اعلی ارتحال نمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول آمد
حضرت فرمود چه میگریه ی خدا هرگز دیده های ترا نگریاند گفت والده ام
فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او او لقمه را
[illegible] شت و من اسیر میکرد و او لا و خود را از و لیده [illegible] اشت
[illegible] دغن می پاشید و الله که در خانه ابو طالب ما یک درخت خرما بود و سبقت میکرد
[illegible] داو و از برای من می چید و از پسر عمان من پنهان میکرد از برای من تا

حضرت برخاست و متوجه تجهیز او شد و پیراهن مبارک خود را داد که او را
در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازهٔ او قدم را آهسته میگذاشت
و بتأنّی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد تکبیر گفت و در قبر او خود
و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد
و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که برگردند سه مرتبه گفت پسر تو
نه جعفر و نه عقیل پسر تو علی ابن ابیطالب چون برگشتند مردم گفتند یا رسول الله
درین جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نکردی فرمود واما تأنی
رفتن من از برای ازدحام و کثرت ملائکه بود و هفتاد تکبیر گفتن از برای آن بود
که هفتاد صف از ملائکه برا و نماز کردند واما اینکه در لحدش خوابیدم از برای آن
که در حال حیات او فشطه قبر را ذکر کردم گفت وا ضعفاه پس در لحدش خوابیدم
که زمین او را نفشارد واما اینکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود
که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور
خواهند شد گفت واسوأتاه او را به پیراهن خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد
واما اینکه گفتم با او اینک اینک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سوال
کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کیست پیغمبر تو گفت محمد
پیغمبر منست گفتند کیست ولی تو و امام تو پس شرم کرد از آنکه بگوید فرزند من پس
با او گفتم بگو فرزند تو علی ابن ابیطالب پس خدا دیدهٔ او با من روشن کرد
**مولف گوید** که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش
از زمان امامتش نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم بامامت او بهم رسانیده

باشد و ممکن است که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت فاطمه باشد از برای
اظهار جلالت او چنانچه آخر حدیث اشعار با آن دارد و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مومن را چون از خانه اش
بیرون می آورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و ازدحام می کنند بر او تا او را
بقبرش میرسانند و چون بقبرش رسید زمین با او میگوید مرحبا خوش آمدی بسوی
اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم که مثل توکسی بر روی من راه
رود و خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را می کشایند بقدر آنکه چشم او کار کند
و داخل میشوند بر او دو ملک قبر منکر و نکیر و سوال می کنند از او که کیست پروردگار
او میگوید خدا میگویند چیست دین تو میگوید اسلام میگویند کیست پیغمبر تو میگوید محمد
میگویند کیست امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفته
بنده من از فرش های بهشت در قبرش بگسترانید و دری از بهشت بسوی قبر
بگشائید و از جامه های بهشت بر او بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست
از برای او بهتر است پس با او بگویند بخواب مانند خواب نو داماد بخواب.
خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت می کنند
تا قبر او و زمین با او گوید لا مرحبا بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم
که مثل توکسی بر روی من راه رود و البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بر او تنگ
میکند و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوهایش بیکدیگر می چسپد پس منکر و نکیر بر او
داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل شدند و او را می نشانند و روح
تا کمر با او بر میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست پس او مضطرب میشود و میگوید

می‌شنیدم مردم می‌گفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می‌پرسند
و همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بندهٔ من
قبرش را از آتش و بپوشانید او را از جامه های آتش و بگشائید از برای او دری
بسوی آتش تا بیاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتر است از برای او و از این حالت
پس سه مرتبه گرز آتشین بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند و اگر
آن ضربت را بر کوه های تهامه بزنند همه ریزه ریزه می‌شود و مسلط میگرداند
خدا بر او در قبرش مارها که او را سخت میگزند و میدرند و شیطان او را غم و اندوه
می‌آورد و صدای عذاب او را می‌شنود هر که خدا خلق کرده است مگر جن و انس
و بدرستیکه می‌شنوند صدای کفشهای مشایعت کنندگان خود را و صدای بهم زدن
دستهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی وَيُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا
تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده‌اند
بقول اعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت و گمراه میکند و بخود وا میگذارد
ظالمان را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که هیچ موضع قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه میگوید منم خانهٔ خاک منم خانهٔ بلا منم خانهٔ
کرم و بروایت دیگر میگوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانهٔ کرم منم باغی از
باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم پس در حدیث اول فرمود که چون داخل
آن میشود بندهٔ مؤمن میگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث
سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دری می‌گشایند که جای خود را از بهشت
می‌بیند پس از آن در مردی بیرون آید که دیده های او از آن نیکوتر چیزی ندیده باشد

پس مؤمن گوید ای بنده خدا هرگز از تو نیکوتر چیزی ندیده‌ام گوید منم اعتقاد نیکم
که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند روحش را و در جائیکه در بهشت
با او نموده بودند بگذارند و بگویند بخواب با دیده روشن پس پیوسته
نسیمی از بهشت بجسد او برسد که لذت و خوشبوئی او را بیابد تا مبعوث گردد در
قیامت و چون کافر داخل قبر شود گوید لا مرحبا پس او را فشاری بدهد که استخوانهای
او را رمیم کند و باز بحال اول برگردد و دری از برای او بسوی آتش بگشایند
و از آن در مردی بیرون آید که هرگز بآن بدصورتی و قباحت منظری ندیده باشد
پس گوید منم آن عمل بدم که میکردی و آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در همانجا
که با او نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نفخه از آتش بجسدش برسد و الم
و حرارت آن او بجسد خود یابد تا روزیکه مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او
شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشتش را درند که اگر یکی از آن مارها بر روی زمین
بدمد هرگز گیاه از آن نروید و بعضی از عامه از ابوهریره روایت کرده‌اند در تفسیر
قول حق تعالی يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ که قول ثابت
شهادتین است وَفِي الْآخِرَةِ در قبر است دو ملک داخل می‌شوند
و سؤال می‌کنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی است وَيُضِلُّ
اللهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر گمراه میکند خدا ظالمان را از ولایت علی که جواب نمی‌گویند
در وقتی که از امام سؤال می‌کنند و ایضاً از حضرت رسول روایت کرده‌اند
که خدا را دو ملک هست که ایشان را منکر و نکیر میگویند نازل میشوند بر میت در قبر
و سؤال میکنند از او از پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر بحق جواب گفت

او را بجا آنکه نعیم تسلیم می کنند و اگر عاجز شد از جواب او را بملائکه عذاب تسلیم می کنند
و از بعض روایات ظاهر میشود که از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچه کلینی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که سوال کرده میشود میت در قبر
از پنج چیز از نمازش و زکواتش و حجش و روزه اش و از ولایت ما اهل بیت ع
پس میگوید ولایت از کنار قبر بآن چهار دیگر که هر نقصی که در شما باشد بر من است
که تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است که چون میت مومن داخل قبر
میشود نماز از جانب راست می آید و زکوة از جانب چپ و نیکی پدر و مادر بر او
مشرف میشود و صبر بکناری میرود و چون دو ملک داخل می شوند که سوال کنند
صبر میگوید با نماز و زکوة که دریابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من او را
در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که حضرت امیرالمومنین
علیه السلام فرمود که هر که تقویت کند شیعه ضعیفی را که حجت بر نواصب نتواند
تمام کرد و حجت او را بر ناصبی تمام کند حق تعالی در روزی که او را داخل قبر
می کنند تلقین میکند که بگوید خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی
امام من است و کعبه قبله من است و قرآن سرور و شادی من و ذخیره آخرت
من است و مردان و زنان مومن و مومنه برادران و خواهران من اند پس
حق تعالی میفرماید که حجت خود را بایان کردی و واجب شد از برای تو اعالی درجات
بهشت پس در آنوقت قبرش بهترین باغستانهای بهشت میگردد و در محاسن
بسند صحیح از آنحضرت ع روایت کرده است که چون مومن می میرد با او داخل
شود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوشبوتر

فزبواپا

وخوشبوتر و پاکیزه تراست از باقی صورتها پس یکی از اینها در جانب راست
می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پس پشت و یکی در پایین پا
و آنکه خوش صورت تراست در بالای سر پس سوال یا عذاب از هر جهت
که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت
تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شمارا جزای خیر دهد از جانب من
صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم
آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در عقب است گوید من حج و
عمره ام و آنکه در پایین پاست گوید من بر و احسان به برادران مومنم
پس آنها گویند با او تو کیستی که از همه ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری گوید من ولایت
آل محمدم و ابن بابویه رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام
روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را موعظه
میکرد و از جمله آن موعظه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریع ترین چیزهاست
بسوی تو و نزدیک است که ترا دریابد و ملک الموت قبض کند روح ترا و برود بسوی
بسوی منزلی تنها پس برگردانند بسوی تنت روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و نکیر از برای
سوال تو و امتحان شدید تو و بدرستی که اول چیزی که از تو سوال میکنند از پروردگارت
که با آن اعتقاد داشتهٔ و از کتاب تست که تلاوت میکردهٔ و از امامی است
که ولایت او را اختیار کرده بودی پس می پرسند از عمر تو که در چه چیز فانی
کردهٔ و از مال تو که از کجا کسب کردهٔ و در چه چیز تلف کردهٔ پس حجت خود را
بگیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان و سوال اگر مومن و پرهیزکار و عارف

بدین خود و متابعت ائمهٔ صادقین ع کرده و موالات با اولیا و دوستان خدا
کرده خدا حجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب
پس جواب را نیکو میگوئی و بشارت میدهند ترا به بهشت و خوشنودی خدا
و نعمتهای نیکو و خوش خود استقبال میکنند ترا ملائکه بروح و ریحان
و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و حجت تو باطل میشود و کور میشوی
از جواب و بشارت میدهند ترا بآتش و استقبال می کنند ترا ملائکه بنزل
حمیم و سوختن جحیم و اما ضغطهٔ قبر و ثواب و عقاب آن فی الجمله اجماعی
جمیع مسلمانانست چنانچه سابقا مذکور شد و از احادیث معتبره ظاهر
میشود که ضغطهٔ قبر در بدن اصلی است و عام نیست و تابع سوال قبر است و کسی را
که سوال نکنند او را ضغطه نمی باشد و علی بن ابراهیم گفته است در تفسیر آیه
وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ برزخ امر مابین امرین است
و آن ثواب و عقاب در مابین دنیا و آخرت است و این رد میکند
قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب و عقاب پیش از قیامت می کند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود بخدا سوگند که نمی ترسیم بر شما مگر از برزخ
و اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما اولائیم بشفاعت شما از دیگری
و دیگران از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون سعد بن معاذ انصاری
برحمت الهی واصل شد حضرت رسول ص امر فرمود که او را غسل دادند و کفن
و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش و ردا
با جنازهٔ او روان شد و گاه جانب راست جنازه را میگرفت و گاه

جانب چپ او چون به قبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک
خود او را در لحد گذاشت خشت بر او ورچید و فرجهای آنرا بگل
محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می پوسد ولیکن خدا دوست میدارد
که کسی که کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد گوارا باد ترا بهشت حضرت
فرمود ای مادر سعد جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که بسعد فشاری در قبر رسید
پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگری
نکردی فرمود چون ملایکه بی کفش و ردا در جنازه او میرفتند من تاسی بایشان
کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او میگرفت من میگرفتم و گفتند
آنچه نسبت باو بعمل آوردی فرمودی که فشار باو رسید فرمود بلی با اهلش کج خلقی میکرد
و بروایت دیگر در زبانش غلظتی بود با اهلش و در کتاب حسین بن سعید از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند
حضرت رسول خطابی باو کرد و دستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید
و گفت یا سعد چنین میکنند چون از این حالت سوال کردند فرمود که هیچ مومنی نیست
مگر آنکه فشاری در قبر او را می باشد و کلینی بسند موثق از حضرت باقر روایت
کرده است که چون رقیه دختر حضرت رسول بزجر و ضرب عثمان بعالم بقا
رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها
در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میریخت و حضرت
آب دیده او را بجامه خود میگرفت و دعا میکرد پس فرمود که من ضعف او را
میدانستم از خدا سوال کردم که او را از فشار قبر امان دهد و آنچنانکه بسند صحیح روایت

کرده است که یونس از حضرت امام رضا علیه السلام سوال کرد از کسی که او را بر دار کشیده
باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هوا را امر میکند که او را
بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت فرمود پروردگار زمین پروردگار هوا یکی است وحی میکند خدا بهوا پس می‌فشارد
او را بدتر از ضغطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول فرمود که عیسی گذشت بقبری که صاحبش را عذاب میکردند
پس سال دیگر بر همان قبر گذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد
از سبب آن وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راهی
را اصلاح کرد و یتیمی را جا داد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بکرده
فرزند او و ایضا از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول
فرمود که ضغطه قبر از برای مومن کفاره است از برای آنچه از او صادر شده است
از ضایع کردن نعمتهای خدا و ایضا از آنحضرت روایت کرده است
که هر که بمیرد ما بین زوال شمس روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از مومنان
خدا او را پناه دهد از فشار قبر و در روایت دیگر هر که در شب جمعه و روز جمعه بمیرد
فشار قبر و عذاب قبر از او دور کرده و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که چون از کافر سوال کنند در قبر و گوید نمیدانم
ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان و مسلط کردانند
بر او شیطان را و دیده های او مانند مس سرخ باشد و گوید باو که من برادر توام
و مسلط کردانند بر او مارها و عقربها را و قبرش بر او تاریک شود و او را فشار بدهند

گردندهای هر طرف در دندهای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب باصواب نگوید بر او ضربتی بزنند که هر دابه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن و انس پس دری از برای او بسوی جهنم بگشایند و باو گویند بخواب به بدترین احوال پس جای او تنگ شود مانند تنگی سر نیزه در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخن های پایش بدر رود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را مبعوث گرداند و از بدی حالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه پیش از پیغمبری گوسفند میچرانید و من نیز گوسفند میچرانیدم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران و گوسفندان که در چراگاه خود در غایت امنیت میچریدند و در اطراف شان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد ناگاه همه می ترسیدند و سر از چرا بر میداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کافر را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را می شنوند و می ترسند پس در آنوقت دانستم که سبب فزع و خوف آنها آن بوده است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرده است که هر که رکوع خود را اتمام بعمل آورد وحشت قبر بر او داخل نشود و از ابن عباس روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نمیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احتراز از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عمده عذاب قبر

در بول است و در علل الشرایع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است
که مردی از نیکان را یا از علمای بنی اسرائیل را در قبرش نشاندند و گفتند تا صد تازیانه
از عذاب الهی بر تو بزنیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند تا گفت
طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره از این نیست
گفت بچه سبب این را بر من میزنید گفتند از برای آنکه یکروز نماز بی وضو کردی
و بر ضعیف و مظلومی گذشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که
قبرش مملو از آتش شد و کلینی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که گفت
از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که آیا از ضغطه قبر کسی نجات می یابد
فرمود که پناه می برم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که از آن رهائی یابد بدرستیکه
رقیه رضی الله عنها را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد
و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دیده های حق بینش ریخت و بمردم گفت
بیاد م آمد آنچه از آن ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خداوند
رحیم و کریم سوال کردم که او را بمن بخشد و فشار قبر باو نرسد پس گفت خداوندا
رقیه را بمن ببخش از ضغطه قبر پس خدا آن مظلومه شهیده را با و بخشید و فرمود که رسول خدا
در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار ملک تشییع جنازه او کرده بودند پس حضرت
سر بسوی آسمان برداشت و گفت که مثل سعد کسی بر او ضغطه واقع می شود
ابو بصیر گفت فدای تو شوم شنیده ام که ضغطه او برای آن بود که استخفاف
ببول میکرد و احتراز از آن کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه نبود مگر برای
آنکه با اهلش بخلق بدی سلوک میکرد پس حضرت فرمود که مادر سعد گفت گوارا باد

ترا ای سعد حضرت رسول ص فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از عذاب
نجات یافته است و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که عمر بن یزید بخدمت آنحضرت ع عرض کرد که من از شما شنیدم
که میفرمودید که همه شیعیان ما در بهشت اند هر چند گناه کرده باشند حضرت فرمود
که راست گفتم بتو واالله که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از گناهان
کبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید شد
بشفاعت پیغمبر مطاع و وصی واجب الاتباع او ولیکن واالله می ترسم بر شما
در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که می میرد تا روز قیامت
مولف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضغطه نمی باشد
چنانکه کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که چون مومن را در قبر میگذارند روح را
با عالی بدن او برمیگردانند و سوال میکنند از او از آنچه میداند از عقاید حقه چون جواب
گفت دری از بهشت بسوی قبر او می گشایند که داخل می شود بر او نور و خنکی
و بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضغطه قبر فرمود هیهات
بر مومنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند که زمینی که مومن بر روی آن راه میرود
فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من مومن راه رفت و بر پشت تو راه نرفت
و چون داخل قبر می شود زمین او را خطاب میکند که من ترا دوست میداشتم
در وقتی که بر پشت من راه میرفتی اکنون کار تو با من است میدانم با تو چه
میکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند و جمع میان این اخبار در غایت
اشکال است و ممکن است که مومن کامل اکرکنیم کامل تر از ضاطه نباشد و در قبر سعد هم چنانچه

بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را حمل کنیم از باب احتیاط و اطمینان خوابیدن
و دعا بعمل آمده باشد و گوئیم که مراد از مومن معصوم است یا کسی که تالی مرتبه عصمت
باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان و ممکن است که احادیث عدم ضغطه مومن
محمول باشد بر عدم ضغطه شدیده و منافات با ضغطه خفیفه معاذ نداشته باشد
و در اخبار ضغطه معاذ اشعار بخفت آن هست یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضغطه که بر وجه
غضب باشد و ضغطه مومن بر وجه شفقت است از برای آنکه قابل دخول بهشت گردد
چنانچه ابتلای او ببلاهای دنیا نیز از این جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام
چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از آن بشفاعت
رسول خدا و ائمه هدی از مومنان مرتفع شد و این بسیار قریب است اگرچه در بعضی
اخبار بعید می دارد و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقول است که گفت از حضرت
امام باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای آنکه
عذاب و حساب از میت دور میشود مادام که تر است و همه عذاب در یکروز
و یک ساعت می باشد بقدر آنکه میت را داخل قبر می کنند و قوم برمیگردند و دو
جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه
در آن وقت نشد انشاء الله تعالی بعد از خشک شدن هم نمی شود مؤلف گوید
در توجیه این حدیث دو احتمال هست اوّل آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت
اول می باشد دوم آنکه ابتدای عذاب در ساعت اول می باشد هرگاه
حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از خشک شدن انشاء الله تعالی عذاب
نمی کند و این ظاهرتر است فائده ثالثه در بیان محل روح است و جسد مثالی

در عالم برزخ کلینی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که هر مومنی که بمیرد در بقعه از بقعهای
زمین میگویند روح او را که ملحق شو بوادی السلام که صحرای نجف اشرف است
و بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن و از ابن نباته روایت کرده است
که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است
و می ترسم در انجا بمیرد حضرت ع فرمود چه پروا داری هرجا خواهد بمیرد
هیچ مومنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح او را
بوادی السلام راوی گفت کجاست وادی السلام فرمود بیرون
کوفه است گویا می بینم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند
و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مومنان در زیر درختی
می باشند در بهشت بر صفت بدنها و یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر
سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می آشامند
و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را
وعده داده عطا کن و آخر ما را باول ما ملحق گردان و هرگاه روحی از ارواح
بایشان وارد شود جمع میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذارید
الحال او را که از حول عظیمی رها شده است و چون اطمینان بهم میرساند از
هریک از یاران و اصحاب خود سوال می کنند اگر میگوید زنده است امیدوار
میشوند که شاید از سعدا باشد و بعد از مردن با ایشان ملحق شود و اگر گفت
مرده است میگویند رفت به پائین بسوی جهنم و ارواح کفار در آتش

معذب اند و بروایت دیگر عرض میکنند ایشانرا بر آتش جهنم و میگویند
پروردگارا قیامت را از برای ما برپا مدار و وعیدیکه مارا لعجل بهما ورو آخر مارا
باول ما ملحق مکردان و درین باب احادیث گذشت و کلینی بسند صحیح از
ضریس کناسی روایت کرده است که گفت از حضرت امام محمد باقر ع سوال
کردم که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می آید و این چگونه است
و حال آنکه آب فرات از جانب مغرب می آید و چشمه ها و رودها در آن میریزد
حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب
و آب فرات شما از انجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میرود
ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه های آن میخورند
و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و چون صبح طالع شد
از بهشت بیرون می آیند و در هوا مابین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند
و میروند و چون آفتاب طالع شد رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از ان میگیرند
و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی می کنند و یکدیگر را می شناسند
و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه
ارواح کافران در ان ساکن میشوند و میخورند از زقوم آن و می آشامند
از حمیم آن در شب و چون صبح طالع میشود از انجا میروند بوادی که در
یمن است آنرا برهوت می نامند و از جمیع آتشهای دنیا گرم تر است
و در انجا می باشند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و چون
شام میشود باز بآتش برمیگردانند ایشانرا و حال ایشان چنین است

تا روز قیامت راوی پرسید که چگونه خواهد بود حال جمعی که بوحدانیت خدا و رسالت حضرت رسول ص قائل اند از مسلمانان گناهکاری چند که می میرند و اعتقاد با ما ندارند و ولایت و امامت ما را نمیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها راهی میگشایند بسوی بهشتی که خدا در مغرب خلق کرده است و نسیمی براو داخل میشود تا روز قیامت پس خدا حسنات و سیئات او را حساب میکند یا به بهشت می برد ایشان را یا بجهنم پس ایشان موقوف میمانند بامر خدا و همین معامله میکند بمستضعفین و ابلهان و اطفال و اولاد مسلمانان که بحد بلوغ نرسیده اند و اما ناصبیان از اهل قبله که در مذاهب باطله خود تعصب دارند پس نقبی میگشایند از قبرهای ایشان بسوی آتشی که خدا در مشرق خلق کرده است و از زبانه و شرر و دود و فوران حمیم آن آتش بر ایشان داخل میشود تا روز قیامت پس بازگشت ایشان بجهنم است و در آتش میسوزند پس با ایشان میگویند کجاست آنکه میخواندند بغیر از خدا یعنی کجاست امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم از جنت آدم ع حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع و غروب میکرد و اگر از جنات آخرت می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا یعنی از برای ایشان است روزی ایشان در بامداد و پسین فرمود که این در بهشتهای دنیا است پیش از قیامت که ارواح مومنان بآنجا

می برند زیرا که در حیات خلل آفتاب و ماه و بامداد و پسین نمیباشد ایضاً روایت
کرده است در تفسیر قول حق تعالی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا
زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ پس اما آنهای
که شقی و بدعاقبت اند پس در آتش اند و ایشانرا در ان ناله و فغان و فریاد
هست و همیشه در ان خواهند بود مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود
که این آتش دنیاست پیش از قیامت و باز فرموده است و اما آنهائیکه سعادتمند اند
در بهشت اند و همیشه در ان خواهند بود مادام که باشد آسمانها و زمین فرمود که
در بهشتهای دنیاست که ارواح مومنان را آنجا می برند عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ
یعنی این عطائیست که مقطوع نیست از نعیم آخرت و بآن متصل خواهد بود و دلیل
بر این آنست که در آخرت آسمانها و زمین متبدل و برطرف میشود پس باید که در بهشت
و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام
پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون و اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده میشود
بر ایشان در بامداد و پسین حضرت فرمود که سنیان در این باب چه میگویند راوی
گفت میگویند که این در آتش خلداست و بعد از مردن تا قیامت ایشانرا
عذابی نمی باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سعادتمندان خواهند بود گفت
فدایت شوم چگونه است این فرمود که این در دنیاست که بامداد و پسین
در ان می باشد و قرینه دیگر بر این آنکه بعد از این میفرماید که روزیکه قیامت قائم میشود
میگویند داخل کنید آل فرعون را در سخت ترین عذابها و ایضاً از حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح مومنان در شبهای

ه مجتمع می‌شوند نزد صخره بیت المقدس و در قیامت حشر خلائق نیز
را نجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند در حضرموت یمن
کلینی بچندین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند
بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است آن وادی است
حضرموت یمن که ارواح کفار را در انجا عذاب می‌کنند و ایضاً از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که از عقب یمن وادی هست
آنرا وادی برهوت میگویند و در ان وادی نمی‌باشد مگر مارهای سیاه
از جمله مرغها مگر بوم و در ان وادی چاهی هست که آنرا بلهوت میگویند
و در هر بامداد و پسین ارواح مشرکان را بآنجا می‌برند و از آب صدید
بحلق ایشان میکنند و ایضاً بسند موثق روایت کرده است که اعرابی
بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود از کجا آمدی اعرابی گفت
از احقاف قوم عاد و در انجا وادی دیدم تاریک که قعرش را نمی‌توان دید
و بوم و بام و جغد بسیار هست حضرت فرمود که میدانی آن وادی چیست گفت
نه والله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافری در انجا است
و علی بن ابراهیم بسند معتبر از انحضرت علیه السلام روایت کرده است که مردی آمد
بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت
بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آبی را از چاه احقاف که مردم
از برای شفا برمیدارند در برهوت پس مهیا شدم و با خود مشکی و قدحی برداشتم

که از آن قدح آب در مشک بریزم ناگاه دیدم که از میان هوا چیزی مانند
زنجیر بزیر آمد و میگفت ای مرد مرا آب بده که در این ساعت می میرم
چون سر بلند کردم و خواستم که قدح آب باو بدهم دیدم که مردیست و زنجیری در
گردن اوست چون خواستم قدح را باو بدهم او را کشیدند تا نزدیک
قرص آفتاب پس خواستم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش
مرا آب بده که در این ساعت می میرم چون قدح را بلند کردم باز کشیده شد
تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سر مشک را بستم و باو آب ندادم
حضرت رسول گفت آن قابیل پسر آدم است که برادر خود را کشت
و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبد الله
بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام
سؤال کردم از حوض کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری شام است
تا صنعای یمن میخواهی آنرا ببینی گفتم بلی فدای تو شوم پس حضرت دست مرا
گرفت و از مدینه بیرون برد پس پا را بر زمین زد نهری پیدا شد که دو طرف
آنرا نمی توانستم دید مگر موضعی که من و آنحضرت در انجا ایستاده بودیم که مانند
جزیره بود و نهری در نظر من آمد که از یک طرف آن آبی میرفت از برف سفیدتر
و از طرف دیگر شیری میرفت از برف سفیدتر و از میان اینها شرابی
میرفت مانند یاقوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و
خوش نماتر از آن شراب در میان شیر و آب گفتم فدایت شوم این نهر از کجا
بیرون می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه ها است

که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت می باشد چشمه از شیر
و چشمه از آب و چشمه از شراب و در این نهر جاری میشود و در دو کنار
این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و موهای بر سر
آنها آویخته بود که هرگز با آن خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک
آبگینه بود که هرگز با آن نیکوئی ظرفی ندیده بودم و از ظرفهای دنیا نبود پس
حضرتؑ نزدیک یکی از آن حوریان رفت و اشاره نمود که آب بدهد و دیدم
که آن حوریه خم شد که از نهر آب بردارد و درخت نیز با او خم شد و ظرف را
از آن نهر پر کرد و بدست حضرتؑ داد و بیاشامید و باز آبگینه را با او داد
و اشاره فرمود که باز پر کند او باز با درخت خم شد و بار دیگر پر کرد و بحضرت داد
و حضرتؑ بمن شفقت فرمود و بیاشامیدم هرگز شرابی با آن نرمی و لطافت
و لذت نچشیده بودم و رایحه آن بوی مشک بود و چون در کاسه
نظر کردم سه رنگ از شراب در آن بود گفتم فدای تو شوم مثل آنچه
امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز گمان نمیکردم که چنین چیزی تواند بود
حضرتؑ فرمود که این کمتر چیزیست که حق تعالی برای شیعیان ما مهیا
کرده است مومن چون از دنیا میرود روحش را بسوی این نهر
می آورند و در باغستانهای آن سیر و از شرابهای آن می آشامد
و دشمن ما چون وفات می یابد روحش را می برند بوادی برهوت
و در عذاب آن همیشه می باشد و از زقوم آن با و میخورانند و از حمیم آن
در حلقش میکنند پس پناه برید بخدا از آن وادی و این حدیث را در کامل الزیاره

از عبد الله بن بکر روایت کرده است که با حضرت صادق ع رفیق بودم
از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم
بکوه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
چه بسیار وحشت دارد این کوه و در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام
حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوهیست
که آنرا کمد میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این
کوه می باشند قاتلان پدرم حسین ع خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از
زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غسلین و صدید و حمیم و آنچه بیرون
می آید از جب حزن و از فلق و از آثام و از طینت خبال و از جهنم و از لظی
و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و هیچ وقت از این کوه
نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر
میکنم بسوی قاتلان پدرم پس بابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب
آنها بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید
و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید
خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست
بر بندگان گفتم فدایت شوم این کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم
در آنجاست و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان و قطره های
باران و قطرات دریاها و ذره های خاک و هر ملکی موکل است بامری که از آن
مفارقت نمی کند و زید نرسی در کتاب خود روایت کرده است که حضرت

صادق علیه السلام فرمود چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی
امر میکند رضوان خازن بهشت را که ندا کند در میان ارواح مومنان
و ایشان در غرفه های بهشتها ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده است
که بزیارت اهالی و یاران و برادران خود بروید از اهل دنیا پس خداوند
منان امر میکند رضوان را که از برای هر روحی ناقه از ناقه های بهشت
بیاورد که بران قبه از زبرجد سبز بسته باشند که پرده آن از یاقوت
زرد باشد و بر ناقه ها جلها و برقعه ها از سندس و استبرق بهشت
پوشانیده باشند پس سوار میشوند بران ناقه ها با زینت تمام حله های
بهشت دربر و تاج ها از مروارید تر بر سر که آن تاجها بر سر ایشان
نور بخشد و درخشد مانند ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور
میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خداوند
جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را باستقبال ایشان فرستد
پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند و تا آسمان پائین تر ایشان را
مشایعت کنند تا فرود آیند بوادی السلام و آن صحرائیست در پشت
کوفه یعنی صحرای نجف اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا زیارت کنند
اهالی خود را که در دار دنیا با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند
که بگردانند روهای ایشان را از آنچه نمیخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی امور بدی که موجب
اندوه ایشان میکرده و دیدن آنها از ایشان پنهان میکرده اند و امور
که موجب سرور ایشانست با ایشان می نمایند و بزیارت قبرها که بنا

اصل ایشان در اینها است می روند و چون مردم از نماز جمعه و عید فارغ
میشوند ندا میکند جبرئیل ع در میان ایشان که برگردید بسوی غرفه های بهشت
پس برمیگردند چون آنحضرت این را فرمود مردی از اهل مجلس گریست
و گفت فدایت شوم این از برای مومن است حال کافر چونست فرمود
بدنهای ملعون چند اند در زیر خاک و روحهای خبیث چند اند که ساکن گردانیده اند
ایشانرا در وادی برهوت در چاه کبریت که در آنجا معذب اند و فزعها
و هولهای آنها میرسد ببدنهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بمنزله
کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته آن بدنها خائف
و ترسانند و روحها معذب اند بانواع عذابها و پیوسته در زندان سخط
الهی محبوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم ما علیه السلام ظاهر شود
پس آن روحهای خبیث را بسوی بدنهای پلید ایشان برمیگردانند و حضرت
قائم علیه السلام گردن ایشانرا میزند و میروند و در قیامت بجهنم میروند و
ابد الاباد در آنجا معذب خواهند بود مؤلف گوید که ازین حدیث ظاهر
میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ در بهشت خلد اند که در آسمانست
و از احادیث سابقه ظاهر میشد که در بهشت زمین می باشند و آن احادیث
بیشتر و معتبرتر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد
و مجمل قول در این ابواب و آنچه باید البته اعتقاد کرد و از اخبار مستفیضه
و براهین قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض
ایمان دارد متنعم است و اگر محض کفر دارد معذب است و اگر مستضعف است

که فرزن

که قدرت بر تمیز حق از باطل ندارد یا آنکه حجت بر او تمام نشده است
مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بلاد سنی می‌باشند و اطلاعی بر اختلاف
مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمی‌توانند بجائی بروند که تفحص دین حق
بکنند بلکه بعضی از مخالفین که محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند
و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشناسند
و اطفال و مجانین و امثال ایشان اینها در برزخ سوال و عذابی و ثوابی
نخواهد بود و امر ایشان موقوفست تا قیامت که حق تعالی بعدل خود
یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سائر مردم را روح با ایشان بر میگردد
در قبر یا بجمیع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب و سوال و جواب
داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال
و بمقتضای آن ثواب و عقاب میبینند و ضغطه و فشار قبر فی الجمله حق است
و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و ضغطه نیز از بعضی
از مومنان ساقط میشود چنانکه گذشت و اینها همه در بدن اصلی واقع میشود
بعد از آن روح تعلق میگیرد به بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن و ملائکه شبیه بجسد
اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن میباشد و ممکن است که
روح را المی حاصل شود بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود
باعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میداند که بآن عود خواهد کرد چنانکه
از بعضی از اخبار ظاهر میشود و باین وجه که اکثر اخبار در باب ثواب و عذاب قبر
و گشادگی و تنگی آن و حرکت روح و طیران او در هوا و آمدن او بزیارت اهل خود

و دیدن ائمه علیهم السلام بشکلهای ایشان و مشاهده اعدای ایشان با عذاب
و سائر آنچه در این باب وارد شده است بر همه مذاهب بدون تکلف
ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن میباشد
در عالم برزخ و اگرچه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول به تجسم روح بدون اجساد
مثالیه در احادیث معتبره بسیار وارد شده است مانعی شرعاً و عقلاً
از قول بآن نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید
باطل است چنانچه دانستی و عمده در نفی تناسخ ضرورت دین و اجماع مسلمین است
بر بطلان آن و معلوم است که این داخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت
بر نفی آن قائم شده است و چگونه داخل در آن باشد و حال آنکه قائل آن
شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از متکلمین و محدثین شیخ
مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه گفته است که از ائمه هدی صلوات الله
علیهم وارد شده است که معذب نمی شود در قبر هر میتی بلکه معذب می شود
کسی که محض کفر داشته باشد و متنعم نمی شود هر میتی بلکه متنعم میشود کسی که محض
ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت
وارد شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه
در اخبار وارد شده است و اما عذاب کافر در قبر و نعیم مومن در آن پس
در خبر وارد شده است که حق تعالی میگرداند روح مومن را در قالبی شبیه
قالب او در دنیا در بهشتی از بهشتهای او و متنعم میدارد او را تا روز قیامت
پس چون بدمند در صور بر میگرداند و انشا میکند جسد او را که پوسیده است در خاک و متفرق

بیان یاجوج ماجوج

گردیده است پس بر میگرداند روح را بهمان بدن و حشر میکند او را بسوی
موقف و امر میکند که او را بجنت خلد ببرند و ابدالآباد در آن متنعم می‌باشد
اما آن جسدی که بآن بر میگردد بر ترکیب جسد دنیا نیست بلکه تعدیل طباع
آن می‌نماید و صورت او را نیکو بر میگرداند که هرگز پیر نشود و با آن تعدیل
طباع و تعب و ماندگی و سستی او را در بهشت نمی‌باشد و روح کافر را در قالبی
قرار میدهد مثل قالب او در دنیا در محل عذابی که معاقب میشود بآن و آتشی
که معذب میگردد بآن تا قیامت پس خدا انشا میکند جسدی را که مفارقت
کرده است از آن در قبر و بر میگرداند روح را بآن و بآن بدن معذب میگرداند همیشه
در آخرت و جسدش بنحوی ترکیب میکند که فانی نشود فصل پنجم در بیان
بعضی از اشراط و علامات قیامت است که پیش از نفخ صور واقع میشود و عمده
آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناطق است
و در قصه ذو القرنین فرموده است که چون سد را ساخت که مانع بیرون آمدن
یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید وعده پروردگار من سد را با زمین هموار
میگرداند و وعده پروردگار من حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که
گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سد ایشان و ایشان از هر بلندی بسرعت بریزند
و نزدیک شود وعده حق قیامت و مفسران از حذیفه روایت کرده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج امتی است و ماجوج امتی است و هر یک چهارصد
امت اند و مردی از ایشان نمی‌میرد تا هزار فرزند از صلب خود نمی‌بیند و ایشان
سه صنف اند صنفی از ایشان مانند درختهای بلند اند و صنفی از ایشان طول و عرض

مساوی است و این دو صنف اند که هیچ کوه و آهنی در پیش ایشان نمی ایستد
و صنف دیگر یک گوش خود را فراش خود میکنند و دیگری را لحاف خود و نمی گذرند
بفیل و شتر و خوک و سائر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان
میمیرد او را میخورند و مقدمهٔ ایشان در شام خواهد بود و ساقهٔ ایشان در خراسان
و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصوصیات ایشان
در احادیث معتبره وارد نشده است بهمین اکتفا کردیم و مجملا ایمان بوجود
ایشان و خروج ایشان نزدیک بقیامت و سد ذوالقرنین چنانچه در نص قرآن مجید
وارد شده است باید آورد و گوش بسخن ملاحده و شبهه های ایشان نباید داد
و تفحص خصوصیات آنها ضرور نیست دوم دابة الارض است که سابقا در
رجعت مذکور شد سوم بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه
حق تعالی فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع
نمی بخشد نفسی را ایمان او که پیشتر ایمان نیاورده باشد یا کسب نکند در ایمان او
چیزی از طاعتی و عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات
طلوع آفتاب است از مغرب و دابة الارض است و دجال و دخان و مرکب عیسی
و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آیات پروردگار طلوع
شمس است از مغرب و خروج دابة الارض است و دخان و کلینی و شیخ طوسی بسند
معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود همه
کس ایمان می آورند و ایمان بایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز بسند صحیح روایت
کرده است که چون آفتاب از مغرب طالع گردد هر که ایمان آورد ایمان او نفعی نمی بخشد

در بیان بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب

چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است
بآنکه حق تعالی فرموده است یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ یَغْشَی
النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ یعنی روزیکه بیاورد آسمان دودی هویدائی
که فرا گیرد مردم را گویند این عذابی است دردآورنده پروردگارا عذاب
از ما دور کن بدرستیکه ما ایمان می‌آوریم بعد از آن فرموده است که
ما اندکی عذاب را از شما دور میکنیم بدرستیکه شما بازعود خواهید کرد بکفر و اکثر مفسران گفته اند که دخان آیتی است از اشراط قیامت که مردم را فرا گیرد
و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت و سرهای ایشان
مانند کله بریان شود و بهر مؤمنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در آن
آتش افروخته باشند و چهل روز بماند و بعد از آن برطرف شود و این را از ابن عباس
و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام
مجمل وارد شده است و این تفاصیل در آنها بنظر نرسیده است باهمین مجمل
ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است بقحطی که در زمان
حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و در بعضی
از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد

فصل ششم در بیان نفخ صور است و فنای اشیا بدانکه آیات بسیار
دلالت بر نفخ صور میکند و احادیث بسیار از طرق عامه و خاصه وارد
شده است که حق تعالی اسرافیل را خلق کرده و با او صوری عظیمی قرار داده است که
یک طرف آن در مشرق است و طرف دیگر در مغرب و ... و زندگی خلق

در بیان نفخ صور

شده است آن بوق را در دهان دارد و منتظر امر الهی است که هرگاه فرمان حق تعالی برسد در صور بدمد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده ها گشوده انتظار میکشد از جانب تو رخصت دمیدن در صور را و حلول امر قیامت را پس آنگاه میسازد و زنده میگرداند بدمیدن در صور مرده ها را که در قبرها در گرو اعمال خود اند و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را جمع کردنی و در طه فرموده است روزیکه بدمند در صور و حشر نمائیم با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس آنگاه بدمند در صور پس نسبها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است و روزیکه بدمند در صور پس بفزع آیند هر که در آسمانها و در زمین است گفته اند از شدت خوف میمیرند مگر کسیکه خدا خواهد که نمیرد و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند که در نفخ صور نمی میرند و در سوره یس فرموده است که انتظار نمی کشند مگر یک صدای عظیم را که ایشان را بگیرد در حالتی که در میان خود مجادله و منازعه و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بان می میرند مفسران روایت کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامها گشوده باشند که خرید و فروش کنند هنوز جامه ها را نه پیچیده باشند که قیامت برپا شود و مردی لقمه برداشته باشد هنوز بدهانش نرسیده باشد که بمیرد و پس فرموده است استطاعت ندارند که وصیتی کنند و نه بسوی اهل خود و خانه های خود برگردند و علی بن ابراهیم روایت کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود و در وقتی

که در بازارها

که در بازارهای خود و در مخاصمه باشند پس همه بمیرند و در جای خود و احدی از ایشان
بمنزل خود بر نمیگردد و وصیتی نمی کنند پس حق تعالی نفخهٔ دوم را فرمود که نفخ کرده میشود
در صور پس ایشان از قبر بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل حکم او بسرعت
روند گویند ای وای بر ما کی ما را برانگیخت و محشور کرد از جای خواب ما این است آنچه
وعده داد خداوند رحمان و راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدای پس ناگاه
همه در یک صیحه نزد ما حاضر شدند و در سورهٔ ص فرموده است انتظار نمی کشند
مگر یک صیحه را و دیگر بر نمیگردند بدنیا و در زمر فرموده است و نفخ کرده میشود
در صور پس بیهوش میشود هر که در آسمانها و زمین است یعنی می میرند پس بار دیگر
در صور دمیده میشود پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظر می کنند یا انتظار می کشند
که با ایشان چه خواهند کرد و در سورهٔ ق فرموده است که دمیده می شود
در صور آن روزیست که وعیدهای خدا بفعل می آیند و فرموده است و گوش بده
و بشنو روزی که ندا می کند ندا کننده از مکانی نزدیک روزیکه می شنوند صیحه را
بحق و راستی آن روزیست که بیرون می آیند مردم از قبرها بدرستیکه ما ایم که زنده
میکنیم و می میرانیم و بسوی ماست بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین و بیرون
می آیند بسرعت این حشریست که بر ما آسانست و در مدثر فرموده است پس
هرگاه دمیده شود در ناقور یعنی در بوق پس آن روزیست که دشوار است بر کافران
و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که دو نفخ در صور البته می باشد
یکی دمیدن اول که با آن جمیع اهل زمین و اکثر اهل آسمانها می میرند بیکبار و دیگری
در وقت مبعوث شدن که با آن دمیدن همه خلائق بیکدفعه زنده می شوند و بعضی

از مفسران گفته اند که سه مرتبه میدمد نفخه اول نفخه فزع است که می ترسند و نفخه
دوم نفخه صعق است که می میرند و نفخه سوم نفخه قیام است که زنده میشوند و از
قبرها بیرون می آیند و این قول نادر است و در احادیث معتبره بغیر دو نفخه نیست و تاویلی
که بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد دمیدن ارواح است در بدنها
در قیامت بی وجه است و منافی ظواهر آیات بلکه صریح آنهاست و مخالف اخبار
معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است
که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که فاصله میان نفخه اول
و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند که یابن رسول الله
چگونه میدمد در صور فرمود اما نفخه اولی پس بدرستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فرود آید
بدنیا پس فرود می آید با صور و صور یکسر دارد و دو طرف و میان طرفین هر یک بقدر
ما بین آسمان و زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صور بزمین می آید میگویند
خدا رخصت داده است در مردن اهل زمین و اهل آسمان پس اسرافیل فرود می آید بحظیره
بیت المقدس رو بکعبه میکند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت
داده است در مرگ اهل زمین پس در آن صور میدمد و صدا بیرون می آید از طرفی
که بجانب زمین است پس در زمین صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه می میرد و بیرون
می آید از طرفی که در جانب آسمانها است پس در آسمان صاحب روحی نمی ماند مگر آنکه
می میرد مگر اسرافیل پس حق تعالی میگوید یا اسرافیل ای اسرافیل بمیر پس او نیز
می میرد و بر این حالت می مانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بحرکت
و موج می آیند و امر میکند کوه ها را که روان میشوند و بحرکت می آیند و هبا میشوند و برطرف میشوند

وحضرت فرمود یعنی هموار میشوند و پهن میشوند و بدل میشود زمین بغیر زمین یعنی
بزمینی که بر روی آن گناه نکرده باشند و بارز و نمودار باشد و نباشد کوهی و درختی
و گیاهی بر روی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پهن کرد و عرش خود را بر روی
آب خواهد گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او و عظمت و قدرت
ظاهر خواهد شد پس در آنوقت ندا کند خداوند جبار جل جلاله بصدای بسیار بلندی که
باطراف آسمانها و زمین برسد گوید از برای کیست پادشاهی امروز و چون کسی
نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید از برای خدای یگانه قهار است من قهر کردم
خلائق همه را و میراندم ایشانرا منم خداوندی که جز من خداوندی نیست شریکی ندارم
و نه وزیری من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان را
بمشیت خود و من زنده میکنم ایشانرا بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت
خود بدمد در صور و بیرون رود صدا از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در
آسمانها احدی نماند مگر زنده شود و برخیزد چنانچه بود و حاملان عرش برگردند
و بهشت و دوزخ حاضر شوند و محشور شوند خلائق از برای حساب پس
حضرت علیه السلام بسیار گریست در اینوقت و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب [illegible]
از عبید بن زراره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام
شنیدم که میگفت که چون میراند حق تعالی اهل زمین را تاخیر میکند مثل آنکه خلق
کرده است خلائق را و مثل آنکه میرانده است ایشانرا اضعاف این بابها
پس میمیراند اهل آسمان اول را و برین حالت میگذارد مثل آنچه خلق کرده است
خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را و اهل آسمان اول را اضعاف آن

پس میمیراند اهل آسمان دوم را و همچنین اضعاف جمیع این مدتها تاخیر میفرماید پس
میمیراند اهل آسمان سوم را و همچنین میراند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای
گذشته و اضعاف آن تاخیر مینماید تا آنکه آسمان هفتم را فرمود پس فرمود که تاخیر
مینماید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میمیراند میکائیل را پس باز
بقدر اضعاف جمیع زمانهای گذشته مکث میفرماید پس میمیراند جبرئیل را و باز اضعاف
جمیع زمانهای گذشته تاخیر می نماید پس می میراند اسرافیل را و باز اضعاف جمیع
زمانهای گذشته تاخیر میفرماید پس میمیراند ملک موت را پس باز مثل اضعاف زمانهای
گذشته مکث میفرماید پس میفرماید که کیست پادشاهی امروز پس خود جواب میفرماید که از خداوند
یگانه قهار است کجایند جباران کجایند آنها که با من خدائی دعوی میکردند کجایند
متکبران پس خلایق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین چیزی
می باشد بسیار طولانی شمردم این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از آفریدن
خلایق دراز تر است آیا بر آنها مطلع شدی انها نیز مطلع نخواهی شد مولف گوید
که این حدیث بحسب ظاهر منافی آیات و اخبار سابقه است که دلالت میکردند بر آنکه
اکثر اهل آسمانها بیکدفعه بدمیدن صور هلاک میشوند و این خبر چون راوی آن جهالتی دارد
معارض آن آیات و اخبار نمی تواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد خلایق
معدوم مطلق گردند چنانکه بعد ازین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و استبعادی
که بعضی میکنند که هرگاه همه خلایق معدوم باشند خطاب لمن الملک بیفایده است
صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم علیم صادر میگردد البته متضمن حکمتی هست هر چند بر ما مخفی
باشد و ممکن است که در آن لطفی باشد نسبت به مکلفین که چون مخبر صادق این خبر را

بشن

قبل از وقوع با ایشان بگوید موجب آن گردد که دنیا در نظر ایشان بی اعتبار
شود و مغرور بغرتهائی و لذتهای آن نگردند و علم ایشان بقدرت حق تعالی افزوده
در تدبیر عالم بیشتر شود و اما فنای اشیا قبل از قیامت در آن شکی نیست
که جمیع زندها بغیر حق تعالی می میرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما
خلاف است در آنکه آیا اجسام یا ارواح و اجساد و هرچه غیر جناب مقدس الهی است
معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع
اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را برمیگرداند یا هیچ یک از آنها معدوم
بالمره نمی شود و اجزای آنها متفرق و پراکنده می شود و حق تعالی بقدرت خود
اجزای اصلیه یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها برمیگرداند و متکلمین عامه را درین باب
اقوال بسیار هست که در ذکر آنها چندان فایده نیست و هر یک بمذهب خود از آیات
و اخبار استدلالات کرده اند و قائلون بفنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی
هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا
فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و قائلون بعدم فنا استدلال کرده اند بظواهر آیاتی که
دلالت میکند بر آنکه حشر بجمع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم و عزیر
و حق آنست که آیات از هیچ طرف صریح نیست و دلائل عقلیه از جانبین مدخولست
و جزم باحد طرفین مشکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم می شوند
و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمی شوند چنانکه
خواجه نصیر علیه الرحمه در تجرید گفته است دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده است
و تاویل می کنند در مکلف به تفریق اجزا چنانچه در قصه ابراهیم وارد شده است

اما بعضی احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت
که حضرت صادق علیه السلام در جواب زندیق فرمود که روح باقی است
تا وقتی که در صور دمند پس در آن وقت باطل می شوند اشیا و فانی
میشوند پس نه حسی می ماند و نه محسوسی پس باز میگرداند حق تعالی اشیا را چنانچه ابتدا
کرده است مدبر آنها و آن چهارصد سال است که خلق قطع میشوند و آن
و این در میان دو نفخ صور است و در بعضی از خطبه های نهج البلاغت که اکثر آنها
متواتر میدانند مذکور است که اوست فانی کننده اشیا بعد از وجود آنها تا آنکه
موجود آنها بگردد مثل مفقود آنها و نیست فانی کردن اشیا بعد از آفریدن آنها
عجیب تر از بوجود آوردن آنها از عدم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر جمع شوند
جمیع حیوانات دنیا از مرغان و چهارپایان و جمیع اصناف آنها و احمقان و زیرکان
جمیع امتها بر آنکه احداث کنند پشه را قادر بر آن نباشند و راهی بسوی ایجاد آن
نیابند و هر آینه حیران گردد عقلهای ایشان در علم آن و حیران و عاجز گردد قوتهای
ایشان و برگردند و مانده و اعتراف کنند تا آنکه مقهورند و اقرار کنند بعجز
از انشای پشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن و بدرستیکه حق تعالی
برمیگردد بعد از فنای دنیا تنها که هیچ چیز با او نیست چنانکه پیش از آفریدن
آنها چنین بود و بعد از فنای دنیا نه وقتی خواهد بود و نه مکانی و نه حینی و نه زمانی
معدوم میگردد و در آن وقت اجلها و وقتها و زائل میگردد سالها و ساعتها پس
هیچ نخواهد بود مگر خداوند یگانه قهار که بازگشت جمیع امور باوست و وقتی که
آنها را ایجاد کرد قدرتی نداشتند و هنگامی که فانی کرد آنها را امتناعی

ننمودند

نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه دائم می‌بود بقای آنها
و در وقتی که ایجاد آنها کرد از برای تقویت پادشاهی خود نکرد و از برای
خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای وحشت تنهائی
که با ایشان انس بگیرد و نیافرید و بعد از آفریدن که آنها را فانی میکرد از برای ملالی
نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهم رسانیده باشد یا بر او سنگین و دشوار بوده
باشد بقای آنها و باز برمیگرداند آنها را بعد از فانی کردن نه بدین که احتیاج
با آنها داشته باشد یا استعانت و یاری با آنها بجوید و این خطبه صریح است در
جمیع چیزها و بنا بر این چاره نیست از قول بجواز اعاده معدوم و وجوهی که از برای
تصحیح معاد با قول بامتناع اعاده معدوم گفته اند فائده نمی بخشد و اظهر جواز اعاده
معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم بوجود تواند آورد
چرا بعد از اعدامش ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدر نرفته است اگر کسی
بر جواز نیز دعوای بداهت کند رواست اما اخبار افنای مطلق بحدی نرسیده است
که افاده قطع کند پس رد اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت

## فصل هفتم در بیان سائر احوالیست که حق تعالی خبر داده است

که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر
داده است از مقدمات حشر ایمان آورد و بسبب استبعادات ملاحده و شبهه‌های
فلاسفه راه تأویل در آنها نباید داد چنانکه فرموده است روزیکه بپیچیم آسمانها را
مانند پیچیدن نامه‌ها و فرموده است که هرگاه شق شود آسمان و برنگهای مختلف نماید
و باز فرموده است که هرگاه منشق شود آسمان پس در آن روز سست باشد

در بیان سائر احوالیست که پیش از قیامت خواهد شد

و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده است که آسمان شکافته شود و دور کواکب در مواضع متعدده فرموده است که نور شان برطرف شود و از آسمان فرو ریزند و نور آفتاب و ماه برطرف شود و آفتاب و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوهها مانند پشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر بریزند و مانند ذره ها بهوا روند و باز مین هموار شوند و زلزله عظیم در زمین بهم رسد که جمیع بناها و بلندی ها از زمین برطرف شود و هموار شود و که هیچ بلندی دران نماند و مسطح شود و فرموده است و سوال میکنند از تو یا محمد از کوهها پس بگو که میکند آنها را پروردگار من کندنی پس میگرداند زمین را بیابانی ستوی که نه بینی دران نه پستی و نه بلندی و علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان خواهد که مردم را محشور و جمع کند امر میکند که منادی ندا کند پس همه جن و انس را یک چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بزیر آورد و در عقب مردم بدارد پس آسمان دوم را بزیر آورد که دو برابر آسمان اول است و باین ترتیب جمیع آسمانها را بزیر آورد و محیط گرداند بر مردم پس اربی بزیر آید با گروهی از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ یعنی ای گروه جن و انس اگر توانید که نفوذ کنید و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد مگر بقدرت خدا و حکم او پس حضرت گریست راوی پرسید در انوقت رسول خدا صلی الله علیه و آله

و امیرالمومنین علیه السلام و شیعیان او در کجایند فرمود ایشان بر روی تلی چند اند از مشک خوشبو تر بر منبرهای از نور و مردم محزون میباشند و ایشان محزون نمیشوند و مردم می ترسند و ایشان نمی ترسند پس آیه خواند که مضمونش این است هر که بیاورد حسنه پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمن اند پس فرمود بخدا سوگند که حسنه در این آیه ولایت امیرالمومنین علیه السلام است و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود جمع کند حق تعالی همه بندگان را در یک بقعه زمین و وحی می نماید باسمان اول که فرود بیا با هر که در تو هست پس فرود می آید آسمان اول با دو برابر هر که در زمین است و آسمان دوم فرود می آید با دو برابر جمیع آنچه در زمین است و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان بزیر می آید با دو برابر سابق پس جن و انس در هفت سراپرده اند از ملائکه پس منادی ایشان را ندا میکند بآن آیه که گذشت پس نظر میکنند که هفت طوق از ملائکه بایشان احاطه کرده است و از هیچ طرف بدر نمی توانند رفت **فصل هشتم** در بیان حشر وحوش است حق تعالی فرموده است وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ یعنی و هرگاه که حیوانات وحشی محشور شوند و فرموده است مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند اند امثال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ می نماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید

در بیان حشر وحوش است

یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر نکرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محشور
می شوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محشور
شدن در قیامت است و بعضی گفته اند مراد مردن ایشان است در دنیا
و مشهور میان متکلمین خاصه و عامه آنست که ایشان محشور می شوند قتاده از مفسران
عامه گفته است که همه چیز محشور میشوند حتی مگس تا آنکه قصاص و تدارک مظالم
ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را در قیامت
تا عوض المهای که بایشان رسیده است در دنیا بمردن و کشته شدن
و غیر آن بیابند و چون عوض المها بایشان رسید اگر خواهد بعضی را در بهشت
باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشانرا چنانچه در حدیث وارد شده است
و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند وحوش را پس قصاص میکند
حیوان شاخ دار را برای ستمی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا آنگاه
بایشان میگوید بمیرید پس همه می میرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است
که حق تعالی حشر میکند وحوش را که بایشان برساند آنچه مستحق اند ایشان را از
عوضها بر المهائیکه بایشان رسیده است در دنیا و انتقام میکشد از برای بعضی
از بعضی پس چون رسید بایشان آنچه مستحق آن بودند از عوضها پس آنها که میگویند
که عوض دائم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند
عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد از برای ایشان
تفضلا و عامه روایت کرده اند از ابوهریره که رسول خدا ص فرمود که حشر میکند
حق تعالی جمیع خلائق را در قیامت از بهایم و دواب و پرندگان و هر چیز که باشد

پس عدالت خدا بمرتبه میرسد در آن روز که حق تعالی بی شاخ را از شاخ دار میگیرد
پس میگوید خاک شوید همه خاک میشوند و ازین جهت است که کافر میگوید یَا لَیْتَنِی کُنْتُ
تُرَابًا و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نگردد و از ابوذر رضی الله عنه
روایت کرده اند که گفت روزی من در خدمت حضرت رسول بودم
دو بز بر یکدیگر شاخ زدند حضرت فرمودند میدانید که بچه سبب اینها بر یکدیگر شاخ
زدند صحابه گفتند نمیدانیم حضرت فرمود لیکن خدا میداند و در میان ایشان در قیامت
حکم خواهد کرد و کلینی و برقی در محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین در خطبه
فرمود أَیُّهَا النَّاسُ گناهان سه گناه است گناهی که آمرزیده می شود و گناهی که
آمرزیده نمیشود و گناهی که امید آمرزش برای صاحبش داریم و بر او می ترسیم
**اول** گناه بندهٔ ایست که حق تعالی در دنیا او را بر آن گناه عقاب کرده باشد
پس خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که بنده خود را دوباره عقاب کند **دوم**
ظلم بندگان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلائق شود قسم یاد
کند و فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که از من نمیگذرد ستم ستم کننده اگر چه
دستی بر دستی زند یا مسح بکفی بکند و اگر چه شاخ زدن حیوان شاخ دار حیوان بی شاخ را
باشد پس قصاص می کند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد تا آنکه از برای احدی نزد
احدی مظلمه نماند پس ایشان را می برد بسوی حساب **سوم** گناهی است که خدا
آنرا پوشانیده باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد توبه را پس او خاشع و
گریانست برای گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس ما نیز
برای او چنانیم که او از برای خود امیدواریم از برای او رحمت را و میترسیم بر او عقاب را

مؤلف گوید که گویا این سه قسم در گناه مومنان است زیرا که کافران را
در دنیا و آخرت هر دو عقاب می نماید و خوف سیم برا و باعتبار احتمال اخلال
بشرائط توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب عدة
که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه منقول است
از رسول خدا که فرمود در قیامت چهار کس سوار خواهند بود من بر براق و
برادرم صالح بر ناقهٔ خدا که قوم او پی کردند و دخترم فاطمه بر ناقه غضبای من
و علی ابن ابیطالب بر ناقه از ناقه های بهشت و در بعضی از روایات بجای فاطمه
عم من حمزه سید الشهدا بر ناقه غضبا و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است
که هر که زکوة انعام را ندهد و بدهد حق تعالی او را در صحرای محشور کرداند که هر صاحب
نیشی بنیش خود او را بگزد و هر صاحب سمی بر روی او راه رود و ابن بابویه بسند
معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ناقه را دید که پایش را بسته اند
و بار بر پشت انست حضرت فرمود کجاست صاحب این ناقه بگوئید که مهیا باشد
که فردای قیامت این ناقه با و خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت
کرده است که هر شتری که سه حج و بروایت دیگر هفت حج بران بکنند آنرا از
چهارپایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول منقول است که نیکو گردانید
قربانی های خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسپان
غازیان در دنیا اسپان ایشانست در بهشت و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که از بهایم در بهشت نمی باشد مگر حماره بلعم بن باعور و ناقه صالح و گرگ
یوسف و کلب اصحاب کهف و از این باب اخبار بسیار هست پس از ظواهر آیات و اخبار

مستغاثه میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک ظلمها که بر ایشان واقع شده است
میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند
ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل بهشت میشوند و آنها ثواب مکلفان نمیگیرند
و محشور شدن جمیع حیوانات و عاقبت آنها که محشور میشوند از اخبار معتبره ظاهر
نمیشود و لهذا اکثر متکلمین شیعه مجمل گفته اند و متعرض تفاصیل نگردیده اند اما سایر مکلفین
از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل بهشت میشوند
و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر نادری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانچه از بعضی
روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مومنان ایشان
مثاب اند بایمان و اعمال صالحه و خلاف است که ایشان داخل بهشت میشوند
یا در اعراف می باشند اکثر را اعتقاد آنست که داخل بهشت میشوند و درجات
ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و بعضی گفته اند ثواب ایشان در اعراف
خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از سید عالم پرسیدند از مومنان جن
آیا داخل بهشت میشوند فرمود نه ولیکن خدا را حظیرها است در میان بهشت و جهنم
که مومنان جن و فاسقان شیعه در آنجا خواهند بود و بمحض این روایات این مدعا
ثابت نمیشود و مجمل باید دانست که حق تعالی بمقتضای وعده خود ثواب عاملان را
البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در بهشت باشد
خصوصا آیات سوره رحمان که امتنان به نعیم بهشت بر انس و جان هر دو کرده است
و این روایت دلالت بر خلاف آن نمیکند و بعضی از مفسران گفته اند در تفسیر قول
حق تعالی لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ یعنی جماع نکرده است

حوریان ایشانرا پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که دلالت میکند بر آنکه ایشانرا
ثوابی هست و زنان از حوریان دارند و بعضی گفته معنی آنست که حوریانی که خدا
بانس میدهد انسی با او مقاربت نکرده است و آنچه بجن میدهد جنی با او مقاربت
نکرده است و این استدلال ضعیف است و توقف در این باب اولی است

فصل نهم در بیان احوال اطفال و مجانین و اشباه ایشان است

در بیان اطفال و مجانین و اشباه ایشان

بدانکه خلافی نیست میان اصحاب ما در آنکه اطفال مومنان با پدران خود به بهشت
میروند چنانکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ
أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ یعنی آنها که ایمان
آورده اند و از پی ایشان رفتند ذریت ایشان بسبب ایمان ایشان ملحق
ساختیم با ایشان ذریت ایشانرا و کم نکردیم از ثواب اعمال پدران این
سبب چیزیرا و احادیث بسیار وارد شده است که این آیه در باب
اطفال مومنان نازل شده است که ایشانرا با پدران به بهشت می برند
و بعضی گفته اند مراد بالغان اند که عمل ایشان قاصر است از آنکه بدرجه پدران
برسند حق تعالی ایشانرا بدرجه پدران ملحق میگرداند بسبب ایمان ایشان
و پدران این را از ابن عباس روایت کرده اند و بعضی گفته اند هر دو در آیه
داخلست و اول اظهر و اشهر است و عامه روایت کرده اند از حضرت امیرالمومنین
که رسول خدا فرمود که مومنان و اولاد ایشان در بهشت اند پس این آیه را
خواند و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که اطفال شیعیان ما را حضرت فاطمه تربیت میکند و بهدیه میدهند به پدران

ایشان

ایشان در قیامت و کلینی رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که قاصر بودند فرزندان از عمل پدران ملحق میکرداند پسران را به پدران تا دیدهای ایشان روشن شود و در نوادر راوندی از حضرت امام موسیٰ روایت کرده است که تزویج کنید زن خوشروی را که فرزند بیاورد و بدرستیکه من مباهات میکنم به بسیاری شما با امتهای دیگر در روز قیامت نمیدانی که فرزندان در زیر عرش رحمان می باشند و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشانرا ابراهیم و تربیت میکند ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و ابن بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مومنان بمیرد منادی ندا میکند در ملکوت سموات که فلان پسر فلان مرد اگر یکی از پدر و مادر یا خویشان مومن ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد والا بحضرت فاطمه میدهند که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و اهل بیت مومن او بمیرد پس حضرت فاطمه باایشان میدهد و ایضاً بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی اطفال مومنان را به حضرت ابراهیم و ساره میدهد که غذا میدهند ایشانرا بر درختی در بهشت که پستانها دارد مانند پستانهای گاو در قصری از مروارید چون روز قیامت شود ایشانرا جامه های خوب بپوشانند و خوشبو کنند و بهدیه به پدران ایشان دهند پس ایشان پادشاهان باشند با پدران خود در بهشت و اینست قول حق تعالی که پیش آن آیه را خواندم که گذشت و ایضاً در بعضی از کتب معتبره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول در شب معراج بآسمان هفتم رسید و پیغمبرانرا در آنجا ملاقات کرد گفت کجاست پدرم ابراهیم گفتند با اطفال

شیعیان علی است چون داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی است
که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفالی چند از آن پستانها می‌مکند
و چون پستانی از دهان طفلی بیرون می‌آید حضرت ابراهیم برمی‌خیزد و پستان را
بدهان او برمیگرداند پس سلام کرد بر حضرت رسول و از احوال علی بن ابیطالب
سوال کرد گفت او را در میان امت خود گذاشته‌ام گفت نیکو خلیفه گذاشته
حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب گردانیده است و اینها اطفال شیعیان
اویند از خدا سوال کردم که ایشان را بمن بسپارد که تربیت ایشان بکنم و هر جرعه
که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه‌ها و نهرهای بهشت را در آن می‌یابد مؤلف گوید
که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با براهیم و ساره یا اول
بحضرت فاطمه دهند و آنحضرت با ایشان دهد و در اطفال کفار خلاف است
بعضی گفته‌اند تابع پدران اند در کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته‌اند
ایشان به بهشت میروند و بعضی گفته‌اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان
عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر می‌ماندند از اهل سعادت می‌بودند ایشان را به بهشت
می‌برد و اگر میداند که اگر می‌ماندند از اهل شقاوت می‌بودند ایشان را بجهنم می‌برد
و بعضی گفته‌اند داخل بهشت میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و خلافی
نیست میان متکلمین شیعه در آنکه ایشان داخل جهنم نمی‌شوند و بعضی گفته‌اند داخل بهشت
میشوند و خدمتکاران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته‌اند و اکثر گفته‌اند که از
اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمة الله علیهما و اکثر محدثین شیعه را
اعتقاد آنست که حق تعالی در قیامت ایشان را تکلیف دیگر خواهد بحسب آن تکلیف ایشان را

مثاب

مثاب و معاقب خواهد کرد و اینده موافق احادیث بسیار که در این باب وارد شده‌است
چنانکه ابن بابویه در خصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زراره
از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شود خدا حجت تمام میکند بر پنج کس
بر طفل و بر کسی که در میان دو پیغمبر باشد یعنی از بعثت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد
و اهل ضلالت غالب شده باشند و حق مخفی شده باشد و پیغمبر دیگر مبعوث نشده باشد
مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حجت بر ایشان تمام نشده باشد معذور
خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت نفهمد و هنوز بر او حجت قائم نشده باشد
و ابله که تمیز میان حق و باطل نتواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ نفهمد و مکلف
نباشد و کر و گنگ با در زاد پس هر یک از ایشان را خدا حجت تمام می‌کند
و پیغمبری بر ایشان مبعوث میکرداند و آتشی از برای ایشان می‌افروزد و پیغمبر میگوید
با ایشان که پروردگار شما امر کرده است شما را که داخل این آتش شوید و هر که
داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد داخل آتش خواهد شد
و ایضاً در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زراره روایت اند که چون روز
قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرفی که سن او را دریافته باشد و چیزی نفهمد
و کسی که در فترت میان دو پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابلهی که تمیز میان حق و باطل
نکند ایشان حجت بر خدا میگیرند که بر ما حجت تمام نشده بود و حق تعالی بر ایشان
حجت تمام میکند بآنکه ملکی را بسوی ایشان می‌فرستد تا آخر آنچه در حدیث سابق
گذشت و کلینی بسند حسن کالصحیح از هشام روایت کرده است که از حضرت صادق
سوال کردند از کسی که در فترت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه

حضرت فرمود که خدا برایشان حجت تمام میکند و آتشی می‌افروزد و میگوید داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برد و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود خدای تعالی میفرماید من شما را تکلیف کردم و نافرمانی کردید و ایضا باین سند مثل آنرا روایت کرده است و در باب گنگ و کر و طفل و کسی که در فترت بمیرد و ایضا کلینی بسند دیگر در باب اطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند و آتشی می‌افروزد و امر میکند ایشانرا که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که را خدا داند که او از اهل سعادت است خود را در آن آتش می‌اندازد و بر او سرد و سلامت خواهد بود و هر که را خدا داند که او شقی و بدعاقبت است امتناع میکند و داخل نمیشود پس خدا امر میکند که ایشانرا بآتش برند ایشان میگویند که پروردگارا ما را امر میکنی که بآتش برند و هنوز قلم بر ما جاری نشده است خداوند جبار میفرماید که من مشافهه شما را امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما میفرستادم که غائبانه شما را امر کند و ابن بابویه در توحید روایت کرده است از طرق عامه از عبدالله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا که آیا عذاب میکند خدا خلق را بی حجتی حضرت فرمود معاذالله عبدالله گفت پس اولاد مشرکین در بهشت هستند یا در جهنم حضرت فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا امر میکند آتشی را که آنرا فلق می‌نامند و بدترین آتشهای جهنم است و عذاب بسیار می‌آید از جای خود سیاه و تاریک و تیره با زنجیرها و غلها پس خدا آنرا امر میفرماید که بدمد بر روی خلائق و میدمی پس از شدت دمیدن آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستاره‌ها برطرف میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها برطرف میشوند و دیده‌ها تار میشوند

و زنان حامله فرزندی افکند و اطفال پیر میشوند از هول آن در روز قیامت پس
حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین را که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته است
که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و برد و سلام میشود چنانکه بر ابراهیم
شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود ابا میکند و خود را در آتش
نمی افکند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بر بایند زیرا که ترک امر خدا کرده اند
متوازه خول آتش پس تابع پدران خود خواهند بود در جهنم و احادیث دیگر درین باب
بسیار است و از عقل بعید نیست و ابن بابویه رحمة الله علیه گفته است که جماعتی
از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در دار جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته اند
که دار جزای مؤمنان بهشت است و دار جزای کافران جهنم است و این تکلیف در غیر
جنت و نار است پس تکلیف در غیر دار جزا خواهد بود و مؤلف گوید که پس استبعاد
دارد که قیامت از برای بعضی دار جزا باشد و از برای بعضی دار تکلیف و جزا هر دو باشد
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زراره که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که سزاوار و لازم است بر خدا که بعضی از گمراهان
اهل خلاف را داخل بهشت کند زراره گفت فدای تو شوم این چگونه میشود
فرمود که امام ناطق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است
و بظاهر دعوای امامت نمی کند پس کسی که درین زمان بمیرد داخل بهشت میشود و صاحب
تاویل آیات باهره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است
در تاویل قول حق تعالی در وصف اهل بهشت يَطُوفُ عَلَيْهِمْ
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ یعنی میگردند بر دور ایشان پسران گوشواره در گوش با همیشه باقی

و مقبول حضرت فرمود پسران اهل دنیا اند که حسناتی نداشتند ایشان ثواب
دهند و گناهان نداشتند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمتکاران
اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود
خدمتکاران اهل بهشت اند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت
و شیخ طبرسی نیز این حدیث را در تاویل این آیه روایت کرده است
و کلینی بسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق
سوال کردم که چه میفرمائی در اطفال که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سوال کردند
از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا داناتر است بآنچه در بارهٔ
ایشان خواهد کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب
ایشان سخنی مگوئید و علم ایشان را بخدا بگذارید مؤلف گوید اصل در این باب
اینست مجمل باید دانست که دلائل عقلیه و نقلیه وارد شده است از آیات و اخبار
که حق تعالی عادل است و جور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانین و جماعتی که معذور باشند
و حجت بر ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و تمیز میان حق و باطل نتوانند
کرد ایشان را بدون حجت دیگر که بر ایشان تمام شود عذاب نخواهد کرد پس البته تکلیف دیگر
ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بر آن مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره
بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را ذکر کردیم و محی الدین عربی نیز از صوفیه
اهل سنت باین قائل شده است چنانکه بخاطرم می آید که در کتاب فتوحات دیده ام
که ایشان را در اعراف جا میدهند یا به بهشت می برد و درجه پستی در بهشت خواهند داشت
یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خواهند بود و یا بعضی در بهشت و بعضی در اعراف خواهند بود

پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت و باید
دانست که آنچه مقتضای عدالت است حق تعالی با ایشان سلوک میکند ظلم نسبت بایشان نمیکند
و بدون اتمام حجت ایشان را عذاب نمیکند و اگر خدمت اهل بهشت کنند بنحوی نخواهد بود
که دشوار باشد بر ایشان بلکه متلذذ خواهند بود از آن چنانکه ملائکه علیهم السلام لذت می یابند
از خدمات مؤمنان بایشان والله اعلم **فصل دهم** در بیان میزانست و حساب و سؤال
و در مظالم بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان در حقیقت میزان و در قرآن مجید در مواضع متعدد
وارد شده است در سوره اعراف می فرماید وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ
ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَاُولٰئِکَ
الَّذِینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ بِمَا کَانُوا بِآیَاتِنَا یَظْلِمُونَ یعنی وزن سنجیدن اعمال در
روز قیامت حق است پس کسی که سنگین باشد ترازوهای او پس ایشان اند رستگاران
هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند آنها که زیان کرده اند جانهای خود را بسبب آنچه
بودند که آیات ما را ستم میکردند و در سوره مؤمنین نیز نزدیک باین مضمون فرموده است
و در باب کافران گفته است در سوره کهف پس بر پا نمیداریم از برای ایشان وزنی را
و در سوره انبیا فرموده است و میگذاریم ترازوهای عدالت را از برای روز
قیامت پس ظلم کرده نمی شود نفسی هیچ ظلم و اگر اعمال او بقدر سنگینی حبه باشد از خردل
آنرا می آوریم و بس است ما کافیم از برای حساب کردن و در سوره قارعه
نیز خفت و ثقل موازین را فرموده پس در اصل میزان شکی نیست و انکار آن
بالکلیه کفر است اما در معنی آن خلاف است اکثر مفسران و متکلمان عامه و خاصه
بر ظاهرش حمل کرده اند و میگویند حق جل و علا در قیامت ترازوئی نصب

در بیان میزانست
و حساب و سؤال و در
مظالم

که زبانه دارد و دو کفه عظیم و اعمال عباد را در آن میسنجند حسنات را در یک کفه میگذارند
و سیئات را در کفه دیگر و اینجماعت نیز خلاف کرده اند در کیفیت وزن زیرا که
اعمال عرضی چند اند و وزن نمیدارند و قائم بنفس نمی باشند پس بعضی گفته اند صحائف
اعمال را می سنجند و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول سؤال
کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود صحیفه ها را وزن میکنند و بنابراین باید
حق تعالی صحیفه را در خور اعمال وزن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند
بصورتهای نورانی و نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر
وزن میکنند و بعضی به تجسم اعمال قائل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشأت انقلاب حقائق جائز است
چنانچه علم و معرفت در عالم رویا بآب و شیر مصور میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و با
که اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد و زیرا که ایشان بعود همین بدن قائل اند و به اختلاف
نشأت قائل نیستند و با اینحال قول بانقلاب حقائق سفسطه است و اقرب بعقل آنست
که حق تعالی بمناسب آن انواع اعمال اخلاق از جواهر جسمی چند خلق کند از صور حسنه
و قبیحه که حسن و قبح آنها مصور و معاین گردد و بلی با مذهب کسی موافق است که معاد را
در عالم مثال و خیال و اجساد مثالیه قائل باشد و ایضا خلاف است بر تقدیر حمل
میزان بحقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازو هست یا آنکه ترازوی هر کس جدا است
و بر تقدیر جدا بودن هر کس را یک ترازو هست یا باعتبار عقائد و اعمال و اخلاق و انواع
اعمال ترازوهای متعدد است و چون خصوص این شقوق معلوم نیست ایمان اجمالی
در این باب کافیست و جمعی از متکلمین خاصه و عامه قائل شده اند با آنکه میزان کنایه از عدل است
و موازنه میان مقادیر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت و میگویند اگر تشخیص قرار بعد ا

نتوان

حق تعالی دارد چه احتیاج بکشیدن ترازو است و اگر اعتقاد نداری و باین کشیدن
کی باور میکنی و می تواند گفت که خود حسنی چند را آورد و نسنجیدی این سخنان را اظهار کردی
من چه دانم که این وجه عدالت است پس فائده در آن کشیدن نیست و مؤید این است
آنکه در احتجاج از هشام ابن الحکم روایت کرده است که زندیقی سؤال کرد از حضرت
صادق علیه السلام از میزان حضرت فرمود که اعمال اجسام نیستند که سنگینی و سبکی داشته
باشند و کسی محتاج است بوزن کردن چیزی که عدد و اسیار ندانند و ثقل و خفت آنها را ندانند
و خدا هیچ چیز بر او مخفی نیست پرسید که پس چه معنی دارد میزان فرمود که مراد عدل است
پرسید چه معنی دارد آنکه میفرماید که هر که سنگین شود موازین او فرمود یعنی هر که راجح شود
عمل خیر او و کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده اند که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول حق تعالی وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ
لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فرمود که موازین انبیا و اوصیا علیهم السلام اند و شیخ مفید علیه الرحمه
گفته است که میزان تعدیل میان اعمال است و جزای آنها و هر جزائی را در موضع خود
قرار دادن و هر حقی را بصاحبش رسانیدن و آن معنی ندارد که حشویه فهمیده اند که در قیامت
ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی دو کفه داشته باشد و اعمال را در آن
بگذارند زیرا که اعمال عرضی چند اند و اعراض را وزن نمی توان کرد و موصوف بخفت و ثقل نمیشوند
بر سبیل مجاز و مراد آنست که هر چه ثقیل باشد از اعمال یعنی بسیار باشد و استحقاق ثواب
عظیم داشته باشد و آنچه خفیف و سبک باشد یعنی قدرش کم باشد و صاحبش استحقاق
ثواب جزیل نداشته باشد و حدیثی که وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام
از ذریت او موازینند مراد آنست که ایشان تعدیل میان اعمال میکنند و حکم می کنند

و در این باب بعدل و صواب و در محاورات میگویند فلان نزد من در میزان فلانست
و مراد آنست که نظیر اوست و آنچه حق تعالی در حساب خوف از آن فرموده است
مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص
نمی‌شود و هر که را خدا عفو کند از و فایز میشود به نجات و کسی که سنگین باشد موازین او که
استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان رستگاران اند و هر که سبک باشد موازینش
بآنکه طاعاتش کم باشد و مستحق ثواب نباشد پس ایشان زیانکار جانهای خود اند و در جهنم
مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عرب نازل شده است و حقیقت و مجازی که
شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین وجوه عقلیه و استبعادات
وهمیه دست از ظواهر آیات برداشتن مشکل است اما چون روایات درین باب
متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان گذاشت و جزم باحد طرفین
مشکل است و اما حساب و سوال و حکم در مظالم عباد و آیات و اخبار در آنها بسیار است
و ایمان بآنها مجملا واجب است و در آیات بسیار وارد شده است که خدا
سریع الحساب است و اسرع الحاسبین است و بعضی را فرموده است که از برای
ایشانست سوء حساب و شدت حساب و فرموده است بسوی ماست بازگشت ایشان
و بر ماست حساب ایشان و فرموده است که سوال می‌کنیم از آنها که رسولان
بسوی ایشان فرستاده شده است و از مرسلین سوال میکنیم و در روایات وارد شده است
که حق تعالی حساب میکند خلائق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دوشیدن
شیر گوسفندی و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خدا را مشغول نمی‌گرداند
حسابی از حساب دیگری چنانچه مشغول نمیگرداند او را روزی دادن احدی از روزی دادن دیگری

و این باب

و ابن بابویه در رساله عقاید گفته است که اعتقاد ما در حساب میزان آنست
که ایشان حق اند بعضی را خود متوجه میشوند و بعض را حجتهای خود میگذارند پس حساب
انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکنند و هر پیغمبری حساب اوصیای خود را می کند
و اوصیا متولی حساب امتها میشوند و حق تعالی گواه است بر انبیا و رسل و ایشان
گواهانند بر اوصیا و ائمه گواهانند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بوده
باشد رسول گواه بر شما و بوده باشید شما گواهان بر مردم و باز فرموده است
پس چگونه خواهد بود حال ایشان در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی بیاوریم
ترا گواه بر اینها و فرموده است وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ در شاه امیر المؤمنین است
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و اوصیا اند و بعضی از خلق
بیحساب به بهشت میروند و سوال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است
فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ یعنی از دین سوال
می کنند و اما غیر دین پس سوال نمی کنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که
حق تعالی میفرماید فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ
یعنی پس در آن روز سوال کرده نمیشود از گناه او نه انسی و نه جنی از شیعه نبی و ائمه
علیهم السلام نه غیر ایشان چنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است و هر که را
حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن در موقف قیامت
باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود مگر برحمت خدای تعالی
و حق تعالی خطاب میکند بندگان را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان
بیک خطاب یکدفعه که هر یک حساب عمل خود را می شنود و از دیگری نمی شنود

و گمان میکند که او مخاطب است و بس و دیگری مشغول نمیگرداند او را مخاطبه
از مخاطبه و فارغ میشود از حساب اولین و آخرین در مقدار یک ساعت از ساعات
دنیا و بیرون می آورد از برای هر کس نامه که آنرا ملاقات میکند گشوده شده که
جمیع اعمالش دران نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن نامه
داخل است پس او را حساب کننده نفس خود میگرداند و حاکم بر خود میگرداند
و باو میگوید بخوان نامه خود را نفس تو بس است امروز از برای حساب تو و حاکم
خدا مهر بر دهان ایشان میگذارد و گواهی میدهد دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان
بر کرده های ایشان و خواهند گفت به پوست های خود که چرا گواهی دادید بر ما
گویند بسخن آورد ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است و خلق کرده است
شما را اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق
و جمع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی ابن الحسین ع
روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب ترازو نمی شود و ایشانرا
فوج فوج بحساب جهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام
می باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهم بسندهای معتبر از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که دو قدم بنده از پیش حق تعالی
از جای خود حرکت نمی کند تا سوال کند از او از چهار خصلت از عمر او که در چه چیز
فانی کرده است و از جسد او یا جوانی او که در چه چیز کهنه کرده است و از مال او
که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت ع
و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون

روز قیامت شود دو بندهٔ مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو
از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا
از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده
بودی که عدالت کنم و یا جور کنم و مالی بمن نداده بودی که حقی از تو بر آن
واجب شده باشد و داده و یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی
بقدر آنچه میدانستی که مرا کافی است مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که راست
گفت بندهٔ من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر که عرق از و جاری شود
که اگر چهل شتر بیاشامند کافی باشد پس از آن داخل بهشت شود و آن فقیر با او گوید
که چه چیز ترا حبس کرد گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا
می بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید به توبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم
که با تو بودم در محشر گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم و در کتاب
زهد حسین بن سعید روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت باقر علیه السلام آمد
و گفت یا ابن رسول الله صلی الله من گناهی کرده ام که میان من و خداست بر آن احدی از مخلوقین مطلع
نشده است بر من گرانست ترا از آن جلیل تر میدانم که از تو عرض نمایم حضرت فرمود
که چون روز قیامت شود و خدا محاسبهٔ بندهٔ مومن خود کند او را بر یک یک از گناهان او
مطلع گرداند و بیامرزد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقربی را و نه پیغمبر مرسلی را و بعضی از
گناهان او را از او نیز مستور دارد که موجب زیادتی خجلت او نگردد و پس گوید بسیئات او بشو
که حسنات شو این است معنی قول حق تعالی فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ایشانرا بحسنات و خدا آمرزنده و رحیم است و بروایت شیخ طوسی فرمود که مؤمن
گناهکار را می‌آورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود
متوجه حساب او میگردد و مطلع نمیگرداند بر حساب او احدی از مردم را و گناهانش را
براو میخواند چون اقرار بهمه گناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان
او را بحسنات و ظاهر گردانید آنها را از برای مردم چون ببینند مردم میگویند
که این بنده یک گناه نداشته است پس امر میکند که او را به بهشت می‌برند
و اینست تأویل این آیه و این در گناهکاران از شیعیان ما است و ایضاً در عیون الاخبار
از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی
حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بی‌حساب بجهنم میفرستند
و ایضاً بسندهای بسیار روایت کرده‌اند که اول چیزیکه از بنده سؤال میکنند محبت ما
اهل بیت ع است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده‌اند که در نامه که حضرت
امیر المؤمنین ع با محمد بن ابی بکر باهل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص از برای
خدا اجر او را حق تعالی در دنیا و آخرت باو عطا میفرماید و مهمات او را در هر دو
کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بندگان من که ایمان آورده‌اید بپرهیزید
از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده‌اند در این دنیا نعمت حسنه است
و زمین خدا واسع است و داده میشود بصبر کنندگان مزد ایشان بی‌حساب پس آنچه خدا
بمؤمنان داده است در دنیا حساب نمیکند ایشانرا بآن و در آخرت حق تعالی
میفرماید لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ برای آنها که نیکی کرده‌اند
جزای نیکوست و زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده در دنیا است

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را
بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است آن را یا در نعمتی که تقصیر کرده است
در شکر آن و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که بازمی‌دارند بنده را
در قیامت به نزد حق تعالی پس میفرماید که مقایسه کنید میان نعمتهای من
و عمل او پس نعمتهای خدا فرو میگیرد اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای مرا باو بخشیدم
و مقایسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشند عملها حق تعالی شر را بخیر بر طرف
میکند و او را داخل بهشت میکرداند و اگر خیرش زیادتی کند حق تعالی بآن زیادتی
او را ثواب وافی میدهد و اگر اعمال شرش زیادتی میکند و پرهیزکاری از شرک کرده است
یعنی شیعه است و عقایدش درست است خدا او را می‌آمرزد برحمت خود اگر
خواهد و تفضل میکند بر او بعفو خود و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما
پس آنچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما بخشد پس آن از ایشانست و آنچه
حق ماست با ایشان می‌بخشیم پس حضرت این آیه را خواند اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ
ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ و در بصایر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که من اول کسی ام که نزد خدا می‌آیم در قیامت
پس می‌آید نزد من کتاب خدا پس اهل بیت من پس امت من پس خدا سوال میکند از امت من
که چه کردید در کتاب من و اهل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است که
حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ اُولٰئِکَ
کَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا فرمود یعنی گوش را سوال می‌کنند از آنچه شنیده است و چشم را

از آنچه دیده است و دل را از آنچه اعتقاد کرده است و کلینی و برقی بسندهای صحیح
از انحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنده مومن را بان‌ها حساب
نمی کنند طعامی که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاونت نماید و فرج
خود را باو حفظ کند از حرام و در عیون اخبار الرضا روایت کرده است که انحضرت
فرمود که در دنیا نعیم حقیقی نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بود گفت که حق تعالی میفرماید
ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سوال کرده میشوید در روز قیامت از نعیم
و آب سرد مراد است و آن از نعمت دنیا است حضرت بصدای بلند فرمود که شما
چنین تفسیر کرده آید و خلافها کرده اید بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام
خوشبوی نیکو است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر داد مرا پدرم که این اقوال نزد
جدم حضرت صادق علیه السلام مذکور شد حضرت در غضب شده و فرمود خدا سوال
نمیکند بندگانش را از چیزی که برایشان تفضل کرده باشد و منت نمی گذارد برایشان
بان و منت گذاشتن بانعام از مخلوقین قبیح است پس چگونه بخالق عزوجل توان
نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین نپسندیده و ایشان را نهی از آن کرده است
ولیکن نعیم محبت ما اهل بیت است و موالات و اعتقادات بامامت ماست که خدا
بعد از توحید و نبوت از آن سوال میکند و آنرا نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه وفا
بان بکند آنرا میرساند به نعیم ابدی بهشت که زوال ندارد و به تحقیق که خبر داد مرا پدرم
از پدران بزرگوار خود از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که رسول خدا گفت یا علی
بدرستیکه اول چیزی که سوال کرده میشود بنده از آن بعد از مرگش شهادت بتوحید است
خدا است و آنکه محمد رسول او است و آنکه تو ولی صاحب اختیار مومنانی بسبب آنچه

زبرای تو قرار داده است از امامت و من از برای تو قرار داده و امر از همان
پس هر که اقرار کند و اعتقاد نماید اینها را می‌رود بسوی نعیمی که زوال ندارد و کلینی بسند
معتبر از حضرت علی ابن الحسین روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که چون روز قیامت شود حق تعالی مردم را محشور گرداند از قبرها عریان
و پا برهنه و بی ریش بی عیب بروشی که در روز اول خلق شده بودند و در ریگ صحرا
و برانند ایشان را تا آنکه بایستند در عقبه محشر و از دحام بیاورند و بر یکدیگر سوار
شوند و نگذارند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگیرد و عرق ایشان
بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از اهوال روز
قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند جبار ندا کند که همه بشنوند پس صداهای ایشان
پست شود و دیده‌های ایشان خاشع گردد و بندهای بدن ایشان بلرزد و دلهای
ایشان ترسان شود و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند
ایشان را که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست حاکم و عادلم و ظلم نمی‌کنم و امروز
میان شما بعدالت حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میگیرم و مظلمه‌های مردم را
بحسنات و سیئات قصاص میکنم و بخشیدنهای مظلمه را ثواب میدهم و نمیگذرد
از این عقبه امروز ظالمی که نزد او مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش بخشد و من او را
ثواب بدهم پس بچسبید بریکدیگر و مظلمهای خود را طلب کنید از هر که ستمی بر شما
کرده باشد در دنیا و من گواهم از برای شما بر ایشان بس است گواهی من
پس مظلومان میگردند و ظالمان را پیدا میکنند و طلب مظلمه‌های خود را از ایشان میکنند
و مدتها بر این حال می‌مانند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود

و بروایت دیگر عرق ناودانهای ایشان می آید و فریاد و فغانهای ایشان
بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو می کنند که از سر مظالم خود بگذرند و از این عقبه
نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشان را که خاموش شوید و ندای پروردگار
خود را بشنوید چون خاموش شوند ندا رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید
مظلمها را بیکدیگر بخشید و از این عقبه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمه های شما را میکیرم پس اکثر
ایشان شاد میکردند و مظلمه های می بخشند باامید آنکه از این شدت نجات یابند و بعضی
از ایشان میگویند خداوندا مظلمه های ما از آن بزرگتر است که به بخشیم پس ندا میرسد
برضوان خازن بهشت که قصری از نقره از قصرهای جنت الفردوس بیار آید بانواع
نعمتها و ظرفهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهد پس منادی ندا
میکند از جانب حق تعالی که ای گروه خلائق سر بلند کنید و این قصر را ملاحظه کنید
چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از آن او باشد پس منادی ندا کند که این قصر از کسی است
که عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی باشند که عفو نکنند پس
حق تعالی فرماید داخل بهشت من نمی شود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان بر ذمه او
باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از و بگیرند ای گروه خلائق مستعد حساب
شوید پس راه ایشان را می کشایند که بعرصه حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها
کشوده شود و میزانها بر پا شود و پیغمبران و ائمه که شهدا و گواهان خلق اند
و هر امامی گواهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است
و ایشان را بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا بن رسول الله
هر گاه از برای مرد مومن نزد مرد کافر مظلمه بوده باشد چه چیز از کافر خواهد گرفت

او از اہل جہنم است حضرت فرمود که می اندازند از گناہان مسلمان بقدر آنچه
از او بر کافر هست پس کافر را عذاب میکنند بسبب آن مظلمه یا عذابی که بسبب کفر
دارد بقدر آنچه از مظلمه مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلمه از مسلمانی
نزد مسلمانی باشد چگونه مظلمه را از مسلمان میگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق
مظلوم میگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد
چه میکنند فرمود از گناہان مظلوم بقدر آن میگیرند و بر گناہان ظالم می افزایند و در علل الشرائع
روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند اگر آنکه
قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناہان
صاحب قرض را بر او میگذارند مؤلف گوید که از آیات و اخبار معلوم شد که حقیت
اصل حساب و سوال در قیامت معلوم است و خصوصیات آنها که از که سوال و حساب
میکنند و کرا بی‌حساب بهشت یا جهنم می برند معلوم نیست و ایضاً معلوم نیست
که از چه چیز سوال میکنند و حساب می نمایند جمعی را اعتقاد آنست که از جمیع اموال و نعمتهای
دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای
حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه
گذشت که مومن را بر نعمتهای دنیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و ملبوس
و منکوح حساب نمی باشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است
که عامل بآن بی‌حساب به بهشت میرود پس آنچه در باب بی‌حساب به بهشت رفتن جمعی
وارد شده است مخصص عمومات حساب خواهد بود و حساب نسبت بغیر ایشان بعمل
خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب

نکردن نعمتهای دنیا نسبت بمومنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان
دوم آنکه حساب نکردن در امور ضروریه باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد
و حساب کردن در غیر امور ضروریه باشد مانند اسراف و تبذیر و صرف
در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروعه یا زیاده از قدر ضرورت
جمع کردن و عمر را در تحصیل آن ضائع کردن و بدانکه احادیث مختلف است
در باب عریان محشور شدن و پوشیده مبعوث شدن و در بعضی وارد شده است
که عریان محشور میشوند چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بران دلالت داشت
و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کنید کفنهای مرده های خود را
که با آنها محشور خواهند شد و ممکن است که اول در باب غیر مومنان مطلقا یا غیر
مومنان کامل باشد و ثانی در باب مومنان یا کامل ایشان باشد و در باب
فاطمه بنت اسد خوابیدن حضرت رسول از برای مزید اطمینان باشد فصل
یازدهم در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامه ها
بدست راست و چپ و بعضی از احوال و اهوال قیامت است حق تعالی می فرماید روزیکه
جمع کند خدا رسولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کردند امتهای شما گویند
علمی نیست ما را توئی بسیار داننده غیبها و فرموده است که پس البته سوال خواهیم
کرد آنها را که پیغمبران بسوی ایشان فرستاده شده است و البته سوال خواهیم کرد
از فرستادگان و خبر خواهیم داد ایشان را بعلم و غائب نبودیم از کرده های ایشان
و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها در وقتی که بیاوریم از هر امتی گواهی و ترا
بیاوریم بر ایشان گواه و فرموده است که در روزیکه برانگیزیم در هر امتی گواهی از ایشان

در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامه ها بدست راست و چپ و بعضی احوال و اهوال قیامت

از نفس

از نفس ایشان بیاوریم ترا گواه بر ایشان فرموده است که تا بوده باشد
رسول گواه بر شما بوده باشد گواهان بر مردم و فرموده است از برای ایشان
عذابی عظیم روزیکه گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان
بآنچه میکردند و دادن نامه سعدا بدست راست و اشقیا بدست چپ در آیات بسیار
وارد شده است و باسانید صحیحه منقول است که در تفسیر قول حق تعالی مَاذَا اُجِبْتُمْ
یعنی از رسولان می پرسند چگونه اجابت شما کردند امتهای شما در حق اوصیای شما ایشان
در جواب میگویند لَا عِلْمَ لَنَا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با اوصیای ما و علی بن ابراهیم
بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول
حق تعالی هٰذَا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِیْنَ صِدْقُهُمْ یعنی این روزیست که نفع
میدهد راستگویان را راستگوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود
و محشور شوند مردم از برای حساب میگذرند بر اهوال روز قیامت و بعرصه حساب نمیرسند
مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تعالی
با ایشان خطاب کند پس اول کسی را که بطلبند بندائی که جمیع خلائق بشنوند محمد بن عبدالله
پیغمبر قرشی عربی را طلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس صاحب
و امام شما علی بن ابیطالب را طلبند پس بیاید و از جانب چپ رسول خدا بایستد
پس ائمه ذریت آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیرالمؤمنین
باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با امتهای ایشان
بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی را که از برای سوال کردن بطلبند
قلم باشد بیاید و در برابر عرش الهی بایستد بصورت آدمیان پس حق تعالی از او سوال کند

که نوشتی در لوح انچه ترا الهام و امر بان نموده بودم از وحی ها قلم گوید بلی
ای پروردگار من تو میدانی که من نوشتم انچه مرا الهام و امر بنوشتن آن کرده بودی
از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میدهد از برای تو باین گوید پروردگارا آیا بر سر تو
احدی از خلق بغیر تو مطلع می تواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی
پس لوح را بطلبند و بیاید بصورت آدمیان تا با قلم بایستد پس حق تعالی باو میفرماید
که آیا قلم در تو رقم کرد وحی ها را که من او را الهام کرده بودم و امر بان نموده بودم
لوح گوید بلی پروردگارا و آنرا رسانیدم باسرافیل پس اسرافیل را بطلبند و بیاید
بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانید بتو لوح
انچه قلم در ان نوشته بود از وحی گوید بلی پروردگارا و رسانیدم آنرا بجبرئیل پس
جبرئیل را بطلبند و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد پس خداوند جلیل فرماید که آیا اسرافیل
بتو رسانید انچه باو رسیده بود گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع
پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع انچه بمن رسیده بود از امر تو و ادای
رسالت تو به هر پیغمبری و رسولی نمودم و جمیع وحی ها و حکمتها و کتاب های ترا
بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا باو
رسانیدم محمد بن عبدالله عربی قرشی حرمی بود که حبیب تو است حضرت باقر
فرمود که پس اول کسی را که میخوانند از فرزندان آدم علیه السلام از برای سوال
کردن محمد بن عبدالله است خدا او را نزدیک عرش خود جا میدهد و هیچ کس را نزد
تو قرب و منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب می کند
که آیا جبرئیل بتو رسانید انچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو

از نزد

فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم من آیا اینها را وحی کرد بسوی تو پس رسول خدا

گوید بلی ای پروردگار من بمن رسانید جبرئیل جمیع آنچه وحی کرده بودی بسوی او و فرستاده

بودی او را با آن از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و وحی های ترا آورد بسوی من پس

حق تعالی فرماید بمحمد که آیا رسانیدی بامت خود آنچه بتو رسانیده بود جبرئیل علیه السلام

از کتاب و حکمت و علم من حضرت رسول گوید بلی پروردگارا رسانیدم بامت خود

آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم

در راه تو پس حق تعالی بمحمد گوید که شهادت میدهد از برای تو باین آنحضرت گوید پروردگارا

تو شاهدی از برای من بتبلیغ رسالت و ملائکه تو و نیکان از امت من شهادت میدهند تو کافی

برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان گواهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت

نمود پس امت محمد را بطلبند و سوال کنند از ایشان که آیا رسانید محمد بشما رسالت

و کتاب و حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت

که تبلیغ رسالت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود در میان امت خود

کسی را خلیفه و جانشین خود گردانیدی که در میان ایشان بحکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کند

از برای ایشان کتاب مرا و بیان کند از برای ایشان اموری را که در آن اختلاف کنند

بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد در زمین پس محمد گوید بلی ای پروردگار من خلیفه کردم

در میان ایشان علی ابن ابی طالب را که برادر من و وزیر من و وصی من و بهترین

امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که ایشان را راه

هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم باطاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم

در امت خود که امام و پیشوای ایشان باشد و پیروی او کنند امت من تا روز قیامت

پس علی بن ابی طالب علیه السلام را بطلبند و از او بپرسند که آیا محمد وصیت خود
کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود در امت خود و ترا نصب نمود در حیات
که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قایم مقام او گردیدی
حضرت ع گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی من و مرا خلیفه
گردانید در امت خود و چون محمد را بسوی خود بردی انکار من کردند امت او
و مکر کردند با من و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم
بر من داشتند کسی را که موخر گردانیده بودی و موخر گردانیدند کسی را که مقدم
گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال
کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گویند که آیا بعد از خود
در امت محمد خلیفه و حجتی در زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی
دین من و راه رضای من علی ع گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان گذاشتم امام
حسن ع پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سوال
کنند که از علی علیه السلام کردند از او بکنند و همچنین هر امامی بعد از امامی را بطلبند
و حجت او را بر اهل زمان او تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشانرا قبول نماید و اجازه
حجت ایشان بکند و درین وقت حق تعالی فرماید که این روزیست که نفع
می بخشد راستگویان را راستی ایشان و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع
روایت کرده است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان همه خلایق را
جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیه السلام باشد پس از او بپرسند
که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که گواهی میدهد از برای تو گوید محمد بن عبدالله

بلی

پس نوح بیرون آید و پا بر سر مردم گذارد تا بیاید به نزد محمد و او بر روی
تل باشد از مشک و علی با او باشد و این است معنی قول حق تعالی فَلَمَّا رَأَوْهُ
زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی چون ببینند او را صاحب قرب
و منزلت نزد حق تعالی بد و متغیر گردد روهای کافران پس نوح گوید یا محمد
حق تعالی از من گواه طلبیده بر تبلیغ رسالت حضرت رسول گوید ای جعفر و ای حمزه
بروید و گواهی دهید برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود
پس جعفر طیار و حمزه عم رسول گواه پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان
راوی گفت فدای تو شوم علی در آنوقت در کجاست حضرت فرمود که منزلت
و شان علی از آن بزرگتر است که او را برای گواهی بفرستند مؤلف گوید
که شاید اول بودن نوح نسبت بسائر پیغمبران باشد بعد از طلبیدن حضرت
رسول و اوصیای او صلوات الله علیهم اجمعین و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام
زین العابدین که حضرت امیر المؤمنین فرمود که چون روز قیامت شود و نصب کنند ترازوها
و حاضر گردانند پیغمبران و شهدا را و شهدا ائمه اند علیهم السلام شهادت میدهد هر امامی بر اهل زمان
خود که قیام نموده است در میان ایشان بامر خدا و دعوت نموده است ایشان را بسوی
راه خدا و کلینی روایت کرده است از حضرت صادق در تفسیر قول خدای عز و جل
فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ
حضرت فرمود که این آیه در امت محمد نازل شده است و بس در هر قرنی از ایشان
امامی از ما هست که گواه است بر ایشان و محمد شاهد است بر ما و بر این مضمون
احادیث بسیار است که امام هر زمانی را با اهل زمانش می آورند و به کدام

شهادت برایمان او دهد نجات می یابد و منکران مخالفان او را بشهادت او
بجهنم می برند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردند از تفسیر قول الهی قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
یعنی پس خدا راست حجت کامل بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بنده خود میگوید
در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر گوید بلی گوید پس چرا عمل نکردی اگر گوید جاهل
بودم گوید چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی پس حجت برا و تمام میشود و اینست حجت بالغه
خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود
که مردی از شما یعنی ملحا یا علمای شیعه در محله می باشد خدا حجت میکند او را بر همسایگان او
پس با ایشان میگوید که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید
آیا صدای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان
و حق تعالی میفرماید در اوصاف قیامت وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ یعنی و وقتی
که صحیفه ها منتشر و پهن شود و علی بن ابراهیم گفته است که مراد از صحیفه ها اعمال
مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود بهر کس نامهٔ او را بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی
بخاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن
و غیر اینها را چنانکه گویا الحال کرده است پس میگوید وای بر ما چه میشود این نامه را
که ترک نکرده است نه صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصا کرده است آنرا و علی بن ابراهیم
روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی حَتّٰى اِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ
عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی

یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت گواهی دهد بر ایشان گوشهای ایشان
و دیده‌های ایشان و پوستهای ایشان بآنچه میکرده‌اند علی بن ابراهیم روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها فرجهای ایشان است و این
آیه نازل شده است در حق جماعتی که عرض می‌کنند بر ایشان اعمال ایشان را پس
ایشان انکار می‌کنند و میگویند هیچ ازین کارها را نکرده‌ایم پس گواهی میدهند بر ایشان
ملائکه که نوشته‌اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت علیه السلام فرمود پس کافران
میگویند پروردگارا اینها فرشتگان تواند شهادت میدهند از برای تو بخدا
سوگند یاد میکنند که ما اینها را نکرده‌ایم چنانچه حق تعالی فرموده است روزیکه
خدا مبعوث کرداند همه ایشان را پس سوگند یاد می‌کنند از برای او چنانکه امروز سوگند
یاد میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام
کردند پس در اینوقت حق تعالی مهر میزند بر زبانهای ایشان و اعضا و جوارح
ایشان بسخن می‌آیند پس گواهی میدهد گوش بآنچه شنیده است از چیزهای که
خدا حرام کرده است و دیده شهادت میدهد بآنچه نظر کرده است از بسوی
چیزیکه خدا حرام کرده است و دستها گواهی میدهند بآنچه گرفته‌اند و پاها شهادت
میدهند بآنچه سعی کرده‌اند بسوی حرام و فرج گواهی میدهد بآنچه مرتکب شده است
از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا گواهی
دادید بر ما آنها در جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا گردانیده است
و او خلق کرده است شما را اول مرتبه و بسوی او برمیگردید و نمی‌توانستید
که پنهان کنید از خدا اینکه گواهی دهد بر شما گوش شما و نه دیده‌های شما و نه فرجهای شما و لیکن

گمان کردید که خدا نمیداند بسیاری از آن چیزها را که می کنید و کلینی بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که جوارح بر مومن گواهی نمیدهد بلکه شهادت
بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است
که مردی بخدمت حضرت امیرالمومنین آمد و دعوای تناقض در آیات
قرآن مجید میکرد از انجمله گفت در یک موضع فرموده است که سخن نمی گویند
مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان و حرف حقی بگوید و در جای دیگر
میفرماید که مشرکان میگویند که بخدا سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم و ایضا
میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را
و در جای دیگر مخاصمه و مجادله اهل جهنم را میفرماید و در جای دیگر میفرماید مهر بر
دهنهای ایشان میگذاریم و دستها و پاهای ایشان گواهی میدهند اینها همه نقیض
یکدیگر اند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه
در مواطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است
پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یکدیگر را می شناسند و استغفار
میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها گروهی اند که ظاهر شده است از ایشان
طاعت از رسولان و اتباع ایشان و معاونت کرده اند بر نیکی و تقوی در دار دنیا
و لعنت میکنند اهل معاصی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان
معصیت در دار دنیا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و متکبران و ظالمان
لعنت می کنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر می کنند و در موطن دیگر بعضی از بعضی
می گریزند چنانکه فرموده است روزیکه آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود

و زن

وزن خود و پسران خود بگریزد اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در انجا میگریند اگر آن صدا ها ظاهر کرده وازبرای اهل دنیا هر آینه غافل کرداند جمیع خلائق را از معائش خود و کوهها را ازشکافد مگر آنچه خدا خواهد پس پیوسته گریه کنند تا آنکه خون بگریند پس جمع میشوند در موطن دیگر و در آن موطن ایشانرا بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما مشرک نبودیم و اقرار نمی کنند بگره های خود پس مهر میگذارند بر دهانهای ایشان و بسخن در می آورند دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهر را از زبانهای ایشان بر میدارند پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا گواهی داوید بر ما میگویند گویا گردانید مارا آن کسی که هر چیز را گویا گردانیده است پس جمع میشوند در موطنی که بسخن در می آورند در ان جمیع خلایق را پس سخن میگویند در انجا احدی مگر کسی که او را رخصت دهد خداوند رحمان و سخن حقی بگوید پس رسولان را باز میدارند و از ایشان سوال می کنند چنانکه فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا و حضرت رسول گواه خواهد بود بر شهدا و شهدا پیغمبران اند و جمع میشوند در موطن دیگر و در آنجا مخاصمه با یکدیگر می کنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوان عدالت حق تعالی است و اینها همه پیش از حساب است پس چون شروع کند در حساب مشغول شود هر کس بحال خود و بدیگری نمی پردازد و سوال میکنیم از خدا برکت آن روز را و در علل شرایع روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدند

که آدمی نوافل خود را در یک موضع بکند بهتر است یا در مواضع متفرقه حضرت
فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این مکانها شهادت میدهند برای او در قیامت
و کلینی بسند صحیح از انحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح بکند
حق تعالی او را دوست دارد و پس مستور گرداند گناهان او را در دنیا و آخرت
تا آدمی پرسید که چگونه مستور میگرداند فرمود فراموش میگرداند از خاطر و نامه دو ملک
که بر او موکل اند آنچه را که بر او نوشته اند از گناهان و وحی میکند بسوی جوارح او
که بپوشانید بر او گناهان او را و وحی می نماید بسوی بقعه های زمین که کتمان کنید
بر او آنچه کرده است بر روی شما از گناهان پس چون بمقام حساب درآید
هیچ چیز نباشد که بر او گواهی دهد بگناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید
در روز قیامت شهادت میدهد و شفاعت میکند از برای کسی که آنرا تلاوت
نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را باعلای درجات بهشت میرساند و ابن بابویه
از انحضرت روایت کرده است که مائیم گواهان بر شیعیان ما و شیعیان ما
گواهانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند
و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید ندا میکند آدمی را
که ای فرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری
بکن تا گواهی دهم از برای تو در قیامت که بعد از این مرا نخواهی دید و شب نیز
این ندا میکند و ایضا از انحضرت منقول است که مومن را در روز
قیامت نامه گشوده میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند
عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانکه خدای عزوجل امر کرده است
شما را که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهای خود که گواهان
عدول بر خود بگیرید همچنین احتیاط کرده است بندگان از برای ایشان بآنکه گواهان از برای ایشان گذاشته
و ملائکه چند بر هر یک ایشان موکل گردانیده است که حفظ و ضبط می کنند آنچه از او صادر میشود
از اعمال و اقوال او و نگاه کرده نهای او و همچنین بقعهای زمین که بر روی آنها طاعت
و معصیت می کنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماهها گواهانند
بر او و از برای او و سائر بندگان مومن خدا گواهانند بر او و از برای او و کاتبان
اعمال گواهانند بر او و از برای او و چه بسیار کسی در قیامت سعادتمند شود و بگواهی اینها
از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی و معذب گردد و بگواهی اینها بر او و بدرستیکه
حق تعالی در روز قیامت مبعوث میگرداند همه بندگان خود را و کنیزان خود را
در یک عرصه که دیده در همه نفوذ میکند و صدای داعی را همه میشنوند و حشر می کنند
شبها و روزها و ماهها و سالها و بقعهای زمین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد
شهادت میدهند از برای او اعضا و جوارح او و بقعهای زمین و ماه و سالها
و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه ساعتهای آن پس نصیب و سعادت
ابدی میکنند که عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود و شقاوت
ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن روز و بعد از آن
حضرت فضیلت ماههای مبارک رجب و شعبان و رمضان و فضیلت روزها و اینها
و اعمال صالحه کردن در اینها و گواهی دادن اینها را از برای او بیان فرمود
و حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامه او را بدست راست او دهد و میان خود و
او او را حساب کند که دیگری بر آن مطلع نشود و گوید ای بندهٔ من فلان کار و فلان کار
کردی او گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را
از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده
یک گناه نداشته است و اینست معنی قول حق تعالی پس کسی نامه او بدست
راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهند کرد او را حسابی آسان و برمیگردد
بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است
اهل او بند در بهشت اگر مومن باشند پس فرمود اگر نیست به بنده اراده بدی داشته باشد
حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را
بدست چپ او میدهد چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از پشت سر او
میدهند پس واثبوراه خواهد گفت و آتش افروخته جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود
شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است
بآنکه دستهای کافران و منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از پشت سر
بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای
وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامه مخلد
بودن مرا در بهشت بدست چپ من حساب کن مرا حسابی آسان و خداوندا
مده نامه مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده
در گردن من و بدانکه خلاف کرده اند در گواهی دادن اعضای آدمی که چه معنی دارد
بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوتی در آنها میکند و بعضی گفته اند ایشان را احا

شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته‌اند صفتی در اینها احداث می‌نماید که دلالت
بر صدور گناه از اینها میکند و سخن گفتن مجاز است و همچنین در گواهی دادن اینها
و بقعه‌های زمین و درهای آسمان که اعمال مؤمنان از اینها بالا میرود خلاف کرده‌اند
بعضی گفته‌اند مراد گواهی دادن ملائکه است که بآنها موکل اند و در اینها ساکن اند
و بعضی گفته‌اند این جمادات را شعور ضعیفی هست و بعضی گفته‌اند حق تعالی در قیامت
ایشان را عقل و شعور و آلت نطق میدهد و بعضی گفته‌اند مثالی از برای ایشان
خلق میکند و اولی و احوط آنست که باینها مجملا ایمان بیاورند و تفکر در حقیقت
و کیفیت اینها ننمایند زیرا که اگر ضروری بود بیان میفرمودند و بعقل ناقص ما
نمیگذاشتند وَاللهُ يُحِقُّ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ

## فصل دوازدهم

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل پیغمبر خدا و ائمه هدی

در بیان وسیله و لوا و حوض و شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت
و اهل بیت او صلوات الله علیهم است در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه
در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان باینها واجب است
خصوصا حوض کوثر و شفاعت کبری و قلیلی از اخبار را در این رساله ایراد می‌نمائیم
و اکثر اینها در کتاب حیوة القلوب ایراد شده است و کلینی و ابن بابویه و علی
بن ابراهیم و سایر محدثین بسندهای صحیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده‌اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا سؤال کنید از برای
من وسیله را سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن درجه من است
در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه یکماه راه است بدویدن اسپ نجیب
عربی و پایه‌ها بعضی از زبرجد است و بعضی از مروارید است و بعضی از سایر جواهر

و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از عود و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور
پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن درجه میان
آنها ممتاز باشد مانند ماه در میان سایر ستارها پس نماند در آن روز پیغمبری و شهید
و نه صدیقی مگر آنکه گوید خوشا حال کسی که این درجه او ست پس منادی ندا کند
که ای جمیع پیغمبران و صدیقان و شهدا و مومنان بشنوید که این درجه محمد است
پس حضرت رسول فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج
پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی ابن ابی طالب علیه السلام در پیش
روی من رود و لوا و علم من در دست او باشد و آن لوای حمد است و بر آن لوا
نوشته باشند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ الْمُفْلِحُوْنَ هُمُ
الْفَائِزُوْنَ بِاللهِ پس چون بگذریم به پیغمبران گویند گویا اینها دو ملک اند که ما ایشانرا
نمی شناسیم و چون بملائکه بگذریم گویند اینها دو پیغمبر مرسل اند تا من بر منبر بالا روم
و علی از پی من آید چون باعلای درجات منبر برآئیم علی یک پایه از من پست تر باشد
و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سرها بلند کنند و بسوی ما
نظر کنند و گویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار گرامی و مکرم اند نزد خداوند عالمیان
پس منادی از جانب خدای تعالی ندا کند که پیغمبران و جمیع خلائق بشنوند که این حبیب
من است محمد و این ولی من است علی ابن ابیطالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد
و وای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او به بندد پس حضرت رسول فرمود
که نمی ماند در آن روز در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد و مگر آنکه راحت یابد
ازین ندا و رویش سفید و دلش شاد گردد و نماند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده یا

یا در مقام محاربهٔ تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مگر آنکه
رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد و پس در اینحالت دو ملک بیایند از جانب
رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من و بگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللهِ
من جواب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوشبوی خوشروی گرامی نزد پروردگار خود
تو کیستی گوید من رضوان خازن بهشتم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای
بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این را از جانب
پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را
به برادرم علی ابن ابیطالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد پس نزدیک
من می آید مالک خازن جهنم و میگوید اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حَبِیبَ اللهِ من بگویم وَعَلَیْکَ السَّلامُ
ای ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیح است روی تو کیستی تو گوید
منم مالک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را نزد تو
بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او راست حمد و ستایش بر آنچه
انعام کرده است مرا و تفضیل داده است مرا بآن بر دیگران بده آنها را
به برادرم علی ابن ابیطالب پس مالک کلیدها را بعلی دهد و برگردد پس علی آید
با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشیند بر آخر جهنم و مهارش را بدست بگیرد و
که صدای بانگش بلند شده باشد و حرارتش به نهایت رسیده باشد و شرارش
بسیار گردیده باشد پس ندا کند جهنم که یا علی از من بگذر که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشانید
علی علیه السلام گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من می باید کرد و بگیر [illegible]

دوم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست من است و این را بگیر
که دشمن من است پس بدرستیکه جهنم ورا از نور اطاعتش از برای علی علیه السلام
بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت بصاحبش اگر خواهد آنرا بجانب راست
ببرد و اگر خواهد بجانب چپ زیرا که او قسمت کننده بهشت و دوزخ است و از روز
و ایضاً علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که چون روز قیامت شود محمد را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و او را از جانب راست
عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی براو
بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را
بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه و آله
باز دارند پس حضرت اسمعیل علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و از
جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السلام باز دارند پس حضرت امام حسن ع را بطلبند
و حله گلرنگی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باز دارند
پس حضرت امام حسین ع را بطلبند و حله گلرنگی براو بپوشانند و از جانب راست
حضرت امام حسن علیه السلام باز دارند و همچنین سائر ائمه علیهم السلام را بطلبند
و حله های گلرنگ بپوشانند و هریک را از جانب راست دیگری باز دارند
پس شیعیان ایشانرا بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه صلوات الله
علیها را و زنان او را از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل بهشت شوند
بی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب رب العزت و افق اعلی
که خوب پدریست پدر تو یا محمد و او ابراهیم است و خوب برادریست برادر تو

و او علی ابن ابیطالب است و نیکو و سبط اند سبطهای تو حسن و حسین و نیکو جنینی است
جنین تو که در شکم فاطمه شهید شد و او محسن است و نیکو امامان هدایت کنندگان اند
ذریت تو که فلان و فلان و فلان اند و جمیع ائمه را تا حضرت قائم علیه السلام نام برد
و خوب شیعه اند شیعیان تو و امامان بعد از تو بدرستیکه محمد وصی او و دو سبط او و امامان
از ذریت او و ایشانند فائزان و رستگاران پس امر کند که همه را به بهشت برند چنانکه
حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود
در بهشت پس فائز گردیده است بسعادت ابدی و به نهایت الدرجات از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود منبری بگذارند
که جمیع خلائق او را ببینند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بران منبر بالا رود و از
جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق این علی ابن ابیطالب است
داخل بهشت میکند هر کرا میخواهد و از جانب او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلائق
این علی ابن ابیطالب است داخل جهنم میکند هر کرا میخواهد و عیاشی روایت کرده
که چون روز قیامت شود و از جانب راست عرش منبری نصب کنند که بیست
و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابیطالب بیاید و لوای حمد در دست او باشد
و بران منبر بالا رود و خلائق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعه است
داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب
خدا هست میفرماید بگو عمل کنید پس زود باشد که ببیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان
و مراد از مؤمنان علی ابن ابی طالب است و امامان از ذریت او و احادیث بسیار
از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ

كَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهم یعنی بیفکنید از برای جهنم هر بسیار کفران کننده معاند را و از اعمش و حسن بن صالح و دیگران روایت کرده اند که اینچنین نازل شده است یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ و در تفسیر قرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا فرموده که حق تعالی مرا بمقام محمود وعده کرده است و فرموده عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا یعنی شاید مبعوث کرداند ترا پروردگار تو در مقامی که همه کس ترا ستایش کنند و وفا خواهد کرد از برای من آن وعده چون روز قیامت بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس جبرئیل لوای احمد را بیاورد و بدست من دهد و گوید این مقام محمودیست که خدا ترا وعده کرده است پس علی را ببالای منبر بطلبم و یک درجه از من پست تر بایستد و لوای حمد بدست او دهم پس رضوان کلیدهای بهشت را بیاورد و بدست من دهد و گوید این آن مقام محمودیست که خدا ترا وعده داده است پس کلیدها را بدامن علی بگذارم پس مالک خازن جهنم بیاید و بگوید که این آن مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود داخل کن دشمنان خود و دشمنان ذریت خود را و دشمنان امت خود را در جهنم پس آنها را در دامن علی ابن ابیطالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهنم نسبت بمن و علی زیاده از اطاعت زن باشد شوهر خود را اینست معنی قول حق تعالی أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی بیفکنید ای محمد و ای علی دشمنان خود را در جهنم پس برمیخیزم و ثنا کنم بر خدا ثنائی که احدی پیش از من نکرده باشد پس ثنا کنم بر ملائکه مقربین پس ثنا کنم بر انبیاء و مرسلین پس ثنا کنم بر امتهای صالحین پس بنشینم و حق تعالی ثنا کند بر من و ثنا کنند

بر من ملائکه او و ثنا کنند بر من پیغمبران او و رسولان او و ثنا کنند بر من امتهای شایسته
پس ندا کند منادی از میان عرش که ای گروه خلائق بپوشانید دیده های خود را تا فاطمه
دختر حبیب خدا بگذرد بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد
و هفتاد هزار حوریه بر دور او روند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن ایستاده باشد
و حضرت امام حسین بی سر ایستاده باشد پس بحضرت امام حسن گوید که این کیست گوید این
من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق تعالی
باو رسد که ای دختر حبیب خدا از برای این تو نمودم آنچه امت پدر تو نسبت بحگر
گوشهٔ تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای مصیبت تو که نظر کنم
در محاسبهٔ بندگان تا داخل بهشت شوی تو و فرزندان تو و شیعیان تو هر که احسانی
نسبت بشما کرده باشد از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همه ایشان را داخل بهشت
کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و اینست معنی قول حق تعالی
که در حق ایشان فرموده است لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَهُمْ فِیمَا اشْتَهَتْ
أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشان را اندوه نمی آورد ترس بزرگتر روز قیامت و ایشان
در آنچه خواهش دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و ابن بابویه در عیون الاخبار از رضا
از آنحضرت از آبای طاهرین صلوات الله علیهم روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی علیه السلام تو اول کسی خواهی بود که داخل
بهشت شوی و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوای حمد است و آن هفتاد شقه است
که هر شقهٔ آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است
از امام زین العابدین علیه السلام از آبای طاهرین علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بعلی علیه السلام گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود حضرت
امیر علیه السلام گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من پیش از تو داخل می شوم
گفت بلی زیرا که تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علمدار
مقدم می باشد پس گفت یا علی گویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو
باشد و آن لوای حمد است و آدم علیه السلام و هر که بعد از او است از پیغمبران
و اوصیا در زیر آن علم باشند و در امالی و خصال بچندین سند از ابن عباس
روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل نزد من آمد شاد و خوشحال
و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا و علی را سلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر رحمت
منست و علی برپا دارنده حجت منست عذاب نمیکنم کسی را که با علی موالات و دوستی
کند هر چند معصیت من کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که با او دشمنی کرده باشد هر چند
اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من
خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد شقه دارد که هر یک وسیع تر از آفتاب و ماه هست
و من بر کرسی از کرسی های رضوان خوشنودی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از منبرهای
قدس پس بگیرم آن علم را و بدهم بعلی ابن ابی طالب پس عمر برجست و گفت
یا رسول الله چگونه علی طاقت بر داشتن آن علم دارد که هفتاد شقه است هر شقه
بزرگتر از آفتاب و ماه است حضرت در غضب شد و فرمود که چون روز قیامت
شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم
و از حلم مثل حلم رضوان و از جمال مثال جمال یوسف و از صدا نزدیک بصدای داود
و اگر نه آن بود که داود خطیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت او میداد

و علی اول کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی و شیعیان او را
نزد خدا منزلتی هست که آرزو می کنند از پیشینیان و آیندگان و برقی و عیاشی
و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی
يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ یعنی روزیکه بخوانیم هر جماعتی را با امام
ایشان یا بنام امام ایشان یعنی رسول خدا را با اصحابش و امیر المؤمنین را
با اصحابش و امام حسن را با اصحابش و هر امامی را با اهل زمانش بطلبند پس کسی که از
ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست
راست او دهند و بسوی بهشت برند و هر که امام خود را نشناسد او را بجهنم برند پس
در آن وقت آنها که اتباع ائمه ضلالت بوده اند از پیشوایان خود بیزاری جویند و پیشوایان
از ایشان بیزاری جویند و یکدیگر را لعنت کنند و سید ابن طاوس رحمه الله
و دیگران بطرق متعدده از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده اند
که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند پنج رایت اول
آنها رایت عجل است یعنی ابوبکر پس بر میخیزم و دست او را میگیرم چون دستم
بدست او رسد رویش سیاه شود و پاهایش بلرزد و احشایش مضطرب گردد
هر کس که با او شریک باشد حال شان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید
در دو چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید تکذیب آن
کردیم و پاره پاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بود ظلم کردیم و حقش را غصب کردیم
گوییم بایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را برند تشنه لب بدحال بجانب شمال
که محل اهل عذاب نکال است با روهای سیاه و یک قطره از کوثر نچشند پس وارد شود

بر من رایت فرعون امت من یعنی عمر لعین و اکثر امت من با این رایت باشند
و ایشانند چنانچه ابوذر گفت راه را گم کرده اند نیز و بلکه دین را فاسد کردند
و حق را ترک کردند و باطل کردند و ایشان گروهی اند که غضب میکنند از برای دنیا و راضی
میشوند از برای دنیا و سخط و عداوت ایشان از برای محض دنیا است چون دست صاحب
ایشان را بگیرم باز رنگش سیاه شود و قدمهایش بلرزد و دلش بطپیدن آید
و اصحابش نیز مثل او شوند پس از ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین گویند بزرگ را
نسبت بدروغ دادیم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشتیم پس گویم
شما نیز بجانب شمال از پی یاران خود بروید پس ایشان تشنه لب و آب برنداشته
با روهای سیاه برگردند و یک قطره آب نچشند پس رایت فلان بیاید یعنی عثمان لعین
و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان و سوال و جواب ایشان
بهمان نحو باشد که گذشت پس رایت مخدج بیاید یعنی سرکرده خوارج و او پیشوای
هفتاد هزار کس باشد از امت من حال ایشان نیز چنان شود پس او را و بر من امیر مومنان
و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان چون بخیزم و دست او را بگیرم روی او
و اصحابش سفید و نورانی شود پس از ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید گویند
بزرگتر را تصدیق کردیم و متابعت نمودیم و کوچکتر را معاونت و یاری کردیم
و با دشمنان او قتال کردیم پس گویم بیائید و بیاشامید پس شربتی از آن آب بخورند
که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان مانند آفتاب تابان باشد و روهای بعضی از ایشان
مانند ماه شب چهارده باشد و بعضی مانند ستاره درخشان چون ابوذر این حدیث را
نقل کرد حضرت امیرالمومنین و مقداد گواهی دادند که رسول خدا چنین فرمود و حق تعالی

فرموده است إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ یعنی بدرستیکه ما تو عطا کردیم کوثر را و
مفسران خلاف کرده اند در معنی کوثر بعضی گفته اند پیغمبری و کتاب است بعضی
گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب و اشیاع و امت است و بعضی
گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت است
و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حوض کوثر است و احادیث متواتره
از طرق خاصه و عامه بر این مضمون وارد شده است عامه از عایشه و ابن عمر
روایت کرده اند که کوثر نهریست در بهشت و از ابن عباس روایت کرده اند
که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر آمد و بر مردم
خواند چون از منبر بزیر آمد گفتند یا رسول الله کوثر که خدا بتو عطا کرده است
چیست فرمود که نهریست در بهشت از شیر سفیدتر و از تیر راست‌تر و دو کنارش
قبه‌ها است از مروارید و یاقوت و وارد شوند بر آن نهر مرغان سبزی چند
که گردنها داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول الله
چه بسیار نیکو است آن مرغان فرمود میخواهید خبر دهم شما را به نیکوتر از آنها
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب
بیاشامد فائز گردد بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده اند که آن نهریست در بهشت که حق تعالی به پیغمبر خود داد
عوض پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود
که نهریست که وعده کرده پروردگار من بر آن نهر خیر بسیار و آن حوض
من است وارد میشوند بر آن نهر امت من در روز قیامت ظرفهای

آن بعد و ستاره های آسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش من بربایند
من گویم پروردگارا ایشان از امت من اند گویند که تو نمیدانی که اینها بعد
از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم و صحیح خود روایت کرده است
و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارت المصطفی از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع
کند مردم را از اولین و آخرین در یک زمین عریان و پابرهنه پس بازدارند ایشانرا
در راه محشر تا عرق شدید کنند و نفسهای ایشان تنگ شوند و مدتها برین حال
مانند چنانچه حق تعالی فرموده است و خاشع شود صداهای از برای خداوند رحمن
پس نشنوی مگر صدای بسیار آهسته پس منادی از پیش عرش ندا کند که کجاست
پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله پس رسول خدا برخیزد و در پیش روی همه مردم روان شود
تا منتهی شود بحوضی که طولش بقدر ما بین ایله بصره و صنعای یمن باشد پس حضرت
امیرالمومنین را بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند و
که بگذرند بعضی را بگذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چون حضرت رسول ببیند
که بعضی از دوستان ما اهل بیت را بسبب گناهان ایشان رد می کنند بگرید و گوید
گوید پروردگارا اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوال
کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید که چگونه نگریم از برای جمعی از شیعیان
برادرم علی که می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم می برند و منع می کنند ایشانرا که بر حوض
من وارد شوند پس حق تعالی فرماید که ایشانرا بتو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم
و ملحق کردم ایشانرا بآنها که ایشان ذریت تواند و ایشانرا در زمره تو قرار دادم و بر حوض تو

ایشانرا

انبیا ترا اوار و ذکر دانیدم و قبول کردم شفاعت ترا در ایشان و گرامی داشتم
مرا این پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار مردی و زنی که در آن روز
گریان شوند و ندای یا محمد صلی الله علیه کنند پس در آن روز هر که اعتقاد بامامت ما داشته باشد
و از دوستان ما باشد در حزب ما داخل شود و بر ما بر حوض ما وارد شود و جمیع
این مشایخ بسندهای خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین از حضرت
رسول صلی سوال کرد از کوثر فرمود نهریست که جاری میشود از زیر عرش حق تعالی
آبش سفیدتر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه سنگ ریزه اش
زبرجد است و یاقوت و مرجان گیاهش زعفران است و خاکش مشک خوشبو است
و پایهای آن در زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیرالمؤمنین
زد و گفت یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من و از ابن عباس
روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری
در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است بر آن هزار هزار قصر هست خشتی از طلا
و خشتی از نقره گیاهش از زعفران است و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است
و زمینش مشک سفید است این بهتر است از برای من و امت من از همه چیز
و اشاره بدین است قول حق تعالی إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ و ابن بابویه
در امالی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا
فرمود که هر که ایمان بحوض من نیاورد خدا او را بر حوض من وارد نگرداند و هر که ایمان
بشفاعت من ندارد خدا شفاعت مرا باو نرساند و ایضاً فرمود که یا علی
تو برادر منی و وزیر منی و علمدار منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست دارد

مرا دوست داشته است و هرکه ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هرکه خواهد خلاص شود از اهوال روز قیامت پس موالات کند با ولی من و متابعت کند
وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی ابن ابیطالب بدرستیکه او ساقی حوض من است
و دور میکند از آن دشمنان خود را و آب میدهد دوستان خود را هرکه را آب ندهد
همیشه تشنه خواهد بود و هرگز سیراب نخواهد شد و هرکه را یک شربت از آن بدهد
هرگز تشنه نخواهد شد و تعب نخواهد کشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حضرت امیر المومنین ع فرمود که در قیامت من با حضرت رسول ص
خواهم بود و با من خواهند بود عترت من بر حوض کوثر پس کسی که اراده داشته باشد
که با ما باشد باید که اخذ کند بقول ما و عمل کند بعمل ما بدرستیکه ما را در قیامت شفاعتی خواهد بود
و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمائید بر یکدیگر
بر ملاقات کردن ما نزد حوض بدرستیکه ما دور میکنیم از آن دشمنان خود را و آب میدهیم
از آن دوستان و شیعیان خود را و هرکه یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض ما مملو است و دو ناودان و نهر میریزد از بهشت یکی از
چشمه تسنیم و دیگری از چشمه معین بر کنارهایش زعفران روئیده است و سنگریزه اش
مروارید و یاقوت است آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت
امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود بهمین دست کوتاه خود
دور میکنم از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنان را و وارد خواهند شد
بر آن دوستان ما و بسند دیگر از طرق عامه از ابو ایوب انصاری روایت کرده است

که وارد نمیشود بر حوض من احدی از امت من مگر آنها که پاک باشند دلهای ایشان
از عقاید باطله و صفات ذمیمه و صحیح باشد نیت های ایشان انقیاد کنندگان
باشند وصی مرا بعد از من که علی ابن ابیطالب است آنها که آنچه بایدشان داد باسانی
میدهند و آنچه بایدشان گرفت بدشواری میگیرند و علی دور میکند از حوض
کسی را که از شیعیان او نیست چنانکه عرب شتر صاحب جرب را از میان شتران
خود دور میکند و ابن بابویه رحمه الله از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که من بهتر و سید انبیا و مرسلینم و بهترم از ملائکه مقربین و اوصیای من
بهترین اوصیای پیغمبران و مرسلان اند و اصحاب من که بر طریقه من رفته باشند بهترین
اصحاب انبیا و مرسلین اند و دختر من فاطمه سیده زنان عالمیانست و طاهرات از زنان من
مادرهای مومنان اند و امت من بهترین امتهایند و من از همه پیغمبران اتباعم بیشتر اند
و در روز قیامت مرا حوضی هست که عرض آن ما بین بصرای شام و صنعای یمن است
و در آن ابریقها هست بعدد ستارهای آسمان و خلیفه من بر حوض در آن روز خلیفه
من است در دنیا گفتند او کیست یا رسول الله گفت امام المسلمین امیر المومنین و مولای
مومنان بعد از من علی ابن ابیطالب دوستان خود را از آن حوض آب میدهد
و دشمنان خود را از آن میراند چنانچه شما شتر غریب را از آب میرانید پس فرمود
که هر که علی را دوست دارد و اطاعت او کند در دار دنیا بر حوض من وارد میشود
فردا با من خواهد بود در درجه من در بهشت و هر که دشمن دارد علی را در دار دنیا
و نافرمانی او کند در قیامت من او را نبینم و او مرا نبیند و او را از پیش من بگیرند
و از جانب چپ بسوی جهنم برند و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر محدثین مخالفین است

از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا
کوثر را بمن عطا کرده است و آن نهریست در بهشت که عرض و طولش از مابین
مشرق و مغرب است و هر که از آن بیاشامد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن رو بشوید
هرگز ژولیده نمی شود و نمی آشامد از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت
مرا بکشد و از حضرت رسول روایت کرده است که علی هر که از شیعیان او نیست
از آن دور کند و احمد بن حنبل در فضائل نیز نزدیک باین مضمون روایت
کرده است و ابن قولویه در کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع کردین روایت
کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که دل او بدرد آید از برای
مصیبت ما فرحناک میشود در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر نمی رود
تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود
حتی آنکه باو میچشاند از لذت انواع خورشها که نمیخواهد از آنجا بجای دیگر رود ای مسمع
هر که از آن یک شربت بیاشامد هرگز تشنه نشود و بعد از آن تعب نکشد هرگز
و آن بسردی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و از عسل شیرین تر است و از مسکه
نرم تر است و از آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه
تسنیم بیرون می آید و بنهرهای بهشت همه میگذرد و بر روی سنگریزه مروارید
و یاقوت جاری میشود و در روی آن قدحهای زیاده از ستاره های آسمان هست
و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره
و الوان جواهر است و کسی که از آن می آشامد بر روی او هر بوی خوشی می گشاید تا آنکه
میگوید چه بودی اگر مرا در همین موضع میگذاشتند مثل این چیز دیگر نمی خواهم ای کردین

و از نها

تو از اینها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیده که به محبت ما
بگرید البته خوشحال و شاد گردد به نظر کردن بکوثر و آب میدهند از آن همه دوستان ما را
اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد و هر که محبتش بیشتر است
لذتش بیشتر خواهد بود و بر کوثر حضرت امیر المؤمنین حیدر علیه السلام موکل است
و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوسج و بروایت دیگر
از درخت طوبی و در هم میشکند دشمنان ما را با آن عصا پس یکی از ایشان بگوید
من اقرار بشهادتین داشتم حضرت فرماید برو بسوی امامت ابوبکر یا عمر
یا عثمان برو از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میگوئی
از من بیزاری نمود حضرت فرماید برگرد و برو بسوی آن کسی که او را امام
میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت
کند چون بهترین خلق بود بنزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمی شود
گوید هلاک شدم از تشنگی فرماید که خدا تشنگی ترا زیاده گرداند مسمع گفت
فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزدیک حوض بیاید و حال آنکه
دیگران نزدیک نمی توانند آمد فرمود از برای آنکه او ورع می نموده است
از بسیاری از اعمال قبیحه و چون ما اهل بیت نزد او مذکور میشدیم ناسزای
نمیگفت و ترک می نمود چیزی چند را که غیر او بر انها جرات می نموده اند
از گستاخی نسبت بما اما اینها از برای محبت ما نبوده و نه از برای خواهشی
که نسبت بما داشته باشد بلکه از برای بسیاری سعی در عبادت باطل خود و دینداری
خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را بآن از یاد کردن مردم

در بیان شفاعت

اما دوستش منافق است و دشمنش مستلزم نصب عداوت اهل بیت است
و متابعت دشمنان ایشان مقدم داشتن ابوبکر و عمر بر همه کس پس با این اعتقاد
نزدیک حوض می آید و محروم برمیگردد و در این باب احادیث بسیار است و باین
اکتفا نمودیم اما شفاعت پس بدانکه خلافی نیست میان مسلمانان که ضروری
دین اسلام است که رسول خدا را در قیامت شفاعت از برای امت خود
بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافی که هست در آنست که آیا شفاعت از برای طلب
زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و یا از برای اسقاط
عقاب از گناهکاران است نیز خواهد بود و اکثر عامه را اعتقاد آنست که شفاعت
در هر دو می باشد و خوارج و وعیدیه معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص
قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و اسقاط عذاب نمی باشد و میگویند که
بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب برای و واجب است که وفا کند
بوعید عقاب و شفاعت از برای اسقاط آن فایده نمیکند و خلافی نیست میان علمای
امامیه که شفاعت از برای رفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب
کبایر باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم برخصت آنحضرت شفاعت شیعیان خود خواهند کرد و از احادیث بسیار ظاهر
میشود که علما و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا روایت
کرده اند که حضرت فرمود ذخیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبایر امت خود
و در خصال بطرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر پیغمبری
دعائی کرد و مستجاب شد و من پنهان کردم دعای خود را که شفاعت کنم امت خود را

در قیامت و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
که رسول خدا فرمود که سه کس اند که شفاعت می کنند نزد خدا و شفاعت ایشان
مقبول میشود پیغمبران پس علما پس شهدا و از حضرت امام رضا منقول است که رسول خدا
فرمود که هر که ایمان بشفاعت من نیاورد شفاعت مرا خدا باو نرساند پس فرمود
که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر از امت من اما نیکوکاران پس
برایشان راهی نیست که محتاج بشفاعت باشند راوی گفت بحضرت امام رضا
گفتم پس چه معنی دارد قول خدای عزوجل وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى
فرمود یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده باشد
و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای رسول خدا
و اصحاب برگزیده او که بر طریقه او باشند و از برای ائمه از اهل بیت طاهرین
او و از برای صالحان مومنان و نجات میدهد خدا بشفاعت ایشان بسیاری
از گناهکاران را و موید گفت آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت رسول
روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت
و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد شد
و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهد شد و کسی از مومنان
که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد
که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکند
مخصوص کفار است بتهای ایشان و مخالفان خلفای ایشان و در سوره مریم
حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهد

گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایمانست و بعضی گفته اند شفاعت
نمیکند مگر کسی که خدا او را رخصت شفاعت داده باشد و ایشان انبیا اند و اوصیا
و شهدا و علما و مومنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح
وارد شده است که مراد وصیتی است که در وقت مردن بعقائد حقه خود
بکند بنحوی که در حلیة المتقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است
که کسی شفاعت نمیکند مگر برخصت خدا برد قول بت پرستان که می گفتند
که ما عبادت بتها میکنیم برای آنکه ایشان شفیعان ما باشند نزد خدا و ابن بابویه
از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت
برسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شما را در روز موقف
اعظم و در روز فزع اکبر گفت ای فاطمه نزد در بهشت در وقتی که لوای حمد با من باشد
و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر بزرگوار
اگر در انجا نیابم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را
آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در انجا ترا نبینم فرمود نزد صراط که من
ایستاده باشم و گویم پروردگارا بسلامت بگذران امت مرا گفت اگر در انجا
ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر
در انجا ترا نیابم فرمود که در کنار جهنم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه
آنرا از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است
از سماعه که گفت سوال کردم از حضرت صادق از شفاعت حضرت رسول در روز
قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لجام کند مردم را عرق یعنی عرق بدهان ایشان

برسد و عارض شود ایشان را اضطراب و قلق پس گویند بیائید برویم به نزد حضرت
آدم تا او را شفاعت کند پس بیایند به نزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای ما
نزد پروردگار خود آدم گوید مرا گناهی و خطیئه هست و روی شفاعت ندارم بروید
نزد حضرت نوح چون نزد نوح آیند او ایشان را به نزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین هر پیغمبری
حواله به پیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی رسد او گوید بروید به نزد محمد چون نزد آنحضرت روند
گوید با من بیائید و ببرد ایشان را بسوی دروازه بهشت و رو بدرگاه رحمت به سجده
در آید و بسیار در سجده ماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی باو برسد که سر بردار
و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی طلب تا عطا کنم و اینست
معنی آنچه خدا فرموده است عَسَیٰ اَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَحْمُوداً
و در امالی و بشارت المصطفی از حضرت صادق روایت کرده است که
چون روز قیامت بیاید حق تعالی جمع کند اولین و آخرین را در یک زمین پس تاریکی
و ظلمت شدیدی ایشان را فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگارا بگشا
از ما این ظلمت را پس بمحشر آورند گروهی که نور ایشان پیش روی ایشان آید و زمین قیامت
را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی رسد
که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند ندا رسد که ملائکه نیستند باز پرسند
که ایشان شهیدان اند ندا رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند ندا با ایشان رسد
که ای اهل محشر از ایشان بپرسید که کیستید اهل جمع گویند که کیستید شما گویند مائیم علویان مائیم ذریت
محمد رسول الله مائیم اولاد علی ولی خدا مائیم مخصوصان بکرامت خدا و مائیم
ایمنان مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که شفاعت کنید و محبان خود

و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان

روا کرددد و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که شیعیان ما از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگردند بخدا سوگند که شما با ما ملحق میگردید

در روز قیامت ما شفاعت میکنیم و قبول میشود و بخدا سوگند که شما شفاعت

خواهید کرد و قبول خواهد شد و هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد

آتشی از جانب چپ او و بهشتی از جانب راست و پس دوستان خود را داخل بهشت میکنید

و دشمنان خود را داخل جهنم و در خصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که هر که انکار کند سه چیز را از شیعیان ما نیست معراج را و سوال قبر را و شفاعت را

و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از آنحضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است

که بخدا سوگند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون دشمنان ما آنحالت را

مشاهده کنند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست پس نیست

در شفاعت کنندگان و نه دوست مهربان پس کاش ما را بازگشتی بدنیا می بود

پس می بودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که ابو ایمن

بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب

میدهید و مغرور میگردانید و میگوئید شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بمرتبه غضبناک شد

که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود وای بر تو ای ابو ایمن آیا ترا مغرور کرده است

آنکه شکم و فرج خود را از حرام نگهداشته اگر ببینی فزعهای قیامت را محتاج

خواهی شد بشفاعت محمد وای بر تو آیا شفاعت نمی باشد مگر از برای کسی که مستوجب

جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین و آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج خواهد بود

بشفاعت

بشفاعت محمد در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود
در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود
در اهال خود و مومنی می باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبائل عرب اند
و مومن شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت
بر من دارد و مرا از گرما و سرما نگاه میداشت و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که بهشت هشت در دارد و یک در از آن پیغمبران و صدیقان
داخل میشوند و از یک در شهدا و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و محبان ما
داخل میشوند پیوسته من در کنار صراط ایستاده باشم و دعا کنم و گویم پروردگارا
سالم بدار و بسلامت بگذران شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر که در دنیا
ولایت و محبت مرا داشته است پس ناگاه ندا از میان عرش رسد که دعای ترا
مستجاب کردم و شفاعت ترا در شیعیان تو قبول کردم و شفاعت کند هر مرد
از شیعیان من در کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان
من جنگ کرده باشد بکردار یا بگفتار در هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان خود
و یکدر دیگر سائر مسلمانان از آن داخل شوند از آنها که شهادت بوحدانیت و رسالت
دهند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال
روایت کرده است که مومنی از شما ببیند مردی را که با او آشنائی داشته باشد
در دنیا و امر کرده اند که او را بجهنم برند چون بر او بگذرد و گوید ای فلان من نیکی در دنیا
بتو میکردم و حاجت ترا برمی آوردم آیا امروز مکافاتی از برای من نزد تو است
پس مومن گوید بملکی که موکل با وکردیده است که دست ازو بردار پس خدا امر کند ملک را

که آمان آن مومن را اجابت کند و او را یاد کند و انفیسا ببند دیگر از انحضرت
روایت کرده است که مومن شفاعت میکند از برای دوست و خویش خود مگر آنکه
ناصبی باشد و اگر جمیع پیغمبران مرسل و ملائکه مقربین شفاعت کنند از برای ناصبی شفاعت
ایشان مقبول نگردد و در علل الشرائع از انحضرت روایت کرده است که چون
روز قیامت شود عالمی و عابدی را بیاورند چون ایشان از نزد حق تعالی باز دارند
بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست و شفاعت کن مردم را بتادیب نیکی
که ایشان را کردی و در روایت دیگر عابد را میگویند که تو نیک مردی بودی اما همت تو
مقصور بر خودت بود برو بسوی بهشت و عالم را گویند که تو همت بر هدایت
بندگان خدا گماشتی بایست و هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن
و به بر بسوی بهشت و فرات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است
که جابر به پدرم حضرت باقر گفت فدای توشوم حدیثی از برای من روایت کن
در فضیلت جده خود فاطمه صلوات الله علیها که هر گاه از شیعیان نقل کنم شاد شوند حضرت
فرمود که خبر داد پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز
قیامت شود نصب کنند از برای انبیا و رسل منبرها از نور و منبر من بلندتر از
همه منبرها باشد در روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم
که احدی از انبیا و رسل مثل آن را نشنیده باشد پس از برای اوصیا منبرها نصب کنند
از نور و از برای وصی من علی ابن ابیطالب علیه السلام منبری از نور بگذارند منبر
آنحضرت بلندتر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی انحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخواند
که هیچیک از اوصیا مثل آن را نشنیده باشند پس نصب کنند از برای اولاد انبیا و مرسلین

و منبرها از نور پس نصب کنند از برای دو پسرم و دو فرزند زادهام دو گل بوستان

من در ایام حیات من منبری از نور و با ایشان بگویند خطبه بخوانید پس و خطبه بخوانند

که از احدی از اولاد انبیا و مرسلین مثل آنها نشنیده باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست

فاطمه دختر محمد کجاست خدیجه دختر خویلد کجاست مریم دختر عمران کجاست آسیه دختر

مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی همه برخیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر

امروز بزرگواری از کیست پس محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام گویند کرم و بزرگواری

از خداوند یگانه قهار است پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگواری را از

برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها را

بزیر اندازید و دیده را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخرامد پس جبرئیل علیه السلام

ناقه بیاورد از ناقههای بهشت که دیبا بر او پوشانیده باشند و مهارش از مروارید

تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند در پیش روی آنحضرت و بران سوار

شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که از جانب راست او بروند و صد هزار ملک از

جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بردارند تا او را در بهشت رسانند چون

بدر بهشت برسد التفاتی بعقب بفرماید حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من سبب التفات چیست

گوید پروردگارا میخواستم قدر من در مثل این روز دانسته شود پس حق تعالی فرماید

که ای دختر حبیب من برگرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او محبت تو یا محبت

ذریت تو بوده باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر فرمود

بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه در آن روز بر چیند از محشر شیعیان و دوستان خود را

چنانچه مرغ دانه خوب را از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسند

حق تعالی بر اهل ایشان افکند که روی بعقب کرده اند حق جل و علا فرماید که ای دوستان من بسبب التفات شما چیست و حال آنکه فاطمه دختر حبیب خود را شفیع کرده اندم در باب شما گویند پروردگارا میخواهیم قدر ما نیز در مثل این روز ظاهر شود پس ندا رسد که ای دوستان من برگردید و نظر کنید هر که شما را دوست داشته از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شما را از برای محبت حضرت فاطمه یا آب داده باشد شما را از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی را از شما رد کرده باشد از برای محبت آنحضرت دست او را بگیرید و داخل بهشت کرد اند پس حضرت فرمود والله که باقی نماند در محشر بکر شک کننده یا کافری یا منافقی پس حق تعالی بمیان طبقات جهنم در آیند ندا کنند چنانکه خدا فرموده است فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس میگویند کاش بدنیا برگشتیم پس می بودیم از مؤمنین حضرت فرمود هیهات هیهات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ میگویند که بدنیا برگردند عود خواهند کرد بآن اعمالی که ایشانرا از آن نهی کرده اند و کلینی بسند معتبر از عبدالحمید واسطی روایت کرده است که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم که همه محرمات را بعمل می آورد حتی نماز را ترک میکند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله و بسیار عظیم شمرد این را پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که از این بدتر است گفتم بلی فرمود که کسی که نصب عداوت از برای ما کند از این بدتر است و هر بنده که نزد او مذکور شود اهل بیت رسول و او رقت کند از برای فرکر ایشان ملائکه دست بر پشت او مالند و همه گناهانش آمرزیده شود مگر آنکه گناهی از او صادر شود که او را از ایمان بدر برد

وشفاعت مقبول است و از برای ناصبی مقبول نمی باشد و مومن شفاعت میکند
از برای همسایه اش که هیچ حسنه ندارد و میگوید پروردگارا همسایه من آزار خود را
از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من پروردگار
توام و سزاوار است که مکافات کنم از جانب تو پس خدا آن همسایه را داخل بهشت
میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مومنان از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت
میکند و احادیث شفاعت زیاده از آنست که این رساله گنجایش ذکر عشر قلیلی از اخبار
آنها داشته باشد فصل سیزدهم در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات
دین که ایمان بآن باید آورد صراط است و آن جسریست که بر روی جهنم می کشند
و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی شود و در روایات معتبره خاصه و عامه
وارد شده است که از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم تر است
و مومنان خالص بی نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی سوار
میگذرند اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت
نمونه صراط مستقیم دنیاست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت
امیرالمومنین و حضرات ائمه معصومین از ذریت او علیهم السلام است و هر که از این
صراط عدول و میل بباطل کرده است در گفتار یا کردار یا ایمان عقبه از صراط
آخرت می لغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است
و ابن بابویه رحمة الله علیه در اعتقادات گفته است که اعتقاد ما در صراط آنست
که آن حق است و آن جسر جهنم است و بر آن ممر جمیع خلق واقع میشود و حق تعالی
فرموده است وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا

در بیان صراط است

یعنی احدی از شما نیست مگر آنکه وارد جهنم است بر پروردگار تو ختم و لازم و قضا شده است و صراط در وجه دیگر حجتهای خدا اند پس هر که ایشان را در دنیا شناخت و اطاعت ایشان کرد خدا او را از صراطی که جسر جهنم است میگذراند در روز قیامت و حضرت رسول بعلی گفت یا علی چون قیامت شود بنشینم من و تو و جبرئیل بر صراط و نگذرد بر صراط مگر کسیکه براتی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه از ذریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسریست که مردم بران میگذرند و آنست صراطی که رسول خدا از جانب راست او می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن و ندا از جانب خدا بهر دو می آید که بیندازید در جهنم هر کفار معاندی را و در امالی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میگذرند مردم بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر برنده تر است بعضی میگذرند مثل برق و بعضی دویدن اسپ و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی چسپیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشانرا آتش میگیرد و بعضی را نمی گیرد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با صد هزار مهار که کشند آنرا صد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت

وجهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد پس نفسی بکشد و صدائی
از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تأخیر کرده است از برای حساب
هر آینه همه را هلاک کند پس کردنی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار
و بدکار پس نماند هیچ بنده از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند که رب
نفسی نفسی یعنی پروردگارا جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا کنی
که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن
بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و آن سه قنطره داشته باشد
بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم نماز باشد و بر سوم عدالت
پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمهای بندگان پس مردم را تکلیف می کنند
که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان نگاه میدارد
اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از
عهده آن بدر آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند نماز
ایشان را نگاه میدارد و اگر از این نجات یافتند عدالت الهی برای
مظالم عباد ایشان را نگاه میدارد و اشاره باین است آنچه حق تعالی فرموده
إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ یعنی بدرستیکه پروردگار تو بر سر راه است
یا در کمین گاه است مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپایش
لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا
میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن و عود کن بفضل خود و سالم بدار
و بسلامت بگذران ایشان را و مردم میریزند در آتش مانند شب پره پس

کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و به نعمت خدا تمام
میشود اعمال صالحات و نمو میکند حسنات و حمد میکند خداوندی را که نجات داد
مرا از تو بعد از آنکه ناامید شده بودم بمنت و فضل خود بدرستی که پروردگار ما
آمرزنده و شکر کننده است عملهای بندگان خود را مؤلف گوید که می تواند
که امانت در اموال باشد و عدل الهی در ظلمهای یکدیگر یا اول در حق الله باشد
و ثانی در حق الناس و در بعضی است که مراد از صله رعایت رحم آل محمد و از امانت
عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است
و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوییم
نسبت بمؤمنین است و کفار و مشرکان و مخالفان در اول صراط یا پیش از ورود
صراط به جهنم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق علیه السلام
پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راهیست بسوی معرفت خدا
و دو صراط می باشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت
او فرض و واجب است هر که او را شناخت در دنیا و پیروی او کرد میگذرد
بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از
صراط آخرت می لغزد و به جهنم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا آنست که غلو
نکند در حق ائمه علیهم السلام و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و مستقیم باشد در دین حق
و میل بباطل نکند و در آخرت راه مؤمنانست بسوی بهشت که عدول نمیکنند
بسوی جهنم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر مرصاد

روایت کرده است که آن قنطره ایست بر صراط که احدی از آن نمیگذرد مگر احدی که

نمیگذرد و در مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا

فرمود در تفسیر قول حق تعالی فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه ایست

بسیار صعب که طولش سه هزار ساله راه است که هزار سال بزیر میروند و هزار سال

بر خار و خسک و عقربها و مارها راه میروند و هزار سال بالا میروند و من اول کسی

خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دوم علی ابن ابیطالب علیه السلام خواهد بود و هیچکس

آن عقبه را بی مشقت قطع نمیکند مگر محمد و اهل بیت او و ایضا از تفسیر ثعلبی

از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه یَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ

گفته است یعنی عذاب نمی کند محمد را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی عذاب نمی کند

آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر یسعی

نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ یعنی روشنی دهد بر صراط از برای علی

و فاطمه مثل دنیا هفتاد مرتبه پس نور ایشان در روی ایشان از جانب

راست ایشان و ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل او یک دسته

و گروه بر صراط گذرند مانند برق جهنده پس گروه دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر

مثل دویدن اسب گروه دیگر مثل رفتار پیاده و گروه دیگر بچهار دست و پا

و گروه دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا ایشان را از برای محبت

علی بعض میکرداند و از برای گناهکاران باریک میکرداند یَقُولُونَ رَبَّنَا

أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا یعنی میگویند ای پروردگار ما تمام کردان از برای ما نور ما را

تا بگذریم بر صراط پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میگذرد و در میان بود حق

از زمرد سبز و فاطمهؑ با او باشد بر شتری از یاقوت سرخ سوار و در دور او هفتاد هزار حوریه روند مانند برق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و صراط را بر جهنم نصب کنند نگذرد بر آن مگر کسی که نامهٔ رخصتی داشته باشد که در آن ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام بوده باشد و اشاره باین است قول حق تعالی وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ یعنی و باز دارید ایشان را بدرستیکه ایشان سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی ابن ابی طالبؑ و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چون حق تعالی جمیع خلائق را مبعوث گرداند منادی پروردگار از زیر عرش خدا ندا کند که ای گروه خلائق بپوشید دیده های خود را تا فاطمهؑ دختر محمدؐ که سیدهٔ نساء عالمیانست از صراط بگذرد پس همه خلائق دیده های خود را برهم گذارند بغیر محمدؐ و علیؑ و حسنؑ و حسینؑ و طاهرین از اولاد ایشان علیهم السلام که محرم آنحضرتؑ اند و چون داخل بهشت شود و جامهٔ آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در دست آنحضرت باشد و در بهشت و یک طرفش در عرصات قیامت باشد پس منادی از جانب پروردگار ندا کند که ای دوستان فاطمهؑ هر یک چنگ زنید در ریشه از ریشه های جامهٔ سیدهٔ زنان عالمیان پس نماند کسی از دوستان فاطمهؑ مگر آنکه بچسپد بتاری از تارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار فئام چنگ زنند در دامن جامه که هر فئامی هزار هزار نفر باشد و همه نجات یابند ببرکت آنحضرت از آتش جهنم و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود بسیاری

کنید نفسهای خود را پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستی که در قیامت
پنجاه موقف است و هر موقفی مثل هزار سال از سالهای دنیا میماند چنانچه
حق تعالی فرموده است که در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و ابن بابویه
رحمه الله در کتاب عقائد گفته است که اعتقاد ما در عقباتی که بر راه محشر است آنست
که هر عقبه اسم واجبی و فرضی است از اوامر و نواهی پس هر عقبه که برسد که مسمی باسم
واجب است اگر تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال
باز میدارند و طلب حق خدا در آن واجب از آن میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن
بعمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن
و میرسد بعقبه دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سوال
میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه بسلامت
بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا پس حیاتی می یابد که هرگز در آن مرگ نمی باشد
و سعادتی می یابد که هرگز شقاوت و تعب در آن نمی باشد و ساکن میشود در جوار
خدا با پیغمبران و اوصیا و صدیقان و شهدا و صالحان از بندگان خدا و اگر او را
بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده است پس اگر
نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از
جانب حق تعالی می لغزد قدمش از آن عقبه و فرو میرود بسوی جهنم پناه میبریم
بخدا از آن و این عقبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت است
همه خلایق را نزد آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او اگر اتیان بآن کرده است نجات

می یابد و نمیکند، و اگر مکروه است فی و میرود و بسوی جهنم چنانکه فرموده است
وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ و اسم عقبات مرصاد است و إِنَّ رَبَّكَ
لَبِالْمِرْصَادِ و حق تعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از این
نمیگذرد ظلم ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت است و اسم
دیگری نماز است و باسم هر فرضی یا امری یا نهی عقبه ایست که حبس ما نزد آن عقبه
باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند **فصل چهاردهم** در حقیقت و حقیقت
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان به بهشت و دوزخ جسمانی بنحوی که
در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است
و کسی که مطلقا بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنها را مانند
فلاسفه مشائین کافر است و فلاسفه دو مذهب و دو طائفه اند اول اشراقیان اند
که قائل اند بعالم مثال و ایشان ظاهرا قائل اند به بهشت و دوزخ و آنچه در شرع
وارد شده است از تفاصیل آنها اما نه در این بدن جسمانی و نه آنکه آن بهشت
و دوزخ جسمی چند اند از قبیل اجسام دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم
جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صوری که در آب و آینه دیده
میشود پس ثواب و عقاب مانند خوابهای خوب و خوابهای پریشان خواهد بود
و این مخالف صریح آیات و اخبار بسیار است و تلاعب بدین مبین است
و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ بمثال قائل شده اند جواب
گوییم که دو فرق هست اول آنکه آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار عود
بدنها نیست در محشر و مستلزم رد آیات و اخبار صریحه حشر جسمانی نیست

در بیان حقیقت حقیقت جنت و نار است

دوم

دوم آنکه عالم مثالی که ایشان قائل اند غیر این مثال است و میگویند بدن مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح در عالم برزخ با آن جسم تعلق میگیرد
و تأویل بعالم خواب و خیال میکنند و دوم مشائیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و جمیع
آنچه در شرع وارد شده است از نعیم بهشت و حور و قصور تأویل می کنند بلذاتی
که روح را می باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معلومات خود که در این نشاء
تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت همین است و آنها که جاهل اند
و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در الم و حسرت اند از فقد این علوم و شقاوت
و عقاب و جهنم ایشان همین است و در عالم چون مستغرق در تدبیر بدن بوده
و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود ادراک آن لذت و این الم کماینبغی
نمی کرد و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر امم عوام بودند
و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند در کتب الهیه و حکم نبویه این لذات
جسمانیه و آلام بدنیه را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات
و ترهیب ایشان از شرور و معاصی و سیئات بر سبیل استعاره و مجاز تعبیر از آن
لذات روحانیه به حور و قصور و ثمار و انهار و امثال آنها و از آلام روحانیه بزقوم و
ضریع و حمیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد
تصریح باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معاد جسمانی را حواله
بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری و تدینی داشته باشد جزم میکند
بعقائد باطله و کلمات واهیه ایشان میکند میداند که اکثر آنها با ایمان بشرائع انبیا
جمع نمی شود و جمعی که اعتقاد باصول ایشان دارند و بضرورت معاشرت مسلمانان

گرفتار شده اند از ترس قتل و تکفیر لفظی چند از ضروریات دین بزبان جاری کنند
و در دل خلاف آنها قائل اند یَقُولُونَ بِاَلسِنَتِهِم مَا لَيسَ فِي قُلُوبِهِم
وگاهی بر سبیل استهزاء اظهار بعضی از اصول دین می کنند و چون با شاکردان خود
خلوت می کنند میگویند اِنَّا مَعَكُم اِنَّمَا نَحنُ مُستَهزِئُونَ و با یمان ظاهری
قناعت کرده اند یُرضُونَكُم بِاَفوَاهِهِم وَتَأبىٰ قُلُوبُهُم وَاَكثَرُهُم فَاسِقُونَ
و ایشان با آن عقاید باطله که بتقلید فلاسفه وشبهات شیطانیه قائل شده اند
در این باب معذور اند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صادر نمیشود از او مگر واحد
وگوید هر حادثی مسبوق است بماده وگوید آنچه قدمش ثابت شد عدمش محال است
و عقول و افلاک و هیولائی عناصر را قدیم داند و انواع متوالده را قدیم داند و اعادهٔ
معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان آنها قائل
نباشد و خرق و التیام را در فلکیات محال داند و عنصریات را در افلاک
محال داند و امثال این عقائد باطله را قائل باشد چگونه اذعان می تواند کرد
بآنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد می تواند کرد و عالم و آدم حادث اند
و بحشر جسمانی و آنکه بهشت در آسمان است و مشتمل است بر حور و قصور و ابنیه
و مساکن و اشجار و انهار و آنکه آسمانها شق میشوند و پیچیده میشوند و کواکب
بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه ملائکه اجسام اند و بالها دارند
و آسمانها مملو اند از ایشان و بزمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول
بمعراج رفت و عیسی و ادریس علیهم السلام بآسمان رفتند و هم چنین بسیاری از
... معجزات ... و احیای اموات و ردّ شمس و طلوع آن

از مغرب و خسوف و کسوف در غیر وقت مقرر جاری شد [illegible] های
عظیم از سنگ کوچک و فرو بردن عصا خوردارهای چوب و ریسمان و امثال
آنها پس معلوم شد که اعتقاد باصول حکما با اعتقاد باکثر ضروریات دین جمع نمیشود
پس یا منکر نبوت انبیا باید بشوند یا ایشان را والعیاذ بالله از بابت ارباب
حیل و معمیات دانند که در تمام عمر مدار شان این بوده که مردم را بضلالت
و جهل مرکب انداختند و باطل را در لباس حق بمردم نمایند و هدایت ایشان را
باین فرقه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب تر آنست که جمعی که خود را از اهل شرع
می شمارند و اهتمام عظیم در باب اتیان بآداب مستحسنات می نمایند این کتب
ضلال را از روی اعتقاد درس میگویند و کسی از ایشان نشنیده که در مقام رد و انکار
و دفع شبهات ایشان در آیند و کسی که در انکار این عقائد نماید از جهات
دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقائد باطله خود توانند نمود
و طعن میکنند بر کسی که بر ارباب این عقائد لعن کند و فخر میکنند که ما از جمله لاعنین نیستیم
يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
پس در اصل بهشت و دوزخ جسمانی شکی نیست و کسی که انکار کند کافر است ا
قیامت
متکلمان عامه خلاف کرده اند در آنکه بهشت و دوزخ آیا بالفعل موجود اند یا در
موجود خواهند شد اکثر متکلمین اعتقاد آنست که موجود اند بالفعل و در ابتدای
خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلیلی از معتزله قائل شده اند که بعد از این مخلوق
خواهند شد در قیامت و معلوم نیست که احدی از امامیه باین مذهب سخیف
قائل شده باشد و این قول را نسبت بسید رضی علیه الرحمة داده اند و نسبت بعید است

و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید می کنند مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را با نحضرت نمودند و اکثر مفسرین و متکلمین بهشت حضرت آدم را بهشت خلد میدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابوالصلت هروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امروز خلق شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جهنم را دید در شبی که آنحضرت را بآسمان بردند عرض کردم که جماعتی میگویند امروز مقدر شده اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و مخلد در جهنم خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ یعنی اینست آن جهنمی که تکذیب می نمایند با آن مجرمان میگردند میان آتش و میان حمیم که در حرارت به نهایت رسیده است گاه باتش میسوزند و گاه حمیم در حلق ایشان می کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بآسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشت بمن داد خوردم پس آن نطفه شد در صلب من چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعت کردم و حامله شد بفاطمه پس فاطمه حوریه است و بظاهر انسیه است

هرگاه مشتاق بوی بهشت میشوم دختر خود فاطمه علیها السلام را می بویم و علی بن
ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند
آنست که می فرماید عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ یعنی نزد سدرة المنتهی است که مأوای
مومنانست و سدرة المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجاست
و دلیل بر آنکه بهشتها در آسمانست آنست که در حق کفار فرموده که گشوده
نمیشود از برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمی شوند و دلیل بر آنکه آتش جهنم
در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته حشر میکنیم
ایشانرا و شیاطین را پس حاضر میکنیم ایشانرا بر دور جهنم بدو زانو در آمده و معنی حول
جهنم دریائیست که محیط است بدنیا همه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است
وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ پس فرموده است وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا
یعنی در زمین میگذاریم ایشانرا در وقتی که آتش شود و در خصال از ابن عباس روایت
کرده است که دو یهودی آمدند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوالی چند کردند
از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و جهنم در کجاست فرمود بهشت
در آسمانست و جهنم در زمین است پرسیدند که سبعه چیست فرمود هفت در
جهنم است که موافق یکدیگرند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود که هشت در بهشت است
و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام
رضا علیه السلام عرض کردم که یونس میگوید که بهشت هنوز مخلوق نشده است
فرمود دروغ میگوید پس کجا بود بهشت آدم علیه السلام و باز چنین مضمون باسند دیگر
از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات الشیعه

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست
کسی که چهار چیز را انکار کند معراج رسول صلی الله علیه و آله و سوال قبر و خلق بهشت
و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است
که کسی که اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سوال قبر و حوض
و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او
مومن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و ابن بابویه رحمه الله گفته است
که اعتقاد ما در بهشت و آتش آنست که مخلوق اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله
داخل بهشت شد و جهنم را دید در شب معراج و اعتقاد ما آنست که بیرون نمی رود
احدی از دنیا تا مکان خود را در بهشت یا جهنم نبیند و مومن از دنیا بیرون نمی رود
تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در آخرت
باو بنمایند پس او را مخیر میکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح او
می کنند و اما جنت آدم علیه السلام پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب
طلوع و غروب میکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بودی هرگز بیرون نمی آمد و مکان
بهشت باید دانست که در جهت آسمان است و مشهور آنست که در بالای آسمان
هفتم است و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها و زمین است
و خلافست در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمان و زمین را پهلوی یکدیگر بگذارند
وسعت بهشت مثل همه اینها است و بعضی گفته اند یعنی آسمانها و زمینها را طبقه طبقه کنند
که هر یک از این طبقه ها سطحی باشد مولف از اجزای لایتجزی بعضی را به بعضی وصل کنند
که یک سطح شود هر آینه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای هر شخصی این قدر خواهد بود

و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرض بهشت مثل عرض آسمان و زمین باشد چگونه در
آسمان می گنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم بالای آسمانهای هفتگانه است پس می تواند
بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است در بهشت
که سقف آن عرش رحمانست و روایت کرده است که رسول هرقل پادشاه
روم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی
که عرضش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود سبحان الله روز
که آید شب در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند که همچنانکه شب و روز مقابل یکدیگر
اند و چون روز در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است و همچنین بهشت
در فوق سموات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند که از
انس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان
و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند پس کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه است
در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالای آسمانها باشد و جهنم در زیر طبقه هفتم
زمین پس چگونه صراط بر روی جهنم میگذارند و از آن عبور می کنند بسوی بهشت جواب
گوئیم که تفکر در اینها ضرور نیست بلکه مجوز نیست و ایمان اجمالی بآنچه انبیا علیهم السلام
خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفاصیل اینها که موجب تطرق شبهات شیطانی است
نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده حکما بردارد و بآیات و اخبار اذعان
نماید همه با یکدیگر منطبق می تواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرو ریزد و آسمانها در هم
پیچیده شود و عرش بزیر آید بهشت نیز بزیر خواهد آمد و عرش سقف آن خواهد بود
و می تواند بود که وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ اشاره باین باشد و جهنم ابد

میکردانند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ
و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است دریاها و زمین همه آتش میشوند
و اضافه بجهنم میشوند و صراط را بر روی آن نصب می کنند و راهی میشود مستقیم
بسوی بهشت و چون اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف
آنست و جزوی از عرش متصل بجنت خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و شان
خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در انجا خواهند گذاشت و عرش را بر و شی
که حکما گفته اند فلکی قرار نباید داد بلکه جسمی است اعظم از همه اجسام مربع است
و قوائم دارد و آنکه طول صراط چندین هزار ساله راه است با اینها موافق است
و مکان امریست موهوم و تابع متمکن است چنانکه پیش از خلق عالم مکانی
نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش و بهشت
مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها برطرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرساند
و استحاله این نوع از خلا معلوم نیست و بر تقدیریکه محال باشد ممکن است
حق تعالی جسم دیگر در انجا خلق کند و بالجمله کسی که دست از قواعد و اصول فاسد
حکما که مبتنی بر شبهات واهیه است بر دارد همه اینها با یکدیگر موافق میشود
با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرور نیست و اذعان اجمالی کافی است وَاللهُ
الْمُوَفِّقُ لِلْخَيْرِ وَالصَّوَابِ وَإِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَآبُ فصل پانزدهم
در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است
و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت دار بقا و سلامت است
و در ان مرگ نمی باشد باجماع امت اِلَّا مَوْتَتَنَا الْاُولٰى از نقل کلام

در بیان وصف بهشت

اہل جہنم نباشد استثنای منقطع خواہد بود و مراد مرگ دنیا خواہد بود چہ
مرگ در بہشت چنانکہ بعضی توہم کردہ اند در عصر سابق وجمعی تکفیر ایشان باین سبب
میکردند وہمچنین در آیۂ دیگر کہ فرمودہ است کہ نمی چشند دران مرگ را مگر
مرگ اول کہ مراد مرگ دنیا است و ایضاً در بہشت پیری وکوری وکری
ودرد وبیماری وآفت ومرض وہم وغم والم نمی باشد و ایضاً دران فقر
واحتیاج و واندکی منت وہرچہ نفس خواہش کند ودیدہ ازان لذت یابد
ابد برای آدمی حاصل است واز خلود است ہرگز ازان بیرون نمی روند
ومنزل پاکان ونیکانست دران بغض وعداوت وحسد ونزاع وجدال
نمی باشد وہرکس بانچہ حق تعالی با وعطا کردہ است راضی است آرزوی
مرتبۂ دیگری نمی کند وبعضی گفتہ اند اہل مرتبہ اعلی بدیدن اہل مرتبہ ادنی
می آیند وایشان بمرتبہ اعلی نمیروند کہ مبادا رتبۂ ایشان در نظر ایشان
پست شود وعیش ایشان منغص شود واین ضرور نیست زیراکہ ممکن است
کہ حق تعالی ایشانرا بمرتبۂ خود راضی کردہ باشد کہ آرزو وخواہش مرتبۂ
دیگر نکنند و ایضاً چنانچہ در دنیا بعضی از مردم مطعومات دنیۂ را برمأکولات
لذیذہ ترجیح میدہند ودرجات خسیسہ واشغال باطلہ را بر مراتب عالیہ
اختیار میکنند ممکن است کہ دران نشأ نیز ہر یک مرتبہ خود را بہتر از مراتب
دیگران داند وبآن راضی ومشعوف باشد ولہذا فرمودہ است وَلَهُمْ
فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ یعنی انچہ نفس ہرکس خواہش کند باو میدہند وخواہشہای
انفس مختلف می باشد اما در روایت معتبر نیز وارد شدہ است کہ اہل جنت

سافله بدرجه عالیه بیرونند دیگر آنکه ایشانرا بول و غائط و کثافات نمی باشد
و بعنوان عرق خوشبو از ایشان دفع میشود و زنان ایشان نیز از حوریان
می باشند و آدمیان را حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بول و غائط و رشک
وحسد و عداوت و بدی اخلاق که عادت زنان است نمی باشد وَاَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ
را باین تفسیر کرده اند و روشنی بهشت از آفتاب و ماه و ستارکان نیست و همیشه
مانند هوای ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ را باین تفسیر
کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول و قی و تهوع میدارد و لغو و فحش
و دشنام با آن می باشد و شراب بهشت هیچیک ازینها ندارد و لذت شراب را
باضعاف غیر متناهی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات
احباب لذیذتر باشد و از دست غلامان خوش لقا و مصاحبت حوری طلعتان
زیبا خوشتر می نماید لهذا وصف مجلس بهشت ایشان فرموده است که بر کرسی های بافته
از مفتول طلا و مزین بمروارید و جواهر نشسته باشند تکیه برانها داده روبروی
یکدیگر کرده و برایشان غلامان امردان گوشواره در گوش با قدحها و ابریقها
از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه ها از شراب معین که از نوش کردن آنها
صداع بهم نرسانند و عقل شان زائل نکرده و میوه ها از برای مزه هر میوه را که
اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندامان
سیاه چشمان مانند مروارید ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشنوند دران
شراب خوردن هیچ سخن لغوی و چیزی که متضمن فحش یا گناهی باشد مگر سلام و تحیتی که
یکدیگر را بآن نوازش کنند پس نظر کن بلطف و کرم خداوند کبیر که باین فرده های

حقیر و بنده های سراپا تقصیر بچه مهربانی سلوک کرده و از برای رغبت ایشان
بطاعت و بندگی مجلس عیش ایشان را بچه سامانی و آیاتی بیان فرموده و بعوض
عمل ناقص که بلطف و توفیق و اسباب و آلات و ادوات آفریده او در ایام
قلیله فانیه دنیا از بندگان ضعیف او بعمل آمده چه بزمهای جسمانی و روحانی و درجات والای بهشت
از برای این غلامان سرکش جانی فانی مرتب داشته فلله الملک و له الحمد و هو
الرحیم الغفور و ایضاً باید دانست که منازل بهشت اکثر غرفه هاست
زیرا که التذاذ از سیر نهرها و گلها و سبزیها در غرفه ها بیشتر می باشد و عیب غرفه
در دنیا احتیاج بنزول است و دشواری آن و اهل بهشت را احتیاج بنزول
نیست و اگر خواهند بآسانی فرود می توانند آمد و مرویست که نهرهای بهشت بی رخنه
که در زمین بکنند بلند میشوند بقدر آنچه میخواهند در میان منازل و در زیر غرفه های
و درختان ایشان جاری میشوند و ابن بابویه رحمة الله علیه در فقیه و امالی از عبد الله
بن علی روایت کرده است که گفت در مصر بخدمت بلال موذن رسول خدا
صلی الله علیه و آله رسیدم و از وصف بنای بهشت از او پرسیدم گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت
از نقره و یک خشت از یاقوت و بجای گل مشک ناب بکار برده اند و کنگرهای آن از
یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسیدم درهای آن از چه چیز است گفت
درهای آن مختلف است باب الرحمة از یاقوت سرخ است گفتم حلقه اش چیست گفت
و باب الصبر در کوچکیست و یک لنگه است و از یاقوت سرخ است و حلقه ندارد
و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو مصراع است ما بین این دو مصراع پانصد سال

راه است و آواز خروش نالهٔ است و میگوید خدایا اهل مرا بسوی من بیاور گفتم
آیا در سخن میگوید گفت بلی خداوند صاحب جلال و اکرام او را بسخن می آورد اما باب
بلا از یاقوت زرد است و یک مصراع است و چه بسیار کم است کسی که ازین در
داخل شود اما در بزرگتر پس داخل میشوند از آن بندگان شایستهٔ خدا که اهل زهد و ورع اند
و رغبت کنندگانند بسوی خدا و انس گیرندگانند با او چون داخل بهشت شدند در
کشتیها می نشینند و سیر میکنند در دو نهر از آب صاف و کشتیها از یاقوت است
و آنچه کشتی را بآن حرکت میدهند از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند
که جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند گفتم آیا از نور سبز می باشد گفت جامه های سبز اند
و در آنها نوری هست از نور پروردگار عالمیان و ایشان در طرف آن نهر سیر میکنند
گفتم اسم آن نهر چیست گفت جنت الماوی گفتم آیا در وسط این بهشت بهشت
دیگر هست گفت بلی جنت عدن و آن در وسط بهشتهاست و حصارش از یاقوت
سرخ است و سنگریزه اش از مروارید است گفتم در میان آن بهشت دیگر است
فرمود بلی جنت الفردوس و حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پروردگار
عالمیانست و حق تعالی میفرماید در بهشت خیرات حسان هستند یعنی خوش خلقها
و خوب رویها و بعضی گفته اند ایشان زنان دنیا اند و بهتر اند از حوریان و روایت کرده اند
که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غنا و خوانندگی میکنند بصدائی چند که خلایق
مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم راضیات که خشم نمی نمائیم مائیم اقامت کنندگان
که هرگز حرکت نکنیم مائیم خیرات حسان و دوستان شوهران کرام چون حوریان این
سخنان را بگویند زنان دنیا در جواب ایشان گویند مائیم نماز گذارندگان شما نماز نکرده اید

مائیم

و ماییم روزه داران و شما روزه نداشته اید و ماییم که وضو ساخته ایم
و شما وضو نساخته اید ماییم که تصدق کرده ایم و شما نکرده اید پس بر ایشان غالب
میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند
که هرگاه مومن زن مومنه داشته باشد و هر دو بمیرند و داخل بهشت شوند آیا
در بهشت زن شوهر یکدیگر خواهند بود حضرت فرمود که حق تعالی حاکم و عادل است
اگر مرد افضل است از زن مرد را مخیر میکنند اگر اختیار او کرد و از زنان او خواهد بود
و اگر نخواست از او نخواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را مخیر میکنند اگر زن شوهر را
اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر نخواست شوهر او نخواهد بود و حضرت فرمود که
میگویند که بهشت یک بهشت است حق تعالی میفرماید و در پایین تر از آنها دو دیگر
دو بهشت و دو بهشت دیگر هست میگویند بهشت یکدرجه است بلکه درجه هاست
بعضی بالای بعضی و زیادتی مردم در درجات باعمال می باشد راوی گفت
دو مومن داخل بهشت میشوند و یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس میخواهد
ملاقات کند دیگری را آیا می تواند فرمود که آنکه بالاتر است پایین می تواند آمد
که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالا نمی تواند رفت زیرا که آن بالاتر از
مرتبه اوست ولیکن اگر خواهند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند
در مرتبه های خود یکدیگر را ملاقات میکنند و ایضا روایت کرده است
که علاء بن سیابه بآنحضرت عرض کرد که مردم تعجب میکنند از ما هرگاه میگوییم که جمعی از جهنم
بیرون می آیند و داخل بهشت می شوند و میگویند چون میشود که ایشان با دوستان خدا
در بهشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهما جنتان نه والله ایشان

با دوستان خدا در یک مکان و در یک بهشت نخواهند بود راوی گفت ایشان
کافر بودند فرمود نه والله اگر کافر می بودند داخل نمی شدند گفت مؤمن بودند
فرمود نه والله اگر مؤمن می بودند داخل جهنم نمی شدند ولیکن واسطه اند میان مؤمن
و کافر و ابن بابویه بسند مخالفین از ابن عباس روایت کرده است که حلقه دروازه
بهشت از یاقوت سرخ است بر صفحه های طلا آویخته است چون حلقه بر صفحه می خورد
صدا میکند که یا علی و علی ابن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شامی از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام سوال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضله ندارند
نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان چنین است در شکم مادر میخورد
از آنچه مادرش میخورد و غائط نمیدارد و ایضاً بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج
داخل بهشت شد و دید ملکی چند عمارتی میسازند که یک خشت آن از طلاست و یک خشت
آن از نقره و گاهی دست باز میکشند پرسید چه سبب دارد که گاهی میسازید و گاهی دست
باز میدارید گفتند انتظار خرجی می کشیم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مؤمن است
سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر هرگاه میگوید میسازیم و هرگاه
دست برمیدارد ما دست برمیداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسندهای
معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که طوبی درختی است
در بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است و هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه
او شاخی از آن درخت هست و خواهش چیزی در خاطر آن خطور نمیکند مگر آنکه آن شاخ
آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سواره تندروی در سایه آن صد سال بتازد از آن بیرون

نیرود و اگر کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود بیالائی آن درخت نرسد **وایضاً** ابن بابویه از انحضرت روایت کرده است که در بهشت درختی هست که از بالای آن حلها بیرون می آید و از زیر آن اسپان با زین و لجام و بالدار بیرون می آیند که سرگین و بول نمیدارند و دوستان خدا بر انها سوار میشوند و پرواز می کنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند پس جمعی که از ایشان پست تر اند میگویند ای پروردگار ما چه عمل باعث این شرف است که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت می ایستادند و خواب نمیکردند و روزها روزه میداشتند و چیزی نمی خوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمی ترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمی ورزیدند **وایضاً** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در انها ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهر که رسد سلام کند و نماز کند در شب در هنگامیکه مردم در خواب باشند **وایضاً** از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی که دو شوهر کرده است همه داخل بهشت میشوند این زن از کدام یک از ان دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای ام سلمه او را آن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با اهلش بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است علی ابن ابراهیم

از حضرت صادق علیه السلام بسند کالصحیح روایت کرده است که طوبی
درختی است در بهشت و اصلش در خانهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و در خانهٔ هر شیعه شاخی از شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند
و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را بسیار می بوسید
عایشه رنجید آمد و گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر می بوسی حضرت فرمود
ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل علیه السلام مرا نزد درخت
طوبی برد و از میوهٔ آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا از آن آبی گردانید در پشت من
چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه که او را می بوسم
بوی درخت طوبی از او استشمام میکنم و ایضاً بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت
کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که
فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مشتاق گردان
بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتهای
دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر
جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آینه از طعام و شراب آن مقدار نزد او باشد
که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نزد او است هیچ چیز کم نشود و کمترین اهل بهشت
بحسب رتبه و منزلت چون داخل میشود سه حدیقه در نظر او در آید چون
داخل حدیقهٔ پست تر شود آن مقدار از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نهرها
در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و حمد و شکر منعم
حقیقی را بجا آورد پس گویند سر بلند کن و بجانب بالا نظر کن چون چنین کند دوم را مشاهده نماید

دران نعمتی چند ببیند که در حدیقهٔ اولی ندیده باشد گوید پروردگارا این را نیز بمن عطا کن ندا باو رسد که شاید این را که بدهیم باز دیگری را خواهش نمائی گوید همین بس است مرا و دیگر آرزوی نمی‌کنم چون داخل آن حدیقه شود سرور و شادی او مضاعف شود و شکر حق تعالی ادا کند پس درین حال دری از جنت الخلد بر روی او بگشایند و اضعاف آنچه پیشتر دیده بود در انجا مشاهده نماید و گوید تراست حمد ای پروردگار من که مرا نجات دادی از عذاب نیران و منت گذاشتی بر من به نعمتهای بی پایان جنان ابو بصیر گریست و گفت فدای توشوم شوق مرا زیاده کن و آن حضرت فرمود در بهشت نهری هست که در کنار آن دختران روئیده است هرگاه مومن یکی از آنها بگذرد و او را خوش آید آنرا بگیرد و حق تعالی بجای او دیگری برویاند گفت فدای توشوم باز زیاده کن فرمود به هر مومن هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه بدهند و دو زن از حور العین گفت فدای توشوم هشتصد باکره فرمود بلی هر وقت که نزد ایشان رود باکره باشد گفت فدای توشوم از چه چیز خلق شده اند حور العین فرمود که از تربت نورانی بهشت که شعاع بدن او از پس هفتاد حله درخشان باشد و بروایت دیگر مغز استخوان ساقهای او از زیر هفتاد حله نماید جگر او آئینهٔ مومن باشد که روی خود دران ببیند و جگر مومن آئینهٔ او باشد گفتم فدای توشوم آیا حوریان را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود بلی سخنی که بانهایت حلاوت و غنج و دلال میخوانند که بنغمهای دلربائی که خلائق مثل آنرا نشنیده باشند گویند مائیم خالدات که هرگز نمیرم مائیم نرم دماغم که هرگز آزرده نشویم و مائیم اقامت کنندگان که هرگز از بهشت نرویم مائیم

خوشنود ان که هرگز نخشم نیاییم خوشحال کسی که از برای ما خلق شده باشند و خوشحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر کسی یکی از ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیده ها را خیره کند بروایت دیگر اگر یکی از ما را در میان آسمان باز دارند هر آینه مستغنی کرداند ایشان را از نور آفتاب و ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منازلی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بودند بلند کنند و بایشان نمایند و بگویند اینها منازل شماست اگر معصیت خدا میکردید داخل این منازل می شدید پس اگر کسی از فرح و شادی می مرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای گروه اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهای را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید داخل این منازل میشدید پس اگر کسی از حزن واندوه می مرد بایست در آن روز اهل جهنم از حزن بمیرند پس منازل اهل جهنم را باهل بهشت بمیراث میدهند و منازل اهل بهشت را در جهنم باهل جهنم بمیراث میدهند و اینست معنی قول حق تعالی اُولٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی ایشانند وارثان که بمیراث می برند فردوس را و ایشان همیشه در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که هیچ حسنه نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر نماز
شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نفرموده است و گفته است
پس نمیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهای که موجب روشنی
چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود و بدرستیکه خدا را
کرامتی هست در بندگان مومن خود در هر روز جمعه چون روز جمعه شود حق تعالی
بفرستد بسوی مومن ملکی را با خلعت و حله چون بدر واز بهشت مومن رسد
بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مومن پس دربانان
نزد مومن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در دروازه ایستاده رخصت
می طلبد که داخل شود و مومن با زنان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما
بحق آن خداوندیکه بهشت را از برای تو مباح کردانیده است چیزی از برای تو
نیکوتر ازین نمیدانم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس
یکی از آن حله ها را بر کمر بندد و دیگری را بر دوش افکند و بهر چه گذرد از نور
حله ها روشن شود تا بوعده گاه لقای الهی برسد چون در آنجا جمع شوند
نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و بسجده افتند حق تعالی فرماید که ای بندگان من
سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقت ها را از شما برداشتیم
ایشان گویند چه چیز بهتر می تواند بود از آنچه بما عطا کرده پس از جانب حق تعالی
بایشان ندا رسد که مضاعف کردانیدم آنچه را بشما عطا کرده بودم هفتاد برابر
پس در هر روز جمعه نعمتهای ایشان هفتاد برابر سابق مضاعف میگردد و آنست
معنی آنکه حق تعالی فرموده است وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و بدرستیکه شب جمعه شبی است

نورانی در روزش روزیست روشن پس در آن شب و روز بسیار بگوئید
تسبیح و تکبیر و تهلیل و ثنای بر خدا را و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید
پس چون صبح سر کرده بهر چیز که بگذرد از نور او روشن شود تا به نزد زنان خود برسد
پس گویند بحق خداوندی که مباح گردانیده است برای ما بهشت را هرگز ترا
به نیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این سبب آنست که نظر کرده ام بنور
پروردگار خود پس فرمود که زنان او غیرت بر یکدیگر نمی برند و حائض نمیشوند و تکبر
و خودستائی نمیکنند. اوی گفت فدای تو شوم میخواهم سوال کنم از تو از چیزی
که شرم میکنم از آن فرمود سوال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود می باشد
فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست امر میکند حق تعالی بادهای بهشت را
که بوزند پس از آن درخت صدائی چند ظاهر میشود که هرگز خلائق بآن
خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوض هست از
برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد راوی گفت گفتم
زیاده بفرما فرمود حق تعالی بهشتی بدست خود خلق کرده است که دیده آنرا
مشاهده ننموده است و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده هر صباح
میگشاید پروردگار در هر صباح و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن شمیم را آنست که حق تعالی میفرماید فَلَا تَعْلَمُ
نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و کلینی بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
سوال کردند از تفسیر قول حق تعالی يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا
یعنی روزیکه محشور گردانیم متقیان و پرهیزکاران را بسوی خداوند رحمن گروهی حضرت

فرمود یا علی این گروه هستند که سواران ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا
پرهیزکاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را مخصوص خود کردانید اعمال ایشان را
پسندید و ایشان را متقیان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که حبه را شکافته
و گیاه را بیرون آورده و خلائق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند
و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ناقه های عزت که پالانهای آنها
طلا بسته باشند مکلل بمروارید و یاقوت و حله های آنها از استبرق و سندس
بهشت باشد از تافته ارغوانی و پرواز کنند آن ناقه ها با ایشان بسوی
محشر با هر مردی از ایشان هزار ملک و ندا کنند از پیش رو و از جانب راست
و از جانب چپ ایشان را بسرعت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت
درختی هست که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و در جانب راست درخت
چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بیاشامند
پس پاک کند حق تعالی بآن دلهای ایشان را از حسد و بریزد بآن موهای زیاده
از جسدهای ایشان و این است معنی قول حق تعالی وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُورًا یعنی بیاشامانند بایشان پروردگار ایشان شرابی پاک کننده و از آن چشمه
پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل می کنند
در آن آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمی میرند هرگز پس ایشان را
باز میدارند در پیش روی عرش و حال آنکه سالم کردیده اند از آفتها و بیماریها
و دردها و از سرما و گرما که هرگز بآنها مبتلا نشوند پس خداوند جبار خطاب کند
بملائکه که با ایشان اند که حشر کنید دوستان مرا بسوی بهشت ایشان را با خلائق

باز مدانید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردیده است
رحمت من از برای ایشان و چگونه نخواهم ایشانرا با اصحاب حسنات و سیئات
باز دارند پس می برند ایشانرا ملائکه بسوی بهشت چون بدر وازه بزرگ بهشت
رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای عظیمی ظاهر شود که جمیع حوریان که کریم
منان برای دوستان خود در قصرهای جنان مهیا کردانیده آن صدا را بشنوند
شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را به آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی ما دوستان
خدا پس در بهشت را برای ایشان بگشایند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند
بر ایشان زنان ایشان از حوریان و آدمیان و گویند مرحبا شما خوش آمدید چه بسیار
شدید بود شوق ما بملاقات شما و دوستان نیز بایشان چنین گویند پس سید علی
علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی
لهم غرف من فوقها غرف یعنی ایشانرا غرفه هاست که از بالای آن
غرفه ها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غرفه ها را یا رسول الله صلی الله
علیه و آله حضرت فرمود یا علی خدا این غرفه ها را بنا کرده است از برای دوستان خود بمروارید
و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و منقش کرده اند به نقره و هر غرفه هزار
در دارد از طلا بر هر دری ملکی موکل است و در آن غرفه ها فرشها بلند کردانیده بر بالا شده
بعضی بر بالای بعضی افکنده از حریر و دیبا برنگهای مختلف و میان آنها را پر
کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و اینست معنی قول حق تعالی و فرش مرفوعة
و چون داخل شود مومن بسوی منازل خود در بهشت بر سر او تاج پادشاهی و
کرامت بگذارند و بپوشانند او را حله های طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یاقوت

و مروارید بافته باشند و بپوشانند او را هفتاد حله برنگهای گوناگون از نوعهای
مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ چنانکه تعالی فرموده است
که زیور میکنند ایشان را در بهشت دستبرنجها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در بهشت
حریر است و چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی و چون
قرار بگیرد ولی خدا در منازل خود در بهشت رخصت طلبد برا و ملکی که موکل است
بر بهشتهای او که تهنیت و مبارکباد گوید او را بکرامتهای خدا پس گویند باو خدمتکاران
مومن از کنیزان و غلامان که باش در جای خود که ولی خدا تکیه کرده است بر تخت خود
و زوجه حوریه سیاه چشم او مهیای مضاجعت او گردیده است صبر کن تا ولی خدا
از شغل خود فارغ گردد پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرامد و بجانب او
روان گردد و کنیزان او بر دور او احاطه باشند و هفتاد حله پوشیده باشد که بیاقوت
و مروارید و زبرجد بافته باشند و بمشک و عنبر رنگ کرده باشند و بر سرش تاج کرامت گذاشته باشند
و در پاهایش دو نعل طلا بوده باشد مکلل بیاقوت و مروارید و بند آن نعلها از یاقوت
سرخ باشد پس چون نزدیک شود به ولی خدا و خواهد برخیزد و بسوی او از روی
شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز من از توام
و تو از منی پس بمقدار پانصد سال از سالهای دنیا با یکدیگر معانقه کنند
که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس مومن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاده
از یاقوت سرخ ببیند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا
حبیب منی و منم حوراء حبیبه تو بشوق من بسوی تو به نهایت رسیده است و شوق
تو بسوی من به نهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای تهنیت

مومن وتزویج کردن حوریه چون باول دری از درهای بهشت های او
برسند گویند بملکی که موکل است بر آن در که رخصت بطلب از برای ما بر ولی خدا
بدرستیکه خداوند رحیم ما را بمبارک باد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید
با ایشان باشید تا من بحاجب بگویم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب
سه باغ عظیم فاصله باشد پس رود بنزد حاجب و او را اعلام کند که هزار ملک را پروردگار
عالمیان فرستاده است برای تهنیت ولی خدا و از او رخصت دخول می طلبند حاجب گوید
بر من دشوار است که از برای احدی بر ولی خدا رخصت بطلبم و او با زوجه خود خلوت کرده است
و میان حاجب و ولی خدا دو باغ فاصله است پس حاجب رود بسوی قیم
و او را اعلام کند و قیم رود بنزد خدمتکاران مخصوص و ایشان را اعلام کند که رسولان
پروردگار و خداوند جبار بر در غرفه ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند که برای
تهنیت ولی خدا آمده اند او را اعلام کنید که ایشان بر در ایستاده اند و انتظار
رخصت میکشند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان
داخل شوند و غرفه هزار در داشته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس دربانان
درها را بگشایند و از هر دری ملکی از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رسالت
خداوند جبار را برسانند و این است معنی قول حق تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ
عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ یعنی ملائکه داخل میشوند از دری از درهای غرفه
و میگویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی سلام خدا بر شما باد
و سلامتی از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید در دنیا پس نیکو
آخرت خانه ایست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باین است قول خدا

وَاِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ نَعِیْمًا وَّمُلْکًا کَبِیْرًا یعنی اگر ببینی آنجا خواهی دید
نعمت فراوان را و بادشاهی بزرگ فرمود که این آیه اشاره است
بانچه ولی خدا دران هست از کرامت و نعیم و بادشاهی عظیم که ملائکه رسولان خدا
رخصت می طلبند از او و بی رخصت داخل نمیشوند در بهشت او غرفهای او و فرمود
که نهرها جاری میشود از زیر قصرهای ایشان و میوها نزدیک است بایشان چنانکه
حق تعالی فرموده است وَدَانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِیْلًا یعنی نزدیک
باشد بایشان سایه درختان آن بهشتها و آسان کرده باشند چیدن میوهای
آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر برخیزد درختها بلند شوند بقدر
قامت او و اگر بنشیند شاخها سر بزیر آورند تا دستش بآنها میرسد و اگر خواهد نزد او
آیند حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه نزدیک
باشند بایشان مومن از هر نوعی از میوه ها که خواهش کند بدهان خود بچیند و نزد
که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها با او خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور پیش از آنکه
بخوری فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را جنت های بسیار هست بعضی
داربست کرده بعضی داربست نکرده و نهرها دارد از شراب و نهرها از آب
و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آن وقت خواهش
میکند برای او حاضر میسازند بدون آنکه خواهش خود را ذکر کند پس خلوت می کند
با برادران مومن خود و بدیدن یکدیگر میروند و تنعم میکنند در ظل ممدود یعنی در هوا
مانند ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بهتر و اقلا هر مومنی هفتاد زوجه
از حوریان دارد و چهار زن از آدمیان و مومن یکساعت با حوریه می باشد و یکساعت

با خود خلوت میکند بر تختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بر یکدیگر و گاهی که تکیه بر تخت خود
کرده باشد شعاعی از نور او را فرا گیرد و گوید بخدمتکاران خود که این چه شعاع بود
که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شعاع
از انوار جلال او باشد خدمتکاران با او گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس تر است
که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه ایست از زنان تو که هنوز
نزد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی اشتیاق بتو و محبت
و ملاقات تو بر او غالب شده است چون ترا دید بر تخت خود تکیه کرده تبسمی
کرد بسوی تو از شوق تو و آن شعاع که دیدی و نوری که بتو احاطه کرد از سفیدی
و نقا و صفا و ضیای دندانهای او بود پس ولی خدا فرماید که رخصت دهید او را
که فرود آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز از برای
آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا ترا خواسته است پس از خیمه خود بزیر آید
و هفتاد حله پوشیده باشد برنگهای مختلف بافته بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت
و زبرجد و معطر گردانیده بمشک و عنبر و مغز ساق پای او از زیر هفتاد حله نمایان
باشد و طول قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض ما بین دوش های او ده ذراع
باشد و چون نزدیک شود به ولی خدا استقبال نمایند خدمتکاران او را
با طبق های طلا و نقره مملو از مروارید و یاقوت و زبرجد و بر او نثار کنند پس
سالها با یکدیگر معانقه کنند که هیچ یک را ملال حاصل نشود و پس حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است
و جنت الفردوس و جنت نعیم و جنت المأوی و خدا را بهشتهای دیگر هست که

محفوظند باین بهشتها و از برای مومن می باشد از بهشتها انچه دوست دارد
وخواهش نماید وتنعم کند در انها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مومن چیزیرا
طلبش آنست که بگوید سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ چون این را بگوید مبادرت کنند بسوی
او بانچه خواهد بی انکه طلب کند از ایشان یا امر بان کند و اشاره باین است
انچه حق تعالی فرموده است دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ
یعنی تحیت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند
وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرمود که یعنی هرگاه از لذت
خود فارغ میشوند از جماع کردن وخوردن و اشامیدن خدارا شکر میکنند میگویند
الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و اما قول حق تعالی أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ
یعنی خدمتکاران میدانند انچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا
پیش از انکه ایشان سوال کنند فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ یعنی هیچ چیز در بهشت
خواهش نمی کنند مگر آنکه ایشانرا اکرام میکنند بآن و ابن بابویه در خصال بطرق مخالفین
از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت
نوشته شده است پیش از انکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال
لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللّٰهِ و ایضا از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون
حق تعالی بهشت را خلق کرد خشتی از ان را از طلا و خشتی از نقره
و دیوارهایش را از یاقوت کرد و سقفش را از زبرجد و سنگریزه اش مروارید
و خاکش زعفران و مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بجز تو نیست

زنده که هرگز ترا مرگ نمی باشد و قیومی که همه چیز بتو قائم است و تو بچیزی قائم نیستی
سعادتمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود
که سوگند یاد میکنم بعزت و عظمت و جلال و ارتفاع منزلت خود که داخل تو نمیشود
کسی که مداومت بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از غیر شراب باشد و نه سخن چین
و نه دیوث و نه یساول ظالمان و نه مخنث و نه کفن دزد و نه قطع کننده
رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجبر قائل باشد و افعال بنده را
از خدا داند و **ایضاً** از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که فرمود بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزیکه
حق تعالی خلق کرده است آنرا و خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران و عاصیان
از روزیکه آفریده است آنرا مولف گوید که این حدیث منافات ندارد
با آنکه ارواح مومنان در مدت برزخ در بهشت دنیا می باشند و ارواح
کافران در آتش دنیا زیرا که مراد بمومنین و کافرین در این حدیث اعم از بنی آدم
و غیر بنی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم علیه السلام در زمین بوده اند
چنانکه بعد ازین خواهد آمد و **ایضاً** ممکن است که جنت و نار دنیا مراد
باشد و حق تعالی میفرماید روزیکه بگوییم جهنم را که آیا پر شدی او گوید آیا زیادتی
است علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی
جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران و عاصیان
پر شود حق تعالی جبرئیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او بر سبیل اذعان گوید که آیا
جای زیادتی هست یعنی پر شدم پس بهشت گوید پروردگارا وعده کردی

جهنم را که پر کنی و مرا نیز وعده کردی که پر کنی وا ورا پر کردی چرا مرا پر نمی‌کنی
پس حق تعالی در آن روز خلقی بیافریند که پر کند بایشان بهشت را پس حضرت
صادق علیه السلام فرمود خوشا حال ایشان که غمها و کدورت دنیا را ندیدند
**و ایضاً** علی بن ابراهیم روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود بر تو باد بقرآن زیرا که حق تعالی خلق کرد بهشت را بدست قدرت
خود از خشتی از طلا و خشتی از نقره و بجای گل میان خشتها را پر کرد از مشک و
خاکش از زعفران است و ریگش مروارید است و درجات آنرا بعدد آیات قرآن
گردانید پس کسیکه قرآن بخواند باو بگویند بخوان و بالا رو پس درجه او از همه کس
بلندتر خواهد بود بغیر از پیغمبران و صدیقان و در احتجاج از هشام بن الحکم روایت
کرده است که زندیقی ببرکت حضرت صادق علیه السلام مسلمان شد
از آنحضرت پرسید که میگویند اهل بهشت اگر شخصی از ایشان میوه را جدا کند
و تناول نماید همان میوه بعینه در درخت بر میگردد حضرت فرمود چنین است
و مثال آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از او روشن کنند
از روشنی آن چیزی کم نمی‌شود و گفت شما میگوئید که ایشان میخورند و می‌آشامند
و محتاج بقضای حاجت نمی‌شوند فرمود بلی از برای آنکه غذای ایشان رقیق و
لطیف است و ثقل ندارد و بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو جدا میشود و گفت
چون میشود که حوری هرچند شوهر او نزد او میرود او را باکره می‌یابد فرمود برای آنکه
او از طینت طیبی خلق شده است و عاهتی عارض نمیشود و آفتی بجسمش مخلوط
نمی‌شود و در سوراخش سوای آلت شوهرش داخل نمی‌شود و حیض و امثال آن

از نجاسات آلوده نمیشود پس رحم پیوسته بهم چسپیده است زیرا که غیر احلیل شوهر چیزی داخل نمیشود در ان بیرون نمیرود و گفت میگویند که او هفتاد حله می پوشد و شوهر او مغز ساقش را از عقب آن حله ها و پوست و گوشت و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما درهمی را در ته آب صاف می بیند هر چند عمق آن یک نیزه باشد گفت چگونه تنعم میکنند اهل بهشت به نعیم آن حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب یا دوستان خود را در بهشت نه بیند و چون او را نه بیند در بهشت شک نخواهد کرد که البته در جهنم است پس چگونه گوارا میشود نعیم بهشت بر کسی که دوستان او در جهنم معذب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین می کند که ایشان فراموش می کنند آنها را و بعضی گفته اند انتظار قدوم ایشان میکنند و امید دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف گوید که تردد حضرت در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت می تواند بود که در ان نشا که اغراض فاسده دنیوی برطرف شود و محبت ایشان از برای محبوب حقیقی خالص گردد و از دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها ملتذ شوند چنانکه در دنیا نیز دوستان خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند و بدست خود ایشان را می کشتند و لذت از ان می بردند و حق تعالی فرموده است نمی یابی قومی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که دشمنی کند با خدا و رسول صلی الله علیه و آله او هر چند بوده باشند پدران ایشان

فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا خویشان ایشان و آیهٔ کریمهٔ یوم یفر
المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه فی الجمله شهادت این معا
ید می تواند بود که وجه اصل این باشد وحضرت از برای قصور فهم سائل
ذکر ده باشند و آن دو وجه را که موافق فهم او بوده از دیگران نقل فرموده
شند والله یعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از رسول خدا صلی الله
یه و آله که فرمود که چون داخل بهشت شدم شجرهٔ طوبی را دیدم که اصل آن
رخانهٔ علی علیه السلام بود و در بهشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا
شاخی از آن هست و اعلایش سبدها ست مملو از حله های بهشت از سندس
استبرق از برای هر بندهٔ مومن هزار هزار سبد هست و در هر سبدی صد هزار
حله که هیچ حله شبیه بدیگری نباشد برنگهای مختلف و اینها جامه های اهل بهشت
ست و وسط آن درخت سایه ایست کشیده شده و عرض بهشت که بقدر
عرض جمیع آسمانها و زمین است مهیا شده است از برای آنها که ایمان آورده اند
خدا و رسولان او و سواره تند رو صد سال در سایهٔ آن می تازد و آنرا قطع
نکند این است که حق تعالی فرموده است وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و پائین میوه های
هل بهشت است و طعام ایشان که در خانه های ایشان آویخته است و در هر شاخه
صد رنگ و صد نوع از میوه ها می باشد از آنچه دیده اید در دنیا و از آنچه ندیده اید
از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه را که بچینند بجای آن مثل آن
بروید چنانکه فرموده است لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ و جاری شود نهری
در زیر آن درخت که منفجر شود از آن نهرها چهارگانه نهری از آب که متغیر نشود

باشند و نهرها از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نهرها از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ
و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار وارد شده است
که در زفاف حضرت فاطمه ع جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند در بهشت
و حق تعالی امر کرد درخت طوبی را که نثار کرد بر ایشان از حله‌ها و سندس
و استبرق و مروارید و زمرد و یاقوت و عطر بهشت حق تعالی عطا کرد
طوبی را در مهر حضرت فاطمه و آنرا در خانه علی قرار داد و عیاشی بسند معتبر
از ابو ولاد روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب ما که صاحب
ورع و پرهیزکاری است و منقا و اهل بیت است و نماز بسیار میکند و با اینحال
مبتلا شده است بصحبت لهو و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا
اینحالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فضیلت بجا آورد
و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور جنازه های مومنان
و زیارت برادران مومن گفت مانع نمیشود اینحالت او را از چیزی از خیر
و نیکی حضرت فرمود که این وسوسه های شیطان است و انشاء الله آمرزیده
شود و از برای او پس فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را
در متابعت و لذات و شهوات نفسانی در حلال نه در حرام پس حق تعالی
را خوش نیامد سرزنش کردن ملائکه فرزندان آدم علیه السلام را و در طبع
این صنف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند
بر مومنان چون اینحالت را در خود مشاهده کردند فریاد و بدرگاه خدا برآوردند

و گفتند ای پروردگارا عفو کن از ما و درگذر از تقصیر ما و برگردان ما را بآن حالتی
که ما را از برای آن خلق کرده و ما را مجبور بران ساخته که می ترسیم به بلاهای عظیم
مبتلا شویم پس حق تعالی آن حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت
شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه رخصت بطلبند از اهل بهشت
که بمنازل ایشان داخل شوند و چون رخصت یابند داخل شوند بر ایشان و سلام
کنند و گویند سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کردید در دنیا
بر ترک لذات و شهوات حلال و سید بن طاوس بسند موثق از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود
نظر کند رضوان خزینه دار بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند
و بر او نگذشته اند گوید کیستید شما و از کجا داخل شدید گویند با کاری
مدار ما گروهی بوده ایم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بران
مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و کلینی از حضرت
امام موسی علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت در بهشت
نهری هست که آنرا جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست دری سفید است
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد صلی الله
علیه و آله و آل محمد و در جانب چپش دری زرد هست که در آن هزار
قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم
**و ایضاً** بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت
پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی

فیهن خیرات حسان فرمود اینها زنان شیعه صالحه اند
کانهم حور مقصورات فی الخیام فرمود که حوریان مخدره مستوره اند
که در خیمه های در و یاقوت و مرجان می باشند و هر خیمه چهار در دارد و بر
در هفتاد دختر نو رسیده ایستاده اند که دربانان ایشانند و در هر روز
کرامتی از خدای عزوجل بایشان میرسد تا بشارت دهد خدا بایشان مومنان را
و ایضا روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی
دارد آنکه مردم بیکدیگر میگویند خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم
نهریست در بهشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می آید
و بر آن نهر هست منزلهای اوصیا و شیعیان ایشان و در دو کنار آن نهر
دختران هستند که از زمین روئیده اند هر یک را که بکنند دیگری بجای آن
میروید و آن دختران باسم آن نهر مسمی شده اند و خیرات حسان ایشانند
پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جزاک الله خیرا مراد آن منزلهاست
که خدا مهیا کرده است آنها را از برای برگزیده های خلق خود و فرات
بن ابراهیم از سلمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین
علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد از صفت قصرهای
که بشیعه کرامت میفرماید حضرت فرمود که یا علی بنای این قصرها خشتی از طلا
و خشتی از نقره است و در میان خشت ها مشک و عنبر است و کنگره هاشان
در و یاقوت است و خاک شان زعفران است و تلهای آنها کافور است
و در صحن هر قصری از این قصرها چهار نهر است نهری از عسل و نهری از شراب

و نهری

و نهری از شیر و نهری از آب و نهرها محفوفند بدرختها از مرجان و بر
دو طرف هر نهری از این نهرها خیمه هاست از یک قطعه دُرّ سفید که در آن
درزی و قطعی و فصلی نیست حق تعالی گفته است با شیبه بهم رسیده اند
و از اندرون شان بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون می نماید
در هر خیمه کرسی باشد که وانه نشان کرده باشند بیاقوت سرخ و پایهایش
از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه هفتاد
حلّه سبز و هفتاد حلّه زرد بوده باشد و مغز ساقهایش از پشت استخوان
و پوست و حلی و حلیها چنان نماید که شراب صافی در شیشه سفید و هر حوریه
هفتاد گیسو داشته باشد هر گیسوی بدست کنیزی و در دست دیگر مجمره
داشته باشد که آن گیسو را بآن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود
بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبّار و ابن بابویه در ثواب تهلیلات
دهه ذی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز ده مرتبه این تهلیلات را
بخواند حق تعالی عطا کند او را بهر تهلیل درجه در بهشت از مروارید و یاقوت
مابین هر دو درجه بقدر سیر صد سال راه باشد بر فتار سوار تندرو و در هر درجه
شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر
شهری از آن شهرها از خانه ها و قصرها و غرفه ها و حجره ها و فرشها و زنان و کرسیها
و تختها و حوریان و متکاها و مسندها و خانها و خدمتکاران و انهار و اشجار
و زیورها و حلّه ها آنقدر باشد که مخلوقی وصف آنها نتواند نمود و چون
از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را

هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از جانب
چپ او تا منتهی شود به بهشت و چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند
و او در پیش ایشان برود تا بشهری رسند که بیرونش از یاقوت سرخ
باشد و اندرونش از زبرجد سبز و دران از اصناف آنچه خدا خلق کرده است
در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر گویند ای ولی خدا
میدانی این شهر چیست گوید نه شما کیستید گویند ما ملکی چندیم که نزد تو حاضر
بودیم در دنیا در روزیکه آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه
دران شهر است ثواب تست بر آن تهلیلات و شیخ در تهذیب
و سید در اقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفته
روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت
روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انکار کردند حضرت فرمود خبر داد
مرا پدرم از پدرش ع که روز غدیر در آسمان مشهورتر است از آن در
زمین و بدرستیکه خدا را در فردوس اعلی قصری هست که یک خشت آن از نقره است
و یک خشت آن از طلا و دران صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ
و صد هزار خیمه از یاقوت سبز و خاک شان از مشک و عنبر است و دران
چهار نهر است نهری از شراب و نهری از آب و نهری از شیر و نهری از عسل
و در دور ان قصر درختان هست از انواع میوه ها و بر ان درختان
مرغان هستند که بدنهای آن از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت
خوانندگی می کنند با نواع صداهای خوش و چون روز غدیر شود وارد شوند

بسوی

بسوی آن قصر از آسمانها و تسبیح و تقدیس و تنزیه و تهلیل حق تعالی
کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن مشک
و عنبر بغلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان
بیفشانند و در آن روز نثار حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان
افشانده بیکدیگر هدیه فرستند و چون آخر آن روز شود ندا از جانب
حق تعالی بایشان رسد که برگردید بسوی مرتبه های خود بتحقیق که ایمن
گردیدید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت
محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید غرس نماید از برای او
درختی در بهشت از یاقوت سرخ که بنت آن در مشک سفید باشد
شیرین تر از عسل و سفید تر از برف و خوشبوتر از مشک و در آن درخت
میوه ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنکه شکافته شود هفتاد
حله از میانش بیرون آید و در امالی از ابو سعید خدری روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین علیه السلام در شب
معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و بر تختی از تخت های
بهشت نشانید و بهی بدست من داد و آن بدو نیم شد و از میان آن حوریه
بیرون آمد که مژگانهای دیده های او در سیاهی مانند سینهٔ کرکس بود پس
گفت السلام علیک یا احمد السلام علیک یا محمد السلام علیک یا رسول الله
من گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرضیه خداوند جبار مرا از سه

نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من ارکان او را
و وسط من از عنبر است و مرا خمیر کرده اند بآب زندگانی پس خداوند جبار
گفت باش بهم رسیدم و آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وصی تو و وزیر تو
علی ابن ابیطالب ع و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که حق تعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات
یابید از آتش بعفو من و قسمت کنید بهشت را در میان خود باعمال خود بعزت
خودم سوگند شما را نازل میکردانم در خانه خلود و دار کرامت و چون داخل
شوید بر طول حضرت آدم علیه السلام خواهید بود شصت ذراع و بر جوانی
حضرت عیسی علیه السلام سی و سه سال و بر زبان محمد صلی الله علیه و آله لغت
عربی و بصورت حضرت یوسف علیه السلام در حسن و جمال و نور از روی های
شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب ع در سلامتی از کینه و حسد و ایضا
از آنحضرت ع روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم
منان فرموده است وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی
که ترسد از قیام حق تعالی به محاسبه و مجازات بندگان دو بهشت هست
حضرت فرمود که مراد کسیست که او را عارض شود شهوتی از شهوتهای دنیا که حرام
باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب
و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان او ست پس اینها دو بهشت اند
از برای مؤمنین و سابقین پس فرموده است وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ
حضرت فرمود که یعنی پست تر از این دو بهشت که مذکور شد دو بهشت دیگر هست

کم‌پست‌تر اند از اینها و در فضیلت به حسب نزدیکی مکان و اینها از برای
اصحاب یمین اند یکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار
بهشت نعمتها هست در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره های آسمان
و بر این چهار بهشت حصاری هست که احاطه کرده است همه طولش پانصد ساله راه است
خشتی از آن از طلا است و خشتی از آن از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت
و در میان خشتها مشک و زعفران است و کنگره های آن از نوریست که میدرخشد
و از غایت صفا و جلا آدمی روی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصار
هشت در هست هر دری دو مصراع دارد که عرض اینها یکساله راه است
بدویدن اسب نجیب و ایضاً فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است
و بجای خاک ورس زعفران و آنچه جاروب کنند مشک است و سنگریزه اش
در و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه
حق تعالی فرموده است که عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ یعنی بر کرسیهای بافته
نشسته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسی ها را بجای نی که می بافند از مروارید
و یاقوت بافته باشند و حجله ها را بر روی آن کرسیها زده باشند و حجله ها از مروارید
و یاقوت باشد الا از پر سبک تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسی ها از فروش بقدر شصت
غرفه از غرفه های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و این است معنی قول حق تعالی
وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و آنکه فرموده است عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ حضرت
فرمود که مراد از ارائک آن کرسیهای بافته است که حجله ها را بر اینها نصب
کرده اند و فرمود که رسول خدا صلی علیه و آله فرمود که نهرهای بهشت بدون آنکه

رخنه و در زمین بهم رسد بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است
و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و گل نهر مشک بسیار خوشبو است
و ریگش از دُر و یاقوت و جاری میشوند چشمه ها و نهر ها هر جا و هر سمت که دوست خدا
خواهد و در بهشت های خود اگر ضیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جن و انس
هر آینه فواکه و همه را در خوردنی و آشامیدنی و در زیورها و حله ها از هیچ کم نشود
از نعمتهای او و ایضاً از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که نخلهای بهشت ساقهایش از طلای سرخ است و کنگرهایش
از زبرجد سبز است و خوشه هایش از مروارید سفید است و برگش از حلهای
سبز و رطبش سفید تر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه
و در میانش دانه نباشد و درازی هر خوشه دوازده ذراع بوده باشد
و از بالای برگها تا پایین خرماها بیکدیگر متصل بافته باشد و آنچه از آن بکنند در
ساعت عوضش بروید چنانچه بود و اشاره باین است قول حق تعالی
لا مقطوعة و لا ممنوعة و هر رطبی در بزرگی مانند سبوهای بزرگ باشد
و سیب و نارش بقدر دلوهای بزرگ و شاخهای ایشان از طلا باشد
و مجمرهای ایشان از دُر و مروارید و ایضاً از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که اهل بهشت امرد و ساده اند و مو در بدن ایشان
نیست و مخلوق میشوند سرمه کشیده و تاج و اکلیل بر سر و طوق در گردن
و دست برنج و انگشتر در دست و نرم و ناعم و لطیف و محبور و مکرم و بهر یک
از ایشان قوت صد مرد میدهند در خوردن و آشامیدن و جماع کردن و لذت طعام

چاشت و شب چهل سال در کام او بماند و خداوند غفور تدبیر بدنهای
ایشان و بر بدنهای ایشان حریر بپوشاند سفید رنگ و زرد و زینت و سبز
جامه‌ها داده باشند زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخوابند و بی نیاز
باشند که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند
که هرگز نگریند و پیوسته گرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند
که هرگز رو ترش نکنند و پیوسته منعم و شاد باشند و بلذت خورند و هرگز گرسنه
نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز
عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان
پسرانی که پیوسته در نهایت حسن و جمال باشند و ابریقهای نقره و ظرفها
طلا پیوسته در دستهای ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها
تکیه داده نظر کنند بسوی آنها و تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک علام
بایشان رسد بدانکه آیات و اخبار در خصوصیات و صفات بهشت و نعیم
آن از حیز تحریر و تقریر بیرون است و آنچه درین رساله ایراد نمودیم اند
برای اهل سعادت و ایمان کافیست و اکثر در کتاب بحار الانوار
مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیاة و در رساله جنت و نار
ایراد نموده‌ام رَزَقَنَا اللهُ وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ الْوُصُولَ إِلَيْهَا وَإِلَى الْيَقِينِ
بِحَقِّ الْيَقِينِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ فصل شانزدهم در بیان بعضی
از صفات و خصوصیات جهنم و عقوبات آنست أَعَاذَنَا اللهُ وَسَائِرَ
الْمُؤْمِنِينَ مِنْهَا بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ شُفَعَاءِ يَوْمِ الدِّينِ حق تعالی فرموده است

در بیان صفات جهنم و عقوبات آن

بترسید و به پرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ
اکثر مفسران گفته اند مراد سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد بتهاست
که با عابدان آنها بجهنم می برند و آیات در باب مخلد بودن کفار در جهنم بسیار است
و فرموده است بدرستیکه آنها کافر باشند و بمیرند در حالت کفر بر ایشان است
لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم و مخلد در جهنم خواهند بود و تخفیف نمی یابد از ایشان
عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدده فرموده است که تابعان و متبوعان
کفار از یکدیگر بیزاری میجویند و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین
خود و بمیرد و او کافر باشد پس ایشان حبط کرده میشود اعمال شان در دنیا
و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند و در آن همیشه خواهند بود و
فرموده است آنها که مالهای یتیمان را میخورند بظلم نمی خورند در شکم خود
مگر آتش را و بزودی می خواهند افروخت آتشی را و از حضرت باقر علیه السلام
منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مبعوث میشوند گروهی
از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از دهان ایشان مشتعل باشد
پس گفتند یا رسول الله کیستند اینها حضرت خواند این آیه را یعنی کسانیکه میخورند
مالهای یتیمان اند و فرموده است هر که بکشد مومنی را عمداً پس جزای او
جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستیکه
منافقان در درک پائین تر آتش اند مفسران گفته اند جهنم طبقات و درکات است
چنانکه بهشت درجات است و منافق در پست ترین طبقات جهنم است و فرموده است
که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است و مثل آنرا

نیز با آن واشته باشند و بفدای خود بدهند از برای دفع عذاب روز قیامت قبول نشود از ایشان و از برای ایشانست عذاب درد آورنده و میخواهند که بیرون روند از آتش جهنم و بیرون نخواهند رفت از آن و از برای ایشانست عذابی مقیم و دائم و فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب جوشیده جهنم و عذابی درد آورنده بسبب کفر ایشان و فرموده است بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس را و فرموده است بدرستیکه از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها که گنج میگذارند طلا و نقره را و انفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذاب الیم در روزیکه سرخ میکنند آنها را در آتش جهنم پس داغ میکنند بآنها پیشانی های ایشان و پهلو های ایشان و پشتهای ایشانرا و بایشان میگویند اینست آنچه گنج گذاشتید از برای نفسهای خود پس بچشید مزه آنچه گنج میگذاشتید و فرموده است وعده داده است خدا مردان و زنان منافق را و کافرانرا آتش جهنم مخلد خواهند بود در آن این بس است ایشانرا و لعنت کرده است ایشانرا خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم و فرموده است پس بگوئید آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب دایمی را یا جزا داده میشود مگر بآنچه کسب کرده اید و فرموده است و خایب و ناامید است هر جبار معاندی و از عقب او ست جهنم با و می آشامند از آب صدید یعنی چرک زرد هم جرعه جرعه می آشامد آنرا و نمی تواند فرو برد و اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت بسوی او می آید و نمی میرد و که از پی شد بتها خلاص شود و از عقب او عذاب

غلیظی بدتر از ین هست حضرت صادق علیه السلام فرمود که صدید خون
و چرکیست که از فرجهای زناکاران در جهنم جاری میشود و گفته اند که رنگش
رنگ آبست و مزه اش مزه صدید و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنرا نزدیک
آن می آورند و او کراهت دارد و چون پیش روی او آورند رویش
بریان شود و پوست سر در ویش در آن بیفتد و چون بیاشامد جمیع امعا
او را پاره کند تا از دُبرش بدر رود و از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود که مانند رودی از چرک و ریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریند
که جدولها و نهرها در روی ایشان پیدا شود و پس آب دیده بر طرف شود و
و خون جاری گردد و آن مقدار بگریند که کشتیها در آب دیده ایشان جاری
توان کرد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه و آنرا
هفت در است و از برای هر دری از ایشان جزو قسمت شده است
از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده اند که جهنم را هفت درست
یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت
و فرمود همچنین گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتش ها را
بعضی بر بالای بعضی و پائین تر همه جهنم است و بالای آن لظی و بالای آن حطمه
و بالای آن سقر و بالای آن جحیم و بالای آن سعیر و بالای آن هاویه و بعضی گفته اند
پائین تر همه هاویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت
کرده اند که درک اول جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم جحیم و پنجم

لظی

لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و بعضی گفته اند آتش هفت در دارد و آن درکه
است بعضی بر بالای بعضی درکه بالای آن جای اهل توحید است که معذب
میشوند دران بقدر اعمال خود در دنیا پس بیرون می آورند ایشان را
دوم محل یهود است و سوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم
مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که درک اسفل است محل منافقان است
و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا
زیاده کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب بسبب آنکه افساد میکردند
بعضی گفته اند افعیها و عقربها را زیاده می کنند بر آتش که نیشها دارند مانند
نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهری چند است از
مس گداخته که ایشانرا بآن عذاب میکنند و بعضی گفته زیاده می کنند
از برای ایشان مارها را مانند فیلها و شتران و عقربها مانند استرهای سیاه
و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میکردانیم ایشانرا و شیاطین را
پس حاضر میکردانیم ایشانرا در دور جهنم بدو زانو در آمده پس جدا میکنیم
از طائفه هر یک که بر خداوند رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است
پس داناتریم بآنها که سزاوارترند بسوختن در جهنم و هیچیک از شما
نیست مگر وارد جهنم می شود بر پروردگار تو حتم و لازم است پس نجات
میدهیم آنها را که پرهیزکار بوده اند و میگذاریم ظالمان بدو زانو
در آمده در جهنم و خلاف کرده اند مفسران در معنی وارد شدن ایشان
در جهنم بعضی گفته اند مراد از ورود وصول بسوی جهنم و مشرف شدن بر جهنم است

نه داخل شدن دران همچنانکه درجای دیگر فرموده است پس حاضر می کنیم
ایشانرا در دور جهنم بدو زانو درآمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جهنم است
و جمیع خلق داخل جهنم میشوند و بر مومنان برد و سلام است چنانکه برابراهیم شد
و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس
و جابر روایت کرده اند و فرموده است هرچند اشتعال جهنم کم می شود
ما افروختن آنرا زیاده میکردانیم و فرموده که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان
آتشی را که احاطه کرده است بایشان سرادق آن یعنی سراپرده های آن
بعضی گفته اند سرادق دیواریست از آتش که احاطه کرده است بایشان
یا دود و زبانهٔ آتش است که پیش از دخول جهنم بایشان میرسد یا کنایست
از احاطهٔ آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری تشنگی
و حرارت فریاد رسی ایشان میکنند بآبی مانند مهل یعنی مس گداخته یا مانند
دُردِ زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشان را بریان می کند
بد شرابی است مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهی است جهنم از برای ایشان
و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان
جامه ها از آتش گفته اند از برای ایشان جامه ها از مس گداخته سرخ
شده مانند آتش می سازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان
که گداخته میشود بآن آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای ایشان
و از برای ایشان گرزهاست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند
از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس برگردانند ایشانرا بسوی آتش و گویند

بایشان

بایشان بچشید عذاب آتش سوزنده را روایت کرده‌اند از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که گرزی چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی
زمین بیاورند و جن و انس خواهند آنرا از زمین بردارند نتوانند برداشت
و ایضاً روایت کرده‌اند که آتش بزبانه خود ایشان را بالا افکند
چون ببالای طبقات جهنم رسند گرزها بر سر ایشان زنند که هفتاد ساله راه
فرو روند و یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت
دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیات در شأن
بنی امیه است علیهم اللعنة که آتش ایشان را فرو گیرد چنانکه جامه آدمی را فرو میگیرد
پس لب پائین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای
ایشان بمیان سر ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عمودهای آهن
بر سر ایشان بکوبند که بقعر جهنم برگردند و فرموده است آنها که سبک آید
ترازوهای اعمال ایشان پس ایشانند که زیانکاران جان خود شده‌اند و در
جهنم مخلد خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان میزند و روهای
ایشان قبیح گردیده گفته‌اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان
از بالا و پائین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان گشوده شده
باشد بایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمی‌شد پس شما آنها را تکذیب
میکردید گویند پروردگارا بر ما غالب شد شقاوت ما و بودیم ما گروهی
گمراهان ای پروردگار ما بیرون آور ما را از این آتش پس اگر ما عود کنیم بکفر
و ضلالت پس ستمکاران خواهیم بود بر نفس خود پس حق تعالی گوید

دور شوید و با من سخن مگوئید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای
کسی که تکذیب کند بقیامت آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان دور
می شنوند از برای او صدای خشم آنرا و ناله اهلش را یا خروش آنرا و هرگاه
بیندازند ایشانرا در مکان تنگی دستها در گردن بسته یا با شیاطین در زنجیر
کشیده در انجا فریاد کنند و اثبور او وا ویلا و ملائکه با ایشان گویند این ندای
شما یکی نخواهد بود فریاد بسیار خواهید کرد و کسی بفریاد شما نخواهد رسید از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که یک ساله راه خروش جهنم را خواهند شنید
و گفته اند که تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است
ولیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پر کنم جهنم را از جنیان
و مردمان همه و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشان است
آتش جهنم مرگ با ایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و تخفیف
داده نمیشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان
فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگارا بیرون آور مارا از جهنم تا عمل
شایسته بکنیم غیر آنچه میکردیم گویند با ایشان که آیا عمر ندادیم شمارا آنقدر
که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت
صادق علیه السلام فرمود که این سرزنش از برای هیجده ساله است
چه جای بیشتر و آمد بسوی شما پیغمبر ترساننده پس بچشید عذاب که ظالمانرا
یاوری نیست و فرموده است بعد از انکه نعمتهای بهشت را بر مومنان
ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مهمانی شما یا درخت زقوم که ما گردانیده ایم

امتحانی از برای ستمکاران آن درختی است که بیرون می‌آید در اصل
جهنم و بیخ آن شکوفه‌اش مانند سرهای شیاطین است پس هر آینه
کافران میخورند از آن پس پر میکنند شکمهای خود را از آن پس از برای
ایشان بر روی آن شوبی از حمیم گرم جهنم است که بر روی آن می‌آشامند
پس بازگشت ایشان بعد از این طعام و شراب بسوی جحیم است
که ماوای ایشان است مفسران گفته‌اند که زقوم درختی است در آتش
که میوه دارد در نهایت تلخی و خشونت و بدبوی و چون ابوجهل و
سایر کفار قریش استهزا میکردند که درخت در میان آتش چون
میروید حق تعالی فرمود که آنرا امتحانی گردانیده‌ام از برای ستمکاران
رؤس شیاطین بعضی گفته‌اند میوه تلخ بدبوئیست در بادیه و بعضی گفته‌اند
شیطان جنسی از مار است میوه را تشبیه بسر آن مار کرده‌اند و بعضی
گفته‌اند میان عرب مشهور است که چیزهای قبیح منکر را تشبیه بسر شیطان
می‌کنند و روایت کرده‌اند که گرسنگی بر اهل جهنم مرتبه غالب میشود
که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند بمالک پس ایشان را
بسوی آن درخت می‌برد و ابوجهل در میان ایشانست پس میخورند
از آن میوه تا شکم ایشان پر میشود و بجوش می‌آید در شکم ایشان مانند دیگی
که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حمیمی که از حرارت به نهایت
رسیده و سالها در دیگهای جهنم جوشیده از برای ایشان می‌آورد
چون نزدیک ایشان میرسد رویهای ایشان بریان میشود و چون بشکم

ایشان داخل میشود و هرچه در شکم ایشانست میگدازد و فرموده است شراب
ایشان حمیم و غساق بعضی گفته اند غساق آب بسیار سرد است که از سردی
ایشانرا می سوزاند و بعضی گفته اند چشمه ایست در جهنم که زهر صاحب نیش
دران جاری میشود و بعضی گفته اند آب چرک و ریم بدن ایشان است
که در حلق شان میکنند و بعضی گفته اند عذابی است که بغیر از خدا کسی نمیداند
و فرموده است که قسم دیگر از عذاب است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده است
که قسم دیگر از عذاب است که شبیه بانهاست و فرموده است از برای
ایشان سقفها از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان و فرموده است
و گویند آنها که در آتش اند بخازنان جهنم که بخوانند پروردگار خود را که تخفیف دهد
از ما روزی عذاب را خازنان گویند آیا نیامدند رسولان شما بسوی شما
با معجزات و دلائل و براهین و اصحاب گویند بلی آمدند گویند پس خود
دعا و استغاثه کنید فائده نمی بخشد شما را و نیست دعای کافران مگر بی فائده
و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خواهند بود
نا امید از نجات و فرموده است که ندا کنند که ای مالک بمیراند ما را پروردگار تو
گوید در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شما را مرگ
نخواهد بود و ابن عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه
کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام
آن گناهکار است که ابوجهل باشد از بابت مس گداخته غلیان کند در شکمهای
ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیگ جوشد گویند بزبانیه جهنم که بگیرید

او را برده و بکشید بمیان جحیم پس بریزید بالای سرش از عذاب حمیم و گویند باو دو بچش بدرستی که عزیزی و کریمی در قوم خود و ترا عذاب نخواهند کرد و فرموده است گوید قرین او یعنی ملکی که موکل بوده است باعمال او این است آنچه نزد من است از نامه اعمال تو حاضر است اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که خطاب تثنیه برسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است که بیندازید در جهنم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی دشمنان خود را داخل جهنم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید و بعضی گفته اند خطاب بدو ملک است که موکل اند بکافر و فرموده است شناخته میشوند مجرمان و کافران برو های سیاه ایشان پس گرفته میشوند پیشانی ایشان را و پاهای ایشان غل میکنند و در جهنم می افکنند و گویند ملائکه بایشان این است آن جهنمی که باور نمیکردند کافران گاه با آتش ایشان را عذاب کنند و گاه با آب جوشیده و فرموده است که چون ایشان را بیندازند در جهنم صدای عظیم از جهنم ظاهر شود و در جوش و خروش باشد و نزدیک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم بر کافران هر فوجی را که بیندازند در جهنم خازنان جهنم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد که شما را ازین عذاب بترساند گویند بلی آمد اند انذار کنندهٔ و ما تکذیب کردیم و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم و می فهمیدیم تصدیق میکردیم و داخل جهنم نمی شدیم و فرموده است نزد ما زنجیرها و غلهای گران است و طعام خارداری که در گلو بند شود نه فرو رود و نه بیرون آید یعنی زقوم و فرموده است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمیگذارد و

چیزی از گوشت و پوست و استخوان ایشانرا و هیچ نوعی از عذاب را
نمیگذارد که با ایشان نرساند و تغییر دهنده است پوستهای ایشانرا و موکل اند بر آن
نوزده ملک که خازنان جهنم اند گفته اند دیده های ایشان مانند برق رباینده است
و دندان های ایشان مانند شاخهای گاو است و زبانه آتش از دهن های ایشان
بیرون می آید ما بین دو دوش هر یک هزار ساله راه هست و در هر کف دست
ایشان مانند ربیعه و مضر که اعظم قبائل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل
ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میدارد
و بهر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که بر خصوص سقر نوزده ملک موکل اند
و از برای درکات دیگر خزنه داران دیگر هستند و روایت کرده اند که
چون این آیه نازل شد ابوجهل با قریش گفت محمد صلی الله علیه و آله میگوید که خازنان
جهنم نوزده نفر اند و شما هر یک شجاع اید آیا نمی توانید هر یک از شما یکی از خازنان
جهنم را بگیرید یکی از ایشان گفت من هفده نفر را کفایت میکنم شما دو تا را کفایت
کنید و در اینوقت آیه نازل شد که ما نگردانیدیم اصحاب جهنم را مگر ملکی چند و از بنی آدم
نیستند که شما از عهده ایشان برآئید و نگردانیدیم عدد ایشانرا مگر امتحانی از
برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم بکافران گویند بروید بسوی آتشی
که انکار میکردید آنرا در دنیا بروید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه
دارد یا دودی که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن بکافران احاطه میکند از بالای
سر و جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشانرا میگیرد و بعضی گفته اند
زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند بکافران مانند سراپرده و سه شعبه می شود

دوران

و دران حالت هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایهٔ دود جهنم است
چون داخل آن میشوند فائده بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانهٔ آتش مانع ایشان
نمی شود و شرارهٔ چند بیرون می افکند آتش مانند قصر در بزرگی و در نظر مانند
شتران زرد یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم بر سر راه عاصیان است
و طاغیان و کافران را مآب و مرجع ایشانست مکث خواهند کرد در ان
حقب بسیار حقبی بعد از حقبی و نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه
حقب است و هر حقبی هفتاد خریفست و هر خریفی هفتصد سال است و هر سالی
سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده اند بچندین سند معتبر که این آیه در شان جماعتی
هست که از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی الاخبار از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که هشت حقب است و هر حقبی هشتاد
سال است و هر سال سیصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال
از سالهائی که شما میشمارید و عامه از ابن عمر روایت کرده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که بیرون نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا احقاب بسیار
دران بماند و هر حقبی زیاده از شصت سال است و هر سالی سیصد و شصت روز است
و هر روزی بقدر هزار سال است از سالهای شما پس کسی اعتماد نکند بر ان
که آخر از جهنم بیرون خواهم آمد و نمی چشند دران بردی و نه شرابی و ابن عباس
گفته است برد خواب است و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی که حمیم و غساق
و فرموده است مال که تا نفعی نمیدهد و البته می اندازند او را در حطمه و چه میدانی

که حطمه چیست آتش خداست که افروخته شده است و مشرف میشود بر دلها و درهای آنرا بر روی ایشان می بندند و در عمودهای کشیده شده گفته اند که درهای جهنم را بر ایشان می بندند پس محکم میکنند آنها را به میخهای آهنی از آتش تا امید بیرون آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی بر ایشان داخل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که کفار و مشرکان سرزنش خواهند کرد اهل توحید و مسلمانرا که توحید شما فایده بشما نبخشید و ما و شما مساوی شدیم در داخل شدن جهنم پس پروردگار عالمیان حمیت می نماید از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید پیغمبران را که شفاعت کنید پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومنانرا که شفاعت کنید ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من از همه رحم کنندگان رحیم ترم بیرون آئید برحمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد از این عمودها را میکشند و درها را بر ایشان می بندند و بخدا سوگند که آنها که باقی مانده اند همیشه مخلد خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بترسان که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مهیا شو از برای زندگی دراز بدرستیکه که جبرئیل علیه السلام آمد بنزد رسول صلوات الله علیه و آله در و ترش کرده بود و پیشتر که می آمد تبسم بود حضرت از سبب اینحال سوال نمود جبرئیل گفت که امروز دمهای را که بر آتش جهنم می دمند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم

چیست جبرئیل علیه السلام گفت ای محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی امر فرمود
که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند
تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است
و تاریک اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم است و چرک و ریم فرجهای زناکاران است
که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند در آب های
اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که
هفتاد ذرع است بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا گذارند از گرمی آن تمام
دنیا گداز دو اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان
بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل علیه السلام اینها را
بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام هر دو بگریه در آمدند
پس حق تعالی ملکی را فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند
شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب
عذاب من شوید پس بعد از آن هر گاه جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان
بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم
و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم
داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون بکنار
جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای
ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب
در ایشان بیشتر تاثیر میکند پس حضرت به ابو بصیر گفت آنچه گفتم ترا کافیست گفت

بس است مرا و کافیست و بسند معتبر عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت انچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمی باشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمی شود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کوران و گنگان و کران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم نادم و پشیمان و غضب کرده پروردگار خود و رحم بر ایشان نکنند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا درند و گرزهای آتش بر سر ایشان کوبند و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمی کنند و برو ایشانرا در آتش میکشند و با شیاطین ایشانرا و زنجیر میکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید میسازند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نگردد و اگر حاجتی طلبند برآورده نمی شود این است حال جمعی که در جهنم میروند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد

سال دیگر فرو میرود و ابد الآباد حال ایشان در جهنم چنین است و تکید رسیدست
که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم
میشود و این در بزرگترین درهاست و گرمی شدت آتش از همه بیشتر است
و بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی
فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه
هفتاد هزار حجره هست و در هر حجره هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری
هفتاد هزار سبوی زهر هست و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد
و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیاست یک جزو هست
از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا به آب خاموش کرده اند و باز افروخته
شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی که
جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن
بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین
از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقول است که غساق
وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر هست و در هر قصری سیصد و سی خانه
هست و در هر خانه چهل زاویه هست و در هر زاویه ماری هست و در شکم
هر ماری سیصد و سی عقرب است و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است
و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد و از برای هلاک همه کافی است
و در حدیث دیگر منقول است که درکات جهنم هفت است مرتبه اول جحیم است
که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ

بجوش می آید و مرتبهٔ دوم لظی است که حق تعالی در وصف او میفرماید که بسیار
کشنده است دست و پای مشرکان را تا پوست سر ایشانرا و بجانب خود
می کشد کسی را که پشت کرده بحق و روگردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است
مالهای دنیا و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن او انکر ده و مرتبهٔ سوم سقر است
و حق تعالی در صفت او میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد و پوست و گوشت
و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را می سوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز
میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و باز می سوزاند و آتشی است بسیار سیاه
کننده پوست که فرا از پا ظاهر و هویدا است برای ایشان و بر آن موکل اند
نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبهٔ چهارم حطمه است که از آن شرارها
جدا میشود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زرد اند که بر هوا میروند و هر که را در آن
افکنند او را درهم میشکنند و میکوبند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت
نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اوّل برمیگرداند
و طبقهٔ پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما
برس چون مالک بفریاد ایشان میرسد ظرفی از آتش برمیگیرد که مملو است از
چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و با ایشان
میخوراند پس چون به نزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت رویشان
در آن میریزد از شدت حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران
آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه
نمایند از تشنگی بفریاد ایشان میرسند بآبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش روهای

ایشان

ایشان برند بریان کنند روهای ایشانرا بد شرابی است مهل و برای ایشان
و بد تکیه گاه است آتش از برای ایشان و هرکه را در هاویه اندازند هفتاد
سال در آتش فرو رود هرچند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست
دیگر بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که دران سیصد سراپرده
از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری
سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب آتش هست
و در انجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای
اهل آن طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای
کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در انجا
و آن چاهیست در جهنم که چون در آنرا می گشایند جهنم مشتعل میشود و این
طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود کوهی است از مس در میان
جهنم و اثاما ماری و خانه ایست از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است
و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سقر می نامند که
از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر بند آنرا
رخصت دهد که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی
زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میگیرند از حرارت و گند و بدی
و کثافت آن وادی و آنچه خدا در انها برای اهلش مهیا گردانیده از
عذاب خود و دران وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه

میکنند بخدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عقاب هائی که خدا در آنجا
برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره ایست که اهل آن کوه بخدا
استغاثه می نمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذاب های آن
و در آن دره چاهی است که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت
و عذاب شدید آنچاه بخدا پناه می برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آنجا
از خباثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده
بخدا استغاثه می نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای
پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس ازین امت اما آن پنج کس
قابیل است که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعت
کرد و گفت من می میرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوای خدائی کرد
و یهود است که یهودان را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه
کرد و ازین امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر
و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود که برای اهل
معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند
و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای
از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده برایشان
بسته اند در میان عذابی گرفتار اند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای
جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی
بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان

پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان
فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار
خود بطلب که مارا بمیراند او در جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهید
بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم چاهی هست
که اهل جهنم از ان استعاذه می نمایند و آن جای هر متکبر جبار معاند است
و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد
و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه وآله داشته باشد و فرمود کسی که در جهنم
عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریائی از آتش باشد و دو
نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت
مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش
بیشتر است و حال آنکه عذاب او از همه سبکتر باشد و در حدیث دیگر وارد
شده است که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه
می نمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را سوزانید
و در ان چاه صندوقی هست از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق
استعاذه می نمایند و آن تابوتی است که در ان تابوت شش کس از پیشینیان
و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم علیه السلام است
که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت
و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که یهود را بعد از
پیغمبر ایشان گمراه کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد

و امّا شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرگروه خوارج نهروان و ابن ملجم علیهم اللعنة و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس میکشد و اثر آن با ایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در اینست بسوزد و فرمود که در جهنم مارهاست بکلفتی گردن شتران که یکی از ایشان که می گزد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن می ماند و عقرب هاست بدرشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز آنقدر مدت می ماند و از عبدالله بن عباس منقول است که جهنم هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و بر هر دره هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها بشباهت نخلهای طولانی است می آید بنزد فرزند آدم و می گیرد پلک چشمان و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش میکشد پس چون می گریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو میرود و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صور تنها در آید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان

گوید

کویند که ببینید این مرگ است پس حق تعالی امر فرماید که آنرا ذبح نمایند
و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست
و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود و این روز است
که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشانرا از روز حسرت
در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان
ازان روز غافل اند حضرت فرمود مراد این روز است که حق تعالی
اهل بهشت و دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ
ایشانرا نباشد که دران روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان
منقطع کردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که چهار کس اند که اهل جهنم
با آن آزاری که دارند که جهیم در حق ایشان میکنند و در میان حمیم و اویلاه
واثبورا میکویند از عذاب آن چهار نفر متاذی میشوند و با یکدیگر میکویند
چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از اینها در آزاریم
اول مردیست که آویخته است در تابوتی از آتش و دیگری امعا
و رودهای خود را میکشد و دیگری از دهانش چرک و خون جاری است
و دیگری کوشت خود را میخورد پس میکویند از برای صاحب تابوت
که چیست این بدبخت را که عذاب او ما را آزار میکند کویند که او مرده و در کردنش
اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او کند و آنکه امعای
خود را میکشد پروا نمیکرد از بول بهر جای بدنش که برسد و آنکه بریده خون

از و با انس جاری بود و تتبع و تجسس میکرد و سخنان بد مردم را و نقل میکرد و آنکه گوشت خود را میخورد و گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج صدای شنیدم که مرا بفزع و خوف آورد جبرئیل گفت این صدای سنگی است که هفتاد سال است که از کنار جهنم انداختم امروز در ته جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا مفارقت نمود پس فرمود جبرئیل علیه السلام بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم ملکی از ملائکه را که از و عظیم تر خلقی ندیده بودم در نهایت کراهت منظر و خشم از روی او ظاهر بود و پس مثل سائر ملائکه مرا سلام کرد و دعا کرد اما نخندید و بشاشت و شادی که از سائر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم گفتم یا جبرئیل علیه السلام این کیست که من از او ترسیدم گفت سزاوار است که از او بترسی همه ما از او میترسیم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندیده است و از روزیکه خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او بر دشمنان خدا و اهل معصیت او زیاد میگردد و خدا با این انتقام خواهد کشید از ایشان و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بودی هر آینه بسوی تو میخندید پس سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد مرا به بهشت پس گفتم بجبرئیل بسبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت

او می نماید چنانکه حق تعالی فرموده است مطاع ثم امین که یا امر
نمی کنی او را که جهنم را بمن بنماید جبرئیل علیه السلام با او گفت ای مالک
بنما به محمد صلی الله علیه و آله آتش را مالک یک پرده را گشود و یک در
از درهای جهنم را باز کرد و از زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بجوش آمد
و بلند شد بمرتبه که گمان کردم که مرا میگیرد گفتم ای جبرئیل علیه السلام بگو
که پرده را برگرداند مالک خطاب کرد آتش را که برگرد و آن برگردید و ابن بابویه
نیز مضمون اخیر را بسند موثق کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت لب آنحضرت
بخنده گشوده نشد و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آتش جهنم در روز قیامت
با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید
که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس
او را می رباید چنانچه مرغ دانه کنجد را می رباید و فرو می برد و بقاری میگوید
ای آن کسی که قرآن را زینت خود کردی در میان مردم و معصیت
خدا کردی در حضور پس او را فرو می برد و میگوید بمالدار که ای آن کسی
که خدا دنیای بسیار گشاده فراوان بتو داد و اندک چیزی بقرض از تو
طلبید که در آخرت اضعاف آنرا بتو عوض بدهد و بخل ورزیدی پس او را
برباید و فرو برد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که آتش جهنم بر کافران عذاب است و بر خازنان جهنم رحمت است

یعنی ازان لذت می یابند و ایشانرا نمی سوزانند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در نامهٔ اهل مصر نوشت در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است
و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش تازه و جدید است
و مقامع و گرزهایش از حدید است عذابش سست نمیشود و ساکنش را مرگ
نمی باشد خانه ایست که دران رحمت نمی باشد و دعای اهلش شنیده نمیشود
و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت در روز قیامت بهتراست قرارگاه ایشان
و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر علیه السلام
فرمود که چون کشند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند
دودی از جهنم باستقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید
درین سایه که سه شعبه دارد و گمان کنند که آن بهشت است چون
داخل شوند بجهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این درمیان
روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت
درانوقت تحفه ها از بهشت بیاورند و ایشانرا داخل منازل خود کنند در وسط
روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرمود در
قول حق تعالی مُقَرَّنِینَ فِی الْاَصْفَادِ یعنی ایشانرا با یکدیگر بسته باشند بزنجیرها
سَرَابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ فرمود یعنی پیراهن های ایشان از مس گداخته
چون آنها را برایشان بپوشانند فرو گیرد روی ایشانرا آتش و فرموده است
در باب زناکار وَمَنْ یَفْعَلْ ذٰلِكَ یَلْقَ اَثَامًا حضرت باقر علیه السلام فرمود
اثام رودی است از ارزیز گداخته در پیش آن و در کنار است از آتش

و آنها جای کسی است که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بنا حق کشته باشد
و زناکاران نیز در انجا خواهند بود و از حضرت امام زین العابدین ع
منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سعیر مینامند چون آتش جهنم
کم می شود آنرا میگشایند که جهنم باز افروخته می شود و این است معنی
قول حق تعالی کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا و علی بن ابراهیم روایت کرده است
که چون داخل جهنم شوند هفتاد سال راه بزیر روند چون بپایین جهنم رسند
جهنم نفسی بکشد و ایشانرا ببالا اندازد و پس گرزهای آتش بر ایشان
زنند تا بزیر روند و پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه
بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند از حضرت صادق ع که در جهنم
وادی هست از برای متکبران که آنرا سقر می گویند شکایت کرد بسوی
خدا از شدت حرارت خود و سوال کرد که نفسی بکشد چون رخصت یافت
و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که
که زندیقی از حضرت صادق ع سوال کرد که آیا آتش بس نبود
که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که مارها و عقربها نیز در جهنم
آفرید حضرت فرمود که خداوند جبار مآن عقرب و مار که رهی را عذاب
میکند که می گفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق
برای خدا قائل می شدند تا آنکه بچشانند بایشان عذاب
آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و ابن بابویه از حضرت باقر ع
روایت کرده است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادی هست

که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هرگاه
پرده از روی آن چاه بر میدارند اهل جهنم از گرمی آن چاه بفریاد می آیند
و آن چاه منزل جباران و خلفای جور است و ایضاً بسند حسن
از حضرت امام موسی علیه السلام روایت کرده است که در بنی اسرائیل
مرد مومنی بود و همسایه کافری داشت که در دنیا مهربانی و احسان نسبت
بآن مومن میکرد و چون آن کافر مرد حق تعالی خانه از گل در میان آتش بنا
کرد که از حرارت جهنم او را نگاهدارد و روزی او از جای دیگر باو میرسید
و میگویند باو که اینها همه بسبب مدارا و نیکی است که نسبت بفلان مومن
همسایه خود میکردی و کلینی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که مومنی در مملکت پادشاه جباری بود و در مقام آزار
آن مومن بود و از وی گریخت و ببلاد مشرکین رفت مردی از اهل شرک
او را جا داد و در رفق و مدارا با او نمود و او را ضیافت کرد چون وقت
مرگ آن مشرک شد وحی کرد باو که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا
در بهشت من مسکنی می بود ترا در آن مسکن ساکن میکردم ولیکن بهشت حرام است
بر کسی که با شرک بمیرد ولیکن ای آتش او را بترسان و آزار
باو مرسان و روزی او را در دو طرف روز از برای او بیاورند را او
پرسید که از بهشت حضرت فرمود از هر جا که خدا خواهد مولف گوید که این دو
حدیث منافات ندارند با آیاتی که گذشت که دلالت میکردند بر آنکه کافران
همه معذب اند و عذاب ایشان هرگز تخفیف نمی یابد زیرا که بودن در

بغیر

جهنم عذاب ایشانست هرچند آزار باشیان نرسانند و در حدیث دوم
تخویف و ازعاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها
از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث مخصوص آن جماعت
بوده باشد و از محمد بن حنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق تعالی
امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مومنان بآسانی بگذرند و منافقان
در جهنم بیفتند پس حق تعالی بگوید بمالک که استهزا کن بمنافقان در جهنم
پس مالک دری در جهنم بسوی بهشت بگشاید و ندا کند ایشانرا که ای گروه
منافقان باینجا بیائید و بالا آئید از جهنم بسوی بهشت پس شنا کنند منافقان
در آتش جهنم هفتاد سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون
روند در را بر روی ایشان ببندد و از موضع دیگری دری بگشاید و گوید
ازین در بروید بسوی بهشت و باز هفتاد سال سعی کنند و در دریاهای
آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان ببندد و
همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان در دنیا پیوسته استهزا
بمومنان میکردند و میگفتند انما نحن مستهزؤن اینست
معنی قول حق تعالی الله یستهزئ بهم یعنی حق تعالی
در آخرت استهزا خواهد کرد با ایشان و حضرت امام حسن
علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است که اما استهزا خداوند بایشان
در آخرت آنست که حق تعالی مرکانی که مستقر کرده اند منافقان معاندان علی
علیه السلام را در جهنم که در آن کلفت و لعنت و ذلت است

و عذاب کند ایشانرا با نواع عجیبه تعذیب و عقوبت و قرار دهد
مومنانی را که منافقان با ایشان استهزا میکردند در دنیا در روضات
جنان بحضور محمد برگزیده ملک دیان ایشانرا مشرف کرداند برانها که
استهزا میکردند با ایشان در دنیا تا مشاهده نمایند انچه آن منافقان
گرفتار اند در انها از عجائب لعنت ها و بدائع عقوبتها پس لذت و شادی
ایشان بشماتتی که منافقان میکشند مانند لذت و سرور ایشان است
بتنعم ایشان در بهشت های پروردگار ایشان پس مومنان
آن کافران را بنام های ایشان و صفات ایشان می شناسند
و ایشان بر چند صنفند بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم
اند که میخایند ایشانرا و بعضی در میان چنگال درندگان اند که
بازی میکنند با ایشان و از هم میدرند و بعضی در زیر تازیانه زبانیه
اند و عمودها و گرزهای ایشان که بر ایشان میکوبند عذاب و
نکال ایشانرا شدید میگردانند و بعضی در دریاهای حمیم غرق شده اند و برو
میکشند ایشانرا از میان آنها و بعضی را زبانیه زجر میکنند و غسلین و غساق
جهنم را در گلوی ایشان میریزند و بعضی در سائر اصناف عذابند و کافران و
منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانی را که در دنیا با ایشان سخریه و استهزا
میکردند بسبب آنکه ایشان بموالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد
کرده بودند بعضی در فرشهای نرم و نیکو تکیه کرده اند و بعضی بانواع میوه های
بهشت تنعم می نمایند و بعضی در غرفات و بساتین و متنزهات آن سیر میکنند

و حوریان و غلمان و کنیزان و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستاده‌اند
و بدور ایشان میگردند و با نواع خدمات ایشان قیام می‌نمایند
و ملائکه خداوند عزیز جلیل می‌آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار
ایشان با نواع عطاها و کرامتها و عجائب تحفه و هدایا و می‌گویند
سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند آن مومنان که
مشرف گردیده اند بر این کافران و منافقان ای ابوبکر و ای عمر
و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا میکنند چرا در مواقف خزی و
خواری فرو مانده اید بیائید بسوی ما درهای بهشت را برای شما بگشائیم
تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید بما در نعیم بهشت منافقان
گویند وای بر ما کی ما را این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر کنید
بسوی این درها چون نظر کنند درهای بهشت را گشاده ببینند گمان
کنند که این درها بسوی جهنم گشوده است و می‌توانند بآن درها رسید
پس شروع کنند در شنا کردن در دریاهای حمیم جهنم و از پیش روی
زبانیه دوند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و با ایشان رسند و عمودها
و گرزها و تازیانه‌ها بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع
این عقوبات را کشند تا وقتی که گمان کنند که بآن درها رسیده‌اند
بیننذ که درها بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمودها بر ایشان زنند
و سرنگون بمیان جحیم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود بر ایشان
خندند و استهزا و سخریه بایشان کنند و اشاره باین است اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ

و ایضا فرموده است فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ عَلَی
الْأَرَائِکِ یَنْظُرُونَ یعنی پس دران روز آنها که ایمان آورده اند
از احوال کافران می خندند و بر کرسیها نشسته اند بسوی ایشان
نظر میکنند وحق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ حضرت باقر
علیه السلام فرمود اما اهل بهشت پس ایشانرا جفت می کنند با خیرات حسان
واما اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را اگراه
کرده است وحق سبحانه تعالی فرموده فَأَنْذَرْتُکُمْ نَاراً تَلَظَّی لَا یَصْلَاهَا إِلَّا
الْأَشْقَی الَّذِی کَذَّبَ وَتَوَلَّی یعنی پس ترسانیدم شمارا از آتشی
که پیوسته افروخته شده است و زبانه میکشد ملازم آن آتش نیست
مگر شقی ترین مردم آن کسی که تکذیب کرد پیغمبر را وپشت کردانید بر حق علی بن
ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر این
آیات که در جهنم وادی هست که دران وادی آتشی هست که نمی سوزد بآن
آتشی و ملازم آن نمی باشد مگر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرد رسول خدا
در ولایت علی علیه السلام وپشت کرد از ولایت او وقبول نکرد بعد از آن
فرمود آتشها بعضی از بعضی پست تر است وآتش این وادی مخصوص
ناصبیان و دشمنان اهل بیت است ومؤید این است آنکه شیخ مفید
علیه الرحمة در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که روزی بیرون رفتم به پشت کوفه
وقنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلیس علیه اللعنة پیدا شد گفتم بد پیری تو
گفت

گفت چرا این را میگوئی یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند که ترا حدیثی نقل کنم
از خودم از خدای عزوجل و درمیان ما ثالثی نبود بدرستی که چون مرا
بزمین فرستاد خدا بسبب آن خطائی که کردم چون بآسمان چهارم رسیدم
ندا کردم که الهی سیدی گمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی
وحی کرد بسوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بسوی
مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنماید رفتم بسوی مالک
و گفتم خداوند سلام ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمای کسی را که از این
شقی تر است مالک مرا برد بسوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت
آتش سیاهی برآمد که گمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد و مالک بآن
گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برد بطبقه دوم آتشی بیرون آمد
از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین بهر مرتبه که
می برد از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا بطبقه هفتم برد و آتشی از آن
بیرون آمد که گمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است
خواهد سوخت پس دست بدیده های خود گذاشتم و گفتم ای مالک امر
کن آنرا که سرد و ساکن شود و الا من می میرم مالک گفت تو نخواهی مرد
تا وقت معلوم پس صورت دو مرد را دیدم که در گردن ایشان
زنجیرهای آتش بود و ایشان را از جانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها گروهی
ایستاده بودند و گرزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان
می زدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مگر نخواندی آنچه در ساق عرش

نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود
دو هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند لا اله الا الله محمد رسول الله
ایدته و نصرته بعلی اینها دو دشمن ایشان و دو ستم کننده
بر ایشان اند یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و کلینی در حدیث معتبر طولانی از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کفر در کتاب خدا
بر پنج وجه است از جمله آنها کفر جحود است و آن آنست که انکار
کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگاری نیست و بهشتی نیست و آتشی
نیست و این قول دو طایفه از زنادقه است که ایشان را دهریه میگویند
و سید بن طاوس رضی الله عنه در کتاب زهد النبی روایت کرده است
از امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
بحق آن خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر یکقطره
از زقوم را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین
و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعامش باشد
و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از
غسلین را بر کوه های زمین ریزند هر آینه فرو روند تا زیر طبقه هفتم زمین و طاقت
آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آبش باشد و بحق آنخدائی
که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامعی که خدا در قرآن فرموده است
بر کوه های زمین بگذارند هر آینه فرو روند تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت
آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او کوبند

در جهنم و العیاذ در کتاب مذکور روایت کرده است که چون این
آیه نازل شد که بدرستی که جهنم وعده گاه جمیع ایشان است و از برای
آن هفت در است و از برای هر دری از آنها حصهٔ مقرری
از کافران و عاصیان نیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست گریه
شدیدی و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله از برای گریه او گریستند
و ندانستند که جبرئیل علیه السلام چه خبر آورده است و نتوانستند
از آن حضرت سوال کردن آنحضرت چون فاطمه را میدید بسیار شاد
میگردید بعضی از صحابه رفت بخانهٔ فاطمه علیها السلام که آنحضرت را
بیاورد دید که آرد جوی پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید
وَمَا عِندَ اللهِ خَیرٌ وَأَبقَىٰ پس سلام کرد بر آن حضرت و حال حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه برخاست
و چادر کهنه بر خود پیچیده که دوازده موضع آنرا بسعف خرما پینه کرده بود و
چون نظر سلمان بر آن چادر افتاد گریست و گفت و احزنا قیصرها و شاهان
روم و کسری ها و شاه عجم سندس و حریر می پوشند و فاطمه دختر
محمد صلی الله علیه و آله که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون فاطمه
بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله
سلمان تعجب میکرد از لباس من بحق آنخداوندی که ترا براستی بخلق
فرستاده است پنج سال است که فرش من و علی را مگر پوست گوسفندی
که شتر ما در روز بر روی آن علف می خورد و چون شب میشود

آنرا در زیر خود می اندازیم و بالش زیر سر ما از پوست است که لیف
خرما در میانش پر کرده ایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای سلمان این دختر من در میان گروهی خواهد بود که پیش از همه کس
به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث
گریه تو شد حضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام این دو آیه را آورد و حضرت
فاطمه علیها السلام چون این دو آیه را شنید بر رو افتاد و فرمود وای
پس وای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش گوسفندی
بودم و مرا میکشتند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم
ابوذر گفت چه بودی اگر مادر مرا نمی زائید و یاد جهنم را نمی شنیدم و
عمار گفت دریغا که مرغی بودمی در بیابانها پرواز میکردمی و بر من حسابی
و عقابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیرالمؤمنین گفت کاش
سباع گوشت مرا میدریدند و مادر مرا نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم
پس حضرت امیر علیه السلام دست بر سر گذاشت و میگریست و میگفت
وای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگردند و بقلابهای
آتش گوشت ایشانرا میدرند و بیمارانی چنداند که کسی بعیادت ایشان
نمی رود و مجروحی چند اند که کسی مداوای جراحت ایشان نمیکند و اسیری
چند اند که کسی سعی در رهائی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می آشامند
و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه‌های
آتش می پوشند و بعد از معانقه زنان با شیاطین مقرون میگردند احادیث

و آیات و احادیث در اوصاف جهنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهمین قدر
اکتفا نمودیم و اکثر را در کتاب بحار الانوار ایراد نموده‌ایم حق تعالی
جمیع مؤمنان را از خواب غفلت بیدار و از بیهوشی ضلالت هشیار گرداند
بمحمد و آله الطاهرین **فصل هفتم** در بیان اعراف است
حق تعالی فرموده است که ندا کنند اصحاب بهشت اصحاب آتش را که ما یافتیم
آنچه ما را وعده داده بود از ثوابهای پروردگار ما که حق بود پس آیا یافتید
شما آنچه وعده داده بود شما را پروردگار شما از عقوبتها که حق بود گویند بلی
پس اذان گوید مؤذنی یعنی ندا کند منادی در میان ایشان که همه گروه
بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است که منع میکردند مردم را از راه خدا
و راه خدا کج می‌نمودند بر مردم و ایشان بآخرت و قیامت کافر بودند و
احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنی
که در قیامت این ندا را خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خواهد
بود و از ابن عباس روایت کرده که گفت علی علیه السلام را
در کتاب خدا نامهاست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که در این
آیه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر ستمکارانی است که
تکذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بحق من پس
فرموده است میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود و گفته‌اند آن اعراف است
که حصاریست میان بهشت و دوزخ و فرموده است بر اعراف
مردانی چند هستند که می‌شناسند هر یک را بسیمای ایشان و ندا کنند

فصل هفتم در بیان اعراف است

اصحاب بهشت را که سلام بر شما باد و داخل بهشت نشده اند هنوز و ایشان
طمع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده می‌شود بسوی اصحاب
آتش گویند ای پروردگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان و ندا کنند اصحاب
اعراف مردانی چند را که شناسند ایشانرا بسیمای ایشان گویند فایده نبخشید شما را
جمع کردن شما اموال و اسباب دنیا را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق
میکردید آیا اینها بودند که شما قسم میخوردید که رحمت خدا باینها نخواهد رسید
پس آنها را گویند داخل شوید در بهشت خوفی بر شما نیست و اندوهناک
نخواهید شد این است ترجمه لفظ ظاهر آیات و مفسران خلاف کرده اند
در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست
در میان بهشت و جهنم چنانچه در جای دیگر فرموده که در میان ایشان سوری
و حصاری میزنند که دری دارد و ظاهرش و درونش رحمت است که جانب
بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که در طرف جهنم باشد
و بعضی گفته اند که اعراف کنگره های بالای آن حصار است و بعضی گفته اند
صراط است و اول اشهر و اظهر است و ایضا خلاف است در مردانی
که در اعراف می‌باشند بعضی گفته اند گروهی اند که حسنات و سیئات ایشان
برابر باشد حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان بجهنم روند و گناهان
ایشان مانع شده میان ایشان و بهشت پس ایشانرا در اینجا گذاشته اند
تا خدا حکم کند در حق ایشان بانچه خواهد پس ایشانرا داخل بهشت می‌کنند
و بعضی گفته اند که ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می‌شناسند

وخازنان بهشت و جهنم بوده هستند یا حافظان اعمال اند که گواه اند و در آخرت
بر مردم و بعضی گفته اند که ایشان بهترین مومنان‌اند و ثعلبی از ابن عباس روایت
کرده است که اعراف موضع بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه
و عباس علیهم السلام در آنجا می باشند و دوستان خود را می شناسند به
سفیدرویی و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه اطهار
علیهم السلام وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که می شناسیم
هر کس را بسیمای او و هر که ما را می شناسد و ما او را می شناسیم او را داخل
بهشت می کنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم می کنیم
و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفین عامه
و مرجون لامر الله و فساق شیعه که حسنات و سیئات ایشان برابر
باشد خواهند بود و مقتضای جمع بین الاخبار آنست که اصحاب اعراف
که حاکم در اعراف اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله
علیهم خواهند بود که مومنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکردانند
و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان متعصب را بجهنم
می فرستند و جمعی از فساق شیعه و مستضعفان عامه که بعد از این مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی اهل اعراف اند که ایشان موقوف می مانند و در اعراف
و آخر جمیع ایشان بشفاعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت او
داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت
میشوند و بعضی همیشه در اعراف می مانند و مردد و محتمل است چنانکه ابن بابویه رحمه الله

ودر رساله عقائد گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصاریست
در میان بهشت و جهنم و بران مردانی چند هستند که می شناسند هر کس را بسیمای ایشان
و آن مردان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای اویند علیهم السلام
که داخل بهشت نمیشود مگر کسی که ایشانرا می شناسد و ایشان او را می شناسند
و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ایشانرا نشناسد و ایشان او را نشناسند
و مرجون لامر الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد خدا
ایشانرا یا توبه خواهد کرد و امیدوار حکم خدا بر ایشان یعنی گناه ایشانرا خواهد آمرزید
و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله سره گفته است اعراف کوهی است
در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصاریست در میان اینها و محصل
سخن در اینباب آنست که مکانی است که نه از بهشت است و نه از جهنم و احادیث
درین باب وارد شده است که چون روز قیامت شود در اعراف
خواهند بود رسول خدا صلی الله علیه و اله و امیر المؤمنین علیه السلام و امامان
علیهم السلام از ذریت آنحضرت و ایشانند اینها که خدا فرموده است وَعَلَى الْأَعْرَافِ
رِجَالٌ و حق تعالی با ایشان می شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم را
بعلامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگرداند چنانچه فرموده است يَعْرِفُونَ
كُلًّا بِسِيمَاهُمْ و ایضا فرموده است يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ
یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران بسیمای ایشان و فرموده است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ پس خبر داده است که در میان خلق
طائفه هستند که توسم میکنند خلق را و علامات ایشانرا ملاحظه می نمایند و بسیمای آنها

ایشانرا می شناسند و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده صاحب
و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بغراست و از حضرت باقر علیه السلام
منقول است که مائیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد
شده است که حق تعالی ساکن میکرداند در اعراف طائفه از خلق را
که مستحق نشده اند باعمال حسنه خود ثواب و عقاب را و مستحق خلود در جهنم
نیز نشده اند و ایشانند مرجون لامر الله که خدا فرموده است و آنها
ایشان شفاعت می باشد و پیوسته در اعراف هستند تا حضرت و
ایشانرا که داخل بهشت شوند بشفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله
و امیر المومنین علیه السلام و بعضی گفته اند که اعراف مسکن طائفه چند نیز هست
که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا
ایشانرا در این مکان ساکن میکرداند و عوض میدهد ایشانرا برالمها که در دنیا
رسیده است بنعمت چند که پست تر است از منازل اهل ثواب که باعمال خود
مستحق شده اند در بهشت با آنها میرسند و اینها که ذکر کردیم عقل ابا ندارد
از اینها و اخبار درین باب وارد شده است حق تعالی حقیقت حال را
بهتر میداند و آنچه تحقیق است آنست که اعراف مکانیست میان دوزخ و بهشت و می ایستند
در آن حجتهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی اند چون لامر الله
در آنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهد شد
تا اینجا کلام شیخ مفید بود رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام که اعراف تلی چند است میان بهشت و

و در آنجا باز میدارند هر پیغمبری و خلیفهٔ پیغمبری را با گنه کاران اهل زمان خود
همچنانکه می ایستد سرکردهٔ لشکر با ضعیفان لشکر خود که ایشان را محافظت نماید
و نیکوکاران پیشتر به بهشت رفته اند پس خلیفهٔ خدا در هر زمان میگوید بگنه کاران
که با او ایستاده اند که نظر کنید بسوی برادران خود که نیکوکار بودند و پیشتر به بهشت
رفته اند پس سلام می کنند گنه کاران بایشان چنانکه حق تعالی فرموده است
وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس خبر داده است خدا
که ایشان داخل بهشت نشده اند و لیکن طمع دارند و امیدوارند که داخل
شوند فرموده است وَهُمْ يَطْمَعُونَ یعنی این گنهکاران داخل بهشت
نشده اند و طمع دارند که خدا و ند رحیم ایشان را داخل بهشت کند بشفاعت
پیغمبر و امام و نظر میکنند این گنه کاران بسوی اهل جهنم و میگویند پروردگارا
مگردان ما را با گروه ستمکاران پس ندا میکنند اصحاب اعراف که پیغمبران
و خلفای ایشانند بآن مرکه از جانب خدا بایشان میشود داخل شوید در بهشت
خوفی بر شما نیست و اندوهناک نخواهید شد و ایضاً شیخ طبرسی و صفار
و دیگران روایت کرده اند از اصبغ بن نباته که گفت روزی در خدمت
حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم پس عبد الله بن کوا آمد و از آنحضرت
تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کوا ما را در روز
قیامت باز میدارند میان جنت و نار هر که ایمان بما آورده و یاری ما
کرده است می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل بهشت میکنیم
و هر که دشمن ما ست می شناسیم او را بسیمای او و او را داخل جهنم می کنیم

يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ يعنى آن مردانى كه بر اعراف موكل اند كه ما ايشانيم
مى شناسيم جميع خلائق را بسيماى ايشان پس اهل بهشت را بسيماى
مطيعان و اهل جهنم را بسيماى عاصيان و على بن ابراهيم بسند كالصحيح از حضرت
صادق عليه السلام روايت كرده است كه اعراف موضع بلندى چند است
ميان جنت و نار و رجال ائمه اند مى ايستند بر اعراف با بعضى از شيعيان
خود و وقتى كه مومنان كامل بى حساب به بهشت رفته اند پس ميگويند
ائمه با اين شيعيان خود كه گناهكار اند كه نظر كنيد بسوى برادران مومن خود
كه بى حساب داخل بهشت شده اند پس سلام مى كنند بر ايشان اميدوار اند
كه بشفاعت ائمه با ايشان ملحق گردند پس ائمه با ايشان ميگويند كه نظر كنيد
بسوى دشمنان خود در جهنم چون نظر كنند استغاثه كنند كه پروردگارا ما را با ايشان
ملحق مگردان پس ندا كنند ائمه آن جماعتى را كه ايشان را بسيماى ايشان
مى شناسند از دشمنان خود كه در جهنم اند و گويند فائده نبخشيد بشما انچه
جمع كرديد در دنيا از اموال ما و انچه تكبر كرديد بر ما و غصب حق ما كرديد
پس گويند با اينها كه اين شيعيان و برادران من اند كه شما در دنيا سوگند
ياد ميكرديد كه رحمت خدا شامل حال ايشان نخواهد شد پس گويند ائمه
بگناهكاران شيعيان خود كه داخل شويد در بهشت بر شما خوفى نيست و اندوهى
نيست پس حق تعالى فرموده است و ندا كنند اصحاب آتش اصحاب
بهشت را كه بريزيد بر ما از آب يا از انچه خدا روزى كرده است شما را
اهل بهشت گويند بدرستيكه خدا حرام كرده است اينها را بر كافران كه

وین خود را لهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور کرد ایشانرا زندگانی دنیا
پس امروز ترک می کنیم ایشانرا چنانچه فراموش کردند ملاقات این روز را
و آیات ما را انکار میکردند **فصل هیجدهم** در بیان جماعتی است که داخل
جهنم میشوند و جمعی که در ان مخلد می باشند و جمعی که در ان مخلد نمی باشند بدانکه
خلافی نیست در انکه اهل بهشت مخلد در نعیم بهشت خواهند بود و هرکه داخل
بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب دیگر بیرون نخواهد آمد
و خلافی نیست میان مسلمانان در انکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان
تمام شده باشد مخلد در عذاب جهنم خواهند بود و عذاب ایشان هرگز سبک
نخواهد شد و آیات بسیار درین باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته
داخل جهنم نمیشوند و گذشت که یا داخل بهشت میشوند و یا در اعراف خواهند بود
با تکلیف دیگر نسبت با ایشان خواهد شد و جمعی از ضعفای العقول که تمیز میان حق
و باطل نتوانند کرد و یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و تفحص دین حق نتوانند کرد
یا در زمان جاهلیت و فترت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد
داخل مرجون لامر الله اند و احتمال نجات در باب ایشان هست و خلافی نیست
در ان که کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است
و مخلد در نار است و ضروری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد در دین
اسلام و هرکه صاحب آن دین باشد آنرا داند مگر نادری مثل کسی که تازه مسلمان
شده باشد و هنوز نزد او آن ضروری نشده باشد مانند نماز و روزه ماه مبارک رمضان
و حج و زکوة و امثال اینها کسی که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند

فصل هیجدهم در بیان جماعتی که داخل جهنم میشوند و جمعی که مخلد میباشند و جمعی که مخلد نمی باشند

ترک اینها را کافر است و مستحق قتل است و همچنین اگر فعلی از و صادر شود که متضمن
استخفاف بدین یا حرمات الهی باشد عمداً مثل آنکه عمداً مصحف مجید را
بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لگد بر آن زند یا حق تعالی را یا ملائکه را
یا یکی از انبیا یا ائمه را دشنام دهد یا سخنی گوید که متضمن استخفاف باشد خواه
در نظم و خواه در نثر یا کعبهٔ معظمه را بی جهتی خراب کند یا عمداً در آن بول یا غائط بکند
و همچنین نسبت به روضات مقدسهٔ حضرات رسول خدا و ائمهٔ هدی علیهم السلام
استخفافی کند بقول یا بفعل یا تربت حضرت امام حسین ع را استخفافی کند قولاً یا فعلاً مثل آنکه
والعیاذ بالله بآن استنجا کند یا نسبت بکتب حدیث شیعه استخفافی کند
و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادات که ضروری دین است
استهزا و استخفاف نماید یا بت و غیر بت را معبود خود قرار دهد و آن را بقصد
عبادت سجده کند یا شعار کفر را که متضمن اظهار کفر باشد ظاهر کرداند مثل آنکه
زنار به بندد و باین قصد یا پیشانی خود را بروش هنود زرد کند بقصد اظهار
شعار ایشان و بعضی دیگر در ضمن ضروریات دین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و اما غیر شیعهٔ امامیه از سنیان و زیدیه و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه
و سایر فرق مخالفین اگر انکار یکی از ضروریات دین اسلام کنند آنها نیز کافر
و نجس و مخلد در جهنم اند و نیز خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و ناصبها
نسبت بائمه میگویند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه را خدا دانند
یا بهتر از پیغمبر دانند یا گویند خدا در ایشان حلول کرده است یا ایشان را
خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و نواصب که عداوت با ائمه علیهم السلام

یا بعضی از ایشان وا بسته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضروری دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که غسل مکن از چاهی که دران جمع میشود غساله حمام زیرا که دران غساله ولد الزنا می باشد و غساله ناصبی می باشد و آن بدتر است از ولد الزنا و بدرستیکه حق تعالی خلقی بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا خوارتر است از سگ و مجسمه که خدا را جسم میدانند از بلور یا بصورت پسر ساده میدانند ایشان نیز کافرانند و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فرق مخالفان دو قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم به بطلان مذهب خود دارند و از برای تعصب و اغراض دنیویه انکار حق می نمایند یا باعتبار متابعت آبا و اسلاف بدین باطل قائل شده اند و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین حق نمی کنند و خود را از اغراض باطله خالی می کنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین حق نمیکنند با آنکه قدرت بران دارند و دوم جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و باعتبار ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد و یا در بلاد مخالفین اند و قدرت بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر نشده است و امثال ایشان چنانچه اشاره بانها شده اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مرجون لامر الله اند و نه حکم بکفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایمان ایشان و در آخرت حال

ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است مگر مستضعفان از مردان
و زنان و پسران که استطاعت حیله و چاره ندارند و هدایت نمی یابند راهی را
پس این جماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کننده و آمرزنده است
و احادیث بسیار در تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی
چند اند که حیله بسوی کفر نمی یابند که دانسته کافر شوند و راهی بسوی
ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردان و زنان که عقول
ایشان مثل عقول کودکانست که مستضعف کسی است که ولایت
اهل بیت و محبت ایشان دارد و بیزاری از دشمنان ایشان نمیکند
و در بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف مذهبها
دانست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است
که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان را تا امر خدا در باب
ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول میکند
و ایشان را مُرجَونَ لِاَمرِ اللهِ میگویند و در احادیث واقع شده است
که مراد گروهی چند اند که از شرک و بت پرستی در آمدند و ایمان را
بدل خود نشناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم شوند
و در محاسن از زراره بسند صحیح روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسنه بیاورد
از برای او است ده برابر آن آیا این در باب کسی هست که سنی نباشد
فرمود که نه مخصوص مؤمنان است گفتم کسی که نماز کند و روزه بدارد و اجتناب

محرمات نکند و ورع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ناصبی فرمود که خدا
ایشان را داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت
کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری
رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان
خود را مثل آنکه من می شناسم نشناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم
و سلام کردم و نشستم نزدیک درگاهیکه پرده بران آویخته بود بادی آمد
و گوشه پرده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک
بچهار سال می بایست داشته باشد مرا ندا کرد که ای کامل بن ابراهیم
بر خود لرزیدم و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سیدمن گفت آمده بسوی ولی خدا
و حجت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه مثل تو عارف
و شیعه باشد گفتم بلی والله از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد
کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سوگند که گروهی داخل بهشت میشوند
که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای سیدمن کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند
که بسبب محبتی که بعلی دارند قسم بحق او یاد میکنند و نمیدانند که چیست حق او
و فضل او و اما جماعت اول که متعصبان مخالفانند در باب ایشان اختلاف است
بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت هر دو حکم کافر دارند و نجس اند
و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قایل اند
و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست
و در آخرت مخلد در جهنم اند و بعضی گفته اند بعد از دخول از جهنم بدر می آیند اما

۶۴۷

داخل بهشت نمیشوند و در اعراف خواهند بود و بنا بر این قایل شده اند

که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول نادر و ضعیف

است و علامه حلی رحمه الله علیه در شرح یاقوت گفته است اما آنها

که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المؤمنین نشده است اکثر

اصحاب ما قائل اند که ایشان کافر اند و بعضی گفته اند که

ایشان فاسق اند و آنها که قائل اند که ایشان فاسق اند

خلاف کرده اند در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان

مخلد اند در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص میشوند از عذاب و داخل بهشت میشوند و این قول شاذ

و نادر است و مصنف او قائل شده است که از عذاب خلاص میشوند

اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتیکه دلالت بر کفر مخالفین میکند و

آنکه ایشان مخلد در نار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از

طرق عامه و خاصه متواتر است و قول باینکه ایشان مخلد در

جهنم نیستند یا داخل بهشت می شوند قولی است در نهایت ندرت

و قائل بآن معلوم نیست و آن در میان متأخرین متکلمین

بهم رسیده است که خبری از آثار و اخبار و اقوال قدمای

اخیار ندارند ابن بابویه رحمه الله در رساله عقائد

گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم

و ملعون است و هر که امامت را در غیر اهلش قائل شود ظالم و ملعون

و حضرت رسول فرموده است هر که انکار کند امامت علی ... را ...

انکار پیغمبری من کرده است و هرکه انکار پیغمبری من کند انکار پروردگار
خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیرالمؤمنین
علیه السلام و امامان علیهم السلام بعد از او کند منزله کسی است که انکار پیغمبری
پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیرالمؤمنین
علیه السلام و انکار کند یکی از امامان بعد از او را بمنزله کسی است که ایمان
بیاورده بجمیع پیغمبری پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله را
و حضرت صادق علیه السلام فرموده که منکر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که امامان بعد از من دوازده نفر اند اول ایشان
امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و آخر ایشان قائم است علیهم السلام
اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است
هرکه انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق ع
فرموده که هرکه شک کند در کفر دشمنان ما و ستم کنندگان بر ما کافر است و اعتقاد
ما در آنها که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هرکه با علی
قتال کند با من قتال کرده است و هرکه با علی جنگ کرد با من جنگ کرده است
و هرکه با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت در حق علی
و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است که من جنگم با هرکه با ایشان جنگ کند
و صلحم با هرکه با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند
از بتهای چهارگونه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهارگونه عائشه و حفصه
و هند و ام الحکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین

خلق

خلق نمایند و آنکه تمام نمی‌شود اقرار بخدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام
مگر به بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسائل
گفته است که اتفاق کرده‌اند امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت
احدی از ائمه علیهم السلام را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب
گردانیده است از فرض اطاعت ایشان پس او کافر و گمراه است
و مستحق خلود در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده‌اند
امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافرند و بر امام لازم است که ایشان را
توبه بفرماید در وقتی که متمکن باشد بعد از آنکه ایشان را بدین حق بخواند و حجتها
بر ایشان تمام کند اگر توبه کنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند
قبول کند والا ایشان را بکشد از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان
بمیرد بر آن مذهب او از اهل جهنم است و سید مرتضی در شافی و شیخ طوسی
در تلخیص گفته‌اند که نزد امامیه ثابت است که هر که جنگ کند با امیرالمؤمنین
علیه السلام کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است
بر این و اجماع ایشان حجت است زیرا که معصوم داخل است و ایضا
میدانیم که هر که با آنحضرت جنگ کند منکر امامت او خواهد بود و انکار
امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که معصیت
هر دو در این باب یکسان است پس استدلال کرده‌اند باحادیث بسیار
در این باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الایمان نیز سخن بسیار
در این باب گفته است و معلوم میشود که کفر و نجسی ایشان را اجماعی میدانند

و آنچه از مجموع اخبار درین باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از
مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی‌آیند و
در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی میدانست که دولت باطل بر دولت
حق پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام غالب خواهد گردید و شیعیان را
معاشرت و مواصلت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد در این دولتهای
باطل اکثر احکام اسلام را بر ایشان جاری گردانید که جان و مال ایشان محفوظ
بوده باشد و حکم بطهارت ایشان بکنند و ذبیحه ایشان را حلال دانند و دختر
از ایشان بخواهند و میراث با ایشان بدهند و از ایشان بگیرند و سایر
احکام اسلام را بر ایشان جاری کنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود و در دولت
ایشان چون آن حضرت صاحب ظاهر شود و حکم بت پرستان را بر ایشان
جاری کند و در همه احکام مثل سایر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شهید ثانی
بدین تصریح کرده اند و بدین جمع میان همه احادیث می شود و ایضاً
ممکن است بگوئیم که چون درین زمان شبهه بر ایشان هست فی الجمله
حکم اسلام بر ایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم ع چون
حق ظاهر صریح را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار می کنند
حکم سایر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث
متواتر است که عامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود بمرگ جاهلیت
و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی

امام

بر کفر و نفاق و گمراهی مرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که حق تعالی
نظر رحمت نمی کند بر ایشان در قیامت و عمل ایشان را قبول نمیکند و عذاب
الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند و از جانب خدا
منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده است
و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث
بسیار تاویل آیاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است
باهل سنت و مخالفان کرده اند و بعضا در اخبار بسیار وارد شده است
که ناصبی هر چند سعی بسیار در عبادت کند داخل این آیه است عَامِلَةٌ
نَاصِبَةٌ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی عمل کنند و تعب کشنده است بناصبی
و ملازم آتشی خواهد بود گرم و سوزنده و در احادیث معتبره در علل الشرایع
و ثواب الاعمال وارد شده است که ناصبی آن نیست که عداوت
اهلبیت داشته باشد زیرا هیچ کس نیست که بگوید من دشمن محمد و آل محمدم
و لیکن ناصبی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه ائید
و ولایت ما دارید و تبرا از دشمنان ما میکنید و ابن ادریس رحمه الله
در کتاب سرائر از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است
که نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه السلام و سوال کردند که آیا محتاج
هستیم در دانستن ناصبی بزیاده از این که ابوبکر و عمر را تقدیم کند
بر امیر المومنین علیه السلام و اعتقاد بامامت آنها داشته باشد حضرت

در جواب نوشت که هرکه این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است
و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا باسمان
بردند حق تعالی بمن وحی کرد در باب علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند
مشک پوسیده بشود و بیاید بنزد من انکار وجوب ولایت و امامت
ایشان بکند اورا در بهشت خود ساکن نکردانم و در زیر عرش خود
جا ندهم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده در تفسیر
این آیه بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بلی هرکه کسب کند گناهی را
و احاطه کند باو خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در ان
خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که احاطه باو بکند آنست که اورا
بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند اورا از ولایت و دوستی
خدا و ایمن کرداند اورا از غضب خدا و آن شرک بخداست و کفر باو
و کفر بنبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی ابن ابی طالب
علیه السلام و خلفای او هریک ازینها سیئه ایست که باو احاطه کرده است
یعنی احاطه باعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل
کنندگان باین سیئه احاطه کنندگان اصحاب نارند و همیشه در جهنم
خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است

در تفسیر این آیه کریمه که هرگاه انکار کند امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را
پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام
در جهنم خواهند بود ابدالآباد و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر
فرات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود
منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی ابن ابیطالب علیه السلام
برخیزم من پس بمن گویند توئی علی گویم منم پسر عم پیغمبر صلی الله علیه و آله
و وصی او و وارث او پس بمن گویند راست گفتی داخل بهشت
شو آمرزیده خدا ترا و شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشان را از فزع اکبر
قیامت داخل شوید ایمنان ترسی بر شما نیست امروز و اندوهناک
نخواهید شد هرگز و در علل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت
کرده است که در وقت نماز که این خلق می کنند خدا ایشان را
لعنت میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق ما می کنند و تکذیب
ما میکنند در امامت و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام گفت بجز آن که ریسمان در گردن تست
و ولایت اهل بیت را بکش میان خود و میان اهل عداوت که گفته است
تو باشد در ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام از ذریت
بهشت چند از نسل محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

وبسند حسن کالصحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از دین من و لایت
بدر رود و از و بیزاری بجوئید هر چند از نسل علی علیه السلام و فاطمه باشد
و در عقاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی
علی علیه السلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او
نشانی نیست هر که متابعت او کند مومن است و هر که انکار او کند
کافر است و هر که شک کند در او مشرک است و ایضاً از آنحضرت
روایت کرده است که اگر انکار امیر المومنین علیه السلام کنند جمیع هر که در
زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و ایضاً در اکمال الدین
از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند
در معرفت امام علیه السلام هر زمان شخص او و نعت او کافر شده است
بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که آئمه بعد از پیغمبر ما دوازده نجیب اند
که ملک با ایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند باز یا و کند از دین خدا
بدر میرود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقریب المعارف
روایت کرده است که از آزاد کرده حضرت علی ابن الحسین علیه السلام
از آنحضرت در خلوت پرسید که مرا بر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده
از حال ابوبکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را
دوست دارد کافر است و ایضاً روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت
از حال ابوبکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرند و هر که ولایت ایشان

اشته باشد کافر است و در این باب احادیث بسیار بهست
در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بحار مذکور است
اما اصحاب کبائر از شیعه امامیه که گناهان کبیره کرده باشند و بی توبه
ده باشند خلافی نیست میان علمای امامیه که ایشان مخلد در جهنم نخواهند
شفاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه هدی الله باکثر ایشان
ی خواهد شد چنانچه گذشت و اما آنکه آیا بعضی از ایشان ممکن است
اخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نگردد یا آنکه بفضل خدا هیچ یک
اخل جهنم نمی شوند و عقاب ایشان یا در دنیاست یا در وقت
رون یا در قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام
سیار دارد و گویا سبب اختلاف و ابهام آنست که شیعه جرات
ارتکاب کبائر و معاصی ننمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آنست
اصحاب کبائر مخلد در جهنم خواهند بود و احادیث و اخبار بر نفی این
ل بسیار است چنانکه ابن بابویه بسند حسن کالصحیح از حضرت کاظم روایت
ده است که مخلد در جهنم نخواهند بود احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل ضلال
شرک و کسی که اجتناب از گناهان کبیره کرده باشد از مومنان او را
ز گناهان صغیره سوال نمی کنند حق تعالی میفرماید اگر اجتناب کنید از کبا
نچه نهی کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می آمرزیم گناهان شما را و دا
ل میکنم شما را در مدخل و منزل نیکوئی گرامی راوی گفت یا ابن رسول الله
لی الله علیه وآله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مومنا

فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی علیه السلام که گفت شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبائر
از امت من و اما نیکوکاران پس بر ایشان راه اعتراضی نیست و احتیاج
بشفاعت ندارند راوی گفت چگونه شفاعت از برای اهل کبائر می باشد
و حال آنکه حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى یعنی شفاعت نمی کنند
شفاعت کنندگان مگر برای کسی که پسندیده باشد و کسی که مرتکب کبائر
میشود پسندیده نیست حضرت فرمود هیچ مومنی نیست که ارتکاب گناهی
بکند مگر آنکه بد می آید او را این فعل و پشیمان میشود و از آن و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بس است پشیمانی از برای توبه و فرمود
که هر که شاد کند او را حسنه او و آزرده کند او را گناه او پس او مومن است
پس کسی که پشیمان نشود از گناهی که مرتکب آن میگردد پس او مومن نیست
و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق تعالی
میفرماید که نیست در قیامت ظالمان را دوستی و نه شفیعی که سخن او را بشنوند
و اطاعت او کنند راوی گفت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله بچه جهت
مومن نیست کسی که پشیمان نشود بگناهی که مرتکب آن گردد حضرت فرمود
زیرا که هر که مرتکب شود کبیره از گناهان را و داند بعلم یقین که او را وعید
عقاب کرده اند البته پشیمان می شود بر آنچه کرده است و هرگاه پشیمان
شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد گردید و هرگاه نادم بر آن
نباشد مصر خواهد بود و مصر آمرزیده نمی شود برای آنکه مومن نیست و باور نکرده

عقوبت گناهی را که مرتکب شده است و اگر ایمان بعقوبت میداشت
البته پشیمان میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کبیره نیست با استغفار
و صغیره نیست با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است وَلَا يَشْفَعُونَ
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده
باشد و دین اقرار بجزاست بر حسنات و سیئات یعنی در دین داخل است
و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان میشود بر آنچه مرتکب
شده از گناهان چون میداند عاقبت آنرا در قیامت و در تفسیر امام
حسن عسکری علیه السلام مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ولایت
علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد
مگر آنچه باهلش میرسد از تطهیر از گناهان به محنتهای دنیا و ببعضی از عذاب
در آخرت تا آنکه نجات بیابد از آن بشفاعت موالی طیبین او و ولایت
و محبت اضداد علی علیه السلام و مخالفت آنحضرت سیئه ایست که نفع نمیکند
با آن هیچ چیز مگر آنکه منتفع میشوند در دنیا بسبب طاعتهای خود بنعمت
و صحت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیزی از
برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی
کند بچشم خود بهشت را هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیادتی
حسرت او منزل او را در بهشت باو می نمایند که اگر مومن می بودی و موالات
علی علیه السلام میداشتی جای تو در اینجا می بود و کسی که ولایت علی علیه السلام
و اقرار بامامت او داشته باشد و بیزاری جوید از دشمنان او و انقیاد

نماید دوستان او را آتش را بچشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای
او را در جهنم باو می نماید و میگویند اگر شیعه و موالی علی علیه السلام
نبودی جای تو اینجا می بود مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد او را در جهنم
عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بدن
خود را در حمام از چرک پاک کند پس بشفاعت موالی و امامان خود از جهنم
بدر آید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از خدا بترسید ای گروه
شیعه و بدانید که بهشت از شما فوت نمیشود و هرچند بسبب قبایح اعمال
شما دیر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات و زیادتی
در رفعت درجات بهشت گفتند آیا داخل جهنم میشود احدی از محبان تو
و محبان علی علیه السلام فرمود کسی که چرکین کرده باشد نفس خود را به مخالفت
محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مرتکب محرمات شده باشد و ستم
بر مردان مومن و زنان مومنه کرده باشد و مخالفت کرده باشد
شرایعی را که برای او مقرر کرده باشند بیاید در روز قیامت کثیف و چرک
آلوده و نجس پس گویند باو محمد و علی صلوات الله علیهما که تو چرکین و نجسی و
صلاحیت رفاقت نیکان و معانقه حوریان و مصاحبت ملائکه مقربان
نداری مگر آنکه ترا پاک کنند از این کثافات پس او را داخل در طبقه بالای
جهنم کنند و به بعضی از گناهان او را عذاب میکنند و بعضی از ایشان هستند
که در صحرای محشر بعضی از شداید با ایشان میرسد بسبب بعضی از گناهان
ایشان پس آئمه او بعضی از برگزیدگان شیعیان خود را میفرستند که برگزینند چنین

و می‌رباید ایشان را از مردم چنانچه مرغ دانه را برمی‌چیند و داخل بهشت
میکرداند و بعضی که گناهان ایشان کمتر است پس پاک می‌کنند ایشان را
بشدائد و نوایب که از پادشاهان و غیر ایشان بایشان میرسد تا آنها
که در دنیا ببدنهای ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند طاهر و مطهر
و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و گناهی بر ایشان مانده است
جان کندن را بر ایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اگر گناهی
باند بهولی که بعد از مرگ بایشان برسد کفاره میشود و اگر باز باند بشدائد
عرصات قیامت و اگر بیشتر و عظیم‌تر باشد در طبقه اعلای جهنم عذاب
میکنند و ایشان از سایر محبان ما عذاب ایشان شدیدتر است و
گناهان شان عظیم‌تر است و این جماعت را شیعه ما می‌نامند محب ما
می‌نامند و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نیست شیعه ما
مگر کسی که پیروی و متابعت ما کند و متابعت آثار ما می‌نماید و اقتدا کند
بما در اعمال ما و ابن بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده اند که فرمود که بخدا سوگند که دو تای شما را در جهنم نخواهند
دید بخدا سوگند که یکی را نخواهند دید راوی پرسید که این در کجای قرآن
هست فرمود در سوره رحمن که میفرماید لَا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ مِنْکُمْ اِنْسٌ
وَلَا جَانٌّ یعنی سوال کرده نمی‌شود از گناهان او از شما شیعیان آدمی
و نه جنی راوی گفت که منکم در مصحف ما نیست حضرت فرمود بخدا سوگند
که بود و عثمان انداخت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق برطرف شود

و کلینی بسند موثق از میسر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب تو چه حال دارند گفتم ما نزد سنیان بدتریم از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان حضرت تکیه فرموده بود چون این را گفتم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود بخدا سوگند دو نفر از شما داخل جهنم نمیشوند نه والله که یکی نیز داخل نمیشود شما بدانید این آیه که مضمونش این است چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشان را از اشرار و بدترین مردم می شمردیم پس فرمود که سنیان شما را در جهنم طلب می کنند و یکی از شما را در آنجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی علیه السلام تو در قیامت بنور من متوسل می شوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو و شیعیان تو بنور ذریت تو پس یکی نخواهند برد شما را بغیر از بهشت پس چون داخل بهشت شوید و بازنان خود در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند بسوی مالک که بگشا درهای جهنم را تا نظر کنند دوستان من بسوی آنچه تفضیل داده ام ایشان را بر دشمنان ایشان پس بگشایند درهای جهنم را و شما مشرف شوید بر ایشان چون اهل جهنم شمیم بهشت را بیابند گویند ای مالک آیا طمع داری از برای ما که خدا تخفیف دهد عذاب را از ما یا نسیمی می یابیم مالک گوید خدا وحی کرده بسوی من که درهای جهنم را بگشایم تا نظر کنند اهل بهشت بسوی شما پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جهنم گوید یکی از اهل بهشت را ندا کنند

که آیا تو گرسنه بودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریان
بودی و من ترا جامه دادم باز دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی ترسیدی
و ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا من پنهان نمیکردم و همچنین
هر که از ایشان حقی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یاد او نماید و او تصدیق نماید
پس همه گویند بآنها که عذر گناهان ما را از خدا بطلبید که بشما بخشد پس آنها
دعا کنند و خدا ایشان را بخشد و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت
ملامت کنند و ایشان را جهنمیان گویند پس ایشان گویند بآنها که شفاعت
ایشان را کردند که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا
کنید که این نام را از ما بردارد و در بهشت جائی بما بدهد ایشان دعا کنند
حق تعالی بادی را امر کند که بر دهان اهل بهشت بوزد و آن نام را فراموش
کنند و مأوای در بهشت از برای ایشان قرار کند و حسین بن سعید در کتاب زهد
بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم
از حضرت صادق علیه السلام از جهنمیین فرمود که پدرم میگفت که از جهنم بیرون
می آیند پس ایشان را می آورند بسوی چشمه نزد دروازه بهشت که آنرا عین الحیوان
میگویند پس از آب آن چشمه بر ایشان می ریزند پس بروشی که گیاه می روید
گوشت و پوست و موی ایشان می روید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است
از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم
از حال کسی که داخل جهنم می شود پس خدا بیرون می آورد و داخل بهشت
می کنند حضرت فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم بآنچه پدرم در این باب می گفت

می فرمود که مردی چند را بیرون می آورند از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته
شده باشند پس می برند ایشان را بسوی نهری نزد دروازهٔ بهشت که آنرا حیوان
میگویند و از آن آب بر ایشان می ریزند پس گوشتها و مویها و خونهای
ایشان می روید و ایضاً بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که جماعتی را می سوزانند در آتش تا وقتی که مانند
زغال میشوند شفاعت ایشان را در می یابد پس می برند ایشان را بسوی نهری
که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل می کنند در آن پس می روید
گوشتهای ایشان و خونهای ایشان و برطرف می شود از ایشان کثافت
و اثر سوختگی آتش و داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را جهنمیان میگویند
پس همه صدا بلند می کنند که خداوندا از ما بردار این نام را پس از ایشان
برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی علیه السلام همیشه در جهنم
خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر دیگر از حمران
روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سنیان
میگویند تعجب نمی کنند از جماعتی که دعوی می کنند که خدا جماعتی را از آتش
بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد گردانید
حضرت فرمود که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ
در بهشت جنتی پست تر از جنتی می باشد و در جهنم آتشی پست تر از آتشی میباشد
آنها با دوستان خدا در یک مسکن نخواهند بود بخدا سوگند که میان بهشت
و دوزخ نیز منزلتی می باشد و من نمی توانم از ترس مخالفان سخن بگویم

وقتی که قائم علیه السلام ظاهر میشود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد
با علمای ایشان و ایشانرا خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون
اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضاً
در کتاب زهد بسند صحیح از ابن ابان روایت کرده است
که امام علیه السلام در باب جهنمیان گفت که داخل جهنم می شوند
بگناهان خود و بیرون می آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده است که آخر کسی که از جهنم بیرون می آید
مرویست که او را همام میگویند و در جهنم عمری ندا خواهد کرد و خدا را که
یا حنان یا منان مولف گوید که این جماعت که در این احادیث معتبره
وارد شده است که از جهنم بیرون می روند و داخل بهشت می شوند
محتمل است که فساق شیعه در اینها داخل بوده باشند و ممکن است
که مخصوص مستضعفین بوده باشد و ابن بابویه روایت کرده است و آنچه
حضرت امام رضا علیه السلام از برای مامون نوشته است از محض
اسلام مذکور است که خدا داخل جهنم نمی کند مومنی را و حال آنکه او را
وعدهٔ بهشت کرده است و بیرون نمی کند از جهنم کافری را و حال آنکه
او را وعید آتش فرموده است و مخلد بودن در آن و گناهکاران
اهل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می آیند از آن و شفاعت از برای
ایشان جائز است و در خصال در حدیث اعمش از حضرت صادق
نیز این را روایت کرده است و ایضاً در کتاب فضائل الشیعه

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که باشیعیان خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و قبرهای شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت خواهد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کرده است که فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه میگوئید و اعتقادهای شما را نمی داند و خدا او را داخل بهشت می کند و مردی شما را دشمن میدارد و نمیداند چه میگوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم میکند و کلینی و عیاشی از ابن ابی یعفور روایت کرده اند که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که من اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشود تعجب من از گروهی چند که ولایت شما ندارند و ولایت ابوبکر و عمر دارند و ایشان را امانت و راستی و وفا هست و از گروهی چند که ولایت شما دارند و آن امانت و راستی و وفا ندارند پس حضرت درست نشست و من آورد مانند غضبناک پس فرمود که دینی نیست برای کسی که عبادت کند خدا را با ولایت امام جابری که از جانب خدا نباشد امامت او و عتابی و غضبی نیست برای کسی که عبادت خدا کند با ولایت امام عادلی که از جانب خدا منصوب باشد گفتم آنها را دینی نیست و اینها را عتابی نیست فرمود بلی مگر نشنیده قول حق تعالی را اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ فرمود یعنی خدا دوست

و یاور آنها است که ایمان آورده اند بیرون می آورد ایشان را
از تاریکیهای گناهان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار
کرده اند ولایت هر امام عادلی را که از جانب خدا منصوب باشد
و فرموده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ
مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شدند دوستان و یاور
ایشان پیشوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی ظلمتها
و تاریکیها حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار
کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا
واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان
اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و ایضا کلینی بسند
صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی
فرموده است که البته عذاب میکنم هر رعیتی را در اسلام که اعتقاد
کند بولایت هر امام جابری که از جانب خدا نیست هر چند آن رعیت
در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشد و البته عفو میکنم از هر رعیتی در اسلام
که اعتقاد کند بولایت هر امام عادلی که از جانب خدا باشد
هر چند آن رعیت در نفس خود ستمکار و بدکار باشد و ایضا بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که بدرستی که خدا شرم
نمیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا نباشد

هرچند در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند و بدرستی که خدا البته شرم میکند
از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند با مامی که از جانب خدا باشد
هرچند در اعمال خود بدکردار و ستمکار باشند و در عیون اخبار الرضا
بسند معتبر از آن حضرت ع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان
خود خواهیم بود و هرکس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنیم در آن و خدا
اجابت ما میکند و هرکس مظلمه او در او میان او و مردم باشد بخشش می کنیم
از ایشان و می بخشند با و هرکه مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم
با نکه عفو کنیم و در گذریم و در امالی از آنحضرت ع روایت کرده است
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام گفت بشارت ده
شیعیان خود را که منم شفیع ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع نکند
در آن وقت مگر شفاعت من و در مجالس شیخ مفید و شیخ طوسی
روایت شده است از حضرت سید الشهداء علیه السلام که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده دوست از مودت ما اهل بیت ع بر مدارید
که هرکه در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد داخل بهشت
شود بشفاعت ما بحق آنخدا وندیکه جانم بدست قدرت اوست که
نفع نمی بخشد بنده را اعمال او مگر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس
روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلام که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دوستان

شیعیان ترا و دوستان دوستان شیعیان ترا و ایضاً
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرموده است که خدای عزوجل میفرماید که هر که ایمان
آورده باشد به پیغمبری من و بولی من او را داخل بهشت کنم با هر عملی که داشته
باشد و در مجالس بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که نمی خورد آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و ایضاً
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که وصف
نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه علیهم السلام را که طعمه آتش
گردد راوی گفت که در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند
حضرت فرمود هر گاه چنین باشد خدا مبتلا میکند در بدنش از علتها و اگر
این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهانش
نشد جان کندن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد
او را و داخل بهشت شود و کلینی بسندهای معتبر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که مومن دو مومن است اول مومنی که وفا
کرده است از برای خدا بشرطهای که بر او شرط کرده است و اعمال
ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللهَ عَلَيْهِ و با و نمیرسد اهوال دنیا و اهوال آخرت پس او در آخرت
با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان از برای
او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و احتیاج بشفاعت دیگر

ندارد و دوم مومنی است که پای او می لغزد و مرتکب گناهان می شود
پس او مانند گیاه ضعیف است که از زمین روید گاهی کج شود گاهی راست
ایستد و بهر طرف که باد او را بگرداند بگردد و آنست که اهوال دنیا
و اهوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او
بخیر است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که فرمود چه مانع است شما را از آنکه گواهی دهید از برای کسی که بر دین
تشیع بمیرد که او از اهل بهشت است بدرستیکه حق تعالی می فرماید
که بر من لازم است که نجات دهم مومنان را و شیخ مفید در مجالس
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری سوار بود ناگاه فرود آمد
و پنج سجده کرد و چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند
فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا بشارت داد که علی علیه السلام
در بهشت خواهد بود سجده کردم برای شکر حق تعالی چون سر برداشتم
گفت فاطمه علیها السلام در بهشت خواهد بود باز سجده کردم از برای
الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین علیهما السلام بهترین جوانان بهشت اند
باز سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد
در بهشت خواهد بود پس سجده کردم چون سر برداشتم گفت هر کس دوست
دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد بود باز سجده کردم
و در بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفة بن منصور که گفت

در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد
و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند در محبت شما
و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست ما
بر اینحال باشد ولیکن ترا خبر میدهم بکسی که بدتر ازین است و او آن
کسی است که نصب عداوت ما کند و پست ترین مومنان حال آنکه
در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند در دویست
کس و اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه
شفاعت کنند در حق ناصبی شفاعت ایشان مقبول نگردد و آن برادری که گفتی
از دنیا بیرون نمیرود تا توبه کند یا مبتلا کند خدا او را ببلائی در بدنش
که باعث حبط خطاهای او شود تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی
بر او نباشد بدرستی که شیعیان ما بر راه راست اند و در خیر اند و پدرم
بسیار میگفت که دوست دار دوست آل محمد را هر چند بدکردار باشد
و دشمن دار دشمن آل محمد را هر چند روزها روزه باشد و شبها بعبادت
بایستد و ایضاً از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان مرا در روز قیامت از قبرهای
ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و روهای ایشان درخشان
باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن کرده باشد
و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد و امن و امان بایشان داده
باشند مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان

اندوهناک نباشند و محشور شوند سواره بر ناقه هائی که پالهای آنها
از طلاء درخشان باشد و نرم باشد بی آنکه تعلیم کرده باشند و کرده‌های
از یاقوت سرخ باشد نرم‌تر از حریر از برای کرامتی که نزد حق تعالی
دارند و بروایت دیگر جامه‌های سفید پوشیده مانند شیر و نعلها از طلا
در پا داشته باشند که بند آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناقه‌ها
از نور باشند و جهاز آنها طلا باشد مکلل بدر و یاقوت و تاج پادشاهی
و اکلیل کرامت بر سر داشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و شیخ کشی در رجال روایت کرده است
از عبید الله بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلام
و گفتم فدای تو شوم شخصی دوست میدارد بنی امیه را آیا با ایشان محشور
خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شما را دوست میدارد آیا با شما خواهد بود
فرمود بلی گفتم هرچند زنا کند و هرچند دزدی کند بسر اشاره فرمود که بلی و ایضا
روایت کرده است عمرو بن الیاس که گفت داخل شدم بر ابوبکر حضرمی
در وقت جان کندن گفت این وقت وقتی نیست که کسی دروغ
بگوید گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که من از او شنیدم می فرمود که مس نمیکند
آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد
و بروایت دیگر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نمیشود
احدی از شما و ازین باب احادیث بسیار است اما احادیث
بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکند بر دو نوع

عذاب بر مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و ابن بابویه و شیخ طوسی
بسند صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند بهمین که قائل باشد
بمحبت ما اهل بیت ع والله که نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیزد از معاصی خدا
و اطاعت او بکند ای جابر نمی شناخته اند پیشتر شیعه ما را مگر بتواضع
و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی با پدر و مادر
و تعهد نمودن احوال همسایگان از فقرا و مساکین و قرضداران و یتیمان و راست
گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان نگهداشتن از سخن مردم مگر بنیکی
و امینان خویشان و قبیله خود باشند در همه چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله صلی الله
علیه و آله احدی از شیعه را باین صفات نمی بینم حضرت ع فرمود ای جابر
براه های باطل مرو مگر همین بس است مرد را که بگوید دوست میدارم
علی علیه السلام را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
بهتر است از علی علیه السلام و عمل رسول صلی الله علیه و آله را بجا نیاورد و متابعت
سنت او نکند آن محبت باو فائده نخواهد بخشید پس از خدا بترسید و عمل کنید
از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او
خویشی نیست محبوب ترین بندگان بسوی خدا و گرامی ترین ایشان
بر خدا کسی است که پرهیزکارتر باشد از برای خدا و عمل کننده تر باشد بطاعت خدا
بخدا سوگند که تقرب نمی توان جست بسوی خدا مگر بطاعت او با برائت

بیزاری از آتش نیست و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست
او ولی ماست و هر که عاصی خداست دشمن ماست و بولایت ما
نمی‌توان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل و در خصال از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که نیست شیعه جعفر مگر کسی که عفیف
باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او در طاعت
و عمل را خالص کرده اند از برای خالق خود و امید بثواب او و خوف
از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را ببینی اینها شیعه جعفر اند
و شیخ مفید در ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین علیه السلام در شب ماهی از مسجد بیرون آمدند
و متوجه قبرستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان
پرسید که شما کیستید گفتند ما شیعیان توئیم یا امیر المومنین علیه السلام
پس از روی تفرس نظر کرد در روهای ایشان و فرمود چرا نمی‌بینم
بر شما سیمای شیعه را گفتند سیمای شیعه چیست فرمود زرد رویان
از بیداری شب کور و شان از بسیاری گریه خم شده پشتهای
ایشان از بسیاری ایستادن در عبادت و شکمهای ایشان فرورفته
از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بسیاری دعا غبار خاشعان
بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که نیست
شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس در سرائر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که نیست از شیعه ما

کسی که بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند ما را در اعمال و آثار ما ولیکن شیعه ما کسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت کند آثار ما را و عمل با عمال ما نماید اینهایند شیعیان ما و در کافی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کبائری که وعید آتش جهنم برا نها کرده است و ایضاً بسند حسن از محمد بن حکم روایت کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدم که گناهان کبیره آیا آدمی را از ایمان بدر میبرد حضرت فرمود که بلی گناهان کمتر از کبیره نیز از ایمان بدر می برد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زنا کننده در وقتی که زنا میکند مومن نیست و دزد در وقتی که دزدی میکند مومن نیست و ایضاً بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مردی مرتکب کبیره از کبائر میشود و میمیرد آیا او را از اسلام بیرون می برد. اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که مرتکب شود کبیره از کبائر را و آنرا حلال داند بیرون می برد او را از اسلام و عذاب میکنند آنرا شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد که آن گناه

کرده است حرام است و بآن حال بمیرد او را از ایمان بیرون
می برد و از اسلام بیرون نمی برد و عذابش سبک تر از عذاب آن مرد
اوّل خواهد بود و ایضاً بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که سه خصلت است
که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعوای
اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند خیانت کند و چون سخن
گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و بدانکه احادیث در باب
صفات شیعه و صفات مومن بسیار است و همچنین در باب معاصی که آدمی
را از اسلام بیرون می برد اخبار بسیار است و در این اختلافات
و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات
مغرور نگردند بآیات و احادیث رجا و پیوسته مردد میان خوف
و رجا بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان است و رجای غالب
منتهی میشود باغترار و ایمن گردیدن از عذاب الهی و این از جمله گناهان
کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتهی میشود بنا امید شدن
از رحمت خداوند کریم و آن نیز از گناهان کبیره است پس پیشوایان دین
که طبیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند دوای هر درد را بدست تو داده اند
اگر بمرض اغترار مبتلا شوی باید دوا کنی مرض خود را بآیات خوف و آنکه
پروردگار تو فرموده است که مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز
غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر

امور تو کرده و به بهترین صورتها ترا مصور کردانیده است و در هیچ
حال از نعمت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات و اخبار که متضمن
تهدید و وعید و عقوبتهای شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام که شفعای روز جزا اند
میکنی تفکر کن که اگر باعث ایمنی میگردد چرا آن شفعا خود شبها و روزها
از خوف حق تعالی میلرزیده اند و پیوسته آه جان سوز از سینهٔ حقیقت
و خفیفه بر میکشیده اند و نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک
جاری میکردانیده اند **وایضاً** شفاعت فرع ایمان است
و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نایاب تر است **وایضاً**
چه میدانی که ایمان ناقص بوساوس شیطانی برطرف نخواهد شد و طاعات
و عبادات الهی حصارها ییند که برای حفظ ایمان از وساوس شیطان مقرر
کرده اند و جواهر عقائد ایمانی را در صندوق سینه و حقهٔ دل تو گذاشته اند
و فرائض و ترک کبائر حفظها و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل نوافل
و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و ازالهٔ اخلاق ذمیمه پاسبانان
آن صندوق اند و دزد ایمان که شیطان است در کمین تو نشسته است
که اگر رخنه بیابد خود را اندرون سینه رساند و آنچه تواند از جواهر حقائق
ایمانی بربایدیا بآتش شک و شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک
از پاسبانان را بدر میکنی که اینها ضرور نیست و قفلها و در بندها را می کشائی
که شفاعت شفیعان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته و مست شهوات

و لذات فانیه کرده دیده و وساوس خناس را در سینه خود جا داده و ملائکه رحمت را که جای ایشان و دین اند از خود رنجانیده شب و روز آن دزدان ایمان و یعنی مشغول ربودن ایمان و افروختن خس و خاشاک شبهات شیطان اند و در وقت جان کندن شیاطین عدیله نیز با او ایشان میکروند وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت و مستی جهالت و ضلالت بیدار و هشیار میگردی که تمام مایهٔ ایمان اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه مسدود شده باشد و ملائکه غلاظ و شداد بر سرت ایستاده باشند و هرچند رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا گوئی فائده نکند و شفعای تو همه خصمان تو باشند و آرزوهای باطل تو همه برطرف شده باشد و از غرور باطل بغیر خسران ابدی ثمره نداشته باشی نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ ذٰلِكَ وَهُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای تو باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است که حق تعالی از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه میکرده اند در درگاه حق تعالی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا ای پروردگار ما میل مده دلهای ما را بسوی باطل بعد از آن که ما را هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این می گفتند که میدانستند که بعضی دلها بعد از هدایت میل بباطل می کنند و اضعاف آیات و اخباری که دلالت میکند بر آنکه مومن یا شیعه بجهنم نمی روند چگونه با آنها مغرور میشوند و حال آنکه شیعه و مومن و محب معانی بسیار دارد چنانکه

بعد از این ان‌شاء الله بیان خواهد شد چه میدانی که در ان احادیث
بچه معنی وارد شده است و ان معانی در تو حاصل است یا نیست و ایضاً اگر حسرت
و زیانکاری آخرت منحصر در عذاب و عقوبت است حرمان از الطاف
خاصه الهی و درجات عالیه غیر متناهی و مهجوری از قرب رضای جناب
سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و مانند حیوانات در مراتع
بهشت چریدن بس منقبت است از برای اهتمام در طاعات و ترک منهیات
و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود
و زاجر از مناهی میگردد و آن بهترین احوال است و اگر خوفی است
که مورث سوء ظن بحق تعالی و کرم او گردد و آدمی را در دعا
و عمل سست گرداند از جمله گناهان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا
عارض گردد در آیات رحمت و احادیث رجا تفکر نمای و در وقت
احتضار و نزدیک بآن غلبهٔ رجا بر خوف بهتر است

## فصل نوزدهم

در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها
بدانکه خلاف است در معانی ایمان و اجزای آن و مشهور میان
متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور داشتن است
و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن درین باب آنست
که ایمان یا از افعال قلوب است و بس یا از افعال جوارح است
و بس یا از هر دو است اول که از قلب تنها باشد مذهب
اشاعره است و جمعی کثیر از شیعه امامیه و خواجه نصیر علیه الرحمه

در بیان معنی ایمان و اسلام
و کفر و ارتداد است و احکام آنها

در کتاب فصول باین قائل شده است لیکن در معانی تصدیق خلاف
کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بستن قلب است
بر انچه معلوم شود از خبر و اذعان مخبر و آن امر کسبی است که ثابت می شود
باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بران مترتب میشود بخلاف
علم و معرفت که گاه است بی اختیار و کسب حاصل می شود مانند
بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که
باختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر و منبر پس اگر آن علم در دل
بیفتد بی اختیار تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد و بطلان
این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر
کفار که علم بحقیت رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند و انکار
میکردند بحسب ظاهر مومن باشند و این مخالف اجماع و آیات
بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد
بسوی ایشان آیات ما بینا کننده انکار کردند و گفتند این جادوی آشکارا
است پس فرموده است وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ یعنی انکار
کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده بود بآن نفسهای ایشان و ایضا
فرموده پس چون آمد بسوی ایشان انچه را میدانستند کافر شدند بان
پس یا باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت
چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از و صادر نگردد که موجب کفر او باشد
مانند انداختن مصحف در قاذورات و امثال آن چنانکه دانستی یا آنکه

گویم مراد از تصدیق آنست که باور داشته باشد دین خود را و بر دو عازم
بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که فعل جوارح
تنها باشد یا تلفظ بشهادتین تنها است و آن مذهب کرامیه است
از سنیان که میگویند هر که شهادتین را بگوید او مؤمن است هرچند
در دل انکار کند و دلالت بر بطلان این مذهب میکند اجماع امامیه
و قول حق تعالی که گفتند اعراب که ما ایمان آورده ایم بگو یا محمد صلی الله
علیه و آله که ایمان نیاورده اید و لیکن بگوئید مسلمان شده ایم و هنوز
داخل نشده است ایمان در دلهای شما یا همه آنست جمیع افعال جوارح
از طاعت واجبه و مستحبه و این مذهب خوارج است علیهم اللعنة
و قاضی عبدالجبار و بعضی از معتزله نیز قائل شده اند یا عبارت از جمیع
افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذهب ابی علی
جبائی و ابی هاشم و اکثر معتزلهٔ بصره است و اگر سوم باشد
که افعال قلوب و جوارح هر دو باشد پس یا عبارت است از
اعتقادات و عبادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان است
و جمعی از عامه و بسیاری از احادیث عامه و خاصه بر این دلالت میکند
و از بعضی از آیات که در صفات مؤمنان وارد شده است نیز
مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقرار
بزبان و عمل باعضا و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار
وارد شده است و شیخ مفید رحمه الله باین قائل شده است و بعبارت

از اعتقاد بدل و اقرار بزبان و این مذهب خواجه نصیر علیه الرحمه است
در تجرید پس درین باب هفت مذهب است و سه مذهب است که علمای
امامیه بآنها قائل شده اند و بعضی از آیات و اخبار دلالت بر اول
میکند و بعضی بر ششم و بعضی بر هفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذاهب دیگر
نیز میکند و جمع میان آنها بیکی از چند وجه می توان کرد **اوّل** آنکه قائل شوم
بآنکه ایمان را در لسان شرع بر چند معنی اطلاق می کنند اول عقائد حقه است
با ترک کبائر و فعل فرائض که ترک آنها داخل گناهان کبیره است مانند
نماز و زکواة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و این معنی از بسیاری
از اخبار صحیحه و معتبره ظاهر میشود **دوم** آنکه عقائد حقه با فعل جمیع واجبات
و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی اخبار ظاهر میشود **سوم** یقین بعقائد
حقه بر وجه کمال با فعل واجبات و سنن نبویه و ترک محرمات و مکروهات **چهارم**
محض عقائد ضروریه با عدم انکار آنها یا اقرار بآنها با عدم تقیه چنانکه
سابقا مذکور شد و اکثر احادیث دلالت بر معنی **اوّل** میکند چنانچه
از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که اصحاب کبائر
نه مومن اند نه کافر بلکه محل شفاعت اند و مسلمان اند و در احادیث بسیار
وارد شده است که تارک الصلوة کافر است و مانع الزکواة کافر است
و تارک حج کافر است و زانی در وقت زنا مومن نیست و شارب الخمر
در وقت شراب خوردن مومن نیست و دزد در وقت دزدی مومن نیست
و آنکه روح ایمان در وقت ارتکاب بزنا و دزدی از او مفارقت

میکند و چون خارج شود یا توبه کند یا عود میکند و ثمره که براین ایمان مترتب میشود عدم استحقاق مذلت و اهانت و عقوبت و عذاب است در دنیا و آخرت زیرا که کسی اجتناب کند از کبائر گناهان صغیره او مکفر و مغفور است بنص قرآن **دوم** عقائد حقه است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که مرتکب غیر کبیره باشند از گناهان یا تارک غیر فریضه باشند از واجبات و ثمرهٔ این ایمان ملحق شدن بمقربان و حشر با صدیقان است با تضاعف مثوبات و رفع درجات **سوم** عقائد حقه است با یقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اتصاف بصفات حسنه و تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه چنانکه در اخبار صفات مومن و صفات شیعیان و آیات سورهٔ مومنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مومن و مومنین بامیر المومنین علیه السلام و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم شده است و در تفسیر قول حق تعالی وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ یعنی ایمان نمی‌آورند اکثر ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرک اند احادیث بسیار وارد شده است که جمیع معاصی خدا بلکه اعتماد بر غیر جناب مقدس الهی داخل است درین شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد رکعات نماز بر گردانیدن انگشتر از انگشت بانگشت و ثمرهٔ این ایمان آنهاست که از برای انبیا و اوصیا علیهم السلام وارد شده است از درجات کمال

قرب نزد ذی الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مراتب
که عقلی ازاو راک آنها قاصر است چهارم مخفی عقائد حقه است بدون
اعمال مطلقا و ثمره که بران مترتب می شود در دنیا امان یافتن است
از جان و مال و عرض از کشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و اهانت
و مذلت مگر آنکه فعلی ازاو صادر شود که مستحق کشتن یا سنگسار کردن
یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله که بدرجهٔ
قبول نرسد و اورا از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب نباشد یا مستحق ثواب
باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر
یک قول مطلقا داخل جهنم نشود که در برزخ و قیامت عقوبت ها بر و
وارد شود و بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو
و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی
اطلاق می کنند یا با اقرار ظاهری یا بشرط عدم انکار از روی عناد
چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بانکه فعلی که
موجب ارتداد باشد ازاو صادر نشود چنانچه مذکور شد و در کفری
که مقابل این ایمان است داخل اند جمیع فرق ارباب مذاهب باطله
از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سائر فرق شیعه از زیدیه
و فطحیه و واقفیه و کیسانیه و ناووسیه و هر که غیر شیعه اثنا عشریست
زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور شد پنجم
آنست که تکلم بشهادتین بکند و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد

ظاهر نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صادر نشود گو در دل اعتقاد و باطنا نداشته باشد و هرچند اعتقاد بهمه ائمه علیهم السلام نداشته باشد و اظهار آن هم نکند و ثمره این ایمان بنابر مشهور آنست که خون و مالش محفوظ باشد و او را نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد و سائر احکام ظاهره مسلمانان بر او جاری باشد بنابر مشهور اما در آخرت هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست و مثل سائر کفار است بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز در این ایمان داخل اند و باین وجه جمع میان تمام آیات و اخبار می تواند شد و در هر مقام مناسب آن مقام هر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم آنست که ایمان عبارت از اصل عقائد حقه باشد اما مشروط باعمال و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار می تواند شد اما بدون انضمام با وجه اول چندان فائده نمی بخشد و وجه سوم آن است که ایمان محض عقائد حقه باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت بر دخول اعمال و ترک مناهی و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگرچه نزدیک است بوجه اول اما حمل بر وجه اول انسب و الیق است وجه چهارم آنست که گوئیم که ایمان اصل اعتقادات است و اعتقاد و ایمان در ترائد می باشد و باعمال

و طاعات کامل میکردد تا بمرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار میدارد
و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال
و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری
متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خوفی در نفس او بهم میرسد
اما چندان اعتماد نمی کند اگر دیگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش
بیشتر میشود و حذر او بیشتر میشود و هر چند خبر او بیشتر میرسد و قرائن او
بیشتر ظاهر میشود خوف و هراس او بیشتر می شود و تدبیر دفع او بیشتر
بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند در این وقت
بی تابانه بر می جهد و میگریزد بلکه از بام های بلند خود را بزیر می اندازد و همچنین
در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر میشود شوقش
بامور یکه موجب ثواب است و حذرش از امور یکه موجب عقاب است
زیاده میگردد پس معلوم شد که اعمال شواهد و آثار ایمان اند چنانکه
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که ایمان بآرایش خود و آرزوها درست نمی شود
ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کند
و گواهی بحصول آن در دل دهد و بدانکه چنانکه حیات بدن آدمی بقلب است حیات ایمانی
و روحانی نیز بقلب است و چنانچه بینائی شنوائی ظاهری آدمی بچشم و گوش سر است بینائی
و شنوائی روحانی آدمی بچشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی
ندارد مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حق تعالی در شان

کافران فرموده است که ایشان مرده اند و زنده نیستند و نیز فرموده
در حق ایشان که کراند و لال اند و کوراند پس نمی بینند و تعقل نمی کنند
چیزی را و فرموده است که دیده های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده های
دلهای که در سینه های ایشان است کور است و این بسبب آنست که
که حیات عبارت از امریست که منشاء علم و قدرت باشد و آثار بر آن
مترتب شود و حیات ظاهری منشاء علوم محسوسه میشود که در دو روزه
دنیای فانی بکار او می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود ابداً لاباد
باقی است و آثارش معنوی است و موجب معرفت و قرب الهی است
و چشم و گوش دل را میکشاید و الهامات ربانی بگوش جانش میرسد
و اشیا را بنور خدا می بیند که اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰہِ اِنَّ فِیْ
ذٰلِکَ لَاٰیٰتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِیْنَ و پیوسته با ملائکه ربانی همراز است و درمیان
مقربان حق تعالی ممتاز است و این بمنزله خانه ایست که روزن ها دارد
از قوی و مشاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از
جمیع روزنها ساطع میگردد و هرچند آن چراغ افروخته تر و پرنورتر میشود
انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را
بر دو معنی اطلاق می کنند یکی بر گل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری
بر نفس ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانی است
و روح حیوانی بخار لطیف است که حاصل خون است و منبعش قلب است
و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از آنجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا

وجوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات
آن موقوف بر بدن و آلات آنست و باین جهت با آنکه از عالم قدس است
تعلق باین بدن کثیف بهم میرساند و اول چیزی که باعث حیات بدن است
و منشاء ادراکات جزئیه است که روح حیوانی است تعلق میگیرد و چون
منبع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد و لهذا تعبیر از
نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد
بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سائر
کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند و چندانکه آن صفت
در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن ظاهر میشود و چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش
در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود
مانند چشمه که نهرها از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها
معمورتر می باشد و نهرهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد
و جداول بیشمار از دل روحانی بقوی و مشاعر بدنی روان میشود و قسام حقیقی
و بخشنده روزیهای جسمانی و روحانی درخور قابلیت احتیاج هر یک
بر آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریاهای فیض نامتناهی پیوسته
جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرها
زایل گرداند و خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد
و گل و لای شبهات شیطانی و شهوات نفسانی را از سر راه آنها زایل گرداند
تا آب و عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتایید حق تعالی جاری گردد

چنانکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که در آدمی پاره گوشتی است
که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سائر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار
و فاسد باشد سائر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است
و بروایت دیگر فرمود که هرگاه دل پاکیزه است جمیع بدن پاکیزه است
و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و از حضرت باقر
علیه السلام منقول است که دلها بر سه قسم اند یکدل سرنگون است هیچ
چیز در آن جا نمیکند و آن دل کافر است و یکدل آنست که خیر و شر
هر دو در آن در می آید هر یک که قوی تر است بر دل غالب میگردد
و یکدل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی روشن است
که پیوسته نور از آن ساطع است و هرگز نورش برطرف نمی شود
و آن دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که منزلهٔ قلب از بدن آدمی بمنزلهٔ امام است نسبت بسائر خلق یعنی
که جمیع اعضا و جوارح بدن لشکرهای دل اند و همه از جانب او متحرک اند
و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان او را
قبول میکنند همچنین امام بمنزلهٔ جان عالم است و باین نحو می باید او را
اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام
فرمود که بنده را چهار چشم می باشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای
خود را بآنها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت خود را
بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند

که امور غایبه را آنها می بینند و عیب های خود را آنها می دانند و اگر کسی شقی و بد عاقبت باشد چشم دلش کور میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که دل را دو گوش هست روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را میدمد و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شبه ها و شرورها تلقین می نماید پس هر یک بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که پدرم فرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمی کرداند مانند گناه بدرستی که دل مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بران غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی دران قرار نمیگیرد و ایضاً از آنحضرت منقول است که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که مرا در هیچ حال فراموش مکن که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که آب دیده خشک نمی شود مگر بسبب سنگینی دل و قساوت قلب نمی باشد مگر بسبب بسیاری گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش زیاده از این ندارد و پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امری است قلبی و از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال و اخلاق حسنه مترتب می شود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آن اند و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار می توان نمود و در این مقام بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلاف است که آیا ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه اکثر متکلمین گفته اند که ایمان عبارت

از یقین بعقاید ایمانی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی
این خلاف را فروع خلاف در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند
آنهاکه اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنابر مذهب
ایشان بزیادتی اعمال زیاده و بکمی اعمال کم میشود و آنهاکه ایمان را
عقاید بحت میدانند میگویند قابل زیادتی و نقصان نیست و آیات
و اخباریکه دلالت بر زیادتی و نقصان میکند تاویل کرده اند که مراد زیادتی
کمال ایمان و کمال نقصان آنست و بنابر تحقیق که سابقا مذکور شد میتواند
بود که در اصل یقین و ایمان زیادتی و نقصان بهم رسد چنانکه حق تعالی
در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام گفته است که سوال کرد از حق تعالی
که پروردگارا بما بنماکه چگونه زنده میکنی مرده را حق تعالی فرمود که آیا
ایمان نداری گفت بلکه دارم ولیکن میخواهم که دل من مطمئن گردد و ایضا
در وصف مومنان فرموده است که هرگاه خوانده شود بر ایشان
آیات ما زیاده میکرد ایمان ایشان و باز فرموده است زیاده شد
ایشان را ایمان با ایمان ایشان و ازین باب دلایل در آیات
و اخبار بسیار است و ایضا معلوم است که ایمان و یقین
امثال ما مثل یقین رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام
نیست و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که اگر پرده گشوده شود
یقین من زیاده نخواهد شد معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت
و امثال اوست و از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است

که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح میکردند پس نظر کرد
بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک می‌گفتند دید که سرش از بسیاری
بیخوابی بزیر می‌آید و رنگش زرد شده است و بدنش نحیف گشته
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت ازو پرسید که بر چه حال صبح
کرده و چه حال داری ای حارثه گفت صبح کرده ام یا رسول الله صلی الله
علیه و آله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی می‌کنند حقیقتی و علامتی
و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
صلی الله علیه و آله این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا
بیدار میدارد و در روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو
گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین من بمرتبه
رسیده است که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای حساب نصب
کرده اند و خلائق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا
می‌بینم اهل بهشت را که متنعم می‌نمایند در بهشت و بر کرسی‌ها نشسته تکیه
کرده اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان
جهنم معذب اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و آواز جهنم در گوشم هست
پس حضرت باصحاب خود خطاب فرمود این بنده ایست که خدا
دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس بحارثه خطاب فرمود که
بر این حالی که داری ثابت باش حارثه گفت یا رسول الله صلی الله
علیه و آله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا نمود

بعد از چند روز

بعد از چند روز حضرت او را با جعفر علیه السلام بجهاد فرستاد بجانب موته و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکند بسیار است **دوم** در بیان اجزای ایمان قلبی است خواجه نصیر در رسالهٔ قواعد العقائد گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است تصدیق بوحدانیت خدا در ذات او و تصدیق بعدل در افعال او و تصدیق به پیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد از پیغمبران و از این کلام ظاهر می شود که تصدیق بضروریات دین اسلام در ایمان معتبر نیست و حال آنکه اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه آنرا داخل تصدیق به نبوت دانند زیرا که انکار آن مستلزم انکار نبوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال آنها را از انجهت کفر میدانند و حق این است که آنچه از ضروریات دین اسلام باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد که تازه مسلمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات اسلام بهم نرسانیده باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها ایمان حاصل می شود پنج اصل است **اول** معرفت حق جل و علا است و مراد بآن تصدیق جازم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است و ازلی و ابدی است و واجب الوجود بالذات است یعنی وجودش مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بعلتی بوده باشد و آنکه

تصدیق نماید بصفات کمالیهٔ ثبوتیهٔ او و منزه داند او را از آنچه لایق عظمت و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات کمالیهٔ الهی اختلاف کرده‌اند خواجه نصیر در تجرید گفته است هشت صفت است قدرت و علم و حیات و اراده و ادراک و کلام و صدق و سرمدی بودن و بعضی ادراک و صدق را انداخته‌اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را اضافه کرده‌اند و بجای سرمدیت بقا گفته‌اند و علامه رحمه الله و بسیاری از کتب کلامیه اش گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده و کراهت و ادراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق

**دوم** تصدیق بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که ظلم نمی‌کند و امری عقلاً قبیح است از او صادر نمی‌شود و اخلال نمی‌کند بوعده و بامور یکه بر خود واجب کردانیده و حکمت آنست که فعل عبث از و صادر نمی‌شود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است **سوم** تصدیق به نبوت محمد صلی الله علیه و آله است و بجمیع آنچه آنحضرت آورده است تفصیلاً در آنچه معلوم باشد تفصیلاً و اجمالاً در آنچه معلوم باشد اجمالاً و گفته است که بعید نیست که تصدیق اجمالی بجمیع آنچه آنحضرت آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف قادر باشد بر علم آنها تفصیلاً واجب است علم بتفاصیل آنچه آورده است از شرایع از برای عمل بآن و اما تفصیلاً بآنچه خبر داده است بآن از احوال مبدء و معاد مثل تکلیف بعبادات و سؤال قبر و عذاب آن و معاد جسمانی

وحساب و صراط و بهشت و دوزخ و میزان و پرواز کردن نامه‌های
اعمال و سایر امور که بتواتر معلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده است با آنها آیا تصدیق بتفاصیل آنها معتبر است در تحقق ایمان
جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تصدیق بآنها مفصلا معتبر است در تحقق ایمان
پس گفته است ظاهر آنست که تصدیق بآنها اجمالاً کافی باشد باین معنی
که اگر مکلف اعتقاد کند که هرچه پیغمبر آن خبر داده است حق است بحیثیتی
که هر وقت نزد او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلا تصدیق
نماید بآن تفصیلاً مومن است هرچند هنوز بر تفاصیل آن جزئیات مطلع نشده
باشد و موید این است آنکه اکثر مردم در صدر اول و در اول حال عالم باین
تفاصیل نبودند بلکه بعد از ان بتدریج مطلع میشدند با آنکه از اول حال که تصدیق
بوحدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان
ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است چنانکه مشاهد است
از احوال مردم پس اگر ایمان تفصیلی در اول حال معتبر باشد لازم می آید
که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت او تعالی
حکیم علی علم بآنها از کمالات ایمان است و گاه هست که واجب میشود علم بآنها
از جهت محافظت احکام شریعت از نسیان و دوری از شبهه‌های
گمراه کنندگان و داخل نکردن آنچه در دین داخل نیست در آن پس این
سبب دیگر است لیز برای وجوب آن نه از آنجهت که ایمان موقوف
است بر آن و آیا معتبر است در تحقق ایمان تصدیق بعصمت حضرت

رسول صلی الله علیه وآله وطهارت او وآنکه او خاتم پیغمبران است وبعد
از او پیغمبری نیست وغیر اینها از احکام پیغمبری وشرائط آن از کلام
بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است ودر نیست که تصدیق اجمالی کافی باشد
مؤلف گوید که اگرچه ظاهرش آنست که در حکم بایمان کسی غیر ایمان
باصول خمسه تفصیلا وبسائر ما جاء به النبی صلی الله علیه واله اجمالا کافی باشد واما
شرط است که منکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود زیرا که کسی که
در میان مسلمانان نشو نما کرده باشد نمی شود که براینها مطلع نگردیده باشد مثل
نماز وروزهٔ ماه رمضان وحج واگر کسی باشد که در حق او جهل باینها ممکن باشد
حکم بکفر او نمی کنند وبعد از القای بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود چنانچه
بعد ازین انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است **چهارم** تصدیق
بدوازده امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله واین اصل مخصوص
فرقه امامیه است واز ضروریات مذهب ایشان است زیرا که مخالفان
امامت را از فروع مذهب میدانند نه از اصول وشرط است که تصدیق
کنند بآنکه ایشان امامانند که هدایت می کنند مردم را بحق وانقیاد ایشان
ودر اوامر ونواهی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم بامامت
ایشان همین است واما تصدیق بآنکه ایشان معصوم اند از گناهان کبیره
وصغیره واز صفات ذمیمه وآنکه ایشان بنص خدا منصوب اند نه باختیار
مردم وآنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول صلی الله علیه وآله اند وعالم
اند بآنچه صلاح است ودر آنست از امور معاش ایشان ومعاد ایشان وآنکه

علم ایشان از رای و اجتهاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ
کرده اند از کسی که بهوا و خواهش نفس سخن نمی گفت و انچه می گفت
وحی الهی بود و هر امامی از امام سابق اخذ کرده است با نفسهای
قدسی که ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود که از جانب حق تعالی
بر ایشان فائض می شد یا بجهات دیگر که موجب یقین ایشان
میگردید همچنانکه در احادیث وارد شده است که ایشان محدث
بودند یعنی ملکی با ایشان بود که هرچه را آن محتاج می شدند ملک با ایشان
القا میکرد و در دل ایشان علوم الهی نقش می شد و آنکه هیچ عصری خالی
از یکی از ایشان نمی باشد والا زمین با اهلش فرو روند و آنکه دنیا بتمام
شدن ایشان تمام میشود و زیاده بر ایشان نمی باشد و آخر ایشان
مهدی صاحب الزمان است و او زنده است و چون از جانب
خدا مرخص شود ظاهر خواهد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمیع این مراتب
شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان
کافی است آن دو وجه که در نبوت گفتم در اینجا نیز جاری است
و می توان ترجیح داد قول اول را بآنکه انچه دلالت بر امامت ایشان
می کند دلالت بر جمیع اینها میکند خصوصا عصمت ایشان که بعقل و نقل
هر دو ثابت شده است و بعید نیست قول دیگر که اکتفا کنیم در ایمان
باعتقاد امامت و وجوب اطاعت همچنانکه از احادیث ظاهر می شود
که جمعی از راویان که در اعصار ائمه علیهم السلام بوده اند از شیعیان

اعتقاد و نسبت ایشان نداشته اند بلکه ایشان از علمای نیکوکار میدانسته
اند چنانکه از رجال کشی ظاهر میشود و مع ذالک ائمه علیهم السلام
حکم بایمان بلکه بعدالت ایشان میکرده اند و آیا کافی است هر شخصی را
که امامان گذشته را تا امام زمان خود بداند هر چند امامت باقی
ائمه را نداند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب حدیث
و رجال روایات هست که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد
بدوازده امام علیهم السلام نسبت بجمعیت که بعد از امامت ائمه
بوده باشد مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم عامی که
شیخ زین الدین علیه الرحمة فرموده اند در مسئله اولی از هیچ طرف
نزد فقیر درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت
کافی است بیوجه است زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام است
که از ضروریات دین شیعه امامیه شده است و بحد ضرورت رسیده است
که ائمه علیهم السلام آنرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امامیه شده
که آنچه ایشان می فرمایند حق است و از جانب خدا و رسول صلی الله
علیه و آله میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک به نفس دیگری چگونه
اثبات می کنند پس همچنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول
صلی الله علیه و آله است و آدمی را از اسلام بیرون می برد همچنین انکار
ضروری دین امامیه مستلزم انکار امامت ائمه هدی است و آدمی را
از دین تشیع بدر میبرد پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضروریات

دین شیعه است از دین تشیع بدر می رود لهذا وارد شده است
که شیعه ما نیست کسی که متعه را حلال نداند و همچنین عصمت ائمه علیهم السلام
و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت مهدی علیه السلام زنده است
و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمی باشد و آنکه عالم اند
بجمیع علوم که امت بآن محتاج اند و امثال اینها معلوم است
که ضروری دین شیعه است پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد
و اما بعضی از امور که بر علما و متتبعان اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد
و بحد ضرورت نرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست
مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح
در شب قدر بر ایشان و بردن جسد ایشان بعد از موت بآسمان و
امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب
ائمه بعصمت ایشان قائل نبوده اند و لا ممکن است که در آن وقت ضرور
دین نشده باشد و آنست اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد
شده است که اجماع صحابه بر ضلالت ایشان شده است مثل زراره
و ابو بصیر اکثر علما آنها را تاویل کرده اند و قدح در سند بعضی آنها کرده
و اگر صحیح باشد چون معصوم نیستند ممکن است لغزشی از ایشان صادر
شده باشد و مقرون بتوبه و عفو گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق
غیر امثال این جماعت وارد شده است ایمان و عدالت ایشان
ممنوع است ... علیهم السلام بنیک ... مرادی ...

سلوک نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد با مامت ائمه بعد گفته اعتقاد
فقیر در اینجا تفصیل است آنکه اگر امامت دوازده امام را یا بعضی از ائمه
بعد از معصوم شنیده است یا بسند متواتر باو رسیده است واجب است
که اعتقاد کند و الا اعتقاد بائمه بعد براو لازم نخواهد بود و در قبر سوال
کردن از فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از امامت امیر المومنین
علیه السلام محمول براین است پس فرموده است اصل پنجم
اعتقاد بمعاد جسمانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات
آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه انکار آن کرده اند
و بمعاد روحانی قائل شده اند پس از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا
مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که
دلائل سمعیه بر آن دلالت کرده از حساب و صراط و میزان و تطائر
کتب و دوام عقاب کافر در جهنم و دوام نعیم مومن در بهشت پس
شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق بآنها اجمالا برای آنکه آیات
اتفاق وارد اند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر
آنها از ایمان بدر می رود و اما تصدیق بتفاصیل آنها مثل آنکه حساب
بچه نحو خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است
یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفاصیلی که باخبار احاد ثبت است
پس ظاهر آنست که جهل بآنها مخل بایمان نمی باشد و همچنین بودن جهنم در زیر
زمین و بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سوم در معنی

اسلام

تحقیق اسلام و ایمان

اسلام خلاف است بعضی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان
هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقرار بشهادتین است
یا اعتقاد بآنها و عدم انکار ضروری از ضروریات دین اسلام و این
در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمیع عقاید حقه
امامیه نیاورد که عمدهٔ آنها اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام
است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است کو اعتقاد بآن هم نداشته
باشد پس منافقان نیز در این داخل اند و احکام ظاهره اسلام
برایشان جاری نیز می شود و بر اکثر معانی ایمان که سابقا
مذکور شد اسلام را اطلاق می کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب
ایمان است اسلام اطلاق می کنند که اسلام یعنی انقیاد در جمیع اوامر
و نواهی باشد و ثمرات شان آنهاست که در معانی ایمان
مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی از دو معنی
که درین مقام ذکر کردیم مراد است **چهارم** خلاف است
در آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی
کافی است و ایضا خلاف است در آنکه آیا می باید این
بدلیل حاصل شود یا تقلید در آن جایز است و این دو خلاف
نزدیک اند بیکدیگر و ظاهر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست
که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوای اجماع برین
کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت می کند

بر نهی از متابعت ظن و معلوم است که اگر فروع در اینها
داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضاً در بسیاری
از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضاً حق تعالی
فرموده است نیستند مومنان مگر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسول
پس ارتیاب و شک نکرده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول اکتفا کرده است
بتصدیق ظنی در ایمان و قائلان باکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند
بانکه در صدر اسلام متعارف نبوده است که در اول حال القای
دلائل و براهین بر ایشان کنند بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار
اسلام و تکلم بکلمتین می نموده اند و ایضاً لازم می آید که حکم کنیم بکفر
اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند
و باندک تشکیکی متزلزل می شوند و دور نیست که این جماعت نزد داخل
مستضعفین و اهل اعراف و مرجون لامر الله بوده باشند و بعضی گفته
اند ضرور نیست که همه مردم معارف ایمانیه را بدلائل تفصیلیه بدانند
و ترتیب اشکال منطقیه توانند کرد و بر دفع شبهات کفار و مخالفان
قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مومنان جمعی باشند
از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان توانند کرد و در ایمان اکثر
خلق همین بس است که بدلائل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید دلائل وجود صانع و توحید و سائر اصول دین را باین نحو
القا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از اعرابی پرسیدند که خدا را چگونه شناختهٔ و بچه دلیل دانستهٔ گفت پشکل شتر را در راهی که می بینیم استدلال میکنیم که شتری از این راه رفته است و پی پا را که می بینیم میدانم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان با این ستاره های روشن و زمین با این دریاها و کوه ها دلالت نمیکند بر خداوند لطیف خبیر حضرت فرموده بر شما باد بدین اعرابی و این خبر در نهایت قوت است و کسی که رجوع میکند باثار سلف و اخبار صدر اسلام میداند که هر که مسلمان میکردند او را تکلیف باظهار عقاید میکردند و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشان را بطاعات و عبادات امر میفرمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل می شد باستماع آیات و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل و رد و تسلسل که ماده تشکیک و تعطیل است ایشان را نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد و زهاد که مهارت این علوم ظاهره نکرده اند یقین ایشان کامل تر است از اکثر محققین علما که اکثر عمر خود را صرف شکوک و شبهات کرده اند و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهرتر است از ایشان و هر چند مهارت ایشان در آن علوم بیشتر میشود آثار علم و لوازم آن از خشیت و غیر آن که آیات کریمه دلالت میکند بر آنکه آنها از لوازم این معرفت علم است از ایشان کمتر مشاهده می شود پس معلوم میشود که محض تحقیق آن نیست و راه تحصیلش راه دیگر است و در بعضی از کتب مبسوطه تحقیق این معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد.

در تحقیق زوال ایمان و ثابت ماندن آن

**پنجم** خلاف است در آنکه مؤمن بعد از آنکه متصف بایمان حقیقی در نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اکثر متکلمین عامه و خاصه را اعتقاد آنست که ممکن است که زائل شود بلکه واقع است و ظواهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها که ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر خود را هرگز قبول نمی‌شود توبه ایشان و ایشان اند گمراهان و ایضاً فرموده است ای گروهی که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریقی را از آنها را که کتاب بایشان داده شده است برمیگردانند شما را بعد از ایمان شما کافران باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ و باز فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ تا آخر آیه و ازین باب آیات بسیار است و نسبت بسید مرتضی رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه داده اند که ایمان حقیقی زائل نمی‌تواند شد و ارتدادی که از جمعی مشاهده میشود کاشف از آنست که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان ایشان محض ظن بوده است و بمرتبه یقین نرسیده بود و آیاتی که دلالت میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان ظاهری نه ایمان قلبی چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بدهنها و ایمان نیاورده است دلهای ایشان و احکام خاصه که از برای مرتد واقع شده است از برای کسی است که متصف باشد در ظاهر شرع

بارتداد او دلالت نمی‌کند بر آنکه در نفس الامر مرتد شده است گاه باشد
که در اصل کافر بوده باشد و ما بحسب ظاهر باقرار او حکم بایمان او کرده باشیم
و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او بکنیم و ممکن است که در اصل مؤمن بوده باشد
و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون هتک حرمت شریعت
کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد
که ناموس الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت برین امور نکند چنین گفته‌اند بعضی
از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی رضی الله عنه و این بسیار بعید است
و ظواهر آیات و اخبار را بمحض این وجوه عقلیه و استبعادات [illegible] تأویل
نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان بظن اکتفا کند شبهه نیست
در آنکه زوالش ممکن است و اگر یقین را در حصول ایمان شرط دانند
باز ممکن است که یقینی که از بعضی از براهین عقلیه و قوانین مستفید بهم رسیده باشد
بطریان شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد زائل
گردد و بطریان ضد آن که شک باشد یا ظن نقیض آن یقین برطرف
سید گفته اند که اگر کسی گوید که گر تسلیم کنیم [illegible] یقین [illegible] ممکن نیست
ممکن است که زوال ایمان بصدور افعالی شود که موجب کفر است
مانند سجده بت و استخفاف مصحف [illegible] این [illegible] جواب گوئیم که صدور
امکان صدور این افعال را از کسی که متصف بیقین شده باشد ممنوعست
بالغیر است به سبب آنکه ذات ممکن بسبب آنکه این افعال از او صادر
شود دلیل بر آنست که این یقین متصف نبوده [illegible] خود [illegible]

کاذب بوده وحق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص مقربانست
که بمرتبه حق الیقین رسیده باشد هم زوال آن یقین محال است وهم صدور
این افعال از و محال است و اگر محض عدم تجویز احتمال نقیض باشد باعتبار دلیلی
که بران قائم شده باشد زوال آن بشبهه وصدور آن افعال هر دو از او
ممکن است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است در تفسیر قول حق تعالی
فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ که ایمان بر دو قسم است یک قسم ایمانی است
که مستقر و ثابت است در که هرگز زائل می شود و آن زائل نمی شود و ایمانی
هست که بودیعه و عاریه سپرده اند اگر خدا خواهد تمام میکند و اگر خواهد
سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حسین بن نعیم روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق علیه السلام عرض کردم چرا چنین می تواند بود که مردی
نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی
او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و نخوانده است
مردم را مگر بسوی ایمان نه بسوی کفر و نمی خواند احدی را بسوی کفر پس هر که
ایمان آورد بخدا پس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمی فرماید
او را خدای عزوجل بعد از ان از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کافر
می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شده است آیا او را نقل می فرماید
از کفر بسوی ایمان فرمود بدرستی که خلق کرده است حق تعالی
همه مردم را بر فطرتی که مفطور کرده ایشان امت ایشان بران نمیدانند
ایمان بشریعتی را و نه کفر بانکار شریعتی را پس خدا فرستاد رسولانرا

که نخواستند مردم را بسوی ایمان باو پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را
خدا هدایت نکرد و مؤلف گوید که گویا مراد بفطرت آنست که قابل
ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است
همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان هستند هرچند تفاوت داشته باشند
قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است
بارسال رسل و اقامت براهین و حجج و هیچ کس را در قیامت بر خدا
حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر نه بحسب خلقت و نه
بحسب تقصیر در هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی مستحق هدایات
خاصه از جانب حق تعالی و فیاض مطلق گردیده اند و اینها مؤمن بایمان
او میگردند و بعضی بسوء اختیار و اعمال و اخلاق خود مستحق آن
هدایات نگردیده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبول و مجبور
بر کفر نیستند و این معنی امر بین الامرین است که در اول رساله
اشاره بآن شد و محتمل است که مراد بآن در فقره آخر حدیث آن
باشد که پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت
نیافتند و این بطریق متکلمین انسب است و معنی اول بسائر اخبار اوفق
ایضا بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام بروایت صدوق روایت کرده است
که آفریده است حق تعالی خلقی را برای ایمان که هرگز از ایشان
زائل نمیگردد و آفریده است خلقی را از برای کفر که هرگز از ایشان
زائل نمیگردد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی

ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و بسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مومن است و در شام کافر و در شام مومن است و در صبح کافر و گروهی هستند که ایمان را بایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشانرا معارین می نامند و ایضاً از عیسی قمی روایت کرده است که گفت من در دولت سرای حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم و حضرت موسی علیه السلام کودکی بود و بره با خود داشت و با او بازی میکرد و من بآنحضرت علیه السلام گفتم که ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن نهی میکند ما را از آن امر میکرد که ابو الخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او حضرت در آن کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز زائل نمی شود و خلقی را از برای کفر که هرگز زائل نمی شود و خلقی را آفریده است در میان که عاریه داده است بایشان ایمانرا و ایشانرا معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابو الخطاب از آنها بود که ایمان را باو عاریه داده بودند عیسی گفت چون بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم آن سوال و جواب را بخدمت آنحضرت عرض کردم فرمود

او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبول کردانیده است
اوصیای پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و برنمیگردند
و مجبول کرده است اوصیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس
هرگز مرتد نمی شوند و مجبول کرده است بعضی از مومنان را بر ایمان
پس هرگز مرتد نمی شوند و بعضی از ایشان را ایمان بعاریت داده است
اگر دعا و الحاح در دعا بکنند بر ایمان خود خواهند مرد و بسند دیگر
روایت کرده است که آنحضرت فرمود در بسیاری که حسرت بسیار است
... ویل و تمام ویل عذاب برای کسی است که منتفع نشود بانچه دیده و
دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بمقتضای دین خود و نداند قدر دین خود
و نفع و ضرر آنرا پرسیدند بچه چیز می توان دانست که کسی نجات خواهد یافت
ازین جماعت که دعوای تشیع میکنند فرمود که هر که کردارش موافق با
با گفتارش پس او گواهی داده شده است از برای او به نجات و هر که فعلش
با قوال او موافق نباشد دین او عاریه است و باو بامانت سپرده اند
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است دلهای مومنان را
پیچیده برایمان چون حق تعالی خواهد که بروید آنچه در آن پنهان است
از ایمان ظاهر و نامی گرداند میریزد بر آن باران حکمت را و تخم نموده را
در آن میکارد و زراعت کننده آن دهقان آن بوده که ... است
و در روایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب می باشد در میان سینه

وحنجرهٔ او تا آنکه ایمان بران بسته شود و دران وقت قرار میگیرد
و از تزلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است
وَمَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ و در قرائت اهل بیت
چنین است یعنی هرکه ایمان بیاورد بخدا ساکن میگردد دل او از شک
و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این مضامین
وارد شده است و در ادعیه کثیره استعاذه از زوال ایمان بمضلات
فتن وارد شده است و حق آنست که اگر ایمان بمرتبه یقین کامل
و عین الیقین برسد زوالش بحسب عادت ممتنع است اما بلوغش
باین حد نادر است و آن مخصوص انبیا و اوصیا و اکمل مومنان است
چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است
و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بمحال است
و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد
کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است و درجات
ایمان بسیار است چنانکه دانستی و در بعضی ممکن است که زائل گردد
و شک بلکه بانکار برگردد و آن ایمان معارین است و در بعضی زوالش
ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن نه و الش بقول و فعل
نه باعتقاد و مانند جمعی از کفره که علم بصدق حضرت رسول صلی الله علیه و آله
داشتند اما از برای اغراض باطله دنیویه انکار میکردند و نه شد انکار مانند ابوجهل
و اخراب او و مانند جمعی از منافقان صحابه که نص بر حضرت امیرالمومنین

علیه السلام در روز غدیر و مواطن بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا
انکار کردند پس بر تقدیر اشتراط یقین و جزم در ایمان شکی نیست
در انکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق جمعی از کفار
فرموده است که انکار کردند و حال انکه نفسهای ایشان یقین بان داشت
پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان بانکار ظاهری یا بفعل امری که
شارع حکم بحصول کفر فرموده است نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل
پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام و القای مصحف در قاذورات
واستخفاف بکعبه و امثال آن **ششم** در بیان معنی کفر و ارتداد است
نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهُمَا بدانکه اکثر متکلمین گفته اند که کفر عدم ایمان است از
کسی که شانش آن باشد که مومن باشد و چون معانی ایمان و اسلام
و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و ثمراتش عدم
تحقق آن ثمره ایمان خواهد بود پس بنا بر مشهور که ایمان اصل عقاید
حقه شیعه امامیه است و ثمره اش بنا بر مشهور عدم خلود در جهنم است
کفر باخلال یکی از ان عقائد حقه حاصل میشود خواه بشک در انها باشد
یا باعتقاد بخلاف آنها یا انکه در اصل آنها بخاطرشان خطور نکرده باشد
و چون سابقا دانستی که ایمان بعقاید خمسه مشروط است بانکه انکار ضروری
از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذهب حق
امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد
از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه معظمه یا بسجده بت

در بیان کفر و ارتداد است

یا صلیب یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر
می شود و از ایمان بدر می رود و اگر اینها بعد از تکلم بکلمتین و اظهار
اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه
و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را با قرار
بر نفس خود بخروج از اسلام یا به بعضی از انواع کفر خواه باظهار مذهبی
باشد که اهلش را بر آن میگذارند مانند یهود و نصاری و مجوس یا نه مانند
بت پرستی یا با انکار چیزی که ضروری دین باشد یا باثبات چیزی که نفی
آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که دلالت کند بر کفر صریحا مانند
سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم در نجاسات
عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه مشرفه عمدا یا خراب کردن کعبه
یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد
بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد بآنکه
منعقد شده باشد نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست
که اسلام او مقبول نیست اگرچه توبه کند و کشتن او لازم است و زنش از
او جدا می شود و عدۀ وفات میدارد و مالش را میان وارثان او
قسمت می کنند این حکم اوست ظاهرا درین خلافی نیست میان جمعی
که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلاف است در آنکه میان او و خدا
آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر محققین را اعتقاد آنست که توبه او
مقبول است زیرا که شکی نیست که مکلف باسلام است و هرگاه توبه او



صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف به محال خواهد بود پس بنابراین اگر
کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر بر قتل او نباشد توبه
اش میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملات او صحیح است
اما مال او و زن او با ورثه نمیگردد و اما بعد عده گفته اند که آن زن را
بعقد دیگری می تواند خواست و بعضی گفته اند در اثنای عده نیز می تواند
خواست و این مسئله خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا
نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالی است
که خود بر خود لازم آورده است و مرتد ملی آنست که بر کفر متولد
شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود و این را موافق مشهور
جبر بر توبه می کنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر میان خود و خدا
هردو مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف
توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایتی
وارد شده است و بعضی گفته اند که حدی ندارد تا احتمال میدهد که او
برگردد او را میزنند و جبر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را می کشند
و این احکام در باب مردان است و زنان را بعد از مرتد شدن
حبس ابد میکنند و نمی کشند هرچند مسلمان زاده باشد ... و وقت
هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و ابن جنید از علمای ما قائل شده است
که مرتد یک قسم است خواه ملی باشد خواه فطری ... همیشه توبه میکنند اگر
توبه کند قبول می کنند والا او را می کشند و اگر سنیان باین قائل ...

وخالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار
ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرده اند آنها را و متفرق
در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضروریات
که درین مقام بعضی از ضروریات دین مذکور شود و بدانکه ضروری دین
امری را میگویند که وضوحش در آن دین بمرتبه رسیده باشد که هر که در آن
دین داخل باشد داند مگر نادری که تازه بآن دین درآمده باشد
یا در بلاد بعید و از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آنها باو نرسیده باشد
مثل واجب بودن پنج نماز در شب و روز و عدد رکعات هر یک از آنها
و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قرائت
فی الجمله بنا بر قول اظهر هر چند در بعضی از صور خفائی داشته باشد و مشروط
بودن نماز بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه
نفاس و ناقض بودن بول و غائط و ریح وضو را بنا بر اظهر و واجب
بودن یا راجح بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان
و پنهان کردن ایشان مجملا و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه
مبارک رمضان و ناقض بودن اکل و شرب معتاد بطریق معتاد و جماع
در قبل زن روزه دار را و واجب بودن حج بیت الله و مشتمل بودن
آن بر طواف بلکه سعی میان صفا و مروه فی الجمله و احرام و وقوف
مشعر بلکه ذبح قربانی و سر تراشیدن و رمی جمرات کردن مجملا اعم از وجوب
و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جهاد فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان

بیان ضروریات دین اسلام و ایمان

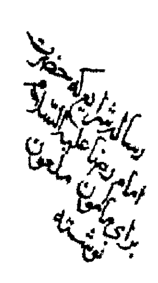
جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم
و اهل علم و فضیلت راست گویی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نافع
نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن پسر مردم از روی شهوت
بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شرابهایی که غیر از انگور میگیرند
که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند
اما دور نیست که ضروری مذهب شیعه باشد و حرمت خوردن گوشت خوک
و میته و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دختران و دخترهای برادر
و دخترهای خواهر و عمها و خاله ها بلکه مادرزن و جمع میان دو خواهر بنا بر اظهر
و حرمت سود و قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال
مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بغیر حق و قبح بودن
فحش و دشنام بی جهتی مسلمانرا و زدن و تعذیب کردن ایشان
بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام جواب
بنا بر احتمالی و اقوی و راجح بودن نیکی با پدر و مادر و قبح بودن
عقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق صله رحم بنا بر احتمالی و حکم میراث
فی الجمله و آنکه وارث احق است بمال میت از غیر وارث بلکه عمل بوصیت
فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بمیت نفع می بخشد بنا بر
اظهر و آنکه روزه مجملا رجحان دارد و آنکه نکاح باعث حلیت وطی میشود
و طلاق فی الجمله باعث تفریق میشود و آنکه بدن را از نامحرم باید پوشید
فی الجمله و مرجوحیت نظر بعورت اجانب و مرجوحیت وطی حیوانات

و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال می شود و بنا بر اظهر
و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث حلیت میشود و حرمت دزدی و زنا و حقیت
مسلمانان و حقیت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن
آن بنا بر اظهر و مودت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا نواصب
و خوارج کافرانند که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین
در عرض این رساله سابقا مذکور شد و غیر آنها از اموریکه متواتر و معلوم باشند
نزد عامه مسلمانان و سابقا مذکور شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه امامیه
ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر
صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر اظهر
و منصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بنا بر
اظهر و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است
و ظاهر خواهد شد و بر اویان باطله غالب خواهد شد و وجوب بیزاری
از ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوای
امامت و خلافت بنا حق کردند بلکه خلفای اسماعیلیه و ائمه متاخرین زیدیه
که هر کجا دعوای امامت کرده اند و لعن و برائت از طلحه و زبیر و عایشه
و ابن ملجم و شمر و عبد الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و هر که با
امیر المومنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه
او معلوم نشده است و تبری از جمیع اعدای ایشان عموماً و اعتقاد بخوبی
حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار خصوصاً و خواص ائمه عموماً و حلال بودن

بیان ضروریات شیعه امامیه اثنا عشریه

متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و اقامت و مسح پاها
در وضو و رجحان آن بالا بپائین شستن اعضای وضو بنابر اظهر و عدم
استحباب دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استحباب
الصلوة خیر من النوم در اذان صبح و رجحان جلسه استراحت بعد از
سجده دوم بنابر احتمالی و استحباب سجده شکر بعد از نماز و استحباب
زیارت قبور رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام
و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استحباب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان
و اقارب مؤمنین مطلقا بنابر اظهر و حرمت گوشت سگ بلکه سائر
سباع و حشرات مانند گربه و مار و موش و امثال اینها بنابر احتمال
اظهر و حرمت وطی محارم بلف ذکر بحریر بنابر احتمالی بلکه عدم قول بجبر
مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و این را از ضروریات دین
اسلام می‌توان شمرد و مجملا هرچه ظهورش در دین ایمان و مذهب ائمه
اثنا عشر صلوات الله علیهم به مرتبه رسیده باشد که هر که در این دین داخل باشد نزد
او از ضروریات دین ایمان خواهد بود و انکار آن مستلزم انکار صاحب
آن دین است و اگرچه در کلام اکثر علما تصریح باین نیست اما دلیل
ایشان بر کفر منکر ضروریات دین اینها را ایشان لازم می‌آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد
و متعه ما را حلال نداند و در باب برائت از ابوبکر و عمر و از سنت ایشان
و سائر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده است که

هر که بیزاری از ایشان نجوید شیعه ما نیست بلکه دشمن ماست و در کتاب
نفحات اللاهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه در این باب
ایراد نموده ام و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام
و حضرت امام رضا علیه السلام در رساله شرایع دین که از برای مامون
نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام آنست که گواهی
بدهی که خدا یگانه است و شریک ندارد و احد حقیقی است و اعضا و اجزا
ندارد و همه خلق باو محتاج اند و او قائم بذات خود است و همه چیز باو قائم است
و شنوا و بینا است و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و خواهد بود
و عالمی است که بر او هیچ چیز جاهل نیست و نمی باشد و قادری است که هرگز
عاجز نمی شود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمی شود و عادلی است که هرگز جور
نمیکند و آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه ندارد و ضد
ندارد و کفوی ندارد و اوست مقصود خلق در عبادات و دعا و امید
داشتن و ترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او
و برگزیده اوست از خلق او و بهترین مرسلان است و خاتم پیغمبران است
و بهترین عالمیان است و پیغمبری بعد از او نیست و بدل کننده نیست ملت
او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هرچه از جانب خدا خبر داده است
حق است و واجب است تصدیق او و جمیع هر که پیش از او بوده است
از رسولان و پیغمبران و حجتهای خدا و تصدیق بکتاب او که صادق است
و از هیچ طرف باطل باو راه ندارد و فرستاده شده است از جانب




خداوند

خداوند حکیم کریم حمید و گواه هست بر همه کتابهای خدا و حق است از فاتحه
تا خاتمه اش باید که ایمان بیاوری بمحکم آن و متشابه آن و خاص آن و عام
آن و وعد آن و وعید آن و ناسخ آن و منسوخ آن و قصه های آن و خبرهای
آن و آنکه قادر نیست احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گواهی بدهی
که دلیل و راه نما بعد از و و حجت بر مؤمنان و قیام نماینده بامر مسلمانان و سخن
گوینده از قرآن و عالم باحکام آن برادر او و وصی او و خلیفه و ولی او که نسبت
باو بمنزله هارون است از موسی علیه السلام و او علی ابن ابیطالب علیه السلام
که امیر مؤمنان است و امام متقیان و کشاننده شیعیان دست و پا سفید
خود است بسوی بهشت و بهترین اوصیا و وارث علم جمیع پیغمبران
و رسولان است و پس بعد از او ائمه علیهم السلام را یک یک شمرده تا حضرت
صاحب الامر علیه السلام و فرمود و شهادت ده از برای همه ایشان بوصیت
و امامت و آنکه زمین خالی نمی شد از حجت خدا بر خلق در هیچ زمانی
و آنکه ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت برای اهل دنیا و تا وقتی که
همه خلق بمیرند و زمین و هرچه در زمین است بخدا بمیراث برسد و گواهی بده
که هر که مخالفت ایشان کند گمراه و گمراه کننده است و ترک کننده
حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کننده قرآن اند و سخن
گوینده اند از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هر که
بمیرد و ایشانرا نشناسد بمرگ جاهلیت و کفر مرده است و آنکه از دین
ایشان است ورع و راست گوئی و عفت و صدق و استقامت

وسعی در عبادت و ردّ امانت کردن به نیکوکار و بدکار و طول دادن سجده و روزهٔ روزه و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار بردن فرج آل محمد صلی الله علیه و آله بصبر و نیکوی با مردم و مصاحبت کردن با خوبان پس افعال وضو را فرمود تا مسح پا با هر یک یکمرتبه و آنکه نمی شکند وضو را مگر غائط یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه هر که مسح کند بر موزه با مخالفت خدا و رسول صلی الله علیه و آله کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است پس غسلهای واجب و سنّت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را فرمود و فرمود و نماز در اول وقت افضل است و فضل نماز جماعت بر نماز تنها بیست و چهار برابر است و نماز نمی توان کرد پشت سر فاجر و اقتدا نمی توان کرد مگر با اهل ولایت یعنی شیعهٔ امامی و نماز نمی توان کرد در پوست درندگان و جایز نیست که بگوید در تشهد اول اَلسَّلامُ عَلَیْنَا وَعَلیٰ عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِیْنَ زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفتی سلام گفته و قصر نماز در هشت فرسخ و زیاده است و هر گاه قصر کنی روزه را نیز می باید افطار کنی و کسیکه در سفر روزه را افطار نکند از و مجزی نیست و بر او قضا واجب است و قنوت سنّت واجبه است در نمازهای پنجگانه و نماز بر میّت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است و میّت را از پایین پای قبر برفق و همواری بقبر به برند و بلند گفتن بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ در جمیع نمازها سنّت است بعد از آن احکام زکوٰة مال و اجناس و مسائل خمس را بیان فرمود و زکوٰة فطره و احکام

حائض و مستحاضه و نفساء را فرموده و روزهٔ ماه رمضان فریضه است
روزه را بنا بر دیدن ماه باید گذاشت هم در روزه داشتن و هم
در افطار کردن و نماز سنت را جایز نیست بجماعت بکنند زیرا که بدعت
است و هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در آتش است و بعد
از آنکه بعضی احکام روزه و حج را بیان کرده فرموده که جایز نیست حج مگر
بعنوان تمتع و حج قران و افراد که عامه میکنند نمی باشد مگر از برای اهل مکه
و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمی توان بست
و جهاد واجب است با امام عادل و هر که کشته شود از برای
محافظت مال خود شهید است و هر که کشته شود پیش نفس خود پس او
شهید است و هر که کشته شود پیش اهل خود پس او شهید است و نکشند کافر را
و نصاری را در دار تقیه مگر کشندهٔ باغیان را و این وقتی است که بترسی
بر نفس خود و حلال نیست ترا مالهای مخالفان و غیر ایشان و حدیث
و تقیه در بلاد تقیه واجب است و قسمی که کسی از برای تقیه بخورد و از برای
دفع ظلم از خود از او گناه و کفاره ندارد و طلاق غیر سنت که سنیان
می کنند صحیح نیست و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که زنهار مخواهید
زنانی را که سنیان سه طلاق در یک مجلس میگویند که آنها شوهر دارند
از چهار زن زیاده را بعقد دائم نمی توان خواست و صلوات بر حضرت
رسول و آل او واجب است در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود
و در وقت عطسه کردن و وزیدن بادها و کشتن حیوانات و غیر اینها

دوستان خدا واجب است ودشمنی دشمنان خدا وبیزاری از ایشان
واز پیشوایان ایشان واجب است ونیکی با پدر و مادر واجب است
هرچند بت پرست وکافر باشند امّا اطاعت ایشان وغیر ایشان
در معصیت خدا جایز نیست زیراکه طاعتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خالق
وتذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد بذبح کردن مادر آنست وحلالست
اگر مو و پشم برآورده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان
وحج تمتع وعول وتعصب که سنیان بگفته عمر ملعون در میراث می کنند
بدعت است ومخالفت قرآن است وبا فرزند پدر و مادر احدی
میراث نمی برد مگر زن وشوهر وکسی که خدا در قرآن از برای او سهمی
قرار کرده است اولی واحق است بمیراث از کسی که سهمی در قرآن
نداشته باشد ومیراث بعصبه دادن چنانکه عمر لعین کرده است از دین
خدا نیست ومولود خواه دختر باشد خواه پسر در روز هفتم عقیقه باید کرد ونام باید
گذاشت وسرش را باید تراشید وبوزن آن مو از طلا ونقره تصدق
باید کرد وختنه سنّت واجبه است از برای پسران واز برای دختران
باعث گرامی کردن ایشان است نزد شوهران وحق تعالی
تکلیف نمی کند نفسی را مگر بقدر وسع وآسانی او وافعال بندگان مخلوق
خداست خلق تقدیر نه تکوین یعنی در علم خدا مقرر شده است امّا فعل
خدا نیست فعل بنده است خدا آفریننده یا تقدیر کننده همه چیز است
وبجبر قائل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان وبتفویض

قائل

قایل شو که بایشان گذاشته و هیچ دخل در افعال ایشان ندارد
و خدا بیگناه را بعوض گناه‌کار عذاب نمیکند و فرزندان را بگناه پدران
عقاب نمیکند چنانکه فرموده است متحمل نمی‌شود گناه‌کاری گناه دیگری را
و نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا راهست که عفو کند
از گناه و تفضل کند بثواب زیاده از قدر استحقاق و منزه است از آنکه
جور کند یا ظلم کند و واجب نمیگرداند خدا اطاعت کسی را که داند که ایشان را
گمراه میکنند و بمعصیت می‌افکنند و اختیار نمیکند از برای پیغمبری و برنمی‌گزیند
از برای امامت کسی را که داند که او کافر خواهد شد یا او اطاعت
شیطان خواهد کرد و در معصیت او و حجت بر خلق خود نصب نمی‌کند مگر آنکه
معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمان است و هر مومن مسلمان است
و هر مسلمان مومن نیست و دزد مومن نیست در وقتی که دزدی می‌کند
و زناکننده مومن نیست در وقتی که زنا میکند و آنها که گناهان کبیره میکنند
که مستوجب حد میگردند مسلمان‌اند نه مومن‌اند و نه کافر و خدا داخل جهنم
نمیکند مومنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش
بیرون نمی‌آورد کافری را و حال آنکه او را وعید خلود در جهنم داده است
و نمی‌آمرزد شرک بخود را و می‌آمرزد هر چه کمتر از آنست از برای هر که خواهد
و گناه‌کاران اهل توحید داخل جهنم می‌شوند و بیرون می‌آیند از جهنم و شفاعت
جایز است از برای ایشان و امروز دنیا دار تقیه است و دار اسلام است
و دار ایمان نیست و دار کفر نیست و امر بنیکیها و نهی از بدیها واجب است

اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان ادای فرائض است
که خدا در قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان
کبیره و آن معرفتی است بدل و اقراری است بزبان و عمل است
باعضا و جوارح و باید که ایمان بیاوری بعذاب قبر و منکر و نکیر و مبعوث
شدن بعد از مردن و میزان و صراط و بیزاری از آنها که ستم کردند
بر آل محمد صلی الله علیه و آله و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون
آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر سنت پیغمبر دادند و بیزاری
از آنها که بیعت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان
که بیعت خود را شکستند و پرده حرمت رسول صلی الله علیه و آله را
دریدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیر المؤمنین
علیه السلام جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجور و ظلم
شمشیر بروی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص و اتباع ایشان
و بیزاری از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کرد و لعنت کرده ها و بیرون
کرده های رسول صلی الله علیه و آله را پناه داد و مالها را بر توانگران
قسمت کرد و سفیهان مثل معویه و عمرو بن العاص را والی مسلمان کرد
و بیزاری از اشیاع ایشان که با امیر المؤمنین علیه السلام جنگ کردند
و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیزاری
از آنها که بر سر خود شدند مانند ابو موسی الاشعری و اهل ولایت و خوارج
که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است آنها که گم و باطل شد سعی ایشان

در زندگانی دنیا و ایشان گمان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند
که کافر شدند بآیات پروردگار خود یعنی بولایت امیر المومنین علیه السلام
و کافر شدند بلقای او یعنی خدا را ملاقات کردند و امامی نداشتند پس
حبط شد اعمال ایشان بر پا نمیداریم از برای ایشان میزانی را حضرت
فرمود که ایشان سکان اهل جهنم خواهند بود و باید بیزاری نمود از انصاب
و ازلام که پیشوایان ضلالت و قائدان جور اند اول ایشان و آخر ایشان
یعنی هر که بغیر حق دعوای امامت کرده است و بیزاری از اشباه
پی کنند گان ناقه صالح از اشقیای اولین و آخرین و هر که ولایت
و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن ملجم ملعون و سایر قتلات
ائمه علیهم السلام و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقه پیغمبر
خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن
التیهان و سهیل بن حنیف و عبادة بن الصامت و ابو ایوب انصاری
و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال اینها رضی الله
عنهم و ولایت اتباع ایشان و پیروان ایشان و آنها که بهدایت
ایشان هدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان الله علیهم
و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کننده کمش و بسیارش
و هر چه بسیارش مست میکند کمش نیز حرام است و مشغول شراب نمی خورد
زیرا که او را میکشد و حرام بودن به صاحب شیئی اند و بندگان به صاحب

چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خونست و حرام بودن
مارماهی و هر ماهی که فلس نداشته باشد و اجتناب کبایر که آن کشتن نفسی است
که خدا حرام کرده است و زنا و دزدی و شراب خوردن و عقوق پدر
و مادر و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن میته و خون و گوشت
خوک و آنچه بغیر نام خدا ذبح کرده باشند و حرمت اینها در صورتی است
که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حرمتش ظاهر شده باشد و رشوت
و قمار و کم کردن کیل و وزن و فحش گفتن زنان عفیفه و لواطه و گواهی دروغ
و ناامید شدن از رحمت الهی در آخرت و دنیا و ایمن بودن از عذاب
خدا و ارتکاب معصیت و اطاعت و اعانت ظالمان و میل قلبی بسوی
ایشان و قسم دروغ بر امر گذشته و حبس حقوق مسلمانان با قدرت
بر ادا و دروغ و تکبر و اسراف و مال را بعبث ضایع کردن و خیانت
و حج را سبک شمردن و بی عذر تاخیر کردن و جنگ با دوستان خدا
و اصرار بر گناهان و الصدوق ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب خصال اکثر
این مضامین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که اینها شرایع دین است از برای کسی که
متمسک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این
مضامین را که با مذهب حق شیعه موافق است بیان فرموده
و زیاده بر اینها فرمود که نماز نکنند در پوست میته هرچند هفتاد مرتبه دباغی
کنند و در افتتاح نماز نگویند تعالی جدک و زن را بقبر نبرند بعرض از جانب لحد

نمایند و قبر را مربع کنند و خرپشته نکنند و محبت دوستان خدا
و ولایت ایشان واجب است و بیزاری از دشمنان ایشان
واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و شکستند حرمت
آنحضرت صلوات الله علیه نمودند و از فاطمه علیها السلام فدک را
غصب کردند و منع نمودند میراث او را و حق شوهر او را و قصد کردند
که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت گذاشتند و تغییر
سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند و بیزاری از طلحه و زبیر
و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج علیهم اللعنة واجب است و بیزاری
از قاتل امیر المؤمنین علیه السلام و جمیع قاتلان ائمه علیهم السلام واجب است
و از جمله مؤمنانی که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله
انصاری و عبد الله بن الصامت را نیز ذکر کرده است و فرموده است
اصحاب حدود فاسقانند نه مؤمنانند نه کافران و شفاعت جایز است از برای ایشان
و از برای مستضعفان هرگاه بپسندد خدا دین ایشان را و در کبائر اول
مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث معتبر السند
از دو معصوم بزرگوار علیهما السلام در بیان شرائع حق وارد شده بود
درین رساله ایراد نمودم **هفتم** آنکه متکلمین در معارف
تقلید را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین بمعارف را و در آن
خلاف کرده اند در وقت تکلیف بمعارف بعضی از متکلمین گفته اند وقتی
مکلف می شود که ممکن باشد او را تحصیل علم بمعارف زیرا که شرط است

به تکلیف مبنی که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تمیز میان
آن و غیر آن بکند پس قبل از بنحال تکلیف آن محال است و بعد از آن
مکلف می شود بآن خواه ببلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد
پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است
چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود و باعتبار اختلاف مراتب ادراک
مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعارف
همان وقت تکلیف بسائر عبادات است که اول بلوغ باشد
اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که مبادرت نماید به تحصیل
معارف پیش از اتیان باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده اند
که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت می شود و بر او بحث
کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است
از صبی تا بالغ شود و پس می باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد
و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون می شود که اناث با ضعف
عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشد و ذکور با آنکه عقل ایشان
اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و بازخلاف
کرده اند در آنکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف
خمسه نظریست آیا کافر است یا مومن سید مرتضی جزم کرده است که
کافر است و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که
لازم می آید که حکم کنیم بکفر همه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف

بیوفت است و باید که در این وقت بمیرد و مخلد در جهنم باشد و این بسیار بعید است
از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم
می آید و تکلیف ما لا یطاق گر آنکه گوئیم این نوع از کفر صاحبش معذب
نیست و گوئیم که اجماعی که گروه اند بر آنکه کافر مخلد در جهنم است در باب
کافری است که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که مرگاه
از اهل جهنم نباشد باید داخل بهشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست میان
این دو شق پس می باید غیر مومن مخلد در بهشت باشد و این خلاف
اجماع است که غیر مومن داخل بهشت نمی شود جواب می گوئیم که ممکن است
داخل شدن او در بهشت تفضلی باشد از جانب خدا مانند اطفال و اجماع
مخصوص کسی باشد که مکلف بایمان باشد و مدتی بر او گذشته باشد
که ممکن باشد او را تحصیل ایمان کردن و تقصیر کرده باشد و تحقیقش آنست
که چنین کسی را نه حکم بایمان او می توان کرد و نه حکم بکفر او حقیقة در مدت
نظر و مگر بلکه بتبعیت پدر و مادر حکم بایمان او میکنند مانند اطفال زیرا که
تکلیف تامی برای او متحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود
پس او باقی است بران حالت تبرا و نمی کنند و که ممکن نشد او را
نظری که موصل بایمان باشد تمام شد کلام شهید ثانی تغمده الله برحمته و نزد
فقیر حق آنست چنانکه دانستی که مراتب ایمان مختلف است و هر کسی
در حالی بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است و حق تعالی می فرماید
لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلّا مَا آتاها حق تعالی تکلیف نمی کند

نفسی را مگر آنچه قابلیت او را داده است و برقی و عیاشی و کلینی
بسندهای معتبر از زراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت
کرده‌اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بنویسید از قول ما
و اعتقاد ما آنست که حق تعالی حجت میگیرد بر بندگان بآنچه بایشان
داده است و شناسانده است پس رسول صلی الله علیه و آله بسوی
ایشان فرستاد و کتاب او نازل کردانید و دران کتاب امر
و نهی کرد امر کرد به نماز و روزه و فرمود که اگر بخواب روید بر شما حرجی
نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد از صحت
قضا کنید و همچنین در جمیع تکالیف کار را برایشان آسان کرده است
و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را دران مشیتی هست و من
نمیگویم که بایشان گذاشته است و هرچه خواهند می توانند کرد بلکه خدا
هدایت میکند بعضی را بتوفیقات خاصه و بعضی را بخود وامیگذارد و آنچه
ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان است
و هرچه برایشان دشوار بوده است از ایشان برداشته است
ولیکن مردم از ایشان چیزی نیست که با این وسعت شریعت مخالفت
میکنند چنانکه فرموده است در باب جهاد که نیست بر ضعیفان و نه بر بیماران
و نه بر آنها که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی و نیست بر محسنان و نیکوکاران
راه اعتراض و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنها که چون بنزد تو
می آیند که ایشان را سوار کنی تو میگوئی که من نمی یابم چیزی که شما را بران سوار کنم

برگردند و آب از دیده‌های ایشان میریزد و پس خدا از ایشان تکلیف را
برداشت چون آن خرجی نمی‌یافتند و بر ایشان دشوار بود و بر آن بود دیگران
بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که خدا
حجت نمی‌گیرد بر مردم مگر بآنچه بایشان داده است و ایشان را
شناسانده است و ایضاً بسندهای معتبر از آنحضرت روایت
کرده‌اند در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است که خدا حکم نکند بگمراهی گروهی
بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند از برای ایشان آنچه
باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناساند بایشان آنچه باعث
خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است
فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا حضرت فرمود یعنی بیان کرد از برای
هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و ایضاً فرموده است إِنَّا
هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا حضرت فرمود یعنی راه را باو
شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است و قوم ثمود
را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در حدیث
دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه حقی بر او وارد می‌شود و نزد او ظاهر میگردد
خواه قبول بکند و خواه نکند و کلینی روایت کرده است که از آنحضرت
پرسیدند که معرفت کار کیست فرمود کار خداست و بندگان را در آن
عملی و دخلی نیست و ایضاً روایت کرده که عبد الاعلی از آنحضرت
پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده‌اند بمعرفت که آن است توان

فرموده‌اند پرسیدند که آیا ایشان را تکلیف بمعرفت کرده‌اند فرمودند بر خدا واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که با و عطا کرده است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را در ان کاری و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را بر خدا هست که ایشان را بشناساند و بعد از ان خدا را بر خلق هست که بعد از شناسایندن ایشان قبول کند و ایضاً از انحضرت پرسیدند که کسی چیزی را ندانند بر او چیزی هست فرمودند و بروایت دیگر فرمود که آنچه خدا علمش را از بندگان محجوب گردانیده است برایشان و در ان تکلیفی نیست و ابن بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت کرده‌اند از انحضرت ع که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته‌اند از امت من نه چیز را خطا را و فراموشی را و آنچه ایشان را بران اکراه کنند و آنچه ایشان ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و فال بد و تفکر در وسوسه‌ها در احوال خلق ما دام که بحسب سخن نگویند و ازین قبیل اخبار بسیار هست و در معنی اینها نیز سخن بسیار است که در سائر کتب خود ایراد نموده‌ام اما مجملا معلوم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و در ان باب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عتاب نمی‌کند و اتمام حجت

انواع میدارد و یک قسم آنست که کسی که پدر و مادر او مسلمان اند و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذهب حق در نفس او جا کرده است و از اول بلوغ اطمینان دارد بدین حق و این نیز چند قسم است یکی آنکه بمحض حسن ظن به پدر و مادر و خویشان و استاد از روی تقلید ظنی بهم رسانیده است و دور نیست که از برای اکثر ظن همین کافی باشد چنانچه سابقا مذکور شد دوم آنکه درین مدت بتدریج دلائل اجمالیه بر گوش او خورده است و در اول بلوغ علم یا ظن قریب بعلم از روی آن دلائل بهم رسانیده است آن نیز بطریق اولی کافی است و اگر طالب یقین باشند هر دو بطاعت و عبادت و تحصیل علوم حقه اشتغال نمایند و پیوسته بتضرع و ابتهال از کریم ذو الجلال طلب هدایت معرفت بکنند روز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزاید خواهد بود تا آنکه باعلی مدارج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تقصیر کنی در این ابواب بکنند اگر فتنه مضلی ایشان را عارض نشود که ایشان را از دین برگرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام خواهند بود و اگر العیاذ بالله از دین برگردند بتقصیر خود شان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر بهم میرسند اهل خلاف می باشند اگر تعصب را بگذارند و طالب حق شوند بمقتضای وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا البته حق تعالی بعنایات خفیه خود وسیله از برای هدایت ایشان برمی انگیزد و ایشان را بر اهدایت

می کند و اگر نه گذاشت نزاعند و رسید او و چنانچه گذشت اگر
بنای امر خود را بر تعصب گذارند و گوش بحق ندهند و
راسخ در دین خود بمانند مقصر خواهند بود و معذور نیستند
و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان وضوحی بهم رسانیده باشد
داخل مرجون لامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و تفحص دین
حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان
ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذورانند و اگر به بهشت نروند بجهنم نخواهند
رفت و احوال مستضعفین و مرجون لامر الله و امثال ایشان سابقا مذکور
شد مجمل باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمی کند تا حجت را
بر ایشان تمام نکند ایشان را عذاب نمیکند و تفکر در خصوصیات احوال
ایشان ضرور نیست **فصل بست و سوم** در بیان انواع گناهان است
و توبه از آنها و در آن دو مرصد است **مرصد اول** در بیان گناهان
صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای خاصه و عامه آنست که گناه
بر دو قسم است اول کبیره دوم صغیره و آنچه شیخ طوسی و بعضی از علما
گفته اند که گناهان همه کبیره اند زیرا که همه شریک اند در مخالفت امر و نهی صغیره و کبیره که بر
اطلاق میکنند باعتبار نسبت با فوق و ما تحت آنست مثل بوسیدن
اجنبیه که صغیره است نسبت بزنا و کبیره است نسبت بنظر بنا محرم بشهوت
و این قول را نسبت بشیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن ادریس
نیز داده اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه

در بیان انواع گناهان و تحقیق و تعریف در کبیره و صغیره و احکام توبه از آنها

حق تعالی فرموده است که اگر اجتناب کنید کبائر گناهانی را که نهی
کرده اند شما را از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شما را و باز فرموده است که آنها
که اجتناب می کنند از کبائر گناه و از فواحش یعنی گناهان بسیار قبیح یا
رسوا کننده که موجب حد باشد مگر لمم اکثر گفته اند یعنی گناهان صغیره و در
احادیث بسیار وارد شده است که گناه کبیره آدمی را از عدالت
بیرون می برد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی برد
و وارد شده است که مراد آنها از آنکه گناه صغیره نمی باشد آن باشد که گناه را
حقیر نباید شمرد و معصیت خداوند کبیر صغیر و حقیر نمی باشد و نسبت به
خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بلی بعضی گناهان از بعضی بدتر است
و بعضی نسبت به بعضی خوردتر می باشد پس حق آنست که گناه بر دو قسم است
یکی کبیره است که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون
می برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معاصی ایمان نیز بدر میکند
چنانکه سابقا دانستی و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت
بیرون نمی رود و اگر اجتناب از گناهان کبیره بکند ارتکاب آنها مقرون
بعفو است و حق تعالی آنرا بفضل خود آنها را می بخشد و بر آنها بسبب
وعدهٔ خود عقاب نمی فرماید و مشهور میان علما آنست که اصرار بر گناه
صغیره کبیره است و در معنی اصرار خلاف است شهید رحمه الله گفته است
که اصرار یا فعلی است یا حکمی و اصرار فعلی مداومت است بر یک نوع
از صغائر بی توبه یا بسیار کردن جنس صغائر بی توبه و حکمی آنست که عزم داشته

باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن از آن اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش
نگذرد و نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مضرتی نیست و شاید اعمال
صالحه از وضو و نماز و روزه کفاره آن باشد چنانچه در اخبار وارد شده است
این کلام شهید رحمة الله علیه بود و بعضی گفته اند اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره دیگر
داشته باشد باز اصرار بعمل می آید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد از آن
توبه نکند اصرار بعمل می آید و بنا بر این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود
و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار
کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل
شده اند که هر یک از اینها اصرار بعمل می آید و بعضی دعوای اجماع کرده اند
بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثیتی که از ارتکاب آن گناه
زیاده از اجتناب باشد و هر گاه که گناه او را میسر شود بی آنکه توبه کند
مرتکب شود البته قدح در عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که مجرد
عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یک گناه
و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغائر شدن بحیثیتی که مشعر باشد
بر بی اعتنائی او بشرع و دین و در مابین آن ندامت و پشیمانی از و
ظاهر نشود و اما کبائر در اقوال علما و اخبار اختلاف بسیار در آن هست
بعضی گفته اند گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید وعید عقاب
بران کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شارع حد بران مقرر
کرده باشد یا تصریح بوعید عقاب دران شده باشد و بعضی گفته اند

هر گناهی است که کردن آن مشعر بر بی اعتنایی فاعل آن باشد بدین
وبعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد
وبعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا در سنت
شده باشد وبعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه وخاصه که آنها هفت است
**اول** شرک بخداست وجمیع اعتقادات فاسده که مخل بایمان باشد
**دوم** قتل آدمی است بناحق **سوم** فحش گفتن است بزنان
عفیفه **چهارم** اکل مال یتیم است یعنی تصرف در آن بغیر حق
**پنجم** زنا است **ششم** گریختن از جنگ واجب است
**هفتم** عقوق پدر و مادر است وبعضی سیزده گناه دیگر برآنها
افزوده اند لواطه وسحر وربا وغیبت وقسم دروغ وگواهی دروغ
وآشامیدن شراب واستخفاف بکعبه معظمه ودزدی وبیعت امام
شکستن واعرابی شدن بعد از هجرت ونا امیدی از رحمت خدا
وایمن بودن از عذاب خدا وبعضی چهارده گناه دیگر را اضافه کرده اند
خوردن میته وخون وگوشت خوک وخوردن گوشت حیوانی که بنام
غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت ورشوت گرفتن وقمار باختن
وکیل ووزن را کم دادن واعانت ظالمان بر ظلم وحبس حقوق مردم
با عدم پریشانی واسراف در مال وحلال را در حرام صرف کردن
وخیانت در مال مردم کردن ومشغول بملاهی بودن مانند دف
وطنبور ونای وامثال اینها واصرار بر گناهان ودر حدیث معتبر

امام رضا علیه السلام نزدیک بآنها گذشت و نقل کرده اند که از ابن
عباس پرسیدند که کبایر هفت است گفت بهفت صد نزدیکتر است
از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است
اوّل گناهی چند که در قرآن مجید وعید آتش جهنم بران شده باشد
یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عقاب باشد یا ترک فرائضی
که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکواة
دوم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره وعید نار یا تهدید عظیم
که مستلزم عقاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش را نیز
داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره کفته اند که اگر در احادیث
صحیحه نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است
و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عمرو بن عبید اینها بخصوص
واقع شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و ایمن بودن
از عذاب خدا و عقوق پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا حرام کرده است
و فحش گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و گریختن از جنگ و خوردن سود
و جادو کردن و قسم دروغ و دزدی از مال غنیمت و ندادن زکوة
واجب و گواهی ناحق و پنهان کردن گواهی حق و شراب خوردن
و ترک نماز واجب عمداً یا چیزهای دیگر که خدا در قرآن واجب کرده است
و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن
و از مجموع اخبار آنچه وعید نار یا تهدید عظیم یا لعن در ان وارد شده است

و ترتیب شمارده میشود و والد فقیر رحمه الله در بعضی از تصانیف خود
آنها را جمع کرده است و آنها است که در این حدیث صحیح مذکور شد
و کهانت یعنی خبر دادن از جن و زنا و لواطه و دزدی و افطار روزه
ماه رمضان و تاخیر حج از سال استطاعت بدون عذر و اشاید
هرست کننده و بیعت امام را شکستن و بادیه نشین شدن بعد از هجرت
شاید در این زمان نقل به بلادی باشد که عالمی در آنجا نباشد و مسائل
دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول صلی الله
علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین و غیبت و بهتان
و بعضی گفته اند ترک جمیع مستحبها و منع کردن زیادتی آب مباح
از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم اطاعت از ابوین
و کاری کردن که دشنام به پدر و مادر آنکس دهند و ضرر رسانیدن
در وصیت به وارث و بعضی گفته اند کراهت داشتن از قضاهای خدا
و اعتراض کردن بر تقدیرات خدا و تکبر و حسد و عداوت مومنان
و الحاد در حرم مکه و مدینه یعنی ظلم در آنها کردن و سخن چینی که موجب
ضرر باشد و قطع عضو مومنی بغیر حق و خوردن میته و سایر نجاسات
و قوم ساقی در حرام و اصرار بر گناهان صغیره و امر به بدیها و نهی
از نیکیها و دروغ گفتن و خلف وعده بنابر قولی و خیانت و لعن
کردن مومنان و دشنام دادن به ایشان و آزار کردن بی سببی
و زدن غلام و کنیز زیاده بر حدی که مستحق آن باشد و منع انبیا

از کسی که مستحق آن باشد و سد شارع مسلمانان کردن و عیال خود را
ضایع گذاشتن و تعصب کشیدن بغیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن
شکر و دو زبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تجسس عیب های
ایشان کردن و سرزنش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان
و دشنام دادن ایشان و گمان بد بردن با ایشان و ترسانیدن
ایشان و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و نشستن در مجالس فسق
خصوصاً مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بدعت
هم نشینی کردن و گناه را سهل شمردن و خوردن حرام و آزار منکر
تا آخر محل اشکال است کبیره بودن آنها و ایضاً حرمت غنا معلوم است
و در کبیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار دلالت میکند
بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است
که کبیره است و غنا مکرر آواز است در حلق که موجب سرور گردد
یا اندوه و مشهور آنست که فرقی نیست میان آنکه در قرآن و دعا
و ذکر باشد یا غیر اینها و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حدی را
که از برای تند رفتن شتر عربان میخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام
حسین علیه السلام را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست اگر بروش
نوحه عربان نخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا
کند در عروسیها برای زنان و مردان بر ایشان داخل نشوند
و ایضاً تجویز کرده اند نوحه زنان را در ماتم ها اگر دروغ نگویند

واستثنای

واستثنای اینها نیز خالی از قوتی نیست چون احادیث در اینها
وارد شده است و ابن ادریس و بعضی از علما همه اینها را حرام
میدانند و نیز که همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت
حسن وارد شده است دلالت بر جواز غنا ندارد زیرا که بسیار است
که جوهر آواز کسی خوش آینده است هر چند تحریری در آن نباشد
و همچنین گاه است که قرآن و دعا را بنحوی می خواند که ترجیع ظاهری
ندارد و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب
خواندن قرآن بحزن و بصوت حسن وارد شده است ممکن است
محمول برین باشد و آنچه تصریح بترجیع و غنا در آن وارد شده است
محمول بر تقیه است زیرا که بعضی از علمای سنیان و صوفیه ایشان
غنا را در قرآن و ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافی نیست میان علمای شیعه
در حرمت استعمال آلات لهو مانند طنبور و عود و نی و دف
و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلاف است و کسی که غنا را
کبیره میداند اینها را بطریق اولی کبیره میداند و بعضی از عود دف بی صنج
در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقا حرام میدانند و این
احوط است و انواع قمار همه حرام است و بعضی کبیره میدانند
مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردکان بازی و هر چه در آن گرو بندی
باشد مگر در شمشیر بازی و نیزه بازی و اسپ دوانی و شتر دوانی
و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیراندازی و در قمار چه

نهی از اینها بخصوص وارد شده است مانند شطرنج و نرد و اربعه عشر
حرام است یاد گرفتن و یاد دادن و بازی کردن آنها هر چند گرو نبندند
و ظاهر جمعی آنست که تخم بازی و گردکان بازی و قاب بازی نیز چنین است
که بدون گرو حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار آنست
که بازی نرد و شطرنج کبیره است و یحیی بن سعید در جامع گفته است حلال نیست
نظر کردن در نرد و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند با اینها و در
حدیث صحیح منقول است از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج
حرام است و قیمتش را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است
و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسی که بازی میکند معصیت
و کبیره هلاک کننده است و کسی که دست در میان آن گذارد چنانست
که دست در میان گوشت خوک زده باشد و نمازش مقبول نیست تا دستش را
بشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج مادرش نظر کرده است
و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده در آنحالت
در گناه مساویند و کسی که بنشیند بقصد بازی کردن جای خود را در جهنم
مهیا داند و این زندگانی باعث حسرت او باشد در قیامت و زنهار
همنشینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است
که اهل آنها در هر ساعت منتظر غضب الهی اند و اما گرو دویدن و سنگ بگرو
انداختن و چیزهای سنگین را بگرو برداشتن و بلند کردن و کشتی بگرو دوانیدن
و کشتی گرفتن و چوگان بازی کردن و امثال اینها اگر با گرو بندی باشد حرام است

و اگر بی گرو باشد خلاف است و حکم بحرمت مشکل است خصوصا
هرگاه غرض ورزش و غلبه بر خصم بوده باشد در جنگ و در خصوص کشتی
احادیث وارد شده است که دلالت بر جواز میکند بلکه بحدیث
کشتی گرفتن حسنین علیهم السلام در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و تحریص کردن آنحضرت و جبرئیل علیه السلام هر یک از ایشان
یکی را استدلال بر استحباب آن نیز می توان کرد و علامه رحمه الله
جزم کرده است بحرمت انگشتربازی و استعلام آنکه در دست کیست
جفت است یا طاق و چوگان بازی و تفنگ و کمان گلوله گروه اندا
و بیک پا ایستادن و کشتی در زیر آب کردن خواه عوضی در گرو
قرار داده باشند و خواه نه و در کشتی گرفتن و کبوتر گرو براه های
دور فرستادن و گرو دویدن اگر عوضی قرار نداده باشند تردد
و اشکال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای انس جایز است
بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه های جایز است و گرو
فرستادن اگر با عوض باشد مشهور حرمت است و اگر بدون عوض
باشد خلاف است و جواز خالی از قوتی نیست و احوط ترک است
و پرانیدن از برای تفرج و سیر خلاف است اکثر مکروه دانسته اند
و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که متضمن فعل حرامی نباشد
و اگر متضمن دزدیدن کبوتر دیگران و اشراف بر خانه های مسلمانان
و شکستن شیشه ها و ظروف همسایگان و امثال آنها باشد [illegible]

زنا بها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات
را بکدیگر جنگ انداختن خواه عوض قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقا آنها را
تحریص بر جنگ یکدیگر کردن حرام دانسته اند و علامه گفته است خلافی
نیست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد
و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زن
مومنه که شناسند و تعریف حسن پسران ساده یا مزلف مطلقا خواه
معین و خواه غیر معین خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم
و خواه در نثر و مدح حسن زنان حربی را تجویز کرده اند و خلافی نیست
در حرمت سحر و آن کرهی است یا افسونی یا سخنی است که تکلم کنند
یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثیری کند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدون
آنکه بطاهر مباشر آن کرده و بعضی از جمله سحر شمرده اند خدمت فرمودن
ملائکه و جن را و نازل گردانیدن شیاطین را از برای کشف امور غائبه
و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کودکی یا زنی
و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهرا از
قبیل کهانت باشد و شهید رحمه الله گفته است که از جمله سحر است
نیرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و کسبش حرام است
و ظاهر اکبیره است و اما یادگرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل
کردن بلکه از برای آنکه احتراز از آن بکنند و بسا باشد که واجب کفائی
باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیغمبری کند و فرق میان سحر

و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمة گفته است که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله انگشتهارا گشود و آب از میان انگشتان
مبارکش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان بیکدیگر بچسپاند
دیگر آب نیاید احتمال سحر داشت و حق آنست که معجزات انبیا علیهم السلام از آن
واضح تر و ظاهرتر است که احتمال سحر در اینها رود و بجادو دهانش
آنست که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار کس سیراب
شوند یا عصا عصا و خود را عصا و ریسمان را بلع کند و بعد از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و امر صاحب الامر
ان شاء الله بنحوی نخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و در روایتی
وارد شده است که حل کن اما مبند و اکثر این حدیث را حمل کرده اند
بر آن که بقرآن و ذکر و دعا حل کن و بر طرف کن سحر را نه بسحر و کسی که
حلال داند سحر را واجب است کشتن او و ایضاً خلافی نیست
در آنکه کهانت حرام است و گفته اند که آن عملی است که اطاعت
بعضی از جن حاصل کرده آدمی را و خبرها از برای او بیاورد و این نزدیک
است به سحر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کهانت
کند یا کهانت کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله
و ایضاً خلافی نیست ظاهراً در حرمت شعبده و آن اعمال غریبه است
که معرکه گیران میکنند که بجلد دستی کاری چند میکنند که غریب می نماید
و سببش بر اکثر مردم مخفی است و در کیمیا خلاف است نه بعضی

یا نه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضایع کردن است
و فریب دادن مردم و همه اینها حرام خواهد بود و اگر ممکن باشد
که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که درین زمانه کسی نمیداند
و مخصوص انبیا و اوصیا علیهم السلام است و بر فرض محال که کسی
داند که درین اعصار حکم بحرمت مشکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر
باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط و اولی اجتناب از همه
اینها است و ایضا خلافی نیست در حرمت قیافه و آن مستند
شدن است بعلامتی از مشابهت در ترکیب و صورت که بسبب
آن ملحق میکردانند بعضی از مردم را به بعضی در نسب چنانکه در باب نسب
اسامه سخن مذکور شد و ارباب قیافه پاهای او و پدر او زید را ملاحظه
کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است
که حرم تا آن کنند و امر حرامی بران مرتب سازند مثل آنکه نسبی را
که شرعا ثابت باشد تغییر دهند یا محرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم کردانند
و امثال اینها و در عرف عرب و عجم قیافه دیگری باشد که حکم میکنند
از خصوص خلقت هر کس بصفات حسنه یا ردیه او مانند کرم و بخل و شجاعت
و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل اجماع کرده اند بر حرمت
فروختن میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه
و بنگ و فروختن سگ بغیر سگ شکاری و گله و زراعت و باغ و مشهور آنست
که فروختن عذره و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در فروختن

عذره و بول و کول اللحم خلاف است و جایز بودن انتفاع بروغنی که نجس شده باشد مشهور آنست که جایز است از برای سوزانیدن در چراغ در زیر آسمان و ظاهر در زیر سقف نیز توان سوخت و در عمل صابون و امثال آنها توان کرد و حیوانات را نیز بآن چرب توان کرد و در روغن پیه که از میته اخذ کرده باشند مشهور آنست که مطلقا استعمال نمی توان کرد و در روایات معتبره دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و در میته که بهر را در امور که طهارت در آنها شرط نیست استعمال توان کرد و از جمله محرمات فروختن و خریدن چیزی چنداست که کافران آنها را عبادت و سجده می کنند مانند بت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیه السلام و فروختن و خریدن آلتهای لهو مانند عود و طنبور و کمانچه و نای و دف و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و نرد و گنجیفه از برای استعمال حرام خرند و اگر انتفاع حلالی از او متصور باشد بهمان هیاتی که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد اکثر تجویز کرده اند و بعضی قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش قیمتی نداشته باشد و اگر شکسته اش قیمتی داشته باشد و آنرا شکسته بخرد شد برای آنکه مشتری آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اعتماد بر دیانت مشتری داشته باشد می تواند فروخت و بعضی علما گفته اند تا آنرا از هیأت خود نینداز ند نمی توان فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این خلاف است و آینه

محرمات فروختن اسلحهٔ جنگ است بدشمنان دین در وقتی که جنگ
داشته باشند با مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقا حرام دانسته‌اند
و همچنین گفته‌اند حرام است فروختن اسلحه برا هزنان و دزدان
از برای این الصور یا مطلقا و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است
فروختن انگور از برای شراب کردن هرگاه مذکور شود که از برای
این کار میگیرد خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه مقارن عقد مذکور
سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار
و اگر بکسی بفروشد که این کارها کند و مذکور نشود که از برای این میخرد
مشهور کراهت است و بعضی حرام دانسته‌اند و احادیث
جواز بسیار است و ایضا خلاف است در اجاره دادن
خانه و دکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن
سایر محرمات و ایضا خلاف است در فروختن مسوخات
مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جواز است
خصوصا حیوانات شکارکننده مانند یوز و باز و چرغ و عقاب و مشهور
میان علما جواز بیع گربه است و بعضی دعوای اجماع بران کرده‌اند
و ایضا مشهور جواز بیع پوست درندگان است مانند پوست شیر
و ببر و پلنگ و ابن براج گفته است ثمن گربه را تصدق می‌باید کرد
و تصرف دیگر نمی‌توان کرد و مستندش معلوم نیست و ابن جنید گفته است
ثمن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخات و درندگان و رخوردن

و آشامیدن صرف نمی باید کرد و سند این سخن نیز معلوم نیست
و از جمله محرمات ساختن صورتهای سایه دار است که اگر روشنی
بر یک طرف آن تابد سایه از آن بیفتد خواه متصل به دیوار باشد و خواه
جدا باشد و ظاهر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت
حیوان ذی روح است هرگاه مجسم و سایه دار باشد پس صورتها
که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت درخت
و گل و گیاه و بناها که سایه دار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت
ذی روح را مطلقا حرام میدانند که سایه نداشته باشد و بعضی صورت
غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف احادیث
معتبره است اگرچه احوط است و ترک ساختن صورت مجسم نیز مشهور
حرمت است و کواکب را مؤثر تام دانستن چنانکه جمعی از حکما قائلند
کفر است و مؤثر ناقص دانستن بآنکه اوضاع فلکی را تأثیری فی الجمله هست
مانند تأثیر آفتاب در حرارت و ماه در برودت اکثر علما فسق میدانند
و اگر مؤثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است بآنکه چنین
وضعی که در فلک بهم رسد فلان امر در زمین حادث شود و یا آنکه حق تعالی این
علامتی برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شهید
رحمه الله گفته است مکروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم و دیدن آن
و آموختن آنرا حرام میدانند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد
و ابن طاوس علیه الرحمة و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد به تأثیر نداشته باشد

حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع
آنها علامت حدوث حوادث هستند و کمال این علم مخصوص انبیا
و اوصیا علیهم السلام است و این یک راه علم ایشانست بامور آینده
و غیر ایشان احاطهٔ تامه باین علم ندارند و باین سبب و اسباب دیگر
از مصالح کلیه منع کرده اند سائر خلق را از تفکر در این و حکم کردن بحدوث
حوادث بسبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام گردانیده اند و فرموده اند
منجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافر است
و کافر در جهنم است و حضرت صادق علیه السلام منجمی را فرمود که کتابهای
خود را بسوزان و اما سعادت و نحوست کواکب آن نیز از احادیث
ظاهر میشود که بعضی سعادت و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب
نیز علم ناقصی دارند و حق تعالی قادر است که بدعا و تصدق و توسل بجناب
مقدس او نحوست اینها را مبدل بسعادت گرداند و بترک اینها و اعتماد
بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی و قلت توسل و ضعف توکل سعد آنرا
نحس گرداند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلایا امر بتصدق و توکل و تضرع
و دعا فرموده اند و نهی از رعایت ساعات نموده اند مگر در نکاح و زفاف
و سفر و بعضی از امور که امر باحتراز بودن قمر در عقرب در اینها نموده اند و گمان
فقیر آنست که آن نیز بر وفق اصطلاح منجمین نیست بلکه محاذات ستاره‌های
عقرب مراد است چنانچه مدار عرب بران بوده است و در میان
عرب منجمی و تقویمی شایع نبوده است و از عادات جمیله شارع معلوم است

که بنای

که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهره گذاشته است
که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و در این
زمان اگر ستاره‌های عقرب به برج قوس منتقل شده است و اما علم
هیئات افلاک و کمیت حرکات آنها مشهور آنست که حرام نیست
بلکه بعضی مستحب دانسته‌اند به سبب آنکه باعث اطلاع بر غرایب
حکمت و عظمت و قدرت حق تعالی میشود و حق آنست
که اهتمام زیاده در این موجب تضییع عمر است و اکثر مبتنی بر اوهام
و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه کواکب را با آنها
منطبق می‌شود و در بعضی حیران شده‌اند و آنها را از مشکلات آن
فن شمرده‌اند و ارصاد مختلفه که بسته‌اند در اکثر امور با یکدیگر مخالف‌اند
و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و انبیا و اوصیا علیهم السلام
که بایشان وحی و الهام بوده است دیگری را بر حقایق اطلاعی
نیست اما قلیلی از آن که سبب مزید اطلاع بر قبله و اوقات صلوة
و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله فرموده است
که اما رمل و فال و مثل آنها حرام است به حقیقت و مطابقت آنها با واقع
زیراکه علم غیب مخصوص خداست و اگر بر سبیل فال نیک شنود
و گوید باکی نیست زیراکه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فال نیک را دوست میداشت و طیره یعنی فال بد را
کراهت داشت مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع

باین قسم مردم نکنند و سخن ایشانرا تصدیق نه نمایند زیرا که اخبار بسیار در نهی از رفتن نزد کاهن و عراف وارد شده است و آن جماعت که خبر از آینده میدهند بظن و تخمین عراف اند و آنکه میگویند که رمل از حضرت دانیال علیه السلام ماخوذ است اصلی ندارد و ابن ادریس در سرائر از کتاب مشیخه ابن محبوب از هیثم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که نزد ما در جزیره مردی هست که بسیار است که خبر میدهد کسی را که مال او را دزد برده است یا مانند آن از چیزهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که برود بسوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند در آنچه میگوید پس بتحقیق که کافر شده است بهر کتابی که خدا فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب در شیر کردن و مشاطگی کردن که از برای فریب مردم باشد و اکثر فقها گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خود را بزینتی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند وسمه برابرو و کذا انگشتر و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص مردان است مانند عمامه و کمربند و جزم بحرمت اینها خالی از اشکالی نیست و بعضی نقش کردن صورت و سائر اعضای زنان را بنیل

و سرمه حرام دانسته اند و این نیز خالی از اشکالی نیست و احوط
آنست که اجتناب کنند از زی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی
که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که
بگو قوم خود را که نپوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک
دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمن من
خواهند بود چنانکه آنها دشمن من اند و اکثر علما گفته اند جایز نیست
اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و کفن کردن و
و دفن کردن و نماز کردن بر آنها و سید مرتضی تجویز اجرت گرفتن
کرده است براینها و خالی از قوتی نیست و بر مستحبات گفته اند
مزد می توان گرفت و همچنین گفته اند حرام است اجرت گرفتن
بر اذان و سید جایز دانسته است و همچنین اجرت بر پیش نمازی
جایز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا و حکم میان مردم
جایز نیست و بعضی تجویز کرده اند روزی دادن مؤذنان و پیش نماز
و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقفی برای این جماعت
کرده باشند می توانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت
گرفتن بر صیغه نکاح و بر طلاق و خواستگاری و بعضی از علما گفته اند
جایز نیست فروختن و خریدن مصحف مجید و اگر فروشند جلد و ورق
را بفروشند و بعضی مکروه دانسته اند و احوط آنست نخرند و نفروشند

مسائل اجرت بر اعمال واجبه

مسئلهٔ فروختن مصحف مجید

بفروشند و باقی را بخشند زیرا که احادیث بسیاری بر نهی وارد شده
و از جملهٔ آنها روایت سماعه است گفت از حضرت صادق علیه السلام
شنیدم که فرمود مصحفها را مفروشید که فروختن آنها حرام است پرسیدم
چه میفرمائید در خریدن آنها فرمود که جلد و کاغذ و غلاف را بخر
و ز نهار مخر ورقی را که بران قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود
و زرش برانکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیح
از آنحضرت منقولست که فرمود بخرم مصحف را دوست ترمیدارم
از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت
گرفتن بر کتابت مصحف مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام
دانسته اند و حدیث بر نهی وارد شده است و احوط آنست
که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدهد قبول کند یا اجرت را بازای
غیر قرآن از آیه و عشر و خمس و جزو و امثال اینها یا قیمت مرکب
قرار کنند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقه و حدیث
و سائر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید را
که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است
و زیاده بران را اجرت برای تعلیم مکروه است و اگر اول شرط
کنند کراهت آن اشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط
آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول
دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سائر علوم ادبیه و طب

مسائل جواز اجرت بر کتابت و تعلیم

وصناعات حلال را جائز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت
بر مطلق واجبات نیز و نیز ثابت نیست و مشهور میان علما آنست
که جائز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای
مرده یا زنده هدیه کنند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و حمل
کرده اند بر آنکه اگر شرط کرده باشد کراهت شدید دارد و احوط
عدم شرط است و رشوت گرفتن در حکم شرعی باجماع حرام است
خواه از برای او حکم کند خواه از برای خصم او بلکه از جمله کبائر است
و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوت گرفتن در حکم
کفر است بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و رشوت دادن
نیز حرام است مگر آنکه محق باشد و داند که بدون رشوت از برای او
حکم نمی کنند و حق او ضائع میشود و در این صورت بعضی تجویز کرده اند
و مرافعه کردن نیز در حکام جور و کسی که اهلیت حکم کردن نداشته باشد
حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم
نکند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در آن صورت تجویز مرافعه بسوی
آنها کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مرافعه بسوی ایشان
نکند و در حدیث وارد شده است که اگر بحق نیز برای او حکم کند آنچه
میگیرد بر او حرام است و مصحف را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروهست
و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن
چنانکه بسند موثق از سماعه منقول است که پرسید از حضرت صادق علیه السلام

مسائل در حکم رشوت

مسائل در نوشتن مصحف بطلا و ... [illegible]

که مروی است که عشر مصحفها را بطلا می نویسد حضرت فرمود که صلاحیت
ندارد و آمد و گفت این معاش من است حضرت فرمود اگر از برای خدا ترک کنی
خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد بن وراق منقولست
که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام قرآنی را که خمس و عشر را
بطلا نقش کرده بودند و در آخرش یک سوره را بطلا نوشته بودند حضرت
عیب نکرد و هیچ چیز آن را مگر نوشتن قرآن را بطلا و فرمود که خوشم نمی آید
که قرآن را بنویسند مگر بسیاهی چنانچه که اول مرتبه بسیاهی نوشتند یعنی نوشتن
امیر المومنین ع نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلا نوشتن و
زینت بطلا کردن بد نباشد و ابو الصلاح زینت کردن قرآن را بطلا حرام دانسته است
و مشهور میان علما آنست که طلاکاری کردن مسجد حرام است و بعضی مطلق نقاشی را حرام
دانسته اند و مستند او هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است
و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز
حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت ظالمان در ظلم حرام است
و در غیر ظلم مشهور آنست که حرام نیست مانند عمارت کردن و طبخ کردن و سایر خدمات
مساجد و در بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان وارد شده است و محتمل است
که محمول بر مخالفان مذهب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکنید بسوی آنها
که ستم کرده اند پس مس میکند شما را آتش جهنم و شما را بغیر از خدا یاوری نخواهد بود
پس یاری کرده نخواهید شد و رکون را اکثر تفسیر کرده اند به میل قلبی و بعضی گفته اند
مراد از ظالمان در این آیه مشرکان اند و بعضی گفته اند مراد دخول با ایشان است

حکم مساجد و غیره و احکام آن

در بیان اعانت ظالمان بظلم



و ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی باعمال ایشان نباید بود و احوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان معاشرت و اظهار مودت نکنند و مشهور میان علما آنست که حرام است نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه مانند تورات و انجیل و کتب اهل ضلالت و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و کتب حکما و صوفیه و ملاحده مگر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن بر ایشان یا اخذ کلمات حقه از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که آنچه پادشاهان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان می توان خرید و قبول هبه کرد و جایزه ها و بخششهای ایشان را قبول میتوان کرد بعد از آنکه ایشان از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر این کس را حواله کنند بر محلی باز جایز است گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر را اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز می تواند برداشت اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بحاکم شرع ممکن باشد در این صورت احوط آنست که بدون مرافعه برندارد و اکثر گفته اند که زن نان و نان خورش را از خانه شوهرش بدون اذن او تصدق میتواند نمود اگر او نهی نکند و زیاده نبخشد که ضرر باو رساند و اگر

حکم یاد دادن و یاد گرفتن کتب منسوخه

حکم مسکن گرفتن نقد و جنس از پادشاهان و عطایای حکام

حکم مال فرزند صغیر و مال فرزند بالغ و مال شوهر برای زن و در بیان احکام تصدق

مالی را بکسی داده باشند که به فقرا یا علما یا صلحا مثلا بدهد مشهور آنست که اگر
خود موصوف بآن صفت باشد از برای خود می تواند برداشت و بعضی
قید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران برندارد و در بعضی از روایات
منع وارد شده واست و احوط آنست که تا نهایت اضطرار نداشته باشد
برندارد و اما بعیال خود می تواند داد اگر قادر بر نفقهٔ ایشان نباشد و مشهور میان
علما آنست که خصی کردن حیوانات غیر ایشان جائز است و بعضی حرام
دانسته اند و بعضی کمان گلوله انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند
اگر از برای لهو و لعب باشد حرام است و جائز است استخوان و دندان
فیل را فروختن و شانه و امثال آن از آن ساختن و بعضی کروه دانسته اند
و وجهی ندارد و بلکه استعمال شانهٔ آن مستحب است و از جمله محرمات که جمعی از
اکابر علما تصریح بحرمت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصهای است
که همه آنها دروغ است مانند خواندن قصهٔ حمزه و افسانه های معلوم الکذب
یا افسانه های که بعضی از آنها معلوم الکذب مثل روایات موضوعه مخالفان
که مشتمل است بر تخطیهٔ انبیا و نسبت فسوق و معاصی بایشان یا مدح خلفای
جور یا کرامات متبدعه صوفیه یا افترا بر اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله
مگر آنکه غرض رد و ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن
آنها چنانچه آیهٔ سَمّٰاعُونَ لِلْكَذِبِ بر آن دلالت دارد بنابر بعضی از تفاسیر
و ابو الصلاح در کافی گفته است که حرام است دروغ و از جمله دروغ است
صحبت داشتن شب بقصه های قصه خوانان که حکایتهای دروغ اختراعی را

حکم خصی کردن حیوانات

حکم کمان گلوله

حکم بیع دندان فیل و شانهٔ آن

حکم شنیدن قصهای باطل و دراست

نقل می کنند یا جنگهای واقع چیزها را زیاده میکنند و شیخ یحیی بن سعید رحمه الله
گفته است که حرام است شب نشینی بذکر دروغ و قصه های اختراعی و قصه های
دیگر که دروغ ها بران زیاده کرده اند و قصه های دیگر کرده است برای
آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و ابن بابویه در کتاب عقائد گفته است
که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود
که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیع میکنند بر ما و گفته است که باز از آنحضرت
سوال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است گوش دادن بسخن ایشان
حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن گوئی پس
بتحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن گو از جانب خدا سخن گوید
او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را
پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول حق تعالی که شعرا
پیروی ایشان میکنند گمراهان حضرت فرمود که مراد از شعرا قصه خوانان اند
و احوط آنست که قصه های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند
هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فائده دینی زیرا که حق تعالی فرموده است
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیثی باطلی را از برای آنکه
مردم را از راه حق غافل کرده اند و آیات قرآن استهزا کنند اینها را
از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سائر مفسران روایت
کرده اند که این آیه در شان نضیر بن الحارث نازل شده است که او تجارت

میکرد و میرفت بطرف فارس و اخبار پادشاهان عجم را میخرید و می‌آورد
و از برای قریش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شما را خبر میدهد
بحدیث عاد و ثمود و من از برای شما نقل میکنم قصه‌های رستم و اسفندیار و کاسره
و پادشاهان عجم را پس خوش می‌آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکردند
شنیدن قرآن را این را از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی
بسند حسن کالصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه میخواند تازیانه براو
زد و او را از مسجد بیرون کرد و شیخ ابن بابویه بسندهای معتبر
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که چون به بینید مردی را که در روز جمعه احادیث
جاهلیت و ایام کفر را نقل میکند بزنید بسرش اگرچه بسنگ ریزه باشد
و خواندن شعری که مشتمل بر دروغ و لغوی نباشد مجوز است و بسیار
خواندن و شنیدن آن مکروه است خصوصاً در ماه مبارک رمضان و شب
و روز جمعه و در مطلق شب و حال احرام و در حرم هرچند شعر حق باشد
و منقول است که شکمی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از
شعر باشد و منقول است که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند بهره او
در آن روز همان است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که شعر از شیطان است امّا از آنحضرت روایت کرده اند که از جمله
شعر حکمت است و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و از حضرت امام رضا

سایل در حکم خواندن شعر حق و باطل و شعر گفتن

۱۷

و سایر ائمه شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بآن فرموده اند
و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله
و ائمه هدی صلوات الله علیهم و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام وارد
شده است و خلافی نیست در آنکه شعری که متضمن فحش یا هجو مومنی باشد
یا تولیف زن معینه یا تعریف حسن پسری مطلقا حرام است اگرچه
در آخر سخنی هست و گفته اند اگر تعریف حسن زن خود یا کنیز خود در شعر
یا در غیر شعر کنند حرام نیست و بعضی گفته اند اگرچه حرام نیست اما چون منافی
مروت است از عدالت بیرون می برد و لیکن اشتراط مروت که بعضی گفته‌اند
گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد
که موهم کذب است اگر حمل بر تجوز و مبالغه توان کرد حرام نیست
و اگر نتوان کرد بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی
گفته اند که کذب از آن جهت حرام است که باعث آن می شود که مردم
خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر آن نیست و غرض شاعر
خبر نیست بلکه بانشا بر میگردد و این سخن بعید از حق نیست اما اگر متضمن
مدح و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر اینها باشد و در نیست که
از این جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مومنانست
و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقا اما چون اینها امور قلبیه اند
تا اظهار نکنند معلوم نمی شود و خلاف عدالت ثابت نمی شود و از بسیاری
از احادیث ظاهر می شود که اظهار اینها معصیت است و اصلش معصیت

حکم حسد و بغض و عداوت مومنان

نیست و گمان فقیر این است و همچنین گمان بد بمومنان بردن اظهارش
حرام است و اگر اصلش حرام باشد حرج لازم می آید و بعد از این انشاء الله
مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مومنان را نیز از جمله معاصی
شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بران دلالت میکند اما ظاهرا محمول است
بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت
اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تجسس عیوب مومنان کردن است
و آیات و اخبار بسیار در نهی و مذمت آن وارد شده است و ایضا
مشرف شدن بر خانه مسلمانان یا از رخنه‌ها و روزنها نظر بحرم ایشان
کردن حرام است و اگر او را منع کنند و ممتنع نشود و چیزی بر او زنند که
منتهی بقتل او شود خونش هدر است اما آنها باید که تا منع بکمتر ممکن باشد
زیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال جنگ
با کفار و حال ضرورت که چاره دیگر نداشته باشد و خوف ضرر
داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نبوده باشد و بابینه ممزوج
باشد و یا کتان و یا پشم و امثال اینها قصوری ندارد مگر آنکه مستهلک
باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که برد
زیاده ندارند و اگر تکیه بر او زنند یا فرش کنند باکی نیست و پوشیدن طلا نیز مردان را
حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اکثر تجویز کرده اند اما اثرا
دست کننده را با ایشان اشامیدن جایز نیست و خلافی نیست
در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در ظرف طلا و نقره و مشهور است

در حکم مشرف شدن بر خانه مسلمانان

در حکم پوشیدن حریر مردان را

در حکم پوشیدن طلا مردان و اطفال را و حکم ظروف طلا و نقره

که مطلق

بلکه مطلق استعمال آنها حرام است و از برای غیر استعمال نگاه داشتن
خلاف است و احوط ترک است و نقره کمی که استعمال کنند مانند سر و ته
شمشیر و زنجیر و حلقه نقره که بر ظرف چسبانیده باشند یا ظرفی که بعضش نقره
باشد مشهور آنست که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نقره اجتناب
می باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر و مصحف را بطلا و نقره
چنانکه روایت وارد شده است و احوط آنست که زین و لجام از طلا
و نقره نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نقره را روکش
کرده باشند که جدا نتوان کرد باکی نیست و اگر جدا توان کرد سوار نشوند
و در سرمه دان و ظرفهای کوچک که از برای غالیه و مثل آن می سازند
خلاف است و میل طلا و نقره را استعمال کردن باکی نیست و مساجد
و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نقره زینت کردن خلاف است و همچنین
خلاف است زینت کردن در و دیوار و سقف بطلا و در سر قلیانها
و میانها و نعلبکیهای طلا و نقره اشکالی هست و احوط اجتناب است
خصوصا از نعلبکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لوله های طلا و نقره
و دور نیست که مجوز باشد و در سرنی که بدهان میگذارند اگر طلا و نقره نباشد
احوط است و آینه ها و صندوقچه های ملبس بلباس طلا و نقره محل اشکال است
و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول و مشروب را از ظرف طلا
و نقره بظرف دیگر برگردانند و بخورند آن طعام حرام نیست و زنان را
تحلیه بطلا و نقره جایز است و در ظروف حکم مردان دارند و از جمله محرمات

نظر کردن مرد است از روی شهوت و تلذذ به پسران ساده
بلکه منزلت نیز معد من خلافی نیست ظاهرا میان علما و ایضا حرام است
بوسیدن ایشان بشهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است
که زنهار حذر کنید از پسران ساده اولاد اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان
بدتر است از فتنه دختران در خانه ها و فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد
حق تعالی در قیامت لجامی از آتش بر سر او کند و منقول است که هر که
پسری را بشهوت ببوسد لعنت کنند او را ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت
و ملائکه غضب و مهیا کند خدا از برای او جهنم را و بد مصیری است جهنم از
برای او و اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن مرد را می تواند دید
بغیر عورتین و زن نیز بدن زن را می تواند دید بغیر عورتین و مرد را حرام است
نظر کردن بعورت مرد و زن را حرام است نظر کردن بعورت زن
و واجب است مرد و زن را که عورت خود را بپوشانند از نامحرم
اگر بالغ باشد یا صبی که ممیز باشد و مراد بعورت در مرد ذکر است و
خصیه ها و حلقه دبر و در زن فرج پیش و پس است و بعضی گفته اند که عورت
مرد و زن از ناف است تا زانو و بعضی گفته اند از ناف است تا نصف
ساق و قول مشهور اقوی است و بعضی گفته اند زنان کافره نامحرم اند نسبت
بزنان مسلمان و مرد تمام بدن زن خود را می تواند دید حتی عورت و او نیز
تمام بدن شوهر خود را می تواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن آقا را
می تواند دید حتی عورت و آقا تمام بدن او را می تواند دید اگر کنیز شوهر

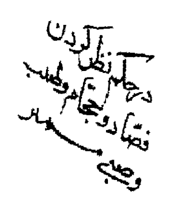
حکم نظر کردن مرد است به پسران ساده از روی شهوت و لذت و بوسیدن اینها

حکم دیدن عورتین است مرد و زن را

نداشته باشد و مرد تمام بدن زنان محرم خود را می تواند دید مانند
مادر و خواهر و بر عکس و محرمی که به شیر خوردن محرم شده باشد باز این حکم
دارد و هر موضعی را که نظر می تواند کرد بغیر شهوت لمس نیز می تواند کرد
و صاحب جامع گفته است مرد محرم نیز نظر می تواند کرد از زن
محرم رو را و دستها را و سر را و سینه را و ساقها را و بازوها را زیرا که
حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها
موضع زینت است و خلافی نیست در آنکه زنان نامحرم را بغیر
رو و دستهای ایشان را نمی توان دید بی ضرورتی خواه بشهوت
باشد و خواه بدون شهوت و ایضاً خلافی نیست در آنکه
رو و دستهای اینها را با لذت و شهوت جایز نیست دیدن و
بدون شهوت بعضی گفته اند جایز است با کراهت و بعضی گفته اند
حرام است مطلقا و بعضی گفته اند یک نظر جایز است و اعادهٔ نظر
حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن
دلالت دارد و در نظر کردن غلام بالغ بسوی مالکه خود خلاف است
و مشهور حرمت است اگر خصی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر
و خصیه های ایشان را بریده باشند خلاف است بعضی گفته اند مالکهٔ خود را
می تواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالکه را نیز می تواند
دید و بعضی گفته اند مطلقا جایز نیست و این احوط است اگرچه بعضی
اخبار دلالت بر آن دو قول می کند خصوصاً قول اول و از این حکم

حکم نظر کردن غلام است به مالکه

چند نوع را استثنا کرده اند اول کسی که خواهد زنی را بخواهد
جائز است نظر کند بر رو و دست او و بعضی گفته اند بر مو و گردن او
هم نظر می توان کرد و روایات وارد و همچنین زن نیز می تواند نظر کند
بسوی مردی که اراده تجویز تزویج او وارد دوم کنیزی که خواهد
بخرد جائز است نظر بدست و رو و محاسن او و در سائر بدن غیر
عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند
سوم مشهور آنست که جائز است نظر کردن بسوی دست و رو
و موی کفار که ورا مانند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جائز
نمیدانند و اول اقوی است چهارم مشهور آنست که نظر به کنیز دیگران
بدون شهوت می توان کرد چنانکه در اعصار سابقه شایع بوده است
که ایشان در مجالس مردان خدمت میکرده اند و بعضی منع کرده اند و جواز
اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پیری است
که مظنه شهوت و لذت نباشد علی المشهور والاقوی ششم در حالت
ضرورت جائز است نظر کردن فصاد و حجام و جراح و طبیب بقدر ضرورت
حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شهادت کردن و در صبی غیر
ممیز خلافی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ ممیز
خلاف است و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بر زنان
نامحرم و زنان نیز غیر رو و دست خود را از او بپوشانند و مشهور میان علما
آنست که زنان را نیز جائز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو



و دست را استثنا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه هدی زنان بمجالس مردان می آمده اند و بنمازها حاضر می شده اند و از برای حوائج خود ببازارها میرفته اند و ایشانرا منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اجنبیه خلاف است بعضی مطلقا حرام دانسته اند و بعضی با التذاذ و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست که زیاده از قدر حاجت سخن نگوید و نشنود و بهتر آنست که زن که پیش در آید و درشت سخن گوید و از روی عشوه و ناز و صدای خوش آینده سخن نگوید و در وطی در دبر زن خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر کراهیت است و حرام است که ذکر را بدست یا سائر بدن خود بمالد تا منی بیاید و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود با زن یا کنیز خود بازی کند تا او را منی بیاید جائز است و بچیز دیگر جائز نیست و در بازی کردن و مالیدن ذکر خود بدست زوجه و کنیز خود تا منی بیاید خلاف است و همچنین در مالیدن ذکر بغیر دست زوجه و کنیز خود و از سائر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع مرده ها و نثاری که در عروسی ها میکنند جائز است و بعضی مکروه میدانند و مشهور آنست که خوردن از آن جائز است مگر آنکه قرینه باشد که صاحب راضی نیست و گفته اند برداشتن از آن جائز نیست مگر آنکه صریحا رخصت بدهد که بردارند یا قرائن باشد که از برای برداشتن ریخته اند و وطی در قبل زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل

حکم شنیدن آواز زن اجنبیه

مسائل وطی در زن استمنا و وطی مردها

حکم نثار عروسیها

حکم وطی در قبل زن در حیض و منی را بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی احکام وطی زن

خلاف است و بعضی از علما حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را
بعقد دائم خواسته باشد و اما باشد بدون رخصت او بیرون ریختن و بعضی مکروه
دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را ده اشرفی می باید
بزن بدهد و خلافی نیست که پیش از نه سال وطی دختر حرام است
و حرام است ترک وطی زن که بعقد دائم در حباله او باشد زیاده
از چهار ماه بی عذری مگر برخصت زن حرام است بر مرد هر زنی که خویش
نسبتی او باشد بغیر اولاد عمو و عمه و خاله و اولاد خالو و بر زن نیز مثل

بیان حرمت زنان و مردان بر یکدیگر

اینها از مردان حرام اند و مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که
شرائط رضاع متحقق شود مانند مادر رضاعی و خواهر رضاعی و دختر رضاعی و عمه و خاله
رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که وطی کند زنی را بعقد
یا بملک حرام میشود بر وطی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او
هر چند بالا روند و دختران زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پائین
روند و بر آن زن حرام میشود پدر وطی کننده و اجداد او هر چند بالا روند
و فرزندان او هر چند پائین روند و اگر عقد کند زنی را و وطی نکند آن زن
حرام می شود بر پدران مرد و فرزندان او و دختر آن زن حرام نمی
شود و اما مادر عقد او ست دختر را نمی تواند خواست و اگر زن از مادر
جدا شود دختر را می تواند خواست و در مادر زن بمحض عقد بدون وطی
خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملوکه پدر بر فرزند
و مملوکه فرزند بر پدر بدون وطی حرام نمی شود و دو خواهر را در یک وقت

بعقد خود نمی تواند خواست خواه خواهر پدری و خواه خواهر مادری
یا پدر و مادری و خواه بعقد دائم و خواه متعه و اگر عقد یک خواهر
بر طرف شود دیگری را می تواند خواست بعد از عده رجعی و در عده
باین در اثنای عده می تواند خواست مگر در متعه که حدیث صحیح
دلالت بر عدم جواز میکند و جمعی قائل شده اند و مشهور آنست
که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمی تواند
خواست مگر برضای او و بعضی مطلقا جائز دانسته اند و بعضی مطلقا
حرام دانسته اند و احتیاط اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها
که مذکور شد در وطی صحیح است و زنائی که بعد از عقد دیگری واقع
شود باعث حرمت نمی شود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن
با دختر زنا کند مادر حرام نمی شود و در زنائی که پیش از عقد واقع
شود خلاف است اکثر گفته اند سبب حرمت می شود و این احوط است
و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمی شود و این اقوی است
و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت می شود
و اگر با غیر اینها باشد باعث حرمت نمی شود و مردی که کنیزی را
مالک شود و دست بر او بمالد یا نظر کند بجای از بدن او که غیر
مالک نظر بآن نمی تواند کرد و بعضی گفته اند زن بر پدر او و فرزند
او حرام می شود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرام نمی شود
و احادیث را بر کراهت حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان

وخواهران و برادران و سائر نسبتها که بسبب رضاع بهم میرسد و این
احکام حکم نسب دارند و دو خواهر را در ملک جمع می توان کرد و در وطی
جمع نمی توان کرد که هر دو را وطی کند و یکی را که وطی کند تا او در ملک او است
وطی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عدهٔ عقد کند و عالم
باشد بعده و بآنکه عقد در عدهٔ حرام است آن زن بر او حرام موبد میشود
و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را داند و حرام بودن
عقد در عدهٔ را نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد
باز حرام موبد می شود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعقد
دیگر او را می تواند خواست و در این احکام فرق نیست میان عدهٔ
رجعی و عدهٔ بائن و عدهٔ وفات و عدهٔ شبهه و میان عقد دائم و متعه
و در مدت استبرای کنیز خلاف است و اظهر آنست که در آن جاری
نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهر دار را عقد کند باز حکم عقد
در عدهٔ دارد و در جمیع احکامی که مذکور شد و روایات بسیار بر این
دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمی شود و عمل بقول
اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در عدهٔ
رجعیه باشد مشهور آنست که حرام موبد می شود آن زن بر زانی و
در دلیلش سخنی هست و در عدهٔ بائنه و عدهٔ وفات باعث حرمت
نمی شود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عدهٔ رجعی نباشد
بر او حرام نمی شود و بعقد او را می تواند خواست موافق مشهور بعضی گفته اند

تا توبه کند آن زن بر او حلال نمی‌شود و در روایت وارد شده است
که توبه‌اش را امتحان کند تا آنکه او را بخواند بآن حرامی که پیشتر کرده است
اگر قبول نکند و امتناع کند معلوم می‌شود که توبه کرده است و اکثر حمل
بر استحباب کرده اند و ایضاً خلاف است در نکاح زنانی که مشهورند
بزنا و اشهر کراهت است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است
و اگر زن کسی والعیاذ باللّه زنا کند مشهور آنست که حرام نمی‌شود بر شوهر
هرچند اصرار بر زنا کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام
می‌شود و اگر کسی لواطه کند با پسری که بعضی از ذکرش در دبر او داخل
بشود حرام میشود بر لواطه کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن
فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها کند مشهور آنست
که حرام نمی‌شوند و مشهور آنست که این حکم سرایت میکند بجدات و اولاد
اولاد او مثل مادر مادر و پسر و مادر پدر او و همچنین هرچند بالا روند و بدختر دختر
پسر و هرچند پائین روند و خالی از اشکال نیست و بر هر تقدیر سرایت
باولاد خواهر نمیکند و مشهور آنست که در فاعل و مفعول فرقی نیست میان
آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور آنست که بر مفعول چیزی حرام نمی‌شود و بعضی
گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام می‌شوند و سندی
ندارد و مشهور آنست که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و داند
که حرام است زن بر او حرام ابدی میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحرمت
باشد نیز حرام می‌شود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقا حرام می‌شود خواه

حکم اذا الطم کسی با پسری که بعضی از ذکرش داخل دبر مفعول

حکم محرم زنی را در عقد کردن

دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد باو دخول حرام میشود و آزاد بعقد دائم چهار زن می تواند خواست و دو کنیز بعقد دائم بیشتر نمی تواند خواست و دو کنیز و دو آزاد می تواند خواست و زیاده بر چهار زن او را جایز نیست خواستن و متعه و ملک یمین هرچه خواهد می تواند گرفت و غلام بعقد دائم چهار کنیز و دو آزاد و دو یک آزاد و دو کنیز می تواند خواست و متعه هرچه خواهد و ملک یمین نیز بنابر قولی که مالک شود و زنی را که سه طلاق میگویند تا محلل در میان در نه آید حرام است و نه طلاق عدی که بگویند حرام موبد می شود و زنی که شوهرش باو لعان کند حرام موبد می شود و از جمله احکام عدل میان زنانست و از جمله آنها آنکه هر چهار شب یک شب نزد یکی از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه بمعروف بدهد و زن اطاعت شوهر بکند و بدون رخصت او از خانه بیرون نرود و احکام نکاح بسیار است و درین رساله احصا نمی توان کرد و ظهار کردن بازن که او را تشبیه بظهر مادر و خواهر و سائر محرمات بکنند حرام است و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد در ترک وطی زوجهٔ خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله آنها لعانست که نسبت زنا بزوجه خود بدهد یا نفی فرزند او از خود بکند و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط حد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام

حکم در عقد کردن حرّه زنان آزاد و بنده را

حکم طلاق

حکم زنی که شوهرش لعان کند

موبد میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد
شود و مکاتب کردن مملوک که مبلغی بدهد و آزاد شود و کنیزی که از مولا
فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و
با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انعقاد آنها و تحقق شرائط
آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت
آن حرام است و حیف در وصیت و اضرار بوارث جائز نیست و لقطه
وضاله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق
سایر مشترکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات
حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه خلاف
بسیار است از چهار تا هفده **اوّل** خونی که از ذبیحه بیرون می آید
نه آنچه در رگها می ماند و آنچه در میان دل و جگر می ماند پاک است و در حلال
بودن آن خلاف است **دوم** سپرز است و خلافی در حرمت
آن ظاهر نیست **سوم** ذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست
**چهارم** خصیه است و آنرا بعضی خلاف نقل کرده اند **پنجم**
سرگین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار خباثت **ششم**
مثانه است یعنی محل اجتماع بول **هفتم** مراره است یعنی زهره **هشتم**
مشیمه است و آن پرده ایست که فرزند در میان آن می باشد **نهم**
فرج ماده است بیرون و اندرونش **دهم** نخاع است یعنی مغز حرام
که در میان فقرات پشت کشیده است **یازدهم** عباست ...

احکام ذبح و حلال و حرام اجزای آن

کنده است که از دو طرف فقرات ظهر از گردن تا استخوان پشت و بر
کشیده است **دوازدهم** غدها است و گرهها است که در میان چربی
گوشت می باشند **سیزدهم** ذات الاشاجع است و آن پیها است
که در پشت پاهای حیوانات می باشد **چهاردهم** خرزه دماغ است
و آن غده خاکستری رنگ است که در میان مغز کله می باشد مانند کرمی
و تقریباً بقدر نخودی هست **پانزدهم** حدقه است یعنی مردمک دیده
که محل سیاهی است نه جمیع چشم **شانزدهم** عروق است و گویا مراد
از ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای آن اوداج
وارد شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که حلقوم را نخورند و اگر
تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه ریشه از یکدیگر جدا کنند بروشی که
یهود میکنند **هفدهم** دو گوش دل است و پنج چیز که اول مذکور شد خلاف
کرده اند و بعضی مکروه دانسته اند خصوصاً در عروق و گوشهای دل که
که اکثر علما مکروه میدانند و ابن بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای
حیا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرین کله و
پارچه را حرام میدانسته اند باعتبار آنکه آنها را غالباً با پوست می پزند
و بچنین حدیث مرسلی با معارضه عمومات آیات و اخبار اثبات حرمت
مشکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پارچه وارد شده است بدون
استثنائی و قیدی و ممکن است که مراد از جلد فرج باشد بقرینه آنکه بجای حیا
واقع شده است و در آیه کریمه وارد شده است که در روز قیامت شهادت

مراد کله و پاچه که با پوست می پزند

فراهم

خواهند و او از برای شما گوش شما و دیده های شما و جلو و شما و اجاو
معتبره وارد شده است که مراد از جلو و فرجهاست و گفته اند
اند مکروه است خوردن و نهی از آن وارد شده است و حیوانی
که مدتی عذره انسان بخورد به تنهائی گوشت آن حرام می شود بنابر
مشهور و بعضی گفته اند مکروه است و در حدش خلافها هست و بعضی
گفته اند حدش آنست که گوشتش بدبو شود و با استبرا از حلال بودن
بدر می آید که علف دیگر بآن بخورانند شتر را چهل روز و گاو را بیست روز
یا سی روز یا چهل روز علی الخلاف و گوسفند را ده روز یا هفت روز
یا پنج روز یا چهار روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز
و ماهی را یک شبانه روز و احوط آنست که در این مدتها علف پاک
باو بخورانند و مشهور آنست که چهارپائی را که آدمی وطی کند گوشت
آن و نسلی که بعد از آن بهم رساند حرام می شود و واجب است آنرا ذبح
کنند و بآتش بسوزانند اگر مقصود از آن گوشتش باشد و ایضا مشهور آنست
که حیوانی که شیر خوک را بخورد و اگر گوشتش بآن نروئیده باشد و استخوانش
بآن محکم نشده است گوشت و شیر آن مکروه است و سنت است
که هفت روز آنرا استبرا کنند و اگر گوشتش بآن روئیده و استخوانش
محکم شده است حرام می شود گوشت آن حیوان و گوشت نسل آن
که بعد از آن بهم رسانیده است و خوردن خاک و گل حرام است غیر
تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا و شیره انگور که بجوش آید

حکم حیوانی که فضله انسان را خورده و مدت استبرای آن

حکم حیوانی که شیر خوک خورده

احکام خاک و گل خوردن
و حکم شیره انگور و غیره

حرام است تا دو ثلث آن برود یا سرکه شود و در غیر عصیر مویز و مثلش خلاف است و اشهر و اظهر عدم حرمت است کشش طعام حرام است و به آنکه تصرف در مال غیر بی رخصت او جائز نیست مگر در دو موضع اوّل خوردن از خانه آنها که حق تعالی در قرآن فرموده است وَلا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ یعنی حرجی و گناهی بر شما نیست آنکه بخورید از خانه‌های خود بعضی گفته‌اند که مراد بخانه‌های خود شان خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق به پدر دارد و بعضی ازواج را هم داخل کرده‌اند و بعضی گفته‌اند اینها را ذکر کرده‌اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بود و در نیست که ذکر انفس از برای مبالغه در حلیت ابای دیگر باشد یا مراد چیزی باشد که در خانه خود بیابد و نداند که از اوست أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یعنی یا خانه‌های پدران شما یا خانه‌های مادران شما خلاف است در آنکه اجداد و پدران داخل اند مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلاف است در آنکه جدات و مادران داخل اند مانند مادر مادر و مادر پدر أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یعنی یا خانه‌های برادران شما یا خانه‌های خواهران شما و برادر و خواهر عام اند از آنکه پدری باشند یا مادری یا پدر مادری أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یعنی یا خانه‌های عموهای شما یا خانه‌های عمه‌های شما یا خانه‌های خالهای شما یا خانه‌های خاله‌های شما

حکم خوردن از خانه کسان که اذن در کار نیست و موافق ظواهر آیات

اینها نیز عام اند از آنکه عمو و خالوی پدری باشند یا مادری یا پدر و مادری و ظاهر حق آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل نباشد
اَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یعنی یا آنخانه‌ها که مالک باشید شما کلیدهای
آنرا بعضی گفته اند مراد خانه بندهٔ آدمی است زیرا که مال بنده از آقاست
یا خانهٔ کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل
که ایشان بقدر معروف از مال ایشان می توانند خورد و بعضی
گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیابید ندانید که از اوست و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که مراد ازین مردی است که وکیل
داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد
اَوْ صَدِيقِكُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاف است
بعضی گفته اند مراد دوستی است که در دوستی صادق باشد و بعضی
گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد همچنانکه ظاهر او
با ظاهر تو موافق است از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود
بخدا قسم او مردی است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد
از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است
که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را در آستین
مصاحب خود یا جیب خود داخل میکند که مال دارد گفت نه حضرت
فرمود که پس شما صدیق و دوست یکدیگر نیستید و ایضاً از آنحضرت
منقول است که از جملهٔ عظیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تعالی

حاشیه: شناخت صدیق و دوست

او را در نفس و اعتماد و انبساط و ترک احتشام گردانیده است
بمنزلهٔ نفس و پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده است
که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جهنم در وقتیکه استغاثه
کردند استغاثه بپدران و مادران نکردند بلکه گفتند نیست ما را شفاعت
کنندگان و نه صدیق مهربان لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا
أَوْ أَشْتَاتًا یعنی نیست بر شما باکی و حرجی در آنکه بخورید باهم یا پراکنده
و متفرق و بدانکه ظاهر این آیهٔ کریمه آنست که آدمی از خانهٔ این جماعه
مطلقا چیزی می تواند خورد و از مال ایشان و اکثر علما قید کرده اند این حکم را
که با آنکه اگر علم بعدم رضای مالک نداشته باشد و اگر ظن قوی بعدم رضا
داشته باشد خلاف کرده اند و بعضی قید کرده اند تا آنکه باذن ایشان داخل
آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند که جایز است خوردن از چیزها یکه
اگر نخورند خوف فساد آن چیزها باشد و این دو قید بسیار بیوجه است و گویا
از برای آن این تخصیصات را کرده اند که بنای حکم را بر این گذاشته اند
که در این صورتها ظن برضای مالک حاصل است و گفته اند که چون
ظاهر حال در این خانها آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن
این را قائم مقام اذن صریح کرده اند چنانکه در صورتی که قرائن اذن
واضح است رخصت طلبیدن قبیح و سمج می نماید مثل آنکه طعامی را نزد
کسی حاضر کنند او بگوید رخصت میدهید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند
اموال همه از خداست و او عالم است بمصالح عباد و آیه مطلق است

در بعضی نسخ دریافت
نه باذن

که حق تعالی از برای آدمی چنین حقی در اموال خویشان و دوستان

قرار داده باشد و هر چند مالک نهی کند او تواند خورد چنانکه در جامع الجوامع

گفته است که از ائمه هدی علیهم السلام منقول است که باکی نیست در خوردن

از خانهٔ این جماعت بغیر اذن ایشان بقدر حاجت بی اسرافی و در مجمع البیان

گفته است که رخصت خوردن از خانهٔ این جماعت بدون اذن ایشان از باب

رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوهٔ آن باغ

بخورد یا در سفری بگلهٔ گوسفندی برسد و تشنه باشد و از شیر آنها بیاشامد

و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگان کرده است و بعضی گفته اند

این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانهٔ زوج خود و اکل فرزند

از خانهٔ پدر و مادر و پدر و مادر از خانهٔ فرزندان پس اگر نفقهٔ او بر ایشان واجب

باشد و شرائط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاده از مقدار نفقه

صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم کراهت

مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر اجماع متحقق

نباشد بر عدم جواز در صورت نهی مالک یا علم بعدم رضا هیچ تقیید در آیه

ضرور نیست و الا بهمان قدر تقیید باید کرد و در روایت زراره وارد شده است

که زن بی رخصت شوهر می تواند خورد و در روایت جمیل وارد شده است

که زن می تواند بخورد و تصدق کند از خانهٔ شوهر خود و صدیق میتواند بخورد

از خانهٔ یار و برادر مومن و تصدق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی

استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده اند

حکم مسافری که بگله گوسفند یا جماعت باغ برسد

حدیث زراره

هر گاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر روی فرشهای ایشان و در جامه های ایشان و وضو ساختن از آب ایشان و سائر تصرفات در اموال ایشان اگر چه روایت سابق دلالت بر جواز بر داشتن زر از آستین و جیب صدیق می نمود اما تجویز آن روایت تخصیص عمومات آیات و اخبار مشکل است بلی از احادیث معتبره ظاهر میشود که مردم را در نهرها و قنوات حق خوردن و وضو ساختن و غسل و استنجا و سائر استعمالات ضروریه که ضرر عظیمی بمالک نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم در آن مساوی اند آب و آتش یعنی هیزم از برای سوختن از کوه ها و صحراها و گیاه یعنی آنچه در صحراهای مباح می روید و همچنین نماز کردن در صحراها که ضرری بمالک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه متواتر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا زمین را از برای امت من محل سجود یعنی نماز کردن گردانیده است و پاک کننده گردانیده است و تجویز کرده اند که وصی یتیم مال ایتام را اجرت المثل عمل خود را بر دارد با احتیاج یا مطلقا و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بر دارد و دوم مشهور میان علما آنست که جائز است آدمی را که بخورد از آنچه بر او میگذرد از میوه درخت خرما و سائر درختان میوه دار یا بوستان خربوزه و خیار و امثال اینها یا خوشه گندم و جو و اشباه اینها حتی آنکه شیخ طوسی و بعضی بر این دعوای اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت می کند و

موثقان احادیث

حکم وصی و قیم

حکم آنکه جایز است آدمی را که بخورد از میوه هائی که بر او میگذرد از درخت خرما و غیره

جایز نداشته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها که
تجویز کرده اند قید کرده اند که بقصد ضرر زدن مرد و و افساد نکند و باخود بر ندارد و علم
و ظن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن رضای
مالک نباشد نخورد و مشهور میان علما آنست که صیدی که از برای قوت
و تجارت نباشد و غرض محض لهو و سیر باشد حرام است و قسم یاد کردن
به بیزاری از خدا یا رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هدی صلوات الله علیهم
حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زنان را که در
مصیبت طپانچه بر روی زدن و رو را خراشیدن و مو را کندن و بریدن
و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردن است مردان را و زنان را
از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند گریبان
چاک کردن را بر پدر و مادر و روایت معتبره وارد و در بعضی از روایات
تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن
زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط
ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر
حرام است و طبیب حاذق را جایز است طبابت کردن و همچنین
جراحی کردن و بریدن سلعها اگر ظن تلف نباشد و چشم را دارو کشیدن
و میل زدن و تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و غیر حاذق
را هیچ یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و زن
نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و مصافحه محرم

حکم صید و قسم بیزاری از خدا و رسول

حکم زنان که در مصیبت ... و جامه ... کنند

حکم طبابت و جراحی

حکم مرد و زن نامحرم در یک حجره

که آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه مضاجعه کنند و تنش را نفشارد
و با غیر زوجه و کنیز خود در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است
خواه دو مرد و خواه دو زن و خواه مرد و زن و خواه خویش و خواه بیگانه
و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو زن و مرد
و زن محرم نیز با جامه در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را
در میان ته کنند و ابن بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت
کرده است که نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن مرد مرد را
و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی ضرورتی
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر را و پسر و دختر را و دختر و دختر را بعد
از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر در خوابیدن و در یک رخت
خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر وارد شده است که بعد از
شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ یحیی بن سعید
در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را
که او را ببوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر
نگیرد و در دامن ننشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر
اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در دامن نشاندن دختر شش ساله
وارد شده است و شاید در ما بین پنج و شش مکروه باشد و در داخل
شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن و مستحب است

و منع از خوابیدن با جامه در زیر لحاف برهنه

در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در دامن نشاندن دختر شش ساله و پنج ساله وارد شده است

حکم دخول خانه غیر

که سلام کند و ظاهرا جواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی
فرموده است که ای گروهی که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانها
غیر خانهای خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عامه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تکلم کند بگفتن سبحان الله
یا الحمد لله یا الله اکبر یا تنحنحی بکند که خبردار کند اهل خانه را پس فرمود
که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند یعنی آنکه سه مرتبه بگوید السلام علیکم
داخل شوم اگر رخصت دهند داخل شود والا برگردد پس فرمود
این سلام کردن و رخصت گرفتن بهتر است از برای شما باید متذکر
شوید احکام الهی را پس اگر نیابید در آن خانها احدی را پس داخل
مشوید تا رخصت دهند شما را و اگر گویند شما را که برگردید پس برگردید
این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بکرده های شما دانا است بر شما
نیست باکی و گناهی که داخل شوید در خانهای که محل سکنای مخصوص
مردم نیست مانند رباطها و کاروانسراها که در اینها تمتع از برای
شما هست یا متاعی از برای فروختن گذاشته اند که هر که خواهد برود و بخرد
و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان می کنید و دور نیست
که دیوان خانهای اکثر مردم که قراین اذن در دخول آنها باشد
این حکم داشته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را می شنوند و در دوم
حذر میکنند و در سوم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند رخصت

نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده بر میگردد و بسند صحیح از آنحضرت منقولست
که استیناس که حق تعالی فرموده نعل بر زمین زدن و سلام کردن است
و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه
که رخصت طلبیدن در کار نیست حمامهاست و کاروان سراهاست و
آستانه ها و رباطها که درین بابی رخصت داخل میتوان شد و کلینی
بسند معتبر روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که نهی کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنکه داخل شوند مردان بر زنان نامحرم
مگر برخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضاً
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که می باید
رخصت بطلبد و چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر هرگاه خواهد داخل
خانه پسر شود در کار نیست که رخصت بطلبد و بسند دیگر روایت
کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد می باید رخصت بر پدر بطلبد
فرمود بلی من بر پدرم رخصت می طلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده
بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت میطلبیدم که پدرم
مبادا با او خلوت کرده باشد و راضی برفتن من نباشد و اگر سلام کند
بهتر و نیکوتر است و ایضاً بسند صحیح روایت کرده است
از آنحضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته
باشند و در حدیث دیگر فرمود که کسی که بالغ باشد داخل نشود در خانه مادرش
و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و تا سلام نکند

احادیث در باب اذن حاصل کردن پسر از پدر و مادر در دخول خانه و بعضی از اقربا

الفرق

رخصت نمی‌بند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است
ای گروه مومنان باید که رخصت بطلبند از شما آنها که بنده و ملک
یمین شمایند و آنها که بحد بلوغ نرسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه
در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه‌های خود را میگذارید
که خواب قیلوله بکنید در وقت گرمی هوا و در وقت نماز خفتن اینها سه
وقت اند که مظنه آن است که خود را خواهید مستور دارید نیست بر شما
و بر ایشان باکی اگر رخصت بطلبند ایشان بر گرد شما میگردند در اوقات
دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان
میکند خدا از برای شما آیات را و خدا دانا و حکیم است و چون برسند
اطفال شما بحد بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبند در همه اوقات
چنانچه رخصت می‌طلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد
در سائر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است
و احکام و فوائد بسیار از آنها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند
حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منسوخه دانسته اند و اخبار معتبره
دلالت میکند بر آنکه منسوخ نیستند و بعضی از فوائد را باید مذکور ساخت
اول آنکه حق تعالی امر کرده است ممالیک را که در این اوقات رخصت
بطلبند مراد از ممالیک کیست بعضی از مفسران عامه گفته اند که مراد کنیزانند
و احادیث ما نفی این میکند و خلاف ظاهر آیه نیز هست و بعضی گفته اند
غلامان اند و حدیث زراره صریحست در آنکه مراد غلامانند و بس و کنیزان

در بیان آنکه غلامان و کنیزان کی کدام وقت باذن حضور و اطفال آزاد طلبند و بعد بلوغ در سایر باشند

داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان و کنیزان هر دو داخل اند و حدیث صحیح فضیل بن یسار صریح است در این ممکن است نسبت بکنیزان محمول بر استحباب باشد یا تقیه دوم آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه غلامان نیز مانند اطفال محرم باشند و اصلاً فرقی میان ایشان و آزاد نباشد و موید قول آن جماعت میشود که غلامان و خواجه سرایان را محرم میدانند سوم آنکه تکلیف اطفال باستیذان با آنکه ایشان مکلف نیستند چه معنی دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را تمرین بر این بکنند و آنکه فرموده است بالی بر شما و بر ایشان منیت اشعار باین دارد و بعضی گفته اند این بر سبیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت بایشان می باشد و اول اظهر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است که تمیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چهارم گفته اند تخصیص این اوقات ثلثه از برای آنست که در هر یک مظنه کشف عورت و اکثر نسبت اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب بر میخیزند و سر را میگشایند و تبدیل جامه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قیلوله است و مصاحبت بایکدیگر و انداختن بعضی از جامه ها و همچنین بعد از عشا وقت تبدیل جامه روز است بجامه شب و مصاحبت با زنان و بعضی گفته اند در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل بکنند از این جهت منع از دخول بدون اذن شده است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که می باید خادم تو چون بحد بلوغ برسد رخصت بطلبد در سه وقت عورت

هرچند خانه او در میان خانهٔ تو باشد و جدا از برای این امر کرده است که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت اند پنجم طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ تاکید و تعلیل است از برای آنکه در غیر آن سه وقت رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما با ایشان احتیاج و ایشان را بشما رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی میفرماید وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را بنوع از انواع تحیت ها پس تحیت کنید به نیکوتر از آن تحیت یا رد کنید آنرا بدرستیکه خدا بر همه چیز حساب کننده و شاهد است و از برای بیان معانی این آیه تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلاف است در معنی تحیت بعضی گفته اند تحیت سلام است و اکثر مفسرین و لغویین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند هر دعا و تحیتی در این داخل است و بعضی گفته اند که هر نیکی از قول و فعل را شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیر ش این است و بعضی گفته اند مراد عطیه و بخشش است تا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده از آن بدهند و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که یا مراد خصوص سلام است یا هر سلام و دعا و اکرامی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که اگر یکی از شما عطسه کند بگوئید یَرْحَمُكُمُ اللهُ و او در جواب بگوید يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ پس حضرت استشهاد باین آیه فرمودند و ابن شهر آشوب روایت کرده است که جاریه حضرت امام حسن

بیان سلام

کنیزی گل از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد از سبب
آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تادیب فرموده است در این آیه و بهتر
از آن گل آزاد کردن او بود و کلینی بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند رد
سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس
روایت کرده است که تحیت با حسن در صورتی است که سلام کننده
مومن باشد و رد در صورتی هست که سلام کننده از اهل کتاب باشد
پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ و در جواب بگوی وَعَلَيْكُمُ
السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ تحیت با حسن کرده و این منتهای سلام
و اگر کافر سلام کند میگوئی وَعَلَيْكُمْ و بعضی گفته اند هر دو از برای مسلمانان است
و روایت کرده اند که مردی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد
و گفت اَلسَّلامُ عَلَيْكَ حضرت گفت وَعَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ پس دیگری
آمد و گفت اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ حضرت فرمود وَعَلَيْكَ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ
وَبَرَكَاتُهُ پس دیگری آمد و گفت اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ حضرت فرمود
وَعَلَيْكَ صحابه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله از برای اول و
دوم زیاده کردی و از برای سوم زیاده نکردی حضرت فرمود سوم
چیزی از تحیت را از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا برا و رد کردم
و بالجمله سلام البته داخل تحیت است و جوابش واجب است و تحیتها
قول دیگر احوط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحیت های

جواب سلام

تحیت کتابت سلام است و جواب واجب

مذکور خواهد شد انشاء الله دوم بعضی از صحابه گفته اند اگر بگوید السّلامُ علیکَ
یا علیکُم السّلامُ صحیح است و واجب است رد آن و علامه رحمه الله
گفته است که اگر علیکُم السّلامُ بگوید جواب وی واجب نیست زیرا که
این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤید این است آنکه عامه
روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و گفت علیکَ السّلامُ یا رسول الله حضرت فرمود علیکَ السّلامُ
تحیت مرده است چون سلام کنی بگو سلامٌ علیکَ پس آنکه جواب
تو گوید بگوید علیکَ السّلامُ و همچنین خلاف کرده اند در سلامٌ و سلاماً
و السّلامُ و سلامی علیکَ و سلامُ الله علیکَ و ظاهر قول ابن ادریس آنست
که هیچ یک از اینها و امثال اینها رد سلام واجب نیست و عموم
آیه شامل اینها همه هست و وجوب رد اظهر است سوم خلاف است
در آنکه آیا متعین است در غیر نماز در جواب بگوید علیکُم السّلامُ به تقدیم
علیکُم ظاهر قول علامه در تذکره این است و اگر سلام کننده یک
کس باشد بگوید علیکَ السّلامُ و اگر او را بعید از و بگوید علیکُم السّلامُ
صحیح است و گفته است اگر دو کس بیک دیگر رسند و هر یک بدیگری
سلام کنند بر هر یک جواب سلام دیگری واجب است تا اینجا کلام
علامه بود و ابن ادریس و جمعی دیگر را اعتقاد آنست که سلامٌ علیکُم
در جواب کافی است و این اقوی و اظهر است چنانکه در حسنه ابراهیم
بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر کسی سلام...

بر شما سلام کند بگوید سلامٌ علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوید علیک
چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد باحسن واجب نیست چنانکه
ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباریکه دلالت میکند بر آنکه اگر سلام کننده
مؤمن باشد رد باحسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد
نیست پنجم دعوای اجماع کرده اند که رد سلام واجب کفائی است
یعنی پس از دیگری از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب
میگوید داخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض
سلام کننده شخص خاصی باشد او باید جواب بگوید و بجواب دیگران
ساقط نمی شود و مکروه است کسی را که بر جمعی داخل شود و مخصوص گرداند
بعضی را بسلام بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد
و خلاف است که برد کردن صبی و ممیز از دیگران ساقط می شود
یا نه احوط آنست که اکتفا نکند و اگر سلام کننده صبی غیر ممیز باشد جواب او
واجب نیست و اگر ممیز باشد خلاف است و ظاهر آیه وجوب است
ششم مشهور آنست که وجوب رد فوری است و کسی که تاخیر کند گناهکار است
و بعضی گفته اند بر ذمه او می ماند مانند سایر حقوق تا ادا کند هفتم اکثر علما
گفته اند واجب است که جواب سلام را بسلام کننده بشنواند و در غیر حال
نماز تحقیقاً اگر کر نباشد و تقدیراً اگر کر باشد یعنی چنان بگوید که اگر کر نباشد
بشنود و دور نیست که در کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود
که جواب گفته است و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است

بیان رد سلام واجب کفائیست

بیان آنکه رد سلام فوری است و بعضی گفته اند واجب نیست

که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که بشنواند تا نگوید سلام کردم
و بر من رد نکردند و شاید سلام کرده باشد و با ایشان نشنوانیده باشد
و کسی کور و سلام میکند باید بگوید تا نگوید سلام کننده که من سلام کردم
و جواب سلام نگفتند و علامه گفته است که اگر ندا کند از پس دیواری
یا پرده بگوید السلام علیکم یا فلان یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او
سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا بفلان برسان و نامه یا رسالت
باو برسد بعضی از علما گفته اند واجب است جواب بعد از آن ترجیح داده است
که اگر ندا را بشنود واجب است جواب و در صورتهای دیگر واجب نیست
و کلام او متین است بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند
که در هنگام برخاستن از مجلس و مفارقت از جمعی سلام می کنند آن دعاست
نه تحیت و جواب آن واجب نیست و سنت است مؤلف گوید
که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستند ی
ندارد و حمیری در قرب الاسناد از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه
مردی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند برادران را بسلام اگر بعد از
رفتن او در امر خیری شروع کنند شریک ایشان خواهد بود در ثواب
آن و اگر در امر باطلی شروع کنند گناهش بر ایشان خواهد بود و بر او گناهی
نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد وداع

کنند ایشان را سلام و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنابر طریقه متأخرین
اعتنا باینها نکرده است و دور نیست که از برای استحباب استدلال باین اخبار
توان کرد و بعموم آیه استدلال بر وجوب جواب می توان کرد **هشتم**
بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد اجنبی بنابر آنکه صدای زن عورت است
و اکثر متأخرین درین باب توقف کرده اند بنابر آنکه دانستی که حرمت
شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست امّا بر زن جوان
سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بسند حسن بلکه صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله سلام
میکرد بزنان و ایشان جواب می گفتند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
سلام میکرد بزنان و کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند
و میفرمود که میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من
زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای
تعلیم دیگران میکرده اند و بنابر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند
خلاف است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی یا نه
و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلاف است که جواب بر او واجب است
یا نه و اظهر وجوب است در جمیع این صورت **نهم** خلاف است
که آیا ابتدای سلام بر اهل ذمه می توان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز نیست
و خلافی میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر نهی وارد شده است
اما اگر اجماعی نباشد جزم بحرمت مشکل است و علی ای حال باید مقید ساخت

بیان ابتدا کردن سلام بر اهل ذمه

بغیر ضرورتی و مصلحت چنانچه کلینی بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت
کرده است که گفته عرض کردم بخدمت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده
اگر محتاج شوم بطبیب نصرانی براو سلام کنم و دعا کنم او را حضرت فرمود
که بلی دعای تو باو نفعی نمیرساند و ایضاً بسند حسن کالصحیح نیز این مضمون را
روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل ذمه
ابتداءً و اگر سلام کند براو ذمی یعنی کافری که در امان باشد یا کسی که او را
نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که ذمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام
بآنکه بگوید هَدَاكَ اللهُ یعنی هدایت کند ترا خدای تعالی یا أَنْعَمَ اللهُ صَبَاحَكَ
یعنی خدا نیکو کرداند صباح ترا یا أَطَالَ اللهُ بَقَاءَكَ یعنی خدای تعالی دراز
کرداند بقای ترا و اگر در سلام گفتن ذمی بگوید وَعَلَيْكَ تمام شد کلام علامه و بسند
حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه
و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوئید اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ و اگر کافری بر شما
سلام کند بگوئید عَلَيْكَ و بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول است
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ابتدا مکنید اهل کتاب بتسلیم و اگر
سلام کنند بر شما بگوئید وَعَلَيْكُمْ و بسند موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کند
و او نشسته باشد بگوید عَلَيْكُمْ و در حدیث موثق کالصحیح فرمود بگو عَلَيْكَ پس
از این احادیث معتبره معلوم شد که کفار را مطلقاً ابتدا بسلام نباید کرد و احادیث
دیگر در این باب بسیار است که در حال حاجت و ضرورت .. جواب

ایشان باید گفت عَلَیْكَ یا عَلَیْكُمْ یا وَعَلَیْكَ وَعَلَیْكُمْ یا واو و بدون واو
هر دو جایز است و بعضی از عامه با واو را تجویز نکرده اند و آیا سلام تمام
بر ایشان می توان کرد و بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است
و آیا جواب ایشان بر کل از آنها که مذکور شد واجب است خلاف است
و احوط آنست که ترک نکند و آن عبارات غیر سلام که علامه گفته است
در اخبار ندیده ام و کلینی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام
که بحضرت صادق علیه السلام گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهود و نصرانی
فرمود که میگوئی بارک الله لک فی دنیاک یعنی خدا برکت دهد از برای تو
در دنیای تو و از خالد قلانسی روایت کرده است که بحضرت صادق
علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود که
دست خود را بخاک یا بدیوار بمال گفتم مصافحه با ناصبی و دشمن اهل بیت چه حکم
دارد فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده است که اگر با مجوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو
بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس جامه
با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را
حمل کرده اند بر آنکه برطوبت باشد و بر خاک مالیدن را بر آنکه بیبوست باشد
و اخیر را حمل بر استحباب کرده اند **دهم** در سلام و ابتدای بسلام فضیلت
و ثواب بسیار دارد و اخبار بسیار وارد شده است در باب آن و این
رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

احادیث دعا برای ایشان و مصافحه با ایشان

احادیث ثواب ابتدا کردن در سلام

که ابتدا کننده بسلام اولی است بخدا و رسول صلی الله علیه و آله
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که در سلام هفتاد
حسنه است شصت و نه حسنه از برای سلام کننده و یک حسنه از برای
جواب گوینده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخیل ترین
مردم کسی است که بخل نماید بسلام و احادیث بسیار در فضیلت افشای
سلام وارد شده است و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
افشای سلام که بخل نورزد بسلام بر احدی از مسلمانان و از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی
بهرکه ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید بسلام و مصافحه و چون متفرق
شوید وجدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان
بر مسلمان آنست که سلام کند براو هرگاه او را ملاقات کند و کلینی از حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده است که سلمان رضی الله عنه میگفت افشا
کنید سلام خدا را بدرستی که سلام خدا بظالمان نمیرسد یعنی از برای ظلم
ترک سلام مکنید و احادیث در افشای سلام بسیار است و در بعضی از
اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کراهت داشت از رد سلام در حال خطبه امام و ابن بابویه در خصال

احادیث کسانی که سلام بر ایشان نباید کرد

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند
که بر ایشان سلام نباید کرد کسی که با جنازه براه رود و کسی که پیاده بنماز
جمعه رود و کسی که در حمام باشد و ایضاً از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه سلام
کنند بر چهار کس بر مست در هنگام مستی و بر کسی که صورتها می سازد و بر کسی که
نرد بازی میکند و بر کسی که بر تخته چهارده خانه قمار میکند و من زیاد میکنم
پنجم را و نهی میکنم از آنکه سلام کنند بر شطرنج باز و ایضاً روایت کرده است
از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش که شش کس اند که بر ایشان
سلام نباید کرد یهودی و مجوس و نصرانی و شخصی که بر غائط باشد و کسی که
بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعری که در شعر خود فحش زنان
محصنه عفیفه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را فحش میگویند و ایضاً
از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم روایت کرده است که شش کس اند
که سزاوار نیست سلام کردن بر ایشان یهود و نصاری و آنها که نرد
و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بربط می نوازند و آنها
که بمادران یکدیگر دشنام میدهند ببازی و شعر و ایضاً از حضرت صادق
علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که سلام مکنید بر یهود و نصاری
و نه بر گبران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب
نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نرد باز و نه بر مخنث و نه بر شاعری
که فحش بزنان محصنه میگوید و نه بر نماز گذارنده زیرا که نماز گذارنده می تواند

دو سلام نکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب است و نه بر کسی
که سود خورد و نه بر کسیکه بر غائط نشسته باشد و نه بر کسی که در حمام باشد
و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب نهی از سلام بر شطرنج باز و بسایر لعبه
بسیار است و در بعضی از روایات نهی از جواب سلام شارب الخمر
وارد شده است و راویان این احادیث اکثر عامی اند و عامه از اینها
احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد آنست
که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه
و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخصیص آیه کریمه نتوان کرد
و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و نهی از سلام بر اینها تحیت
ممکن است محمول بر کراهت باشد یا کراهت واقعی یا بمعنی اقل ثواب
چنانکه آخوند ملا محمد احمد رحمه الله هر دو را احتمال داده است و کراهت
سلام که در حمام وارد شده است در صورتی است که لنگ نبسته
باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام در حمام سلام کرده اند و مشهور آنست
که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد
و دور نیست که احادیث نهی محمول بر تقیه باشد و صاحب کنز العرفان
گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که نرد و شطرنج بازی کند و کسی که
غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب بازی کند و کبوتر پراند
و هر کس که مشغول معصیتی باشد و در کلام غیر او ندیده ام و دور نیست که اگر
بقصد نهی از منکر ترک سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه و حنفیه

گفته اند که ساقط می شود رد سلام هرگاه در حال خطبه باشد یا قرائت قرآن
یا قضای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط
نمی شود بسبب اشتغال بمندوب بلی آنچه نزد من آنست که مکروه است
سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول گردانند از قیام بجواب
اگر رد کند یا ترک واجب اگر رد نکند و این قول و علت هر دو ضعیف اند

**یازدهم** در آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب
جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که سه کس اند که بر ایشان بصیغه جماعت رد می باید کرد هر چند یکی باشد
**اول** در رد فتی که کسی عطسه کند میگوید یرحمکم الله هر چند با او غیر نباشد
**دوم** مردی که بر مردی سلام کند میگوید السلام علیکم **سوم**
مردی که دعا از برای مردی میکند میگوید عافاکم الله هر چند یکی باشد زیرا که
با او غیر او هست یعنی با او ملائکه کاتبین اعمال و غیر آنها هستند آدمی
باید قصد همه بکند یا آنکه می باید سائر مومنان را در قصد شریک کند و اول
اظهر است و اشعاری دارد بآنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر
واقع شود و اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است
و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید السلام علیکم
آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله
بیست حسنه است و کسی که بگوید سلام علیکم و رحمة الله و برکاته سی حسنه است
و باید زیاد نکند سلام کننده و از برای جواب گوینده زیادتی بکند ارد

مستحب است که سلام بخطاب جمع واقع سازد

و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نگوید چنانکه کلینی بسند صحیح از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت
بر جمعی و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند عَلَیکَ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ
وَمَغفِرَتُهُ وَرِضوانُهُ حضرت فرمود تجاوز مکنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند
با پدر ما ابراهیم ایشان گفتند رَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیکُم اَهلَ البَیتِ مستحبست
سلام سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طائفه کم بر بیشتر و خورد سال بر بزرگتر
و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر الاغ سوار و هر که داخل مجلس شود او باید
سلام کند بر اهل مجلس اگر بر یک از اینها عکس کنند جایز است چنانکه در احادیث
بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اطفال

اما در بیت الخلا [illegible] سلام
[illegible] داخل خانه [illegible]

**دوازدهم** حق تعالی فرموده است فَاِذا دَخَلتُم بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی
اَنفُسِکُم تَحِیَّةً مِن عِندِ اللهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید در خانه
چند پس سلام کنید بر نفس خود تحیتی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است
با برکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب و سرور نفس
شنونده می شود بدانکه خلاف است در تفسیر این آیه کریمه **اوّل** آنکه مراد
سلام بر اهل آنخانه است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از بابت لا تَقتُلُوا
اَنفُسَکُم یعنی یکدیگر را مکشید و تحیت من عند الله اشاره بفضیلت
سلام خواهد بود یعنی بروش جاهلیت صباح الخیر و مساء الخیر و انعم صباحاً و امثال
اینها مگوئید و سلام بکنید که آن تحیتی است که خدا برای شما پسندیده است
و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه علی بن ابراهیم روایت کرده است

که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون نزد آنحضرت می آمدند می گفتند

انعم صباحاً و انعم مساءً و این تحیت اهل جاهلیت بود پس حق تعالی

فرستاد وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللهُ یعنی و هرگاه آیند نزد تو و تحیت میگویند

ترا بانچه تحیت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت زمود بایشان که خدا بدل کرده است

از برای این و تحیتی که بهتر است از آن تحیت اهل بهشت است بگوئید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ

**دوم** آنکه مراد سلام اهل و عیال خود است و ابن بابویه در معانی الاخبار از حضرت

باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه

در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اینست سلام

بر انفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده است **سوم** آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که

کسی در خانه نباشد بانکه بگوید السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ

و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون کسی

داخل خانه شود اگر کسی در آن خانه باشد سلام کند و اگر کسی نباشد بگوید

السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و در بعضی از نسخ چنین است که و بعضی گفته اند

که اگر کسی را نبیند بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ و قصد کند ملک را

که با او می باشند و در خصال بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود و بر اهل خود

سلام کند و بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ و اگر او را اهلی نباشد بگوید السَّلَامُ عَلَيْنَا

مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و هرگاه برادر مومن تو بگوید حَيَّاكَ اللهُ بِالسَّلَامِ بگو حَيَّاكَ الله

بالسَّلَامِ وَاَحَلَّكَ دَارَ الْمُقَامِهِ و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که هرگاه احدی از امت مرا ملاقات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود
و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خیر خانه تو بسیار شود
و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی
بر اهل مسجد سلام کن و وجه سوم اظهر وجوه است و مؤید است باحادیث
معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنابراین دور نیست که مراد از آیه این
باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا یا آنکه بگویید سلام بر ما باد از جانب
پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام است **سیزدهم**
خلافی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او
سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند برد سلام و خلاف است در آنکه
اگر نکند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا مبطل است و بعضی گفته اند
مطلقا مبطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام و پیش از
رد بعمل آورد باطل می شود و الا فلا و بعضی تفاصیل دیگر گفته اند
و در بحار ذکر کرده ام و حکم به بطلان مشکل است و احوط اعاده است
اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهرا فوریت که در رد سلام معتبر است آنست
که تعجیل کند بحیثیتی که او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در اثنای کلمه
یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافات با فوریت ندارد
**چهاردهم** مشهور میان علما آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز
بلفظ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ واجب است که جواب سلام بمثل آن باشد و جایز

نیست علیکم السلام و ابن ادریس گفته است بهر لفظی از الفاظ سلام که جواب بگوید
خوب است و متابعت مشهور اولی است و احوط و اگر بجای عَلَیکُم عَلَیکَ
بگوید در حصول تردد هست اگر سلام کنند عَلَیکُمُ السَّلَامُ بگوید بعضی گفته‌اند
جواب او واجب نیست مگر آنکه در جواب قصد دعا کند و او مستحق دعا باشد
و علامه در این مسئله تردد کرده است و اگر جایز باشد جواب او آیا واجب است
یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیست و بر تقدیر وجوب آیا متعین است
سَلَامٌ عَلَیکُم یا جواب بمثل جایز است اخبار صحیحه دلالت میکند بر آنکه جواب بمثل
اولی است هر چند معارض نیز دارد و قول بتخییر خالی از قوتی نیست **یازدهم**
اگر تحیات دیگر را بغیر سلام در غیر حال صلوة مانند شب بخیر است و صباح الخیر
و انعم صباحاً و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است یا نه و احوط
بلکه اظهر آنست که جواب بگوید یا بمثل یا بعبارت نیکوتر یا بسلام نظر بعموم آیه
و بعضی از اخبار و اگر سلام در جواب او بگوید احوط آنست که تحیت گوینده
جواب سلام نگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن مفسده‌اش کمتر است
اگر چه متابعت سنت در آن بیشتر است و اگر این عبارت را کسی بشخصی بگوید
که در نماز باشد اشکال عظیم تر می‌شود خصوصاً اگر بفارسی باشد یا بالحن بگوید مثل
سام علیک و مراد نفرین باشد و امثال اینها و ابن ادریس و محقق طوسی گفته‌اند
جایز نیست او را جواب گفتن و محقق رحمه الله گفته است اگر دعا کند برای او
مستحق دعا باشد و قصد دعا کند نه رد سلام منع نمیکنم از آن و علامه قدس سره
گفته است اگر سلام کند و سَلَامٌ عَلَیکُم بگوید رد کننده آنرا بگوید عَلَیکَ السَّلَامُ

از برای آنکه عکس قرآن است و حضرت صادق علیه السلام
در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند در نماز فرمود که
سَلَامٌ عَلَیْکُمْ میگوید و نمیگوید وَعَلَیْکُمُ السَّلَامُ از برای آنکه عمار بر حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب
فرمود و پس علامه گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سَلَامٌ عَلَیْکُمْ که نام
تحیّت برده است جائز است. و بهمان لفظ و بسَلَامٌ عَلَیْکُمْ برای
عموم آیه و اگر نام تحیّت نبرده جائز است در جواب او دعا کند از برای
او اگر مستحق دعا باشد بقصد دعا کند نه رد سلام و در مختلف رد را واجب
دانسته است و مسئله در غایت اشکال است و جواب از رد بقصد
دعا خالی از قوتی نیست و اگر جواب به تحیّت عربی و سلام صحیح بگوید
بقصد دعا بعید نیست که جائز باشد و احوط آنست که اگر چنین بلیه گرفتار
شود اعاده نماز بکند خواه جواب بگوید و خواه نگوید

## شانزدهم

اگر بر کسی سلام کنند در اثنای نماز مشهور آنست که جواب را می باید
بلند بگوید که او بشنواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنوانیدن
در نماز واجب نیست و ظاهرا مانند غیر نماز باید او بشنواند یا اشاره بکند
که او بفهمد که جواب او گفته است و اخبار یکه دلالت بر عدم وجوب
شنوانیدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید رحمه الله در ذکری
گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا
و علامه در تذکره گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند رد کند سلام را

آهسته میان خود و نفس خود که ثواب رد را دانسته باشد و از ضرر
مخالفان نیز خلاص شده باشد **هفدهم** اگر دیگری جواب سلام را
بگوید و او در نماز باشد آیا جائز است که او نیز جواب بگوید یا سنت است
یا جائز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی
گفته اند جائز نیست مگر بقصد دعا چنانچه گذشت و دور نیست که ترک
احوط باشد و سخن را درین مسئله بسط دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات
آدمی محتاج باحکام آن می باشد و اکثر علما متعرض آنها نشده اند بنا بر احتمالی
که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل هدیه بوده باشد اگر بعضی
از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما آنست
که کسی که چیزی بکسی ببخشد عوض آنرا دادن واجب نیست و از شیخ طوسی
رحمه الله نقل کرده اند که مطلق هبه مقتضی عوض است و واجب است
عوض آنرا بدهند و ابو الصلاح حلبی قائل شده است که هبه پست تر نسبت
به بلندتر مقتضی عوض است و می باید اقلا مثل آنرا عوض بدهند و تا عوض
ندهند تصرف دران جائز نیست و این دو قول بعید و نادر است
و تفصیلش آنست که کسی که چیزی می بخشد یا شرط عوض میکند یا شرط عدم
عوض میکند یا مطلق میگذارد اگر شرط عدم عوض کرده باشد عقد از جهت
واهب جائز خواهد بود و اختیار فسخ دارد و اگر شرط عوض کرده باشد
باید بآن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عوض کرده است لازم می شود
پس اگر قبول کننده هبه آنچه شرط شده است داد و واهب قبول کرد

احکام هبه و قبول دادن آن

تبه

هبه لازم بشود و فسخ نمی تواند کرد و آیا لازم است که قبول کند عوض
خلافست و اظهر آنست که لازم نیست و می تواند قبول نکند و فسخ
کند هر چند متهب عوض را بدهد و اگر شرط عوض مطلق کرده باشد و تعیین
نکرده باشد اگر برضای یکدیگر بمبلغی اتفاق کنند لازم می شود و اگر اتفاق
نکنند ظاهر آنست که بر متهب لازم باشد مثل آنچه بخشیده یا قیمت آنرا
اگر اراده لزوم هبه داشته باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض
موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلافست
و ایضاً خلافست که بر متهب واجبست وفا بشرط یا مخیر است
و در آن و در بعضی فروع این مسئله بسیار است و مشهور میان علما آنست

احکام بول و غایط کردن

که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غائط و بعضی
مکروه میدانند و ایضاً حرام است جنب و حائض را مس کتابت
قرآن و اکثر مس اسماء خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام نیز حرام دانسته اند
و حرام است ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ابعاض

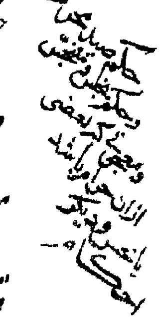
احکام مساجد و داخل شدن در آنها

آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول
صلی الله علیه و آله مطلقاً و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چیزی
در آنها و احوط آنست که با جنابت و حیض داخل مشاهد مشرفه رسول خدا

احکام مس کتابت قرآن و اسماء شریفه و حکم زدن غلام و کنیز و اطفال

صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نشوند و در مس کتابت قرآن
برای محدث خلافست و احوط آنست که مس کتابت قرآن
و اسماء شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و خیانتی نزند

آزار کردن جایز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت
واجب جایز نیست و بعضی گفته اند که حرام است تادیب کردن
کودک و غلام و کنیز زیاده از ده تازیانه و اکثر مکروه دانسته اند
و در روایتی وارد شده است که حد تادیب ایشان پنج تازیانه یا شش تازیانه
است و در روایت دیگر تادیب اطفال سه تازیانه وارد شده است
و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بزند مملوکی را بقدر حد
بغیر آنکه موجب حد ازو صادر شده باشد زننده را کفاره نیست بغیر
آزاد کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله آنست که این را
واجب میداند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام
خود را تادیب می تواند کرد تا ده تازیانه و شیخ یحیی بن سعید در
جامع گفته است قبول می تواند کرد قول کودک را در هدیه و در رخصت
دخول خانه و از جمله محرمات صید حرم است که بر محل و محرم هر دو
حرام است و صید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است
خواه بالاصاله نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر معجونی
و مرکبی که حرامی دران داخل کرده باشند حرام است و فریادرسی
مظلومان و رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر
قادر بر یاری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن دران موضع حرام است
و جایز نیست خواب دروغ نقل کردن و گوش دادن بسخن جمعی
که راضی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است



که زنی که در موضعی نشسته باشد و گرم شده و تا سرد نشود مرد در آنجا
ننشیند و اکثر حمل بر کراهت کرده اند و ابو الصلاح حلبی رحمه الله در
کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال قبیحه را مانند امر بقبیح و نهی
از حسن و مشاهده منکرات از برای غیر انکار و مدح کسی که مستحق مذمت باشد
و مذمت کسی که مستحق مدح باشد خواه بنظم و خواه بنثر و عمل آلات
لهو و آلات قمار و ساختن بت و چلیپا و شرابهای حرام و آلات
آنها و ترکیب کردن دواهای محرمه و سموم قاتله و نگاه داشتن درندگان
و سایر موذیات و خصی کردن حیوانات و ذبح کردن حیوانی که در شرع
ذبح آن وارد نشده است و آزار کردن آنها بروجهی که در شرع
وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها
مباح کرده است و ساختن زینت زنان از برای مردان و نقش
کردن روی زنان و بطلا زینت کردن مساجد و مصاحف و ساختن
معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل ضلال و کمان
گلوله انداختن و جمع کردن میان اهل فسق از برای فجور و اعانت کردن
فاعلان قبایح و ظالمان و متغلبان بر بلاد بغیر حق خواه یاری بگفتار
یا بکردار یا برای و تدبیر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهها که قدح در ادله
اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب گویند و نقض آنها کنند و سعی کردن
در چیزی از قبایح عقلیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات
و فتوی دادن بباطل تا چیزی که حاکم و مفتی علم بران نداشته باشد و یاد گرفتن

و یاد دادن اعمال محرمه و ارادهٔ امور قبیحه و کراهت و داشتن از امور
واجبه و آنچه حرمتش ثابت شده قیمت آن و مزد عمل آن و مزد یاد گرفتن
آن و حفظ کردن آن و نوحه کردن آن و یاری بر آن بقول یا بفعل یا برای
و عوض گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن
بر تعلیم معارف و شرائع و کیفیت عبادات و فتوی دادن بآنها و جاری
کردن احکام و تلقین قرآن و عقد جمعه و جماعت و اذان و اقامت
و غسل دادن مردها و تجهیز ایشان و بر داشتن ایشان و نماز کردن بر ایشان
و دفن ایشان اجرت بر اینها هم حرام است و همچنین اجرت بر جهاد کفائی
و بر امر معروف و نهی از منکر و سائر عبادات و اجرت بر یاری کردن
بر اینها همه حرام است و حرام است لواطه بپسران و در بر گرفتن
و بوسیدن ایشان و با ایشان خوابیدن در زیر یک لحاف و وطی
جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات
آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن
و در پهلو خوابیدن و حرام است وطی حائض و نفسا تا پاک شوند و وطی
مستحاضه تا خود را نشوید و زنی را که ظهار کرده باشد تا کفاره ندهد و زنی را
که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبرای آن بکند و محرم تا محل شود و وطی
کردن زن محرمه تا او محل شود و زن روزه دار تا افطار کند و کنیزی
که خریده باشد تا یک حیض او را استبرا کند و کنیز حامله تا وضع حمل او
بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را

که محقق گفته باشد و آن زن کر یا گنگ باشد و بعد از آن محرمات نسب
و رضاع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را
سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد ننمودیم و آنچه درین ابواب ذکر کرده است
بعضی موافق است با مشهور و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران
درین باب استقصا کرده است و عمل بقول او غالباً باحتیاط اقرب است
کلام او را درین مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم
قلیلی است از کثیر و حبه ایست از بیدر کثیر و تکالیف حق تعالی در هر
حالی و در هر بابی بسیار است و استقصای آنها در مجلدات بسیار
میسر نشود و مثلا در صلوة با آنکه استقصا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند
ترک هر واجبی حرامی است و اگر موجب بطلان باشد کبیره ایست و قریب
بسه هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریباً ایراد نموده اند با شرائط
و مقدمات آن هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است
و ترک آن حرام است و هر مستحبی را اگر انکار استحباب آن کند یا آنرا بعنوان
وجوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اعتکاف
و حج و جهاد و چندین هزار حکم با اینها متعلق است که اخلال بآنها یا انکار آنها
حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم می شود مثل آنکه
چون داخل خانه شود و در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را
عارض می شود از نفقه و کسوت دادن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان
کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و اف بروی ایشان نگفتن و اگر

دشنام بدهند و بزنند صبر کردن و معارضه ننمودن و امثال اینها و با فرزندان
از نفقه و کسوت دادن و ضرر بایشان نرسانیدن بعبث و باعث
عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر
فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام
رضاع و حضانت و سایر امور متعلقه بایشان بسیار است و با زوجه
از نفقه و کسوت دادن و خدمات شاقه نفرمودن و بدخلقی ایشان
ساختن و بعبث اذیت بایشان نرسانیدن و نزد ایشان خوابیدن
در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار رجاع کردن و سایر حقوق
که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر متعدد باشند عدل و قسمت و سایر
امور نمودن و با غلام و کنیز مدارا کردن و تکالیف شاقه بایشان
ننمودن و ایشانرا گرسنه و برهنه نگذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت
حقوق سائر خدمه و ملازمان و حق همسایگان را رعایت کردن
و گرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون ایشان نکردن مانند
قرض نان و خمیرمایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان
دریغ نداشتن و ظروف و فروش در وقت حاجت بایشان دادن
اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی می فرماید که پس وای و ویل
از برای نماز گذارندگانیست که از نماز خود غافل اند آنها که در عبادت
ریا می کنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که ماعون قرض است که میدهی و معروف نیکی است که

ماعون در این آیه است تفسیر شده در احادیث حسین شکلا است

میکنی

میکنی و متاع خانه خود را که بعاریه میدهی و از جمله ماعون است
زکوة را آوی گفت که ما همسایه ها داریم که هرگاه عاریه میدهیم با ایشان
متاعی را می شکنند و فاسد میکنند آنرا آیا بر ما باکی هست که ندهیم با ایشان
حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد باکی نیست که ندهی و از جمله حقوق حق

حقوق حیوان

حیوانات است که در خانه نگاه میدارند و واجب است کاه و آب
با آنها بدهند و زیاده از طاقت شان بار نکنند و بعبث نزنند و در روایتی
وارد شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد در باب گربه که آنرا
حبس کرد تا از گرسنگی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است
که اکثر واجب است به بعضی اکتفا کردیم و چون از خانه بیرون رود

ذکر بعضی مکارم اخلاق و مساوی اخلاق

در معاشرت دوست و دشمن کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه و مجالس
و راه رفتن و غیر ذالک حقوق بسیار هست و احادیث آنها در کتاب
عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران
ایمانی و حق مسلم بر مسلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر
و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان و تجسس کردن عیب
ایشان و افشا کردن آنها و تهمت زدن و افترا بستن بر ایشان و گمان
بد بردن با ایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تجبر
و خیلاء در پوشش و رفتار و گفتار و تنگ شدن و سفاهت و بخیزی
کردن و دشنام دادن و فحش گفتن و بی سبب شرعی کسی را زدن
و کج خلقی کردن و بغی و ظلم و افتخار بباطل و گمراه کردن مردم و فتوی

بغیر علم و اعانت ظالمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن
بفعل ایشان و علانیه مرتکب محارم شدن و امثال اینها که بر هر یک
تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و وجوب امر بمعروف
و نهی از منکر و حب فی الله و بغض فی الله و غضب کردن از برای خدا و مداهنه
نکردن در دین خدا و امر کردن اهل و اولاد خود را بفعل طاعات
و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل ذمه از کفار و رعایت امان
ایشان کردن و عهد امان را نشکستن و تقیه از مخالفان و از سلاطین جور
و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمهلکه نینداختن تا بخون برسد و در کشتن
تقیه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر داند که اگر
نکند کشته خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمی شود خلافست گواهی
ناحق از برای تقیه می توان داد اگر باعث قتل کسی نشود و قسم دروغ
از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مؤمن دیگر جائز است و در هر دو تا ممکن
باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مؤمنی نزد مؤمنی باشد و ظالمی خواهد غصب
کند و او سوگند یاد کند که مال او نزد من نیست و قصد کند که مالی که تو باید داد
نزد من نیست و تقیه در گفتن کلمه کفر نیز جائز است چنانکه عمار رضی الله عنه کرد
و حق تعالی عذر او را در قرآن مجید فرستاده و همچنین در سب حضرت
رسول و ائمه صلوات الله علیهم جائز است و از بعضی از اخبار ظاهر میشود
که تقیه در بیزاری از ایشان نمی باشد و از بعضی ظاهر میشود که می باشد و مقتضای
جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان آنکه تقیه نکند و ناسزا گفتن بایشان

در اینکه تقیه در کشتن نمی باشد و گواهی ناحق برای تقیه و قسم دروغ

تقیه در گفتن کلمه کفر

ولکن

و کشتن را بخود بگذارد و چنانکه پدر عمار کرد یا تقیه کند چنانکه عمار کرد و تمنا
باید کرد و بحق تعالی که آدمی را بچنین بلیه مبتلا نکند و در بعضی از روایات
وارد شده است که تقیه در آشامیدن شراب و سایر مسکرات نمی‌باشد
و در مسح بر روی موزه و ترک حج تمتع نمی‌باشد و مشهور جواز است
در همه و احادیث را تأویلات کرده‌اند و اگر دوا منحصر باشد در حرام
اکثر علما تجویز کرده‌اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است
خصوصاً در شراب و مسئله در غایت اشکال است و دروغی که در آن
مصلحت عظمی باشد جایز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سهلی باشد
مثل آنکه شغلی دارد و جمعی می‌آیند و او را باز میدارند میگوید بگویند در خانه نیست
و موضع مخصوصی را قصد میکند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد
جایز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی
که هست از آن سؤال می‌کنند در قیامت مگر سه دروغ شخصی که در جنگ
سخنی بگوید که مراد او معنی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد
اصلاح میان دو کس بکند و به هر یک غیر آنچه دیگری گفته است بگوید
و کسی که وعده با اهل خانه خود بکند و وفا بآن نکند و همچنانکه دروغ از برای
اصلاح خوب است راستی که متضمن فساد میان مؤمنان باشد جایز نیست
گفتن و در خلف وعده مشهور میان علما آنست که مکروه است مگر شرطی
که در ضمن عقد لازمی شده باشد و آیات و اخبار دلالت میکند بر عدم
جواز مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا وفا بآن متضمن مفسده بوده باشد

ذکر دوا منحصر در حرام باشد

ذکر دروغ که در آن مصلحت باشد

و تفاصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده‌ام

از جمله امور واجبه بیزاری از صوفیه و اهل بدعت است

و از جمله امور واجبه بیزاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید
که از ایشان دوری کنند و تعظیم ایشان ننمایند و با ایشان هم‌نشینی نکنند
و استقصای واجبات و مناهی درین رساله ممکن نیست پس معلوم شد
که در حالتی از احوال تکالیف بسیاری بر آدمی هست در گفتار و کردار خواه
در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طائفه و صنفی از خلق از زن و
فرزند و ممالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین نیست
که مردم گمان کرده‌اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است
و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی
باید همیشه مستیقظ آگاه باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر
کند و بداند که موافق رضای الهی است بعمل بیاورد و اگر بغفلت از او خطائی
صادر شود متوجه تلافی و تدارک آن بشود و توبه و انابت و استغفار
بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره به بعضی از اینها شد
و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات
و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی‌اند یا واجب یا حرام یا سنت یا مکروه
یا مباح و وجوب علم و عمل بهمه اینها متعلق است و هر یک را بنحوی که
هست باید بدانند و بآن عمل نمایند لهذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

حدیثی در باب تجار

می‌فرمود ای گروه تجار اول مسئله بیاموزید و بعد از آن متوجه تجارت
شوید بدرستی که تاجر فاجر است و فاجر در جهنم است مگر کسی که بحق عمل کند

و حق بدهد و حق بگیرد و دیگر آنکه بیع و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام
و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی سنت و احکام بسیار متعلق بهر یک از اینها هست
کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است
و اگر کسی محرمات آنها را بنادانی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد و معاقبست
و مشغول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح
و ودیعت و عاریت و مضاربت و امثال اینها در همه حال حلال و حرام و احکام
بسیار می باشد و همچنین در نکاح و طلاق و رضاع و لعان و ظهار و ایلا که متعلق
بفروج اند و تکالیف عظیمه الهی متعلق است باینها و بمخالفت اینها در زنا
و مقدمات آن می افتد و ایضاً احکام ممالیک و عتق و تدبیر و کتابت
و احکام صید و ذبایح و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را
در هر حال ضرور می شود و احکام مواریث که اموال میت را حق تعالی
بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است و واجب است عمل بآن
احکام و کسی که مخالفت کند معصیت الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر
حق متصرف شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه
عمر علیه اللعنة از روی ضلالت و معاندت حق عول و تعصیب و سایر
بدع را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام وصایا و سبق
و رمایه و قصاص و دیات و حدود و تعزیرات همه از جمله تکالیف اند پس
ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند
علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این رساله احصای اینها

نمی توان کرد و غرض در این مقام اشاره و تنبیهی بود بر بعضی از آنها
تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست و راه بندگی
خدا خطیر است و سلوک سبیل نجات دشوار و بغیر استعانت بجناب مقدس
الهی میسر نمی شود و پیوسته آدمی بتوبه و انابت محتاج است و مغرور
باعمال ناقصهٔ خود نباید شد حق تعالی می فرماید آنها که متقی و پرهیزکار اند هرگاه
خیالی از خیالات شیطانی ایشان را عارض شود متذکر و خبردار می شوند
پس ایشان بصیر و بینا میگردند و این احکام نسبت بانبیا و اوصیا
صلوات الله علیهم اکد و اشد است که باید همه خلق را تعلیم نمایند و همه را
در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحد و تعزیرات
تادیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است بعلما و راویان
اخبار که حافظان احکام دین مبین و نایبان ائمه طاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلق
اعانت ایشان و اجرای احکام الهی و مرافعه بسوی ایشان و قبول حکم
ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی
که رد حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و هر که حکم ما را رد کرده است
حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بخداست **مقصد دوم**
در بیان وجوب توبه است و شرائط آن و گناهانی که از آنها توبه باید
کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **اول** بیان وجوب
توبه است و گناهانی که از آنها توبه باید کرد بدانکه خلافی نیست در وجوب
توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که آیا از جمیع گناهان توبه واجب است

در بیان بعض تعابهاست

یا از گناهانی که کفر نشده باشد نیز اگر دانستی که با اجتناب از کبائر صغائر کفر است آیا با وجود کفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه اکثر را اعتقاد آنست که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط و اولی آنست که آدمی همیشه از گناهان خود در مقام انابت و استغفار باشد و نظر کند با حوال مقربان درگاه الهی که برای مکروهی و ترک اولایی سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول می شده است و ایضاً اثر گناه نه محض عقوبت آخرت است بلکه گناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور میکرداند و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میکرداند و سلب توفیق طاعات ازین کس میکند و باعث استیلای شیطان و جرات بر گناه میکرد و ایضاً سهل شمردن گناه موجب اصرار میکردد و اصرار بر صغیره کبیره است و بسا باشد که باعث نزول بلاهای دنیوی کردد چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد از کرده های شما است و خدا از بسیاری عفو میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بترسید از گناهانی که حقیر می شمارید بدرستی که آنها آمرزیده نمی شود و پرسیدند که آنها کدام است فرمود آنست که آدمی گناهی میکند و میگوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که اصرار بر گناه آنست که گناهی بکند و استغفار و توبه از آن نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ چیز

دل را فاسد میکرد و اثر عمل گناه بدرستیکه کسی مرتکب گناهی میکرد
پیوسته در دل او اثر میکند تا دل او را سرنگون می سازد که حق را
قرار نگیرد و روی آن از خدا برگردد و متوجه دنیای فانی گردد
و ایضاً فرمود که هیچ رگی نمی جهد و پای بسنگ نمی آید
و سری بدرد نمی آید و بیماری عارض نمی شود مگر بسبب گناهی که آدمی
میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضاً فرمود که گناه
آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی می کند
و بسبب آن از نماز شب محروم می شود و فرمود که هیچ نعمتی خدا
بکسی نمیدهد که از او سلب کند مگر بگناهی که او بکند و از حضرت باقر
علیه السلام منقول است که هر بندهٔ مومنی نقطهٔ سفیدی و نوری از ایمان
در دل او هست چون گناهی میکند نقطهٔ سیاهی در آن سفیدی بهم میرسد
اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود تا آنکه آن سفیدی را
میگیرد و آنرا می پوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوبی
برنمیگردد و ایضاً خلاف است در آنکه گناهی را که از آن توبه کرده است
آیا باز توبه از آن واجب است یا نه خواجه نصیر و علامه رحمة الله علیهما
قائل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل
قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است
زیرا که آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه بتوبه اول عقاب از او
ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست

و اما

و آنکه عزم بر گناه قبیح است اگر گناه باشد تا اجل نیاورد و معفو است
چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله و ترک ندامت نیز دور نیست
که ازین باب باشد زیرا که غالباً از یکدیگر منفک نمی شوند و بر تقدیری که
عقابی بر آن مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی ای حال
و آنکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت به نحوی کرده شکی نیست و ایشان
نیز معلوم نیست که باین قائل باشند **دوم** خلاف است میان
متکلمین که آیا توبه بعض صحیح است که از بعضی گناهان توبه کند دون بعضی
یا آنکه می باید از همه گناهان توبه کند تا توبه اش از بعضی دون بعضی
صحیح نیست خواجه نصیر علیه الرحمه و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند
و علامه حلی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه بعض را صحیح میدانند
و حق این است. و اگرنه لازم می آید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان
شود و از دروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد در جهنم باشد
و ایضاً خلاف است در صحت توبه موقت مثل آنکه توبه کند که یک سال
گناهی را نکند و حق این است که صحیح نیست زیرا که شرط است در توبه
که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضاً خلاف است که آیا توبه
از گناهان مجملاً صحیح است یا می باید به تفصیل گناهان را بشمارد و توبه
کند و اقوی آنست که مجمل کافی است خصوصاً وقتی که به تفصیل در خاطر
نداشته باشد **سوم** در معنی توبه است و شرائط آن بعضی گفته اند
توبه پشیمانی از گناهان است ازین جهت که گناه است پس اگر پشیمان

در بیان قبول توبه ببعض

شود از شراب خوردن از این جهت که ضرر باو میرساند توبه نیست
و باید در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب
آنرا در آینده که هرگز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند که این عزم
لازم ندامت و پشیمانی واقعی است و لهذا در احادیث بسیار
وارد شده است که کافی است ندم و پشیمانی از برای توبه و
بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمی شود مگر بسه چیز **اوّل**
دانستن ضرر گناهان و آنکه آنها حجاب اند میان بنده و محبوب او
و زهرهای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میگردد و پس هرگاه این را
دانست و یقین بهم رسانید حالت دیگر او را عارض می شود
که متألم میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است و تأسف میبرد
از کردن گناهان و این تألم و تأسف را ندامت و پشیمانی میگویند
و از این حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند سه چیز را که یکی
متعلق است بحال که ترک میکند گناهی را که مرتکب آن بود **دوم**
متعلق است بآینده که تا آخر عمر عود بآن گناه نکند و **سوم** تعلق
دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباداتی
را که از او فوت شده است و از مظالم مردم بیرون آید پس
این سه امر که معرفت ضرر گناه است و پشیمانی از آن و قصد
این امور بترتیب حاصل می شود و گاه است که بر مجموع اینها اسم
توبه را اطلاق میکنند و اکثر بر ندامت تنها اطلاق می کنند و [illegible]

در کیفیت توبه

مقدمهٔ آن میدانند و آن قصد را ثمرهٔ آن میدانند که بر آن مترتب
میشود و گاه است که بر مجموع ندامت و عزم توبه را اطلاق میکنند
و چون توبه نیز عبادتی است شرائط عبادت دران معتبر است
و عمده شرائط عبادت اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا
باشد و مشوب بریا نباشد و چون بعضی از علما طمع بهشت و خلاصی
از جهنم را منافی اخلاص میدانند در اینجا نیز گفته اند اگر غرض از
توبه تحصیل بهشت یا نجات از جهنم باشد صحیح نیست و دلائل بر بطلان
این مذهب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند
که اعلای درجات نیت نسبت باکثر خلق این است که یکی ازین
دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت بعامهٔ خلق نیت را ازین
دو معنی خالی کردن تکلیف ما لا یطاق است و در کافی و غیر آن بروایت
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که
شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی شراب سر بمهر بهشت را
بجام او برساند و ممکن است این تفضلی باشد از حق تعالی بر خصوص
ترک شراب هر چند توبهٔ حقیقی نباشد چهارم بیان انواع گناهانیست
که از آنها توبه می کنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر
مستتبع امر دیگر نباشد که اتیان بآن باید نمود مثل پوشیدن حریر
از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و عزم
کند بر آنکه بعد از آن عود بآن نکند و اگر مستتبع امر دیگر شد احتیاج

بیان انواع توبه از گناهان

یا حقوق مردم مالی یا غیر مالی واجب است با توبه که اتیان بآن امر بکند و بسا باشد که مخیّر باشد میان آنکه اتیان بآن بکند و میان اکتفا بتوبه از آن گناه پس حقوق مالیهٔ خدا مانند بنده آزاد کردن و در کفاره واجب است با قدرت بر آن که اتیان بآن بکند و حقوق غیر مالیه خدا یا حد است یا غیر حد اگر حد است مخیّر است میان آنکه اقرار بآن گناه بکند نزد امام علیه السلام یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه و اظهار آن گناه نکند پس اگر نزد حاکم شرع ثابت نشود حدی بر او نخواهد بود و بتوبه رفع گناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند گناه از او ساقط می شود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست که بحد گناه از او ساقط می شود و حق تعالی از آن کریم تر است که در دنیا و آخرت هر دو او را عقاب کند چنانکه بسند حسن منقول است از حمران که گفت از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را سنگسار کنند آیا در آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که گناه سه قسم است گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نیست و گناهی که امید برای صاحبش داریم و خوف بر او داریم گناه آمرزیده گناه بنده ایست که خدا او را در دنیا بر گناهش عقاب کرده باشد خدا از آن حلیم تر و کریم تر است که دو بار او را عقاب کند و گناهی که آمرزیده نمی شود مظلمه بندگان است خدا در قیامت بعزت و جلال خود قسم یاد میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد

حدیث که گناه سه قسم است

دلیل

وگناه سوم گناهی است که خدا بر خلق خود پوشیده است توبه
روزی او کرده است او از گناه خود می‌ترسد و امید از پروردگار
خود دارد و ما نیز از برای او امید رحمت داریم و از عقاب او می‌ترسیم
مؤلف گوید گویا خوف باعتبار احتمال اخلال بشرائط توبه است
و اگر حق خدا غیر حد باشد مثل قضای نمازها که قضای باید کرد و مثل
دادن زکوة و قضای روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند
نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد
واجب است که ذمه خود را بری کرداند از آن بقدر امکان و اگر
صاحب حق بمیرد ورثه او در هر طبقه قائم مقام اویند پس اگر آن
شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را
برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری الذمه
میشود و اگر آن مال را ادا نکرده و بر ذمه او ماند تا روز قیامت
خلاف است که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود اکثر گفته اند که
صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق
علیه السلام در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث را
طلب آن حق خواهد کرد و اگر چه بامام منتهی شود و بعضی گفته اند حق خداست
و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هر گاه صاحب حق را
یا وارث او را بیابد برساند و اگر مأیوس شود تصدق کند و اگر صاحب حق
بهم رسد و به تصدق راضی نباشد باز بوی بدهد و اگر حق غیر مالی باشد اگر

در بیان بری الذمه شدن از گناه

گمراه کرده باشد باید که ارشاد بحق بکند و او را از این اعتقاد باطل برگرداند
اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است
که تا همه آنها را که به بدعت او گمراه شده اند بر نگرداند توبه او مقبول نیست
و اکثر حمل بر توبهٔ کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است
که تمکین تسلیم نفس خود با ولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید به پسر مقتول
که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا بکش و اگر میخواهی دیت بگیر
و اگر میخواهی عفو کن و همچنین اگر عضوی را از کسی بریده باشد نزد او یا وارث
او برود و اعلام کند و تمکین قصاص یا دیت بکند اگر حد باشد مثل فحش
اگر آن شخص که فحش باو گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده است
باز باید که تمکین بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که
که آیا او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند که حقی است از شخص و ساقط
نمیگردد مگر بآنکه او ساقط کند و خواجه و علامه رحمه الله علیهما و اکثر علما
قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تجدید اذیت او میشود
و موجب عداوت و کینه می شود و اگر مجملاً ابراء ذمه از او تواند طلبید
بطلبد و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیاذ بالله با زوجه کسی آن نیز
چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غیبت کسی کرده باشد
آن نیز چنین است و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود
که استغفار کنی برای آنکه غیبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و
کرده

در بیان [illegible] از کسی که غیبت او کرده باشد

کرده اند این با آنکه غیبت باو نرسیده باشد و خواجه نصیر در تجرید گفته است
که واجب است که عذر بخواهد از آنکه غیبت او کرده است اگر باو
رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بآن شخص
رسیده است باید که عذر از او بطلبد زیرا که ضرر غم و الم را باو رسانیده است
باید که تدارک کند و اگر باو نرسیده است لازم نیست حلیت از او
طلبیدن زیرا که المی باو نرسانیده است و در هر دو قسم واجب است
که پشیمان شود و از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن فعل نکند
و در مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
که اگر غیبت بغیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بغیر آنکه
از و حلیت بطلبی و اگر باو نرسیده است طلب آمرزش کن
از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که در کفاره
غیبت دو حدیث وارد شده است یکی آنست که کفاره غیبت
آنست که استغفار کنی از برای او و دیگر آنکه از هر کسی نزد کسی مظلمه
بوده باشد در عرض او یا در مال او باید که از و حلیت بطلبد پیش
از آنکه روزی بیاید که دینار و درهمی نباشد و از حسنات او بگیرند
و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از گناهان صاحب حق بر گناهان او
بیفزایند و راه جمع میان این دو حدیث آنست که استغفار را حمل کنیم بر آنکه باو نرسیده باشد یا
آنکه دستش باو نرسد که از و حلیت بطلبد و حلیت طلبیدن را حمل کنیم بر آنکه باو رسیده باشد و
و دستش باو رسد و بدانکه خلافست در آنکه اتیان باین امر شرطست در تحقق توبه

یا توبه بمحض ندامت و عزم بر عدم عود بآن گناه متحقق می‌شود و آنها
واجبات دیگر اند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیستند بلکه از
مکملات توبه اند و اگر نکند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها
معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار استفاده می‌شود که شرط باشند و این
احوط است **پنجم** در بیان وقت توبه است و خلافی نیست

در بیان وقت توبه است

در آنکه توبه واجب فوری است و بتاخیر آن آثم میگردد زیرا که گناهان
بمنزله سموم قاتله اند چنانکه واجب است بر کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید
بمعالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید
بتوبه پیش از آنکه او را هلاک کند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن نیز
می باید توبه کند و اگر تاخیر کند دو گناه دیگر برای تاخیر توبه از این دو گناه
برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شطرنج بالا میرود تا آنکه در قدر
یک ساعت اگر بشصت دقیقه قسمت بکنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان از
حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه می‌توان کرد
اگر بثانیه و ثالثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمی‌تواند
کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه
گناهان غیر متناهی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتهای
الهی را احصا نمی‌توان کرد گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصا نمی‌توان
کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که تسویف و تاخیر توبه میکند و از وقتی
بوقت دیگر می اندازد او مردد است میان دو خطر عظیم که اگر [illegible]

سالم ماند مشکل است که از دیگری سالم کرد و **اول** آنکه اجل بیاید
جان او را بگیرد و وقت تدارک نماند و در گاه توبه مسدود گردد و برسد
وقت آنکه حق تعالی فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
یعنی و حائل شود میان ایشان و میان آنچه ایشان میخواستند و طلب مهلت
یکروز و یکساعت کنند و با او گویند وقت مهلت گذشت و بگذرانیدی
چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه بیاید احدی از شما را مرگ پس گوید
پروردگارا چرا تاخیر نکردی مرا تا اجل نزدیکی یعنی از مفسرین در تفسیر
این آیه گفته اند که محتضر در هنگامی که پرده از پیش دیده او برداشته شود
میگوید ای ملک موت تاخیر کن مرا یکروز که عذر از پروردگار خود بخواهم
و توبه کنم و توشه عمل صالحی بردارم ملک موت گوید روزهای عمر تو
تمام شده است و روز نمانده است گوید یکساعت تاخیر کن گوید ساعتها
نیز تمام شده است ساعت نمانده است پس در توبه را بر روی او
ببندند و غرغره در حلق او پیدا شود و جرعه های یاس و حسرت و ناامیدی
بنوشد بر ضایع کردن عمر خود و بسا باشد که در این احوال و اضطراب
احوال شیطان ایمان نفس را نیز بغارت ببرد نعوذ بالله من ذلک و خطر
**دوم** آنست که ظلمت های معاصی بر دل او متراکم و مجتمع شود
و بمرتبه طبع و رین برسد که قابل محو نباشد زیرا که هر معصیتی که آدمی می کند
تیرگی در دل هم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه هم میرسد و چون
ظلمت گناهان بسیار جمع شد رین میشود چنانکه بخار نفس را اگر بر آینه بدمند

حرکت میکرد و چون مدتی باینحال بماند و آنرا جلا ندهند و در جرمش فرو می رود و آنرا فاسد میکرداند که دیگر قابل جلا نیست همچنین دل آدمی چون اثر گناه دران بسیار بهم رسید و بتوبه و اعمال صالحه جلا نیافت بمرتبه طبع میرسد و بعد ازان قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ و این دل را قلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه احادیث درین باب مذکور شد تا اینکه بجدی میرسد که اوامر شریعت در نظر او سهل می شود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش زائل میکرد و اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ ذٰلِكَ و بدانکه آخر وقت قبول توبه وقتی است که جزم بمرگ بهم رساند و معاینه امور آخرت بکند بآنکه ملک موت را ببیند یا جای خود را در جهنم یا بهشت باو بنمایند یا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم را که در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است که توبه فائده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر می شود و میگوید من توبه کردم الحال و نه آنها که می میرند بر حالت کفر مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابی دردآورنده و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که مراد بحضور موت آنست که معاینه امور آخرت بکند و از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله روایت کرده اند که خدا توبه را قبول میکند ما دام که غرغره نکند یعنی روح بگلویش برسد و غرغر در حلقش ظاهر

بیان انتهای وقت توبه

نازل شود و بعضی از مفسرین گفته‌اند که از جمله الطاف خداوند رحیم نسبت
به بندگان آنست که امر کرده است قابض ارواح را که ابتدا کند در نزع
روح را از انگشت پاها و بتدریج و بتأنی بالا آید تا بسینه برسد و بعد
از آن بحلق برسد تا آنکه در این مهلت و مدت تواند روی دل را
بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابت بکند پیش از آنکه
معاینه امور آخرت بکند و توبه‌اش مقبول نباشد و از مردم حلیت بطلبد
و یاد خدا بکند و روحش که مفارقت کند با ذکر خدا و ذکر حق تعالی بر زبان
او باشد و عاقبت او نیکو گردد و خلاف کرده‌اند متکلمان در آنکه اگر عزم
بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه
نداشته باشد مثل آنکه کسی زنا کرد و بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرد
و عزم کرد که دیگر عود بزنا نکند و اگر قدرت بزنا بهم رساند آیا توبه او مقبول
است یا نه اکثر گفته‌اند مقبول است و قول نادری هست که مقبول نیست
و بی‌وجه است همچنین اگر مرض مخوفی بهم رساند که ظن غالب بموت بهم رساند
خلاف است در قبول توبه او و مشهور آنست که توبه او مقبول است و از
بعضی آیات کریمه و اخبار معتبره ظاهر می‌شود که بعد از نزول عذاب توبه
مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است در قصه فرعون تا وقتی که
دریافت او را غرق گفت ایمان آوردم که خدائی نیست مگر خدائی که
ایمان آورده‌اند باو بنو اسرائیل باو گفتند که الحال ایمان می‌آوری
که عذاب را دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از افساد کنندگان

در زمین و باز فرموده است که چرا نبودند اهل قریه که ایمان بیاورند
پس نفع دهد ایشان را ایمان ایشان مگر قوم یونس چون ایشان ایمان آوردند
پیش از نازل شدن عذاب گشودیم و برداشتیم از ایشان عذاب
خوار کننده را در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا اجل
مقدر ایشان و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت
امام رضا علیه السلام سوال کردند که بچه علت خدا غرق کرد فرعون را
و حال آنکه ایمان آورد بخدا و اقرار کرد بیگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه
ایمان آورد در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن
عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است در گذشتگان و آیندگان
حق تعالی فرموده است فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ
مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی پس چون دیدند عذاب ما را
گفتند ایمان آوردیم بخدا بتنهائی و کافر شدیم آنها که با خدا شریک
میکردیم پس نبود آنکه نفع بخشد بایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب ما
و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نبخشد
نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد پیشتر یا کسب کرده باشد در ایمان
خود عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اظهار ایمان
کرد پس با او گفتند که الحال ایمان می آوری که فایده ندارد و پیشتر که فایده داشت
ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افساد میکردی در زمین بدعوای
خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایضاً از حضرت

...دی علیه السلام روایت کرده است که البته در زمین امامی حجتی
الهی می باشد که حلال و حرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند
و باطل نمی شود حجت از زمین مگر چهل و چهار روز پیش از روز قیامت
که حجت از زمین برداشته می شود و درهای توبه بسته می شود و نفع نمی بخشد
ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد و آن گروه بدترین خلق خداوند
بود ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم می شود و در تفسیر امام
حسن عسکری علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد به نزد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول می شود حضرت
فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمی شود تا طلوع
کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات را که پروردگار فرموده است
که ایمان بعد از آن نفع نمی کند این است که آفتاب از مغرب طلوع کند

در بیان انواع توبه است

**ششم** در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه آنست
که انسان پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر عدم فعل در آینده
و بالا می رود تا بجایی که درجه پیغمبران و صدیقان است چنانکه در نهج البلاغة
روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت أَسْتَغْفِرُ اللهَ حضرت فرمود مادرت بعزای تو نشیند میدانی که استغفار چیست
استغفار درجه علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی واقع
میشود اول پشیمانی از گذشته است **دوم** عزم بر آنکه هرگز عود ننماید
بآن گناه **سوم** آنکه ادا کنی بسوی مخلوقین حقوق ایشان را تا [illegible]

مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمت تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی
بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آنرا ادا کنی
پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن گوشتی که بر بدن تو بحرام روئیده است
که آنرا بگدازی بحزن و اندوه تا پوست تو باستخوان بچسبد و گوشت تازه
در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را آنقدر
که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگوئی استغفر الله و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه
و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند و کلینی و دیگران
بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش
بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یک سال بسیار است
بسا باشد که توفیق آن نیابد هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا
قبول کند توبه او را پس فرمود یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از
مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یک هفته بسیار است
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود
که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند
خدا توبه او را قبول کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر نسخ کرده اند
و استدلال کرده اند باین که نسخ پیش از فعل جائز است و گمان فقیر
آنست که این اشاره است باختلاف مراتب توبه و آنکه توبه کامل آنست

حدیث وقت قبول توبه

که تا هنگام پیش از مرگ توبه کند و در یکسال تدارک مافات و اصلاح
احوال خود بکند و اگر آن میسر نشود یک ماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مرتبه
اجزای توبه را بیان فرموده و در مصباح الشریعه از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده است که توبه ریسمانی است که خدا از برای
بندگان آویخته است و وسیله ایست میان خدا و بندگان و مدد عنایت
الهی است و ناچار است بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال
و هر فرقه از بندگان توبه دارند پس توبه پیغمبران از اضطراب و تشویش
خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اصفیا و برگزیدگان
یعنی اوصیا از نفس کشیدن بغیر یاد خداست و توبه اولیا و دوستان
خدا از خطرهای مختلف است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست
و توبه عوام از گناهان است و هریک از ایشان را معرفتی و علمی است
در اصل توبه ایشان و منتهای امر آن و شرحش بطول می انجامد اما توبه
عوام آنست که باطن خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته بجنایت
خود معترف باشد و ندامت بر گذشته همیشه داشته باشد و بر بقیه عمر خود
همیشه خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نشمارد که موجب کسل
و سستی او گردد و پیوسته گریان و متأسف باشد بر آنچه فوت شده است
از او از طاعات خدا و حبس کند نفس خود را از شهوات و استغاثه
کند بسوی خدا که او را حفظ کند بر وفای توبه و نگاه دارد او را از عود
بسوی گناهان گذشته و نفس سرکش خود را همواره [illegible] کند و [illegible]

و توبه کند خدا توبهٔ او را قبول نمیکند راوی گفت اگر مکرر گناه کند و توبه
و استغفار کند باز آمرزیده می شود حضرت فرمود هرچند عود کند مومن
با استغفار و توبه خدا عفو میکند و عود میکند برا و با آمرزش و خدا آمرزنده و
رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند از سیئات زنهار که نا امید
مکن مومن را از رحمت خدا و بعضی گفته اند که توبه نصوح توبه ایست که
صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بآن گناه و بعضی گفته اند
که توبه ایست که دیگران را نصیحت کند که مثل آنرا بعمل آورند و بعضی
گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه ایست
که ریشه خواهش شهوات را از دل زائل گرداند و ظلمت گناهان را
که در دل بهم رسیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که
اثر گناه نه محض استحقاق عقاب است که به پشیمانی برطرف شود بلکه
دل آدمی را تیره میگرداند و روح این کس را مکدر می سازد و ملائکه رحمت را
از این کس می رمانند و آدمی را از رحمات خاصه سبحانی محروم میگردانند
اگر دزدی بخانه در آید و مدتها آن خانه را بی معارض متصرف باشد
یا مستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد
یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول خرابی باشد بمحض آنکه
آن دزد یا آن مست یا آن دشمن را از خانه بیرون کنند بحیله
آبادانی در نمی آید تا مدتها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بدر نیاید خرابیها
با صلاح نیاورد و متاعهای دزدیده را عوض نگیرد و بحالت اولی بر نمیگردد

تنبیه

و همچنین دزد شهوات نفسانی و دشمن مانند شیطانی و مستی مثل خواهش گناهان
هرگاه سالها در سرای دل در خرابی باشد و مایهٔ ایمان و اعمال صالحه را
ربایند و پیوسته در خرابی کوشند و صاحب خانه بیخبر در خواب غفلت باشد
چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب و ویران و اسباب خانه بغارت
رفته و ظروف و آلات شکسته و خانه های مزین بدود معاصی تیره گردیده
محض آنکه نادم و پشیمان گردد و به نیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغاثه
بلکه عقار دزد و غارت گر را از خانه بیرون کند و او بیرون خانه در کمین نشسته
و منتظر فرصت باشد که این خانه ویران آبادان میگردد بلکه باید مدت های
مدید سعی کند و خانه را آبادان کند و متاعهای دزدیده اعمال صالحه را
عوض بگیرد و ترکیب های معاصی را از در و دیوار دل ازاله کند و رخنه های
شیطان را از خزانهٔ ایمان سد و دکر و آنوقت شاید بحالت اولی
تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیا و مرسلین که پیشوایان
دین اند از برای ارتکاب مکروهی یا ترک اولائی چه تدارک ها کرده اند
حضرت آدم علیه السلام سیصد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش
دو نهر از آب دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول شد و حضرت داود علیه السلام
آنقدر میگریست که گیاه از آب دیده اش می روئید و آه آتش بار می کشید
که آن گیاه می سوخت توبه کامل این است و در این مقام سخن بسیار است
و این رساله محل ذکر آنها نیست **هفتم** در بیان وجوب قبول توبه است
خلافی نیست میان علمای اسلام در آنچه ساقط می شود عقاب بتوبه و خلاف است

در بیان وجوب قبول توبه است

در آنکه آیا عقلاً بر خدا واجب است حتی آنکه بعد از توبه عقاب کند ظلم
کرده خواهد بود یا آنکه تفضلی است که حق تعالی بکرم خود کرده است و حق این
که نسبت بهمه عباد یا نسبت باین امت کرده است و ابطال مقتضی وعده
حق تعالی واجب است که عمل بوعده خود فرماید معتزله باول قائل شده اند
و اشاعره بثانی قائل اند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلی رحمة الله علیهم
و اکثر متکلمین امامیه بقول ثانی قائل شده اند و خواجه نصیر علیه الرحمة در تجرید
در این باب توقف کرده است و جزم باحد طرفین نکرده است
و حق آنست که قبول توبه عقلا مطلقا واجب نیست و محض فضل خداست
بر این امت که بمحض ندامت و عزم بر عدم عود گناهان تمام عمر را
بیامرزد و در امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عجل تا چندین
هزار کس از بنی اسرائیل کشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند
که تا عضوی را که بآن گناه کرده اند نمی بریدند توبه ایشان قبول نمی شد
و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین علیه السلام می فرماید که حمد میکنیم خدا را
که دلالت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم آنرا مگر از فضل او و اگر نشماریم
از فضلهای او مگر این توبه را هر آینه نعمت او نزد ما نیکو خواهد بود و احسان
او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبود سنت
طریقهٔ خدا در توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز در دعای دیگر
فرموده است یا الهی اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمان من و آنقدر
فغان و ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستم بعبادت نزد تو تا پاره پاره

شود و پایهای من در رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا
شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من بترکد و خاک زمین را بخورم
در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا آخر روزگار خود و ترا یاد کنم
در خلال این احوال تا زبانم مانده شود و پس نظر خود را بلند نکنم بسوی آفاق
آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه را
از گناهان خود و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت
تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس
این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل
آن خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اول معصیتی
که کردم آتش جهنم بود و این مضامین در ادعیه و اخبار بسیار است

در بیان اموریست که حق تعالی بر آنها مواخذه نمی فرماید

**هشتم** در بیان اموریست که حق تعالی بر آنها مواخذه
نمی فرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است
**اول** وسوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانچه
کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت
صادق علیه السلام پرسیدم از وسوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود
گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بسند حسن
کالصحیح روایت کرده است که جمیل بن دراج با آنحضرت عرض
کرد که در دل من امر عظیمی می افتد حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله
جمیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من خطور کرد لا اله الا الله گفتم

بر طرف شد و ایضاً بسند معتبر از حمران روایت کرده است
از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من منافق شدم
حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی
نزد من نمی آمدی که اعلام کنی گمان دارم که دشمن حاضر یعنی شیطان
آمده است نزد تو و از تو پرسیده است که که ترا خلق کرده است
تو گفته که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که که خدا را
خلق کرده است آن مرد گفت آری بحق آنخداوندی که ترا بحق
فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد
از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد ازین راه آمده است
که شما را گمراه کند و از راه دین بلغزاند هرگاه را این حالت رو دهد خدا را
بیگانگی یاد کند و بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام
همین مضمون حدیث را روایت کرده است و در آخرش حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که این والله محض ایمان است و ایضاً
بسند معتبر صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بخدمت
امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهایی که در خاطر
او خطور میکند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق
ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلایی بر تو نمیدهد پس نوشتند
که گروهی شکایت کردند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله از امری

حضـ

که در خاطر ایشان در می آید که اگر باد ایشان را از جای بسیار بلندی بزیر افکند یا ایشان را پاره پاره کند احب است بسوی ایشان از انکه تکلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس خود می یابند گفتند بلی فرمود بحق آنخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری در خاطر شما خطور کند بگوئید آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول او و مانعی از معاصی و توفیقی بر طاعت مگر بخدا مؤلف گوید و آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه گفته اند اوّل آنست که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و می ترسی که هلاک شده باشی از محض ایمان است و اگر مؤمن نبودی پروا نمیکردی از خطور این و بد نمی آمد این در خاطر تو دوم آنکه این محض ایمانست که این احتمالات باطله را در خاطر میگذرانی که بدلیل و برهان باطل کنی تا در مذهب حق صاحب یقین شوی سوم آنست که در حدیث سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از انکه شما را بکفر و معاصی بیندازد شما را باین وساوس اذیت میرساند پس این حالت محض ایمان است و معنی اوّل که از امام منقول است بهترین معانی است و در امر بتوحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند

اوّل آنکه مبادا مرگ او را در این حالت دریابد پس زبان او بتوحید جاری شود تا آنکه با این کلمه طیبه از دنیا برود دوم آنکه نفی میکند آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه اله را اله دیگر باشند و تصریح میکند تا آنکه الهی جز او نیست سوم آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند و دفع وسوسه او از گوینده این کلمه میکند و باین جهت باین کلمه تلقین میکنند محتضر را چهارم آنکه افاده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد پس او را موجدی نباشد پنجم آنکه کسی که متصف بجمیع صفات کمال باشد متصف بمخلوقیت و احتیاج نمی تواند بود دوم

ذکر معصیتی را که آدمی اراده نماید و نکند

معصیتی است که آدمی آنرا اراده کند و بعمل نیاورد و حق تعالی بفضل خود آنرا عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کالصحیح از حضرت باقر علیه السلام باسناد روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگارا مسلط گردانیدی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری گردانیدی از برای من چیزی قرار ده که از شر او نجات توانم یافت حق تعالی وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هرکه از ذریت تو قصد گناهی بکند بر او نوشته نمی شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته میشود و هرکه قصد حسنه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته می شود و اگر بعمل آورده ده حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگارا زیاده کن گفت از برای تو قرار دادم که هرکه گناهی بکند و استغفار بکند گناه او را بیامرزم گفت پروردگارا زیاده کن فرمود توبه را برای ایشان

تا

پیمن کرده ام تا جان بگلو برسد گفت پروردگارا بس است و بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار خصلت حق تعالی
مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود بسی شقی
و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد
اگر بعمل نیاورد به نیت نیک او خدا یک حسنه برای او می نویسد و اگر
بعمل آورد ده حسنه خدا برای او می نویسد و اگر قصد کند که سیئه را بعمل آورد
اگر نکند هیچ گناه براو نوشته نمی شود و اگر بکند هفت ساعت اورا
مهلت میدهند و ملکی که نویسنده حسنات است و در جانب راست او است
میگوید بملکی که نویسنده سیئات است و در جانب چپ او است تعجیل مکن
در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی
میفرماید بدرستیکه حسنات برطرف میکند گناهان را یا شاید استغفاری
بکند اگر گوید أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ براو گناهی نوشته نمیشود
و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری
بعمل نیاورد صاحب حسنات بصاحب سیئات میگوید بنویس گناه را برای این شقی محروم
مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد وخصوص این استغفار
باعتبار آنکه اکمل افراد است مذکور شده باشد و ایضا بسند معتبر از امام زاده
عبدالله روایت کرده است که از پدر بزرگوار خود امام موسی سؤال
کرد که دو ملک در جانب راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند بع

اکمل افراد استغفار

یا بفعل نیاورد که بمجرد اراده فعل آنها می نماید حضرت فرمود که بوی کنیف

که محل فضله است و بوی خوشبوی مثل یکدیگر است گفت نه فرمود

که بنده هرگاه قصد حسنه میکند نفس او خوشبو بیرون می آید ملک دست راست

به ملک دست چپ میگوید که باش که ترا باو کاری نیست کار من است قصد حسنه

کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم اوست و آب دهان او مداد اوست

پس از برای او می نویسد و چون قصد گناهی کرد نفسش بدبو بیرون می آید

پس ملک دست چپ بملک دست راست میگوید باش که قصد گناهی کرد

پس اگر آنرا بجا آورد زبانش قلم اوست و آب دهانش مداد اوست

پس براو می نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است إِنْ تُبْدُوا مَا فِي

أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در

در نفسهای شما است یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شما را آن خدا

پس می آمرزد از برای هر که بخواهد و عذاب میکند هر که را میخواهد و خدا

بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالف است با احادیثی

که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه

هرچه در نفس آدمی حاصل میشود خدا بآن محاسبه میفرماید و اگر خواهد می آمرزد

و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن وسوسه ها و اراده گناه است

و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو از اینها مخصوص شیعه است و مراد

لمن یشاء شیعه است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذه میکند

اگر

حدیث علم کاتبان بنوایای اراده گناه آدمی را

اگرچه باز موافق قواعد عقلیه خالی از اشکالی نیست زیرا که همه اینها
شامل خطوراتی هست که اختیاری آدمی نیست و شیخ طبرسی رحمه الله
گفته است که بعضی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در این باب احادیث ضعیفی نقل کرده اند
و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی نباشد
جایز نیست و قبیح است عقلاً پس چون می تواند بود که حق تعالی تکلیف
کند و بعد از ان نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی
بآن متعلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از ما
مستور است و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار
بخاطر آدمی خطور میکند داخل در آیه نیست بدلیل عقل و بگفته حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که عفو کرده اند از این امت از آنچه فراموش کنند
و از آنچه در خاطر بگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خطور میکند از معاصی خدا
بر ان مواخذه نمیکند و مواخذه میکند بر آنچه عزم میکند آدمی بر ان و عقد
قلب خود بر ان میکند با آنکه می تواند خود را از ان نگهدارد پس آن از جمله
افعال قلب است و خدا جزا میدهد او را بر ان چنانچه جزا میدهد بر افعال
جوارح اما جزای عزم را میدهد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز
نکرده است بخلاف عزم بر طاعت که حق تعالی بر ان عزم جزای
اصل طاعت را میدهد چنانکه در اخبار آمده است که کسی که انتظار
نماز میکشد در نماز است یعنی ثواب نماز دارد مادام که انتظار میکشد

و این از لطائف نعمتهای خداست بر بندگان تمام شد کلام شیخ
طبرسی رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال
قلوب قول حق تعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا یعنی پیروی
مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستیکه گوش و چشم و دل همه اینها
سوال کرده میشوند باز فرموده است که کتمان نکنید گواهی را و هر که کتمان
کند آنرا گناهکار است دل او و باز فرموده است که مواخذه نمیکند شما را
خدا بسوگندهای لغو که بر زبان شما جاری شود ولیکن مواخذه میکند شما را
بر آنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جائی دیگر فرموده است ولیکن مواخذه
میکند شما را بآنچه کسب کرده است دلهای شما پس ازین آیات
و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل دلها مواخذه می باشد و باز فرموده است
وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت
داده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که اشاره بدل نموده فرمود که تقوی و پرهیزکاری در اینجا است
و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست میدارند که امور قبیحه
فاش شود در میان مومنان و محبت کار دل است و ایضا
کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب عقاب
بر اینها شده است از افعال قلوب است پس چون می توانند بود
که مواخذه بر اینها نبوده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات و اخبار
گفته

وتحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول
آنست که محض خطور ببال باشد وآدمی را دران اختیاری نباشد
وآن قسم اول است که مذکور شد وخلافی نیست درانکه بران عقابی
مترتب نمی شود ومحل تکلیف نیست دوم شهوت وخواهش
معصیت است بدون آنکه اراده بآن ضم شود وغالب اوقات
آن نیز نسبت بجامه خلق اختیاری نیست مثل آنکه تخیل زنا یا لواطه
میکند وبی اختیار خواهشی در نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد
ویا نظر میکند به پسر مقبولی بدون قصد وعاشق او می شود اما اراده
معصیتی ندارد واین نیز اختیاری نیست ومحل تکلیف نیست لهذا وارد شده است
که نظر اول از برای تست یعنی اگر بدون اختیار نظرش براو افتد
ونظر ثانی برتست بآنکه بار دیگر از روی قصد وشهوت نظر کند
یا آن نظر را از روی خواهش مستمر بدارد واگر مبدء عشق بی اختیاری
باشد دور نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد چنانکه
در حدیث وارد شده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال
کردند از عشق حضرت فرمود دلی چند اند که از یاد خدا غافل وخالی
شده اند حق تعالی محبت غیر خود را بآنها چشانیده است سوم
آنست که بعد از تصور معصیت وحصول شهوت قلب باعتبار تلوث
بشهوات وغفلت عقوبات نفع عاجل دران فعل تصور میکند وحکم میکند
که باید آن فعل بعمل آید پس اراده در نفس حادث میشود وقوی میشود وتاکید

بیان آنکه خواهش معصیت بدون آنکه اراده بآن ضم شود

عزم میرسد و حیا و خوف و نحو ی مانع او از فعل میگردد و حصول
عزم گاه هست که بعد از تردادات و تفکرات بسیار می باشد و بعد
از عزم و مجزوم کردن اراده باز ممکن است که فعل بعمل نیاید بآنکه بعد از
جزم پشیمان شود یا غافل شود یا عائقی بهم رسد که آن فعل بر او متعذر
شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شهوت و میل نفس
که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل و ظاهر اخبار آنست
که بر آن نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر باختیار باشد معاقب است
و اگر بدون اختیار باشد معاقب نیست و اگر اراده و عزم بر فعل
حاصل شود و فعل را بعمل نیاورد و از برای عائقی و مانعی باز ظاهر
اخبار بسیار آنست که او را مواخذه بر آن عزم نیست و بعضی از
علما به تفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا
ترک فعل کند و نادم شود و از آن قصدی که کرده بود حسنه از برای او
نوشته میشود و آن حسنه مکفر سیئه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل
از برای عائقی دیگر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته میشود
و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند
بروایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون
بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگارا این بنده تو میخواهد گناهی
بکند حق تعالی فرماید اگر سیئه بعمل آورد بنویسید مثل آن و اگر ترک کند
حسنه بنویسید زیرا که ترک نکرده است مگر از برای من و ایضاً از حضرت

روایت کرده اند که محشور نمی شوند مردم مگر بر نیات خود و ایضا
گفته اند ما امیدواریم که کسی که در شب عزم کند که در صبح مسلمانی را بکشد
یا زنا بزنی کند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بر نیت
خود محشور میشود و دلیل قاطع درین باب آنست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بر یکدیگر بکشند قاتل
و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است
مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معارضه
با آن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است که نوشتن
حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد
نه سیئه نوشته میشود نه حسنه و حدیث دوم مجمل است صریح نیست
و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث سوم
ممکن است که مراد اراده با آن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او
ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قائل شده اند که معاقب
می شود میگویند بر سیئه عزم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر فعل
آورد سیئه دیگر بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است
از عقائد باطله و شک در اصول عقائد و در این شکی نیست که با آنها معاقب است
پنجم اخلاق ذمیمه است مانند حقد و حسد و عداوت مؤمنان
و سوء ظن بایشان و امثال اینها و اکثر اینها را معصیت میدانند هر چند

ذکر اخلاق ذمیمه مانند حسد و عداوت و غیره

جمعه و بسیاری از اخبار دلالت میکند بر آنکه اظهار اینها
ست است نه اصل اینها و این انسب است بشریعت سمحهٔ سهله
و عدم حرج در دین و ظاهرش آنست که عدم مواخذه بر اراده معصیت
مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است
که اهل جهنم برای این در جهنم مخلد اند که نیت ایشان در دنیا این بوده است
که اگر مخلد در دنیا باشند همیشه کافر باشند و معصیت خدا کنند و جوابهای
دیگر نیز می توان گفت و بدانکه ظاهر کلام اکثر فقها و علما و متکلمین آنست
که اراده معصیت و عزم بر آن حرام است اما حق تعالی بفضل خود بخشیده
است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است
و با اجتناب کبائر حق تعالی آنها را می آمرزد پس آنچه خواجه نصیر علیه الرحمة
در تجرید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در
کلام ابو الصلاح علیه الرحمة نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه
در تاویل قول حق تعالی ﴿إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا﴾
گفته است که مراد آنست که فشل و جبن بخاطر ایشان خطور کرده نه آنکه
عزم بر آن کرده اند بعد از آن گفته است اراده معصیت و عزم بر آن معصیت است
و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند عزم بر کبیره کبیره است و عزم
بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند
نیت معصیت عقابی را و نه مذمتی را مادام که مرتکب آن نشود و آن از جمله
چیزهایی است که ثابت شده است در اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است

پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و مرتکب شود امری را
میداند پس خلافش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند مجملا
از این جهت که مصادف معصیت نشده است پس متجرا
که نیت معصیت کرده باشد و بس و بر نیت معصیت بدون فعل
نیست و از این جهت که دلالت میکند بر آنکه منتهک حرمت شرع
کرده است و جرأت بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از
گفته اند که اگر آب مباحی را بیاشامد بخیال آشامیدن شراب مسکر
و شبیه بآن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت نباشد
بلکه انضمام فعل جوارح را دخل داشته باشد و چند امر دیگر هست که محل
نظر است اوّل آنکه زن یا کنیز خود را در خانه دیگری بیابد و گمان کند
که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا امه
او بوده است دوم آنست که زوجه خود را وطی کند و گمان کند
که حائض است پس ظاهر شود که طاهر است سوم آنکه طعامی را
در دست دیگری ببیند و نداند که ملک اوست و بجبر بگیرد و بخورد
پس ظاهر شود که ملک او بوده است چهارم آنکه گوسفندی را
ذبح کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است پنجم
آنکه شخصی را بکشد و گمان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خونش هدر
بوده است تا اینجا کلام شیخ شهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین
علیه الرحمه گفته است که بعضی از جمله این صور شمرده اند آنرا که نماز کند در جامه

آنکه حریر است یا مغصوب است و عالم بحکم بوده باشد که نماز دران باطل است
پس هرگاه بعد از نماز معلوم شود که ممزوج یا مباح است و تردد کرده است در آنکه
نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که نزد من نیست در آنکه
نمازش باطل است بلکه صحت نماز نزد کسی می تواند بود که نهی در عبادت
مستلزم فساد نداند **سوم** در بیان سایر اموریست که حق تعالی
بر اینها مواخذه نمی فرماید بسندهای بسیار صحیح معتبر از طرق عامه و خاصه
از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی برداشته است
از امت من نه چیز را **اوّل** خطای یعنی امری که بی اختیار و بغفلت از او
صادر شود مثل آنکه اراده کرده که تیری بر آهوی بیندازد و بر آدمی خورد
و او را کشت یا مجروح کرد و خطائی که مفتی در مسئله یا حاکم شرع و حکمی
بکند و بذل جهد خود را دران کرده باشد و تقصیری نکرده باشد یا خطای
که طبیب در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نکرده باشد در اینها گناهی
بر فاعل اینها نیست امّا مواخذه دنیوی در بعضی هست و در اوّل دیت
لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او لازم نیست
بلکه دیت لازم میشود در مال او یا بر عاقله است و خطای حاکم بر بیت المال
است بنابر مشهور و در طبیب بعضی گفته اند مطلقا ضامن دیت است
از مال خود و بعضی گفته اند اگر آن کسی که معالجه او میکند ابرای ذمه او
بکند ضمان از او ساقط میشود **دوم** فراموشی است یعنی عقابی نیست
بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجبی بکند هر چند اگر ترک

در بیان سایر امور است که حق تعالی بر آنها مواخذه نمی فرماید

رکن کند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز بایدش کرد و در
ترک بعضی از افعال یا فعل بعضی سجده سهو لازم میشود **سوم** آنچه گفته اند
و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار
بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال می توان کرد
خواه جهل مسئله باشد یا جهل موضوع و حکم اما اکثر علما در موارد خاصه باین
قائل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد به نجاست جامه یا بدن یا موضع
سجود که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او
واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بغصبیت مکان یا جامه و در آن
نماز کند و یا کسی که جاهل باشد بوجوب جهر و اخفات و در مواضع آنها
ترک کند و نکاح در عده چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع
خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذه و عقاب باشد اگر تقصیر در
و تفحص نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار
بر این دلالت دارد **چهارم** چیزیکه طاقت آن نداشته باشد
چنانکه حق تعالی فرموده است ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای
پروردگار ما بار مکن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند
مراد تکلیف ما لا یطاق است و هر چند بر خدا قبیح است و محال است
که از حق تعالی واقع شود ممکن است دعا کردن بر سبیل تعبد باشد
و بعضی گفته اند مراد عذابها و عقوبتهاست که بر امم سابقه نازل می شد
و حق تعالی ببرکت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله از این امت برداشته

[illegible]

ست که مراد تکالیف شاقه ایست که در امم سابقه بود و در این
حق تعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است
و در این حدیث ظاهرا این معنی مراد باشد **پنجم** چیزیکه مضطر شده باشد
بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میته در وقتیکه خوف
هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب
در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد و مایع دیگر حاضر نباشد و تداوی
بحرام در وقتی که دوا منحصر در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار
بسیار وارد شده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصا شراب
حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مسکر
بچشم کشد حق تعالی از آتش بچشم او کشد و در اخبار بسیار وارد شده است
که حق تعالی هیچ حرامی را دوا و شفا قرار نداده است و بعضی از علما
تداوی بمسکر را مطلقا جائز نمیدانند بلکه سائر محرمات را و اشهر جواز است
خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد
سازد یا دیگری او را مجروح گرداند در ماه رمضان و مضطر شود بسوی
افطار و علما گفته اند باغی و عادی را جائز نیست خوردن میته در وقت
ضرورت بلکه سائر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ
یعنی پس هر که مضطر شود در حالتی که باغی و عادی نباشد پس گناهی نیست او را و در معنی باغی و عادی خلاف است در
بعضی از روایات وارد شده که باغی آنست که خروج کند بر امام و عادی کسی است که براه زنی و دزدی نماید
میته حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باغی طالب صید است و عادی دزد است

در بیان کسی که مضطر بداوی [illegible] [illegible]

... اگر ... باتقیه حلال نمی‌شود و قصر نماز نمی‌تواند کرد
و در حدیث دیگر وارد شده است که باغی کسی است که برای لهو
و بازی بشکار میرود نه از برای نفقهٔ عیال و عادی دزد است
و اکثر گفته‌اند که بقدر سد رمق بخورد و نه آنقدر که سیر شود ششم
چیزیست که او را بر آن اکراه کنند و در احکام تقیه گذشت چیزهای
که باکراه حلال می‌شود هفتم طیره است و آن عبارت
از تاثیر نفس بفال‌های بد مثل آنکه در میان عرب تطیر میکرده‌اند
در وقتی که بسفر میرفته‌اند بمرغی یا شکاری که از جانب راست ایشان
پیدا شود و بفال خوب میگرفته‌اند و اگر از جانب چپ بدر می‌آمد ایشانرا
بیاید بد و در میان عجم نیز شایع است که اگر بسوی سفری یا مقصدی
روند و جنازه یا کشته بر سر راه خود ببینند بفال بد میدانند و آنکه
در این حدیث وارد شده است که طیره در این امت نمی‌باشد چند احتمال
دارد اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی را
چنین امری بخاطر برسد چون اختیاری نیست و نمی‌شود که نفس
از آن متاثر نشود حق تعالی بر آن مواخذه نمی‌نماید و کفاره آن آنست
که توکل کند بر خدا و امضای آن امر کند چنانکه در حدیث وارد شده است
که چون تطیر کنی بگذر و اعتنا مکن دوم آنست که مراد رفع تاثیر آن
باشد از این امت ببرکت آنچه بایشان رسیده است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام از عدم اعتنای آن و توکل

ل عذر و تا امری را از برای مردم بیان نفرماید و برهان بر حجت
ایشان تمام نکند بترک آن ایشان را عذاب نمیکند و ایضا اخبار بسیار
وارد شده است که حق تعالی برداشته است قلم تکلیف را از کودک تا محتلم
شود و از دیوانه تا عاقل شود و از کسی که در خواب باشد تا بیدار شود و شیخ طوسی
بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی می کند
بحافظان کرام که کاتبان اعمال عباد اند که منویسید گناهی بر بنده مومن من
در وقت دلتنگی و زجر و در کافی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح
از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم
مردی از آنحضرت سوال کرد از شخصی که از او امری صادر می شود در غضب
آیا خدا او را مواخذه میکند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریم تر است که
او را از جا بدر آورد و او را مواخذه نماید و ابن بابویه در رساله اعتقادات
گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است
بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است لا یکلف الله
نفسا الا وسعها یعنی تکلیف نکرده است خدا نفسی را مگر بقدر وسع و ساعی
او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند
زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در شبانه روزی به پنج نماز و تکلیف کرده است
ایشان را در سالی سی روز روزه و تکلیف کرده است ایشان را در هر دویست درهم
پنج درهم و تکلیف کرده است ایشان را در تمام عمر یک حج و ایشان طاقت زیاده
از این